

محمّد حسین کنّاد - آدینت

واشمنندان
سخن سیرایان فارس

از انتشارات : کتابفروشی خیام



دانشمندان و سخن سرایان فارس

جلد چهارم

قسمت دوم

تالیف :

محمد حسین رکن زاده — آه میت

عضو پیوسته انجمن ادبی فرهنگستان ایران

از موقر بوشهری تا یوسفی شیرازی

با انضمام ذیل کتاب و فهرست اعلام

چاپ اول

حق طبع محفوظ و مخصوص مؤلف است

طهران آبان ماه ۱۳۴۰ شمسی

ناشر: کتابفروشی خیام

«چاپ اسلامی»

مجلسه اول در روز پنجشنبه ۱۳۰۲

مجلسه دوم

مجلسه سوم

مجلسه چهارم

مجلسه پنجم

مجلسه ششم

مجلسه هفتم

مجلسه هشتم

مجلسه نهم

مجلسه دهم

مجلسه یازدهم

مجلسه دوازدهم

مجلسه سیزدهم

مجلسه چهاردهم

مجلسه پانزدهم

شرح حال وزند کافی این مرد دانشمند و رنجها و زحماتی را که در راه ترویج علم و معرفت متحمل شده خیلی مفصل است ، و شرح ذمه‌ای از آن در سالنامه فرهنگ مسجد سلیمان که در سال ۱۳۲۹ شمسی چاپ شده آمده است - و من در اینجا بطریق ایجاز آورده ام و افتخار این را دارم که در اسفند ماه ۱۳۳۸ پس از پنجاه سال بار دیگر در طهران بزیارت استاد ارجمند خود نائل آمدم

اماتالیفات او که اغلب کلاسیک است و در بمبئی چاپ شده بشرح ذیل است :

- ۱ - انتقاد التواریخ ۲ صرف ونحو (در بمبئی چاپ شده) ۳ - کتاب درسی قراءت فارسی (در بمبئی چاپ شده) ۴ - آئین سخن (تا کنون چاپ نشده)
- ۵ - اصول الدین و فروع الدین (در بمبئی چاپ شده) ۶ - اصول عقائد و بعثت و هجرت نبوی (چاپ نشده) .

با کمال تأسف صاحب ترجمه در سال هزار و سیصد و سی و نه شمسی برحمت ایزدی پیوست .



مرحوم خسرو مودب

موقر بوشهری = متولد در حدود ۱۳۲۰

آقای مجید موقر بوشهری فرزند مرحوم میرزا حسین موقر الملك فرزند حاج ناخدا علی فرزند ناخدا غلام .

از نویسندگان دانشمند معاصر و مدیر مجله ادبی و تاریخی «مهر» و صاحب امتیاز و مدیر روزنامه «مهر ایران» و از همشاگردان و یاران قدیم نگارنده این اوراق است .

جد او ناخدا علی از اهالی بندرکنگان و مالك چند کشتی بزرگ بادی بوده است که بین بنادر خلیج فارس و زنگبار آمد و شد میکرده ، واجناس ایرانی رابه بنادر افریقا و از آن افریقا رابه ایران میآورده، و از این راه در ترویج صادرات ایران میکوشیده است . آقای موقر در حدود سال ۱۳۲۰ در بوشهر متولد شد ، و دوره شش ساله ابتدائی را در مدرسه سعادت بوشهر بپایان رسانید آنگاه برای تکمیل تحصیلاتش به بندر کراچی رفت و دوره متوسطه را در مدرسه سند مدرسه الاسلام بخواند و زبان انگلیسی را نیک آموخت ، چندی در خدمت پدر در خرمشهر بسربرد ، و مانند پدرش در تجارتخانه مرحوم حاج رئیس التجار بهبهانی بکار انشاء و تدریس زبان انگلیسی بفرزندان حاج مذکور پرداخت و زبان عربی را آموخت پس بطهران رفت ، و در کالج امریکائی بتحصیلات خود ادامه داد ، و در آنجا رحل اقامت افکند و سه دوره از طرف اهالی خوزستان بنماینده گی مجلس شورای ملی برگزیده شد و برای موکلین خود خدماتی انجام داد . پدرش مرحوم میرزا حسین موقر الملك نیز چند دوره نمایندگی اهالی خرمشهر را در مجلس شورای ملی داشت .

دوقر از فضلاء و نویسندگان زبردست و معارف پژوهان پرشور است ، که سالهای دراز در راه نشر علم و معرفت کوشیده و بوسیله نشر مجله بسیار سودمند «مهر» و روزنامه «مهر ایران» خدمات شایان بهموطنان خود کرده است .

وی بیشتر نقاط معموره جهان را سیاحت کرده ، و از این راه تجارب فراوان

آموخته است مردی تیزهوش و نوع دوست و درویش مسلک است ، و مدتیست که در انجمن تسلیحات اخلاقی وارد شده و در راه تزکیه نفس میکوشد .
قبل از آنهم در راه تصوف قدم گذاشته و بمرحوم شمس العرفاء سرسپرده بود .
وقتی از او شرح حال دقیق و تصویرش را خواستم ، قول داد که مرقوم دارد و بدهد ، اما میدانم که بعلمت کثرت مشغله از یاد برده است ، ناچار منهم آنچه را بخاطر داشتم راجع بایشان نوشتم ، و کتاب خود را بنامش زینت دادم اگر ناقص باشد چون قصور از من نبوده است لابد بدیده اغماض در آن خواهد نگریست .

مولی شیرازی = متوفی ۱۳۰۷

مرحوم سید علی اکبر مولی متخلص به «مولوی»
از علماء و شعراء قرن سیزدهم هجری است ، فرصت در آثار عجم او را ستوده است و مینویسد: کان فاضلاً عالماً عابداً زاهداً فقیهاً شاعراً لغویاً فارباً ، علم قراوت را باعلی درجه کمال رسانیده بود در سنه یک هزار و سیصد و هفت وفات نمود (کذا) و در تکیه حافظیه در جوار مرحوم حاجی شیخ مهدی اعلی الله مقامهما مدفون آمده ، جناب سید نورالدین ولد مذکور مشارالیه قطعه ای در تاریخ فوتش سروده ، که شعر آخرش اینست :

قال ابنه الشعشعی فی عام رحلته لهفاً لموت علی اکبر الشان

(۱۳۰۷)

با کمال تأسف مرحوم فرصت نمونه اشعار صاحب ترجمه را نیاورده است که در اینجا نقل کنیم -

هولوی اوزی = متولد در حدود ۱۲۷۵ متوفی ۱۳۴۸

مرحوم حاج محمد اوزی شافعی متخلص به «مولوی» فرزند حاج عبدالرحمن از شعراء و نویسندگان و وعاظ معاصر است - در حدود سال ۱۲۷۵ در اوز

متولد شد، در بدو شباب برای اشتغال به کسب و کار به بندرعباس رفت، و در آنجا رحل اقامت افکند. و در ضمن اشتغال بیازرگانی و مسافرت به هندوستان - عراق - عرب - مصر - حجاز به تحصیل علوم متداوله عصر خود پرداخت و در هندوستان باو لقب «مولوی» (که به علماء دینی مسلمانان هند اختصاص دارد) دادند.

در سال ۱۳۰۴ بمنظور تجارت بکرمان رفت و در آنجا با فرقه بابیه و بهائیه مواجهه کرد و این مباحثه و مواجهه منجر بمکاتبه او با عباس افندی عبدالبهاء رئیس فرقه بهائیه مقیم عکا شد. نیز کتابی بنام «اصلاح القومین و ابطال القولین» در رد بهائیهها نوشت.

مولوی در علوم صرف - نحو - کلام - تفسیر - وعظ و خطابه ید طولی داشت، و زبان عربی را بسیار خوب میدانست و با این زبان میخواند و مینوشت و نطق میکرد و شعر میگفت. و بزبان اردو هم آشنا بود در وعظ نیز مشار بالبنان بود و اهالی هند و عراق در ماه رمضان برای موعظه از او دعوت میکردند. در اواخر عمر از نعمت شنوائی و بینائی محروم گشت چنانکه در یکی از اشعار خود میگوید:

یاد ایامی که ما را نور چشم و گوش بود

با وجود کوری و کوری از موعظه و ارشاد ناس دست نکشید تا روز هفتم جمادی الاولی سال هزار و سیصد و چهل و هشت که در بندرعباس دل از دنیا برکند و دارفانی را بدرود گفت.

تألیفاتش: ۱ - اصلاح القومین و ابطال القولین ۲ - بشارة المومنین

۳ - الجوابات المولویه (هرسه در هندوستان چاپ شده است) ۴ - دیوان اشعار عربی و فارسی -

غیر از اینها هم تألیفاتی داشته است که چاپ نشده و ظاهراً از میان رفته

است - از اوست:

غزلیات :

ما را بهیچ نصلحتی استخاره نیست الا که در تحمل چهل چاره نیست
دست ادب بدامن هر کس زدم بفکر دیدم که نیست دامن چاکلی که پاره نیست
از علم مستفید هماره است روح پاک ایدوست استفاده بدولت هماره نیست
نوشیروان بنام نکو زنده تما ابد ماندست اگر که پیکر او در اشاره نیست
دیوانه وار بادیه پیم است بی ادب افتاده دریمی که مراورا کناره نیست

بیکاره نیست فکر و تدابیر مولوی

گر دست و پا و هیكل او هیچکاره نیست

شرق و غرب جان من آباد از اوست فیض اطمینان دل از یاد اوست
داد او را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت داد اوست
اینهمه افغانها در زیر چرخ از دهان این و آن فریاد اوست
پیش عارف رنج و غم شادی بود شاد باد آنکو که دائم شاد اوست
زنده در تحصیل دنیا زنده نیست زندگی بی یاد او بر باد اوست
با ادیبان کینه ورزی از فلك عادت دیرینه و معتاد اوست
عارف از نیرنگهای روزگار لا ابالی باشد و آزاد اوست

شکوه از گردون ندارد مولوی

کاین همه بازیچهها ز استاد اوست

فلك ز هام مرادش بدست نادانست

باهر معرفتش کینه ها فراوانست

نهال تربیتش در ثمر موافق نیست

بروزگار مگر کردش نه یکسانست

بدون توشه منه گام در ره ای درویش

که پیش روی بسی سهمگین بیابانست

هر آن که صبح وصالش بیاد او نهد
 ز خوابگاه چو بیدار شد پشیمانست
 مدام ابروی او تیر در کمان دارد
 همیشه طره مشکین او پریشانست
 گمان مبر که در این باغ غنلبی نیست
 قراز شاخ گلی صد هزار دستانت
 پرو بد از خسی و خاشاک غیر حجره دل
 کسی که یار عزیزیش چون تو مهمانست
 نی وجود بآواز سوز می گوید
 که سوز من همه از یاد او نیستانست
 اشارت از طرف یار، ماهروست که چنگ
 بکفر زلف زدن پیشه مسلم-انست
 بشکر و صبر ورا ناله سر مکن چو درای
 که بار قافله سالار جود و احسانست
 سفر طویل، مسافر غلیل، توشه قلیل
 هلاک اگر نشوم ز التفات یردانست
 دلیر باش و مترس از سیاهی شب تار
 نصیب خضر بطلسمات آب حیوانست
 اگر بزعم عوام است مولوی دانا
 بنزد اهل خرد کودک دبستانست
 روز عیش و طرب و ساز و دف و چنگ آمد
 دور جوش گل و نوش می کارنگ آمد
 با حریفان دوسه روزی بچمن باز آیم
 دلم از خانه نشینی چکنم، تنگ آمد

هر كه بیگانه ز تنهاست ، بود دیوانه
 از در و بام ملامت بسرش سنگ آمد
 تا بود جوش گل و نوش مل از کف نهم
 دامن هوش اگر نادره در چنگ آمد
 گر ز اهل نظری از دو جهانیت بهتر
 نظری بر صنمی شوخ و خوش و شنگ آمد
 فلک از چیست که صلحست بنادان دائم ؟
 همه با اهل دل و معرفتش چنگ آمد ؛
 خنگ ادراک درین باب بمیدان خیال
 قدمش رفت بسوراخ فرو - لنگ آمد
 عندلیبان چمن وقت خزان خاموشند
 بوم و زاغ از سر هر شاخ به آهنگ آمد
 مولوی عشق جوانی بجوانان زبید
 عشق از هم چو توپیری بجهان تنگ آمد
 عمر بگنشت و جوانی بسر آمد ، افسوس
 قاصد رفتن ما بی خبر آمد ، افسوس
 دوستان بار فراقم همه بر دوش نهید
 که مرا از همه ، وقت سفر آمد افسوس
 از دل و جان بنوازید حلالم سازید
 که همه نیک و بدم در کنند آمد افسوس
 گل امید دگر نشکفتد از غنچه دل
 گلبن عمر ز کلشن بدر آمد افسوس
 به چه روئی بر مولای خود آید فردا
 بنده ای کو گنیش بیشمر آمد افسوس

رفتن و روح سپردن همه سهلست ولی

راه صعبست و بسی پر خطر آمد افسوس

مولوی رفت و بخود حاصلی از عمر نبرد

پیش ارباب هنر بیپنر آمد افسوس

نه از دنیا مرا حظی نه در دین خدمتی دارم

نه از طاعت مرا فیضی نه مال و دولتی دارم

ز عقل ای دل تهی دستم ، ز هر موجود بگستم

بعشق دوست پیوستم ، که هر جا شهرتی دارم

مرا نی چشم و نی گوش و نی هوشی و نی نوشی

عجب بختی درین دنیا ، عجائب فطرتی دارم

تنی از پیری آزرده ، روانم از غم افسرده

جگر خونین و پشمرده ، دل پر حسرتی دارم

نه علمی ، نه عمل تا زاد راه آخرت سازم

نه جلوت انتباهی ، نه بخلوت عبرتی دارم

نه در فکر پشیمانی ، ز فعل نفس امّاره

نه از کردار شیطان ، بتوبت رجعتی دارم

مرا از چرخ گردون شکوه ای نبود که می گردد

بکام سفله ، لیکن زین مدارش حیرتی دارم

بیا ساقی بجای تلخ شیرین کام ما گردان

که سر شد نوبت فرهاد و منم نوبتی دارم

نیم پروانه تا سوزم بیکدم مولوی خود را

گدازم همچو شمع از عشق او تافدرتی دارم

بمشام آیدم امروز مرا بوی کسی

مژده ام میدهد از مقدم عیسی نفسی

ره کوی حرم دوست نه اینست ای دوست
 ترسم از رفتن این ره که بمنزل ترسی
 هیچکس جایگاه قافله سالار نیافت
 هرکس افتاده بدنباله بانگ جرسی
 غم و اندوه من افزود ، خدایا نظری
 ناله مرغ گرفتار - درون قفسی
 قصد صید دل من کرد ، نگارین و عجب
 شاهبازی بدر آید بشکار مگسی
 خویش رنجور مکن در غم بیهوده که من
 دیده ام در غم بیهوده خوری مرده بسی
 آه و فریاد شب هجر تو بیفایده نیست
 صبح امید دهد ، میرسدت داد رسی
 خر عیسی بحرم ماند اگر سالی چند
 خر بود چونکه پس آید نشود خر فرسی
 حزم پیش آر ، چو میخانه روی نیمه شب
 تا مبادا که ملاقات کنی ، بعاغسی
 آتش وادی ایمن ز همه سوتا بد
 مولوی جهد کن آخر که بیابی قبسی
 چنانکه گفته شد در سال هزار و سیصد و چهل و هشت در بند عباس وفات یافت.

مؤمن شیرازی = متولد در حدود ۱۰۷۴ متوفی در حدود ۱۱۱۸

مولانا محمد مومن بن حاج محمد قاسم بن حاج محمد ناصر بن حاج محمد جزایری
 شیرازی -

از فضلاء و شمراء و دانشمندان نامور قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم

هجری است ،

ترجمه حالش را در کتاب خزانة الخیال و « طیف الخیال » شخصاً آورده است و ما هم از این دو کتاب نقل میکنیم

مؤمن سال تولد خود را ضبط نکرده است و صاحب « هدیه العارفین » سال تولدش را در حدود ۱۱۷۴ و سال فوتش را ۱۱۱۸ نوشته است ، و بدیهی است که سال ۱۱۷۴ غلط چاپی است و قطعاً مقصود مولف ۱۰۷۴ بوده است چون محال است که کسی در ۱۱۷۴ متولد و در ۱۱۱۸ یعنی ۵۷ سال قبل از تولدش بمیرد ! اما سال فوتش حتماً در حدود سال ۱۱۱۸ بوده است ، زیرا که در نسخه خوشخطی از کتاب « طیف الخیال فی مناظرۃ العلم و المال » که در کتابخانه مجلس شورای ملی ذیل شماره ۲۹۰ موجود است و در ۱۱۱۶ بخط نسخ خوش بقلم حافظ یعقوب ملتانی کتابت شده در پشت صفحه اول آن خط و مهر مولف ، دیده میشود ، و بنا بر این مولف در ۱۱۱۶ زنده بوده است - (۱)

بالجمله میتوانیم حدس بزنیم که مترجم در حدود سال ۱۰۷۴ در شیراز متولد شده و در حدود سال ۱۱۱۸ وفات یافته است -

خودش تصریح کرده است که نحو - صرف - معانی - بیان - بدیع - عروض و قسمتی از تفسیر و حدیث را در محضر درس سید محمد قاسم بن سید خیر الله حسینی حسینی و شیخ علی بن محمد تمامی و شیخ صالح بحرانی خوانده است و لغت و فروع فقه و اصول را در خدمت امیر زین العابدین جابری انصاری آموخته ، علم کلام و حکمت الهی و طبیعی و تفسیر و علوم ریاضی و منطق را از مولانا مسیح الزمان بن محمد اسمعیل فسوی فرا گرفته و باز علم حدیث و تفسیر و حکمت

۱- يك نسخه از كتاب «خزانة الخیال» او بخط نسخ خوب كه تاريخ كتابتش ۱۲۰۲

و كتابش عبدالله بن محمد شوشتری است در كتابخانه مجلس شورای ملی ذیل شماره

و هیئات و مجسطی و موسیقی را از مولانا شاه محمد بن محمد اصطهباناتی و رمل را از مولانا لطفاً ، آموخته است .

سایر اساتیدش نصیر الدین محمد بیضاوی و مولانا محمد حسین مازندرانی و معلم طبش حکیم محمد هادی طبیب بوده اند .

پس از تکمیل تحصیلات خود و تبحر در ادبیات فارسی و عربی به هندوستان رفت و در سال ۱۱۱۶ کتاب طیف الخیال را در آنجا تالیف کرده و این کتاب در مقامه است و بسیار مطلوب اهل فضل و دانش واقع شده و دارای ده فصل است فسائی در فارسنامه ناصری آورده است : « از شیراز به هندوستان رفت ، و چون در آنجا استفاده مالی نکرد از حیث معیشت در سستی افتاد ، و برای تسلی خاطر کتاب « طیف الخیال » را نوشت و در سال ۱۱۱۶ بانجام رسانید و در آخر کتاب نوشته است سنین عمرم میانه ثلثین و اربعین (بین ۳۰ و ۴۰) است »

چون مرحوم فسائی فضل و دانش این مرد را سر سری گرفته و چنانکه باید او را معرفی نکرده است - ما برای نشان دادن اسلوب کتاب مقامه اش و بیان مقام شامخ علمی او چند جمله آخر آن را که حماسه مانند در طیف الخیال آورده است در اینجا مینویسیم :

اما علوم القرآن العزیز - و تفاسیره من البسط و الوجیز - فقد احرز نكاتها و حازها - و عرف حقائقها و مجازها - و علم اطنايبها و ايجازها -
و اما الحديث فقد مدّ فيه باعاً طويلاً - و ذلل صعاب معانيه تذليلاً - و شمس القول فيه و رّقه - و مدّ في ميدان الاعجاز مطلقه - حتى صار نصب عينيه عياناً - و جعل للمالكين في طرقه تبياناً -

و اما القراءة ، فقد بهر بفصاحتها العرباء - و لا يمد امر القيس عند سماعها منه من البلاء - و ان قد حفظ القرآن - في اقصر مدة من الزمان -

و اما علم النجوم : فهو قطب مداره - و مشرق شموه و اقماره - و كانه هوى نجم سعوده في داره -

و اما النحو و الصرف و العروض و نحوها : فقد احی رسمها - و اعلى اسمها حتى كانه مصدر تصاریفها - و واضع تصانیفها -

و اما الهيئة و الهندسة و الحساب و الرمل و الاصول لاب : - فقد مهر فیها و زاد علیها قواعد شتی بغير حساب -

و اما الطب : فهو سقراط دهره - و بقراط عصره - و جواد حدس لایکبو حسام خدق لاینبو - و ذکی طبع لایخبو -

و اما العلم السلوك و الاخلاق و التصوف : فان له فيه تصرفا كاملا ای تصرف الخ

تالیفاتش : ۱- بیان الآداب ۲- بقرة العین ۳- تحفة الاخوان ۴- تحفة الغریب و نخبة الطیب (شرح قانونچه در طب) ۵- تمیمة القواد من المبعاد (در لطائف اشعار و نوادر عشاق) ۶- تحفة الاخوان فی تحقیق الادیان (۱) ۷- تحفة الاحباء (کشف کول مانند است) ۸- ثمر القواد (دیوان شعار او) ۹- ثمرة الحیات و ذخیره الممات (شرح چهل حدیث) ۱۰- جامع المسائل النحویة (شرح صمدیه) ۱۱- خزانه الخیال ۱۲- درالمنشور (حاشیه بر جامع المسائل) ۱۳- رساله جنات عدن ۱۴- زینة المجالس ۱۵- طرب المجالس ۱۶- طیف الخیال فی مناظره العلم و المال ۱۷- مجالس الاخبار (این کتاب در هفت جلد بزرگ است ، که هر جلد آن نام مخصوص دارد باین شرح : ۱- بحر المعارف ۲- تحفة الابرار ۳- روح الجنان ۴- ربیع الانوار ۵- زهرة الحیوة الدنيا ۶- لطائف الظرائف ۷- معارج القدس) ۱۸- مادة الحیوة ۱۹- مدینه العلم ۲۰- مصباح المبتدین ۲۱- مشکوه العقول ۲۲- منیة القواد ۲۳- مشرق السعدین (کتاب مبسوطی است در تاویل آیات مشکله قرآن مجید) ۲۴- وسیلة الغریب

چنانکه گفته شد مترجم شاعر هم بوده است و دیوان شعر مرتب دارد-

ازاوست :

اسیر الی بلاد الله سعياً
فاما ان افوز بخفض عیش
ووجه الارض منبسط فسیح
و اما ان اموت فاستریح

هی من شیرازی = متولد...

شیخ صوفی مومن شیرازی

از عرفاء متقدم است - در هفت اقلیم آمده است ، عارف باری خواجه عبدالله انصاری از اسمعیل دماس نقل کرده که در حینی که احرام طواف کعبه بسته بودم بشیراز وارد شدم ، شیخ مومن را دیدم که در مسجد نشسته وردی میکرد ، از من پرسید که چه نیت داری ؟ گفتم نیت حج را دارم ، گفت : مادر داری ؛ گفتم دارم ، گفت : در پیش مادر شو ، چون دید که مرا از آن خوش نیامد گفت : چه می پیچی ؟ من پنجاه حج کرده ام سر برهنه و پابرهنه بیزار و همراه آن جمله بتو دادم تو شادی دل مادر را بمن ده -
سال فوتش معلوم نشد -

هی مؤمنان نیریزی متوفی...

مؤمنان نیریزی مشهور به « مومن کلو » (۱)

نصر آبادی مینوبسد : از ولایت نیریز فارس است ، مدت ها در جرگه بلبلان اصفهان بوده ، شعر بسیاری گفته اما هموار است ، اراده هند نموده ، در خدمت جمفر خان و دانشمند خان ربطی بهم رسانیده ، باعتبار رعایت ایشان خوشوقت باصفهان آمده ، از آنجا بزیارت کعبه رفته ، باز بتحریر حرص از اصفهان روانه هند شده ، در آنجا وفات یافت ، و اسبابش که قرب به هزار تومان بود باصفهان آوردند و برادرش از نیریز آمده با سایر ورثه که در اصفهان بودند قسمت کرده

۱ - کلو . بکسر کاف عربی در اصطلاح فارسیان بمعنی دیوانه بی آزار است -

عشر خود را گرفته رفت - از اوست :

بر هر ورقی که وصف آنموست چون کاغذ مشک بسته خوشبوست

* *

گاهی که بمن آن لب پر خنده رحیمست

اشکم همه چون پسته خندان بدو نیمست

* *

در آستین من امروز شور بلبل بود مگر فتیله داغم ز غنچه گل بود

* *

خط فرنگی، خال هندی، لب بدخشانی بود

ترك ما چیزی که کم دارد مسلمانی بود !

*

در رگ سنبل و در ریشه ریحان رفتم کس ندیدم که بخط تو گرفتار نبود

* *

عشق بهر خاطری که راه ندارد هست بلادی که پادشاه ندارد

* *

جان غزیراست ولیکن بسخن جان نرسد

و ای بر جان سخن، گر بسخندان نرسد

* *

مجنون خال و ابروی آن نازنین شدم چون آفتاب صاحب تاج و نگین شدم

سال فوتش بدست نیامد -

مونس شیرازی = متولد ۱۲۵۲ متوفی ۱۳۳۲ شمی

مرحوم حاج میرزا عبدالحسین شیرازی متخلص به «مونس» و ملقب به «مونسعلی

شاه و ذوالریاستین نعمة اللهی فرزند مرحوم میرزا علی آقا ملقب به وفا علی شاه فرزند

حاج آقا محمد ملقب به «منور علیشاه» - مدیر روزنامه «احیا»
 از پیشوایان سلسله نعمة اللهی رحمتعلی شاهی و از آزادیخواهان و شعرا معاصر
 است، نگارنده مکرر در شیراز، زیارتش موفق شده و از محضرش استفاده کرده
 است، گروهی از فقراء، پیر و رحمتعلی شاه شیرازی (که ترجمه اش گذشت)
 معتقدند که مرحوم مونس پس از پدرش وفا علیشاه و وفا علیشاه پس از منور علیشاه
 و منور علیشاه پس از رحمتعلی شاه قطب سلسله بوده اند و جمعی منکر این معنی
 هستند، و جای نهایت تأثر و تأسف است که بین سلاسل فقر اینگونه اختلافات
 پیدا شده - بهر حال مونس در سیزدهم ربیع اول سال ۱۲۹۰ (۱۲۵۲ شمسی)
 در شیراز متولد شد و در خدمت پدرش مقدمات و ادبیات فارسی و تازی و
 و راه و رسم عرفان را بیاموخت و در وعظ و خطابه و ارشاد و تطولی بهر رسانید و در
 خدمت پدر بحج رفت و زیارت قبور ائمه اطهار او را نصیب شد و بشیراز برگشت
 و چون جنگ بین الملل اول پیش آمد بامر پدر ارجمند لباس سر بازی پوشید و
 برای دفاع از وطن فن تیر اندازی و مشق نظام بیاموخت و در حزب دمکرات فارس
 وارد و جزء هیأت مرکزی حزب شد، و تا آخر جنگ بین الملل اول و بعد از
 آن نیز همواره دوش بدوش آزادیخواهان معاصر و حافظین استقلال ایران پیش رفت
 و بحسن نیت و پاکدلی و پاکبازی شهرتی بسزا یافت
 در ایام عاشورا در خانه خود بمنبر میرفت و مستمعین را مستفیض میکرد،
 و محبوب خلق بود و مدرسه «مسمودیه» را تاسیس کرد و در ۱۳۳۹ امتیاز روزنامه
 «احیاء» گرفت و چند شماره نشر داد و سالی چند پیش از فوتش بطهران رفت، و در
 آنجا باصرار بر بدانش خانقاهی ترتیب داد و سالی چند بارشاد مشغول بود تا در سال
 ۱۳۳۲ شمسی که وفات یافت و چون در سال ۱۳۵۶ (۱۳۱۶ شمسی) پیروانش در
 کرمانشاه خانقاهی بنیاد کرده بودند لهذا بر حسب وصیت خودش جسدش را بدان
 شهر برده دفن کردند - رحمه الله علیه.

تألیفاتش

- ۱ - انیس المهاجرین و مونس المسافرين ۲ - برهان السالکین ۳ - تاریخ حب الوطن (منظوم) ۴ - تعلیقات بر مثنوی ۵ - دلیل السالکین ۶ - مرآة الحق ۷ - رساله مونس السالکین (مختصر دلیل السالکین است) از اوست
(ترجیع بند در توحید و عرفان)

بند اول

| | |
|-----------------------------|---------------------------|
| ای ز مهر رخت جهان روشن | گل دوی تو زینت گلشن |
| مهر و مه بر رخ تو مقتبس اند | خوشه چین وار گرد آن خرمن |
| شور عشقت ز سر نخواهد رفت | هم اگر جان برون رود از تن |
| دل چو خون گشت مهر روی ترا | دهم اندر سرای جان مسکن |
| دوش پیر طریقت از ره لطف | سر بگو شم نهاد و گفت سخن |

دل بدنیا مبند و مردم او
که همه فانیند و باقی هو

بند دوم

| | |
|------------------------------|---------------------------|
| هر که باشد عارفانه آگه عشق | سر قدم سازه او بدر گه عشق |
| بنده ام آنکه را که از ره لطف | ره نمائی کند بگمره عشق |
| عارف کامل آن بود که نمود | سره جاروب کوچه ره عشق |
| گر کند عشق بر صماخ اثر | می شود شیر شرزه روبه عشق |

دل بدنیا مبند و مردم او
که همه فانیند و باقی هو

(بند سوم)

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| ای تو دانای عالم اسرار | وی تو آگه ز سّر لیل و نهار |
| هر دو مشغول ذکر و فکر تواند | طائف کعبه صاحب زنار |
| بامدادی بفصل فروردین | پا نهادم بجانب گلزار |
| همه مرغسان باغ میگفتند | این سخن فاش بر سر اشجار |

دل بدنیا مبند و مردم او

که همه فانیند و باقی هو

(بند چهارم)

| | |
|-------------------------------|---------------------------|
| ای وجود تو باعث ایحاء | غم عشق تو قوت دلشاد |
| گرچه پنهانی از نظر لیکن | عشق رویت نمیرود از یاد |
| قد چون سروخویشرا بنمای | تاز قید غم کنی آزاد |
| من در این فکر تا پیه خواهد شد | کارم اندر جهان بی بنیاد |
| ناگهان عارفیم از سر پند | کرده این نفر شعر را انشاد |

دل بدنیا مبند و مردم او

که همه فانیند و باقی هو

(بند پنجم)

| | |
|---------------------------|--------------------------|
| ساقی از جای خویشتن برخیز | می روشن مرا بساغر ریز |
| تا زمرآت دل زدایم زنگ | شویم از باده جامه پرهیز |
| مطر با پرده های خوش بتواز | راست با نغمه عراق و حجاز |
| هر که در دام عشق پای نهاد | نیستش هیچ روی راه گریز |
| هاتفی دوش در هوا میگفت | این کلام متین مهر انگیز |

دل بدنیا مبند و مردم او

که همه فانیند و باقی هو

غزلیات :

استقبال از غزل شیخ سعدی « بخت جوان دارد آنکه با تو قرین است »

| | |
|---------------------------------|----------------------------------|
| زلف تو مشکین و لعل تو نمکین است | زخم دلم بیعلاج از آن واز این است |
| کاین همه خونابه میچکد شب و روزش | سوز وی آواز ساز عرش برین است |
| آتش هجران زدی بخرم جانها | شعله زدل تا با سمان و زمین است |
| مهر تو از لوح دل فرو نتوان شست | حک نشود خط دل که نقش نگین است |

| | |
|------------------------------------|----------------------------------|
| نقطه موهوم را دلیل و یقین است | جوهر فرد دهانت از لب خندان |
| دارد اشارت که قبله دل و دین است، | عشق تو دین و دلست و رویت از آنرو |
| داغ تو بر جان و او بداغ جبین است | فرق من و زاهد این بسست که دارم |
| راه کجش بین که رو بسحر مبین است | در پی ابروی وی گشود دلم چشم |
| بوی تو خوشبوی تر ز نافه چین است | نکته آن موی به ز نکته عنبر |
| بر رخ مهری که مهر و ماه قرین است | ابرو و چشم همان هلال و سپیلند |
| آفت ایمان و عقل گوشه نشین است | گوشه چشم تواز خدنگ نگاهت |
| دیده که صید است و صید را بکمین است | هیچکس آه و بدین کمان و بدین تیر |

جز تو بگیتی نخواست مونس و برخواست

از سر عالم که ذره مهر گزین است

در حلقه ما غمزدگان شور و شری هست

و بن شور و شر از جذبه شوریده سری هست

بخشید اثر ناله مستانه ام آخر

البته که در ناله مستان اثری هست

جان چیست بتیغ غمش ایمرگ شتابی

کو را بسر کشته اش آخر گذری هست

از اینکه دگر هیچ ندارم خبر از خود

با بیخبران گوی که بیشک خبری هست

ای سالک اگر از نظر خلق فتادی

غم نیست خدا را بقو شاید نظری هست

خود در دل این مرد دلان از چه شرر نیست

چون در دل هر سنگ بیابان شرری هست

ترك سر خود گیر و بدین مرحله رو کن
 ای راهرو آهسته ، درین ره خطری هست
 از تیغ تو اندیشه روا نیست ، که ما را
 از سینه زره هست ، ز سرخود سپری هست
 پرهیز کن از آه سحرگاهی مونس
 کاو را بخدا راهی و هم چشم تری هست
 کفر و دین در بر عشاق نکوکار یکی است
 کعبه و بتکده و سبجه و زنا یکی است
 اگر از دیده تحقیق بهـالم نگری
 عشق و معشوقه و عاشق - دل و دلداری یکی است
 گر چه ذرات جهان جمله انا الحق گویند
 لیک از آنجمله گرفتار سردار یکی است
 ما همه چون نی و تو خود همه دم نائی ما
 چون حقیقت نگری اینهمه گفتار یکی است
 آفتاب رخ او تافت بهر آینه‌ای
 مختلف گر چه نماید همه انوار یکی است
 با همه خلق جهان صلح و اندر بر من
 جور اغیار و سر مرحمت یار یکی است
 پیش نااهل نهان کن سخن حق مونس
 که بر او خرف و گوهر شهوار یکی است
 از ازل مهر تو اندر گلم آمیخته بود
 دل من بر سر زلفین تو آویخته بود
 وه که افتاد بزنجیر سر زلف تو باز
 دل دیوانه که از دام تو بگریخته بود

دوش در میکند حسن تو دیدم مستی
 کاخ تیار از کفش از عشق تو بگسیخته بود
 بینوائی مگرش سیم دل از کف گم شد
 کاین همه خاک سر کوی ترا ریخته بود
 چشم مستش پی غارتگری کشور دل
 جادوئی بود که صد فتنه بر انگیزته بود
 نه به تنها دل مونس بر بوده است نگار
 طرح دل بردن خلقی زازل ریخته بود



مرحوم میرزا عبدالحمین مونسعلی شاه
 ذوالریاستین

مهدی فتح آبادی - زنده در ۱۳۱۳

مرحوم میرزا مهدی خان فتح آبادی متخلص به «مهدی»
 از شعراء و عرفاء قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری است - فرصت

مینویسد: از خوانین فتح آباد مرودشت (۱) است و از عارفان نیکو نهاد از اوست:

گر طالب عرفانی ایدل ز صفا دمزن
هستی بکناری نه ، لاف من و ما کم زن
گر صعوه نه‌ای چنگال در چنگل شاهین بر
ور رو به نه‌ای پنجه در پنجه ضیغم زن
ور نفس چو روئین تن آید بنبرد تو
با چوب گزین تیرش بر دیده چو رستم زن
هنگام پریشانی جمعیت خاطر جوی
با وجد و طرب دستی در طره پرخم زن
با درد و غمش میساز صد طعنه بدربان گوی
با زخم غمش خو کن صد خنده بمرهم زن
بر مزرع دل آبی از اشک پیایی ریز
بر خرمن جان آتش از آه دمام زن
فوتش بعد از سال هزار وسیمد و سیزده واقع شده است -

(۱) در فارس ده دهستان بنام فتح آباد هست ، فتح آباد گوار - داراب - خفر
نی ریز - بناویه بخش جویم - شاپورکازرون - ارسنجان - رستاق - عرب - مرودشت
و در اینجا مقصود فتح آباد مرودشت بخش زرقان شهرستان شیراز است ، که
در ۲۶ کیلو متری شمال زرقان و شش کیلو متری راه شوسه شیراز - باصفهان واقع
شده است .
هواش معتدل و مالاریائیست و سکنه اش ۱۵۵۵ نفر شیمی مذهب و فارسی زبان
هستند .

آبش از رودخانه سیوند و محصولاتش : غله - چغندر - برنج - حبوب است .
شغل مردمش : زراعت ، وقالی بافی می باشد - وراهش چهارپارو است .

مهدی شیرازی - متوفی ۱۲۹۳

حاج شیخ مهدی مجتهد شیرازی کجوری الاصل-

از علماء و فقهاء قرن سیزدهم هجری است ، ظاهراً از مازندران بعراق عرب رفته است و پس از سالها تحصیل در خدمت شیخ محمد حسن اصفهانی صاحب جواهر - الکلام (متوفی ۱۲۶۶) و شیخ مرتضی انصاری و رسیدن بدرجه اجتهاد در سال ۱۲۵۷ از نجف بشیراز رفته است ، و سی و هفت سال بقیه عمر را در شیراز بندریس و افاضه گذرانیده است -

تا بسال هزار و دویست و نود و سه که در آن شهر وفات یافته و در صحن حافظیه مدفون شده است -

فنائی یکی از شاگردان او بوده ، و در فارسنامه ناصری ذیل اعیان محله « درب شاهزاده » جلد دوم صفحه ۵۴ مینویسد :

« و از اجله علمای این محله است جناب مستطاب فخر الافاضل ، فارق میان حق و باطل ، حلال مشکلات و کشف معضلات ، ناظم قوانین فروع و اصول صاحب قواعد معقول و منقول حجة الاسلام فی زمانه حاجی شیخ مهدی مجتهد کجوری مازندرانی - در سال ۱۲۵۷ از عتبات عالیات و نجف اشرف بشیراز آمده در این محله توطن فرمود و مادام زندگانی در شیراز هر روز اهل علوم را از نتایج افکار ابتکار خود بهره مند میفرمود ، و نگارنده این فارسنامه ناصری سالها از خدمتش مستفیض گشته ، علوم شرعیه و مقاصد کتابهای ریاضیه مانند فارسی هیأت و شرح چقمینی و شرح بیست باب اسطرلاب ملا عبد العلی بیرجندی خراسانی و کتاب تحریر اقلیدس را از آنجناب بیاموختم و در سال ۱۲۹۳ در شیراز برحمت ایزدی پیوست - و در صحن تکیه خواجه حافظ مدفون گردید - و قبرش زیارتگاه مسلمانانست »

تالیفاتش : ۱ - حاشیه بر قوانین الاصول ۲ - حاشیه بر کتاب فرائد الاصول

موسوم به رسائل تالیف شیخ مرتضی انصاری ۳ - شرح نتایج الاصول

مہدی شیرازی = متوفی ۰۰۰

میرزا مہدی فرزند حاج میرزا صادق فرزند میرزا ابوطالب کلانتر شیرازی -
از شعراء و نویسندگان قرن سیزدهم هجری است ، نواب در تذکرہ دلگشا
اشعار ذیل را کہ در مدح خودش است بنام او ثبت کرده است :
- قطعه -

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| دوش گفتم با خودم امروز کیست | کو باہل فضل و دانش سرورست |
| ہم بشہر جود و احسان پادشاست | ہم بچرخ علم رخشان اخترست |
| رشحہ مهرش بکام دوستان | از لطافت رشک آب کوثرست |
| آتش قہرش بجان دشمنان | اخگر است و سخت سوزان اخگرست |
| گفت : آنرا کوہمی جوئی زمن | در جہان امروز حاجی اکبرست |
| ایکہ در ملک سخن از نظم تو | انوری را در دل از غم آذرست |
| مہربانا آوخ از این زال دہر | کش بہر ساعت ہزاران شوہرست |
| روز و شب در کنج غم از جور او | دیدہام پر آب و دل پر آذر است |
| آہ سوزانم انیس و ہمدست | اشک گلگونم بجای زیورست |
| بر تنم ہرموی ہمچون خنجر است | ہرمژہ در دیدہام چون نشترست |

حنظل و زہرم فرو ریزد بکام

پس بگوید نوش کن کاین شکرست !

سال فوتش معلوم نشد -

مہذب شیرازی = متولد ۱۳۰۱ متوفی ۱۳۷۸

مرحوم حاج میرزا سید احمد مہذب ملقب بہ مہذب الدولہ فرزند مرحوم
حاج میرزا حسن حسنی فسائی فرزند میرزا حسن فرزند میرزا مجد الدین محمد
فرزند میرزا سید علیخان کبیر فرزند نظام الدین احمد دشتکی شیرازی.

از فصلا و نويسندگان معاصر است ، در سال هزار و سيصد و يك درشير از متولد شد، و در مدرسه منصوريه كه از بناهاى اجداد اوست تحصيل علم و كمال و تهذيب اخلاق كرد ، آنگاه مدرس مدرسه مزبور شد و چند سال در آن مدرسه بتدريس فقه و اصول مشغول بود، ضمناً در خارج از مدرسه بتحصيل علوم جديده و تاليف ميبرد و در راه آزادي و تاسيس مشروطه ايران متحمل زحمات و صدماتي شد و با آنكه از فقهاء و علماء ديني بشمار ميرفت تعليم و تربيت زنان ايران را در حدود احكام دين مابين اسلام لازم ميدانست و در اينراه گامهاي برداشت و با خرافات مبارزه كرد در سال ۱۳۱۶ شمسي بنمايندگي مجلس شوراي ملي از طرف اهالي شيراز انتخاب شد و بطهران رفت ضمناً در دانشكده معقول و منقول طهران بتدريس مشغول گشت ، ولي شغل اصلي او زراعت بود و در آبادي املاك خود و رفاه حال زارعين همي كوشيد ؛ نگارنده نسبت بآن مرحوم ارادت كامل داشت ، و درشير از و طهران همواره در كتابخانه آدميت بزيارتش نوبيق مي يافت و از محضرش مستفيض مي شد ، مردی درویش مسلک و خوشرو و نوع دوست و حقیقه‌مهنّب بود و اسمي بامسمي داشت -
وقتي ميخواست مّم کتاب فارسي نامه ناصري تاليف پدرش را از سال ۱۳۰۰ تا اين زمان بنويسد و از بنده هم ياد داشتهائي گرفت ولي ندانستم كه به اينكار موفق شد يا نه ؟

تاليفاتش : ۱ - امروز مسلمين (چاپ شده) ۲ - زن جديد (در دو جلد ترجمه المرأة الجديده از عربي ترجمه شده) ۳ - زن و آزادي (چاپ شده) ۴ - عالم نوع اسلام (در دو جلد چاپ شده) در ماه ذيحجه سال هزار و سيصد و هفتاد و شش (تير ماه ۱۳۳۶ شمسي) در هفتاد و شش سالگي در طهران وفات يافت و از خود چند فرزند باقي گذاشت كه همگي تحصيل کرده و اهل علم و دانشند - رحمه الله عليه .

مهر شیرازی = متولد ۱۳۱۳ شمسی

بانو قدسیه سعدی نژاد متخلص به «مهر» -

از شاعرات و نویسندگان جوان معاصر است، در سال ۱۳۱۳ شمسی در شیراز بدنیا آمده است و ششماهه بوده که پدرش در راه انجام وظیفه سرکاری و خدمت بوطن شهید شده و تحت سرپرستی عمش که نماینده فرهنگ لار بوده به تحصیل علم و دانش مشغول شده و دیپلم دانشسرا گرفته است، و پس اخذ دیپلم بachelors شریف آموزش گاری مشغول گشته و تا کنون در اینکار است و در انجام وظیفه سعی وافیه مبذول میدارد - ضمناً در اداره «رادیوی شیراز» بدو تاسیس گوینده بوده است - چند سال است که با آقای بیژن کمالی ازدواج کرده است و از او پسری بنام «شهام» دارد و با بنظم و نثر تألیفاتی است -

۱ - ترانه‌های جانسوز ۲ - شکوفه‌های بهاری ۳ - نغمه‌های روح - و غیر اینها
از اوست :

| | |
|------------------------------------|-------------------------------------|
| بدام عشق تو افتاده‌ام چه چاره کنم | چگونه رشته امید خویش پاره کنم |
| تو ماهی و دل من جایگاه جلوه تو است | تو قبله گاه منی - من کرا نظاره کنم؟ |
| تو پر جفائی و سنگین دل و ستم پیشه | شبهه ایندل سنگت بسنگ خاره کنم |
| چون نیست حاصل از عشق جز جفای فراق | ز بزم عشق و طرب خوشتر از کناره کنم |
| ببردی از بر من دل بدادیم در عشق | بگوش ترا به که گوشواره کنم |
| دگر بس است که خاموش و زار بنشینم | حدیث عشق ترا زین پس آشکاره کنم |

ز درد عشق همه شب نخفت دیده مهر

نظر بیاد تو بر ماه و بر ستاره کنم

| | |
|----------------------------------|-----------------------------------|
| بغم عشق تو جانا چو گرفتار شدم | ز جهان و ز جهانی همه بیزار شدم |
| بولای تو که از هر دو جهان بگسستم | تا که دل بسته آن طره طرار شدم |
| بستر حسرت و غم جای من بیدل شد | تا که بیمار از آن نر کس بیمار شدم |

بوی گل - نکبت باد سحر و گریه ابر همه از یاد برفتم چو ترا یار شدم
تا که زد شمع رخ دوست شرر در دل من همچو پروانه محزون دل افگار شدم
غرقه در موج غم نیست مرا دادرسی بسکه از عشق تو از دیده گهر بار شدم
شعله عشق تو زد آتش غم بر جانم که چنین زار و پریشان و گرفتار شدم

(مهر) چون بلبل بیدل بفس بدخاموش

روی زیبایی تو دیدم که بگفتار شدم

نقل از شماره ۲۱۰ مورخ ۱۷ اسفند ۲۸ روزنامه کوروش

مزن ز ناوک مژگان تو تیر بر جانم مریز خون مرا کز غمت پریشانم
بجستجوی تو در باغ و راغ میگشتم هزار خسته دلم - از غمت غزل خوانم
در انتظار تو بودم بکوشه عزلت نبود گلشن سرسبز غیر ویرانم !
ز بعد تیره شب و فصل غم فزای خزان رسید فصل گل و دوره گلستانم
بصحن گلشن امید نو گلی دیدم کز آن بچرخ رسد ناله ها و افغانم
گلی شکفته و خندان کنار خود دیدم از آن چو بلبل بیدل حزین و نالانم
بگرد شمع رخت میبرم سحر گاهان که تا رقیب نداند ز عشق سوزانم
شرار عشق تو ای شمع شام تیره من بسوخت خرمن هستی و بیخ و بنیانم
بزیرسایه لطافت مراست در گه عشق مران مرا و بلطف و صفا فرا خوانم

کنون که مهر بچاه غمت فتنده اسیر

نیم پریش که مقرون بآب حیوانم

چرا ای دلبر زیبا تو ترك آشنا کردی

بدرد حسرت و غم قلب زارم مبتلی کردی

بریدی رشته الفت گسستی تار وحدت را

چرا تار محبت را ز پود دل تو وا کردی ؟

مرا امیدها بودی که طی گردد شب هجران
 دلم خوش داشتی ای جان و امروز صبا (۱) کردی
 مرا با دانه مهرت فگندی در بکند آخر
 پس آنکه رشته مهر و عطوفت را رها کردی
 بدام عشق تو افتاد مرغ بینوای دل
 چرا این مرغ محزون را گرفتار بلا کردی
 فروغ لطف تو تابید اندر آسمان دل
 چه شد جانا بجای آن بمن جور و جفا کردی
 دو صد شور و شرافگندی بقلب ناتوان من
 از آن شور قیامت در دل زارم پیا کردی
 گلستان امیدم از گل مهر تو شد خرم
 چرا از جور خود آنرا تو بی و برگ و نوا کردی؟
 منم مهر دل افسوده که بیدل گشتم از جورت
 جفا کردی تو محبوبم که ترك آشنا کردی
 ایدل من تو چرا اینهمه فریاد کنی
 ناله تا کی ز جفا کاری صیاد کنی
 کرد صیلت بدو صد مکرو فسون بار دگر
 کی توانی خود از این مهلکه آزاد کنی
 اندر این دام چو افتادی و پابند شدی
 نیست روی رهائی - ز چه رو - داد کنی
 ریشه عمر مرا تیشه بینداز تو کند
 ای ستم پیشه چرا اینهمه بیداد کنی

(۱) صبا: مخفف «صبح» عربی است و صبحا به معنی بامداد و فردا میباشد

هنر این نیست که ویران کنی آبادی را
 هنر اینست که ویرانه‌ای آباد کنی
 هیچ شك نیست که دلخسته و افسرده شوی
 اگر از حال دل خسته من یاد کنی
 چه شود گر ز ره مهر و محبت روزی
 خاطر مهر حزین را بوقا شاد کنی؟

میر کازرونی = متولد ۱۲۹۲ شمسی

آقای دکتر محمد تقی کازرونی متخلص به «میر» فرزند مرحوم میر ابوطالب تاجر کازرونی .

از اطباء حاذق و شاعران ماهر معاصر است . بسال هزار و دویست و نود و دو شمسی در کازرون متولد شد . و چون پدرش در شیراز تجارتخانه داشت و چهل سال با خوشنامی و حسن عمل میزیست و محصولات ایرانی را بخارجه میفرستاد و از اینراه بوطن خود خدمت میکرد لهذا دکتر میر هم تحصیلات ابتدائی و متوسطه خود را در شیراز بپایان رسانید و برای ادامه تحصیل بطهران رفت ، و در دانشگاه طهران در رشته طبابت تحصیل کرد و در سال ۱۳۱۷ بدرجه دکتری در طب رسید و در ۱۳۲۴ در قسمت جراحی تخصص یافت و از دانشگاه طهران تصدیق گرفت . آنگاه برای تکمیل فنون جراحی به اروپا و امریکا (اتازونی) رفت و چندی در آنجا مشغول مطالعه و عمل بود و به ایران برگشت . فعلا سمت استادی کرسی جراحی دانشگاه شیراز را دارد ، و مانند او در فارس نادر بل معدوم است . و بیماران خطه جنوب اعم از بحرین و دبئی و قطر و بنادر خلیج فارس برای انجام اعمال مشکله جراحی باو مراجعه میکنند و در بیمارستان خصوصی وی بستری میشوند و تحت عمل قرار میگیرند .

دکتر میر در ساعات فراغت از کارهای خسته کننده و دقیق علمی و عملی

خویشتن را با مطالعه کتب ادبی و فلسفی و سرودن اشعار نغز مشغول میدارد.
تالیفاتش : ۱ - کتاب پزشکی عملی ۲ - کتاب جراحی عمومی - هر دو چاپ
شده و از کتابهای درسی دانشکده پزشکی میباشد .

نگارنده مکرر او را در شیراز ملاقات کرده است ، مخصوصاً روزهای
چهارشنبه که در کانون دانش حضور مییافت و با خواندن اشعار خود شنوندگان را
محظوظ میداشت ، طبیعی مذهب و خوش خلق و نوع دوست مینمود - خدایش
حافظ باشد و هژاد عالم البریه شامل . از اوست

میرسد بر گوش دل هر لحظه ام آوازا

کی اسیر نفس نمایند بر تو رازها

گر هوای وصل داری - از سر جان در گذد

پای مردی بایست آموخت - از سربازها

تا نسوزی بال و پر - پروانه سان - در پیش شمع

عشق نماید بتو - رسم و ره پروازها

پر تو حسنش بهر جا جلوه گر باشد ولی

نیست ظاهر جز بچشم دیده دل بازها

عقل کوتاه بین کجا و درك این معنی کجا

راز این معنی کجا یا بند حیل سازها

میر چون نیکو نگه کردم ندیدم در جهان

يك ز خود بگذشته زین قوم بخود پردازها

ما پایه بر سریر ثریا نهاده ایم

رندانه پای بر سر دنیا نهاده ایم

مارا بکس نیاز نباشد که پای ناز

بر ماورای گنبد میتا نهاده ایم

با ماحدیت ممکن و واجب چه میکند؟

کز ممکنات پای بیالا نهاده ایم :

از دوزخ و بهشت نباشد امید و بیم

ما را که پای بر سر طوبی نهاده ایم

گفتند صد سخن پی اثبات ذات و ما

دنبال هر سخن رقم لا نهاده ایم :

محویم در وجود خداوندوز آن بود

دنبال لا اله الا کر الا نهاده ایم

میخلد در پای دل هر لحظه خاری از غمی

ای دریغا نیست آسایش درین دنیا دمی :

عمر ما ترکیبی از غمهای گونا گون ماست

شادی ما لحظه ای کین دل بسازد باغمی

یادها و قصه های درد مان در ذهن ما

رنگها گیرد که تا گردد نشاط مبهمی

در حقیقت جلوه ای از کارکرد ذهن ماست

آنچه آید بر سر ما بیفزونی و کمی

شادمانی سازگاری با بد و نیک است میر

این حقیقت گفت در گوش دل من ملهمی

دل بغم خو کردگان را ترك غم گفتن خطاست

عالمی دارم کنون با غم - چه نیکو عالمی

میرزا شیرازی - متوفی ۱۱۹۰

میرزا ابوالحسن شیرازی متخلص به «میرزا»

صاحب شمع انجمن مینویسد: «بعهد بهادر شاه خطاب «قابل خان» یافت،

و با آفرین لاهوری ربط داشت، و در عهد جهاندار شاه و محمد شاه ممتاز ماند. ملاقاتش با میرزا مظفر جان جاناں بود. در عشرهٔ سادس مائه ثانی عشر در گذشت -
از اوست :

در گریه فغان کردنم از بسکه هوس بود
هر قطره که از چشم ترم ریخت جرس بود
❖ ❖

مرا هم باغبان محتاج سیر باغ میداند نمیداند که سامان چمن در آستین دارم
در سال هزار و صد و شصت فوت شده است -

میرزا آقا جهرمی زنده در ۱۳۱۳

مرحوم میرزا آقا حکیم و طبیب جهرمی فرزند مهدی طبیب فرزند
مولی کاظم -

از حکماء و اطباء معاصر است، فرصت در آثار عجم مینویسد: « حکیمی
است بلند پایه و طبیبی گرانمایه، جامع کمالات صوری و معنوی است، حاوی
حکمت علمی و عملی، و در این اوقات (یعنی حدود سال ۱۳۱۳) در دارالعلم
شیراز بتدریس و تحقیق علم الهیه مشغول است. و از کلمات حکمت آیاتش جماعتی
مفتخر، و از استفاده کمالاتش خلقی بهره‌ورند »

فسائی مینویسد: سال‌ها در شیراز و طهران تحصیل علم کرده و در شیراز با فافاه
و افاضه اشتغال داشت -

وفاتش بعد از سال هزار و سیصد و سیزده بوده است -

میرزا آقا شیرازی - متوفی ۱۳۳۸

مرحوم میرزا آقا بن احمد مستوفی بن محمود حسینی شیرازی -
از فقهاء معاصر است - وی برادر زاده و داماد حاج میرزا محمد حسن مجتهد

شیرازی بود، و در حجر او تربیت شد و پرورش یافت، پس از فوت پدرش در حدود سال ۱۲۷۵ بنجف رفت و خدمت عم گرامیش رسید و چهار سال در محضر درس او و شیخ مرتضی انصاری حضور پیدا کرد و مستفیض شد، و از قول شیخ انصاری نقل میکرد که گفته است: من برای سه نفر درس میگویم: میرزا محمد حسن شیرازی، میرزا حبیب الله رشتی و آقا حسن طهرانی، همچنین حکایت میکرد که انصاری بهنگام رحلت از دنیا توصیه کرد که به حاج میرزا محمد حسن شیرازی «مجدد» رجوع کنند -

بالجمله صاحب ترجمه تمام عمر خود را در تهذیب نفس و عبادات و اعراض از دنیا و ما فیها گذراند - تا روز ششم جمادی الثانی سال هزار و سیصد و سی و شش که لیبك حق را اجابت گفت و در مقبره عمش در نجف مدفون شد - و او را پسری بنام سید عبدالصاحب بود که در حیات پدر در ایام شباب در حدود سال ۱۳۲۰ فوت شد ولی پسر بزرگش آقای میرزا هادی زنده است (۱)

میر علی شیرازی = زنده در ۱۴۸۲

ابوالمعالی میر علی شیرازی ملقب به «شمس الادباء» از خوشنویسان قرن سیزدهم هجری است، که خط نسخ تعلیق را بسیار خوش مینوشته، و نمونه خط او دیوان رشید الدین و طواط (محمد بن محمد بن عبدالجلیل عصری بلخی) است که در سال ۱۲۸۲ در شهر همدان برای عبدالصمد میرزا عزالدوله نوشته است و ذیل شماره ۹۸۵ در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است، این دیوان بخط بسیار خوش نسخ تعلیق نوشته شده، و دارای تذهیب و سرلوح زیبا و جلد روغنی اعلی میباشد و در پشت جلد طرف راست عکس میر علی که بلباس روحانیون ملبس است و عمامه بزرگی بر سر دارد با یک نفر مهمان و یک نفر کلاه بر سر دیده میشود، و در پشت جلد طرف چپ نیز عکس افرادی میر علی میباشد.

و در آخر کتاب اشعار ذیل که محتمل است از خود میر علی باشد نوشته شده:

بعهد دولت میمون ناصرالدین شاه

که باد تا به ابد عهد دولتش جاوید:

بحکم محکم شهزاده عزّ دوله را

که چرخ پیر جوانی بدین کمال ندید

ز نوك كلك گهر سلك شمس شیرازی

گرفت زیب و بها شعرهای نقر رشید

بسال دوصد و هشتاد و يك ز بعد هزار

بفرخی و سعادت باختتام رسید

از پس این ابیات نوشته است من که میر علی شیرازی و ملقب به شمس

الادباء و مکنی به ابوالعالی هستم در همدان این دیوان رشید و طوط را برای

عبدالصمد میرزا عزّ الدوله در ماه شوال سال ۱۲۸۲ نوشتم .

از احوال صاحب ترجمه جز این معلوم نشد - و سال فوتش بدست نیامد ،

و بدیهی است که بعد از سال ۱۲۸۲ بوده است -

میرك شیرازی = متوفی ...

در مجالس الفائس آمده : مولانا میرك هم از شیراز است و بخراسان برسم

سیر آمده ، و باز بعد از چند وقت بوطن مالوف معاودت نمود ، خرد سال و خام طمع

بود ، اگر مشق بسیار کند طبعش لطافت تمام پیدا میکند - اینمطلع از اوست :

جانا مباش در پی آزار و کین همه کاین عالم خراب نیرزد بدین همه

سال فوتش معلوم نشد -

مینا شیرازی = متولده ...

بانو مینا امامی شیرازی متخلص بمینا -

از شاعرات معاصر است -

صاحب کتاب زنان شاعر معاصر مینویسد: ساکن شیراز است و بسبک
نو شعر میسراید - يك اثر از او تحت عنوان « بعد از دو سال » دیده شد که زیلا
درج میشود؛

در چشم گهر فشاندهات باز امشب شده غرق دیده من
بعد از دو سال قهر و نسیان آنچه چشم زیاد رفته ریزد

آتش بدل رمیده من

رخسار پریده رنگت آنروز در تاب و تب نیاز میسوخت
چشم تو در آنفروب غمناك هم رنگ شراب و هست اندوه

در شعله اشك و راز میسوخت

در شکوه ز بیوفائی ورنج در چشم و دل تو حرفها بود
پیمان شکنی نداشت باور آنهم زل کسی که در شهر

معنای مجسم و فابود

طوفان زده بود و آتش افروز آن لحظه نگاه بی شکایت (۱)
در اشك فشرده تو دیدم رنگ دگر و غمی دگر داشت

چشمان سیاه پرفریبت

در خاطره گذشته ای دور دیدم دلتنگ بیگناهی
این سینه غم پرست من بود کز عشق تو بیک قرار میسوخت

در خلوت خویش دیر گاهی

مجنون تو بددلی که اکنون آرام گرفته در بر من

۱ - نگارنده معنی نگاه بی شکایت طوفان زده (!) را ندانستم و اصولاً به اینگونه
تلفیقات که نام آنرا « شعر نو » گذشته اند و فاقد وزن و قافیه و گاه عاری از معنی
است. اعتقاد ندارم، و آنرا شعر بمعنی حقیقی نمیدانم ولی چه باید کرد که از مشارالیها
جز این ابیات بدست نیامد - امید است که اشعار خوب هم سروده باشد -

ایعشق زیاد رفته - آری از نام تو بود اگر شبی بود

آتش بکتاب و دفتر من

در سوز و گداز غم ندیدم یکروز ز عشق خود تنم را

از کوی تو - مست پر کشیدم روزیکه چنان گرفته بودی

با دست نیاز - دامنم را

بگذار کنون ز دل بشوید یاد تو - سرشک دیده من

بعد از دوسه سال قهر و نسیان ایچشم سیه - دگر چه خواهی

از قلب بخون طپیده من؟!

مینا شیرازی = متوفی ۱۳۰۲

مرحوم سلطان علیخان زندی شیرازی متخلص به «مینا» -

از شعراء قرن سیزدهم هجری است -

شعاع مینویسد: اصلش از طائفه زند است، و پایه شعرش نه بغایت کوتاه و نه بنهایت بلند، دیوان غیر مرتب مغشوشی از او حاضر است، و نگارنده بر آن ناظر، اگرچه طبعش روانست، اما بیشتر از اشعارش شایگان است - یکی دو قصیده بطرز قصائد مصنوعه سید ذوالفقار و سلمان و اهلی دارد - ای کاش چنان اشعاری نگفته بود، و در مقابل آن دُرهای دری چنین خزفی نسفته بود - در اواخر عمر دارالخلافة (طهران) را مسکن ساخت و پس از زمانی قلیل در سنه هزار و سیصد و دو بدارالقرار تاخت.

فرصت در آثار عجم مینویسد: مرحوم سلطانعلی خان از طائفه زند است و دیوان اشعارش دلپسند، فوتش در طهران سال ۱۳۰۲ بوده، دیوانی مرتب ساخته و مذهب نموده بدست ولدان اوست چندانکه خواستم تاملتنبی از آن بنویسم نااهلی کرده مضایقه نمودند! از اوست:

در عشق فنا شو که فنائی به از این نیست
 خوندل خود خور - که غذائی به از این نیست
 جا گوشه میخانه کن و پای خم می
 بگذار سر خویش که جائی به از این نیست
 ای ترك ختائی بنما ترك خطا را
 در وعده وفا کن که وفائی به از این نیست
 خضر ار بچشد قطره از آب دهانت
 گوید بجهان آب بقائی به از این نیست
 جز باختن جان بسم نیست هوائی
 در کوی تو البته هوائی به از این نیست
 مینا بدل خویش جز از عشق بنائی
 مگذار بگیتی که بنائی به از این نیست
 از چه ای شوخ بچشم تو حیائی نبود
 هیچ اندر دل تو مهر و وفائی نبود
 بکمان ابروی خود تیر مژه داری و دل
 نيك داند که در آن تیر خطائی نبود
 از می وصل بتا ساغر مینا پر کن
 که در این گنبد مینای بقائی نبود
 ربودی صبر و آرام ز دل ای شوخ سنگین دل
 نمودی از نگاهی پای دل را ناگهان در گل
 نهادی در کمان ابروان تیری ز مژگانت
 فگندی در برم آن تیر و آمد از قضا در دل
 دلم مید تو شد از کف مده زان رو که صیادان
 ز کف ندهند صیدی را که شد از تیرشان بسم

پَریشان تر نمودی کارم از زلف پَریشان
 ز مجموع پَریشانی بود کارم چنین مشکل
 بگویت هر زمان آیم بامیدی که مینا را
 ز لطف خویشتن بدهی برسگهای خود منزل
 جان روی کشایت دهم ادرخ بکشائی
 سردر کف پایت نهم اربیش من آئی
 یکبوسه ز لعل لب، امروز عطا کن
 تا زنگ غم از دل غمگین بزدائی
 هر روز بمن گوئی کآیم ببر تو
 صد روز فزونتر شد و یکروز نیائی
 مینا ز روان چاکر درگاه تو باشد
 رحمی زچه بر چاکر درین نمائی؟

مینو شیرازی = متولد ۱۲۷۳ متوفی ۱۳۳۳

مرحوم میرزا احمد شیرازی متخلص به «مینو» فرزند محمد صادق -
 شعاع گوید: اسمش میرزا احمد است، ویاورش داورسرمه، سابقاً از اجزاء
 پستخانه بود، ومنتهی سیرش از آنجا تا بخانه، چندیست عطاری کند، و آب معاش
 را از این چشمه جاری، گاهی عرفان بافد و بدین شعر لافد:
 مرا از شاعری خود عار ناید که در صد قرن چون عطار ناید
 فرصت نویسد: میرزا احمد جوانی است فرزانه و از اجزاء پستخانه،
 دانشی اندوخته و علم عربیت از فقیر آموخته -
 نگارنده گوید مینو را دیوانی است که اکنون در تصرف فرزندش آقای
 عبدالکریم مینو مدیر تجارتخانه آقای مهدی نمازی در طهران است و برای انتخاب
 اشعارش یکی دو روز بمن داد که پاره ای از آن نقل می شود،
 مرا بصبر و شکیب آن صنم اشارت کرد
 خبر نداشت که خود هرچه بود غارت کرد

بشاه حسن تو نازم که عالمی تمخیر
 بدون لشکر و بی منت وزارت کرد
 خراب از تو نه چندان شده است خانه دل
 که قرنهای بتوان دیگرش عمارت کرد
 متاع عشق تو را کرد دل بجان سودا
 چه سودها که ز سودای این تجارت کرد
 بریز باده ز مینا بساغر مینو
 که نوبهارچمن را ز نو نضارت کرد

بر هر آنکه هوای تو سیمبر دارد
 ز اشتیاق چه پروای جان و تن دارد
 کمان ابروی تو هر که دید از دل و جان
 نخست سینه بر ناک سپر دارد
 شب وصال تو سوزم چو شمع و نیست عجب
 از آنکه خاطرم اندیشه سحر دارد
 بهستی دو جهان پشت پا تواند زد
 کسی که با توشبی دست در کمر دارد
 هر آنکه با خبر از ستر عشق شد مینو
 نه عاشق است گر از خویشتمن خبر دارد

| | |
|-------------------------|-------------------------|
| گر ببینم بدیده یکبارش | جان فدا میکنم بدیدارش |
| چون ندارم بر آستانش دست | مینهم سر بیای دیوارش |
| عقل کل زیر بار عشق نرفت | در گل افتاد عاقبت بارش |
| دفتر حسن او ندید کسی | که نه پیچیده گشت طومارش |

نتوان چشم عافیت ای دل
 داشت از آن دو چشم بیمارش

بیاد لعل تو خونین دلم چو جنام کنون
 بیا و بر لب من سای آن لب میگون
 مقام وصل ترا رفعت آنچنان باشد
 که از تصور اوهام ما بود بیرون
 بر آن سرم که بدیوانگی بر آرم سر
 که ماند پای توانائیم ز صبر و سکون
 تو رخ نهفته چو خورشید و چهر زرد مراست
 ز خون دیده چو رخساره شفق کلگون
 اسیر عشق تو از سرزنش چه غم دارد
 که شمع شعله اش از سر زدن شود افزون
 بیا و خیمه بوادی عشق زن مینو
 که نیست منزل دیوانگان بجز هامون
 چه میداند بیایان برده روزی را بهجرانی ؟
 که چونست آنکه هجرانش بسر نامد بدورانی
 تو کوئی چند نالی- چون نئالم ز آنکه حال من
 کسی داند که او را همچومن بوده است جانانی
 ز دست آنکه در راهش بهستی دامن افشاندم
 بین دارم پر از خون جگر- در دست دامانی
 یقین دارم که از عشقم نخواهم برد جان لیکن
 شاید دست از جانان کشیدن از پی جانی
 تو گر کوئی بقدر نخل و برخ من شعله طورم
 زهی دعوی که روشن ترز رویت نیست برهانی
 کنون وقت است در بستان که بخرامند چون مستان
 بزیر سایه هر سرو يك سرو خرامانی

نمیگنجد زشوق روی گل در پوست آن بابل

چو غنچه چاک میکردی گرش بودی گریبان
من این مختی زجان خود نمیبردم گمان مینو
که عمری بر سر آرم با جفای سست پیمانی

رباعیات :

جز ناله عشاق تو آهنکی نیست با غنچه خندان تو دلتنگی نیست
در روی زمین نگار یکرنگی نیست کز حسن تو بر خویش تنش رنگی نیست



گفتم نظری کن بدل خسته زار شاید که بعافیت رسد این بیمار
گفتا که تو چشم عافیت هیچ مدار ز آنچشم که عافیت از او بسته کنار



ای آنکه بخوبی و لطافت حوری در روی نهفتن چو پری معذوری
گویند که می - می بدرپردۀ شرم با خوردن وی از چه دگر مستوری ؟
در سال هزار و سیصد و سی و چهار در شیراز وفات یافت .

مینو شیرازی = متولد ۱۲۹۹ شمسی

آقای علی اکبر مینو فرزند مرحوم علی شیرازی مدیر روزنامه «مشعل فارس»
از نویسندگان و دانشمندان معاصر است - در سال هزار و دویست و نود و نه
در شیراز متولد شد - و تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در آن شهر بپایان رسانید .
پس بطهران رفت، و در رشته فلسفه و علوم تربیتی دانشجوی عالی نام نوشت
و بتحصیل ادامه داد و به اخذ درجه لیسانس توفیق یافت - آنگاه وارد خدمت وزارت
فرهنگ شد و بشیراز رفت، و از بدو خدمت مشاور و مناصب مهمی را از قبیل : ریاست
فرهنگ شهرستان آباد، و ریاست اداره کارگزینی فرهنگ فارس، و ریاست هنرستان
بهران شیراز، و ریاست اداره آموزش حرفه ای فرهنگ فارس را عهده داشت و هم

اکنون رئیس دبیرستان نمازی شیرازست که از جمله دبیرستانهای خوب شیراز شمرده می شود. كذلك ریاست اداره آموزش فرهنگ فارس را دارد.

خدمات سیاسی و اجتماعی صاحب ترجمه از سال ۱۳۳۰ شمسی آغاز شد، و در این سال امتیاز نشر روزنامه «مشعل فارس» را گرفت و سه سال در شیراز نشر داد و در ردیف روزنامه های سودمند شیراز بود.

مینو از نویسندگان فاضل معاصر می باشد، و بعلاوه حسن خلق و مردم داری که دارد مورد توجه اهالی شیراز بویژه فرهنگیانست و اخیراً در موقع انتخاب شورای فرهنگ فارس با اتفاق آراء از طرف فرهنگیان عضویت شورای مزبور برگزیده شد. تالیفاتش: ۱- اخلاق مخصوص دانشسرا و کلاس ششم ادبی ۲- تاریخ و جغرافی و تعلیمات مدنی گیتی مخصوص دبیرستان که بشرکت هیأت مؤلفان فارس نوشته است. ۳- روانشناسی پرورشی مخصوص دانشسرا و کلاسهای تربیت معلم. در سال ۱۳۲۷ شمسی ازدواج کرده و فعلاً دارای دو پسر و یک دختر می باشد.



آقای علی اکبر مینو

مینو شیرازی = متولده ۱۳۱۰ شمسی

بانو فروغ مینو شیرازی

از بانوان فاضله معاصر است - در سال هزار و سیصد و ده شمسی متولد شد ، و پس از طی ایام کودکی دوره ابتدائی و متوسطه را در دبستان علویه شیراز و دبیرستان های آرم و نور بخش طهران طی کرد و در سال ۱۳۲۹ (۱) دیپلم رشته طبیعی را بدست آورد ، آنگاه در دانشسرای عالی نام نوشت ، و دانشنامه لیسانس در یافت کرد ، پس سه سال در دبیرستانهای بهمنیار و عبرت با سمت دبیری تدریس کرد و در نتیجه قبول شدن در امتحانی که ترتیب داده شده بود ، بمنظور مطالعه در شیوه تدریس زبانهای خارجی رهسپار دول متحد امریکا شد و دو سال در دانشگاه کلمبیای نیویورک مشغول تکمیل تحصیلات خود بود ، و در سال اول تحصیل رشته فوق لیسانس را گذرانید ، و در سال دوم در یکی از کالجهای اتازونی سر پرستی آزمایشگاه زبان را به عهده گرفت ، سپس به طهران برگشت و بر باست قسمت کتابخانه و اسناد تربیتی مرکز اطلاعات تحقیقات تربیتی وزارت فرهنگ منصوب گشت ، در مهر ماه ۱۳۳۹ بنمایندگی کشور ایران در « سمینار کتابداری یونسکو » به دهلی نو رفت ، و این امر در سمینار موجب شگفتی نمایندگان سایر کشورهای آسیائی (که عموماً مرد بودند) شد (۲) نگارنده رجاء واثق دارد که این بانوی دانشمند همواره در کارهای عام المنفعه خود موید و موفق باشد بمنه و توفیق

مینو شیرازی = متولده ۱۳۸۰ شمسی

بانوی بی آغا متخلص به مینو فرزند مرحوم میرزا احمد فرزند محمد

۱ - در اصل ۱۳۳۹ و معلوم است که اشتباه چاپی رویداده ،

۲ - نقل باختصار از شماره ۵۱ مورخ ۷ آذرماه ۱۳۳۹ مجله « اطلاعات بانوان »

صادق شیرازی -

در سال هزار و دویست و هشتادشمسی در شیراز بدنیا آمده و دوره ابتدائی و سیکل اول متوسطه را بی پایان رسانیده است و بزبان انگلیسی آشناست ، چند پسر دارد که همه را نیک تربیت کرده و دبیر و کتر هستند -

گاهگاه شعر میگوید و همان تخلص پدر را که « مینو » است و فعلاً نام خانوادگی آنها میباشد اختیار کرده است اشعارش مدون است و دیوانش از نظر نگارنده گذشته - از اوست:

| | |
|------------------------------------|------------------------------------|
| رسید نامه محبوب و دیده روشن شد | غم زمانه ز سر رفت و قلب گلشن شد |
| گرفته مش بدو دست و نهاد مش بدو چشم | بجسم خسته من همچو جزر و جوشن شد |
| ز هوش رفتم و بیهش بخواب افتادم | بخواب دیدم و بر من همی مبرهن شد |
| که هست در برم آنکو چو آفتاب عیان | بچشم من بدو حالی برون زرو زن شد |
| شدم چو شبیره گردان بدو رشم رخس | که دنج و غصه هجران برو نم از تن شد |
| ز شوق گریه نمودم چنان که گریه من | چو سیل گشت سرازیر و سوی دامن شد |
| هر آنچه خواستی را زدل به او گویم | زبان ز قدرت گفتن فتاد و الکن شد |
| بسان ماه هلالی که رویتش بکنند | برویتی غم هجرانش زائل از من شد |
| خدای کاش نه بیدار میشدم امشب | که مونس دل من در سرای ایمن شد |
| دریغ و درد که در خواب بودم و دیدم | جمال چون قمرش را چونیک و احسن شد |

کجا روم که بجویم نشانی از شب دوش

برفت خواب شب - و باز روز روشن شد

ناتوان شیرازی = متولد ۱۴۰۷ شمسی

آقای رحمة الله شیرازی متخلص به « ناتوان » -

از شعراء و نویسندگان معاصر است ، و مرا صاحبش در شیراز دست داده -

و ترجمه‌اش را برای من فرستاده است که عیناً نگاشته میشود :

« در سال ۱۳۰۷ (شمسی) متولد شدم ، پدرم که خود اهل دانش و نسباً متمکن بود در نظر داشت مرا برای تحصیل بخارج از ایران بفرستد ولی هنگامیکه شش ساله بودم در حالیکه بین تمام فرزنداناش فقط مرا احضار کرد تا برای آخرین بار تجسم آرزوهای خود را در سیمایم ببیند ، دیده از جهان فرو بست -

تحصیلات خود را در شیراز شروع کرده هم‌آهنگ با انجام تکالیف مدرسه از کلاس سوم ابتدائی مطالعات خارج خود را آغاز نمودم ، نصاب‌السیان و چند کتاب دیگر را در محضر مرحوم سید محمد مدرس یزدی که از علماء عمیق و دانشمند بود خواندم و از آن پس خود در خط مطالعه افتادم بطوریکه هنوز کلاس هشتم بودم که دورهٔ نسخ‌التواریخ و تاریخ ایران باستان پیرنیا را تمام کردم ، در مطالعات خود گرچه راهنمایی که بررموز این فن تسلط داشته باشد نداشتم ، ولی کتب جدید و قدیم از شرق و غرب را با لذت از نظر می‌گذرانیدم ، هنوز وارد دبیرستان نشده بودم که قطعاتی در روزنامه های محلی درج مینمودم و در سال ۱۳۲۷ شمسی نیز مجموعه‌ای از آثار منظوم و منثور خود را در کتاب « گل‌های محبت » منتشر ساختم - ضمناً با جرائد شیراز روابط منظم‌تری برقرار نمودم ، در مدت دوران تحصیل اغلب شاگرد اول بودم ، از همان هنگام که مطالعات ادبی خود را آغاز کردم متوجه شدم که ادیب واقعی باید کلیاتی از تمام علوم بدانده‌مین جهت در تحقق این امر کوشیدم ، در کار ادبی خود نیز معتقدم که از گنجینهٔ فرهنگ جهان باید مایه گرفت ، از سنت‌های ادبی گذشته ایران الهام گرفته در راه ابتکار تلاش نمود -

از سال ۱۳۲۹ که وارد خدمت فرهنگ شدم ، با بعضی مطبوعات مهم تهران نیز همکاری نموده مقالات یا ترجمه‌هایی در زمینه‌های مختلف در آنها درج میکردم ، عشق بتحقیق در رشتهٔ زبان شناسی و تاریخ موجب شد که با کار شبانه - روزی در زبان اوستائی و خط میخی مطالعاتی بنمایم ، و با وجودیکه در شیراز کسی با این رشته آشنا نبود از يك فرصت کوتاه استفاده نموده سپس بخود آموزی

پرداختم ، بالاخره باتوسعه اداره باستان شناسی از مهر ۱۳۳۶ از تدریس کناره -
گیری نموده مستقیماً در اداره آثار باستان فارس در کوران علم و عمل قرار گرفتم ،
و مقالات تحقیقی که طی این مدت برشته تحریر درآورده ام قرار است در مجلد چهارم
گزارشهای باستان شناسی چاپ گردد .

آقای ناتوان شعر را بسبب جدید میسراید ، ولی اشعارش مانند بعضی از
« نوپردازان » خالی از معنی و عاری از وزن نیست . برای نمونه بیتی چند از
پرداخته هایش را میآوریم :

(بزم)

در آستان معبد شوق آمدم برقص انگشت کیست زخمه این پرده های ساز ؟
زین نغمه گشته جمیع ما گرم و شعله خیز لیکن هنوز خفته وی اندر حریم ناز !



لرزه لبان داغ و تب آلود اهل بزم در آرزوی بوسه آن جرعه ربن جام
موج لطیف و گرم هوسهای آتشین غوغا فکنده دردل جویندگان کام



پیچد بدور گردن و بازوی یکدیگر دست گناهکار حریفان کامجو
دل کامران و دیده هوس بیز و پابر قص با جان گرم و مست خیالات مشکبو



این پیکروی است چنین جلو میکند ؟ یا صورت بهشتی تندیس آرزو
آلوده شراب لبان خموش وی مجذوب رقص - دیده زاهد فریب او



اندر میان هلهله مستی نشاط ناکه برآمد از لب خاهوش او خروش
زیر افتاد از کف او ساغر و شکست چشمان بز میان همه مبهوت و لب خموش



آقای رحمت الله ناتوان

نادر شیرازی متوفی ...

از شعراء قرن یازدهم هجری و ارمعاصر بن نصر آبادی است و او می نویسد: اصلش از شیراز است، جامع کلمات ظاهر و باطن و محبوب هر خاطر، و در فن سیاق آگاه است، چنانچه رساله جامعه ای در این باب نوشته، مدتی قبل از این در لباس فقر و فنا باصفهان آمده بقصد زیارت عتبات عالیات روانه شده. در کرمانشاه نواب شیخعلی خان او را نگاهداشت، مدتی در خدمت ایشان بود از آنجا دلگیر شده بمشهد مقدس رفت، و از آنجا بهرات رفته باز باصفهان آمد شور فقر و فقا بر سرش افتاده بکلاه نمد رشک فرمای صاحبان افسر شده، اکثر اوقات به مسجد لنبان آمده از صحبت او فیض وافر میبردیم، تا عالی حضرت عباسقلی بیگ خلف نواب شیخعلی خان داروغه قزوین شده مشار الیه را همراه برده با مرو زارت خود سر افرازی بخشید، و الیوم در خدمت ایشان است و چیزی که بخاطرش نمیرسد درویشی و درویشانست! از آنجا دو کتابت مشتاقانه درویشانه بفقیر نوشته «نگارنده گوید: اگر درویش و درویشی را از خاطر برده بود چگونه نامه «مشتاقانه

درویشانه، بنصر آبادی درویش مینوشت؟

بهر حال سال فوت این مرد درویش یا نادرویش معلوم نشد ظاهراً وفاتش در
اواخر قرن یازدهم هجری بوده است - از اوست:
ساغر صافیدلان از باده هر گز پر نشد روشن است این معنی سر بسته از جام حباب

✱

گزندی از ستمگاران نباشد خاکساران را
ز نا هموار سایه بر زمین هموار میافتد

✱

چو مرکز در خط پرگار از تنگ هم آغوشی
کمند و خدتم از چار جانب مانده دور از من

✱

بهر چه دست زنی دامن عنایت اوست زهر دردی که در آئی گدای این کوئی

نادری کازرونی - متوفی ۱۲۵۸ یا ۱۲۶۰

حاج میرزا ابراهیم کازرونی متخلص به « نادری » -

از شعراء و فضلاء و اطباء قرن سیزدهم هجری است، هدایت در مجمع
الفصحا آورده است که مردی فاضل حکیم صوفی مشرب شعبی مذهب خلیق شفیق
بود، مثنویهای متعدد دارد از قبیل: گلستان خلیل - مشرق الاشراف - انفس و آفاق -
منهج العشاق - شائق و مشتاق و چهل صباح - فرصت در آثار عجم مینویسد: اسمش
حاج میرزا ابراهیم حکیمی است واقف و سالکی عارف در علم طب جنابش با صداقت
و در فن شعر زبانش با طلاقت چند کتاب مثنوی دارد بعض از آنها را
فقیر در کازرون دیدم - دیوان اشعاری نیز جمع نموده در سنه یک هزار و دویست و
و پنجاه و هشت وفات نموده -

فسائی در ترجمه اش مینویسد: از بزرگ زادگان است، در اوائل عمر بشیر از

آمده تحصیل کمالات علمیه کرد ، و از علوم عقلیه و نقلیه و فنون طب و هیئات و حساب و هندسه بهره‌ای وافر و نصیبی متکثر برده عالمی معروف و طبیبی مشهور گردید ، در سال ۱۲۱۸ بمصاحبت محمد نبی خان شیرازی سفیر ایران در هندوستان بد آن کشور رفت ، و اموالی فراوان از نقد و جنس اندوخته عود بوطن مالوف کرد ، و از هشتاد سال بیشتر زندگانی کرد - و در سال هزار و دویست و شصت رخت بعالم آخرت بربست - از اوست :

در موعظه فرماید :

ای دل چنانکه بیخبران چند در هوس
کامل زکاه ناموری کی کشیده دست
عفریت دهر کش نبود شغل جزستم
فرزانه خوان کسی که فروست زان نظر
شو غرقه محیط هونت کورت هواست
راهی که ما سوی همه زان شوند شو
بر نقش خویش زیبده از نقش معرفت
زهد است دفع علت اسقام آئین
از عین عزت برسد دولت ابد
نه دیده در ره طلب و چشم دل بیند
چار شرط بود شرط انعکاس صور
یکی تقابل و ثانی صفا سیم ظلمت
از این چهار یکی گر قصور یافت نگشت
چو شد ضمیر تو جای تجلی انوار
چرا بصیقل نام خدا صفا ندهی
بکش ز قید علائق چو رادمردان دست
که تا بمنزل اقصی رسی بری ز خطر

ای جان طفیل بیمبران چند در هوا
عافل براه بیخردی کی نهاده پا
فر توت چرخ کش نبود کار جز جفا
دیوانه دان خسی که فرو جست زان وفا
گردی ز بند قید هوی و هوس رها
در عالمی که نیست در آن راه ماسوا
بر نفس خویش بهره ده از نفس از کیا
تقوی است زیب وزینت اندام اتقیا
و ز فر فقر رود هدت فر اولیا
زین دامگه که دانه او نیست جز بلا
سزای ناظر مرآت در بر دانا
چهارمین عدم قرب و بعد حین لقا
که مشاهده عکسش رخ شهود نما
چو گشت باطن تو طور آتش موسی
دلت که آمده مرآت شاهد اسما
بنه براه هدی از پی هدایت پا
که تا بمقصد اصلی رسی عری ز خطا

غزل :

در همه ذرات جز خورشید روی یار نیست
لیک چشم احولان شایسته دیدار نیست
بی حضورت از حضورت نیستم یکدم جدا
کز حضورت با غیاب و با حضورم کار نیست

رباعیات :

دلبر بسیار و دل نگه دار کم است
گر اهل دلی تو دل بدلداری ده
وز همدمی جمله جهان رنج و غم است
کو همدم هر دم تو و عین دم است



ای از تو همه پر و تو خالی ز همه
تو عین خیال و از خیال این همه را
بنموده جمال تو مثالی ز همه
آری و بر آوری خیالی ز همه



ما بود نماینده نمودیم همه
مرآت جمال غیب مطلق گشته
نا بود نمودار ز بودیم همه
آئینه شاهد شهودیم همه

از مثنوی مشرق الاشراف او :

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| اول هر نامه سزه نام عشق | اول و آخر همه الهام عشق |
| معنی کل صورت کل ذات او | معنی و صورت همه آیات او |
| نقش نگارنده نقش وجود | پرده گشاینده زغیب از شهود |
| در رخ که در رخ خوب بشر | از پی چه؟ جلب قلوب بشر |
| گوهر یکتا گهر آرا شده | معنی مطلق صور آرا شده |
| ای همه تووی همه دور از جوار | از تو فروزنده بود نور و نار |
| نار مرا و اله نورت نما | جان مرا معحو حضورت نما |
| احمد مرسل شه آخر زمان | اول و آخر گهرش ترجمان |
| دیده بحق دیده آن دیده ور | شاهد معنی ز ظلال صور |

| | |
|--------------------------|--------------------------|
| عین دلار است ولی بو تراب | سرخفی را ز جلی بو تراب |
| برده و دومعنی حق شد تمام | برده و دو باد هزار اسلام |
| ذات خدا عین صفات خداست | رو بصفات آر که ذات خداست |

- الخ -

از مثنوی چهل صباح او :

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| بنام پدید آور هر چه هست | جمالش هویدا ز بالا و پست |
| جمالش ز هر ذره افروخته | بهر ذره خورشیدی اندوخته |
| ز یکسر امم انبیا خوبتر | واز آنجمله محمود محبوبتر |
| رسول و علی هر دو یک نور پاک | برایشان عیان سّر افلاک و خاک |
| چو شد از ده و دو مدار جهان | ده و دو سزد تاجدار جهان |
| چو زیر وزبر نیست جز این عدد | بجو این عدد را ز فرد صمد |
| عیان در عیان جلوه یار بین | ز هر ذره بی پرده دیدار بین |

نادم دشتی = متوفی ۱۰۰۰

از احوالش جز این ندانم که از شعراء قرن سیزدهم هجری و باناصرالدین شاه قاجار و فائز دشتی معاصر بوده است و دو بیتي های ذیل که از السنه و افواه اهالی دشتی شنیده ام و در جنگی یاد داشت کرده ام از اوست :-

غزالی از ختا سوی ختن رفت (۱) بهمراهش دل و جانم ز تن رفت

۱ - ختا : قطعه ای از خاک چین واقع در جنوب رود «هوانگهو» و محدود است بساحل شرقی دریای چین و اکنون استمال این لفظ در میان علمای جغرافیا متروک است و فقط جغرافی دانان روس این لفظ را استعمال کرده و میکنند
 ختن : ترکستان و تاتارستان و ولایت مشک خیز از تاتارستان و با اصطلاح جغرافیای جدید یکی از شهرهای ترکستان چین را گویند که واقع است در جنوب شرقی یارقند و امروز در بعضی از نقشه های جغرافیا موسوم است بایلچی - جلد دوم فرهنگ نفیسی مصراع فوق باین شکل هم میتوان نوشت و خواند : غزالی از خطا سوی ختن رفت - یعنی عاشق غزال صفتی از راه ناصواب بترکستان چین رفت -

سپند آسا در آتش سوخت نادم که یارم کوچ کرد و از وطن رفت

✧ ✧

فراق یار همچون نار نمرود مرا در منجنیق عشق بنمود
خلیل آسا در آتش رفت نادم خدایا نار کونی برد فرمود

✧ ✧

دو معنی بر من آمد صعب و دشوار در اول پیری آخر فرقت یار
اگر پیدا شود نادم پرستی جوانی را کجا آرم دگر بار؟

✧ ✧

بیاد آن لب لعل شکر ریز نمیخوابد يك آنی چشم شبخیز
همه شب دل در آویزد بزلفت بنالم همچو مرغان شب آویز

✧ ✧

نه هر مرغی بود مرغ شباوین نه هر اسبی بود همتای شبدیز
نه هر معشوقه دلدارست نادم نه هر عاشق بود همتای پرویز

✧ ✧

غزالی سیمتن اندر چترا گاه خیالاتم چو تازی در کمینگاه
سگ پیر هوای نفس نادم نگیرد آهویی بروجّه دلخواه
سال فوتش بدست نیامد -

ناصر شیرازی - متولد ۱۳۰۷ شمسی

آقای ناصر مکارم شیرازی متخلص به «ناصر»

از نویسندگان دانشمند و خطباء فاضل و شعراء نامور معاصر است - در سال هزار و سیصد و هفت در شیراز متولد شد - و هم اکنون با آنکه ایام شباب را طی میکند و سی و سه سال بیش از عمرش نگذشته بیرق فضل و دانش و هوش و بینش بر فراز مهر و ماه بر افراشته است وصیت شهرتش از اکناف جهان گذشته -

مقدمات فارسی و تازی و ریاضیات عالیه و علوم طبیبی را در مدارس جدیدہ شیراز آموخت و آنگاه با اشاره آقای حاج محمد علی موحد (که ترجمه اش ذیل عنوان حکیم شیرازی در مجلد دوم کتاب آمده است) در مدارس قدیمہ فقہ و اصول و سطوح عالیه را خوانده و ملبس بلباس روحانیان شد -

در سال ۱۳۶۵ بمنظور تکمیل تحصیلات خود رهسپار شهر قم شد ، و سالی چند از محضر درس حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی مجتہد اعلم و مرجع تقلید معاصر قدس سرہ (۱) و سید محمد حجت و سید کاظم شریعتمداری و سید محمد داماد و حاج سید محمد حسین طباطبائی (از اساتید حکمت و فلسفہ) علوم منقولہ را تکمیل کرده و میکند - در ۱۳۶۹ بقصد زیارت بہ عتبات عالیات مشرف و چند ماہ از محضر درس آقایان حکیم و خوئی کہ از مجتہدین معروف نزیل عراق عرب هستند بہرمند شد ، ضمناً از مرحومین شیخ محمد حسین کاشف الفطاء و سید ابراہیم مجتہد اصطہانیانانی معروف بہ « میرزا آقا » علیہ الرحمہ بدریافت اجازہ اجتہاد نائل آمد -

پس بقم برگشت ، و تا کنون در اینشہر بسر میبرد و در ضمن استفادہ از محاضر علماء بندرین سطوح عالیه و رسائل و مکاسب و سایر کتب فقہیہ

۱ - با کمال تأسف در حین نگارش این سطور در روز پنجشنبہ دہم فروردین ماہ ۱۳۴۰ در قم برحمت ایزدی پیوست ، مختصر ترجمہ آن مرحوم در حاشیہ صفحہ ۶۸۰ جلد سوم این کتاب بنقل از نامہ دانشمند معاصر آقای علی دوانی آورده ام ولی چون آقای دوانی نامہ را بجلہ و از حافظہ نوشتہ اند در آن اشتباهاتی رویدادہ است باینمنی کہ سال تولد ایشان ۱۲۹۲ ہجری قمری بودہ و اشتباہا ۱۲۹۳ چاپ شدہ و سال رفتن آن مرحوم بہ نجف اشرف ۱۳۱۸ بودہ کہ ۱۳۲۰ نوشتہ شدہ ، و سال آمدنشان بظہران ۱۳۶۳ است کہ ۱۳۶۴ طبع شدہ - از خوانندگان کتاب متنی است تصحیح فرمایند - ضمناً برای آگاہی بر شرح حال این پیشوای بزرگ اسلام بکتاب « زندگانی حضرت آباء اللہ بروجردی » چاپ ۱۳۴۰ شمس قم مراجعہ کنند .

اشتهال دارد -

مکالم جامع المعقول والمنقول است و استعداد شگفت انگیز در تحصیل علوم قدیمه و جدیده دارد و از این حیث در حوزه علمیه قم کم نظیر بل بی نظیر میباشد -

در سال ۱۳۳۷ شمسی با معاضدت جمعی از افاضل جوان حوزه علمیه مجله ای بنام «مکتب اسلام» تاسیس کرده است که تا کنون مرتباً نشر میشود و شخصاً از اعضاء موثر هیئات تحریریه این مجله بشمار میرود - نیز دو سالست که حوزه بحث و درسی برای تدریس علم کلام جدید تشکیل داده است ، و شبهای پنجشنبه باحضور قرب پانصد نفر از شاگردان تیز هوش حوزه علمیه عقائد و مذاهب مختلفه را با مراعات مقتضیات عصر مورد تحقیق و تدقیق قرار میدهد ، و مزیت دین مبین اسلام را بر سایر ادیان و مذهب شیعه امامیه را بر دیگر مذاهب اسلامی با دلایل کافی اثبات میرساند - و ماحصل این مباحث ذیل عنوان «عقائد و مذاهب» در مجله «مکتب اسلام» هر ماه نشر مییابد - و بعداً بصورت کتاب در میآید -

تالیفاتش : ۱ - ترجمه تفسیر المیزان (در دو مجلد - چاپ شده)

۲ - تقریرات و اصول اسانید بزرگی ۳ - جاوه حق (چاپ شد) ۴ - رساله لاضرر ۵ - فیلسوف نماها (این کتاب که در رد مادیون است تا کنون سه بار چاپ شده و در ۱۳۳۳ شمسی برنده جایزه سلطنتی و بهترین کتاب سال مزبور تشخیص داده شده است) ۶ - وحی یا شعور مرموز (چاپ شده)

صاحب ترجمه بسرودن اشعار نغز قادر است ، و در این فن ظریف ماهر - و اینک برای نمونه یکی از قصائد او را در اینجا میآوریم :

زاهدی کز خم ایمان جام دل سرشار داشت

خلوتی بهر عبادت در بر کپسار داشت

از همه غوغای عالم رفته بودی بر کنار

خلوتی خوش خالی از بیگانه و اغیار داشت

بامدادان تا بشب اندر رکوع و در سجود
 شب که میشد دیده ای از خوف حق خونبار داشت
 از عبادت قامت او منحنی همچون کمان
 پیکری لرزان چو بید اندر لب جو بار داشت
 قلب او در آتش غم سوختی هر شب چو شمع
 آرزوی جلوه ناپدید دادار داشت
 اندر این سودا صباحش تیره همچون شام بود
 ناله‌هایی بس حزین اندر دم اسحار داشت
 شامگاهی از تعب چشمان او در خواب رفت
 دیده‌هایی کز پرشکش سیل بر رخسار داشت
 ناگهان شد عالمی در پیش چشم او عیان
 عالمی کز جلوه‌اش اوراق غم طومار داشت
 يك جهانی کان سراسر گلشن و گلزار بود
 هر طرف از کوه و صحرا سبزه و اشجار داشت
 جویهایش نقره بودی ریگهایش از درر
 آب‌هایی چون عسل جاری در آن انهار داشت
 شاخ گل در گردن از نیلوفرش قلاده بود
 همچو ترسا دختری کان در گلو زنار داشت
 بر سر هر شاخساری بلبل‌ی شوریده بود
 نغمه‌هایی بس عجز در گردن منقار داشت
 ليك ذکر جملگی تسبیحه و تهلیل بود
 نغمه‌هاشان سر بر آهنگ استغفار داشت
 غرش هر جویباری ذکر یا قدوس بود
 بر کها بر شاخساران بانگ یا ستار داشت

هر زمان کز غنچه بشکفتی دهان بر گلبنی
 یا دو صد شود و شعف فریاد یاغفار داشت
 ریگها در جویباران مرغها اندر چمن
 هر یکی از بهر خود این شیوه و رفتار داشت
 زاهد اندر این میان انگشت حیرت بر دهان
 گفتگوها زیر لب با خالق مختار داشت
 کای شهنشاه دو عالم گر چه پنهانی ز چشم
 ز آنکه رویت برقع لاتدیک الابصار داشت
 لیک نزد قلب دانا آشکاری آشکار
 صحن دل را جلوه روی تو بر انوار داشت
 خاکیان افلاکیان اندر تکاپو روز و شب
 جمله از عشق رخت سر گشته چون پرگار داشت
 ناصر از این داستان دارد امید لطف تو
 گر چه او را بار عصیان پشت سنگین بار داشت



آقای ناصر مکارم شیرازی

ناصرالدین شیرازی - متوفی ۱۲۰۰

شیخ ناصرالدین عمر بن محمد بن عمر بن احمد کبری -

از مشاهیر علماء و مشایخ عرفاء قرن هشتم هجری است ، دست ارادت به شیخ نجم الدین خوارزمی ملقب بکبری داد ، و تمام شهرهای ایران را سیاحت کرد ، و شیخ برهان الدین احمد بن سیف الدین ابوالعالی سعید بن مطهر باخرزی (متوفی ۶۹۶) را در کرمان ملاقات کرد و بدست او خرقه فقر پوشید ، و بعداً نیز بدست شیخ ظهیرالدین عبدالرحمن (متوفی ۷۱۶) خرقه پوشیده و بدستور او بدستگیری خلق همت گماشته است ، و در جامع عتیق شیراز چندین سال بکار وعظ و خطابه میپرداخته است .

ناصرالدین در علم تفسیر استاد بود و چون شیخ برهان الدین صاغرچی سفدی سمرقندی بشیراز آمد پیش از حرکت از شیراز ناصرالدین را اجازه وعظ و ارشاد داد و باو منبر و سریر عطا فرمود .

کرامات زیاد بناصر الدین نسبت داده اند . منجمله صاحب شدالآزار که از مریدان او بوده از قول حاج شیخ عمادالدین امشاطی نقل میکند که « من در عنفوان شباب بیسواد صرف بودم و خواندن و نوشتن را نمیدانستم و از شیخ ناصرالدین درخواست کردم که باب علم و کتابت را بروی من بگشاید ، فرمود بخلوت برو و مشغول شو تا مرادت حاصل شود ، گفتم : فرمانبردارم . گفت : در مسجد زیر منبر بنشین و از فرمان من سر میپیچ ، منم چنین کردم ، و روزها را روزه میگرفتم و بهنگام افطار برای من غذا میفرستاد ، تا اینکه ده روز گذشت ، و روزی نزد من آمد و گفت : امشب مراقب باش که مقصودت باندازه همت بر آورده میشود پس آنشب را مراقب بودم ناگاه انواری دیدم که سراسر مسجد را فرا گرفته بود و صداهائی شنیده میشد و کتابی که بر منبر بود برداشتم و دیدم میتوانم بخوانم

آنگاه هر چه کتاب در مسجد بود خواندم و بامدادان شیخ بدیدم آمد و گفت : آنچه را میخواستی حقیقتاً بوسیله من بتو داد ، بنا بر این دیگر از اینجا برو ، و از آنروز خواندن و نوشتن را بپایان بختم . (۱)
سال فوتش بدست نیامد .

ناصرالدین شیرازی - متوفی ۷۵۶

شیخ ناصر الدین ابواسحق عبدالرحیم بن طاهر شیرازی -
از شعراء و مدرّسین عالی مقام و جامع المعقول و المنقول قرن هشتم هجری است ، او را مریدان و شاگردان زیادی بوده است منجمله معین الدین جنید شیرازی مولف کتاب شد الازار که شاگرد او بوده و مینویسد : اغلب کتابهای مورد احتیاج را بدست خود نوشته بود و یک جلد کتاب حاوی (از کتابهای فقه شافعی) داشت که آنرا مطالعه کرده و بر آن حواشی نوشته بود و مفقود شد یک نسخه دیگر از آنرا از حفظ نوشت و این از اعجاب عجائب است .
ناصرالدین مردم تهی دست را دوست میداشت ، و از پادشاهان و متمکنین دوری میجست ، کثیر الذکر و دائم الفکر و راضی بقضای الهی میبود ، و در خدمت مولانا قطب الدین محمد بن ابی الخیر فالی (متوفی ۷۲۷) تحصیل علم کرده بود . « کتاب المنظومة فی المنطق » از تالیفات اوست غیر از اینهم تالیفاتی داشته است -

در توصیف شیراز و شیرازیان گفته است :

اذا كنت من شیراز فی راس فرسخ شملت نسیم الجود من باب دارهم
فواهاً لمن اضحی جوار حریمهم و طوبی لمن امسی قریب دیارهم
در روز عید فطر سال هفتصد و پنجاه و شش در شیراز وفات یافت (۲)

۱ - شد الازار چاپ طهران

۲ - شد الازار چاپ طهران

ناصری شیرازی = متولد ۱۳۶۰ شمسی

آقای احمد وصال متخلص به «ناصری» فرزند علاء الدین متخلص به «همت» فرزند میرزا احمد متخلص به «وقار» فرزند میرزا محمد شفیق وصال شیرازی از شعراء معاصر و اولین فرزند همت است، در سال ۱۳۶۰ شمسی متولد شد، و مقدمات علوم ادبی و خط شکسته را آموخت، و برای فرا گرفتن زبان انگلیسی با برادرانش اسمعیل وصال و یوسف وصال به بمبئی رفت - پس از بازگشت بشیراز در دفتر فرمانداری شیراز مستخدم شد، و چون در سال ۱۳۳۶ پدرش همت فوت شد، افسردگی بر او چیره گشت و شیراز را ترك گفت و در شهرهای دیگر ایران بخدمت پرداخت، در سال ۱۳۱۹ شمسی که کتاب «گلشن وصال» چاپ شده زنده بوده و در خراسان در اداره راه انجام وظیفه میکرده امید است که هنوز در قید حیات باشد - از اوست،

| | |
|-----------------------------------|---------------------------------|
| ز کبر و ناز نگارم نگه بکس نکند | که اعتنا گل سوری بخار و خس نکند |
| جمال دلبر من دلگشاست همچو بهشت | ولی دریغ که از روی پرده پس نکند |
| اگر بیاك نفس او غمگسار من گردد | غم جهان بدلم راه يك نفس نکند |
| کسیکه معدن شیرینی است و کان شکر | رو نباشد اگر رحم بر مگس نکند |
| همای جان که بزدان تن گرفتار است | ز شوق تست که پرواز از قفس نکند |
| بسی جفا بمن خسته پیش از این بنمود | امیدوار چنانم کز این سپس نکند |

بملك و مال جهان ناصری ندارد چشم

بغیر دیدن رویت دلش هوس نکند

هر که با زلف سیاهش سر و کاری دارد

تو میندار که آرام و فراری دارد

داغدار است و پر از خون دل اولاله صفت

هر که چون من صنم لاله عذاری دارد

هر كرا ماهرخی هست بگاشانه او
 نتوان گفت بعالم شب تاری دارد
 جست باید پس از این از دل دیوانه کنار
 كه ز خوبان هوس بوس و كناری دارد
 با كم از كشته شدن نیست چو بینم كه نگار
 بر كف از خون من خسته نگاری دارد
 روز رخسار نهان كرده بزیر شب زلف
 یار من بین كه چه خوش لیل و نهاری دارد
 جادوی طره او شعبده بازی عجب است
 كه بسی شیفته دل بسته بتاری دارد
 ساقیا خیز و دلم را بمی صاف بشوی
 كه ز غم آئینه سینه غباری دارد
 میکند شیخ به بدنامی ناصر اصرار
 بگمانش كه از این مساله عاری دارد
 نسیم عشق همانا زكوی یار آید
 كه روح پرور و جانبخش و مشكبار آید
 از آن كناره گرفتم ز خلق در همه عمر
 كه دوست يك شبم از مهر در كنار آید
 نباشدم هوس سیر سنبل و سوری
 بیاد چون رخ و آنزلف تابدار آید
 نثار مقدم او جان نمایم از روزی
 پیشم از پس يك عمر انتظار آید
 مرا می است كه از چهره منور خویش
 نقاب اگر فگند مهر شرمسار آید

گدائی در او را چو بر گزید ستم
 ز تخت سلطنت روزگار عار آید
 چو تیر غمزه کمان ابروان کنندرها
 چه باک اگر هدفش این دل فگار آید
 بسی ز خوردن می توبه میکند ناصر
 دو باره میشکند توبه چون بهار آید

ناصری شیرازی - زنده در ۱۳۱۳

مرحوم میرزا ناصر شیرازی متخلص به «ناصری» فرزند میرزا صادق -
 از منشیان و نویسندگان بوده ، از اوست :

| | |
|---------------------------|--------------------------|
| آرزو میکند دلم چندی | با سر زلف دوست پیوندی |
| چه شود کم ز حسنت ار برسد | بـوصـال تو آرزومندی |
| یا چه گردد که تلخ گامی را | عیش خوش سازی از شکر خندی |
| نه بچین است چون خط مشکی | نه بمصر است چون لب قندی |
| دل بیمار را نخواهد بود | به ز روی و لب تو گل قندی |
| چشم خو کرده ننگرد جائی | گوش دل داده نشود پندی |

کی تواند گریختن مسکین

که بیای دلش بود بندی (۱)

سال فوتش معلوم نشد در ۱۳۱۳ زنده بوده -

ناصری شیرازی - متولد ۱۲۸۹ شمسی

آقای محمدرضا ناصری مدیر نامه هفتگی «مرد شیراز»
 از شعراء و نویسندگان معاصر است ، تحصیلات ابتدائی را در شیراز پیاپی

رسانیده و در خرداد ماه ۱۳۳۰ در امتحان دفترباری و سردفتری باخذ کواهی نامه نائل شده است، و هم از آنسال امتیاز نامه هفتگی «مرد شیراز» را گرفته و چند شماره نشر داده است - (۱) دسترسی باشعارش نیافتم -

ناصری فسائی - متولد ۱۳۴۵ متوفی ۱۳۹۹

حاج میرزا مهدی فسائی متخلص به «ناصری» فرزند میرزا داود فرزند میرزا ابوالقاسم فرزند حاج میرزا غیاث الدین فرزند میرزا مجد الدین محمد فسائی -

از شعراء و ادباء قرن سیزدهم هجری است، فسائی در فارسنامه مینویسد: در سال ۱۲۴۵ در فسا متولد شده و در هزار و دویست و نود و نه در کربلا وفات یافته است - از اوست :

آن پری زاده که دیوانه بنی آدم از اوست
سخت بر پای دلم سلسله محکم از اوست
بیشتر زین نتوان گفت که ایندل چکند
با غم فرقتت ایدوست که عالم کم از اوست
راستی شکوه ز ابروی تو از کج فهمیست
گو بزن زخم که بر زخم دلم مرهم از اوست
نه همینست غم کو ز غم بیخبر است
کشتم اینغم که رفیب از غم من خرم از اوست
باز کن لب بسخن گر همه دشنام دهی
در دم آخرم ایدوست غنیمت دم از اوست

چشمندل خیره ز خورشید رخس بود و ندید
راه از چاه و بیفتاد بچاه ذقش

ناطق زرقانی = متولد ۱۲۵۵ متوفی ۱۳۱۴ شمسی

مرحوم حاج بابا زرقانی متخلص به «ناطق»

از شعراء معاصر است ، در سال ۱۲۵۵ شمسی در قصبه زرقان متولد و هنوز
طفل بود که پدرش فوت شد . و برای او ثروت بالنسبه زیادی گذاشت ، اما چون
ناطق طبعا درویش مسلک و بی اعتنا بمال دنیا بود در اندك زمان میراث پدری را از
کف داد ، و جلای وطن کرده مدتی بگردش و سیاحت شهر های ایران خود را
مشغول داشت ، و عاقبت بسال ۱۲۸۷ شمسی بشیراز رفت و در بازار نر شیراز دکه
عطاری باز کرد ، و در ضمن اشعاری عارفانه میسرود ، و نسخه آنها را بدرویشان
دوره گرد شیراز میداد . و آنها میخواندند . دیوانش متجاوز از چهار هزار بیت
است . از اوست :

آن نه خالست مگر هندوی کافر کیشست ؟

که بلای دل هر گوشه نشین درویشست !

دین و دل در ره آن یار نهادم چکنم ؟

چونکه دین و دل من در کف آن بد کیشست

سوزش شمع نگر شورش پروانه بین

تا غم و محنت این هردو کدامین بیشست

میروم بر سر کوی مه خود ، تا چه شود

گرچه بس راه خطرناک و بدل تشویشست

دل ز جورش هدف تیر رقیبان گردید

آنچنان سوخت که گوئی بدلم صدر یشست

بیرخ دلبر خود زنده چرائی ناطق ؟
 نوش در هجرتان صعبتر از هر نیشست
 در سال هزار و سیصد و چهارده شمسى بسن شصت در شیراز بمرض زما تیسیم
 قلبی جهان فانی را بدرود گفت -



حاج بابا ناطق زرقانی

ناطق شیرازی - متوفی ۰۰۰

مسیح شیرازی متخلص به « ناطق » فرزند مولی نویدی -
 از شعراء و خوشنویسان قرن یازدهم هجری است -
 نصر آبادی مینویسد: فی الجمله تحصیل کرده خالی از کمالات ظاهری نیست،
 خط نسخ تعلیق را بسیار خوش مینویسد و شعرش هم لطیف است ، اما روزگار با او
 ناسازگاری نموده و در کمال تنگدستی بسر میبرد ، اما هرگز از دور چرخ گله
 نداشت ورنج فقر را با شکیبائی و گشاده روئی متحمل میشد - از اوست :
 بد عمل یافته پیش از عمل خویش جزا
 سرمه را روسیه از دشمنی آوازست -

ز جوش گریه دو چشم حباب سوخته است

کباب وار سرشک من آب سوخته است !

✽ ✽

دست کوتاه غنی شاهد مرگش باشد

مرغ را بچه شود جمع چو پرواز کند

✽ ✽

نسازد آشنی گرد کدورت پاک از دلها

کند به زخم را مرهم - ولی ظاهر بود جایش

✽ ✽

قدم کمان شده و از تنم توان رفته

عصا بود بگفم تیر از کمان رفته

سال فونش معلوم نشد -

ناطق شیرازی = زنده در ۱۳۱۴

مرحوم شیخ محمد شیرازی متخلص به « ناطق » فرزند مرحوم میرزا محمدعلی

مجتهد فرزند میرزا محبعلی مجتهد -

از شعراء معاصر و نواده برادر حکیم قائمی است ، فرصت در آثار عجم مینویسد

در علوم ظاهری نصیبی برده و در شیوه شاعری عم پندی را وارث گردیده ، در

قصیده سرائی قادر و بمسقط کوئی ماهر است ، از اوست .

آنروز که آشفته برخ موی تو کردند صد سلسله دل بسته گیجوی تو کردند

شاید که دگر نعمت فردوس نخواهند آنان که اقامت بسر کوی تو کردند

صاحب نظاران بهر قضا گشتن حاجات محراب دعا قبله ابروی تو کردند

هرفته که برخاست بهمید تو در آفاق بنیان وی از نرگس جادوی تو کردند

دیوانه بزنجیر شود عاقل و ما را

دیوانه از آن زلف سمن بوی تو کردند

سال فوتش بدست نیامد - در ۱۳۱۳ زنده بوده است -

ناطقى شیرازی = متولد ۱۲۵۳ متوفى ۱۲۵۴

مرحوم میرزا محمد علی منشى شیرازی متخلص به «ناطقى» فرزند میرزا

عباس مستوفى -

از شعراء و نویسندگان معاصر است ، شاع در تذکره شعاعیه مینویسد :
نامش میرزا محمد علی و مرآت دلش از نور ریاضات صیقلی - باندازه لزوم کسب
علوم متداوله کرده و بقدر ظرفیت از هر يك بهره برده ، وقتی ملاقاتش کردم ،
ریاضت میکشید ، و از بحار کرامت ساغر افاضت میچشید ، اکنون بقلیل مواجب
نویسندگى عراده معاش راه اندازد و پس از تلاش نان و آتش بشکر قادر کار ساز پردازد
بیشتر اشعارش در موعظه و نصیحت است و مدح ائمه اطهار و ذکر مصیبت
از اوست :

غزل:

هر که را دیده بتو ای بت فرخار افتد

کر بود گل بمثل با همه فر - خار افتد

روز محشر طلبد روی تو خود عنذ گناه

هر که او عاشق روی تو سبکبار افتد

تو بدین زلف پریشان که دل و دین بیسری

زاهد صومعه را کار بزنتار افتد

دست بر حلقه زلفت بفسون نتوان کرد

بیم آنست که اندر دهن مار افتد

کاروان مشک نیارد دگر از ملک تار

گر نسیم سر زلف تو بتاتار افتد

کیفر زلف تو این بس بی آزدن خلق

که چو هندو برخت در شرر نار افتد

نیشکر پیش لب دم زحلاوت نزند

بشکر خنده چو اندر پی گفتار افتد

گر بوصلت برسم دامن از کف ندهم

همچنان سیم که دردست طلبکار افتد

استقبال از غرل شیخ اجل سعدی شیرازی

سوختم ز آتش عشق تو بهجران تا چند؟

طاقتم رفت ز کف دست و گریبان تا چند؟

تیغ ابرو کشی از خشم بقتل ناکی؟

بر دل ریش من آن ناوک مرگان تا چند

من براه طلبت مانده و از مقصد دور

محرم کعبه کوی تو رفیقان تا چند

نافه موی تو و مدعیان را بهشام

دل پر خون من و حال پریشان تا چند

نوش لعل لب تو آب حیات است چه سود؟

من و محرومی از چشمه حیوان تا چند

گل نا چیده مرا خار ملامت بر پای

دست من کوتاه از آن سبب زنخدان تا چند

شعر سعدی ز زبان تو شنیدن خوشتر

گفته ناطقی از مثل تو پنهان تا چند

مگر آسمان در امشب بودش سرعتابى
نگذشت نیمی از شب که تفاوت ماهتابى
ره ماه بسته امشب مگر از هجوم آهم
که بتیرگی عیانست بر آسمان حجابى
تو بیا چو صبح روشن ز جمال پرده بگشا
بخلاف عادت امشب بنمای آفتابى
برهت دو دیده بر در که تو با جمال انور
ز در آئى و گشائی بمن از بهشت بابى
همه شب چو مرغ شبخوان دل من بآه وافغان
بسرشك همچو باران که بریزد از سحابى
ره سیل اشك نتوان ز غمت بدیده بستن
که ز سیل بشکند پل چو بر و فزود آبی
چو پری نهان مکن روی که بی تو در عذابم
بحضور کشته بهتر که بز یستن عذابى



مرحوم میرزا محمد علی ناطقى

گندی چو برفتم از برفکنی بجامم آذر
 ببرم نشین و بگذر که چو عمر در شتابی
 ناطقی درست یکصد سال عمر کرده و در سال هزار و سیصد و پنجاه و چهار
 دارفانی را بدرود گفته است -

ناظر کازرونی = متوفی قبل از ۱۳۱۳

مرحوم میرزا عبدالحسین کازرونی متخلص به «ناظر»
 مردی مرتاض و گوشه نشین بود ، و در شیراز سکونت داشت - فسائی مینویسد
 از مشایخ سلسله نور بخشیه بوده است - از اوست :
 من ندانستم از اول که چنین کاری هست
 پای رفتن نه و بر دوش گران باری هست
 ☆☆☆

یکچند چو ممسکان فشردم ره خلق یکچند چو مفلسان زدم وصله بدلق
 نگشود ز کار دل باینها گرهی بستم کمری تنگ پی خدمت خلق
 فوتش قبل از سال ۱۳۱۳ واقع شده است -

ناظم براز جانی = متوفی ۱۳۰۰

مرحوم مولی حسن براز جانی متخلص به «ناظم» فرزند مرحوم مولی علی
 متخلص به «واصف» فرزند مولی محمد متخلص به «ساعی» -
 از فضلاء و شعراء معاصر است ، و در اقسام شعر خاصه مسمط و دوبیتی دست
 داشته است -

صاحب «تاریخ و جغرافیای برازجان» مینویسد :
 شاعری سخن پرداز و طبعش در نهایت روانی بوده ، دارای فضائل و صاحب
 ادراک نیز بوده است ، دیوان اشعارش هنوز چاپ نشده است -
 او را از غزلیست

بسکه لعل جان فزایش در سخن شیرین بود
 گوئیا مامش بجای شیر شکر ریخته
 خلق و خویش جمله عالم را کشاند سوی خود
 عاشقانش سربسر چون حلقه بر در ریخته
 ناظما اوصاف او اندر بیان ناید مگر
 گوهر بحر معانی روی دفتر ریخته
 دوبیتی :

شکنج زلف کرد چهره یار تو گوئی خفته بر گنجی سیه مار
 حذر کن ناظما زین زلف مشکین که هر تاری از آن ماریست خونخوار

✱ ✱

بتا تا دل بدنبال تو گشته دل خون گشته پامال تو گشته
 مگر در وقت کشتن خون ناظم ترشح کرده و خال تو گشته ؟

✱

دهان تنگ شور انگیز داری لبان لعل شکر ریز داری
 بت ناظم تو شیرینی ولیکن دو چشمان فتنه چنگیز داری
 سال فوتش معلوم نشد - و آقای فراشبدی ننوشته است -

ناظم شیرازی = زنده در ۱۴۰۵ شمسی

مرحوم میرزا مهدی ملقب به نقیب الممالک و متخلص به ناظم « فرزند حاج میرزا احمد نقیب شیرازی -

از شعراء و اطباء و آزادیخواهان معاصر است، و دکنر بازار گاد سالف الترجمه را جد بزرگوار در طریقه فقراء سلطانعلی شاهی نعمةاللهی سائر و سالک بود، مردی دانشمند و بی آزار و کم گفتار و نوع دوست بود و در شیراز بشفل شریف طبابت اشتغال و اشتهار داشت، خطب اعیاد و اوقات سلام ایالتی را میخواند و نگارنده

افتخار ملاقات او را یافته است -

فرصت در آثار عجم مینویسد : عالمی آگاه و فاضلی ذیجاه ، حکیمی است محقق ، و طبیبی ، مدقق در الهیات ماهرست ، در طبیعیات قادر ، در این صاحب مقامات عالیه است و در آن دارای درجات متعالیه ، وقتی این فقیر قانونچه طب را بخندمتش استفاضه مینمودم - الخ

ابیات ذیل از اوست که در سلام حاج معتمدالدوله فرهاد میرزا سروده و خوانده است و از تذکره شعاعیه نقل میشود :

عید قربان شد دلا مردانه کن ذبحی عظیم
جان فدا کن در منای شوق با قلبی سلیم

میزند جانان صلاهی امتحان ای جان بکوش
تا شوی قربان جانان ذلك الفوز العظيم

صبحدم رمی جمار از سبجه و تهلیل کن
تا بنام ایزد نیسا میزد بد دل دیو رحیم

بهر قربان پاک کن ز آرایش تن جان و دل
فارجمی یا نفس ان الله توّاب رحیم

خویش را عارف کند قربان حق نی میش را
میش را قربان جان خویش میسازد لثیم

تن حجابست و حصار جان بیا ویران کنش
تا که جان جانان شود وی را نه جنات النعیم

در حریم عشق عریان شو، مشو خود بین که گشت
خرقه و آئینه بر محرم حرام اند در حریم

بستگی تا چند - چندی رسته شو ، تا کی کنی ؟

سیم صرف زندگانی ، زندگانی صرف سیم !

مقصد از قربانی حق نیست الا ترك خویش
 بر مراد خود گزینی حکم دادار علی-م؟
 هر که ممتن کان الله است ، کان الله له
 با محمد در مقام لی مع الله شد مقیم
 همچنان کاندلر حکومت، حکم عم شهریار

هم طریق مستوی شد هم صراط مستقیم
 معتمد شبل الخواقین حاج فرهاد مهین
 الکریم بن الکریم بن الکریم بن الکریم
 (الخ)

غزلیات :

یار من کرد تجلی چو در اطوار وجود دو جهان گشت زانوار جمالش موجود
 خال بر چهره او عکس سویدای دلست یا سویدای دل از خال وی آمد بوجود
 بشنو این نکته که دل در خم زلف جانان گاه در قوس نزول است و گهی قوس صعود
 یار نزدیکتر از مردم چشمست بمن
 نیست از بی بصری چشم مرا نور شهود

شها به خاک مریز آبروی درویشان
 گناه نیست نگاهی بسوی درویشان
 به تخت و تاج شهان پا زند ز استغنا
 کسی که خاک نشین شد بکوی درویشان
 درست در خم چوگان معرفت دیدم
 که هست گنبد گردنده گوی درویشان
 هوای سلطنتم هست در سرای ساقی
 بیار یکدوسه جام از سبوی درویشان

میان خلق در افتادهای وهوی و نیافت
 دل کسی خبر از سر هوی درویشان

سال فوتش بدست نیاوردم در ۱۳۰۵ شمسی حیات داشته است

ناظم شیرازی = متوفی ...

ناظم شیرازی معروف به « نظاما » ، از شعراء قرن یازدهم هجری است و در سلك بنایان بود ، نصر آبادی مینویسد : چندی « سالم » تخلص میکرد و بعد « ناظم » اختیار کرد ، وبا ناظم شاعر یزدی بر سر تخلص کشمکش داشت ، عاقبت قرار شد که غزلی طرح کرده بسازند و هر که نیکوتر ساخت تخلص ناظم او را باشد

نظاما غزل را بسیار خوب پرداخت و چون بخواند ناظم یزدی غزل خود را ناخوانده گذاشت و گذشت از اوست .

عرض هنر از پاك ضمیران نثارود

كس قیمت در ازلب دریا نشنیدست

❖ ❖

خرامش گرچه درهر گام صیدی در کمین دارد

نگاهش چون رمیدن تو سنی در زیر زین دارد

سال فوتش بدست نیامد

ناظم کازرونی = متولد ۱۲۸۵ متوفی ۱۳۴۳

مرحوم میرزا لطف الله ملقب به « شیخ الادبا » وادیب کازرونی و متخلص به « ناظم »

از شعراء و ادباء و خوشنویسان معاصر است ، ویکی از اساتید این بنده نگارنده در چهارم جمادی الاولی سال ۱۲۸۵ در کازرون متولد شد و مقدمات و علوم ادبیه عربی را در خدمت مرحوم سید علی مجتهد در مدرسه صالحیه کازرون تحصیل کرد ، پس بشیراز رفت و در مدارس قدیمه آن شهر تحصیلات خود را تکمیل کرد

و منطق و حکمت الهی را در خدمت مرحوم شاهزاده ابوالحسن میرزا معروف به شیخ‌الرئیس که در آن اوقات در شیراز بود آموخت، و آنگاه به بوشهر رفت و چندین سال در مدرسه سعادت بوشهر معلم عربی و فارسی بود، در سال ۱۳۳۴ دبستان تربیت را تأسیس کرد و چند سال مدیر آن مدرسه بود و در همان کانون نام آن به دبستان فردوسی «تبدیل یافته است».

ناظم خط نسخ تعلیق و نسخ و شکسته و سایر خطوط را خوش مینوشت و یکی از هنرهای او نوشتن خط نسخ تعلیق با ناخن روی کاغذ بود که روی کاغذ ضخیم خط مقعر بوسیله ناخن در نهایت زیبایی و ظرافت نقش میکرد و در اقسام شعر مخصوصاً قصیده بد طولی داشت، و او را رسم چنین بود که در روز عید غدیر در خانه مرحوم حاج سید محمد رضا تاجر کازرونی حضور مییافت و قصیده‌ای را که در مدح حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) سروده بود میخواند.

اشعار زیاد داشته است، که از میان رفته، و در اینجا یکی دو قصیده او که یکی از آن در روزنامه بهار ایران چاپ شده و دیگری را دوشیزه بدری حصام‌الدینی قبول زحمت کرده و از آقای محمد حسن ادیبی (برادر صاحب ترجمه که مقیم کازرون است) دریافت و برای من فرستاده است میآورم و بدینوسیله از این دوشیزه ادب دوست که از سبک کلام او معلوم است دارای معلومات کافی و ذوق ادبی است سپاسگزاری میکنم.

ناظم در پانزدهم رجب سال هزار و سیصد و چهل و سه در بوشهر دارفانی را بدرود گفت. از اوست:

در تهنیت میلاد حضرت علی (ع)

چه نور است آنکه اشراقش مشتعع در دو عالم شد؟

چه زیبا طلعتی زد سر کز او آفاق خرم شد؟

چه صبح است، آنکه ناگه نکتش چون درم شام آمد

مشیمه مام‌دهر از نفخه‌اش همتای مریم شد

چه عیسی آشکارا از گریبان شهود آمد
 که با دستش کلیم آسا ید بیضا دمام شد
 تواند کی کلیم الله ید بیضا که از نورش
 برون صد چشمه خورشید نورافشان مجسم شد
 تامل چند ، بگذر زین نعل بی تعقل گو
 بعالم آشکارا مظهر خلاق عالم شد
 قدم در عرصه امکان نهاد آن واجبی کورا
 مراین محروسه هستی قوام از وی مسلم شد
 علی عالی آن مرآت ذات ذوالجلال حق
 که او بر ما سوی الله ارفع واعلی و اقدم شد
 درون خانه حق شد ظهورش ، لاجرم نبود
 عجب گر خانه زاد از سر صاحبخانه محرم شد
 فرود آمد بفرش خاک بخیل پاک مولودی
 که عرش از بهر تهظیمش چو عازم گشت اعظم شد
 عدویت را بس است از حق همین علت که از ذلت
 بکنجی شرمسار افتاد و اخرس گشت و ابکم شد
 در این شیوا بیان از خامه ام چون دلپذیر افتد
 بیاراید جرائد را صحائف زان مکرم شد
 برون از کذب ، عاری از تکلف ، خالی از بهتان
 بطور تازه اندر سلك حق کوئی منظم شد
 نقل از شماره ۴۴۷ مورخ ۲۲ آبان ۱۳۲۵ روزنامه « بهار ایران » منطبعه
 شیراز .

عید است بیا ساقی مهوش ببر امروز
 از باده فکن در غم دیرین شرر امروز

در بیت شرف مهر صفت روی همی آر
 در راه وفا راهپیر شو بسر امروز
 آن بزمك دیرینه که هر ساله بیاراست
 با شوق و شغف سید والا گهر امروز (۱)
 آن محفل قدسی مده از دست که دین را
 وقعی است بدان محفل با فال و فرّ امروز
 بر کوری آندوره فرتوت ضلالت
 اسلام گرفته است جوانی ز سر امروز
 بر باد شد آن طنطنه کفر و علم گشت
 ز آیات امارت حق از بحر و بر امروز
 آن نور نخستین که ز انوار ظهورش
 حق گشت عیان گشت عیان در نظر امروز
 آن شیر هنر پیشه که در پیشه ایجاد
 حق داشت ز سر پنجه بهورش هنر امروز
 آن میر ظفر مند .. عدو بند ز نو شد
 بر جن و بشر وارث خیرالبشر امروز
 جبریل امین از پی اعلام ظهورش
 زد در دو جهان نوبت فتح و ظفر امروز
 در خم غدیر آمد وز جانب حق داد
 این مژده بدارای رسالت خبر امروز
 زین فمه بدانگاه شد آگه چو پیمبر
 بست از پی تصمیم اطاعت کمر امروز

(۱) اشاره بر محرم حاج سید معتمد رضا تاجر کازرونی مقیم بوشهر که هر سال
 عید غدیر خم را جشن میگرفت و مدعوین را ناهار میداد

منبر ز جهاز شتر افکند و بر آن شد
 با بن عم خود - اب شیر و شبر امروز
 بگرفت بکف دست وی آنگاه صلا زد
 بر هر که در آن مرصه بُد از خیر و شر امروز
 بر مرد و زن و پیر و جوان گفت که ای قوم
 آورده مرا پیک حق از دادگر امروز
 فرمان که علی را دهم از هر که در آفاق
 بر مسند اورنگ خلافت مقرر امروز
 مولاست بفرمان من آنگونه که مولا
 می بودم و هستم بشما سر بسر امروز
 هم خصم کسی هست که او هست مرا خصم
 هم راهبر آنکه منش راهبر امروز
 با دشمن او دشمن و با یار ویم یار
 اینست و بر این است سخن مختصر امروز
 اینست و جز این نیست کسی کامده از حق
 در هر دو سرا داور جن و بشر امروز
 اینست و جز این نیست کسی کز هنر او راست
 تائید بتفصیل قضا و قدر امروز
 اینست و جز او نیست که بر سبط کرامش
 مر سید الحاج بود با خبر امروز
 آن پاک سریرت سمی حجت هشتم
 کز نام نکو در همه جا مشتهر امروز
 بر سفره احسان وی از فرط کرامت
 از مائده خلد شود ما حضر امروز

در هاضمه بنده ز جودش عجیب نیست
 پیدا شود ار علت جوع البقر امروز
 گوید خردم هر نفس آهسته قدم نه
 کاین جافکند شیر پی و مرغ پر امروز
 در حجه ماضی بچنین روز بطرزی
 مدح تو سرودیم و بطرز دیگر امروز
 آندانه که در پار بکشتیم غمی نیست
 چون صبر نمودیم شود بارور امروز
 قدر من و امثال من اکنون بدهد فرق
 در هر که کند لطف کلام اثر امروز
 جز نقص نبیند بجهان حاسد از اینروی
 میباش تو صراف خذف با گهر امروز
 ناظم بچه توقیر و محل حد تو میبود
 کائی بسخن در صف اهل هنر امروز



مرحوم میرزا لطف الله ناظم

ناظم الحکماء کازرونی = متوفی ۱۳۰۷ شمسی

مرحوم حاج میرزا محمدجواد ناظم الحکماء کازرونی متخلص به «حکیم»
فرزند حکیم علیمحمد -

از دانشمندان و شعراء و اطباء و آزادیخواهان معاصر است - از کازرون به
بوشهر و از آنجا بمراق عرب رفت ، و در محضر درس مرحوم حاج میرزا محمدحسن
مجدد شیرازی و سایر علماء دینی سامره و نجف تحصیل کرد ، طب قدیم و جدید نیز
در ایران و هندوستان آموخت ، و در بیمارستانهای بمبئی طبابت کرد ، از هند به
بوشهر رفت و صحبت سید جمال الدین اسدآبادی افغانی را درك کرد .

زبانهای عربی و انگلیسی و فرانسه را بعد کمال میدانست ، و در ادبیات فارسی
و نویسندگی ید طولی داشت و از علوم غربیه رمل و اسطرلاب و جفر و مانه تیسیم و
از این قبیل آگاه بود ، مردی درویش مسلک ، وارسته ، و طبیعی حاذق و آزادیخواهی
ساده دل و بی ریا بود ، و در اوائل مشروطه ایران در بوشهر (بامساعدت و معاضدت برادر
مہترش مرحوم میرزا محمدحسین شیخ الحکماء (سالف الترجه) علیه محمد علی
میرزا فاجار قیام کرد و انجمن «اتحاد اسلام» تاسیس کردند و رهبری مشروطه خواهان
را بعهده گرفتند - و در استبداد صغیر و غلبه موقتی مستبدین بر آزادیخواهان هر دو
از بوشهر به بنادر کوچک خلیج فارس مهاجرت کردند و چندی در جزیره هنگام
متواری شدند و از آنجا نیز محرمانه با احرار بوشهر و شیراز مکاتبه داشتند -

ناظم الحکماء چند کتاب و رساله و دیوان شعر داشته است که همه از میان
رفته ، و از آثار منظوم و منثور او چیزی در دست نیست ، در آخر اردی بهشت ماه سال
۱۳۰۷ در بوشهر بمرض سرطان معده در گذشت ، و یکی از شعراء
معاصر در تاریخ فوتش سرود :

سال فوت حکیم خواست ادیب گفت: بدرود ناظم الحکماء

(۱۳۰۷)



مرحومین حاج میرزا محمد جواد ناظم الحکماء و برادرش میرزا محمد
حسین شیخ الحکماء، در حال دعا برای فتح مشروطه خواهان

ناظم الشریعه اصطهباناتی - متولد ۱۲۵۰ متوفی ۱۳۳۶

مرحوم حاج سید ابوالحسن ناظم الشریعه اصطهباناتی فرزند مرحوم سید
علی قزوینی فرزند حاج سید میر غیاث الدین طباطبائی یزدی. از فقهاء و خوشنویسان
معاصر است و مرحوم سید اسد الله حکیمباشی سالف الترتیب را پدربزرگش خطوط
نسخ و نسخ تعلیق و شکسته و ثلث را خوش مینوشت - و از جوانی شروع بنوشتن
قرآن مجید کرد و بمهای خوب هدیه میکرد و از این راه سر مایه ای بهم رسانید
و مشغول داد و ستد شد در تجارت نیز سود فراوان برد و دارائیش رو بفزونی
گذاشت و علاوه بر مقام قضاوت و حکومت شرعی که داشت نیز از متهولین و ملاکین

بزرگ محسوب و دارای خدم و حشم و چند باب خانه بیرونی و اندرونی و محکمه و مدرس و باغ و اصطبل و سایر ذخارف دنیوی شد و در تمام اقطار اصطهبانات اعم از خیر - ایچ - رو نیز همچنین در نیریز صاحب عقار و آب و زمین بود - ولی این اموال و املاک فراوان او را از نشر و تدریس علوم اسلامی و صدور احکام شرعیه و دستگیری از فقراء و رسیدگی بحال درماندگان باز نداشته بود ، و با زهد و تقوی و سرافرازی زندگی میکرد تا بسال هزار و سیصد و سی و شش که بسن هشتاد و شش بعالم باقی شناخت -

او را چهار فرزند ذکور بنامهای : سید اسدالله حکیمباشی - و سید مرتضی قوام الاسلام ناظمی - و سید علی ضیاء الاسلام ناظمی - و حاج سید محمد بهاء الاسلام ناظمی منتصری - بوده است که همگی تحصیل کرده و طبیب در لباس اهل علم و فقاہت بوده و اکنون برحمت ایزدی پیوسته اند (۱)

نامی فتوی = متولد در حدود ۱۲۳۰ متوفی در حدود ۱۲۷۰

محمد فتوی (۲) متخلص به « نامی »

از شعراء قرن سیزدهم هجری است - از احوالش چیزی معلوم نشد - جز اینکه در حدود سال ۱۲۳۰ متولد و در حدود ۱۲۷۰ وفات یافته است ، و از مضامین اشعارش معلوم است که مرد فاضل عارف مشربی بوده ، از اوست :

بیتی چند از مثنوی عارفانه او : این مثنوی شصت و هفت بیت است :

(۱) اقتباس و نقل بمقتی از سالنامه فرهنگ اصطهبانات سالهای ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ شمسی

(۲) فتویه : Fatuye نامدهی است از دهستان گوده بخش بستک شهرستان لار

که در ۲۴ کیلومتری شمال بستک کنار راه شوسه لار بستک واقع شده

هواش معتدل و مالاریاتیت و آبش از چشمه و باران - محصولش : غله و خرما عده سکنه اش هفتصد و سی و هفت (۷۳۷) نفر و مذهبشان سنت و جماعت و زبانشان فارسی است.

بسم خداوند کریم و رحیم
 همچو نی از ناله بجوش آمدم
 سر آزل خواندم و پیغام شوق
 حد عدم گرچه بود لا وجود
 شاهد صورت رخ معنی نمود
 بیخبر از خویشی و بیگانگی
 چهره ام از آینه مهر تافت
 سر قضا شد ز قدر رهنمون
 سابقه شد طوطی بلبل نوا
 هیچ نماند از تن و من جان شدم
 هر که بدستا رودم داستان
 بسکه شنفتم صفت عقل کل
 در ره مقصود با حسنت وزه
 قلب من از نقد دهان شد روان
 دستخوش بی سرو پائی شدم
 روح من از لذت روحانیست
 چون زهدت خاک تعلق بیاد



باز گشودم در امید و بیم
 نی بخود از خود بخروش آمدم
 کام ابد یافتم از جام ذوق
 فرض کن از علم عدم را وجود
 عشق کف خود بکف حسن بود
 حلقه زدم بر در دیوانگی
 آه که جز شعله ای در نیافت
 ماند زمین گشت فلک بیسکون
 ناطقه شد انطقنا الله سرا
 لایق نظاره جانان شدم
 راست نشیند بدل راستان
 ز احسن تقویم شکفتم چو گل
 قافله سالار شدم ده بده
 یافت بسوداش جهان در جهان
 از پی شاهی بگدائی شدم !
 عجز من از قوت جسمانیست
 که سخن از موت کنی که فساد

نیست تمنی ز خدا جز خدا
 زیر ترقی و تنزل ممان
 اول و آخر چو تو داری اثر
 روی تو از هفت فلک باج خواست
 تا اینکه میگوید :

تو خزفی یا گهر روح غیب

بیخبر از خویشتنی ، با خود آ
 تا دهد از اوج حضیضت نشان
 باز ده از کثرت وحدت خبر
 نسبت تو همچو صدف در نماست

حیف که دامان نشناسی ز جیب

خالق اجرام و طبایع یکیست غیر یکی فاعل مختار کیست؟

نظم دو عالم ز تو دارد نظام

حاصل کونین توئی والسلام

غزلیات او :

| | |
|-------------------------------|-----------------------------------|
| زهی عقیدب موی تو حل مشکل ما | رخ تو مشعله افروز دیده و دل ما |
| دلیل وادی قربت وجود حضرت تست | جز آستان قبولت مباد منزل ما |
| کنم ادای درود تو از ملک بفنک | برند تحفه کروبیان ز محفل ما |
| کجا رسم بیجر قدم بدر وجود | که در وجود عدم غرقه است ساحل ما |
| بدست شوق ده ایساربان عمر زمام | که سوی کوی حبیب است روی محمل ما |
| ز خاک تربت ما بر دمد شماه فضل | که عطر مهر تو آمیخته است در گل ما |

سبك بذوق بمیرم گرم بفرمائی

که هست نامی از آن چاکران مقبل ما

| | |
|--------------------------------|-----------------------------------|
| مرا چو مرغ بکوی تو آشیانه بسست | زاشك دیده گریانم آب ودانه بسست |
| دلیل مقصد گم گشتگان وادی شوق | نیاز مبحدم و ناله شبانه بسست |
| بروضه حرم آسای حضرتت چورسم | مقام سجده من خاک آستانه بسست |
| کرا مجال که بی پرده تربت بیند | مرا نظر بادب در جوار خانه بسست |
| ز رشك لذت عکاشه وحدیت فصاص | نشاط و حزن من از فکر تازیانه بسست |
| کجاست مفتی اقبال تا بتوفیقم | رهی زند که مرا ذوق این ترانه بسست |

ز آه گرم تو نامی بسوخت شمع زبان

فروغ مهر تو اش شعله ور زبانه بسست

| | |
|-----------------------------------|---------------------------------|
| مگر از غلغله ناله نی داشت خبر | که نفس میزندش شعله بسوراخ جگر |
| درد من به نشود ای اجل از بهر خدای | کو طبیب از پی بیماری من رنج مبر |
| ز آتش غیرت عشاق بترس ای زاهد | برق آه سحری میجهد آنجا مگذر |
| من افسرده دل و تاب تجلئی هیات | چکنم گر بیکی جان نخرم نیم نظر |

بامیدی که برای تو بمیرم روزی هر شب اندیشه دیگر کنم و رای دگر
گفته‌ام عمر منی خوش‌مگند گفت خموش عمر هر چند که خوشتر گذرد شیرین تر
کوهر را چون دلت از سنگ کمر هاست ولی در میان تو که مؤثمت چه حاجت بکمر
بتمنای تو در ترك دو عالم نامیست

که از این ترك نهد تاج سعادت بر سر

بیک کرشمه ساقی چنین ز دست شدیم

ندیده ساغر و می ناچشیده مست شدیم !

تو نیز سابقه از شیخ هوشیار بپرس

که ما ز روز ازل رند می پرست شدیم

نکرده جلوه در اعیان بجز ظهور کمال

اگر بحسب مظاهر بلند و پست شدیم

مراسم بال و فروهشته در نشیمن انس

نه مرغ دانه و دام که پسای بست شدیم

بیای عجز سپردم طریق راهروان

کنون بوادی حیرت پی نشست شدیم

عدم کجاست بگو- غیر از او جودی نیست

چو هست و نیست یکی شد ز غیر هست شدیم

زمن رموز معارف سؤال کن نامی

که در جواب بلی واقف الست شدیم

با یاد تو پیوستم ، و از حادثه رستم

سر رشته امید ز غیر تو گسستم

چون حاصل کونین توئی باتو نشستم

بر خاستم اول ز سرفکر خود و غیر

بل تازه شد از دعوت تو عهدالستم

صدقم با جابت دم لبیک بلی زد

چون توبه درستان بت عصیان بشکستم

توفیق مدد کرد ببازوی انسابت

الحق چه شبی بود که در خواب جمالت

دیدم و در نور خدا مینگرستم

چون باز گشودم نظر و روی تو دیدم

دل در شکن طره گیسوی تو بستم

دیر است که شب تا سحر از شوق تمنا

بیدارم و در خوابم و هشیارم و مستم

جاده بحریم حریم ز آنکه چو نامی

در راه تو مرغ قفس و ماهی شستم

گرفت راه نفس زلاله کلو گیرم

کنون که دم نتوان زد، خموش میمیرم

تو در کرشمه و من منتظر، بگو سخنی

که لال گشت ز غیرت زبان تقریرم

درخت عمر شود بارور ز باغ امید

چو شاخ نوبر اگر قامتت بهر گیرم

خیال در تو رسیدن کجا و من ز کجا

که بار عشق تو بشکست پشت تدبیرم

وصال چون تو کلی نوجوان و من هیئات

فسوس میدهد افسوس عالم پیرم !

بدین گنه که بمیرم چرا ز لذت وصل

اجل حواله هجر تو کرد تقدیرم

حدیث گیسوی لیلی که میکند تکرار

که کشته گرد چو مچنون بیاد زنجیرم

کجاست وادی که مگشتگان بگو نامی

که بوی پیرهن آید ز باد شبگیرم

ناهید شیرازی = متولده ...

بانو دکترس مریم میرهادی شیرازی فرزند مرحوم سید علی اکبر امیر
تومان ملقب به «رفعت نظام»

از زنان فاضله و شاعره معاصر است، و در فن جراحی دندان درجه دکترا
دارد، پدرش تفرشی است ولی خودش در شیراز بدنیا آمده و مادرش هم شیرازی
واز خانواده «بشیر الملک» میباشد.

در کودکی مقدمات را در خدمت پدر آموخت، و در هفت سالگی بطهران
رفت و در مدرسه آمریکاییها مشغول تحصیل شد. در نه سالگی او مادر و پدرش فوت
شدند. و عموی سرهنک سید ابوالقاسم میرهادی از شیراز بطهران آمد و او را
با دو خواهر و یک برادر تحت سرپرستی خود گرفت، و ناهید زیر توجهات او به
تحصیلات خود ادامه داد. در سال ۱۳۱۰ شمسی اولین دوشیزه‌ای بود که داوطلب
تحصیل در دارالمعلمین شد و پس از دادن امتحان شعبه ادبی با نمره خوب امتحان
داده پذیرفته شد.

در اواخر ۱۳۱۰ برای تحصیل ادبیات زبان فرانسه پیاریس رفت و در دانشگاه
سوربن مشغول تحصیل شد و دوره ادبیات را به پایان رسانیده با برادرش به ایران
برگشت.

در ۱۳۱۳ وارد مدرسه عالی طب شد، در ۱۳۱۶ دوشیزه منحصراً بفردی بود
که در میان یکمده پسرهای دانشجو درجه لیسانس گرفت و در ۱۳۱۹ دوره دانشگاه
طهران را به پایان رسانید. در ۱۳۲۰ تز دکترای خود را با درجه عالی تحت عنوان
«سفلیس دهان» گذرانید.

ناهید از سال ۱۳۱۵ وارد خدمت وزارت فرهنگ شد، در ضمن کتابی بنام
«اورام لثه» تألیف کرد، در ۱۳۲۶ امتیاز روزنامه‌ای بنام «ندای زنان» گرفت

و چند شماره نشر داد

در ۱۳۳۱ از طرف سندیکای دندان پزشکان ایران در یازدهمین کنگره دندان پزشکان جهانی که در لندن تشکیل یافته بود شرکت کرد -

در ۱۳۳۴ بخرج وزارت فرهنگ پاریس و لندن رفت و مدت دو سال در دانشگاه پاریس در قسمت « بیماریهای دهان و دندان » و در دانشگاه لندن در رشته تخصصی امراض کودکان تحصیل کرد -

مشارالیهها عضو کنگره انجمن سلطنتی بهداشت لندن است ، و در ۱۳۳۶ بنا بدعوت قبلی در آن کنگره شرکت کرد -

بزبانهای عربی - انگلیسی - فرانسه - ترکی آشناست و انجمن ادبی ناهیدرا تأسیس کرده که در خانه‌های هفته‌ای یکبار تشکیل میشود و او را تالیفاتی بشرح ذیل میباشد :

- ۱ - التهاب لثه ۲ - نامه هفتگی ندای زنان ۳ - سفلیس دهان ۴ - زندگی زن ۵ - خاطرات لندن یا مشاهدات ناهید ۶ - بهداشت دهان و دندان ۷ - سرطان فك ۸ - دیوان اشعار ۹ - تاریخ نویسندگان پارس (در آبان ماه ۱۳۳۹ شمسی در طهران چاپ شده) از اوست :

| | |
|------------------------------------|-------------------------------------|
| در آن دیار که خشنودی و رضایت نیست | یقین که پند حکیمانه را اطاعت نیست |
| فدای مردم پا کیزه خوی نیک نهاد | که در طبیعتشان کینه و حادت نیست |
| مباش طالب صورت ره حقیقت پوی | که جز طهارت دل معنی طهارت نیست |
| برو بمنزل مسکین ولیک با زر و سیم | که سیم وز رن بود گر، بجز خجالت نیست |
| توان بلطف و کرم خوش نمود هر دل را | چو بنگری ز حقیقت جز این عبادت نیست |
| حقیر در بر خاک در بزرگان باش! | که اینطریق بزرگی بود حقارت نیست |
| فراغتی است دلم را ز عشق در دو جهان | ولیکن از غم جانان مرا فراغت نیست |

چو روزگار نگرمد بکام کس ناهید

رهی بشادی و راحت بجز قناعت نیست

حیات کوتاه ما منزل سعادت نیست
مرو بفکر جوانی و عشق نا فرجام
فقط عدالت با خلق کن دثار خودت
که زندگانی انسان به از عدالت نیست
برو سعادت خود را ز کعبه دل خواه
که نزد مردم دوران ره سعادت نیست
بهر زوش که پسندی خدای را بشناس
که غیر او بجهان راه استعانت نیست
فقط زفیض خدا شخص را توانا نیست
بغیر لطف خودش صحت و سلامت نیست

بروزگار تو ناهید حق پرستی کن

در اینجهان دنی عمر با فراغت نیست

آگاه نیست یار من از حال زار من
کی با خیر شود زغم من نگار من
تا کی بگوشه ای بنشینم بدرد غم
آخر ترحمی بدل بیقرار من
افسرده گشته جان فگارم ز دوریت
ای لاله رخ بین چو دل داغدار من
دیدم براه کشور اگر چند رنجها
نومید نیست این دل امیدوار من
مدیون خدمتم که بهیمن ادا کنم
عشق وطن ربوده ز کف اختیار من
آخر کجا روم بکه گویم غم درون
کز دست خلق گشته سیدروزگار من

چشم سپید گشت چو ناهید مهوشا

وز جد گذشت در ره یار انتظار من

داروی جوانی چیست ؟ ای دکتر مینو خو

از راه کرم در ده گرداری از آن دارو

می خور که بفروردین زیباییت افزاید

در شادی جان میکوش ای دلبر زیبا رو

يك نای، نیم خوشتر از دولت قارونی

مینای میم بهتر از نعمت صد مینو

هر سودل مردم را در دام کشد زلفت

این سلسله را هشتند نام از چه بتاگیسو؟

چشم تو رمد از مابا یکنظر ایمه وش
 زینروی بدو گفتند ارباب ادب آهو
 گفنی که بری قسمت از خوان وصال من
 گر هست وفا جانا در وعدهات آخر کو؟
 ناهید هنر پرور در راه ادب هر دم
 از فکر نماید سحر و زطبع کند جادو

بسیار ستم دیدم هر صبحی و هر شامی
 در دو غم بی پایان در راه سفر دیدم
 از بحر به بر رفتم گشتم همه گیتی را
 آن یار جفا گستر ز دهر پر و بالم سنگ
 طی کرده مراحل را بس دیده مصائب را
 گه زاله کنم از چرخ گه از بدی طالع
 از زهر لبالب بود گرداد جهان جامی
 صیاد جهان گستر در ره گنرم دامی
 «بسیار سفر باید تا پخته شود خامی»
 چون مرغ پریدم من از لانه بهر بامی
 در راه امید و بیم هر لحظه زدم گامی
 در دا که بدرد غم بگنشت چه ایامی
 با اینهمه سختیها ناهید موفق شد
 در سایه رنج و درد پیدا شودش نامی

ناهید شیرازی = متوفی ۱۳۴۴

مرحوم میرزا ابراهیم ناهید شیرازی مدیر روزنامه «ناهید» منظمه طهران از نویسندگان معاصر است، امتیاز روزنامه اجتماعی و موزون ناهید را در سال ۱۳۰۰ شمسی گرفت و تا سال ۱۳۰۶ جمعا سیصد و یک شماره نشر داد، روزنامه او کاملا ملی و انتقادی و اجتماعی و مطلوب عامه و زبان ملت ایران بود و هر که سواد داشت آنرا با میل و رغبت میخواند و چون مرتب از اعمال و کردار هیئات حاکمه ایران و دولتهای وقت انتقاد میکرد مکررا از طرف دولتهای مختلف آن زمان توقیف شد، وقتی هم اداره اش را آتش زدند و چنان شهرت یافت که این کار به تحریک مرحوم عبدالحسین تیمورتاش وزیر دربار وقت بوده است.

روزنامه ناهید چنانکه گفته شد در سال ۱۳۰۶ توقیف شد و در سال ۱۳۱۲ مجدداً چند شماره نشر یافت و تعطیل شد تا سال ۱۳۲۰ که باز چند شماره نشر شد و از آن پس مرحوم ناهید گوشه گیری اختیار کرد تا سال ۱۳۷۴ (مطابق ۱۳۳۳ شمسی) که در طهران دارفانی را بدود گفت.

از برخی دوستان شنیدم که ناهید شاعر هم بوده و گاهگاه شعر می گفته است، اما از اشعارش چیزی بدست نیامد، در روزنامه اش هم بنام خودش شعری ندیدم مگر اینکه پاره ای اشعار در روزنامه اش دیده میشود که بنام و تخلص کسی نیست اینست که احتمال میرود اینگونه ابیات از خودش باشد -

پس از فوتش شعرا برای او مرثیاتی سرودند که از آنجمله ابیات ذیل است که آقای ربانی وکیل دادگستری مشهد گفته و در نامه پارس شیراز طبع شده است

دو صد افسوس ناهید از جهان رفت چنان صاحب قلم آه از میان رفت
زمهد خواجه ابراهیم ناهید هویدا شد، پس از چندی عیان رفت
چراغ بزم دانش بود، صد آه بتندی از کنار همگان رفت
بزم جمع شمع بود روشن ز بستان ادب آن باغبان رفت
لباس هستی از پیکر برون کرد بشادی آخر از این خاکدان رفت

همه افسرده ایم از اینکه ناهید

ز بزم دوستان زی آسمان رفت

نثار شیرازی = متولد ۱۳۶۲ زنده در ۱۳۹۵

مرحوم میرزا محمد شیرازی متخلص به «نثار» فرزند مولی علی بابا فرزند مولی حسینعلی فرزند مولی صید علی قشقائی

از شعراء مشهور قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری است - در سال ۱۲۶۲ متولد شد - و در شیراز تحصیل علم کرد، و بهندوستان رفت و ندیم بعضی از نوابان هند شد - مخصوصاً مدت زمانی ندیم و مصاحب کلبعلی خان نواب «رامپور» بود -

پس از چندی اقامت درهند بشیراز برگشت ، واز آنجا بطهران رفت ، و در طهران خدمت نویسنده توانا میرزا محمد تقی لسان الملك متخلص به « سپهر » مؤلف دودرة « ناسخ التواریخ » رسید ، وایامی چند با اومصاحب بود واز معلومات آن مرد دانشمند استفاده کرد ، و فیض مادی و معنوی برد ، آنگاه بشیراز برگشت ، و بار دیگر بهند شتافت و دیوان اشعار خرد را بسال ۱۳۰۷ ب سرمایه مرحوم حاج میرزا حسینخان انصاری جنرال قنصل ایران در بمبئی بطبع رسانید -

نثار : آسوده - وقار - ناصرالدین شاه قاجار - فرهاد میرزا معتمدالدوله - سلطان اویس میرزا - یحیی خان مشیرالدوله - کلبعلی خان والی رامپور - مظفرالدین شاه قاجار - وظل السلطان مسعود میرزا پسر ناصرالدین شاه را مدح گفته است ! و بطور کلی کاراومد آحی بوده واز این راه اعاشه میکرده است - و چون در اینگونه اشعار سودی متصور نیست از آوردن آنها در اینجا صرف نظر میکنیم و طالبین آنرا به دیوان مطبوعش احاله میدهیم - و باره ای از اشعار بالنسبه مفید اورا در اینجا میآوریم -

سال فوتش معلوم نشد - اما چون درعکس جمع ادباء و شعراء شیراز که در سال ۱۳۱۵ گرفته اند (وما آنرا در پایان ترجمه ایزدی کازرونی در جلد اول کتاب خود چاپ کرده ایم) نثار هم حضور دارد بنابراین وفاتش بعد از هزار و سیصد و پانزده خواهد بود -

قصیده

| | |
|----------------------------------|-------------------------------|
| چند سرائی سخن ز حشمت دارا | باما از می سخن بیاید و مینا |
| باده کشانرا چه زین که کیست سکندر | یا که فلاطون کدام بود و ارسطا |
| جرعه جامیست به ز مکننت جمشید | گوشه امنی است به ز ملک دارا |
| حاصل دنیا همان بود که گساری | از خم توحید جام ساغر و صبا |
| میخور و رندی نما که هیچ نیرزد | خواجگی بی ثبات توده غیرا |
| نعمت دنیای دون ندارد انقدر | تا تو شوی در هواش واله و شیدا |
| گیرم قارون شدی بتروت و مکننت | یا که چو قارن بیازوان توانا |

آخر اثر از تو باز می نگذارد
این دو دم عاریت که در تو نهادند
آخر روزی بیاید از پس امشب
اینهمه ادوار چرخ و جنبش انجم
از پی آن نیست تا توجهد نمائی
مال و بالست و جاه چاه و تو از جهد



کرد سجستان علم و فضلی باید
دعوی زهد و ورع مکن بعث زانک
گوئی من اشرفم ز جمله مخلوق
فخر تو اینست گآدمی و ندانی
سگ به از آن آدمیست کر پی نانی
گشت زینچه فزونت عمر و ز تقلید
این قصیده هشتاد و سه بیت است -

غزلیات :

ما راز دهر در دل پیمانه دیده ایم
با ما سخن ز گوشه میخانه کوی و بس
زاهد نبرد راه بمقصد ولیک ما
بر صفحه رخ از مرثه خونفشان خویش
ما را بخلد وعده دهد شیخ و ما بنقد
در زیر تیغ ناز توای ترک فتنه جوی
خال تو دانه ایست که ما طائران قدس
تا در کمند طره تو بسته ایم دل

دل بود این که کرد بما دشمنی نثار

ما را بین که دشمن خود پروریده ایم

با تو بیرحم مدارا چه کنم گر نکنم؟
 دل ز رو سینه ز خارا چکنم گر نکنم؟
 ز اشک خونین برخ از خامه مژگان شب و روز
 شرح هجران تو انشا چکنم گر نکنم
 چون تو ترسا بچه بردی ز کف من دل و دین
 از حرم رو بکلیسا چکنم گر نکنم
 عشق زد بر در دل حلقه از آن رشته زلف
 عقل را سلسله دریا چکنم گر نکنم
 جز جنون نیست مرا حاصلی از عشق بتان
 رو از این درد بصحرا چکنم گر نکنم
 شب وصل از خط و خال و لب و چشم و رخ دوست
 بوسه ای چند تمنا چکنم گر نکنم
 ای که گفتی ز رخس دیده پیوشان هیئات
 سر و جان صرف تماشا چکنم گر نکنم
 دامن و دیده ز هجر صنم سرو قدی
 غیرت دجله و دریا چکنم گر نکنم
 از غم دوری آن ترک پریمچهره نثار
 خویش را واله و شیدا چکنم گر نکنم

رباعیات :

| | |
|-------------------------------|------------------------------|
| افتاد مرا دوش بمیخانه گذار | پیری دیدم میان مستان هشیار |
| فرماه همی کرد که ای باده کشان | زنهار از این جهان فانی زنهار |



| | |
|----------------------------|--------------------------------|
| با شاهد سرو قامت سلسله موی | درپای گل و کنار کشت و لب جوی |
| گر هیچ میسرت شود میخوردن | دیگر ز بهشت و حور عین قصه مگوی |

گفتم بچه ماند لب تو گفت بقند
گفتم دل من در خم زلفت چونست ؟
گفتم خم زلف سیهت گفت کمند
گفتا چو اسیر است که افتاده ببند

☆ ☆

از باده وضو کن که بصد گونه خضوع
سجاده بمی ده که بجز این فردا
در قبله جام شد صراحی بر کوع
هر عذر که آوری بود نامسموع

☆ ☆

تا چند بیاید غم فردا بخوریم
ز آن پیش که خاک خون مارا بخورد
ان به که بجای غم صها بخوریم
ما خون وی از گردن مینا بخوریم

نجات گوه گیلوئی = متوفی ۱۰۰۰

سید عبدالمعالی گوه گیلوئی متخلص به « نجات » و معروف بمیر نجات -
از فضلاء و شعراء قرن دوازدهم هجری است و باشیخ محمدعلی حزین معاصر
و دوست بود ، حزین در تذکره خود مینویسد : انجمن دوستان را گل همیشه بهار
و عالم از نکبت خلقت گلزار از کمال اشتها و ظهور آثار از شرح احوال اطوار
مستغنی است ، انیسی بی سہیم و ندیمی عدیم النظیر بود و در انشاء ماهر و بغایت نیکو
مینوشت ، شعرش از جودت و لطافت و اسلوبش از غرابت افسانه روزگار است شبی
در انجمنی این خاکسار که آن سید سخن گزار هم از حضار بود گوینده غزلی
از گفتار او خواند و این پرده نیوش در بدیہ این دو بیتی بگوش حاضران
رساند .

مطرب غزلی سرود چون آب حیات

از نادره سنج بی بدل میر نجات

در شکر سماع طرب افزا گفتم :

قد انزل ربنا علینا برکات

با آنکه عمرش از هشتاد مترافی شده ، طبع جوانش شکفته تر از گلزار و

طرب افزا تر از خنده بهار بود، باین اقل الا نام الفتی تمام و معاشرتی بر دوام داشت، تا آنکه نوای سفر آخرت بر افراشت و در حظیره علامی آقا حسین خوانساری بالین راحت گذاشت اللهم احشره مع اولیائه الا برار و الا طهار -

کلیاتش قریب بدء هزار بیت بوده باشد، نواب وحید الزمان بر آن دیباجه شایسته رقمی ساخته این چند بیت که ذخیره خاطر بود از آن سفینه است:

| | |
|-------------------------|-------------------------|
| کوه و صحرا پرست از نامت | بسکه فریاد کرده ایم ترا |
| انقدر ها که یار ما نکنی | آنقدر یاد کرده ایم ترا |
| من غلام کسی که گفت نجات | ما کی آزاد کرده ایم ترا |



| | |
|-------------------------|-------------------------|
| بوی گل گفته ایم رنگ ترا | خلق عاشق دهان تنگ ترا |
| خیم ابروی تست محرابم | قبله دانم رخ فرنگ ترا |
| بسکه پرورده ام در آغوش | رگ جان کرده ام خدنگ ترا |



بند بندم گر جدا سازی بجرم معصیت

از ندامت کی مرا از لب شود دندان جدا



سحرگه از تف دل آتشم بجان میسوخت

ز قصه الم شمع را زبان میسوخت

نجات قصه باغ خلیل نو میشد

اگر دلش بمن آتشوخ سرگران میسوخت



امشب که حسنش آینه اهل دید بود

دل گلشن همیشه بهار امید بود

از گریه های مستیم آخر گشود دل

سیلاب - قفل خانه ما را کلید بود

روزی که خط بندگی از ما گرفت عشق

این لوح از نگارش هستی سفید بود

منعش مکن به پیری ز اخلاص کودکان

اینقوم را نجات بطفلی مرید بود

✧ ✧

خوشا شمع می که سوزش شعله باد تو می باشد

هجوم گریه اش تسبیح اوراد تو می باشد

بمزد یاد خود باغ بهشتم وعده فرمودی

مگر باغ بهشتی بهتر از یاد تو می باشد ؟

✧ ✧ ✧

شب از فغان همه خلق راز خواب برآرم برای آنکه ترا هیچکس بخواب نه بیند

*

در باغ جلومده قدمحشر خرام خویش کز پیچ و تاب حلقه کند سرو نام خویش

✧

آسوده جان شدم زدم واپسین نجات آخر کشیدم آن نفسی را که خواست دل

✧

ز گرمیهای یار خود من دلریش میسوزم چو شمع انجمن از نور چشم میسوزم

✧ ✧

ای زهد سالهاست که شرمنده توام گر عاشقی امان بدهد بنده توام

✧ ✧

در موج شعله خال لب یار را بین این کافر مخلص در نار را بین

یکشب سری بخانه ما بیکسان بکش گریان بروز ما ، در و دیوار را بین

✧

شد باعث غفلت مرا آگاهی از آمرزش

بر دست خواب راحتتم ، از سایه دیوار تو

حاشا که ترك عشق كنم از جفاى تو

گر كشته‌اى مرا ، كه هلاكم براى تو



در كمين لشكرى از گريه دلا داشته‌اى

خوش لوائى دگر از آه بر افراشته‌اى !

لاله خاكسترى از خاك برون ميايد

بسكه در هر قدمى سوخته‌اى كاشته‌اى !



جان مست نشاطست كجائى مى‌غم - هاى

آسوده دلى رفت ز حد ذوق الم - هاى

محنت طلبان هاى كجائيد بياييد

افزاده متاع الم بر سر هم - هاى

سیراب شود كشت من از تابش برقى

از من بتغافل مگند ابر كرم - هاى

خونابه دل اندك و خـرج مژه بسيار

پر درد و سرم ميدهد اين باده كم - هاى

بار عجبى ميكشم از زندگى خویش

باز آ كه ضرورت وجود تو و غم - هاى

از شرم در آينه بخود رام نبودی

هم بزم رقيبانشده‌اى هاى - تم - هاى

سال فوتش را در جائى ندیدم -

نجاتی شیرازی = متوفی ...

صاحب «صبح گلشن» مینویسد: خامهٔ زبان و زبان خامه‌اش در جادو طرازیست و صاحب هفت اقلیم مینویسد - کم سخن و نیکو اطوار بوده‌اند از اوست رباعی:

تا کار دل شکسته سامان ندهم من درد ترا بهیچ درمان ندهم
القصه که تا از غم تو جان ندهم دامن ترا ز دست آسان ندهم
معلوم نشد در کدام قرن میزیسته و در چه سال وفات یافته است.

نجم الدین شیرازی = متوفی در حدود ۶۹۰

فقیه نجم الدین محمود بن امام صائن الدین طبیب شیرازی: از شمراء و اطباء حاذق و از دانشمندان نامور قرن هفتم هجری است، مردی خوش سیرت بوده و نسبت بمریضان بی بضاعت نهایت مساعدت را بجای می‌آورده است و بهای داروی مورد نیاز آنها را میپرداخته، او را تألیفاتی در طب است بشرح ذیل:

۱ - الحاوی فی علم الندای یا الحاوی فی الطب (۱) ۲ - اسرار النکاح

۳ - التشریح ۴ - الرسالة الثلجیه ۵ - الرشیدیه ۶ - الاغذیه و الاشربه

۷ - شرح الفصول لبقرط (۲)

سال فوتش بدست نیامد - صاحب فارسنامه ناصری در حدود ششصد و نود

(۱) نسخه‌ای از این کتاب در موزهٔ بریطانیا در لندن، يك نسخه هم در کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد، و یکی در کتابخانه لیدن هلند و یکی در آلمان موجود است - حاشیه‌الآزار - همچنین نسخه‌ای از آن که تاریخ کتابش ۱۲۸۴ می‌باشد در کتابخانه مجلس ذیل شماره ۱۵۳۶ موجود است (۲) شدالآزار.

واند ضبط کرده است ولی در صحت آن تردید است دو بیت ذیل از اوست :

تردد انقاس المحب دلائل علی کنه ما خفاه من الم الحب
اذا خطرات الحب خامرن قلبه تنفس حتی ظل منصدع القلب

نجیب شیرازی - متوفی ...

نمر آبادی آورده است : از شیراز به اصفهان رفت و در خدمت آخوند ملا ابو الحسن مشغول شد ، اهل ذوق مراعاتش میکردند ، و باو در امر معاش مدد می رسانیدند و مشیت زری بهم رسانید ، اما اجلش مهلت نداد و مانند زرش در دل خاک پنهان کرد ، و تقدینش نصیب دیگران شد

از اوست :

با دوستیت دوستی غیر محال است

بیکس شود آن کس که ترا داشته باشد



در کنار لاله رخساران گلشن زاد و مرد

تا قیامت رشک بر احوال شبتم میبرم

زخم تیغت خط آزادیست در روز جزا

این شهادت نامه را با خود ز عالم میبرم

سال فوتش معلوم نشد .

نجیب الدین شیرازی - متوفی ...

شیخ نجیب الدین علی بن مرعش صوفی شیرازی

پدرش در سلك امناء و صلحاء بخارا انتظام داشت ، شبی در خواب حضرت

امیرالمومنین علی علیه السلام را دید که او را پیسری بشادت داد ، چون آن فرزند بوجود

آمد ، وی را علی نامید و ملقب به نجیب الدین کرد ، چون بسن رشد رسید هر چند

پدر برای او لباسهای فاخر ساختی و طعامهای لذیذ پختی بد آنها التفات ننمودی

و گفتی : من جامه زنان و نازکان نخواهم ، چون بزرگی شد وداعیه طلبوی قوت یافت بجانب حجاز روان گشت و بنا بر خوابی که دیده بود همینکه خدمت شیخ شهاب الدین رسید او را بشناخت و سالها در خدمتش بسر برد تا در آخر که بارشاد او بشیراز شد و بارشاد طالبان مشغول گشت .

روزی ویرا گفتند که سر توحید را بمثالی روشن کن ، گفت : « دو آئینه و سیمی » یکی از فضلاء حاضر بود اینمعنی بنظم درآورد :

شیخ کامل نجیب دین پیر کهن این حرف نو آورد بصحرای سخن
گفتا که ز وحدت ارمثالی خواهی سیمی و دو آئینه تصور میکن (۱)
سال فوتش بدست نیامد :

نجیب زاده شیرازی = متولد ۱۳۱۹ شمسی

آقای احمد نجیب زاده شیرازی

از شعراء جوان معاصر است ، در آبان ماه ۱۳۱۹ شمسی در شیراز متولدشده است و اکنون بیست و یک سال دارد و مشغول تحصیل است ، باوجود صفرسن شعر را بدنمیگوید و بنا بگفته خودش نمایشنامه هم مینویسد « سخنوری » هم میکنند خدایش حفظ کند که بتواند در آتیه بوطن و هموطنانش خدمت کند .

بیتی چند از يك تغزل او :

يك امشبى کنار دل اى دلربا بيا سنگين دلى بس است - براى خدا بيا
بالله زفرط انده هجران دلم شكست بهر خدا کنار دل اى دلربا بيا
تا ناگهان مقابل با خویش بينمت پيغام هم نداده بباد صبا بيا
بنگر كه آشنای تو بيگانه شد بخلق رحمى نما و اى بت دير آشنا بيا
در چنگ غم اسير موتا اى گل اميد از چنگ غم مرا بنمائى رها بيا

بالله که مبتلای تو ام کم ستم نما

يك لحظه هم کنار من مبتلی بیا



لختی روان خسته ما را صفا ببخش

یعنی که باز بسته ز عشق و صفا بیا

من سوختم چو عود و تو تا گرد باد هجر

خاک ستم نداده بباد فنا بیا

تقدیم بنسل جوان ایران :

بازو بمن سپار و پیش آ

پیش آ بسوی وادی فردا

فردای داربای - دلاویز

فردای دلپذیر دلا را

فردای رنگ دامن مهتاب

فردای همچو پرده رؤیا

فردای چون شکوفه خندان

فردای چون امید فریبا

فردا که مهر تا بدو رخشد

فردا که شام نیست هویدا

روزی که چون پگاه بتابد

خورشید ناز با رخ رخشا

همراه آن نشان بدهد رخ

خورشید عشق و زندگی ما



آقای احمد نجیب زاده

ای دخترک- برای من وتواست فردا بآن شکوه طرب را
فردا و آن سعادت جاوید (الخ) فردا و آن سپیده زیبا -

ندیم شیرازی = متوفی ۱۰۰۰

میرزا اکبر شیرازی متخلص به « ندیم » فرزند میرزا محمد علی شیرازی
متخلص به « گلشن »

از شعراء قرن سیزدهم هجری است - و برادر حکیم قآنی و پسر سوم
گلشن، مردی دانشمند و شاعری شوخ طبع و لالابالی و متجاهر بنسق بود و بیشتر
اشعارش مطایبه و هزل است - و از میان رفته -

فسائی در فارسنامه ناصری پس از تمجید و تحسین او ابیات ذیل را بنامش
ضبط کرده است :

ساربانان بشتاب از چه بری محمل را ؟
می نبینی مگر این خسته پا در گل را ؟
کاروان بار سفر بست و از آن میترسم
که کنم گریه و سیلاب برد محمل را
ایکه گفتم ز رخس دیده بگیرم - بگیرم
بر گرفتم ز رخس دیده - چه سازم دل را ؟
شیخ منعم نتواند کند از شیدائی

زانکه دیوانه چسان پند دهد عاقل را
نگذارم که کسی جز تو کند جا بدل
زانکه بهر تو صفا داده ام این منزل را

خاطرت از قید غم آزاده کن وجه می خلتی آماده کن
ساغر بلور پر از باده کن شیر غمان را همه قلاده کن

خویش رفیق بتکی ساده کن
 ماهرخ و سرو قد و گلمذار
 خیز و تماشا بلب جوی کن
 چشم سوی لاله خود روی کن
 روی از این سوی بدانسوی کن
 باده بخور-های کن و هوای کن
 ها - همه با آن بت دلجوی کن
 کآخر مستی به نبینی خمار
 سال فوتش را درجائی ندیدم -

نسیم شیرازی = زنده در ۱۳۱۳

مرحوم میرزا علی محمد شیرازی متخلص به « نسیم » فرزند حاج محمد علی
 حکاک متخلص به « شمیم »
 فرصت در آثار عجم مینویسد : چون صاحب طبعش دیدم نسیمش تخلص دادم -
 از اوست :

دل از کوچه عشق تو بدر می نرود
 عمرها رفته و این راه بسر می نرود
 خود گرفتم نظر از روی تو بر تاب من
 چکنم روی تو از پیش نظر می نرود
 سال فوتش بدست نیامد - در سال ۱۳۱۳ زنده بوده -

نسیمی شیرازی = مقتول ۸۳۷

سید عماد الدین شیرازی متخلص به « نسیمی »

از فضلاء و شعراء و عرفاء قرن نهم هجری است ، دست ارادت بسید شاه فضل
 متخلص به « نسیمی » داده بود ، معلوم نیست بکدام گناه بفتوای فقهاء در سال هشتم صد
 و سی هفت در قبه زرقان او را بدار آویخته کشتند !

محمد مظفر حسین متخلص به « صبا » در تذکره روز روشن (مؤلفه ۱۲۹۵) مینویسد :
 نسیمی از سادات والا قدر شیراز ، صوفی مشرب مستغرق بحار توحید بود و کلمات

خلاف ظاهر از زبانش - رمیزد، بنا بر این بفتن وای ملایان شیراز در سنه سیم و ثلاثین و ثمان
مائه بردار کشیدند و مسلوخ نمودند!! میرفرخی گیلانی در بیت ذیل بر این معنی
اشارت کرده است و گوید:

نسیمی چون وزید از جانب دوست نسیمی را برون آورد از پوست (۱)
هدایت مینویسد: دیوانش دیده شد سه هزار بیت بود - از اوست:

کی تواند شدن از سر انا الحق واقف هر که اورا غم آنست که بردار کنند
درمندان ز تو هر لحظه دلی میطلبند تا بدرد غم عشق تو گرفتار کنند
* *

ای خسته ای که بیخبر از درد دوستی بیدرد! خود بگو که ترا چون دوا کنند؟
* *

حق بین نظری باید تا روی ترا بیند چشمی که بود خود بین کی نور خدا بیند
از مشرق دیدارش آنرا که بود دیده انوار تجلی را پیوسته چو ما بیند
ای چشم نسیمی را از روی تو بینائی آنوا که تو منظور غیری از تو کرا بیند؟
* *

گر سعادت نظری بر من زار اندازد بر سرم سایه سرو قد یار اندازد
من که باشم که شوم کشته تیغش مگراو از کرم سایه برین صید نزار اندازد
* *

من گنج لامکانم اندر مکان نگنجم بر ترز جسم و جانم در جسم و جان نگنجم

(۱) نگارنده گوید: بظن قوی این همان عمادالدین نسیمی شیرازی است که در بغداد
متولد شده و دست ارادت به فضل الله فرزند ابو محمد تبریزی یا استرآبادی مؤسس مذهب
«نقطوی» یا «حروفیان» داده است و بهین علت او را کشته اند - فضل الله نیز بامر
امیرانشاه فرزند تیمور گورکانی در یکی از سالهای ۷۹۶ تا ۸۰۴ بقتل رسیده است -
چون در اینجا مجال بحث در این خصوص نیست خوانندگان را به «لغت نامه دهخدا» ذیل
کلمه «حروفیان» احاله میدهم - در آنجا شرح مسبوطی راجع باین مذهب و پیروانش
نوشته شده .

وهم و خیال اندان روی سوی من ندارد دروهم از آن نیام- در عقل از این نگنجم

✧ ✧

ماه نو چون دیدم ابروی توام آمد بیاد چون نظر کردم گل روی توام آمد بیاد
وصف باغ خلد میکردند بزم زهدان جنت آباد سرکوی توام آمد بیاد
میزد انفاس نسیمی دم ز انفاس مسیح گفته جان بخش دلجوی توام آمد بیاد

✧ ✧

باطن صافی ندارد صوفی پشمینه پوش

دست زن در دامن دردی کشان جرعه نوش

چند میگوئی بیوش از روی خوبان دیده را

هیچ شرم از روی خوبانت نمیاید؟ خموش

زاهدت نام است و داری در میان خرقه بت

رو بسوی خود کن ای گندم نمایی جو فروش

✧ ✧

بر گل از عنبر تر نقطه سودا بدهای آتش اندر جگر لاله حمرا زدهای
ترك چشم سیهت هر که ببیند داند که بسی راه دل عاشق سودا زدهای
پای بردیده ما گر چه نهادی بخیال با خیر شو که قدم بر سردریا زدهای
باشد از لعل لب و روح فزائی ظاهر طعنها بر لب جان بخش مسیحازدهای

رباعیات :

در دائره وجود موجود علی است و ندر دو جهان مقصد و مقصود علی است

گر خانه اعتقاد ویران نشدی من فاش بگفتمی که معبود علی است

✧ ✧

من مظهر نطق و نطق حق ذات منست و ندر دو جهان صدای اصوات منست

از صبح ازل هر آنچه تا شام ابد آید بوجود و هست ذرات منست

✧ ✧ ✧

خواهی که شوی کسی زهستی کم کن ناخورده شراب وصل مستی کم کن

با زلف بتان دراز دستی کم کن بت را چه گنه تو بت بربستی کم کن



گر کنی قبله جان روی نگاری باری وربری عمر بسر در غم یاری باری
زلف او محشر جانهاست دلا سعی بکن که در آن حلقه در آئی بشمار یاری

نصر شیرازی = متولد ۱۲۹۳ شمسی

آقای محمد باقر شیرازی متخلص به « نصر »

از شعراء معاصر است ، صاحب شهر شیراز « مینویسد : از جوانان با ذوق
و قریحه شیراز است که شعر را روان میسراید و در اشعار « نصر » تخلص میکند
غزل ذیل از اوست :

چشم دلم ز دیدن روی تو روشنت
و ز روی روشنت دل و جانم چو گلشنست
شبهها اگر ماه تتابد مرا چه غم
ز آن روی ماه ، محفل عشاق روشنت
آتش زدی بخرمن جانم ز عشق خویش
غافل که شعله خانه بر انداز خرمنست
با شعله نگاه بسازش چو موم نرم
بینی اگر دلی بمثل همچو آهنت
تنها نه من ز جان گذرم هر که دیده ام
از بهر دوستی تو با خوش دشمنست
ابراز راز دل نکند تا که زنده ام
بهر نگاهداری راز تو مخزنست
آیا شود شبی که ببینیم تا صبح
لب بر لب تو ، دست تو بر گردن منست

آلوده هوس نبود نصر دامنش
چون روی گل که شسته شود با کدامست

نصرالله شیرازی = متوفی ۷۰۰

نصرالله بن عبدالحمید منشی شیرازی -

از نویسندگان و شعراء فاضل قرن ششم هجری است، صاحب هفت اقلیم مینویسد:
در سلك و زراه خسرو ملك بن بهرام شاه (۵۵۵ - ۵۸۲) انتظام داشته است و در
فصاحت صاحب (۱) و ابن العمید (۲) را در میدان بیان باز گذاشته بود، و در
فتون فضائل رایت افتخار بر اوج فلک اثر بر افراشته، نظم و نثر تصرف قلم او
را گردن نهاده و دقائق و حقائق در پیش خاطر او ایستاده، ترجمه کلیده و دمنه
که ساخته اوست دستمایه جمله کتاب و اصحاب صنعت است، هیچکس انگشت
بر آن نهاده و آنرا قدح نکرده، و از منشات پارسیان هیچ تالیف آن اقبال ندید
و آن قبول نیافت اما با اینهمه فضل وزیر کی ایام با او نساخت و حقی فضل او را
نشناخت و بسعایت حاسدان و سعی ساعیان بخت از او برگشت و اختر اقبالش در
وبال افتاده از جور زمانه مقید و مجبوس شد، و در حبس این رباعی گفته نزد
خسرو فرستاد

(۱) مراد ابوالقاسم - اسمعیل بن عباد بن عباس بن عباد بن احمد بن ادریس دیلمی قزوینی
طالقانی با استغری ملقب به کافی الکفاة و معروف به صاحب بن عباد و ابن عباد وزیر فخرالدوله و
موبد الدوله دیلمی متولد ۳۲۴ و متوفی ۳۸۵ یا ۳۸۷ است گروهی از مورخین او را
طالقانی و عده ای وی را از اهل استخر فارس دانسته اند ولی چون طالقانی بودن او
مشهور است و فارسی بودنش مشکوک لهذا ترجمه اش را در این کتاب نیاورده ایم -
(۲) مراد ابوالفضل محمد بن حسین عمید معروف به ابن العمید شاعر و منشی بزرگ
قرن چهارم هجری و وزیر رکن الدوله دیلمی است که در سال ۳۶۰ در بغداد
وفات یافته است

ایشاه میکن آنچه بیرسند از تو روزیکه بدانی که نترسند از تو
 خرسند نه ای بملك و دولت ز خدای من چون باشم ببند خرسند از تو
 آن شفاعت موثر نیفتاده او را حکم قتل کردند ، و در حینی که او را هلاک
 میساختند این رباعی را انشاء کرد
 از مسند عز اگر چه ناگه رفتیم حمدالله که نیک آگه رفیم
 رفتند و شدند و نیز آیند و شوند ما نیز تو کلت علی الله رفتیم

این رباعی نیز از اوست :

طبعم که ز لشکر هنر دارد خیل یاقوت بمن بخشد و بیجاده بکیل
 دُرسخنم که جان بدو دارد میل پرورده دریاست نه آورده سیل

نصیر شیرازی = متوفی ...

مولی ابراهیم شیرازی متخلص به « نصیر » فرزند مولی کمال فاری -
 از شعراء قرن یازدهم هجریست -

نصر آبادی مینویسد : در خدمت نجفقلی خان پسر امامقلی خان بود ،
 قصائد بسیار دارد که همه در مدح ائمه اطهار است مدح کسی نمیکند - از اوست
 اگر خواهی که از دل بر فشانی گرد کلفت را
 منور ساز در فانوس جان شمع محبت را
 بچنگال هما نگذاشت مشت استخوان من
 سگ کویش بجا آورد رسم آدمیت را
 بزیر تیغ بیدادش مده تغییر رنگ ایدل
 مبدا بر سر رحم آوری آن بیمروت را



در مصاف عاشقی فرهاد مزدور نیست بیستون سنگ برآه افتاده زورمنست

تا گل زخمش نخندد بر رخ هر بلهوس
خاربستی کرده‌ام از بغیبه بر بالای هم
سال فوتش بدست نیامد -

نصیر الاسلام دارابی = متولد ۱۳۷۹ مقبول ۱۳۳۱

مرحوم حاج شیخ زکریا انصاری نودایجانی دارابی ملقب به «نصیر الاسلام» و معروف به «شیخ بزرگ»، فرزند حاج شیخ عبد الرحمن زاهد - از فضلا و آزادیخواهان معاصر است - در سال هزار و دویست و هفتاد و نه در نودایجان سرکوه (۱) از محال داراب متولد شد - و پس از تحصیل علوم متداوله عصر خود بمأموریت از جانب مرحومان آخوند مولی محمد کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی و حاج میرزا حسین طهرانی و حاج سید عبدالحسین لاری (که همگی از مجتهدین حامی مشروطه و ماحی جور و استبداد بودند) در شهرستانهای داراب و فسا و لارونی ریز علیه مستبدین قیام مسلحانه کرد و بنشر افکار آزادیخواهی و استحکام مبانی مشروطه ایران کوشید و وقتی هم در رکاب مرحوم حاج سید عبدالحسین لاری بشیر از رفت و در آنجا هم بمبارزه پرداخت و در این راه سعی وافق بجای آورد - و در نتیجه فداکاری وی مرحوم آخوند مولی محمد کاظم خراسانی از نجف اشرف يك حلقه انگشتی فیروزه و اجازه مجاهده در راه آزادی برای او فرستاده و او را در اجازه نامه «نصیر الاسلام» خواند -

اینست که نصیر الاسلام با گروهی از تفنگچیان مجاهد در راه تعقیب و تشکیل

(۱) نودایجان: NUDAYJAN دهی است از دهستان کوهستان بخش داراب شهرستان فسا، که در ۶۸ کیلو متری جنوب خاوری داراب واقع شده هواش کوهستانی و معتدل و سکنه اش ۱۲۸۳ نفر شیعه دوازده امامی و زبانشان فارسی است - آبش از سرچشمه - محصولش: بادام - انگور - گل سرخ و مویز است - شغل اهالیش: باغبانی - قالی بافی است - دبستان دارد - راهش چهارپارو میباشد .

ستم پیشگان بی آرم و فرقه بهائی که در شهر نیریز جمعیت و نفوذی داشتند بیش از پیش کوشید ، و آنها هم در پی انتها ز فرصت بودند تا او را از میان بردارند و همینکه فرصت بدست آوردند دو نفر از تفنگچیان او را که یوسف و جعفر قلی نام داشتند بوسیله تطمیع و تحمیق وادار بقتل او کردند ، و در ماه رجب سال هزار و سیمدوسی و یک پس از فراغت از غسل روز جمعه هنگام خروج از گرمابه لای گردو (۱) که از دهستانهای خوش آب و هوای سرکوه دارابست ، بوسیله شلیک سه تیر تفنگ شپیدش کردند ، و در آنوقت پنجاه و دو سال داشت - ساعتی چند زنده بود و پس از املا و آنها وصیت و بردن نام قاتلان خود برحمت ایزدی پیوست ، جنازه اش را از لای گردو به نودایجان بردند و در مقبره مشایخ انصاری بخاکش سپردند و مزارش که دارای گنبدیست تا کنون باقی و مورد توجه اهالی محل میباشد رحمت حق بر روان او باد (۲)

نصیرالدوله شیرازی - متولد ۱۲۳۸ متوفی ۱۳۰۹ شمسی

مرحوم میرزا احمد خان بدر ملقب به نصیرالدوله فرزند میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله فرزند میرزا جعفر خان جبه دار باشی فرزند بدر خان از فضلا و دانشمندان و رجال معاصر است ، و پسر آصف الدوله است که ترجمه اش را در صفحه ۳۵ و ۳۶ جلد اول این کتاب آورده ایم - در سال هزار و دوست و چهل و هشت شمسی (مطابق ۱۲۸۷ قمری) در موقعیکه پدرش حکمران

(۱) لای گردو LAY - GERDU دهی است از دهستان کوهستان بخش داراب شهرستان فسا - که در ۸۴ کیلومتری خاور داراب در کوهستان واقع شده است - هواش معتدل - عده سکنه اش هشتصد نفر - مذهب اهالی تشیع است و زبانشان فارسی - آبش از چشمه معصولش : بادام - انجیر - مویز - گردو - گل سرخ شفل اهالیش : باغداری - قالی بافی راعش چهار بارو و پایگاه ژاندارمری دارد .

(۲) نقل بمعنی از ترجمه ای که آقای شیخ یحیی انصاری دارابی متخلص به

« اشراق » نواده صاحب ترجمه برای نگارنده فرستاده است

گیلان بوده در شهر رشت متولد شده است ، و برای تحصیل بطهران رفته ، پس از آموختن مقدمات و ادبیات فارسی بتحصیل فقه و اصول و حکمت الهی مشغول شده نیز زبان فرانسه و علوم ریاضی و طبیعی را آموخته است -

این مرد دانشمند عشق و علاقه فراوان بکتاب داشت- در سال ۱۳۱۰ شمسی (پس از فوتش) بر حسب درخواست کوچکترین پسرش آقای غلامحسین بدر برای تعیین بهای کتابهایش بخانه آن مرحوم رفتم و دیدم که کتابخانه مفصل و کتابهای نفیسی دارد و تعیین ارزش کتابهای او پنج روز بطول انجامید -

بهر حال مترجم علاوه بر عشق وافر بکتاب و مطالعه دائمی اغلب اوقات خود را با اهل علم و دانش مانند مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه حکیم اصفهانی و میرزا محمود خان مشاور المملک منجم و ریاضی دان مشهور بسر میبرد و با آنها بحث علمی و حکمی داشت -

در سال ۱۳۰۲ منشی حضور ناصرالدین شاه قاجار شد و تا ۱۳۱۲ (سال قتل ناصرالدین شاه) این شغل را داشت در ۱۳۱۴ وارد خدمت وزارت امور خارجه گشت و مدتی سمت عضو مشار آن وزارت را بعهده داشت- در ۱۳۲۲ از طرف دولت بسمت وزیر مختاری بروکسل اعزام اروپا شد و سالی چند در کشور بلژیک بود در ۱۳۲۸ بایران برگشت و سمت مستشاری دیوای عالی تمیز و بعداً ریاست دیوان عالی و سپس کفالت وزارت عدلیه یافت - در ۱۳۳۴ نخست معاون و بعد کفیل وزارت امور خارجه شد - و از ۱۲۹۷ تا ۱۲۹۹ شمسی (قرب دو سال) وزارت معارف و اوقاف را بعهده داشت ، و در این مدت کم خدمات گرانبهایی بمعارف ایران کرد و اولین وزیری بود که مدارس دولتی مجانی در طهران و سایر نقاط ایران تاسیس کرد -

در ۱۳۰۲ شمسی والی ایالت آذربایجان شد ولی قبول نکرد و بدانجا نرفت در خرداد ۱۳۰۵ شمسی در کابینه مرحوم میرزا حسن خان مستوفی المملک مجدداً وزیر معارف شد - در دوره ششم تقنینیه مجلس شورای ملی از طرف اهالی

سیرجان بنمایندگی مجلس برگزیده شد و بمجلس رفت - و تا آخر دوره مزبور در مجلس بود -

خدماتش بفرهنگ ایران : تاسیس چهل باب مدرسه ابتدائی مجانی در طهران و دویست باب در شهرستانها - تشکیل دارالمعلمین و دارالمعلمات ، تاسیس شش باب دبیرستان و مدرسه مهندسی و کلاس اکابر شبانه در طهران - تقدیم لائحہ قانون تعلیمات عمومی مجانی بمجلس شورای ملی - شرکت در کمیسیون معارف و نشر کتب مفیده کلاسیک -

وی دارای نشانهای علمی و دولتی زیادی بود که شرح آنها در اینجا لزوم ندارد -

تالیفاتش : ۱ - رساله در خواص اعداد ۲ - رساله در هندسه ۳ - تاریخ نادر شاه افشار ۴ - تاریخ ارتباط دولت ایران با انگلیس تا ۱۳۰۰ قمری (این کتاب نا تمام مانده ، و قسمتی از آنرا آقای سید جلال الدین طهرانی تهیه و جمع آوری کرده است) ۵ - شرح حال حسین بن منصور حلاج - ۶ - کتاب زمین (معرفة الارض)

در شب چهارم بهمن ماه هزار و سیصد و نه بهارضه سکنه دارفانی را بدرود گفت ، و از او پنج پسر باقی ماند که اغلب در خدمت دولت هستند و نام آنها بترتیب سن از اینقرار است ، مرحوم عبدالوهاب بدر - آقای محمود بدر - آقای محمد بدر - آقای دکتر ابوالقاسم بدر - آقای غلام حسین بدر - از اینجمله - آقای محمود بدر بمقام وزارت رسیده و چندی وزیر دارائی بوده است - (۱)

نصیرالدین استخری = متوفی ۶۸۰ یا ۶۹۲

قاضی نصیرالدین استخری فرزند قاضی امام بدرالدین عمر بن فخر - الدین علی -

از دانشمندان قرن هفتم هجری است ، صاحب هفت اقلیم مینویسد نسبش بده واسطه بحجة الاسلام ابی حامد غزالی می پیوندند - او را تألیفات زیادی است که اسامی بعضی از آن را ذیلاً مینگاریم :

- ۱ - تفسیر قرآن مجید ۲ - شرح تنبیه ۳ - شرح بحث ۴ - شرح محصول
- ۵ - شرح مصابیح ۶ - طالع ۷ - مطالع ۸ - مصباح (این سه جلد در کلام و اصول فقه است) ۹ - غایة القصوی ۱۰ منهاج و غیر اینها -
- در سال ششصد و هشتاد یا ششصد و نود دو وفات یافت -

نصیرالدین جهرمی = متوفی ۱۱۹۱

میرزا محمد نصیرالدین جهرمی فرزند میرزا عبدالله طبیب از حکماء و اطباء و شعراء و ادباء قرن دوازدهم هجری و جداعلای نصیرالدین فرصة الدوله بوده است -

پندش از اهل جهرم بوده - و مادرش چنانکه آذر (که معاصر و دوست او بوده است) در آنشکده مینویسد از احفاد میرزا سید علی حسینی خفّاف اصفهانی بوده - خودش در جهرم متولد شده و در جهرم و شیراز و اصفهان تحصیل علم و کمال کرده است -

در تمام علوم عقلی و نقلی مخصوصاً در حکمت الهی و طبیعی و ریاضیات و طب استاد عصر خود بوده است در سرودن اشعار فارسی و تازی نیز ید طولی داشته مثنوی بهاریه او که بنام « پیر و جوان » شهرت دارد بسیار نغز و پر مغز است ، بویژه اگر باواز دشتی خوانده شود دل از دست پیر و جوان بر باید و شیخ و برنا را بهالام دیگر برد و حزنی دلنشین بر خواننده و شنونده مستولی سازد - من بنده نگارنده را باین بهاریه چندان علاقه بود که در جوانی تمام آنرا حفظ کرده و از بر میخواندم و خوش آوازان شیراز را بخواندش تشویق میکردم ، هم اکنونم

که بعلمت کهولت و ضعف حافظه که عارض شده باز نیمی از آنرا بخاطر دارم -
فرصت در مقدمه بهاریه جدش از قول حکیم عبدالرزاق دمبلی در ترجمه
میرزا نصیر مینویسد :-

« میرزا نصیر الدین محمد که در حقیقت خواجه نصیر الدین ثانی بود و اساس
حکمت را بانی و در اقسام حکمت ریاضی و هیئات و هندسه و طب جسمانی
و روحانی از الهی و مشاء و اشراق طاق و مانند هلال مشار الیه سبابه اهل آفاق ،
هو عالم عارف فیلسوف حاذق سید اید صدیق شفیق موفق المشتهر فی الشرق والغرب
یضرب الیه اکباد الابل و له افاده وافاضة فی تقریر العلوم و کشف الغموض و
تصحیح الکلام کفیض السحاب الهاطل و انقاس المسیح البازل »

داور زند (مقصود کریمخان زند است) بواسطه کمال مهارت اودر علم طب
که جزوی از کلیه علوم و نهری از بحر و عیضی از فیض معلوم و مفهومش بود ،
او را از دار السلطنه اصفهان چون دُر از صدف و لعل از کلن و گلد از بوستان
جدا کرده بشیر از جنت طراز آورد - مطمح نظر اصابت اثر ارسطوی ثانی پایه
بلند وزارت بود ، نه ایستادن در جرگه اطباء و ملاحظه نبض و قاروره مرضی ، و
استنباط بیرونت و حرارت از غلبه بلغم و صفرا ، بدینوسیله همواره در مخزن سینه
محزون بجواهر زواهر علوم مکنون و مخزون نظر نمودی و بانواع کمالات خود
متفطن شده متعالم بودی ، ذیل افتخار بطیلسان مشتری و عطارد سودی و بعلمت بی
تمیزی سلطان عصر و عدم مساعدت دهر و نرسیدن ابنای زمان بدقائق کمالات نفسانی
او چنانکه دانی معانی تلطف و تا سَف و حرمان از اوطان و اخوان و نارسائی بخت
بیسامان را غالباً در لغت عربی و فارسی بطرزی بدیع در لطافت و روائی شعری
چون آب زند گانی بیان فرمودی ، و حق با او بودی -

بالجمله مولد آنجناب جهرم فارس بوده در اول شباب باصفهان شتافته و اقامت
نموده ، و مدت ها تحصیل فرموده لهذا معروف باصفهانی گردیده -

محمود میرزادر سفینه المحمود مینویسد: در حکمت الهی از اکثر حکمای

عصر بهتر بوده و در مراتب طب که دون مرتبه اوست دم مسیحائی داشته ، و خط شکسته را خوب مینوشته همچنین تعلیق را -

در شیراز بعهد کریمخان زند عمری بمقت باطل کرد ، روزی کریمخان بمرضی مبتلی بود و آن ارسطو نظیر را خوانده از مرض خود بیان نمود ، معالج فرمود خبو بر زمین انداز تا نگرم ، آن هیچمدان گفت : کف دست خود را باز کن تا در آن افکنم ، همان روز از آمد و شد استعفا فرموده و ترك او را کرد تالیفاتش : ۱ - اساس الصحه (بعربی در طب) ۲ - جام گینی نما (در حکمت الهی بفارسی) ۳ - حل التقویم (در نجوم بفارسی) ۴ - رساله در کلمات مشکله شیخ الرئيس ابو علی سینا ۵ - شفاء الاسقام (در طب) ۶ - مرآة الحقیقه - (در حکمت الهی بعربی) ۷ - دیوان اشعار عربی و فارسی

اینك قسمتی از بهاریه او : جواب دادن جوان پیر را :

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| بر آورد آنجوان با خاطر تنگ | خروش دلخراش از سینه چون چنگ |
| بگفت ای مرشد دانای اسرار | بهر گوشه نوائی شد سزاوار |
| بر بلبل ز گل افسانه نیکوست | حدیث شمع با پروانه نیکوست |
| بیاران قه یاران خوش آید | بمستان نقل میخواران خوش آید |
| کمی کاند سرش سودای لیلیست | ز سلمی یا سعادش کی تسلیمست |
| بشیرین هر که را پیوند جانست | وصال شکرش بر دل گرانست |
| نداند گلشنی جز سینه ریش | نجوید نو گلی جز گلبن خویش |
| بمن غم مهربان یارست بگذار | مرا با غم سر و کارست بگذار |
| بگلشن خاطری رغبت نماید | که از سیر گل و سروش خوش آید |
| بمحفل خوشدلی آرام گیرد | که شاد از دست ساقی جام گیرد |
| فسون با من کم از میخانه میگو | اگر میگوئی از ویرانه میگو ! |
| اگر چه گفته یونا نیانست | که می جان پرور روحانیانست |
| نشاط آموز دلپای نژندست | پسند طبع هر مشکل پسندست |

دماغ عارفان ز آن عنبر بن بوست
 از او کوی مغان عنبر فشانست
 حکیمان جمله کز دانشورانند
 خلل در کار عقل از باده نقلست
 چنان آئینه جان میزداید
 غم دیرینه گر در سینه داری
 که جام باده کز جم یادگارست
 دو چیز آرد پس از پیری جوانی
 دو چیز انده برد از خاطر تنگ
 ولی گر نغمه نی در بهارست
 اگر جانان نباشد جان نباشد
 مبدا عیش بی یاران جانی
 جفاکش - چون وفا کیشان نباشند
 چو خالی گشت بزم از میکساران
 ز صافی مشربان کس نیست باقی
 کنون تار طرب بگسسته بهتر
 بهاران گو پس از یاران نیاید
 بهاران ابر گرد از گل نشوید
 چو آیم سوی باغ از منزل تنگه؟
 نه خندان غنچه نه سرو از غم آزاد
 فلک را جور بی اندازه گشته است
 هزار امروز هم آواز زاغست
 بنالد سرو از پژمرد گیها !
 مبارك فال مرغان جغد شومست

صفای صوفیان از صافی اوست
 وز او روی بتان رشک جنانست
 علاج چهل را جز می ندانند
 که می هر قطره اش دریای عقلست
 که در وی عکس جانان مینداید
 چه غم گر باده دیرینه داری
 مزاج اهل غم را سازگارست
 رخ گلرنگ و راح ارغوانی
 نی خوش نغمه و مرغ خوش آهنگ
 نباشد خوش چو دور از روی یارست
 چسود از جان اگر جانان نباشد؟
 که بی یاران غم آرد شادمانی
 پریشان باش - اگر ایشان نباشند
 حریفان جملگی رفتند و یاران
 نه مینا ماند و نه صهبا نه ساقی
 نی مطرب چو دل بشکسته بهتر
 سحر گل نشکفتد باران نیاید
 غزل در عشق گل بلبل نگوید
 چه بینم کز غم آساید دل تنگ؟
 نه گل خرم نه بلبل خاطرش شاد
 جهان رارسم و آئین تازه گشته است
 کل از بیرونقیها خار باغست
 بنالد قمری از افسرد گیها !
 همایون پر هما هم بال بومست

سپادر جلوه گاه خود نمائیست

بتیغ ارزیز جوهر میفروشد

دُری کش جز کفشاهان صدف نیست

چراغ جهل را پرتو دروغست

وفارا اسم و رسمی درمیان نیست

جهان را خرمی با رفتگان رفت

بمهرش دعوی صاحب ضیائیست

صفا خارا بگوهر میفروشد

بهایش قیمت مشتی خرف نیست!

فروزان شمع دانش بیفروغست

زیاری نام وز یاران نشان نیست

بغم ماندیم ما و کاروان رفت!

کنون در هیچ سو بانگ جرس نیست

در این وادی کسی فریاد رس نیست!

بیتی چند از قصیده عربی او :

الا یاطیب الناس دعنی ودائیا

نسیم نواحی اصفهان دوائیا

ایا حارسی شیر از خلّوا عن الصّبا

لعل الصّبا تجلّوا! ذا ما تنسمت

برید الحمی ان کنت تاتی دیارهم

سلام اشتیاق من اسیر مهاجر

علاج مریض العشق لیس التّدّاویا

و عمل احبّبا العراق شفاءیا

اذا جاوزت فی السیرتلك النّواحیا

علیّ بریّاهم عن الهمّ بالیا

فبلّغ الیهم ثم بلّغ سلامیا

یکون عن الاحباب و الاهل نائیا

رباعیات :

با من که رخم شکسته رنگ آمده است

هفت اختر و شش جهت بجنگ آمده است

بر مرغ دلم کز آشیان دگر است

این نه قفس فراخ تنگ آمده است

☆ ☆

گل آید و در چمن قرادی گیرد

در پای گلی دست نگاری گیرد

☆

و فست دی از میان کناری گیرد

خوشوقت قدح کشی که مستانه بیاغ

اشك سرخم بچهره زرد نگر

ایدوست بدست دشمنم فرد نگر

حالم تبه از طالع نامرد نگر روزم سیه از اختر شبگرد نگر

✧ ✧

برداشته شد نقاب از دختر رز در پرده شد آفتاب از دختر رز
شهریست پر انقلاب از دختر رز زیبا پسران خراب از دختر رز

✧ ✧

آینه دوست روی نیکوست بین

عکسی که درین آینه ز آن دوست بین

چشمی بگشا عکس که و آینه کیت

عکس اوست ، بین آینه هم اوست بین

✧ ✧

آن ماه که مه حجاب میدارد از او وز شرم برخ نقاب میدارد از او
ساقیست بزم امشب و میناش بکف ابریست که آفتاب میبارد از او

✧ ✧

آمد سپه بهار و شد لشکردی برشاخ نگر شکوفه چون افرکی
ز آن پیش که خیلدی رسد بازپی در پای گل از دست مده ساغر می

در هزار و صد و نود و یک وفات یافت -

نصیرالدین شیرازی = متوفی ۱۰۴۳

میرزا نصیر الدین حسین بن میرزا ابراهیم دشتکی شیرازی -

از فضلاء و مجتهدین قرن یازدهم هجری است -

میرزا سید علی خان کبیر در کتاب « سلوة الغریب » مینویسد : امیر حسین نصیر الدین مجتهد و فاضل و در ادبیات عرب متبحر بود ، و از طرف ما در نسبش بشاه اسمعیل صفوی میرسد ، باین معنی که مادرش دختر ابراهیم میرزا نواده شاه اسمعیل بوده است -

از شیراز بمکه معظمه رفت و در آنجا متوطن شد ، و در سال هزار و بیست و

سه در طائف فوت شد و جنازه اش را بمکه بردند -

نصیرالدین شیرازی = متوفی ...

مولانا نصیرالدین طبیب شیرازی معروف بحکیم -

از اطباء مشهور و حاذق قرن نهم هجری است ، بهندوستان رفت و در دربار
علاءالدین حسن بهمنی راه یافت و درد کن سکونت اختیار کرد و در شهر « گبرگه »
بکار طبابت و تدریس علم طب مشغول شد - (۱)
سال فوتش معلوم نشد -

نصیری شیرازی = متوفی ...

صاحب تذکره « صبیح گلشن » آورده است که « از قدما شعراست و مسلم
الثبوت فصحا و بلغا قاضی محمد صادق خان اختر نوشته که تذکره نویسان ذکرش
ننوشته ، مگر دیوانش از نظر من گذشته » - از اوست :

ایقوم جفا جو که وفا را شناسید ویران شده گنج بقا را شناسید
هجران نکشید بد غم هجر چه دانید ؟ تا درد نبینید ، دوا را شناسید
ای اهل عبادت همه در عشق بکوشید کز سبحه و تسبیح خدا را شناسید

☆ ☆

چون زارخواهی گشتم از کوی خود دورم مران

من بلبل بی طاقتم بیرون ز گلزارم مکش

❁

اگر دور از رخت نا که کشد خاطر بگلزارم

خیالت را بفرما تا کشد درپای گلزارم

مرا تشویش جان بهر تماشای تو میباشد

و گرنه با چنین عمری چه جای زیستن دارم

نصیری بیش از این طاقت نمیآورد جدائی را
بدشنامی عزیزم دار چون کرده ای خوادم
سال فوتش معلوم نشد -

نظام شیرازی = متوفی ۱۰۳۹

میرزا نظام الدین دستغیب شیرازی متخلص به «نظام» و ملقب به «نظام الملک» از شعراء خوش قریحه و بلند همت قرن یازدهم هجری است، صاحب تذکره خیرالبیان در ترجمه اش مینویسد: «میر نظام الملک از اجلّه سادات دستغیب شیراز است، باوجود صفرسن بزور کمال و حلیه فضل آراسته، و از علم حکمت بهره کلی یافته، میل تمام بسخنوری دارد و الحق شعرش کمال رتبه دارد، درحین رفتن بمکه معظمه راقم را باجناب موم الیه ملاقات و مقالات دست داده، از صحبت فیاض آن سلاله از نقباء عظام محظوظ گردید - بیت چندی از واردات طبع شریف جهت فقیر در رشته تسوید کشید» -

شاعر و ادیب معاصر آقای گلچین معانی راجع بصاحب ترجمه در شماره ۱۸۵۷ مورخ بیست و یکم تیرماه ۱۳۳۵ شمسی روزنامه «پارس» شرحی مفید و مشبع نگاشته است آنرا عینا در اینجا میآوریم:

مینویسد: در سال گذشته نسخه پاکیزه ای از دیوان نظام دستغیب شیرازی بدستم افتاد، و در ضمن مطالعه مقداری از آثار آن شاعر پرشور شیرین کار را با کسب اجازه از صاحب کتاب انتخاب کردم، و بهتر دیدم که نتیجه این صرف وقت را بهمشهریان عزیزش تقدیم بدارم -

ترجمه احوال این شاعر بنقل از سه تذکره معتبر و مشهور بشرح ذیل:

۱ - تذکره «عرفات العاشقین» تألیف تقی الدین اوحدی بلیانی اصفهانی:

میرزا نظام دستغیب شیرازی از تازه بعصره آمدگان میدان سخن است، بنده او را ندیده ام، بعد از عبور بهند شنیدم که ترقی نموده و قدم در دایره اهل کمال گذاشته

الحق اشعار خوب از او سر میزند ، بغایت عالی فطرت است -

۲- تذکره میرزا طاهر نصرآبادی اصفهانی : میرزا نظام از سادات دستغیب شیراز ست ، شهرت ایشان به دستغیب سبیش آنستکه شخصی از عناد شجره نامه از ایشان طلبید ، پس از غیب دستی پیدا شده شجره نامه ایشان را آورد - مجملای میرزا نظام در کمال علو فطرت بوده و نهایت ملایمت داشته است ، دیوان مشارالیه قریب سه هزار بیت بنظر رسید سخنش خالی از نمکی نیست - در اوائل سن که سی سال داشته درس نه هزار و سی و نه فوت شده ، و در جوار مزار حافظیه مدفون است مشهور است که نقش او را بحافظیه بردند ، متولی مانع شد ، قرار باین میدهند که از دیوان حافظ تقال کنند ، اینغزل آمد :

رواق منظر چشم من آشیانه تست

کرم نماو فرود آ که خانه خانه تست

این بیت خواجه ، در باب دفن اهلی شیرازی هم شهرت دارد -

۳- تذکره علیقلی خان واله داغستانی اصفهانی : میرزا نظام دستغیب شیرازی ، در عهد شاه عباس اول بوده ، از سخنوران مشهور است دیوانش بسهزار بیت میرسد ، درس نه یک هزار و سی و نه وفات یافته ، در پهلوی خواجه حافظ شیرازی قدس سره مدفون شد -

میرزا نظام چنانکه از مقاطع غزلهای وی بر میآید در شاعری - غروری داشته و این سه بیت خود اندکی از بسیار ست :

لاف شعر آنکس تواند زد که مانند نظام

گرد لفظ کس نگشت و معنی کس بر نداشت



نظام اینجا ندارد گوهر شعرم بهای خود

مگر از بی تمیزان دیار خود جدا افتم !

غیر خجالت نبرد هیچ ، بهمد تو نظام

هر که از جای دگر ، شعر بایران آرد
آقای گلچین معانی پاره‌ای از اشعار اورا از تذکره نصر آبادی و تذکره‌های دیگر
نقل کرده است که ما ابیات مزبور را با نضمام سایر ابیاتش که در تذکره خیرالبیان
و جنگ خطی محمد رضا فیروز آبادی (تاریخ کتابت ۱۰۶۴) دیده‌ایم از روی ترتیب
حروف تهجی ابدی می‌آوریم :

از اوست :

ذوق مصیبتی کو ، تا سرکنم فغان را
ویران کنم بآهی بنیاد آسمان را (۱)

از بس مرا تعلق با خاک این چمن بود
صد جا نهادم از ذوق بنیاد آشیان را

✽

پر مکش در کار غیر آن غمزه خونریز را
کی کشد هر گز کسی بر سنگ ، تیغ تیز را

گر فلک بامن هم آغوشش نماید دور نیست
باغبان بر چوب بندد گلبن نوخیز را

چشم چون پر عشوہ کرد ، اول بسوی خویش دید
پاره‌ای خود خورد ساقی باده لبریز را

✽

بی بوی گلی نیست صبا ، لیک چه حاصل
کز طالع بد ، رخنه ندارد قفس ما

۱ - در « خیرالبیان » چنین است ، اما در جنگ فیروز آبادی باین شکل آمده

ویران کنم بناله بنیاد آسمان را

ذوق مجبتی کوتا سرکنم فغان را

روزگمار سفله عاجز بود ، در آزار من

شاد شد ، چون دید در دستت گریبان مرا



خط بر آورد ز خال لب جانانده ما

مگر این طور فلک سبز کند دانه ما

تیره بختیم بنوعی که حریفان در روز

شمع همراه خود آرند بکاشانه ما

رخ برافروخته باز آی که بیروی تو می

اشک حسرت شده در دیده پیمانه ما



دگر خوش کرده چون تنگی دلم کنج دهانی را

چو مژگان در نظر جا داده ام موی میانی را

برشکی قاصد آرد نامه یار از بغل بیرون

که پنداری کشد از پهلوی خود استخوانی را



نسیم از سر زلف تو تاب بیرون کرد بدو روی توهم زلف میشود بیتاب



دل دوش خبر ز چشم مست تو گرفت

جان نشاء ز لعل می پرست تو گرفت

میخواستنی از لطف بریزی خونم

آزرده ام از حنا ، که دست تو گرفت



ما اسیران بلا را شادمانی مشکل است

عیش ما کوتاه چون پرواز مرغ بسملست

بر دل ما لاله گویا در غمش دستی نهاده
 کانه چه او را بر کف دستت مارا بر دست

✽

دل که افسرده شد از سینه برون باید کرد
 مرده هر چند عزیز است نگه نتوان داشت

✽

نیست اهل درد را ربطی بهم تا رفته ام
 همچو آن فردی که از جزو کتاب افتاده است

✽ ✽

گلرخ من ز چمن چون پی رفتن برخاست
 سرو آهی شد و از سینه گلشن برخاست

✽

چرا مرهم نهم بر روی داغی که در روزم گل و در شب چراغست

✽ ✽

شب بیرخ تو ناله ام از آسمان گذشت
 عمرم چو نی همیشه بآه و فغان گذشت
 شادم که غیر جای بپهلوی من نداشت

امشب که تیر غمزه اش از استخوان گذشت

✽ ✽

من وجدائی وزین پس خیال او کردن
 از آنوصال چه خیزد، که تاب دیدن نیست

✽ ✽

شمع دوشینه اشارت بر رخس کرد ز دور
 غیرت عشق همان لحظه سرانگشتش سوخت

✽ ✽

هم سیه پوشید بی او، هم بخاک ره نشست
 ماتم آتش، کمی بهتر ز خاکستر نداشت

بسکه شوق او صبا را گرم رفتن کرده بود

از چمن چون سویش آمد، برگ سبزی بر نداشت

لاف شعر آنکس تواند زد که مانند نظام

گرد لفظ کس نگشت و معنی کس بر نداشت



در کوی او که جای نکه نیست از هجوم

هر کس چو آفتاب، سحر رفت، جا گرفت



هر گز شب فراق نباشد چنین دراز

گویا بجای اختر من، آفتاب سوخت



قطعه ذیل را بمیرزا ابوالحسن گفته است :

گر از کتاب، دعوی دانش کنی بسی

صندوق را رسد که زند تخته بر سرت

دود چراغ خوردن، اگر دانش آورد

باید چرا غدان، بنشیند برابرت



هزار جلوه کند بیش وقد یار بکیست

الف بشکل هزارست و در شمار یک کیست



بنال ایدل که چشمم اشکبارست

درین دم تیغ عاشق آبدارست

بود در سینه دل مردگان داغ

چو آن گلها که بر روی مزارست



من نمیگویم نصیب مدعی هجران شود

هر چه باما دردش باشد، نصیبش آنشود

در عهد تو کس غیر دل تنگ ندارد
 جز ساغر می چهره کس رنگ ندارد
 نه عکس تو در دیده و نه در جگر خون
 معذوم اگر گریه من رنگ ندارد
 دلتنگی عالم فلک آرد بدل ما
 از همت ما غنچه دل تنگ ندارد



بیار رشته‌ای از حال دل رقم نشود که سوز حرف نخست آفت قلم نشود
 نرفت تیرگی از بخت ما بدخورشید کیودی لب ساغر، زیاده کم نشود



اگر چه پرده برخسار از حجاب رساند
 نگاه لذت خود یافت ، تا نقاب رساند
 بآن رسید که خاک از میان کناره کند
 ز بسکه چشم ترم آب بآب رساند



هیچکس با تو وبا ذات تو بیگانه نبرد
 در هر کس که زدم ، غیر درین خانه نبود
 یاد زلفت همه شب کرد دلم میگردید
 غیر زنجیر کس واقف دیوانه نبود



شب که دل در سینه‌ام از شوق آتشبار بود
 سینه‌ام از گرمی دل بستر بیمار بود
 گر نشاندی رو بروی غیر در بزم چه باک
 دائم از جور تو ما را روی بر دیوار بود

چون غارتگر دلها ز شادی رو بگلشن کرد

سبا اول دوید و بلبلان را منع شیون کرد

✧ ✧

دیده را تر کنم از اشك چو رفتی ز برم

در قفای سفری ، آب بآینه زنند

✧ ✧

دلم اشك وفادار بزم آن بیگانه میریزد

چو صیادی که پیش صید وحشی دانه میریزد

✧ ✧

گداختم چو برویش عرق روان دیدم که آفتاب چرا جلوه گاه شبنم شد ؟

✧ ✧

صبح چون باد سبا دفتر گل وا میکرد

بلبل از دور ، بهر صفحه تماشا میکرد

✧

نی همین از ناز بر ویرانه ما نگذرد

هر کجا روزی مرا دیده است ، آنجا نگذرد !

گر نمیخواهی که از دست فراق جان دهم

با خیال خود بگو ، تا در دل ما نگذرد

✧ ✧

از کوی تو روزی که رهم در چمن افتد

گل سجده کنان آید و در پای من افتد

بی جنبش بادی رود از رشك به بیرون

خاکستر پروانه چو در انجمن افتد

✧ ✧

بی روی اونگاه سراپه گشته است همچون کسی که راه بجائی نمیرد

غیر گر مانع وصل تو بود نیست عجب بیشتر باعث کم چیدن گل خار شود

✧ ✧

چو زاهدان که باده ز مردم نهان خورند

چشمان نیم مست تو خونم چنان خورند

✧ ✧

شعله حسن تو آنروز که در جان افتاد

دست را الفت دیگر بگریبان افتاد

از گریبان خجلم، بسکه دریدم از شوق

بعد ازین کار میان من و دامان افتاد

بر گرفتاری پروانه مگر میخندید

بلبل آنروز که راهش بگلستان افتاد

✧ ✧

دل را عشق گرداند بکرد چشم پر کارش

چو آن مرغی که گرداند کسی بر گرد بیمارش

✧ ✧

تا کی ز خماری سر افکنده شویم کومی؟ که چو آفتاب تابنده شویم

پیمانه هر که پر شود میمیرد پیمانه ما چو پر شود، زنده شویم

✧ ✧

راضی شدم بقید و ره صد هوس زدم

آتش بهر چه بود بفیر از قفس زدم

جز دامن تو بهر تمنای قتل خویش

باور مکن که دست بدامان کس زدم

دادار بر سرم بدم واپسین رسید

آخر بر غبت دل خود بکنفس زدم

جان با نفس ز سینه بر آمد چو یار رفت

شرمنده ام که بیرخ او یکنفس زدم

☆

مرا بیخانمان گویند بیدردان ، امیدانند

که در هر کوچه از سنگ طفلان خانه ای دارم!

☆ ☆

نیست آزده دلی چند ، که مانند حباب

گاهگاهی گرهی از دل هم بگشائیم

☆

چرا خورم غم فرزندی ، چون بهمت اشک

نشسته اند جگر گوشگان بدامانم

☆ ☆

چون خانه ویران شده در رهگذر سیل

تا طالع ما رفته ، که آباد نگردیم!

☆

بدین شادم که عاشق شد ستمگاری که من دارم

که معلومش شود در عشق، آزاری که من دارم

نباشد بی تبسم یکنفس ، لعل گهر بارش

ندارد غنچه نشکفته ، گلزاری که من دارم

☆

من آن مرغم که باشد آشیانم سایه برگی

نواند جنبش بادی مرا بیخانمان کردن

※

چو عندلیب بر آنم که خوش کنم چمنی

بناله هر طرفی گرم سازم انجمنی

بیزم ملتفت حرف کس نشد که مباد
 در آنمیان ز من نیز بشنود سخنی
 مگر بهمهری دیگرى بدام افتم
 و گر نه کس نکند قصد صید چو منی
 مرا که بیرخ یوسف دمی قرار نبود
 چگونه شاد کنم دل بیوی پیرهنی

رباعیات

آنانکه ز رشك شهر من تنگ دلند هر چند حسد برند ، از من بجلند
 فرداست که تخت مصر معنی زمینست و آنها چو برادران یوسف خجلند



آن میر که خبث هر دمش پیشه بود هرجوش نکنم که نیک اندیشه بود
 پیداست ز چشم سبز او عکس سمیل مانده عقربی که در شیشه بود



ای کرده ز خبث نامه خویش تباه ابلیس ز طبع تو کند کسب کناه
 چون با همه کس میل دورنگی داری چشم تو سفید باد و روی تو سیاه



آنشوخ که گردیده تبش مانع سیر پر شد ز دعای صحتش مستجد و دیر
 شب لرزد و روز گرم گردد ، گویا روز از دل من گذشت ، و شب از دل غیر



چنانکه گفته شد در سال هزاروسی و نه در شیراز وفات یافت و در جوارمزار

خافظ مدفون شد -

نظام الدین شیرازی - متوفی ۷۰۰

نظام الدین هیبة الله شیرازی ملقب به « قوام الملك »

صاحب هفت اقلیم مینویسد : وزیر سلطان رضی ابراهیم بوده است ، گاهگاه شعر میگفته - دو بیت ذیل را به هنگام وداع جهان سروده است :

درینا گوهر فظلم که در ضد و بال آمد

بچشم حاسدان فظلم همه سنگ و سفال آمد

چو کلمك اندر بنان من بدیدی خاطر نحوی

مراتب را خبر دادی که هان عز و جلال آمد

سال فوتش بدست نیامد

نظام الدین شیرازی - متوفی ۷۱۸

حاج نظام الدین شیرازی

از فضلاء قرن هفتم و اوائل قرن هشتم هجری است ، بهندوستان رفت و

تابع طریقه شیخ نظام الدین محمد بدایونی شد و مدتی در ملازمت او بود بفضل و صلاح و وجد و حالت شهرت داشت سفری بمکه معظمه رفت و بهند بر گشت ، عاقبت در

سال هفتصد و هجده در شهر دهلی وفات یافت (۱)

نظیر شیرازی = متوفی ۷۰۰

امان الله رنگنه شیرازی متخلص به « نظیر »

از شعرائیست که نامش در صبح گلشن آمده از اوست :

مگر آنسر و چمان سوی چمن میآید کز چمن رائحه مشک ختن میآید

شوخ عاشق کش من اینهمه بیباک مباش که هنوز از لب تو بوی لبن میآید

سال فوتش معلوم نشد -

نعمت فسائی متولد ۱۲۷۱ زنده در ۱۳۳۶

مرحوم میرزا محمود خان فسائی متخلص به «نعمت» فرزند میرزا زین العابدین
فرزند میرزا تقی فرزند میرزا محمد حسین معروف بمیرزا جانی فسائی
از ادباء و شعرا معاصر است، و از سادات فسا بود، و نسبش بای و هفت واسطه بحضرت
امیرالؤمنین علی علیه السلام میرسد، با حاج میرزا حسن فسائی مؤلف «فارستانه ناصری»
خویشی داشت، پدر و اجدادش همه اهل فضل و دانش بوده اند، و خود نیز از دانشمندان و
خوشنویسان و شعرا بود، و خط نسخ تعلیق را خوش مینوشت، مخصوصاً در ساختن ماده تاریخ
بیطولی داشت سفری بارو پارفت و در آن فاره سیاحت کرد و بشیر از برگشت و بطهران
رفت و در آنجا اقامت کرد و دیوان اشعارش قریب سه هزار بیت است. و او را کتابی
است منظوم بنام «بدیع التواریخ» که در آن کلیه تواریخ فوت معاصرین خود را
که ۵۸۵ قطعه است در طهران بنظم در آورده و نسخه ای از آن در کتابخانه آقای فخرالدین
نصیری موجود است و چند روزی در اختیار بنده گذاشتند، و من از اشعار آن آنچه
را مربوط بفارسیان و مشاهیر شهرهای دیگر ایران بود استنساخ کردم و چون بسیار
مفید است و بعداً مورد استفاده مورخین و تذکره نویسان واقع خواهد شد همراه
در اینجا نقل میکنم - تاریخ کتاب این نسخه محرم ۱۳۳۹ میباشد

سال فوتش معلوم نشد، و لی چون در تذکره «مدینه الادب» تألیف عبرت
نائبیتی نوشته هائی بخط او دیده میشود که تاریخ یکی از آنها سال ۱۳۳۶ میباشد
لذا تاریخ فوتش بعد از سال مزبور خواهد بود (۱) فرصت او را در فسا ملاقات
کرده است و در آثار عجم مینویسد: شخصی است خوش اخلاق، کثیر الوفاق،
صاحب مقامات عالیه، دارای کمالات صوریه و معنویه، اباً عن حد حکمران شهر

۱ - عجب آنکه عبرت در مدینه الادب شرح مبسوطی راجع باجداد او نوشته
است و چون ترجمه خودش رسیده چند برگ سفید گذاشته و جز سال تولدش
مطلبی ندارد -

فسا و مضافات آنرا داشته اند ، و سلسله نسبشان بمرحوم سیدعلیخان میرسد نهایت
از صحبتشان مستفیض بودم، دیوان اشعاری تربیت داده اند ملاحظه کرده محظوظ
شدم - از اوست :

غزلیات :

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| کیم من بندۀ پیر خرابات | گذشته از سر ذکر و مناجات |
| من از زهد ریائی زارم ایشیخ! | بجام و بادام باشد مباحات |
| مرا پند و نصیحت چند گوئی؟ | که ترک می کنم هیبات، هیبات |
| بیاد نیستی دادم دل و دین | به شستم دفتر کشف و کرامات |
| بده ساقی برغم زاهد می | که نعمت کرد ترک زهد و طامات |

چو عمر بی وفا تعجیل دارد

بده جامی که فی التأخیر آفات

| | |
|----------------------------------|-----------------------------------|
| ما نهادیم بار عشق تو بر دل | شکر که آخر رسید بار بمنزل |
| رفتی و صبر و قرار شد ز برم لیک | عشق تو در سر بماند و مهر تو در دل |
| پیش تو پروانه جان دهم از شوق | گر شبی آئی مرا چو شمع بمحفل |
| بدر شب افروز شد هلال ز اندوه | با رخ رخشان تو چو گشت مقابل |
| هر که بود لطف دوست شامل حالش | طالع و بختش سعید باشد و مقبل |
| از کرم ای بحر مکرمت برسانی | کشتی طوفانی شکسته بساحل |
| ناظر روی تواند، عارف و عامی | قاصد کوی تواند عالم و جاهل |
| آنکه نه مردود تو است قابل و لائق | و آنچه نه مقبول توست ضائع و باطل |

کشته یارست نعمت و ز سر شوق

بوسه دهد خود بدست و خنجر قاتل

| | |
|------------------------|----------------------------|
| حربا صفت آفتاب رخشان | در روی تو واله است و حیران |
| در وصف دهان نوشخندت | تنگست مجال بر سخندان |
| بوسیدن پایت از دهد دست | سهلست گذشتن از سر جان |

| | |
|--------------------------|-----------------------------|
| هرگز نکشیده بار هجران | کی قدر وصال داند آنکو |
| کاندر ره دوست گشته قربان | در کیش منست زنده آنکس |
| چون تشنه بمرد در بیابان | خود دجله و گریچه سود دارد |
| شد بهره خضر آب حیوان ؛ | با آنهمه کوشش سکندر |
| تخت جم و مسند سلیمان | بیشی مطلب که رفت بر باد |
| با باد صبا هزارستان | در باغ به آه و ناله میگفت : |
| دردا که بقا نداشت چندان | خوش بود زمان صحبت گل |

با درد باز نعمت آخر

چون دست نمیرسد بدرمان

رباعیات :

ای ترک پریش ای بت حور نژاد !

يك لحظه مرا ز بند غم کن آزاد

ز آن آب چو آتش قدحی ده لبریز

کاین چرخ دهد خاک من و تو بر باد

❖ ❖

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| وز فیض وجود او عدم یافت وجود | از بهر علی گشت دو عالم موجود |
| در هر دو جهان عاقبتش شد محمود | بردامنش آنکه زد چومن دست امید |

❖

| | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| در حلقه بند گیت خلق دو جهان | ای خاک درت تاج سر پادشهان |
| ای مایه آفرینش کون و مکن | مقدور بشر نیست، که مدح تو کند |

❖

گیرم که جهان شدت بکام ، آخر چه ؟

شد سکه دولت بنام ، آخر چه ؟

گیرم که ترا توسن اقبال فلک

گردد بجان مطیع و رام ، آخر چه ؟

اکنون میپردازیم بتواریخ و معلوم است که تمام آنها سالهای هجری قمری است :

تاریخ وفات وصال شیرازی (۱۲۶۲) که در آن نام فرزندان و نواده های او را ذکر کرده است .

وصال پاك با فرهنگ و دانش رفت از دنیا

وزین غم دیده مردم ز سیل اشك شد دریا

دریفا كان حكيم راد با عز و وقار آخر

چو گنج زر نهان گردید اندر توده غبرا

چو بودی زاهد توحید ، آن فلک قدر ملك سیرت

شد از این خاکدان پست سوی عالم بالا

چو لطف داوری و فضل یزدانی بود بارش

بهشت جاودان باشد مکان و مسکنش فردا

وصال دوست را مایل بجان شد و ز سر همت

کنون دامن همی افشانند بر دنیا و مافیها

نجد چون شفیع وی بود ، اندر صف محشر

چه باك و بیم از روز جزا باشد دگر او را

بدوران آن همای کوهسار عزت و دوات

گرفتی گوشه از خلق جهان پیوسته چون عنقا

بپوشید از علائق وز خلائق دیده حق بین

از آنکه بود او را دیده دل روشن و بینا

اگر با دیده تحقیق کس بیند در اینسال

نخواهد کرد مانندش بعلم و معرفت پیدا

چو نیکو بنگری الحق که اندر حکمت و عرفان

بسی بر تر بدی از بایزید و بوعلی سینا

دمی از وصل جانان را خریدار او بجان آمد

بکیش عاشقان بس برد نفع و سود از این سودا

رقم زد خامهٔ نعمت کنون از بهر تاریخش

وصال بیمثال با کمال اینک شد از دنیا

تاریخ وفات میرزا احمد وقار شیرازی (۱۲۹۸)

دریغ و درد که از جور چرخ کج رفتار وداع گفت جهان را وقار دانشور

وحید عمر شد آن پاکدین روشندل فرید دهر بد آن خوش خصال نیک سیر

کسی ندید نظیرش بخط شعر و ادب یکی نیافت عدیلش بعلم و فضل و هنر

هزار حیف که آن سالک طریق نجات از این جهان بجهان دگر نمود سفر

در این مصیبت جانگاہ و ماتم دلسوز تمام طسائفه کردند ، خاک غم بر سر

معین و ناصر او چونکه احمد پاک است چه باک باشدش از هول و هیبت محشر

سگاشت نعمت غمدیده بهر تاریخش

روان بسوی جنان شد وقار پاک کهر

تاریخ وفات میرزا محمود حکیم فرزند وصال (۱۲۷۴)

حکیم محمود نام که روح او شاد باد کنون ز دنیای دوز بسوی جنت شتافت

چو بر سر کوی دوست خواست نشیمن کند از سر همت دگر از این جهان روبرفت

از پی تاریخ او نعمت غمدیده گفت :

حکیم پر علم و حلم مقام محمود یافت

تاریخ فوت حاج آقا محمد منور علیشاه (۱۳۰۱)

منور علیشاه پیر طریقت که دیگر نظیرش نیاید بدوران

دریغ که از جور چرخ جفا جو وداع جهان گفت ، آن پاک ایمان

چو بر سر هوای در دوست بودش براوتنگ کردید دنیا چو زندان

بملک بقا چون نظر بود او را بر این دار فانی بیفشاند دامان

از این فیه دردناک غم انگیز بود خاطر جمعی اکنون پریشان

مريدان خاص و مېبان خالص همه پاره کردند زين غم گريبان
نېاشد عجب گر در اين سوک و ماتم بتن بردند اهل دل جامه جان

کنون نعمت از بهر تاريخ گفتا :
منور عيشه جنان مامنش دان

- ۱۳۰۱ -

تاريخ فوت علامه الدين همت فرزند احمد وقار (۱۳۳۳)

همت با دين و دانش رفت از اين دار فانی

و ز غمش دارند قومی دمبدم آه و فغانا

در عزا و ماتم آن نيك ذات پاك طينت

چشم مردم روز و شب شد اشکبار و خون فشانان

با دو صد شوق از خراب آباه دنيا رفت و اکنون

منزل و ماوای او باشد بهشت جاودان

کلك نعمت بهر تاريخ وفات او رقم زد

همت عالی گهر سوی جنان شد از جهانان

- ۱۳۳۳ -

تاريخ فوت حاج ميرزا ابوالحسن جلوه حکيم اصفهانی (۱۳۱۴)

چو رفت ابوالحسن جلوه نا گمان ز جهان تو گفتي از تن دانشوران برون شد جان

بعلم و حکمت همسنگ بود با سقراط بزهد و تقوی همدوش بود با سلمان

در يغ و درد که آن آفتاب برج کمال بزير ابر اجل گشت عاقبت پنهان

نگاشت نعمت غمديده بهر تاريخش

ابوالحسن ز جهان گشت جلوه گريه جان

تاريخ وفات ميرزا محمد حسينخان فروغی ذکاء الملک (۱۳۲۵)

ذکاء الملک را با دا روان شاه که شد ملک هنرا ز کلکش آباد

بدین ظلمت سرای وحشت انگیز فروغی از چراغ تربیت داد
 که روشن گشت بزم علم و حکمت بنای چهل ویران شد ز بنیاد
 بنظم جانفزا و نثر دلکش ندارد همچو او دور جهان یاد
 بدانائی چو آن فرزانه فرزند نخواهد مادر کیتی دگر زاد
 ولی دردا که با آن فضل و دانش اجل دادش اساس عمر بر باد

بسال فوت او نعمت چنین گفت

ذکاء الملک را مسکن چنان باد

- ۱۳۲۵ -

تاریخ فوت میرزا محمد داوری فرزند وصال (۱۲۸۳)

از جفای چرخ پر کینه ز دنیا داوری شد

آن نکو کاری که پیوسته بگورش نوربارد

همچو آن فرزند نیکوکار اهل فضل و دانش

مادر کیتی نه پندارم که خود دیگر بیار

بهر تاریخ وفاتش نعمت محزون رقم زد

داوری راد ایدل با محمد حشر دارد

- ۱۲۸۳ -

تاریخ فوت میرزا اسمعیل توحید فرزند وصال (۱۲۸۶)

ز جور چرخ اسمعیل توحید ملک سیرت

کنون زین نشاء رو بنهاد سوی نشاء آخری

بفضل و حکمت او را بود شان و رتبه عالی

بعلم و معرفت بودش مقام و منزلت اعلی

خط جانبخش و شعر دلکش آن پر هنر الحق

ز خط و شعر استادان بسی اجلی بد و احلی

چو با مهر علی رحلت نمود ، از عالم فانی
 بهشت جاودانی گشت او را منزل و ماوی
 ندارد هیچ از روز قیامت وحشت و دهشت
 چو یار و یاورش اندر صف محشر بود مولی
 دگر از آفتاب روز حشر او راجه غم باشد ؛
 که دارد مامن و مسکن بزیر سایه طویی
 رقم زد خامه نعمت چنین از بهر تاریخش
 شد اسمعیل با توحید از دشتی سوی عقبی
 - ۱۲۸۶ -

تاریخ فوت میرزا ابوالقاسم فرهنگ فرزند وصال (۱۳۰۹)
 فرهنگ فرشته خوی چون شد ز جهان
 گفتی که برفت از تن یکسلسله جان
 تاریخ وفات او کنون نعمت گفت :
 فرهنگ ادیب راست مسکن بجنان
 - ۱۳۰۹ -

تاریخ فوت میرزا عبدالوهاب یزدانی فرزند وصال (۱۳۲۸)
 حضرت یزدانی آن نیک اختر والا کهر
 ناگهان سوی جنان زین دارفانی زد قدم
 شرح اخلاق نکویش را بصفحه روزگار
 کاتب دیوان دوران کرده سر تا پا رقم
 گفتی اندر شعر جان افزا و خط دلربای
 میرسید او را مدد پیوسته از لوح و قلم
 بهر تاریخ وفاتش نعمت دلخسته گفت :
 دید از وهاب یزدانی همه فیض و کرم
 - ۱۳۲۸ -

تاریخ وفات حاج زین العابدین نایب الصدر رحمتعلی شاه نعمه اللهی (۱۲۷۸)
 چو رحمتعلی شاه پاك از جهان شد بخا صان در گاه حق گشت ملحق
 چو آن عارف كامل با كرامت نه بیند دگر دیده دهر الحق
 بتاریخ آن كلك نعمت رقم زد
 عطا دید رحمتعلی شاه از حق
 - ۱۲۷۸ -

تا ریخ فوت میزای عنقا (۱۳۳۳)
 چوپرواز از جهان شهباز جان پاك عنقا کرد
 دگر تاب و تحمل از دل خلقی بیفما رفت
 پی تاریخ فوتش نعمت افسرده دل گفتا:
 بزیر سایه طوبی همای جان عنقا رفت
 - ۱۳۳۳ -

تاریخ فوت محمود خان ملك الشعراء كاشانی (۱۳۱۱)
 چو از دنیا رفت محمود ادیب نکته دان
 در عزایش چشمه خون شد ز چشم ما روان
 آن ملك روی فرشته خلق روحانی ممت
 بود پیشبه ونظیر الحق درین دور زمان
 نيك اگر بینی بهلم و حكمت و شعر و ادب
 بود برتر از حكیمان و ادیبان جهان
 الحق آندر وصف آن دانشور صاحب هنر
 عاجز و قاصر بسی باشد مرا نطق و بیان
 چونكه بر سر اوفتاد او را هوای كوی دوست

شاد و خرم دامن افشان گشت بر این خاكدان

ایدریغ و درد ، کان سیمرخ قاف معرفت

همچو عنقا شد کنون از دیده مردم نهان

بهر تاریخ وفاتش نعمت غمدیده گفت :

منزل وماوای محمود است، جنت جاودان

- ۱۳۱۱ -

تاریخ فوت حاج عبدالفقار نجم الدوله اصفهانی (۱۲۲۶)

آسمان مجد نجم الدوله چون رفت از جهان

خلفی اندر سوك او گشتند محزون و ملول

از ستادان در ریاضی و اندر احکام نجوم

داشتند آن نيك اختر را باستانی قبول

فول بودش صدق در تاثیر کواکب سر بسر

گفته او گوئیا از آسمان کردی نزول

«الها بودی بجد و جهد در سیر وسلوك

عاقبت از لطف حق پیش آمدش راه وصول

بود بی پروا چو پروانه پی شمع جمال

تا که اندر کوی جانان یافت پروانه دخول

چون مسیح از دارفانی شد مچرد بر فلک

آنکه در وصف کمالش بدی حیران عقول

بهر تاریخ وفاتش نعمت غمدیده گفت،

آفتاب عمر نجم الدوله را آمد آفول

- ۱۳۲۶ -

تاریخ فوت حاج میرزا حسن فسانی مؤلف فارسنامه ناصری (۱۳۱۶)

که باران رحمت بگودرت بیارد

بزرگ قبیلہ حسن شد ز دنیا

کجا مادر دهر دیگر بیارد

چون آن پاک فرزند با علم و دانش

کنون نعمت از بهر تاریخ گفنا
حسن با پیمبر دگر حشر دارد

- ۱۳۱۶ -

تاریخ فوت حاج شیخ هادی نجم آبادی مجتهد معروف (۱۳۲۰)
چون هادی دین از اینجهان رفت جان تازه شدش بیوی فردوس
نعمت بسرود بهر تاریخ
شدهادی شرع سوی فردوس

- ۱۳۲۰ -

تاریخ فوت شیخ غلامعلی حکیم شیرازی (۱۳۳۵)
رفت از این جهان غلامعلی که بود ناصرش علی ولی
آن ادیب سخنسرای حکیم عارفی بود علمی و عملی
گفت نعمت برای تاریخش :
باد زاهل جنان غلامعلی

- ۱۳۳۵ -

تاریخ فوت میرزا ابراهیم مجتهد محلاتی شیرازی (۱۳۳۶)
چو ابراهیم با فتوای عادل که بد رایش متین و حکم متقن
بسوی روضه رضوان خرامید بر این دنیای دون افشاند دامن
خلایق را از این سوک جگرسوز چو شب تاریک آمد روز روشن
پی تاریخ آن نعمت رقم زد
بجنت یافت ابراهیم مامن

- ۱۳۳۶ -

تاریخ فوت میرزا علی آقا وفا علیشاه فرزند حاج آقا محمد منور علیشاه (۱۳۳۶)
عارف روشن ضمیر و فا علیشاه داد آه که از دور چرخ رفت زدار جهان
چودر دل آن پاکجان مهر علی داشتی نمرده است و دگر زنده بود جاودان

ز روی مهر و وفا چو بود غمخوار خلق شامل حالش بود رحمت حق اینزسان
یافتن سیر و سلوک نعمت کشف و مشهود واقف و آگاه گشت نیک زراز نهان
گر چه تن پاک او رفت بزیر زمین لیک ز دانش صعود کرد سوی آسمان
الحق از وصف آن پیر طریق نجات عاجز و قاصر بسی مراست کلمک و بنان

نعمت محزون کنون از پی تاریخ گفت :

وفا علی شه بین مکانش اندر جنان

- ۱۳۳۶ -

تاریخ آغاز جنگ بین الملل اول

آه و افسوس که یکباره سوخت ز آتش جنگ جهانسوز فرنگ
کوه و دریا و درودشت همه گشته از خون دلیران گلرنگ
جنگجویان بدو صد شور و شغب خود میان بسته بخونریزی تنگ
این زند گردن آن با شمشیر آن تن این کند از دار آونگ
کاش از صلح سخن گفتندی مردم بیطرف با فرهنگ
آشتی خواه شدندی بشتاب کانداز این کار روانیست درنگ

بهر تاریخ کنون نعمت گفت :

او فتاده بجهان آتش جنگ

- ۱۳۳۲ -

تاریخ استقرار مشروطه ایران (۱۳۲۴)

شهنشاه مظفر فر که در عهدش نیارد نام کسی از عدل نوشروان
رعیت را زرافت داد مشروطه که یابد ملک و دین ز آنر و سروسامان
چو دیدند این عنایت ز آنشه عادل بجان و دل شدندش بنده فرمان

چو خوش نعمت پی تاریخ آن گفتا

بفال نیک مشروطه شده ایران

- ۱۳۲۴ -



مرحوم میرزا محمود خان نعمت فسائی

نعمۃ اللہ ایجی - متولد ۷۳۱ متوفی ۸۴۴

نعمۃ اندین عبداللہ بن محمد سید نورالدین الشرف بن الشمس حسینی

شافعی ایجی -

از علماء قرن ہشتم و نهم ہجری است - در روز دوشنبہ چہاردم ربیع الاول
سال ۷۳۱ متولد شد - و عقائد نسفی را در خدمت طاووس آموخت و تصنیفات خود
را از نظر او گذرانید و از او اجازہ گرفت
صاحب ترجمہ عمری دراز داشته است (بیش از صد سال) و صحبت عضدویا فعی
و ابو الفتح طاووسی و مبارکشاہ و امثالہم را در یافتہ است -

در ماه رجب سال هشتصد و سی و چهار وفات یافت (۱)

نعمه الله فالی = متولد ۸۲۰ متوفی ۸۸۴

نعمه الله بن عبدالکریم بن محمد بن یحیی بن ابی المجد الکیمال شافعی فالی -
از علماء قرن نهم هجری است - در سال ۸۲۰ متولد شد - و در خدمت عموی
پدرش جمال الحق بن یحیی فالی فقه و اصول آموخت - و پس از آن در محضر
العزیز ابراهیم بن مکرم تلمذ کرد - و متصدی فتوی و تدریس فقه و اصول و عربی
و سایر علوم عصر شد -

در غره ماه رمضان سال هشتصد و هشتاد و دو وفات یافت - (۱)

نعمیما شیرازی = متوفی . . .

از شعراء قرن یازدهم هجری است - و شغلش خیاطی بود ، نصر آبادی مینویسد:
دز او آخر عمر در کارخانه امامقلی خان خیاطی میکرد ، طبعش بغزل سرائی مایل
بود و گاهگاه رباعی هم میسرود از اوست:

در محبت سر حرف کله و انتوان کرد

صد سخن بر لب و یک حرف ادا نتوان کرد

گله هجر ز امروز کنم سر که مباد

این حکایت همه در روز جزا نتوان کرد

☆ ☆

یکچند بقید ننگ و نسام افتادم

چندی بزبان خاص و عام افتادم

بدنامان را طشت بیفتاد از بام
طشتم چو نبود خود ز بام افتادم
سال فوتش معلوم نشد -

نقاش شیرازی = متولد ۰۰۰

آقای ابراهیم خلیلی شیرازی متخلص به «نقاش» فرزند آقای محمدخلیل خلیلی بازرگان -

از شعراء معاصر است ، شعر خوب میگوید و بسیاری از زادهگان طبعش در روزنامه «پارس» چاپ شده است -

صاحب کتاب «شیراز امروز» درباره او مینویسد :

«شاعر و هنرمند جوان آقای ابراهیم خلیلی را اگرچه از ثروتمندان حساب مینمایند، ولی خودش را بیپول نفروخته و مکتب ذوق و فکری مخصوص دارد که باایمان و خداشناسی آمیخته است و اثر دارد ، او در عین شاعری بفرسافه مثبت سعی و عمل معتقد است و میگوید باید کار کرد و زیبایی را هم در نظر داشت ، ایمانی راسخ به «یدالله فوق ایدیم» دارد در جواب ما که شرح حال ایشان را با نمونه از افکارشان خواستیم نامه ای نوشتند که اینک از نظر خوانندگان محترم میگذرد «الخ»

در صفحه بعد آقای خلیلی ترجمه حال خود را نوشته است که قسمتی از آن نقل میشود :

«پندرم در اوان جوانی به هندوستان رفتم ، و چهل سال زحمت کشید تا حاصلی اندوخت و برای اینکه یکتا پسرش در ایران نشو و نما کند و ایرانی بار بیاید مادرم را با خانواده بایران فرستاد ، دوران کودکی و اوایل جوانی من یعنی همان ایام فراموش نشدنی که انسان ممکن است درراه مدرسه دلش تکان بخورد درشیراز گذشت و بعد درمدرسه کشاورزی کرج زمزمه محبت را در کلاس معلم وارسته ام

نظام وفا شنیدم ، وقتی از مدرسه کشاورزی بیرون آمدم و پدرم ملاحظه فرمود که گلکار خوبی نیستم از فرط دلسوزی مرا بهندوستان برد ، تا مگر تاجر خوبی شوم ، و شش سال در هند بودم و بجای تجارت سفر کردم به بتخانه و مسجد رفتم ، کتاب خواندم ، و مقدر بود که با یکی از بستگانم ازدواج کنم بهر حال بهشت کشمیر و سیه چشمان کشمیری همه زیبا بودند ، ولی یاد ایران هر روز دیوانه ترم میکرد تا بمیهن خود باز گشتم و کشاورزی پرداختم ، حال بعد از چند سال سفر درهند و بعد از آنکه پدر نو بچه هستم تازه میفهمم که زیباپرستی و شاعری چه درد بی-درمانیست - پدرم عاشق گل است ، ولی من این بدبختی را دارم که دلم از گل راضی نمیشود ، با آنکه هر روزش دفتر است ، باز هم گلی را دوست میدارم که در گلزار نیست - الخ

اکنون میپردازیم بنقل منتخبی از اشعار او :

غزلیات :

مرغ چمن امشب بتو حال دل من گفت

امشب بتو حال دل من مرغ چمن گفت

سودای نهان دل و اسرار محبت

نشنید کسی چشم سیاه تو بمن گفت

آهوی ختن هر که ترا خواند خطا کرد

بسیار خطا کرد که آهوی ختن گفت

آهوی ختن شیر نگیرد بنکاهی

آهوی ترا شیر دلم شیر فگن گفت

سودای دلم قصه صد ساله سخن بود

صد ساله سخن یار ، بیک چشم زدن گفت

نقاش سخن گشتم و آنهم سخن عشق

تا با دل من چشم سیاه تو سخن گفت

در وصف اصفهان ونعت آقای نوا شاعر معاصر اصفهانی گفته است :

| | |
|-------------------------------|-----------------------------|
| نواى ما ز شهر اصفهانست | جهان لطف در نصف جهانست |
| چه حاجت از بيان من كه او كيست | تو او را درسخن ديدى، عيانست |
| بكلك يار، اندر نامه پارس | پيامى از نواى اصفهانست |
| پيامى از دل او جسته گرمى | پيامش از وفائى او نشانست |
| نواهايش زده بر تار دل چنگ | اگر مرغ دل من نغمه خوانست |
| زبان شهر حافظ شعر و عشقست | پيام اهل دل با اين زبانست |
| لب چون غنچه اى خوش ز دشكر خند | در اينجا طبع شاعر گل فشانست |

كسى جهان را نبيند ليك نقاش

نوا را در سخن بيند كس جانست

خطاب به آقای رهی معیری شاعر معاصر طهرانی

| | |
|-------------------------------------|----------------------------------|
| ايسيه چشم بما هم نگهى بايد كرد | گر گناهىست نگاه تو، گهى بايد كرد |
| گفته اى اول عشقست و زمن پوشى چشم | آخر ايدوست ز اول نگهى بايد كرد |
| گر نباشد گنه ما، كرم دوست كجاست؟ | بتولاي تو جانا، گنهى بايد كرد |
| دردل خویش يقين مهر مہى بايد داشت | نظر از عشق بر خسار مہى بايد كرد |
| خواهى ايدوست كه جوئى تودل گم شده را | شانه بر حلقه زلف سببى بايد كرد |
| بسكه دل ميمرد آن زلف خم اندر خم يار | بر سر زلف تو فكر كلهى بايد كرد |

چون رهى گم شده نقاش بين در ره عشق

اندرين راه يقين رو برهى بايد كرد

| | |
|----------------------------|-------------------------|
| چو افكندى نقاب از روى دلبر | فكندى در دل نقاش اخگر |
| رخت افكنده گل، از آتش دل | ز روى آتشمنت دل پر آذر |
| فراز سينه ات، ديدم گلو بند | بدل گفتم سعادت مند زرگر |
| ربودى نيمى از دل با نگاهى | نگاه ديگرى، يكبار ديگر |

دل نقاش را گفتم بدست آر

ولی ایندل بود، مشکن چو ساغر

خطاب بنواب جعفر علیخان متخلص به « اثر » وزیر فرهنگ کشمیر در هندوستان گفته است :

از اثر لطف دوست ، آمدهام بیخبر تا دهم روشنی ، طلعت روی « اثر »
گر شناسی مرا ، هموطن حافظم از ره دور آدمم وز سفری پیر خطر
حال مرا لحظه ای وقت مقرر نما چونکه منم بیک دوست ، زانکه منم خوش خیر
نیست مرا خواهشی، نیست مرا مطلبی آمدهام از پی دیدن صاحب نظر
گر نه اجازت دهی بهر ملاقات خویش میگذرم از برت ، همچو نسیم سحر
یا بدروم بخوان ، یا ز برونم بران

زانکه کنون مدتیست ، منتظرم پشت در

ز هجر روی تو گردیده اشك باریده بیوستان نظر کن که غنچه خندیده
مرو، مرو، که بهر جاروی نه چون اینجاست بیا ، بیا ، که در اینجا دلست و هم دیده
بین بدیده صاحب نظر بدیده دل بین که حالت دلرا چه خوب فهمیده
بجان من و تو گر مانعی ز راه رسید بسته راه سخن با نگاه دزدیده

هنوز در سر نقاش شوری از عشقت

اگر چه از دل محزون خویش رنجیده

| | |
|-----------------------------|--------------------------|
| نگاهی باشد از بر ما گنهای | خوشست ایدوست گاهیم نگاهی |
| که انداران ابرو در کمینند | نمیخواهم دیگر جان پناهی |
| گناه ما دل دیوانه ماست | دلی کو بسته با تیر نگاهی |
| نگاهی را مکرر کردن از شوق | بروی دوست نبود اشتباهی |
| درین وادی کسی را رحمتی نیست | اگر بینند یوسف را بچاهی |
| نگاهی آمد و دل برد و آورد | بجای خالیش اشکی و آهی |

بیاری دل مده نقاش کز مهر
 کند دلداری از دل گاهگاهی
 سنبل مو بر گل رو چون نقاب انداختی
 ماهر و یا آفتاب اندر حجاب انداختی
 با کمند زلف خود پیچیده ای رخسار را
 کی کمند اندر هوای آفتاب انداختی
 با نگاهی عاشقم کردی ، ربودی دل ز من
 ایندل سرگشته را در اضطراب انداختی
 هست بودی یا غضب کردی نمیدانم کدام؟
 دست بردستم زدی جسام شراب انداختی
 ماه من شوخی کمان افکندیم در جوی آب
 این چکای بود ، آتش را در آب انداختی
 شعله های دل بود در این کتاب شعر من
 ایدل من ، آتش اندر این کتاب انداختی
 حالت نقاش پرسیدی چو از سلطان عشق
 گفت حافظ چون نظر بر آنجذاب انداختی
 « گنج عشق خود نهادی در دل ویران ما »
 « سایه دولت بر این گنج خراب انداختی »

نقشبندی کوهچی = متولد ۱۴۱۸

آقای شیخ عبدالله بن شیخ حسن بن شیخ عبدالله بن حاج شیخ احمد نقشبندی
 کوهچی -

از مفتیان فاضل و نویسندگان باذل معاصر است ، پدر و اجدادش همگی از
 مفتیان و دانشمندان سنت و جماعت جهانگیریه فارس بوده اند - چنانکه جدش

مرحوم حاج شیخ احمد کوهجی (۱) معروف به «کبیر» و فرزندانش شیخ حسن بن عبدالله هرمی ثم کوهجی و اولاد او مرحوم شیخ احمد و شیخ محمد نقشبندی کوهجی و صاحب ترجمه هر کدام مدارج علم و دانش و زهد و تقوی و حسن خلق راطی کرده و بمقامات عالیه دانش رسیده اند.

مترجم در سال هزار و سیم و هجده در کوهج از توابع جهانگیریه متولد شد. و مقدمات را در خدمت برادران خود شیخ احمد و شیخ محمد فرا گرفت و آنگاه به جزیره العرب رفت و در مکه معظمه نزد اساتید علوم دینیّه منجمله استاد محمد حبیب الله و شیخ محمد الخضر مغربی و شیخ عبدالله الزواوی و شیخ احمد بن علی النجار و مولوی اصغر هندی و مشتاق احمد کانپوری به تکمیل معلومات پرداخت و از چهارده تن علماء معروف حجاز اجازه فتوی و تدریس گرفت و بوطن خویش اعی جهانگیریه برگشت و هم اکنون مورد اعتقاد و اعتماد اغلب ساکنین جنوب عربستانست و در مدرسه دینی کوهج بتدریس و افاده عموم مشغول

تألیفاتش : ۱ - الجواهر السنیة (در قواعد حدیث) ۲ - سلم الواعظین (در دو مجلد) ۳ - الفوائد الحلیة (در میراث) ۴ - مزیل العنا (در علم نحو) ۵ - تحفة الخللان (در شعر فارسی)

به استثناء تحفة الخللان بقیه که پنج مجلد است چاپ و نشر شده.

نقیب شیرازی = متولد ۱۳۳۸ متوفی ۱۳۰۴

مرحوم حاج میرزا احمد شیرازی ملقب به نقیب الممالک و متخلص به «نقیب»

۱ - کوهج : Kuhez دهی است از دهستان حومه بستک شهرستان لار - که در ۲۴ کیلومتری باختر بستک و جنوب کوه گاوبست واقع شده - گرمیر و مالاریانیت دعه سکنه آن ۱۱۳۶ نفر سنی مذهب و فارسی زبان (فارسی محلی) هستند - آبش از چاه و باران - محصولاتش : غله - خرما - صیفی کاری - شغل اهالیش : زراعت - راه فرعی به بستک دارد

فرزند درویش حسن -

از فضلاء و شعراء قرن سیزدهم هجری است - و از ندماء ناصرالدین شاه قاجار و آقای دکتر بازارگاد را جید اعلی .

مردی ادیب و بذله گو بوده و اشعار زیاد از شعراء متهّم و متاخر از حفظ داشته است -

اورا مثنوی بنام « ده دفتر » است که در آن از اخلاق معاصرین خود انتقاد کرده ، يك نسخه ناتمام از دیوان اشعارش بخط نسخ خوب که شامل چهار هزار بیت و ۳۰۶ صحیفه است در کتابخانه مجلس شورای ملی بشماره ۱۰۸۲ موجود است - و اگرچه کاتب نام خود خود و سال کتابت را قید نکرده است ولی از قرائن و متن دیباچه و بعضی از حواشی بنظر میرسد که در حیات ناظم نوشته شده است - چنانکه کاتب مینویسد :

« نقیب الممالک و سالک المسالك هو العالم الکامل الادیب و جامع الفاضل اللیب الملقب والمتخلص بالنقیب ، گنجی عجیب و سخن سنجی غریب و دانشمندی ادیبست ، که اشعار دلفریزش باحسن تقریر مجلس علماء و بارگاه سلاطین را مایه رونق و زیبایات دلپسند و مضامین بلندش بمناسبت هر موقع و مقام باقریحه ارباب دانش و ذوق مانوس و قریب در دارالعلم شیرازش مسکن و ماواست ، و از همان خاک پاکش مولد و منشاء ، نام نامیش از این مصرع جناب مولی که میفرماید :

نام احمد نام جمله انبیاست چونکه صد آمد نودهم نزدماست

ظاهر و هویدا، در بستن اشعار و جستن مضامین دستی توانا دارد، و از صفای حافظه در ضبط اشعار و حفظ ابتکار استاد آن مانقدم از عرب و عجم بلکه فصیحی ترک و دیلم ید بیضا مینماید، چنانکه زیاده بر بیست هزار بیت مستحکم متین از اشعار متقدمین و متاخرین و معاصرین در ذهن صافی بودیده دارد و بقوت حافظه داند و تواند که در هر جا و هر گاه خواهد بر فور فروخواند الخ -

اکنون پاره‌ای از اشعار او را می‌آوریم:

در توحید :

سپاس ما نشد شایسته شان تو یا ربّا

سپاسی خود بشان خویشان بر خویشان فرما

نه پنهانی نه پیدائی نه با تنها نه تنهائی

ز پیدائی شدی پنهان و با تنها شدی تنها

گاهی در ذره پنهانی گاهی خورشید رخشانی

عیان چون ماه تابانی ز هر هیکل بهر سیما

چو در تنها نظر کردم عیان گشتی بتنهائی

بتنها چون ترا دیدم عیان دیدم بسی تنها

تو ای خورشید روز افزون درین ظلمات گوناگون

گاهی در پرده پیدائی گاهی بی پرده ناپیدا

نکوئی خویشان بینم، ترا در خویشان دیدم

تو مارا کرده ای بیخود چو خود را دیده بی ما

نقیب در ادای قدرت و علم کمال حق

بگیر اندازه از نادانی و عجز و قصور ما

غزلیات :

دل بر اورنگ تجرّد تاج دارائی گرفت

گشت بیهمتا نخست آنگاه یکتائی گرفت

تاخت با تنها در اقلیم بدن تا ملک جان

ترك تنها کرد و ملك جان بتنهائی گرفت

بر سر تخت قناعت بی مناعت رخت بست

با ندارائی کلید گنج دارائی گرفت

شد ز بی کبر و ریائی در حریم کبریا

ترك خود دارائی نمود آنگاه خود آراستی گرفت

دید در کثرت چو وحدت یافت در امکان و جوب

بر کلیم قمر اکیلل شهنشاهی گرفت
چون کمیت فضل جولان داد در میدان عقل

با کمال نا توانی بی توانائی گرفت
سلم عقل از دو جانب بعدها بی منتهی

عشق بی سلم بیال قرب بالائی گرفت
بر دقایق خویش نادان کرد دانائی نمود

بر حقایق گشت نا بینا و بینائی گرفت
دید یکجائی تنافی بحر و بر صیاد عشق

دام در دریا فکند و صید صحرائی گرفت
بند کی شایسته باشد ای نقیب اما کجا ؟

پیش مولائی کز و هر بنده مولائی گرفت

| | |
|-----------------------------------|-----------------------------------|
| آمد بهار باده و یک باده خوار نیست | بی باده گر بهار بیاید بهار نیست |
| ما میکشان بادیه را بین که در میان | جز ترك چشم یار یکی میگسار نیست |
| تنها نیم پیاده که تنهای میکشان | یکسر پیاده مانده و یکتا سوار نیست |
| مطرب خموش باش که ساقی شکست جام | این گلشن فردرده مقام هزار نیست |
| بر جای تار چنگ من و تار زلف یار | مارا بغیر ازین هوس چنگ و تار نیست |
| مسنست میر مجلس ما از شراب شوق | بشکن قدح که مجلسیال را بکل نیست |

بر لب حدیث باده چه میرانی ای نقیب

تلخست باده چون نفسی بیخمار نیست

| | |
|--------------------------------------|-----------------------------------|
| زاهد قیامت تو نه غوغای عام ماست | غوغای عام سر و قیامت قیام ماست |
| این قامتی که هر دمش از نو قیامتی است | بالا مگو بلای دل خاص و عام ماست |
| ایمدهی بوصل دو روز اعتماد نیست | وصل مدام حاصل عشق مدام ماست |
| امروز اگر بکلم تو گردن نهاد دوست | فردا مگو که خواجه گردون غلام ماست |

روزی بگم دشمن و روزی بگم دوست

امروز اگر بگم تو فردا بگم ماست

اگر از دانش و دین زلف تو بیگانه نبود آشنا با دل سر گشته دیوانه نبود
کرد تا سلسله جعد تو دیوانه طلب در همه شهر یکی عاقل و فرزانه نبود
تو نپندار که بفریدم آن خال سیاه من بدام آمدم آنروز که این دانه نبود
گر نه این بود که خورشید بویران میتافت جای جانانه مادر دل ویرانه نبود
خواست تا شیوه یاری بتو آموزد شمع ورنه او را هوس کشتن پروانه نبود
همه پیمانه شکستند و تو پیمان بخدا مست بودی تو و این عربده مستانه نبود
دل شود ریش در آن زلف پریشان ایدوست کاش کاشانه دل در گذر شانه نبود
یاد کاشانه کند هر که شد آواره - مرا غیر کویت ز ازل منزل و کاشانه نبود
با ادب باش نقیبا که شهنشاه ترا

کی ستیزد از همه نظم تو ادیبانه نبود

نقیب را هفت بند شعر در انتقاد از طبقات مردم است و هر بند را نامی

جدا گانه از این قرار، بند اصولیه - بند شبنمستانی - بند شیخیه - بند مطریه - بند قماریه

بند خماریه - بند شکاریه - بند ذیل اصولیه است :

سافیا فصل زمستان آمد و ماه صیام باده در این فصل واجب گشت و در این ماه حرام
امر دایر شد میان حرمت و حکم و وجوب خیز که استفتا کنیم از حضرت شیخ الانام
شد محرم و واجب و واجب محرم چاره چیست مجتمع شد امر و نهی آخر چه تر جیح از کدام؟
گفت از می خرقا جماع مر کب لایجوز از دو کار آخر یکی باید تأمل فی المقام
یا بفتوای عمر خیوم و حکم بنو نواس گشت باید معتکف در پای خم هر صبح و شام
یا طریق احوط و رأی من و دستور شیخ هر شب احیا از می و هر روز اغما از صیام !
گر شود می داروی شرک و ریا و حرص و آز نوش جاننش باد هر شب شیخنا چون شیرام
ور بنوشدی ز مال رشوه و ایتم و وقف تا ابد بادش حرام اندر حرام اندر حرام
کم سمعتم سادتی الخمر رجس فی الکتاب فا قرء و یا و یلکم لاتقربوا مال الیتام

خلق مده و شنند و خم در جوش و مطرب در خروش شهرری پر شور و شیخ شهر بر زنها امام؛
رزق خویش از زرق جوئی با زر ذاق کریم؛ حرمت از خاصان حق خواهی تو یا خیل عوام؛
باده نوش آماده نوش از دست ترکی ساده نوش اندکی آسوده شو کآسوده گردند از تو عوام؛

شیخنا خوبك ز مستان نیست فکر باده کن

باده گشت آماده فکر یار کار افتاده کن

در بی اعتباری دنیا فرماید :

داند امروز کجا دانا ، که فردا چون نماید

کز اوائل دل بتدبیر عواقب خون نماید

هرچه را دانش زبون بیند ، فلک سازد عزیزش

هرکرا والا شمارد روزگارش دون نماید

خوشر از آزادگی چبود بر آزاد مردان

ناقصان را زینت مال و بنون مفتون نماید

هرکه جوید لذت آزادگی در زندگانی

حب مال و جاه و گیتی از درون بیرون نماید

لذت تن چون شود ذلت بقلب ایدل چه جوئی؟

لذتی کو را بذلت چرخ دون وادون نماید

نقد عمر امروز شد مصروف آمال اوانی

تیره سودائی که سودش مرد را مغبون نماید

جنان نجات از تنگنای تن همیجوید بمردن

وحشیان را دام و مرغیان را قفس مجزون نماید

مرگ شیرین تلخ گشت از گنج مال و رنج حسرت

هرچه افزون از تو ماند حسرت افزون نماید

و چه خوش فرمود «موتوا قبل ان تموتوا»

رو - رو از شهری که دهرش عاقبت هامون نماید

رو مجرّد شو بنسور عقل در عشق الهی
 کآزمودم عشق لیلی عقل را مجنون نماید
 عارفان را سادگی خوشتر که مانی سوی معنی
 کی برد پی کز جهان پر صحف انگلیون نماید
 مور نا دان بر خلاف آسیا پوید خوش آنکو
 یا قضای حق رضای خویشتن مقرون نماید
 داور دانا نماید هرچه باید ، هرچه شاید

بیاچه قدرت کس چه و چند و چرا و چون نماید ؟
 رَبِّ عاملنا بفضلک کانیا را روز محشر
 دفتر عدل کرام الکاتبین مدیون نماید

در مطایبه گوید :

هر درد که در جهان برای تو رسید ایکش بجان اولیای تو رسد
 از بسکه بفرق دشمنان پیای زدی در دسر دشمنان پیای تو رسید
 قطعه در هزل :

| | |
|------------------------------|---------------------------|
| میزبانی ظرافتی امروز | کرد با میهمان که کس نشنید |
| دادش اندر مبال غلیانی | او بچستی گرفت و تیز کشید |
| سرفه‌ای کرد و شرطه‌ای در داد | نالهاش زیر و بم بگوش رسید |
| میزبانش بطعنه گفت خموش | پرده گوشم ازینخروش درید |
| اندکی نرم تر ، ملایم تر | نرم نرمك بزیر لب خندید |

که بلی بر تعادفات شما

بعد از این بیصدا بیاید رید



مرحوم حاج میرزا احمد نقیب شیرازی



متعلق بصفحه ۶۴۲

مرحوم میرزا مهدی نقیب الممالک و نواده اش آقای دکتر بازار سجاد

ایضاً در هزل :

شیخ مبالی خراب کرد و عمارت نمود

ساخت بجایش ، یکی کاخ و بزبور فزود

سوخت در آنکاخ لادن و عنبر چسود؟

چونکه در آن جای کرد ، باز همان شد که بود

نکته‌ی شیرازی = متوفی ...

از شعراء قرن یازدهم هجری است - نکته‌ی تخلص اوست ، و نامش نامعلوم

با نصر آبادی همعصر بوده و او را ملاقات کرده است ، و او در ترجمه‌اش مینویسد :

« مدتی قبل از این به اصفهان آمد . و طبعش در کمال بی پروائی و خود آرائی

بود ، با وجود اینکه اندک نکته‌ی از گل نوا سنجی بمشامش رسیده ، انوری را

بنظر نمی‌آورد ، بهند رفته خبری از او نشد »

صاحب تذکره « صبح گلشن » تخلص او را « نکته » ضبط کرده است و

مینویسد : خوش نفسی بود که از نکته ریاحین کلامش مشام سخنوران معطر ،

و سواد فوآدیش بفرور خوش گفتاری تکبر و تبختر راهسخر ، نوبتی بهندوستان

رسیده و بعد تماشا از این بوسنان بر گردیده » - از اوست :

هزار حیف که آن سر و ناز پرور ما گنشت عمر و نیفکند سایه بر سر ما

حباب نیست که در جام باده جلوه گراست بمهر ساقی کوثر رسیده ساغر ما

گر شرح خط غالیه فام تو نویسند فیضی که بصبح است بشام تو نویسند
آزاد شود فاخته و بنده شود سرو در گلشن اگر شرح خرام تو نویسند



توان از سینه صافی شد هم آغوش سیه چشمان

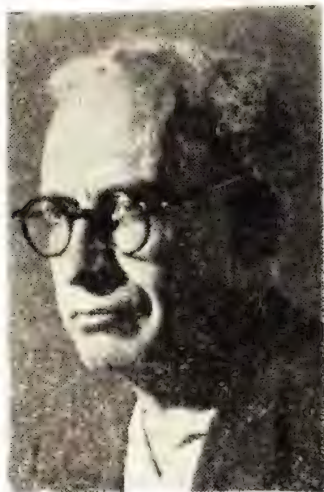
شکر چو صاف شد پیراهن بادام میگرد

سال فوتش معلوم نشد - همچنین معلوم نیست که بگفته مولف «صبح
گلشن» از هندوستان برگشته و در شیراز فوت شده، یا چنانکه نصر آبادی اشارت
کرده در هندوستان وفات یافته است -

نگارگر شیرازی - متولد ۱۰۰۰

آقای خلیل نگارگر شیرازی فرزند مرحوم حاج عبدالجلیل فرزند مرحوم
حاج عباس اردو آبادی -

از نقاشان زبر دست معاصر است و خود و پدر و برادرش از دوستان قدیم نگارنده
در دبیرستان شماعیه شیراز تا کلاس نهم تحصیل کرد، آنگاه از راه ذوق فطری
بکار نقاشی پرداخت، و مدتی نیز در خدمت آقای صدر الدین شایسته (که از
شاگردان مرحوم کمال الملک غفاری کاشانی است و ترجمه اش را در سومین مجلد
کتاب آورده ایم) تلمذ کرد و در قسمت آبرنگ سبک قدیم و رنگ و روغن کاری
وساختن «پرتره» از روی طبیعت تعلیم گرفته و مهارتی یافت - سی و پنج سال قبل
در شیراز برای کتابخانه آدمیت تابلوی زیبا که در آن تصویر شیخ سعدی و کلمه
آدمیت نقش شده بود بساخت، و چنان نیکو پرداخت که هر کس میدید تصور
میکرد از کلهای خوب نقاشان قدیم است -



آقای خلیل نکار

نوا شیرازی = مقتول در حدود ۱۴۰۹

منت علی بیگ زندگی شیرازی متخلص به «نوا»

از شعراء اواخر قرن دوازدهم و اوائل قرن سیزدهم هجری است. ترجمه اش را مختصراً در تذکره انجمن دیده‌ام. صاحب تذکره می‌نویسد: از سلسله زندیه اسمش منت علی بیگ، در شیراز جنت طراز نشو و نما یافته، نظر به وزونی سیما (حسن صورت) موزونان را میل بصحبت او، او نیز از مصاحبت ایشان اکتساب کمالات کرده، و شوق شعر به‌مهرسائیده، از فنون شعر به غزل سرائی مایل، هر روزه خیالات خود را بر من می‌خواند. الحق سخنانش چنانکه خود ایشان ملاحظاتی تمام دارد، در هنگامی که خاقان مغفور طاب ثراه (مقصود محمد خان خواجه سر سلسله سلاطین قاجار است) فتح قلعه کرمان نموده، جمعی از زندیه را تلف ساخت، او نیز در سن بیست و پنج سالگی مقتول گردید، رحمه الله تعالی.

از آنجا که والد مشارالیه مردی ایلاتی و از مرحله شعر و شاعری عاری

بود، عزیزی که در امفهای همین شیوه را پیشه خود کرده، نسخه خیالات او را از والد ایشان بقلیل و جوی خریدیده و از میان برده، آنچه فقیر از وی در خاطر داشت این چند شعر است که نوشته شد:

آتش عشقم بجان و تن نمیسوزد چرا؟

شعله‌ام در خرمن - و خرمن نمیسوزد چرا؟

دارد از تن شعله آتش درون پیرهن

حیرتی دارم که پیرهن نمیسوزد چرا؟



قرار بخش دلم - رفته از کنار امشب

کنم چه چاره که گیرد دلم قرار امشب



به آشنا چو ترا مدعا جفا باشد

چه مدعا که کسی با تو آشنا باشد؟



مست از رهی بر آمد و بر من سلام کرد

آیا گمان مدعیانم کدام کرد؟

هر گز بشاخ سرو تذروی نکرده است

آسایشی که مرغ دل من بدام کرد



مرغ دل در سینه من نیست باز

هبتلی یارب بدام کیست باز؟



ز بیم مدعیانی که در کمین دارم

تو میخرامی و من چشم بر زمین دارم



گشت از مردن فرهاد مذاقش شیرین

خبیر از خنجر شیرویه نبودش خسرو



زده راهم بنگاه عجبی

برهی چشم سیاه عجبی

گفتی که چکار یار داری

کاری دارم تو چکار داری ؟

سال قتلش بدست نیامد - اما چون صاحب تذکره مینویسد در فتح قلعه کرمان بدست محمد خان قاجار کشته شده و فتح کرمان در سال ۱۲۰۹ واقع شده است لهذا در حدود این سال کشته شده -

نوا شیرازی = زنده در ۱۳۳۸

مرحوم میرزا حیدر علی شیرازی متخلص به «نوا» و ملقب بتاج الشعراء فرزند مرحوم محمد مهدی متخلص بآسوده فرزند حاج حیدر علی تاجر - از شعراء معاصر است ، من بنده نگارنده در سال ۱۳۳۸ روزی او را در خدمت مرحوم فرقة الدولة دیدم و بمعرفی آن مرحوم با او آشنا شدم ، وی پسر مرحوم آسوده است که ترجمه اش گذشت ، شعاع مینویسد : مشارالیه پس از انتهای طفولیت و ابتدای بلوغ بطفیلی پدر در پیشگاه حکام ابن دیار و در مجالس امرای نامدار ره باز کرد و باستعانت باب شاعری را آغاز - بتوسط نواب عین الملک ، نواب فلک جناب رکن الدولة ماضی تاج الشعراءش خواند ، و از آن زمان تا کنون این لقب باو ماند - ،

چندی پیش بمهر مسیح نامی مبتلی شد ، و ناچار از عشقش از پرده برملا تکیه ای نماند که بیاد او تاك نزدی ، و گذری نبود که براهش چنك نکردی با وصف آنکه شاهدش يك چشمی بود شعرها در توصیفش میسرود ، و بهر کس مینمود این شعر از این قبیل است :

ای مسیحا نام یار دل سختم گوشه چشمت خفته چون بختم
اکنون به عقیده خویش از آنحال در گذشته و عشق مجازیش بدل بحقیقت گشته -
از اوست :

در تاریخ طبع سحر حلال اهلی شیرازی گفته است :

یا حبذا ادیبی کش از کلام دلکش

هر دم فدی نیوشد از شاعران دانا

فرزانه شاعری کو چون دم زند ز اشعار
 گوی سخن رباید از همکنان بیکجا
 سبحان عصر خویش است در نثر و نیست در نظم
 جز يك دو تن بشیر از او را فرین و همتا
 دادند از آن تخلص اهل سخن شعاعش
 کز روشنی است طبعش چون آفتاب رخشا
 تا باز زنده گردد نسام نکوی اهلی
 همچون روان موتی از معجز مسیحا
 بنموده از فتوت سحر حلال را طبع
 گنج نهان عیان کرد در چشم پیر و برنا
 تاریخ سال طبعش چون خواست از نوا گفت
 کنز کتاب اهلی شد از شعاع پیدا
 - ۱۳۱۶ -

| | |
|-----------------------------------|-----------------------------------|
| ماهی که خریدار بجانیم تبش را | آوخ که مکیدند دو عناب لبش را |
| گردیده پریشان برخش زلف حریفان | آمیخته با روز که کرده است شبش را؟ |
| احباب زغم جامه جان چاک نمودند | اغیار بریدند بقامت قصبش را |
| مهر از سر آنحقه یا قوت که برداشت؟ | از سیم که حل کرد ندانم ذهبش را؟ |
| پیش از همه آنروز که میرفت بزندان | میخواست که اندیشه نماید عقبش را |
| ما جان بفساندیم براهش دگری کرد | باشادی دل عیش و نشاط و طربش را |

خود باعث رسوائی خود گشت درین شهر

تاج الشهراء از که بجوئی سببش را

تا صلاهی عشق مستان قدح نوشم زدند

خرقه پرهیز و تقوی دوش از دوشم زدند

با که گویم کز پس عمری بدل خوبان شهر

نیش غم در حسرت لعل لب نوشم زدند

راز دل دارم و لیکن جرات گفتار نیست

مهربانان مهر بر لبهای خاموشم زدند

من خود امشب مستم ایساقی چه پیمائی شراب

ز آنکه چشمانت بیک گردش ره هوشم زدند

بهر یک عمرم بس است این کز غمت اغیار و یار

طعنه ها تا بامداد اندر شب دوشم زدند

دست حاجت بشکند پای هنر را پیش خلق

از دم غیب این ندا بسی پرده در گوشت زدند

چون نبارد دیده خون کاندل لباس دوستی

دشمنان دیدم ره سرو قبا پوشم زدند

کودکان از هر طرف سنگ ستم دیوانه وار

تا شود یاد خرد از دل فراموشم زدند

ای نوا هشیاریم دیگر نباشد آرزو

تا صلاهی عشق رندان قدح نوشم زدند

رخ نمود آن ماهرو از چین زلف مشکفام

یا فروزان آمد اندر نیمه شب ماه تمام

گفتم ای طایخ کی دستم رسد بر دامننت؟

در جوابم گفت: بیرون کنم ز سر سودای خام!

بارك الله ملك حسن آورده در زیر نکین

صاحب روی حسن آنکو حسینش هست نام

با چنین حسن و ملاححت کآن پسر دارد - رواست

کآفتاب روی او را ماه نو گردد غلام

سرو شمشاد و صنوبر چیست پیش قامتش

میکند بر پا قیامت قامتش وقت قیام

چون نگرود مرغ دل پا بند صیادی که فاش

خال او از دانه میگوید سخن - زلفش ز دام

بستد کوهی بر میان - بنهاده نامش را سرین

داده عبرت روی ز آن کار عجب بر خاص و عام

از لبش سر زد چو خط گفتم تعالی الله بین

بهر شیرینی چسان دارند موران ازدحام

من ندارم از غمش جز اشک سرخ و روی زرد

او نخواهد ای نوا بی سیم وزر گردید رام

هر گد که آنصنم گذرد در مقابلم تاب و توان ز تن بردو صبر از دلم

پروانه وار سوختم آرزو بود امشب که آفتاب بود شمع محفلم

گفتم بسرو نازنداری چرا خرام؟ گفتا ز شرم قامت او پای در کلام

در پای اوز شوق دهم جان اگر کند

از راه مهر دست بگردن حمایلم

بماه چهره بتا آستین حجاب مکن مرا تو منع ز دیدار آفتاب مکن

ز کوه حسن ترا مستحق منم امروز بوعده های سر خرم منم مجاب مکن

گلش بآب محبت عجین بود دلمن بنای خانه او را ز غم خراب مکن

بهای بوسه ات از نقد جان بود بستان ز عاشقان روان باز اجتناب مکن

بر آتش غم هجران من دزن دامن دل مرا تو بسیخ ستم کباب مکن

بدوستی که ترا دوستتر ز خود دارم مرا ز زمره بیگانگان حساب مکن

چو بخت نصر به بیت المقدس دل من متاز لشکر مژگان وقت حباب مکن

رفیق دزد بود شخته ای دل بیدار بهوش باش و چو چشمان مست خواب مکن

کدام دست سر زلف سر کشی تو برید؟ که گفت باتو که در گردنم طناب مکن

بلند ناله نی از محبت است ای شیخ
بدل شکستن آنخسته جان شتاب مکن
حریف نرد محبت نشی قمار مپاز
حضور شاه مرو شکوه درغیاب مکن
رسید غره شوال و رفت ماه صیام
دگر ز روزه سی روزه اضطراب مکن

ستوده فرمانفرماست والی این شهر

بغیر مدح از آن مالک الرقاب مکن

رباعی

زیبا پسری که پای تا سر جانست
دل داده بمهر او مه تابانست
گفتم که ترا چه نام باشد؟ گفتا:
ایشاعری بر روی محمد خانست
سال فوتش را ندانستم - ولی قطعا بعد از هزار و سیصد و سی و هشت بوده
است - او را قصیده ای است مشتمل بر سی و هشت بیت که در تذکره شعاعیه مندرج
است، و خوب ساخته، اما چون متضمن قدح و مدح بیجاست از نقل آن صرف
نظر میکنیم -

نوائی شیرازی - متولد ۱۲۷۳ زنده در ۱۳۱۴

مرحوم میرزا مهدی شیرازی متخلص به «نوائی» فرزند حاج ملا آقا
بابا بازرگان -

از شعرا معاصر است و در شیراز تحصیل علم و کمال کرد، و در سال ۱۲۹۶
بپهران رفت در آنجا منشی میرزا عبدالوهاب آصف الدوله شیرازی والی خراسان شد (۱)
از اوست:

مرد عاقل غم روزی نخورد ز آنکه بود

جان او در طلب رزق مقدر بگرو

ترك سر کن اگر ت شور محبت بسر است

ورنه بی منت زحمت سر خود گیر و برو

خواهی ار عمر بیاطل نرود عشق بورز
 سخن آنست و جز این نیست نصیحت بشنو
 مگر از خرمن پاکان طلبی بهره که هیچ
 حاصل طاعت صد ساله نیز زدد و جو
 دوش این نکته چه خوش گفت سروشم در گوش
 کی نوائی بطلب رحمت و نومید مشو
 مامست شراب وحدتیم ایساقی سر خوش ز می محبتیم ایساقی
 امروز بر این مستی اگر جان بدهیم فردا همه ز اهل رحمتیم ایساقی
 سال فوتش معلوم نشد - در ۱۳۱۳ زنده بوده است -

نوبخت شیرازی = متولد ۱۲۷۳ شمسی

آقای حبیب الله نوبخت شیرازی فرزند مرحوم محمد حسن فرزند محمد رفیع نوری
 از دانشمندان و نویسندگان و شعراء نامور معاصر است ، واز یاران قدیم این
 بنده نگارنده و سالهای دراز است که نسبت بمن نظر لطف و مرحمت دارد -
 مادرش مسماة «ربابه» دختر مولی علی اصغر مجتهد خراسانی بن مولی محمد
 علی نوبختی است و نسب مولی محمد علی به ابو سهل نوبختی صاحب کتاب «الامامه»
 میرسد -

نوبخت در سال ۱۲۷۴ شمسی متولد شد و در چهارده سالگی در شیراز در
 مکتب خانه های آن زمان درس فارسی و مقدمات عربی را بپایان رسانید و در آنوقت
 بازاده پدرش بمعیت جدّه خود برای تحصیلات دینی بنجف رفت - و در نجف و کربلا
 و بغداد مقدمه در نزد اساتید ادبیات عربی را آموخت و بعد در محضر شیخ ابوالقاسم
 اصفهانی علم کلام و در خدمت سید محمد مفتی هندی فلسفه قدیم و نزد شیخ عبدالرحمن
 کویتی که از مشاهیر ادباء عالم عرب بود ادبیات تازی را تکمیل کرد ، و در آخر
 در حوزه درس مرحوم صدر اصفهانی که مرجع تقلید بوده درس خارج را بخواند و باز چندی

در بغداد و بیروت در مدارس عالیّه جدید عثمانی علوم جدید را فرا گرفت ، و به استانبول رفت و در اواخر جنگ بین الملل اول بشیراز برگشت.

پس از مراجعت بشیراز بدو در مدرسه شریعت که بهترین مدارس جدید آن زمان بود معلم شد ، پس از چندی مرحوم رحمت رئیس معارف وقت بر حسب دستور طهران دارالمعلمین را در فارس تأسیس و نوبخت را بسمت معلمی انتخاب کرد و سه سال تدریس کرد ، و در ضمن غالب سرمقاله های روزنامه « حیات » را که مدیرش مرحوم شیخ محمد حسین حیات و از جرائد خوب و ملی بود مینوشت ، و چون در آنوقت انگلیسها در شیراز نفوذ و قدرت فوق العاده داشتند و حیات و نوبخت مقاله های انتقاد آمیز علیه آنها مینوشتند بر حسب اشاره آنان شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرمای فارس مکرر این دو را بزندان افکند و روزنامه را توقیف کرد بعداً نوبخت مجلات « دنیای ایران » و « گل آشتی » نشر داد ، و همان اوقات ایبائی را که مقدمه « شاهنامه نوبخت » بود انشاء کرد ، و مرحوم فرسه الدوله چون آنرا بدید اشعاری در مدح او سرود که در روزنامه « گلستان » درج شد و دوبیت از آن نقل میشود :

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| یا خبّذاً من نادر الدوران | فخرالافاضل معجز الاقران |
| بحر العلوم الرحب نوبخت الذی | عذب البیان . بدائع المرفان |

- الخ -

نوبخت در اثر این تمجید فوق العاده فرسه الدوله (که استاد مسلم ادب عصر خود در فارس بود) شهرتی یافت . و مورد حسد بسیاری واقع شد . و برخی از شعراء معاصر از قبیل شعاع الملك و دیگران او را هجو گفتند !

یکی دوبار هم مورد حمله اشرا را واقع شد ولی از مهلکه جان سلامت برد و عاقبت شیراز را ترك گفت و بطهران رفت ، و نامه « بهارستان » را که در ۱۲۹۸ شمسی چند شماره در شیراز نشر داده بود مجدداً از شماره ۱۸ سال سوم در طهران پنج سال نشر داد و در عرض اینمدت مکرر توقیف شد یکبار بعلت مقاله ای که ضد

حجاب نوشته بود و بار دیگر در شیراز بعثت طرفداری از کودتای ۱۲۹۹ شمسی در مورد مقاله‌ای که در طهران علیه حجاب زنان نوشته بود بتحریر مرحوم احمد قوام السلطنه رئیس الوزراء وقت (که مکرر مورد حمله نوبخت واقع شده بود) ابواب اداره روزنامه اورا که در خیابان چراغ برق بود غارت ، و قصد جانش را کردند ولی فرار کرد و متواری شد ، و مرحوم شیخ مرتضی مجتهد محلاتی شیرازی از شیراز چند تلگراف بطرفداری او بمرحومین امام جمعه طهران و امام جمعه خوئی مخابره و خواهش کرد که از ارفع مزاحمت کنند ، و در اثرو سلطت امامین نوبخت موفق شد که باردیگر « بهارستان » را نشر دهد .

نوبخت از طرفداران جدی مرحوم رضاشاه پهلوی سر سلسله سلاطین پهلوی ایران بود ، و هم اکنون نیز هست ، و شاه فقید او را بسمت مدیری مجله قشون برگزید و نوبخت هم نامه بهارستان را تعطیل و سه سال مجله ارتش را اداره کرد . در دوره‌های ششم و هفتم مجلس شورای ملی از طرف اهالی بهبهان و کوه گیلویه بنمایندگی مجلس انتخاب شد و همواره بوسیله نطق‌های غرّا مراتب وطن دوستی خود را ابراز میداشت - در دوره ششم درباره بحرین از وزیر کشور وقت سؤال کرد که بلا جواب ماند !

پس از ختم دوره هفتم مجلس نوبخت از سیاست کناره گیری کرد و بتالیف کتب متنوع مشغول شد که اسامی آنها خواهد آمد .

باردیگر در دوره سیزدهم مجلس نماینده شد و در این دوره وقایع اسف‌آور شهریور ۱۳۲۰ شمسی و حمله انگلیس و روس و امریکا بایران پیش آمد و چون دولت ایران خواست از راه اضطرار با این دول قرارداد موقتى ببندد نوبخت در مجلس نطق مفصلی ایراد و با بستن قرارداد با مهاجمین مخالفت و از آلمانها طرفداری کرد ، و پس از پایان دوره سیزدهم محرمانه حزبی بنام « حزب کبود » تاسیس کرد ، و کارهایی علیه بیگانگان انجام داد ، اینستکه در اواخر جنگ بین الملل دوم انگلیسها اورا با دویست و پنجاه نفر دیگر از مشاهیر ایران دستگیر

و دو سال محبوس داشتند و بعد تحویل روسها دادند و آنها را در قزوین حبس کردند و در پایان جنگ او را بزندان طهران انتقال دادند و بعد آزادش کردند.

صاحب ترجمه از دانشمندان (بتمام معنی کلمه) است و موجب افتخار فارس و فارسیان، و او را تالیفات فراوانیست که هر کدام نماینده مراتب فضل و دانش این مرد گوشه گیر و خلیق و مهربان است. همچنین تعصب فوق العاده او در وطن دوستی و ملیت و برتری نژاد آریین بر سایر نژادها از خلال سطور مؤلفاتش آشکار می باشد.

نوبخت نه تنها در ایران بلکه در اروپا و نزد مستشرقین و ایران شناسان نیز مشهور است و بسیاری از شرق شناسان از قبیل: پروفیسور هانری ماسه فرانسوی - و پروفیسور کریستن سن دانمارکی و سردنيس راس انگلیسی و مدیران مجلات المقتطف و الهلال و البلاغ و المقطم مصر او را ستوده و تالیفاتش را با نظر تمجید نگریسته اند. وی چندی ریاست کتابخانه سلطنتی را داشت و اکنون (۱۳۴۰ شمسی) در آلمانست و چنان بنظر میرسد که در آن کشور رحل اقامت افکنده باشد. تالیفاتش در حدود یکصد و پنجاه جلد است که بسیاری از آنها چاپ شده است. و ذیلا اسامی بعضی از آنها می نویسم:

آنچه طبع شده است:

- ۱ - شاهنامه نوبخت (شامل یکصد هزار بیت است) - از پایان سلطنت ساسانیان تا تاجگذاری اعلیحضرت رضاشاه پهلوی (۲ - تاریخ پهلوی ۳ - ماوراء مدرسه ۴ - کائنات جوی - ۵ - پسکولوژی ۶ - علم طبایع ۷ - پداگوژی ۸ - علم تربیت ۹ - لوژیک (فانون فکر) ۱۰ - پندنامه نوبخت (منظوم) ۱۱ - دیوان دین (در تفسیر مشکلات و متشابهات قرآن مجید بطرز خاص که مطلوب علماء مصر واقع شده و در دو مجلد است) ۱۲ - سیاحتنامه بغداد ۱۳ - تاج جاحظ - ۱۴ - یادداشت های بازداشتگاه انگلیس و روس - ۱۵ - ترجمه کتاب شعراء محمد (ترجمه از آلمانی) ۱۶ - ماهر (در اثبات لغت افسر)

آنچه تا کنون چاپ نشده است :

- ۱ - دختر آفتاب (درسه جلد) ۲ - داستان مسیح ۳ - کتاب کبود (در ۲۵ مجلد) ۴ - فقه الفقه فارسی (در بیست مجلد) ۵ - تاریخ ایران و مصر (جلد فارسی آن در کتابخانه سلطنتی و عربی آن نزد مولف است) ۶ - ترجمه عمر المامون (در دو جلد) این کتاب را به خواش شادروان ارباب کیخسرو ترجمه کرده است و اصل آن که خطی است در دو جلد در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است) ۷ - ترجمه فاوست گوته آلمانی (بمنظم) ۸ - جلد سوم دیوان دین ۹ - ترجمه گلستان سعدی به عربی شعر بشعرونشر بنشر (که قسمتی از آنرا شادروان جرجی زیدان در مجله الهلال منظمه مصر چاپ کرده است) ۱۰ دیوان اشعار و غیر اینها -

اکنون میپردازیم بنقل پاره‌ای از اشعار او :

غزلیات :

| | |
|---------------------------------|----------------------------------|
| هزار مرتبه گفتم که ترک یار کنم | کنم ولیک چه با ایندل فگار کنم |
| علاج کار ندانم ولی همین دانم | که باید هر چه توانم علاج کار کنم |
| روم بگوشه عزلت قرار بر گیرم | مگر علاج دل زار ببقرار کنم |
| شب فراق خدایا مگر نکرد صبح | که تا حکایت هجران برای یار کنم |
| گمان مکن که در آن سنگدل کنداثری | هر آنچه گریه ز چشمان اشکبار کنم |

اگر ز درد من آگه نه‌ای خدا داناست

که از فراق تو شب تا سحر چکار کنم

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| یاد از آن روز که بودی بر من | باده با من زدی - ای دلبر من |
| نه ز هجران خبری بود و نه بیم | که چه آید ز غمت بر سر من |
| یکدو روزی ز وصال تو گذشت | تا همان روز که شد محشر من |
| آمدی بار سفر بسنه پیش | جان برون ساختی از پیکر من |
| صبح گشت آن شب و فرمانده عشق | تاخت بر قلب من و کشور من |

ریخت برهم دو سپاه از چپ و راست رزمگه مغز هنر پرور من
ساعتی جنگ شد و لشکر شوق کرد اشغال همه سنگر من

حال بر گرد و بین بیرق غم

بی تو افراشته بد بر سر من

باز نشان بر گرفت لشکر مژگان تو بر صف دلها مزن جان من و جان تو
جمع نیاید بوصف حال پریشان من در نظر آرم اگر موی پریشان تو
گر تو بفصل بهار سوی گلستان شوی غنچه حسودی کند بر لب خندان تو
و در تو بدنبال گوی پای نهی در رکاب کیست که سرنفکند در خم چوگان تو
ورشود رکفلر قصه حسن ترا ثروت خود را کند خرج شبستان تو
هر که ترا عاشق است جمع کن و سان بین تا بدهد انگلیس باج بایران تو
منکر محشر کجاست؟ کاید و بیند بچشم روز قیامت بیاست در شب هجران تو

خامه نوبخت تو - بخت سخن نو کند

بخت سخن نو کند - بخت سخندان تو

جانا مرا چرموی خود آشفته کرده ای الماس وار جسم مرا سفته کرده ای
میخواستم که در غم عشقم کنی هلاک لیکن خود این معامله نا گفته کرده ای

تا بخت خواب برده من چشم بر گشود

او را دوباره در برغم خفته کرده ای

چند بند از مدحی که راجع باوضاع ایران در جنگ بین الملل دوم سروده است:

از دو جانب سیل آمد خانه از بنیان ببرد پیکری بیجان از او بر جا نهاد
دست خائن آبروی کشور ایران ببرد شاه را با حيله و نامردی از طهران ببرد

عقل صائب را نبود این خدعه باور داشتن

روزگار از اهرمن تعلیم فرهنگی گرفت

چهره رومی سترد و گونه زنگی گرفت

باشغال و کرک و سگ عنوان یکرنگی گرفت

برخسان بگشاد دست و بر کسان تمگی گرفت
خیر را ممکن نشد آرامش از شر داشتن

لشکر روس اردبیل و خمسه و زنجان گرفت
انگلیس از خانقین تا حومه طهران گرفت
شاه ایران را سپاه دشمن از کرمان گرفت

از دو جانب اجنبی سر تا سر ایران گرفت
سخت شد، دشوار شد، تدبیر کشور داشتن
بعد از او من خویشتن بی یار و یاور یافتم

درد بیهود دیدم و آلام بیمر یافتم
کشور از بیگانگان دریای لشکر یافتم
رنج زندان دیدم و آشوب کشور یافتم
رنجها دیدم که دشوارست باور داشتن

محبس تاریک قزوین خاطرم را خسته کرد
استخوان و پوستم با یکدیگر پیوسته کرد
فکر من بر جسته بود آزار من برجسته کرد

اختیارم را بکف چون خنجر بیدسته کرد
ظلمها کرد او نتوانم مصور داشتن
سالها بودم من اندر کنج زندان عراق!

رنجها کردم تحمل رنج درد و اشتیاق
رنج استنطاق و رنج وحشت و رنج فراق

چشمه چشم مرا با خوندل بود اتفاق
خوندل باید همی تا دیده تر داشتن

جنگ پایان دید اما رنج من پایان ندید !

دردها درمان گرفت و درد من درمان ندید !

از حوادث هستیم جز شورش و طغیان ندید

هرچه بر من دید عالم سخت دید آسان ندید

شد امیدم منقطع از روز بهتر داشتن

الخ-



آقای حبیب الله نوبخت

نورالدین شیرازی = زنده در ۱۰۳۸

نورالدین محمد بن عبدالله بن علی طبیب شیرازی ملقب به «عین الملک» از فضلا و اطباء قرن یازدهم هجری است، پدر و اجدادش شیرازی بودند و خود پسرخواهر شیخ ابوالفیض بن مبارک ناگوری است، و در هندوستان متولد شده و در خدمت خال خود ابوالخیر بن مبارک و دیگر دانشمندان تحصیل علم کرده، و مقرّب در گاه شاهجهان بن جهانگیر دهلوی شده و لقب عین الملکی گرفته است. اورا تالیفی در مفردات ادویه است که بسال ۱۰۳۸ تالیف کرده،^۱ نیز کتاب دیگر در طب بنام داراشکوه پسر شاهجهان پرداخته و نام آنرا «طب داراشکوهی» گذاشته است، و کتاب اخیر را در سال ۱۰۳۵ تالیف کرده، و در آن رسائلی از ابوالخیر خال خود آورده است. (۱)

سال فوتش معلوم نشد، قطعاً بعد از هزار و سی هشت بوده.

نورالدین شیرازی = متوفی ۸۶۳

نورالدین علی بن ابراهیم شریف شیرازی - از فضلا قرن نهم هجری است، و از شاگردان شریف جرجانی (علی بن محمد) بود، و او را تالیفاتی بشرح ذیل است

۱ - سما، الشافیه در شرح کافیّه (نسخه‌ای از این کتاب در دارالکتب‌انیه بیگ دربروسه موجود است) ۲ - شرح الکافیّه (در نحو) ۳ - شرح ایساغوجی (در منطق) در سال هشتصد و شصت و سه وفات یافت -

نورالدین شیرازی = متوفی ۷۳۲

مولانا نورالدین محمد بن حاج شرف‌الدین عثمان شیرازی خراسانی‌الاصل -

از علماء و عرفاء قرن هشتم هجری است ، از خراسان پس از سیاحت بسیاری از شهرها بشیراز رفت و در آنجا سکونت اختیار و ازدواج کرد -

صاحب شیرازنامه مینویسد : در اصول شرعیات و فقه دین استحسانی تمام داشت ، این ضعیف کتاب « حاوی » بتاریخ سنه عشرين و سبعمائه (۷۲۰) در خدمتش خوانده و مدتها استفادت از انجناب تقوی شعار نموده ام ، و در تاریخ سنه اثنی و اربعین و سبعمائه (۷۴۲) وفات یافت ، و در طرفی از مسجد صاحب زاهد فخرالدین فخرآور مدفون است »

نوشته اند که نماز جمعه را منفرداً میخواند و بکسی اجازه نمیداد که در عقب یا جلو او نماز گذارد -

تالیفاتش : ۱ - الزبدة فی الاحادیث سید المرسلین (بترتیب حروف تہجی منظم شده است) ۲ - لطائف التفسیر -

چنانکه گفته شد در سال هفتصد و چهل و دو وفات یافت (۱)

نورالدین لاری - متوفی ۶۹۵

شیخ نورالدین لاری -

از مشایخ طریقت و عرفاء قرن هفتم هجری است - و از مریدان شیخ دانیال بود و شیخ دانیال مرید شیخ علی و او مرید شیخ ابواسحق کازرونی ، نورالدین بهندوستان رفت ، و در ایام سلطنت غیاث الدین بلین در دهلی ساکن شد -

در سال ششصد و نود و پنج وفات یافت و در کنار نهر جمن نزدیک زاویه شیخ ابوبکر طوسی دفنش کردند (۱)

(۱) شد الاذار - شیراز نامه

(۱) خزینة الامفیا - نزهة الخواطر جلد اول چاپ حیدرآباد

نورانی شیرازی - متولد ۱۳۰۲ شمسی

آقای دکتر عبدالوهاب وصال شیرازی متخلص به «نورانی» فرزند مرحوم میرزا علی وصال متخلص به «روحانی» فرزند میرزا عبدالوهاب متخلص به «یزدانی» فرزند میرزا محمد شفیع متخلص بوال

از فضلا و شعرا معاصر و از اساتید دانشگاه است، در سال هزار و سیصد و دو شمسی در شیراز متولد شد، و تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در آنجا پایان رسانید و برای تکمیل تحصیلاتش بطهران رفت و دوره دانشکده ادبیات را دید و امتحان داده بمقام دکترا رسید، و اکنون در دانشکده ادبیات شیراز بسمت استادی مشغول تدریس است و نیز رئیس اداره آموزش دانشگاه شیراز میباشد.

نگارنده مکرر در طهران و شیراز بملاقات و مصاحبه اش نائل گشته ام جوانیست بسیار خوش اخلاق و موّ دلب و محبوب و زنده کننده نام نامی پدر و اجداد بزرگوارش شعر را بسبک قدیم و جدید بسیار خوب میگوید و بیشتر اشعارش اجتماعی است - از اوست :

قطعه :

| | |
|-----------------------------------|-------------------------------------|
| گفتا بمن کتاب فروش این کتاب را | ارزان دهم که جلد وی از بر گهاجداست |
| گر کهنه است و پاره بود چند برگ آن | لیکن ببین که جمله اوراق آن بجاست |
| او گرم گفت خویش و مرا چشم بر کتاب | کآنرا ز روزگار جوانی چه ماجراست |
| انگاشتم گذشت زمان را بهیچ و باز | دیدم کتاب را که چه با برگ و بانواست |
| اوراق او سپید و بر آن گرد سال نی | وز کنج این دکان سراپا محن رهاست |
| در پیش عاشقی بود ارزنده تر ز جان | زیرا که یادگار ز دلدار بی وفاست |
| اشکی بر آن چکیده چو تابنده کوهری | از دیده ای که برغم دل داده ای گواست |
| شب تا سپیده گاهی خاموش و رازگو | بی همنشین زمان دگر گوشه سراست |
| دیدم اثر هزار ز عمر گذشتگان | بر چهره کتاب و ندانم چنین رواست |

گر با کسی بگور رود ماجرای عمر
برچهره دیگر، همه آثار آن چراست ؟

دلربائی تا بیایش جان و دل ریزیم نیست
آتش از برق نگاهش در دل انگیزیم نیست
گرچه ما را غنچه مقصود هرگز وا نشد

همتی تا چون نسیم از جای برخیزیم نیست
نیست شمع ورنه چون پروانه در سودای او

هیچمان اندیشه تا از شعله پرهیزیم نیست
پای رفتن نیست ما را تا بپردازیم جای

دست شوقی تا بدامانی درآویزیم نیست
صحبت شیرین لبی گر نیست سوز هجر کو ؟

دردفرمادی چه شد ؟ گر عیش پرویزیم نیست
مرگ بهتر گر فروغی در سپهر دل نتافت

چون نباشد گل هراس از باد پائیزیم نیست
روز دمسردی فراز آمد چو شمع سوخته

آه آشنایک و اشکی تا برخ ریزیم نیست
گر نباشد نغمه مرغی چمن ماتم سراسر

وای از این ماتم سرا پائی که بگریزیم نیست
گرچه ما را نیست از دیدار مردم چاره ای
رغبتی در دل که با اینان درآمیزیم نیست

رؤیای شاعر :

شد وجودم همه لب تا که زند بوسه بیاش

کاش روز و شب ازین کوچه گذر بودش کاش

دوش آن ساقی هوس پرور او دیدم و بود
 دل در اندیشه همه شب که ببیند فرداش
 پنجه پای وی از روزنه کفش سپید
 دل برانگیزد و پرواز کند دل بهوش
 دلم از شوق بلرزد چو بر افشاند باد
 پر شکن موی دلاویز ورا بر سیماش
 با لبان هوس انگیز و فریبنده نگاه
 میرباید ز دل آرام و نباشد پرواش
 لرزش زلف سمن سای وی از جنبش باد
 فتنه انگیزد و یکباره شود دل شیداش
 دیده گیرد سر راهش که بدینسان مشتاق
 دل در اندیشه که لب بوسه رباید ز کجاش
 در دل من هوس خفته برانگیخته است
 خرمن زلف شکن در شکن غالیه ساش
 سوزد این شعله اندیشه روانم شب و روز
 کز چه با او نتوان گفت غم جانفرشاش!
 صبحدم گام چو بیرون زند از خانه مرا
 جان پیرواز در آید که زند بوسه بپاش
 بگذره از بر من همچو نسیمی و نگاه
 تا خم کوچه زند بال - چو مرغی بققاش
 دیده بر دامن او دست تمنای دل است
 که در آویخته و می نکنند هیچ رهش
 بیند آنگونه مرا خوار که گوئی بجهان
 دیده‌ای نیست در این گوشه خریدار لقاش

بشب اندیشه او خواب ز چشم بر بود
 تا بمن کرد چه خواهد - دگر امشب سوداش
 دوش در دیده مرا خواب نیامد همه شب
 کآخر این راز نهان را نتوان گفت چراش
 بگذرد گاه شهابی بشب تار خیال
 که چه خواهد شدن از راز نهان سازم فاش
 دامنش گیرم و بی پرده تمنا بکنم
 بوسه‌ای زان هوس انگیز لب روح فزاش
 ورکشد دامنم از دست درم پرده شرم
 گیرمش تنک و نسازم ز لب خویش جداش
 زآنکه آن چهره افروخته و چشم سیاه
 گر نه بهر دل ما - بهر چه آراست خداهش؟
 لیک چون باز بخویش آیم و در خود نگریم
 گویم ای خسته چه خوش بوسه زدی بر لبهاش
 این توئی بهر خود آراسته کاخی ز خیال
 دیده بکشای که از خویش ربودت سوداش
 کیستی تا که در آغوش کشی پیکر او؟
 بیخودی گوئی از آن لعل لب هوش رباش
 سر فرو بر بگریبان غم و دیده ببند
 تا مگر دل شود آرام - ترا با رؤیاش
 گر شود مفتون دلداری دل شیدای من
 فاش گردد سر او از چشم خون پالای من
 خاطر آشفته است و دل در خانه غم کرده جای
 سینه‌ام مینا و خوندل بود صهبای من

بر فکند اسکندر آسا چرخ بنیادم ز جای
 کرد یغما سر بسر دارائی دارای من
 جز غم اندر خانه دل هیچ کالائی نبود
 باز کالائی ز غم افزود بر کالای من
 چون کمان خمیده شد بالای چون تیرم ز غم
 زعفرانی شد ز حسرت گونه حمرای من
 برف پیری بر سرم بنشسته در عهد شباب
 منصل از جور دوران شد همه اعضای من
 روز وصل من سیه تر باشد از شام فراق
 شام محنت زای گردد صبح روح افزای من
 عنکبوت آسا به راهم تارها افکنده است
 چون مگس در تار پیچد فکر چون عنقای من
 تنگ بر من چون قفس گشته است دوران جهان
 نشنوی جز ناله هیچ از مرغ خوش آوای من
 دوستان رفتند و در غم مانده ام تنها و فرد
 رحم بر من میکنند از جان و دل اعدای من
 دین و دنیای من از دوران چرخ آمد تباه
 رفت آخر از کف من دین و هم دنیای من
 تار و پود روزگار من چنان از هم گسیخت
 کآمد از کرباس صده خوار تر دیبای من
 اینهمه گفتم ولی از خواری وزاری چه باک
 در دو عالم تا نظر دارد بمن مولای من
 رو کنم بر درد که مولائی از فخر و نیاز
 تا که خرم گردد امروز من و فردای من

کیستم من دل بدست آرزوها داده‌ای

در بیابانی بدنبال سراب افتاده‌ای

قطر لرزان اشکی مانده بر مژگان هنوز

برگ زردی تن بیاد مهر گاهی داده‌ای

شب‌نمی در واپسین دم گرم بدود حیات

شعله شمعی براه تند باد استاده‌ای

داستانی درهم و آشفته اما ناتمام

آه جانسوزی قلب از سینه ره نکشاده‌ای

آرزویی برده در دامن حرمان رخت خویش

کاروان گم کرده‌ای دل بر فنا نهاده‌ای

تفاوت طبقاتی :

دیگرای گل! ندهد سود گرانجانی

باغبان سوخته دل - از غم ویرانی

کاروان عدم آمد - چه بجامانی؟

نبود رقص وی - از بهر تن آسانی

ترجمانی بود از رنج زمستانی

باغبان را خط اندوه - بهیشانی

کز چه پابند جهانید زندانی!

برخ از دیده خود گوهر عمانی؟

دارد آئین جهان‌داری و سلطانی

باد پائیز و غم بیسر و سامانی!

چون کند کودک دل‌بند نگهبانی؟

تن افسرده ز سرمای زمستانی!

آنکسانی که بخوابند تن آسانی؟!

مهرگان آمد و آورد پریشانی

باد پائیز - بیغما شده زی بستان

برگ رامیرسد آوا که گرانی چند؟

بیدر قمان بود از باغ خزان - لیکن

پویه برگ خزان دیده بخاک از باد

باد پائیز چو بر باغ وزد - بینی

مهرگان سیلی سختی است بقیمان را

گوید از زنده نباشد ز چه افشانید

بشتابید بجائی که در آنجا مرگ

بینوا را تن رنجور بفرساید

همه شب در غم و اندوه - که از سرما

تازنی چشم - فراوان همه جا بینی

لیک از این رنج روانگاه چه آگاهند؟

مست بینی بشبانگاه توانگر را
 دلبران نیمه رخ کرده نهان باموی
 لب خندان و هوسناک پیروی
 سایه افکنده برخسارده مه رویان
 چشم از باده تب آلود و خیال انگیز
 هر زمان داده بصد ناز - بمشتاقان
 خوی پیشانی و تا نیمه شب رقصان

پای کویان شده سرگرم هوسرانی!
 همچو از سنبل تر - لاله نعمانی
 کرده شرمنده خود - لعل بدخشانی
 صف مژگان فربنده پیکانی
 چهره جان بخش چو خورشید زمستانی
 بوسه ها از لب میگون - بفراوانی!
 مست از باده و سرگرم هوسرانی!



آقای دکتر عبدالوهاب نورانی

رفته با ناز در آغوشی و دیگر بار
شب پائیز که هر گوشه تنی لرزد
نیمه عربان شده در رقص و غزل خوانی!
همه سرگرم هوسرانی و آگاهند
که شود پیکر بی برگ و نوافانی!
لیک با این همه یک لحظه توانگر را
نرود بر لب - انگشت پشیمانی!

نور زاده بوشهری = متولد ۱۳۰۴

آقای اسمعیل نور زاده بوشهری فرزند نور محمد فرزند آقا بخشی فرزند نور محمد کازرونی

از نویسندگان و مولفین معاصر است ، واز دوستان وفادار قدیم پدر نگارنده این اوراق میباشد. در سال هزار و سیصد و چهار در بوشهر متولد شده و مقدمات و درس ابتدائی را در مدرسه سعادت بوشهر آموخته است، آنگاه برای تکمیل تحصیلات جدید به هندوستان رفته و در مدرسه المعلوم کالج شهر « علیگر » که موسس آن سرسید احمد خان قائد بزرگ مسلمانان هند بوده است مشغول تحصیل شده و دوره کالج را بپایان رسانیده و بدیافت دیپلم متوسطه زبان انگلیسی نائل گشته است سالها در بانگ ملی ایران در طهران سمت بازرسی داشته و در سال ۱۳۳۸ شمسی باز نشسته شده است.

او را تالیفاتی است که تا کنون چند جلد از آن چاپ شده مشارالیه در تاریخ و جغرافیای بنادر جنوب ایران اطلاعات مفید و کافی دارد تالیفاتش ۱ - ایران کنونی و خلیج فارس (در طهران چاپ شده) ۲ - اسرار نهضت جنوب . (شرح وقایعی است که در سال ۱۳۲۵ شمسی در فارس رویداده این کتاب هم در طهران چاپ شده) ۳ - فلات قاره و جزائر خلیج فارس (در طهران چاپ شده) ۴ - نظری بایران و خلیج فارس (تاریخچه بنادر و جزائر خلیج فارس منجمه مجمع الجزائر بحرین است که در طهران چاپ شده) و غیر اینها



آقای اسمعیل نور زاده بوشهری

نویدی شیرازی = متوفی ...

مولی نویدی شیرازی

از شعراء قرن یازدهم هجری است ، و ترجمه اش در تذکره نصر آبادی دیده ام
مینویسد : از کهنه شاعرانست ، مدتهاست که از شیراز حرکت ننکرده بدرویشی
ساخته مسموع شد که در کمال پیریشانیست : از اوست :
نه همین گل بچمن عاشق و دلخسته اوست

دل خوبان همه چون دسته گل بسته اوست

ندهد نور چو بر دیده نعلام دمتش
شمع این خانه سرانگشت حنا بسته اوست

✽

باور ممکن که جام می ناب میخورد
مژگان بدور چشم من آسودگی ندید
بیرخصت تو کی دل من آب میخورد
این خس همیشه سیلی سیلاب میخورد

✽ ✽

دلاره‌ی چو بیابان عشق در پیش است
بگو به آبله‌پا که آب بردارد

✽ ✽

میکند با کوکب بخت سیاه من قران
بسکه بر بالای هم داغ تمنی سوختم

✽ ✽

ای آنکه حدیث عقل را تفسیری
آوردن زر بدست ، آسان نبود
بیهوده ز بی زری ، چرا دلگیری ؟
خوابیده بروی هر فلوسی ، شیری
سال فوتش بدست نیامد -

نویدی شیرازی = متولد ۹۲۰ متوفی ۹۸۸

زین العابدین علی عبدی بیگ شیرازی متخلص به « نویدی » -

از شعراء و منشیان و محاسبین قرن دهم هجری است ،

صاحب تخریفه سامی در ترجمه اش مینویسد : از بزرگ زاده های شیراز است
و در امانت و دیانت و راست قلمی در این قلمرو بی شریک و انباز است ، و مدتیست که
در دفتر خانه شریفه سرافراز است ، واقع که تا مفرد نویس قضا و نقد جمع و خرج
افراد بشر را حسب المفصل تنقیح داده همچو او جوانی محبوب هنرمند در گوشوار
ظهور و میزان مرور و دهور نیاورده ، و در شعر خصوصاً مثنوی ید طولی دارد و خیال
انگیزی او در مثنوی بسیار پر خاشی واقع شده ، تخلص او نویدی است . و در
صفر سن کتاب جام جمشید گفته : این چند بیت از کتاب اوست :

دهانش راضفت چون حد من نیست
چگویم چون در آن جای سخن نیست
بسان آب حیوان نا پدیدار
نگشته خضر از وی هم خبردار
بود موئی بر اندامش کمر نام
چگویم مو کجا بودش بر اندام
بپا افکنده گیسوی سمن سای
بله، تاریک باشد شمع را پای
بعد از اتمام آن جواب خمسه گفت، و بسیار معانی خاص در آن درج کرد،
که بعد از خواندن آن صدق مقال کاتب معلوم میشود این دوبیت از کتاب «هفت
اختر» است و در تعریفشکار:

دیده آهوان نشان کردند
تیر را میل سرمه‌دان کردند
زائدهای تفک یلان جهان
آتش فتنه ریختی ز دهان
آتش فتنه دود میا نگیخت
سرمه از چشم آهوان میریخت
خوشگومینویسد: شیرازی است، در شیوه انشاء و سیاق شهره آفاق بود از شعرای
نامور است، تتبع خمسه نموده، دیوانش از دوهزار بیت بیشتر است، ابیات ذیل از
مثنوی خمسه اوست:

نهان در زیر چادر قد زن به
که یعنی قامت زن در کفن به ؛
اگر زن پاک بودی در جیلت
شدی زن هم سزاوار نبوت



عشق کجا تاب صبوری کجا ؟
عشق کجا — طاقت دوری کجا ؟



ای دلم آزرده اندیشه ات
غارت خواب و خور من تیشه ات
در فروردین ماه ۱۳۴۰ از جانب آقای رحیم اف ابوالفضل عضو انجمن شوری
شناسی آکادمی علوم آذربایجان شوروی مقیم با کونامه ای بمن رسید که در آن اشاره
بکتاب دانشمندان و سخنسرایان فارس کرده و نوشته بود «من نیز که در حال حاضر
در باره حیات و فعالیت ادبی شاعر شیرازی زین العابدین علی عبدی بیگ (نویدی)
مشغول تدقیق هستم با چند پرسش میخوامم اندکی از وقت گرانبهای شما را

بگیرم «الخ»

آنگاه در خصوص سال تولد و وفات و سایر جزئیات زندگی نویدی پرش هائی کرده بود، و منهم آنچه را از احوال این شاعر شیرازی میدانستم و در تذکره های: تحفه سامی - و سفینه خوشگو، و نصر آبادی دیده بودم در جواب ایشان نوشتم مجدداً نامۀ مورخ ۳ اردیبهشت ۱۳۴۰ ایشان که با خطی زیبا و انشائی شیوانگاشته شده بود رسید، و چون در آن مطالب سودمندی راجع به نویدی مندرج است بسیار مناسب بل لازم میدانم که برای مزید اطلاع خوانندگان این کتاب قسمتهائی از آن را در اینجا بیاورم -

از نوشته های آقای رحیم اف معلوم میشود که مردی دانشمند و محقق است و ده مثنوی مخطوط از نویدی در اختیار دارد، و باین مناسبت مدت دو سال است که راجع بحیات و آثار ادبی وی وارد تحقیق شده، و خلاصه تدقیقات ایشان بشرح ذیل است:

۱ - بطوریکه از آثار خطی خود شاعر نتیجه گرفته شده، نامبرده بطور قطع در ۹۲۰ هـ ق بدنیآ آمده است -

۲ - در حال حاضر ده مثنوی شاعر در اختیار نگارنده هست که آنها را به پنج بحر قسمت کرده، و در هر بحر دو اثر داخل نموده است:

در بحر اول: مظهر الاسرار - جوهر فرد

در بحر دوم: جام جمشیدی - دفتر درد

در بحر سوم: مجنون و لیلی - خزائن الملکوت

در بحر چهارم: هفت اختر - انوار تجلی

در بحر پنجم: آئین اسکندری - فردوس العارفین

من تحفه سامی - میرزا و تذکره نصر آبادی را خوانده ام، عبدی بیگ که میرزا طاهر نصر آبادی در تذکره خود به آن اشاره میکند عبدی بیگ مورد نظر ما نیست، زیرا عبدی بیگ مدت مدیدی در تبریز و قزوین بسر برده

و در (۹۶۱) نیز سفری بگرستان کرده است ، طبق آنچه خود شاعر مینویسد وی « انوار تجلی » را نیز در همین سفر برشته نظم کشیده است

۳- از اشخاصی که درباره نویدی اطلاعات ذیقیمتی میدهند تقی الدین کاشی است که متأسفانه اینجانب اثر وی را بدست نیاورده ام -

۴- ذکر تاریخ وفات شاعر در (۹۸۸) ه . ق صحیح است ، چه در نسخه خطی اثر او که در اختیار نگارنده است تاریخهای رونویسی بکلیك آثارش موجود است و آخرین تاریخ (۹۸۶) میباشد -

۵- در حال حاضر نگارنده مشغول تدارك چاپ داستان مجنون و لیلی شاعر است و پس از چاپ نسخه ای از آن را بحضورتان تقدیم خواهم کرد

این بود قسمتی از نامه محقق آذربایجانی آقای رحیم اف ابو الفضل - و من از ایشان بسیار ممنون هستم که نتیجه زحمات خود را بعلاوه چهار کتاب فارسی که عبارت از شرح حال رودکی - اشعار فارسی فضولی - متن انتقادی مخزن الاسرار نظامی - جهان نامه تالیف شهاب بن نجیب بکران است بمن هدیه کرده است - در خاتمه بایستی این مطلب را متذکر شوم که عبدی بیگ که نصر آبادی در تذکره اش آورده است و تخلص او « صابر » بوده و در هندوستان فوت شده هیچ ربطی به عبدی بیگ نویدی ندارد و من ترجمه او را ذیل « صابر شیرازی » در جلد سوم کتاب خود آورده ام همچنین نصر آبادی از « ملا نویدی شیرازی » ذکر می نماید که از سبک کلام او معلوم میشود این ملا نویدی بانصر آبادی همزمان بوده و در قرن یازدهم هجری میزیسته است ، در صورتیکه زین العابدین علی عبدی بیگ نویدی مورد نظر آقای رحیم اف در قرن دهم زندگی میکرده و در سال (۹۸۸) وفات یافته است - بنا براین این نویدی هم غیر از نویدی مورد توجه آقای رحیم اف است - و من باید اعتراف کنم که تا قبل از رسیدن

نامه آقای رحیم اف گمان میکردم این دو شاعر یکی هستند حتی این مطلب را هم به

ایشان نوشتم ولی آقای رحیم اف مرا از اشتباه خارج ساخت و از این راه نیز سپاسگزار مشارالیه هستم -

صاحب « الذریعة الی تصانیف الشیعه » در جلد هفتم صفحه ۲۶۳ کتاب خود ذیل جمله « خمسة مفردة نویس » آورده است : « مولی عبدی بیگ نویدی شیرازی که از نویسندگان دربار شاه طهماسب بوده ، و در سال ۹۸۸ فوت شده دو خمسة دارد که یکی مشتمل است بر : روضة الصفا . روضة الازهار : جنة الاثمار زينة الاوراق وصحيفة الاخلاص ، وخمسة دیگر او مشتمل است بر : جام جمشیدی هفت اختر . بهرام نامه . لیلی و مجنون . و آئینه سکندری »

چنانکه معلوم است برخی از این مثنویات با آنها که در تصرف آقای رحیم اف میباشد اختلاف اسمی دارد . بنا بر این بهید نیست که نویدی سه خمسة داشته است و صاحبان مآخذ « الذریعة » از پنج مثنوی : جوهر فرد - دقتر درد - خزائن الملكوت - انوار تجلی - و فردوس العارفين که نسخ آنها در دست آقای رحیم اف است اطلاع نداشته اند -

نهایی شیرازی - متوفی ...

از شعراء قرن نهم هجری است -

صاحب « صبح گلشن » مینویسد : بحسن صوری و معنوی و سلیقه خوش بیانی و شیرین زبانی در جرگه نهائیان ممتاز - بعد عصر مولوی عبدالرحمن جامی بوده که اکثر بجواب غزلیاتش طبع آزموده - از اوست :

شدم دیوانه تا در خواب دیدم آن پری رورا

چه باشد گر ببیند بیداری کسی او را ؟



قدم بخانه چشم بنه که جا اینجاست

رواق منظر خوبان خوش لقا اینجاست

شب سک کویت بهر جای که پهلو مینهد
روز خورشید آنزمین را بوسه بر رو مینهد!

✽

نه بهر درد من این دیده خون فشان بستم
نظر بغیر تو حیفت من از آن بستم
سال فوتش معلوم نشد.

نیازشیرازی = متوفی ۱۳۳۳

محمد رضا شیرازی متخلص به «نیاز» فرزند محمد هاشم درویش صوفی ذهبی -
از شعراء و عرفاء قرن سیزدهم هجریست -
از اوان کودکی در کسب علم و معرفت کوشید و ایام شباب را صرف
مطالعه و تحصیل کمال کرد، و مدارج دانش را طی نمود و پس از فراغت از
تحصیل علم، ایامی چند بدبیری مشغول شد ولی بزودی از اینکار دست کشید و
در گوشه انزوا آرامید و صحبت اهل حال را برگزید، بحسن خلق و فروتنی و
لطف طبع وحدت ذهن معروف و با رضا قلیخان هدایت معاشر و دوست بود، و در
نظم و نثر ید طولی داشت - صاحب تذکره انجمن آرا مینویسد: چند سال در
زمره اهل قلم و در دیوان حکمرانی شاهزاده آزاده حسنعلی میرزا صاحب رقم بود
و در اینوقت از ملازمت استفاده نموده، ظن غالب آنست که انجام کار تارک رسوم
و عادت اهل ظاهر شده، براسم آباء عظام خود عمل نماید، باری جوانی آراسته
هنرمند نیست. خط شکسته و نستعلیق را خوب مینویسد و از مراتب نظم و نثر نیز
بی بهره نیست از اوست:

آواز بود هر دو ولی فرق بسی هست

بنا ناله جانسوز نی آهنگ جبر را

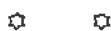
✽

بلبل چو بشاخ آشیان بست گل بار بطرف بوستان بست

جای دگرم به از قفس نیست در بر رخ من چو باغبان هست



ز يك خشت و گل آخر خانه کردند چرا این کعبه - آن بتخانه کردند؟!



چون خضر رهی نیست در این بادیه باید

نا چار بدنبال صدای جرس افتاد



بکجا رهم بپایان رسد اندر این بیابان

که نه آگهیم ز مقصد نه خبر ز راه دارم



خالی ز صدر صومعه دل دید جای او

بنم-اه رخ بدیر مغان از قفای او



از دیرو حرم باشدشان روی بمقصد زاهد ز رهی - پیر خرابات ز راهی

در سال هزار و دویست و سی و چهار در شیراز وفات یافت -

نیاز شیرازی = متولد ۱۱۹۷ متوفی ۱۳۶۴

میرزا سید علی شیرازی متخلص به « نیاز » و مشهور به خوشنویس فرزند

میرزا حسنعلی طبیب فرزند حاج آقاسی بیگ -

از فقهاء و شعراء و حکماء و اطباء و خوشنویسان قرن سیزدهم هجری است

فسائی در فارسنامه ناصری مینویسد : خط شکسته را خوش مینوشته است

و علوم طب و حکمت الهی را در خدمت پدر آموخته است و فقه و اصول را در

محضر دائی خود حاج میرزا ابراهیم مجتهد فرا گرفته و حسن خط را از خواجه

ابوالحسن خوشنویس فسائی و درویش عبدالمجید آموخته است -

در سال هزار و دویست و اندی بمقد سیاحت به هندوستان رفت و دو سال در آنجا

سیر و سیاحت کرد و بشیراز بر گشت و به تنگدستی مبتلی شد و خانه نشیمن و تکیه جدش حاج آقاسی را فروخت ، و دیون خویش را پرداخت ، و از شیراز قطع علاقه کرده بفا رفت ، و چندی بسر پرستی املاك موروئی خود در قریه نو بندگان پرداخت ، و از آن پس بشیراز آمد و تا پایان عمر در شیراز بود چند نسخه کتابهای دیوان حافظ - خسرو شیرین وحشی - خمسه نظامی وشاهنامه فردوسی بخط خویش نوشت -

تالیفاتش : ۱- مثنوی فیروز و نسرین (دو هزار و پانصد بیت است)

۲- دیوان اشعارش (قرب پنجهزاربیت)

در سبب نظم کتاب فیروز و نسرین گفته است :

| | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| نه پنداری مرا میل فسانه است | که از افسانهام مطلب بهانه است |
| بداند هر که او را هوش باشد | که افسانه بسر سر پوش باشد |
| بمحفل شاهی شیرین چو آی | نخستین پرده ای بر چهره باید |
| از آن تا چشم بدخواهان شود دور | بباید بودنش در پرده مستور |
| که گر بی پرده گردد حسن بیهک | نباشد هر گز ایمن از هوسناک |
| چو گر از پرده حسنی بی مدارا | شود هر گاه و بیگاه آشکارا |
| ز عشاق هوسناک زمانه | نیابد کسی تفاوت در میانه |
| بود اسرار عشق آنشوخ شیرین | که آید پرده اش فیروز و نسرین |
| چو سرعشق میزد اذ درون جوش | نمودم بروی این افسانه سر پوش |
| در آن اسرار حکمت درج کردم | نہانش همچو گوهر خرج کردم |
| که تا هر کوبمطلب هست آگاه | ز لفظش سوی معنی آورد راه |
| هر آن کش نیست هم زین گونه هوشی | سوی افسانه دارد تیز کوشی |
| چو از افسانهام بیرون شمار ست | مرا بر صدق و کذب او چکار ست |
| نگویم قمه شیرین و خسرو | نه تشریف کهن بر خلعت نو |

که آن عقد گهرهای گرامی
نه هم از داستان حسن یوسف
که یزدان در نبی - کرده بیانش
نه از فرهاد و شیرینم روایت
اگر چه آنعروس حجله فکر
ولی چندیست تا اکنون وصالش
بکاینش گهرها سفت خواهد

- الخ -

هم از اوست :

ای ز شوق در دل من خاراها
وی ز لطف خاراها گلزارها
گرامید وصل باشد عاقبت
سپهر باشد در رهت دشوارها
بر سرم بگند که دارم در نظر
غیر جان دادن براهت کارها
در میان ما و شادی جهان
روزگار غم کشد دیوارها
میکشد بهر تو ای گلرخ نیاز
از رقیبان اینهمه آزارها

☆ ☆

تا نگیرد لشکر غم سر بسر ملک جهان

ره نیابد در دل این زندان عشرت پیشه را

هر دلی را کاندرو غم ریشه محکم کرده است

جز می از جا بر نیارد کند هیچ این ریشه را

کی بعشق افسانه گشت از چاره پردازی نیاز

گر نمیزد عاقبت فرهاد بر سر تیشه را

افغان که چون نهال امیدم ببر رسید

جانم رسید بر لب و عمرم بسر رسید

سیلاب اشک سدرهم شد بکوی دوست

بنگر چها که بر من ازین چشم تر رسید

ایمرغ دل از بی پری آسوده ای کنون

پروانه را نگر که چه ازبال و پر رسید



رهزن من زلف یار ، رهبر من بوی اوست

بتکده ام کوی دوست ، قبله من روی اوست

زاهد و طوف حرم ، برهمن و سومنات

سجده گه عاشقان ، طاق دو ابروی اوست

روضه دارالسلام گر نبود میکند

چشمه کوثر روان بهر چه از جوی اوست

دام دل هوشمند ، دانه خال ویست

گردن جان را کمند ، سلسله موی اوست

یار ندارد نیاز ، میل بحشم و نیاز

باتواگر شد چنین ، از تونه از خوی اوست

امروز که یار یار ما نیست جز مرگ علاج کار ما نیست

در وادی عشق خوب رویان جز کشته شدن شعار ما نیست

برق از چه بسوزد عالمی را همچون دل پر شرار ما نیست

با لاله رخان وفا نموده است یا بود بروزگار ما نیست

با خسته دلان تفقّد و لطف رسم است که در دیار ما نیست

صیدی چو نیاز لاغر و زار

شایسته شهسوار ما نیست

اکنون که گل نشست بر او رنگ خسروی

می خور بروی یار بآهنگ پهلوی

ساقی بیار باد که هر دم نسیم باغ

خوش میکند حکایت انفاس عیسوی

پر کن قدح ز باده که شاید دمی مرا
 بخشد فراغتم ز املهای دنیوی
 ای دل ز فکر تفرقه خاطر نگاهدار
 خواهی ملول گشت که این نکته بشنوی
 غافل مشو ز پنجه شاهین روزگار
 ای کبک خوشخرام که سر مست پیروی
 آزاد از غم دو جهان گشت آنکه او
 از جان و دل به پیر مغان کرد پیروی
 آن تخم دوستی که فشاندی بدل نیاز
 جز غم نداده حاصلی اکنون که بدروی
 نیاز در سال هزار و دویست و شصت و سه وفات یافت

نیر زرقانی = متولد ۱۰۰۰

آقای علی اصغر رستگار زرقانی متخلص به نیر
 از شعراء معاصر است ، دیوان اشعار او را کتابفروشی حافظ بدون شرح
 حال در ۱۳۳۷ شمسی در طهران چاپ کرده است .
 احوالش چون سال تولدش برنگارنده مجهول ماند از اوست :

قطعه :

| | |
|-----------------------------------|--------------------------------|
| گر ز کسب و صنعت بازو خوری | به که باشی از کسان منت پذیر |
| فقر فخری نیست بودن چون گدا | بی نیازی از خلایق همچو شیر |
| هر که باشد بی نیاز آن خود غنی است | و آن صفات الله بود ، رویا دگیر |
| تو گمان داری بود فخرت ازین | تا شوی بر هر دری بالا و زیر |
| عزت از کف رود ، ذلت شود | از چنین ذلت کشیدن رو بمیر |
| بر در دونان شدن ، از بهر نان | ذلت آرد روتو آن نان خورده گیر |

نان ز حق جوتا رسد از راه غیب زآنکه کردی از خلائق نیم سیر
 قد خود را دان که هستی با شرف از چه خود رامی کنی خوار و حقیر
 نیرا گشتی چو قانع شادزی از چه میباشی بدام غم اسیر
 زآنکه آخر روزیت روزی بود
 میرسد بر تو بود گرزود و دیر
 مخمس غزل خواجه حافظ شیرازی قدس سره
 گر مرا جا بجحیم است و ترا جاییهشت
 ورترا خانه بمسجد بود و من بکنشت
 من خودم دانه و جانان زچه نیکی و چه زشت
 عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
 که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت
 عمل خویش مکن نیک بهر قومی فاش
 خود پرستی مکن و غره بکر دار مباح
 سینه ریش من از ناخن شنعت مخراش
 من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش
 هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
 مومن و گبر و مجوسی و ز اصنام پرست
 از پی اصل حقیقت دهی آورده بدست
 هر کسی بر روشی سجده کند آنچه که هست
 همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست
 همه جا خانه عشقست چه مسجد چه کنشت
 آن یکی سجده کند آذر آتشکده ها آن ره کعبه رود و آند گری بتکده ها
 من بنوشم زمی عشق و کنم عربده ها سر تسلیم من و خاک در میکده ها
 مدعی گر نکند فهم سخن - گو سر و خشت

در پس پرده چه دانی که بود پاک عمل
 نیک گردیده سرانجامش یا زشت و دغل
 از چه بیهوده زنی با من از اینکار جدل
 نا امیدم مکن از سابقه روز ازل
 توجه دانی که پس پرده که خوبست و که زشت
 نه که من نامه سیه کرده ز بیدادم و بس
 بدر میکرده تنها نه من استادم و بس
 شور شیرین نه مرا بر سر و فرهادم و بس
 نه من از خانه تقوی بدر افتادم و بس
 پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت
 ای که تو غره شدستی بکرامات عمل
 وز پی حور و قصور است ترا شغل امل
 تا بنامت چه نوشته ز ازل میر اجل
 بر عمل تکیه مکن خواجه که در روز ازل
 توجه دانی قلم صنع بنامت چه نوشت؟
 ای همه کار تو نیکو بود و قلب تو شاد
 عیب جوئی کندت دور ز حق از بیداد
 نتوان غره بپاداش عمل گشت و ستاد
 گر نهادت همه اینست ز هی پاک نهاد
 ورسرشتت همه اینست زهی پاک سرشت
 نقد بر نسیه مده گر که تو هستی هشیار
 زانکه پامال شود نسیه بدکان بسیار

کار امروز بفردا تو بیاری مگذار

باغ فردوس لطیف است ولیکن زنها

تو غنیمت شعر این سایه بید و لب کشت

تا صمد کرده رها در طلب اصنامی همچو پرگار تو سرگشته بهر ایامی

نیتراتا نشوی پخته ازین می خامی حافظاروز اجل گریب کف آری جامی

یکسر از کوی خرابات بر نندت بیمهشت

غزل :

ساقی چو عید آمده دستی بجام کن دستی فشان زلافی ماه صیام کن

ما نمک و نام را بکناری گذاشتیم ما را تو پاک از اثر تنگ و نام کن

تا گل ببوستان بگریبان کند جمال در صحن بوستان به تنعم خرام کن

شام فرلق تیره بود عشقباز را بر عاشقان طلوع چو ماه تمام کن

هر کس بیک روش بنهد تهمنی بما بر خیز و بر یقین عمل اتهام کن

خلق فتاده ز آن دهن تنگنا بشک شکر فشان دوا لعلبت از کلام کن

حیف است پای خویش که بنهی بروی خاک بردیدگان عاشق مسکین مقام کن

ای باد صبح اگر گندری افتد بدوست از افتقار ما بر آنشه پیام کن

گو نام نیر از غم عشقت بلند شد

گر التفات میکنیش بردوام کن

نیری شیرازی = متوفی ۱۳۸۹

میرزا طاهر خان فرزند قدیم خان شیرازی متخلص به « نیری »

از شعراء قرن سیزدهم هجری است

در شیراز کسب کمال کرده و بحیدر آباد کن رفت ، و چند و لعل وزیر

دکن را مدح گفت و پس از چندی اقامت در هندوستان بشیراز برگشت و بودود

ابیات ذیل داسروده برای چند و لعل فرستاد :

برید باد صبا دوشم از ره شبگیر
که ای ز تربیت خاطرت بجاده نظم
قلمت، آنکه ز تحریر نقطه بدعا جز
سفر گزیدی و کردی بهانه حب وطن
شنیدم آنکه بایوان شاه پردی راه
یکی قصیده که بدبار نامه شعرا
بجمله اینسخن از من بعرض شاه رسان
ببرمئی که نداریش آنچه گوش ضمیر (۱)

که نیری یکی از دست پختگان منست

بلند رتبه بود گر بود بهیثه قصیر (۲)

در سال هزار و دویست و هشتاد و شش در شیراز وفات یافت -

واثق شیرازی = زنده در ۱۳۱۴

مرحوم شیخ عبدالحی ملقب به «صدر الشریعه» و متخلص به «واثق»
فرزند مرحوم شیخ مفید متخلص به «داور»
از فضلاء و شعراء معاصر است در خدمت پدران شمشندش تحصیل علوم متداوله
عصر کرد و در حجره‌ای از بقعه سید میر احمد بامور شرعی و اصلاح بین مردم
میپرداخت و گاهی بمنبر میرفت و خلق را موعظه میکرد و چون از کار و عطفراغت
مییافت طبع آزمائی میکرد و ابیاتی میسرود (۳) از اوست:
الایا ایها الساقی بکن رحمی بر این دلها که دارند اشتیاق می‌ادر کاساً ونا ولها
بسی مشکل شدم حاصل بروز هر وقت اما چون دیدم روی خوبتر را حل شد جمله مشکلم

(۱) کذا - معنی معلوم نشد

(۲) فارسنامه ناصری

(۳) آثار عجم

چراغ روی خوبان کی یخشد روشنی آید^۱ که مهر طلعت او بر تو اندازد بمحفلها
سال فوتش بدست نیامد در ۱۳۱۳ زنده بوده

واجد برازجانی = متولد ۱۲۸۲ شمسی

آقای محمد جعفر برازجانی متخلص به «واجد» فرزند مرحوم حاج محمد فرزند
عبدالله لطیف فرزند ابراهیم -

از دانشمندان و شعراء معاصر است، در سال هزار و دویست و هشتاد و دو شمسی
در برازجان متولد شد و سوار خواندن و نوشتن و مقدمات عربی را آموخت و چون
وسائل تحصیل کامل در برازجان فراهم نبود در سال ۱۳۰۰ بشیراز رفت، و خدمت
مرحوم حاج شیخ یوسف حدائق مجتهد معروف رسید و مورد الطاف آن مرد بزرگ
واقع شد و در مدرسه منصوبه اقامت گزید، و چند سال عمر را صرف خواندن
ادبیات فارسی و عربی و فقه و اصول و منطق و سایر علوم متدوله کرد. و بدیافت
گواهی نامه مدرسی علوم شرعیه توفیق یافت و بسال ۱۳۱۴ بطهران رفت و در دانشکده
معقول و منقول مشغول تحصیل معقول شد و در ۱۳۱۷ بگرفتن گواهی لیسانس در
رشته معقول آن دانش کده و شعبه علوم تربیتی دانشسرای عالی نائل آمد. و از
جانب وزارت فرهنگ دبیر دبیرستانهای شیراز شد و بدانشهر برگشت و تا سال
۱۳۲۹ بانجام وظائف دبیری و تدریس مشغول بود پس در آن سال سمت ریاست اداره
تحقیق اوقاف فارس را یافت و چند سال در این منصب باقی بود تا سال ۱۳۳۹ که باداره
فرهنگ شیراز منتقل شد و هم اکنون در آن اداره انجام وظیفه میکند

آقای واجد ادیبی سخن سنج و شاعری ماهر و به ادبیات پارسی و تازی مسلط
است، قصیده و غزل را استادانه میسراید و از سال ۱۳۲۴ عضو رسمی انجمن ادب
شیراز و فعلاً نایب رئیس آن انجمن است کذلک عضو «کانون دانش» میباشد دیوان
اشعار مرتبی دارد که شامل شهرزاد بیت است

آقای فراشبدی در کتاب «تاریخ و جغرافیای برازجان» جلد اول صاحب

ترجمه را از حیث علم و دانش و حسن سیرت فوق العاده ستوده است بدانسان که من این پایه ستایش را حمل بر اغراق یا تعصب همشهری گری میکردم تا اینکه در سالهای ۱۳۳۷ و ۱۳۳۹ دو بار بشیراز رفتم و مکرر اظهار لطف کرد و بدیدنم قدم رنجه فرمود، و روزهای چهارشنبه نیز در «کانون دانش» بمباحثش قرین مباحثات و از استماع ابیات نفزش شادمان میشدم، و چون مصاحبت تکرار و بنیاد دوستی و محبت استوار گشت او را مظهر انسانیت و نمونه کامل مهر و رافت و صفا و صفوت یافتم و حق بجانب فراشنبیدی دادم و گفتم: گفتند خلایق که توئی بوسف ثانی- چون نیک بدیدم بحقیقت به از آنی، اینک مرا با او رشته ارادت مستحکم است و ازدوری وی در عذابم و دوام برکات و افاضاتش را از درگاه حقه تعالی خواستارم از اوست:

| | |
|-------------------------------------|----------------------------------|
| بلائی جان و دلست اینکه گوئیش بالا | قیامتست نه قامت که کرده ای برپا |
| هزار نقش بر آمد ز کارگاه وجود | یکی چو نقش توزیبا دگر نشد پیدا |
| کدام گل که چوروی تو خرم و خندان؟ | کدام سرو که چون قاهمت بود رعنا؟ |
| مرا که از همه چیزی میسر است شکیب | میسر از تو نباشد شکیب و استغنا |
| هر آنکه چشم ندارد بروی دلجویت | چه حاصلست بدستش ز دیده بینا؟ |
| چو گل ز لطف و صفایت سرشته اند در یغ | که نیست در سخت نشان مهر و وفا؟ |
| ترش نشینی و خواهی به تند خوئی خار | گر سینه دست بدارد ز دامن خرما |
| ندیده ای که چو اندک ترش بود شیرین | فزون شود ز دل انگیزش بسر سودا |
| گرم اجازت یکبوسه از تو باشد و بس | بجیر تم که چه عضویت بوسم از اعضا |
| تفاوتی نکند دستبردش از هر سوی | کسیکه دست برد سوی کاسه حلوا |

مگر ز گفته سعدیست اینفزل واجد؛

چنین که نغز و روانست و سخته و شیوا

| | |
|---------------------------------|---------------------------------------|
| دلیکه در خم زلفش اسیر بند بلاست | بهر شکنج که بیند ز سر نوشت رضاست |
| تو رهسپار هوائی و کار پا کان را | چو کار خویش گمان میبری ز راه هوئی است |

به پیشگاه حقیقت گناه پاکدلان
دگر بجان وجهانش فرو نیاید سر
نه هر چه رأی تو باشد صواب باشد و بی
ریا و زرق رها کن که خواری امروز
مکش ز روی تطاول ب زیر دستان دست
روامدار بدیگر کسان زدشمن و دوست
جزای نیک و بد کار خود چو باید دید
دریغ نیست ز ما هیچ لطف و احسان لیک

وفای عهد کسی بر سر آورد واجد

که در کشاکش دوران چو نقطه پایر حاست

دمی از تو دور بودن بر ما حرام باشد
رخ دلفریبت ایجان چو بگم دل نبینم
خبر از دلم نداری که چه میکشد ز هجران
مفکن رمیده دل را بخندنگ ناز از پا
کشد این فغم که ترسم چو بمیرم از فراقت
بگلی که نیست دائم چو هزار دل نبندم
مگر از شکنج گیسو گریه کشودی امشب
همه آرزویم آنست که بر تو جان فشانم
من خیره سر زشاهی طمع وصال دارم
چو بر آستانه اش رهنده اند خاصه گان را

نه همین تر است واجد که بیندش اوفتادی

چو تو در کمندش آنکو نبود - کدام باشد ؟

موی تو گر بدست صبا برهم او فتد
بس دل که پای بسته دام غم اوفتد
هر گز ندیده ام که پریچهره ای چنین
در صورت از نژاد بنی آدم اوفتد

رویت عرق بر آورد از گرمی هوا
 دایم زفته جوئی آنچشم دلفریب
 با تیر غمزهات هم امید سلامتست
 گرتیغ بر سرم زنی از دست خویشتن
 خیزد هزار ناله زارم ز جان و دل
 آهنگ چنگ در غم هجرت بهانه ایست
 خواهم که جز بیاد تو دم بر نیاورم
 در بندگی خویش دلم را نگاهدار

چونان که بامداد بگل شبنم اوفتد
 هر تر کتاز فتنه که در عالم اوفتد
 دل را بدست اگر زلبت مرهم اوفتد
 باور نیایدم که برابر و خم اوفتد
 آندم که راه چنگ بزیر و بم اوفتد
 تا ناله ام بناله او توام اوفتد
 هر چند کار جان همه با یکدم اوفتد
 کاینگونه پا کدل بکمندت کم اوفتد

واجد ز راز عشق تو کس نیست باخبر

جز آنکه در حریم وفا محرم اوفتد

محنت هجران

گر پایمال محنت هجران شود تنم
 خواهی تو عهد بشکن و خواهی بجای آر
 نخجیر و ادرس نتوانم برون کشید
 آزرده ام ز خوی تو دوست و رنه نیست
 من مرغ باغ قدسم و در بزمگاه انس
 دردا که شد ز ساحت بستانسرای وصل
 درمانده ام چنان بفرقت که گاهگاه
 مساقی دلم ز گردش دوران مگرد است
 در فصل گل بخلوت ازان میبرم بسر
 پر کن قدح که خواهیم از آن آب آتشین

بر من گمان مبر که دل از عشق بر کنم
 من عهد خویشتن بوفای تو نشکنم
 از چنبری که زلف تو دارد بگردنم
 پروا برام عشق تو ز آزار دشمنم
 پیوسته بوده بی غم و اندوه مسکنم
 این تنگنای گوشه هجران نشیمنم
 باور نباشد دگر از خود که این منم
 میسند تیره آینه پاک روشنم
 کاویخته است خار بن غم بدانم
 در خار غم شراره شادی در افکنم

واجد ز کنج خلوت اگر آمدم برون

چون لاله جای نیست مگر طرف گلشنم

چشم مست

مرا که سرخوش از آن چشم باده پرستم سزد چونر گس اگر جام می دهید بدستم
 بدور چشم تو ما را بجام باده چه پروا تو مست باده حسنی من از نگاه تو مستم
 ز هر بلا که رسد در ره وفای تو شادم که پای بند وفا از بلای روز الستم
 دلم به عشق رخت بسته عهد ورشته الفت برون ز حلقه زلفت زهر چه بود شکستم
 چه شد که یک گره از کار بسته ام نگشادی از آن زمان که دل اندر شکنج زلف تو بستم
 بریدی از من و من دل ز طاعتت نبریدم دلم شکستی و پیمان بندگی نشکستم
 براه بادیه بر سر چو گوی اگر چه فتادم ز شوق کعبه کویت دمی ز پا نشستم
 بجز فنا چه بود آرزوی دل بوصالت من آن نیم که توان گفت با وجود تو هستم
 ز کار خویش گرفتار رنج بودم و سختی ز خویشتن چو گذشتم زرنجها همه رستم
 نه جای خرقه سالوس از این سپس که من اکنون چو مرغ زیرک از این دام شنید و شعبده جستم

کشد بذروه خورشید سر ز مهر تو واجد

چو ذره گرچه براهت ز پا فتاده و پستم

نگاه

گر بروی تو گناه است نگاه ناگزیرم بنگاهت ز گناه
 سر بند خردم نیست که دل جز ره عشق نمیگیرد راه
 کس ندانم که نه در دام غمی باشد از حسرت آنزلف سیاه
 مگر آنخیره سری کز بد و نیک چون دد و دام نباشد آگاه
 آتشی هست نهانم بدرون دود آه است بر اینحال گواه
 شب و روزم بفراقت چون نی نبود کار بجز ناله و آه
 ایخوش آنروز که از یاری بخت بینمت مست و خرامان ناگاه
 تو بمن بنگری از ناز چنان که سوی بنده خود بیند شاه
 من ز دیدار تو از مستی شوق مات چون مست می از دیدن ماه
 چون توانی بوصالت کلام گردد آنگونه که باشد دلخواه

بیش از این چندپسندی که بود
 کار واجد ز غم هجر تباه
 خوش بروی شانه زلف مشکفام انداختی
 هر که را دیدی، ازین دستان بدام انداختی
 موی افشان آمدی، مستانه وز آشوب عشق
 رستخیزی در میان خاص و عام انداختی
 دست گیسو تا بگردن دیدمت زین آرزو
 در دل سرگشتهام سودای خام انداختی
 ترکنازی از تو می‌زیید که بازلف دو تا
 توسن اقبال را بر سر لکام انداختی
 آفرین بر سرو بالایت که از رفتار خوش
 سرو ناز بوستان را از خرام انداختی
 از کجا برخاستی کز قامت آشوب ساز
 در جهان شور قیامت زین قیام انداختی
 چشم هوشیاری مدار ازمن دگر با آن شراب
 کز نگاه چشم سرمست بجام انداختی
 گوشه ابرو نمودی دوش و چون سودائیان
 ماه نورا طشت رسوائی ز بام انداختی
 پرتوی از تابش روی جهان افروز تست
 آنچه را بر مهر و ماه از روی نام انداختی
 ابکه شیرین از شکرخند تو کام روزگار
 خود چرا ما را بهجران تلخکام انداختی
 بسکه داری بیدلان را خسته و آشفته حال
 نظم واجد را ز ترتیب و نظام انداختی

تخمیس غزل خواجه شیراز :-

مژده ایدل که جهان رشک جنان خواهد شد

گل بگل روی زمین لاله ستان خواهد شد

آنچه در پرده نهانست عیان خواهد شد

نفس بساد صبا مشک فشان خواهد شد

عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد

زود باشد که شود بهزیم بهاران بنیاد

گردد از رنج خزان جان گلستان آزاد

خوش نشینند عروسان چمن با هم شاد

ارغوان جام عقیقی بسمن خواهد داد

چشم زرکس بشقایق نگران خواهد شد

باز مستانه نهد روی بیستان بلبل

نغمه شوق برآرد ز دل و جان بلبل

آید از جلوه گل بر سر پیمان بلبل

زین تطاول که کشید از غم هجران بلبل

تا سرا پرده گل نعره زنان خواهد شد

در چنین فصل که از عیش و طرب نیست گزیر

همه سرگرم نشاطند چه برنا و چه پیر

هر که مستست از او بگذرد و عذرش بپذیر

گر زمسجد بخرابات شدم خرده مگیر

مجلس وعظ درازست و زمان خواهد شد

گوهر وقت گرانمایه گر از غم شکنی

تا دگر لاف خردمندی و دانش نرنی

سر بر آورد گل از پرده تو بر غم چه تنی ؟

ایدل از عشرت امروز بفردا فکنی

مایه نقد بقا را که ضمان خواهد شد ؟

رایت موکب نوروز شد از دور پدید

پرتو صبح امید از افق غیب دمید

خوش پیامی دلم از هاتف میخانه شنید

ماه شعبان منه از دست فدح کاین خورشید

از نظر تا شب عید رمضان خواهد شد

دوستان موسم گل سر مکشید از الفت

دل میندید به تنهائی و کنج خلوت

رخ متایید ز کلگشت و نشاط عشرت

گل عزیز است غنیمت شمیریدش صحبت

که بیاع آمد از این راه و از آن خواهد شد

ساقیا بزم طرب ساز کن از باده ، و رود

کآمد آناه و بصاحب نظران رخ بنمود

گره بسته ز کار دل سرگشته گشود

مطربا مجلس انس است غزل خوان و سرود

چند گوئی که چنین است و چنان خواهد شد

کیست کز واجد دلخسته بآن مظهر جود

گوید ای دولت دیدار تو جان را مقصود

دیر ماندیدم و ندیدیم وصال موعود

حافظ از بهر تو آمد سوی اقلیم وجود

قدمی نه برداعش که روان خواهد شد

رباعیات :

افزونی مردم از کمال و هنر است
نی خواسته از خاسته و سیم وزر است
یکجو هنر از بهای يك خرمن زر
در پله میزان خرد بیشتر است



پیوسته جهانرا کم و بیشی باشد
با هر دم نوش سر نیشی باشد
بر هر که در اینجهان بود چون بینی
از دست جهانش دل ریشی باشد !



دل بسته دام غم چرا باید کرد ؟
بر جان خود این ستم چرا باید کرد ؟
چون بیش و کم از تو باز خواهد ماندن
اندیشه بیش و کم چرا باید کرد ؟



اینان که ره ناز و تنعم سپرند
از عاقبت کار مگر بیخبرند ؟
باری چو در اوفتند بیجان بر خاک
بینی که ز خاک ره بسی پست ترند !



جمعی متنمند و جمعی محروم !
شادند گروهی و گروهی مغموم !
کس را نرسد دمزدن از چون و چرا !
کز روز ازل شده است روزی مغموم



تا جای درین میانه منزل داریم
شورید- سریم و پای در گل داریم
درمانده بیامدیم و غافل برویم !
زین آمد و رفت تا چه حاصل داریم ؟



بنگر که چه دریای شگرفیست جهان
یکرویۀ آن زمان و یکرویۀ مکان
هیچش نه از آنچه هست سوداست و کمال
هیچش نه از آنچه نیست نقص است و زیان



گر سرخ گل از کار خود آگه بودی
چون بیخبران بخنده لب نگشودی
پیوسته بنفشه وار ز اندیشه جان
اندوه دل افزودی و تن فرسودی



آقای محمد جعفر واجد

واحد شیرازی - متوفی ۰۰۰

میرزا محمد باقر شیرازی متخلص به «واحد»

نام او را در نگارستان سخن دیده‌ام - مینویسد : در هند ملازمت رکاب اسلام
خان حاکم بر گاله را داشته است از اوست :

رباعی :

عاشق تا جان نه در ره جانان باخت کی منزل اصل عشق را مسکن ساخت
تا بود درون بحر ماهی زنده موجش از بحر کی بساحل انداخت
سال فوتش بدست نیامد -

واحد قیری - متولد ۱۲۷۰ متوفی ۱۳۴۴ شمسی

مرحوم سید عبدالواحد واعظ قیری متخلص به «واحد» و معروف به بحرانی
از واعظ و شعراء معاصر است ، در سال ۱۲۷۰ شمسی در قصبه قیر متولد
شده ، و در قیر و شیراز تحصیل علم و کمال کرده است ، بیشتر اشعارش در منقبت

ائمه اطهار شیعه است - از اوست :

آنکه بر کف دانه دارد ، خصلت شاهانه دارد

خصلت شاهانه دارد ، هر که بر کف دانه دارد

آستین هر که نوشد ، قبله گاه مردم آمد ؟

کعبه گر زینت ندارد ، حالت ویرانه دارد !

عالمی گر فی المثل دور از بضاعت مانده باشد

چاهلان سنگش زنند ، کاین عادت دیوانه دارد

هر که دارد مال دنیا مردمان جمعند دورش

مال دنیا شمع و انسان ، حالت پروانه دارد

مالداری گر برادر را بفقر و فاقه بیند

گوید ای مردم چه خویشی ، بامن این بیگانه دارد!

در سال هزار و سیصد و سی و چهار شمسی در شیراز وفات یافت -



مرحوم سید عبدالواحدقیری واعظ

واحدی جهرمی = متولد ۱۳۱۰ شمسی

آقای سید احمد جهرمی متخلص به « واحدی »

از شعراء و وعاظه عصر است - در سال هزار و سیصد و ده شمسی در خانواده‌ای

اصیل و شریف در شهر جهرم متولد شد -

و نسبش بحضرت سید میر محمد بن موسی بن جعفر علیه السلام میرسد - در پنج سالگی وارد مکتب خانه شد ، و در عرض چهار ماه قرآن مجید را بپایان رسانید و خواندن و نوشتن فارسی را آموخت ، و در سال ۱۳۱۷ در دبستان اسلامی که مدیرش یکی از علماء جهرم بود نام نوشت و در ۱۳۲۴ دوره ابتدائی را تمام کرد ، و در این سال بمصیبت فوت پدر مبتلی گشت ، و در چهارده سالگی اضطرازا امور معاشیه عائله چند نفری پدر بعهده وی قرار گرفت و ناچار به ترک تحصیل شد ، ولی در سال ۱۳۳۲ برای فرا گرفتن علوم قدیمه در مدرسه « زمانیه جهرم » معروف بمدرسه « خان » مشغول تحصیل مقدمات عربی شد ، ضمناً بمنبر میرفت و بکاره وعظه میپرداخت ، در ۱۳۳۵ برای تکمیل تحصیلات دینی به قم رفت ، و سطوح را در خدمت چند نفر از اساتید بخواند . و پس از طی این مرحله بسال ۱۳۳۹ در دوس خارج شرکت جست -

در ابتدای امر از حوزه درس حاج آقا حسین مجتهد بروجری که مبحث قضا را شروع فرموده بود استفاده کرد ، ولی با کمال تأسف این مبحث با رحلت آنوجود ارجمند ناتمام ماند -

شاه رفت و شیر نطق آشفته ماند - رازهای معرفت نا گفته ماند -

هم اکنون و احدی درس خارج فقه را در محضر آقایان شریعتمداری و گلپایگانی و خارج اصول را خدمت حاج شیخ عباسعلی شاهرودی متعنا الله بطول بقائهم میخواند ، و مرتباً در ماههای محرم و صفر در طهران و ماه رمضان را در خرمشهر و آبادان مشغول وعظ و تبلیغ میباشد -

تالیفاتش : ۱ - تقریرات قضا و شهادت مرحوم پروچردی ۲ - مباحث استدلالی در مقاصد شرکت زنان در امور اختصاصی مردان ۳ - دیوان اشعار فارسی و عربی - از اوست :

امشب چه شبی است؟

بند اول :

| | |
|--------------------------------|---------------------------|
| داند آن کاوز عشق باخبر است | عالم عشق عالم دگر است |
| شک نباشد که کور و لال و کر است | هر که از سر عشق آگه نیست |
| پیش عارف ز دام و دد بتر است | هر که دل نسپرد بدلداری |
| عاشقانرا همیشه در نظر است | لیک عشق خدای بیهمتا |
| غیر عشق خدای بی ثمر است | و رنه هر عشق نزد اهل خرد |
| از همه ما سوی عزیز تر است | و آنکهی عشق آنکه نزد خدای |
| عین عشق خدای دادگر است | خاصه مولا علی که عشق بدو |
| نور واجب تمام جلوه گر است | ز آنکه اندر و جود ذیجودش |
| که بر اهل ذوق چون شکر است | و چه خوش گفت شاعری عارف |
| از خدا هم جدا نمیدانیم | ما علی را خدا نمیدانیم |

بند دوم

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| که نشینم بگوشه ای خاموش | دوستان نیست امشبم چرن دوش |
| و ز می عشق حال من مغشوش | شب عشق است و عقل معزول است |
| راز عشق است و رفته از سر هوش | بر لبم رمز عشق و اندر دل |
| مقدمش را چوداد مژده سروش | سر خوش و مست شاه عشق شدم |
| رهنمای خرد و رهبر هوش | یعنی شاه ولایت مطلق |
| بی وجودش جهان بود مخدوش | سر دبیر صحیفه هستی |
| عقل گفتم که نوش بادت نوش | تا شدم جرعه نوش عشق علی |
| دل بقربان آن خم ابروش | جان فدای قدمم میمونش |

من چگویم دگر بمیلادی که چنین خواند شاعرم در گوش
اسدالله در وجود آمد در پس پرده هر چه بود آمد

بند سوم

شکر کز لطف کرد گارامشب باشد اندر برم نگارامشب
دل و دل داده ای و دل داری شده از وصل کامگارامشب
گرچه بودند عشق و عقم ضد لیک گشتند هر دویارامشب
زین سبب یک زبان بگفتندم سر بیای علی سپارامشب
ای امیر عرب ز روی ادب کثمت جان و دل نثارامشب
ز آنکه اندر دلم گرفتی جای خوش دلم من ز روز گارامشب
بر گل عشقت ایگل خوشبو نطق ذوقم شده هزارامشب
اسب عشرت براه دوستیت و چسان گشته راهوارامشب
خامشی به دگر چو عاشق وار شاعری داد این شعارامشب
سر خوش از باده الستم من فاش گویم علی پرستم من

این دو بیت هارا بسبک جدید در مصیبت رحلت مرحوم بروجردی
سروده است

اختری کرد در آفاق طلوع که از او گشت جهانی روشن
کلی از کلین دانش بشکفت که بیفزود صفای گلشن



بحر موج خرد موج زنان از خود آورده برون دُر یتیم
تربیت کرد و را مکتب دین تا نمودش بهمه خلق زعیم



محفل علم فروزان شمع بهر اصحاب بصیرت افروخت
ولی افسوس که اورفت و همی جمع پروانه صفت را پر سوخت



آیه الله بروجردی آنک بر همه خلق جهان رهبر بود

| | |
|---------------------------|---------------------------|
| بر سر مردم شیعی مذهب | افسرو تاج پر از گوهر بود |
| وہ چه آثار نکو ماند از او | که جہانی شدہ نظارہ کنان |
| مسجد و مدرسه و حوزه علم | کہ دهد پیکر عالم را جان |
| ایدریفا کہ چنین منشاء خیر | رفت از دست ولی نی از دل |
| یک جهان فضل و کمال و تقوی | رفت از دیدہ مادر دل گل |
| مردم دیدہ مردم ز کرم | در غمش بذل کند درو گهر |
| ز آنکہ محراب و محل تدریس | ہمہ خالی شد از آن نور بصر |

واصف براز جانی = متوفی ۱۰۰۰

مرحوم مولی علی براز جانی متخلص بہ « واصف » فرزند مرحوم مولی محمد ساعی -

از شعراء معاصر است - صاحب تاریخ و جغرافیای برازجان مینویسد :
شاعری ماهر بوده ، مخصوصاً در فن قصیدہ و غزل ید طولی داشته است ، در نوشتن خط ہم ماهر بوده و خط شکستہ و نسخ و نستعلیق را خوب مینوشته است وی را اشعار و غزلیات بسیاری است کہ تا کنون بچاپ نرسیدہ - اشعار ذیل از اوست -

ای خوش آن مست کہ مستانہ خم از سر شکند
گریہ مستیش از خندہ ساغر شکند
شور می گر بسر از شوق خمار انگیزد
آن خمار از لب جام و لب دلبر شکند
گر زنی بوسہ بلبل لب جانان بخدا
لذت شہد ز تسنیم و ز کوشر شکند

صید از زلف نیم از اثر باد بدوش

نافه مشک خنثا طبله عنبر شکند

ترك خون ریز من از مست بمیدان تازه

بیکی تیر نگه صد صف لشکر شکند

آن نگاری که کند بنده همه تا جوران

گر که بر گوشه سر شقه معجر شکند

آوخ از فتنه یا جوج جفا پیشه عشق

خانه دل چه بود؟ سد سکندر شکند

ای ستمگاره خونخواره خدا را تا چند

بر دلم ناوك بیداد تو تا پر شکند

پرده بر چهره فرود آر که روی چو مهت

تابش روشنی از شاهد خاور شکند

گرفتند چشم مصور برخت همچو خلیل

مست و بیهود بهوایت بت آذر شکند

گر خرامد قد چون سرو تو در گلشن ناز

جلوه راستی از سرو و صنوبر شکند

نرگی کافر جادوگرت اندر بچمن

خار در دیده غم‌سازی عبهر شکند

به تبسم لب لعلت چو شود باز بهم

برد از قند بها قیمت شکر شکند

يك نظر برخم ابروی تو چون شیخ کند

طاق محراب دعا - پایه منبر شکند

غمزه رهن چشمت بدل و اصف زار

مست بر کف ذمزه نیزه و خنجر شکند

در قیامت اگر این جلوه قامت گذرد
 من ندانم که چه حالی بقیامت گذرد
 صنما هر گره از زلف تو صد دام بلاست
 کی تواند که دل از حلقه دامت گذرد
 واصف از دائره عشق منه پای برون
 گو که رسوائی اینکار بنامت گذرد
 گر میسر شد می عکس تو بر داشتمی
 روز و شب عکس تو بر سینه و بر - داشتمی
 گرمساعد شدیم بخت بهر شام و سحر
 آینه روی تو در پیش نظر داشتمی
 گر بیوسم لب لعل شکر ینت ، بخدا
 تا ابد گر ه - وس قند و شکر داشتمی
 تو مپندار که غیر از تو بود باز مرا
 کافرم جز تو اگر یار دیگر داشتمی
 چند دور از تو توان زیست نگارا ایکاش
 چوی صبا بر سر کوی تو گذر داشتمی
 از غم دوریت ای نو گل خندان هر شب
 تا سحر ناله چو مرغان سحر داشتمی
 بر سر این شور مرا از غمت امروزی نیست
 شورها در ازل از عشق بسر داشتمی
 و اصفا چون زمی عشق لبی کردم تر
 تا دم مرگ گر از خویش خبر داشتمی
 سال فوتش معلوم نشد -

واصلی شیرازی - متوفی ۱۳۰۲

مرحوم آقاخان مافی شیرازی متخلص به « واصلی »

از شعراء و خوشنویسان قرن سیزدهم هجری است ، خط نسخ تعلیق را خوب مینوشته است و شعر را بد نمیگفته ، فرصت در آثار عجم مینویسد :

و اصلی بر اوراق متفرقه قریب پنجاه شش هزار بیت دارد ، بدست خلف نا اهلش افتاده چند آنکه انتخابی از آنها خواستم بنمایم بمطالعه و مسامحه گذرانید ناچار این چند شعر را که از او بیاد داشتم نگاشتم ، و از عجائب امور اینک که چند شب بعد از فوت وی بخوابش دیدم در حالتی که مکرر این بیت را میخواند:

واصلی نندیشد از روز حساب لطف یزدان گر بحالش شاملست

و این شعر از غزلی بود که در حیات خود وقتی گفته و برای فقیر خوانده بود ، خلاصه در خواب فقیر را گفت تاریخی برای فوت من بسرای و این بیت مرا بآن ملحق نمای ، از این واقعه بسیار عجب نمودم ، بهر حال تاریخ فوتش را سرودم و شعرش را تضمین کردم ماده تاریخ اینست :

كلك فرصت بهر تاریخش نوشت واصلی در قرب یزدان و اصل است

- ۱۳۰۲ -

غزل ذیل از واصلی است -

| | |
|-------------------------------------|------------------------------------|
| خشمگین رفت و پیامد ب سرم از سرناز | عمر بگذشته که گوید که بسرناید باز؟ |
| کی توانم که دل از مهر رخت بر گیرم | که توئی در همه آفاق بخوبی ممتاز |
| میل آزاد بم از کنج قفس نیست که نیست | پرو بالی که کنم سوی گلستان پرواز |

گر نماند پس از این واصلی از درد فراق

عجیبی نیست که از مرده نیاید آواز

در سال هزار و سیصد و دو وفات یافته است -

واله شیرازی = متوفی ۱۰۰۰

جمالا شیرازی متخلص به «واله»

نصر آبادی مینویسد: جمالا برادر شمس‌اودر خط‌از شاگردان میر عماد قزوینی
خوشنویس مشهور بود، از شیراز به هندوستان رفت و ملازمت امراء اختیار کرد
و بواسطه وسعت مشرب که در هند بابست اعتباری بهم رسانید - از اوست:

گل‌روی تو مطلع عید است شام زلف تو صبح امید است
زیر تیغ تو خواب می‌بردم سایه تیغ سایه بید است

✧ ✧

میان گریه چو آهی کشم شود طوفان ز باد شورش دریا زیاد می‌گرده
✧ ✧

از بس شکسته است تن ناتوان من پر گشته است مغز من از استخوان من
سال فوتش معلوم نشد -

واله فیروز آبادی = متوفی ۱۳۳۰

مرحوم درویش زین العابدین فیروز آبادی متخلص به «واله»
از شعراء معاصر است، تحصیلات ادبی و علمی نداشته است اما دارای طبعی
روان بوده و در قصیده سرائی و رباعی دست داشته است -

طرف توجه سلطان محمد خان ایلیخان قشقائی بود و واله او را مدح می‌گفته
است و صله می‌گرفته - از اوست:

آنکه با تیغ جفا قتل منش مقصود است

گو بیا غارت جان کن اگر ت ابن سود است

مرواز بزم و خدا را بنشین یکساعت

کز من ایمونس جان وقت جدائی زود است

مدتی شد که بهلوتگه ارباب طرب
 ز آمد و شد رهم از هر طرفی مسدود است
 عشوه لعل لب و غمزه چشمان ایاز
 در پی غارت آرام دل محمود است
 نیست حاجت بهمشت و لب حوضش فردا
 بر رخ هر که وصال تو دری بگشود است
 آنکه از ریختن خون من انکار کند
 ساعد و پنجه اش از چیست که خون آلود است؟
 زلف و مژگان تو اندر صف پیکان و زره
 در طلبکاری فضل و هنر داود است
 بدعا میطلبم خرمی قاتل را
 گر که بر قتل منش خاطر دل خشنود است
 واله آن گوهر مقصود ندانم ز چرا
 در بحار شرف از دیده ما مفقود است؟
 در سال هزار و سیمصد و بیست در فیروز آباد فوت شده است -

واله کازرونی = متولد ۱۲۵۲ متوفی ۱۳۱۸ یا ۱۳۱۹ شمسی

مرحوم سید اسد الله واعظ کازرونی متخلص به واله فرزند سید احمد -
 از شعراء و واعظ معاصر است، در سال ۱۲۵۴ شمسی در کازرون متولد شد
 و پس از تحصیل علوم متداوله عصر خود شغل واعظی را پیشه کرد، شعر زیاد مروده
 و اغلب جنبه فکاهت و ظرافت داشته است مخصوصاً در گفتن شعر بلمجه «لری»
 بسیار توانا بوده، اما بیشتر آنها از میان رفته و اندکی باقیمانده است ابیات
 ذیل را در باره آتش سوزی مرقد امامزاده «سید محمد نور بخش» که سال ۱۳۳۱
 رویداده و تجدید ساختمان آن از طرف مرحوم خواجه عبدالله ناصر دیوان کازرونی

بمعل آمده است - و از عجائب آنکه پس از سوختن مرقد و کلیه اثاثه آن دیده شد که فقط یکجلد قرآن مجید سالم مانده و بآن آسیبی نرسیده بود - واله هم باینمطلب اشاره کرده است : در سال ۱۳۱۲ شمسی به آبادان رفت و در دفتر ازدواج و طلاق سیدعلی نقی مجتهد کازرونی مشغول شد تا بسال ۱۳۱۸ یا ۱۳۱۹ شمسی که در آنشهر وفات یافت - از اوست :

| | |
|-------------------------------|---------------------------------------|
| شهر صیام از قضای حضرت سبحان | گشت شبی محترق ز آتش سوزان |
| مرقد پر نور نور بخش محمد | سید با جاه و با جلالت ذیشان |
| زاده مرسی بن جعفر آنکه ملائک | بر در او جمله ساجدند و ثنا خوان |
| از آن آتش بسوخت مرقد چوبین | وز آن آذر گداخت استن و ایوان |
| بلعجب اینست کز شرر همه اشیاء | سوخت بغیر از یکی مجلد قرآن |
| از پس آن سوختن امیر مکرم | خواجه با جود و جاه ناصر دیوان |
| ریخت بصحن سرا ، محله ، و برزن | آهن و فولاد و چوب و آجر الوان |
| گفتی بهر بنای مسجد اقصی | کرده خداوند گار ، زنده سلیمان |
| یک دو سه مه بهر آن ضریح منور | همت خود بذل کرد ، از دل و از جان |
| ساخت ضریح مقدسی که ز وصفش | هائم (۱) و حیران شوند یکسره صنعان (۲) |
| بعد سه مه چون بیای برد ضریحش | کرد چو تعمیر سقف و استن و فرقان |
| در عشر اولین ز ماه محرم | برد ضریحش بسوی مجمع و ایوان |
| نصرت حق شاملش بود که زاکرام | نصرت زاده رسول کرد ، ز احسان |

واله گفت : ابن بنار کیست ؟ خرد گفت :

« بانی این مرقداست : ناصر دیوان »

- ۱۳۳۱ -

۱ - هائم : بکسر سوم بمعنی سر گشته و حیرانست -

۲ - صنعان . جمع فارسی کلمه صنع (بضم اول) است که بمعنی ماهر و نازک

منتخب‌مثنوی او که بلجه لری حج رفتن یکی از لرها را شرح داده است:

در لرستان بدهی دی گذرافتاد مرا

بلر ریش سفیدی نظر افتاد مرا

گفتم : ای قائد فرخنده چه باشد نامت ؟

که ز دیدار جمال تو شدم در دامت !

سروریش حرکت داد و مرا گفت جواب

با دو صد قهر و دو صد خشم و دو صد غیظ و عتاب

دار نبیدی تو سید - چون جدت - ریش بوات

ایش کنیدم سروته - دندلت و دستل و پات » (۱)

گفتم : ای مومن دین دار چه بد تقصیرم

که بخشمی تو و خواهی بکشی با تیرم ؟

گفت : مر یگو تبلت کوره - منه نیشناسی

که مه خم رهنمه مکه و ره عباسی ؟ (۲)

ایسه خم حاجیم - از مکه و پار او مدمه

شیخ رسول بای موبیده - ره سه کنار او مدمه (۳)

گفتم ای حاجی ناجی تو بیا محض خدا

حالت مکه خود نقل نما سر تا پا

۱ - معنی : اگر سید نبودی بجان جدت و بریش بابایت سو گند که سرودنده و دست و پابت را میشکتم

۲ - معنی : گفت : مکر چشمه‌ایت کور است که مرا نیشناسی، من همانم که از راه بندر عباس بیکه رفته‌ام

۳ - هم اکنون من حاجی هستم و بار سال از مکه آمده‌ام و شیخ رسول نیز با من همراه بوده و از راه «سه کنار» آمده‌ام

- گفت : بنشین و برم تا که و ست گپ بزیم
- حالت مکه خم جمله وست قصه کنم (۱)
- پار خان اومه و هونم به شوی مهمون بی
- تا سحر که کر لم دور شه سر گردون بی (۲)
- که و سی چه نرویی مکه تو هالو بر دو
- ار نرهتی کشت جون عزیزت گردو (۳)
- موخر و گابل خم با بز کم کردم پیل
- هر چه داشتم بفروختم همه تا بهره و پیل (۴)
- وخت رفتن ایزدن بر سر خود کریل مو
- ایکیندن مل خود زن یل مو - دوریل مو (۵)
- زنده زنده و سی مو گشت بپا شیون و شین
- تو مریگو که همون روز بدی قلت حسین (۶)

-
- ۱ - گفت پهلویم بنشین که برایت سخن گویم و حال مکه رفتن خود را قصه کنم -
- ۲ - پارسال شبی خان بخانه ام آمد و مرا مهمان بود و تا سحر گاهان پسرهایم دور او سرگردان بودند
- ۷ - گفت (خان گفت) خالو بر دو چرا تو بمکه نمیروی، اگر نروی بجان فرزندانم گردو میکشمت
- ۴ - من خروگاو و بز کم را مبدل بیول کردم (فروختم) و هر چه داشتم حتی کفگیر و بیلیم داهم فروختم
- ۵ - در هنگام رفتن پسرهایم بر روی خود لطمه میزدند و زن و دخترانم موی خود را میکشند
- ۶ - زنده زنده برای من شیون و شین بپا کردند ! تو گوئی که روز قتل امام حسین (ع) بود

چو و بندر برسیدم گر هالو سنگر

رخت و آورد و سم ترب و پیاز و چندر (۱)

بعد شش روز نهادن منه در توی غراب

چه غرابی؟ تو مریگو کهی روی دل آب (۲)

این مثنوی نود بیت است و در آخر میگوید:

واله از وضع سفر کردن این حاجی لر

کرد منظومه اشعار چنان رشته در (۳)

در سال هزار و سیصد و هجده یا نوزده شمسی وفات یافت -



از راست بچپ مرحومین واله و سعیدی کازرونی

۱ - چون به بندر « بندر عباس » رسیدیم پسر خالو سنگر رفت و برای من ترب و پیاز و چندر آورد

۲ - بعد از شش روز مرا وارد کشتی کردند - چه کشتی! تو خیال میکنی که کوهی بر روی آبست -

۳ - نقل بمعنی از ترجمه ای که آقای علی نقی بهروزی برای مولف فرستاده است .

وجدی شیرازی - متوفی ۱۳۹۱ یا ۱۳۹۲

میرزا محمد علی منشی شیرازی متخلص به « وجدی » فرزند میر حسینخان
 حاکم لارستان و سبعه -
 پدرش حاکم لارستان و سبعه بوده ، خودش خط نسخ تعلیق را خوش مینوشته
 و بقول فسائی بشغل کتابت و انشاء اعاشه میکرده است ، از اوست :
 آنچه ایشیخ ترا در همه عالم رم از اوست
 چون نکو مینگرم زخم مرا مرهم از اوست
 ساقی از باده عشقم قدحی چند بیار
 که جهان را همه بنیاد بقا محکم از اوست
 خرم از عشق نه تنها دل من شد وجدی
 که دل هر که تو بینی بهجهان خرم از اوست
 آنکه در خلوت دهی بی یار خویش آرام دارد
 حاصلی از عشقبازی گو چه غیر از نام دارد
 نیست عاشق ور بود صادق مخوانش آنکه بینی
 بی دلارامی زمانی طاقت و آرام دارد
 ای خوشا حال دل آن عاشق بیدل که هر شب
 در بدستی زلف یار و در بدستی جام دارد؟
 گو منه برخویش تهمت ای که ترسی از ملامت
 عاشقی دارد ملامت - عاشقی دشنام دارد
 در سال هزار و دویست و نود و یک بقول فرصت - یا ۱۳۹۲ بقول فسائی
 وفات یافت -

وجدی شیرازی = متولد ۱۳۱۹

آقای، علیمحمد وجدی فرزند مرحوم نسرالله فرزند میرزا محمدعلی وجدی شیرازی -

از شعراء معاصر است ، واز دوستان قدیم نگارنده - در سال ۱۳۱۹ در خانواده فضیلت شمار وجدی در شیراز متولد شد ، جدش محمدعلی وجدی و عمویش محمد حسین متخلص بکیمهان از شعراء معروف عصر خود بوده اند و ترجمه آنها در این کتاب آمده است ، دخترش دوشیزه « شاداب » وجدی نیز فاضله و شاعره است و ترجمه اش گذشت -

بهر حال آقای وجدی پس از تحصیل علم و کمال وارد خدمت وزارت پست و تلگراف شده و پس از چندی بوزارت کشور منتقل گشته است ، و چهل سال است که در این وزارت خدمت میکند ، و غالباً سمت فرمانداری شهرهای فارس و سایر نقاط ایران را داشته است ، گاهگاه شعری میگوید - از اوست :

تا توانی ای بدل از دام هوس آزاد باش

رو غم عشقی گزین وز هر چه جز آن شاد باش

هر که را نبود خبر از عاشقی کودک شمار

عمرش گو سی سال یا پنجاه یا هفتاد باش

کر طریق عشق خواهی رفتن از خود در گذر

واندرین ره کر قدم خواهی نهاده استاد باش

ماجرای عقل را رو پنبه اندر گوش نه

و آنچه عشق تو فرمان دهد متقاعد باش

در ره شیرین لبان از جان شیرین در گذر

عاشق و دیوانه و دل داده چون فرهاد باش

سر بنه در پای مردان خدا از راد صدق

یعنی از جان دوستدار حیدر و اولاد باش

رشته اخلاص هشت و چار بر گردن فکن

و آنگه از بند دو عالم فارغ و آزاد باش

با تولای علی وجدی ز دوزخ غم مدار

چون تو روئین تن شدی دشمن بگو جلاد باش

تا ز دست تو پری ساغر صہبا زده ایم

رستم عهد خودستیم که از قدرت عشق

نیست غیر از تو رهی اندر دل ما

از می عشق تو ما دلشد گان مست و خراب

دل چون شیشه ها گرد دل سخت تو شکست

آنکه رسوائی ما خواست، ندانست که ما

تو از آن لعل روانبخش و من از شعر روان

خنده بر جام جمو شو کت دارا زده ایم

بر صف لشکر غم، با تن تنها زده ایم

دامن خیمه دل بهر تو بالا زده ایم

در گمان خلق در افتاده که صہبا زده ایم

نیست جرمی ز تو ما شیشه بخارا زده ایم!

کوس رسوائی، بر گنبد خضرا زده ایم

طعنہ ها هر دو بر اعجاز مسیحا زده ایم



آقای علیمحمد وجدی

وجدی از من بیر محتسب شهر بگوی
قصه کوتاه که ما خیمه بهجرا زده‌ایم

وحدت شیرازی = متوفی ۱۳۰۸

مرحوم میرزا مهدی مشهور بمیرزا آقا شیرازی متخلص به «وحدت» فرزند
میرزا غلامحسین متخلص به «راغب» -

شعاع مینویسد: از شغل انشاء بجزئی مواجبی مدار مینمود، تا در سنه هزار
و سیصد و هشت که در بوشهر مرد و تن را از محبس عالم بدر برد، غزل را نیکو
میگفت و هیچ شبی بی یاد خدا نمیخفت - از اوست:

| | |
|---------------------------------------|-------------------------------------|
| از سوز نهان من آنکس خبری دارد | کز عشق نکورویان شوریده سری دارد |
| غیر از تو درین عالم ما را نبوه منظور | آخر سوی منظوری هر کس نظری دارد |
| جز شام فراق را کش نیست سحر از پی | هر شام که می بینی از پی سحری دارد |
| ای دوست مکن عیبی خود بیسرو پایان را | گر منزلتی دارد بی پا و سری دارد |
| آن کز سر خود بینی خود شد ز گمان انسان | بالله نشاید گفت آنکس بصری دارد |
| سنباب و خز انسان را بر رتبه نیفزاید | گر مرتبت این باشد هر گاو و خری دارد |

وحدت ز پریشانی - دارد همه شب فریاد

فریاد دل افکاران - وقتی اثری دارد

| | |
|----------------------------------|-----------------------------------|
| تا شد بسر کوی خرابات مقام | دل شد ز غم آزاد و روا شد همه کلام |
| آن زاهد سالوس نیم خود که ز خامی | بر خلق تکبر بود از سُبْحَةُ خام |
| من طائری از عالم قدس که در اینجا | افکنده هوی و هوس دانه بدام |
| مقبول چو در حلقه خاصم چه تفاوت | مردود اگر در نظر فرقه عام |

وحدت برضایش چو نهادم سر تسلیم

دشنام سزا بود - بیاداش سلام!

وحید بهبهانی = متولد ۱۱۱۷ متوفی ۱۳۰۵

محمد باقر بن محمد اکمل بن مولی محمد صالح بن مولی احمد بن محمد بن ابراهیم ابن محمد فیض بن احمد بن ابراهیم بن قطب الدین بن کامل بن علی بن محمد بن علی بن شیخ محمد مفید بن محمد بن نعمان بن عبدالسلام بن جابر بن نعمان بن سعید بن جبیر - معروف به آقا و وحید بهبهانی و استاد کل -

از فقهاء عالی مقام و مجتهدین بزرگ شیعه دوازده امامی است - در سال هزار و صد و هفده یا هجده در شهر اصفهان متولد شد و چون سی سال در بهبهان سکونت داشته است لهذا مورخین و صاحبان رجال عموماً او را بهبهانی خوانده اند -

نویسنده جوان فاضل معاصر آقای علی دوانی (سالف الترجمه) کتاب مبسوط و محققانه ای در ترجمه این مرد بزرگ پرداخته و آنرا «وحید بهبهانی» نامیده و در سال ۱۳۴۷ شمسی در قم چاپ شده است و چون در تألیف این کتاب رنج فراوان برده و تا آنجائیکه امکان داشته است از بذل جهد و کوشش در کشف حقیقت و شرح جزئیات زندگانی وحید و اولاد و شاگردانش مضایقت نموده و از او کس بهتر و کامل تر ننوشته است لهذا ماخذ ما در ترجمه وی کتاب ایشان خواهد بود - و بدیهی است که اهم مطالب بطریق اختصار از آن کتاب اقتباس و نقل خواهیم کرد -

پدرش آقا محمد اکمل از فقهاء فاضل عصر خود بوده ، بلکه اجداد وحید کلاً از علماء و فقهاء زمان خود بوده اند و وحید در اصفهان تحت سرپرستی او مقدمات و اصول کافی را آموخت و چون به ملت حمله افغانها شهر اصفهان محسوس شد و امنیت از آن برخاست و پدرش بدرود حیات گفت و زندگی بر او مشکل گشت ناچار با برادران و بستگانش جلای وطن کرد و از آن شهر به نجف اشرف رفت و در آنجا رحل اقامت افکند و در آنوقت (۱۱۳۵) هجده ساله بود -

در نجف علم معقول را از محضر درس سید محمد طباطبائی بروجردی (جد بحر العلوم) و فقه و اصول را در خدمت سید صدرالدین رضوی قمی مشهور به همدانی

(شارح وافیه تونی) آموخت، و در اندک زمان مراحل علوم معقوله و منقوله را یکی پس از دیگری طی کرد. آنگاه دختر سید محمد طباطبائی را به عقد ازدواج آورد، و آقا محمد علی فرزند ارشدش از او متولد شد. و از نجف به بهبهان رفت و مدت سی سال در آن شهر اقامت داشت.

پس از ورود به بهبهان بدرس و بحث و تالیف و اقامه نماز جماعت مشغول شد و چون مشرب اخباری در بهبهان نفوذ و رسوخ پیدا کرده بود و غالب اهالی آن شهر تابع شیخ یوسف بحرانی صاحب حدائق بودند. وحید بترویج مشرب اصولی پرداخت و بتدریج مردم را باین مشرب آشنا کرد، و شاگردانی تربیت کرد که بدرجه اجتهاد رسیدند. و آوازه علم و دانش او در عراق عرب و ایران پیچید، و چون دانست که علماء اخبار امثال: سید صدرالدین همدانی و شیخ یوسف بحرانی در کربلای معلی نفوذ فراوان دارند و در راه نشر مشرب خود میکوشند و علم اصول و اجتهاد در آن دیار تحت الشعاع اخباریین واقع شده است لهذا تصمیم برفتن عتبات عالیات گرفت نیز چنین گفته اند که علت مهاجرت آقا از بهبهان این بوده است که روزی خواجه عزیز کلانتر بهبهان بهنگام نماز روی با آقا کرده میگوید:

«آقا ببینید بر اثر دستوری که داده‌ام چقدر مردم در نماز جماعت شما شرکت کرده‌اند، و جمعیت چقدر زیاد شده است.»

آقا از این گفته سخیف فوق العاده متغیر و منقلب میشود که نماز دیگر ر ناخوانده بخانه میرود و بدون درنگ رهسپار عتبات میشود و بکلی بهبهان را ترك میگوید. ترس از آنکه مبادا اینگونه اعمال سفیهانه مریسدان نادان زنگ ریا و تعلقات جسمانی بر لوح دلش بنشیند، و او را از مقام والای معنوی بحضیض دنائت و ریاکاری و جاه طلبی تنزل دهد.

پس در سال ۱۱۵۹ با اتفاق خانواده و بستگانش به عراق عرب رفت، و در کربلا ساکن شد، و شروع بتدریس کرد و بنای مخالفت با مشرب اخباری را گذاشت و این معنی از مندرجات کتابهایی که نوشته است لائح است و کمتر تالیفی دارد که در

آن سخت بر علماء اخباری نتاخته و اعتراض نکرده باشد - نیز با يك يك پیشوایان اخبار باب مناظره و مباحثه را گشود و در نتیجه منطق گویا و نیروی بیان و آوردن براهین ساطعه بر تمام آنها غلبه جست ، و در حقیقت علم اصول و طریق اجتهاد را در شهرهای عراق عرب زنده و پاینده کرد که تا این زمان باقی است ، و باین جهت علماء اصولی او را «مجدد مذهب شیعه در آغاز سده دوازدهم هجری» خوانده اند - و نزوی که از شاگردانش بود در کتاب «ریاض الجنه» در ترجمه اش آورده است:

«محمد باقر بن محمد اکمل الاصفهانی الشهير به بهبهانی الساكن بکربلا حیاً و میتاً طاب ثراه استادنا الاعظم الافخم ، كان عالماً فاضلاً باذلاً ثقةً عدلاً فقیهاً مجتهداً صرفاً محققاً مدققاً مروّجاً ثبتاً ضبطاً علامة البشر ، مروج مذهب الائمة الاثنی عشر فی رأس المأة الثانی عشر، جلیل القدر، عظیم الشأن، قرأنا علیه فی الفقه والاصول کثیراً ، و قد ذکرناه فی کتابنا الکبیر الموسوم به «بحر الملوّم» فقلنا عند ذکره جناب مقدس ما ب مولانا»

و نیز صاحب «نخبه المقال» درباره او سروده است :

والبهبهانی معلّم البشر مجدد المذهب فی الثانی عشر
ازاح کل شبهة و ریب فبان للمیلاد کنه الغیب

مرحوم حاج شیخ عباس محدث قمی در کتاب «الکنی والالقب» آورده است که از آقا پرسیده بودند : با چه وسیله باین مقام از علم و عزت و شرف و مقبولیت در دنیا و آخرت رسیده ای ؟ آقا در جواب آنها نوشت :

«من ابدأ خود را چیزی نمی دانم ، و در شمار افراد موجود بشمار نمی آورم ، آنچه ممکن است مرا باین مقام رسانیده باشد اینست که هیچگاه در تعظیم علماء و بزرگ داشت آنها و نام آنان را به نیکی بر دهن خودداری ننموده ام ، و هیچوقت اشتغال بتحصیل را تا آنجا که مقدورم بود ترك نکردم ، و همیشه آنها را بر هر کاری مقدم میدارم»

آقا در زهد و تقوی و بی اعتنائی بمال و منال نیز مقامی ارجمند داشت و

لباسش منحصر بکرباس تابدار بود که آنهم غالباً زوجه‌اش (مادر آقا محمد علی) میبافت، و نواده‌اش آقا احمد فرزند آقا محمد علی در کتاب «مرآة الاحوال» مینویسد: «در مدت العمر بجمع زخارف دنیویه که ادنا تلمیذش را به اندک التفاتی میسر شده است، همت مصروف نفرمودند بلکه اصلاً به سکه های مختلفه دراهم و دنانیر و تفاوت انواع آنها مطلع نبود، عزلت از اهل دول بر مزاج آن بزرگوار بغایت استیلا داشت، از معاشرت آنها دامن کشیده، مصاحبت بسا فقرا را خوش میداشت.»

تالیفاتش: شیخ ابوعلی در «منتهی المقال» نوشته است که آقا قریب شصت کتاب تصنیف فرموده و بیشتر آنها فارسی است آنگاه چهل و چهار جلد از آنها را نام میبرد که بخط آقا دیده است.

تالیفات او بجز هشت جلد از آن که بطبع رسیده است، بقیه خطی مانده، و اغلب آنها بخط خودش میباشد. نویسند دانشمند معاصر آقای عبدالعزیز جواهر الکلام در کتاب «دائرة المعارف» خود تالیفات او را از روی ثبت زنوزی و آنچه را خود بد آنها دست یافته تا ۵۴ جلد نام برده است. اما آقای علی دوانی پس از تفحص زیاد نام هفتاد و سه مجلد از آنها بدست آورده و در کتابش ثبت کرده است که باختصار در اینجا میآوریم:

۱ - شرح مفاتیح الفقه (مولی محسن فیض) از کتاب طهارت تا خمس (در

هشت مجلد)

۲ - فوائد حائریه (در اصول فقه) ۳ - فوائد ملحقة بفوائد حائریه

(در اصول فقه) ۴ - حاشیه بر کتاب مدارك (از طهارت تا آخر صلوة)

۵ - حاشیه بر کتاب ذخیره (تا کتاب صوم) ۶ - حاشیه بر شرح ارشاد

مقدس اردبیلی (از اول متاجر تا آخر کتاب) ۷ - رساله در حلیت جمع بین

دو زن علویه ۸ - رساله دیگر در همین موضوع - ۹ - رساله دیگر در همین

مساله ۱۰ - حاشیه بر معالم الاصول ۱۱ - حاشیه دیگر بر معالم -

- ۱۲ - حاشیه بر دیباچه مفاتیح فیض (مشمول بر چهار مبحث)
- ۱۳ - رساله در بیان حیل شرعیه متعلق بهربا و آنچه گمان می‌رود که مشروع باشد و مشروع نیست ۱۴ - رساله در طهارت و صلوٰه (فارسی) ۱۵ - رساله در زکوة و خمس (فارسی) ۱۶ - رساله در حج (فارسی) این سه رساله راشیخ ابو علی بصری ترجمه کرده است ۱۷ - رساله در بیان اصول اسلام و اصول ایمان و حکم انکار کننده هر يك از آنها و بیان معنی کلمه ناصبی -
- ۱۸ - رساله در فساد عقد دختر نا بالغ برای حلال بودن نظر بمادرش
- ۱۹ - رساله در حکم شرعی و تحدید آن - ۲۰ - رساله الاجتهاد و الاخبار (در آخر عدة الاصول شیخ طوسی - در طهران چاپ شده) ۲۱ - تعلیقات بر رجال میرزا محمد استر آبادی (منهج المقال) (این تعلیقه با فوائد تالیف دیگر او بانضمام رجال کبیر چاپ شده)
- ۲۲ - تعلیقه بر رجال متوسط میرزا محمد مذکور ۲۳ - فوائد رجالیه
- ۲۴ - رساله در حجیت استصحاب و اقسام آن ۲۵ - رساله در اصل برائت
- ۲۶ - حاشیه بر کتاب وافی ۲۷ - رساله در جبر و اختیار ۲۸ - کلمات المحققین (بانضمام رساله جبر و اختیار چاپ شده است) ۲۹ - رساله در خمس (فارسی) ۳۰ - رساله در جمع بین اخبار و اقسام جمع صحیح و نا صحیح آن
- ۳۱ - رساله مستحبات نماز جمعه و فساد وجوب عینی آن (مفصل)
- ۳۲ - رساله در همین زمینه (مختصر) ۳۳ - رساله در احکام حیض (نا تمام)
- ۴ - رساله در نماز جمعه ۳۵ - رساله در احکام عقود ۳۶ - رساله در اینسکه در زمان غیبت امام باید یا مجتهد یا مقلد یا محتاط بود ۳۷ - رساله در احکام دماء مفقوه ۳۸ - در مناظره با یکی از افاضل علماء سنت در استحاله نسبت رویه بر خداوند ۳۹ - رساله در اصول اصیله ای که فقهاء آنرا معتبر ندانسته اند ۴۰ - رساله در آنچه جهال خیال کرده اند قیاس است و حال آنکه قیاس نیست ۴۱ - رساله در اجماع ضروری و نظری و اینسکه شهرت حجت

است یا نه ؟ -

۴۲ - رساله در جواز تقلید میت ۴۳ - حاشیه بر حاشیه مولی میرزا جان
بر مختصر الاصول عضدی ۴۴ - حاشیه بر مسالك ۴۵ - حاشیه بر اوائل
معالم ۴۶ - حاشیه تهذیب ۴۷ - حاشیه بر شرح قواعد ۴۸ - رساله معاملات
بنام متاجر (فارسی است - و چاپ شده ، مرحوم هجده شیرازی آنرا حاشیه کرده)
۴۹ - رساله در آب انگور و خرما و مویز ۵۰ - رساله در امامت که مسوده
مانده است ۵۱ - رساله در عدم اعتداد رؤیت هلال پیش از زوال ۵۲ - در
نامیدن بعضی از فرزندان ائمه باسم خلفاء و علل آن ۵۳ - رساله مفصل در
امامت ۵۴ - حاشیه بر مفاتیح ۵۵ - رساله در اصول دین (فارسی)
۵۶ - رساله تحفه حسینی در عبادات (فارسی) ۵۷ - حاشیه - دیگر بر معالم
الاصول ۵۸ - رساله در عبادت جاهل ۵۹ - رساله کر و مقدار آن (در
طهران چاپ شده و اشتباهاً آنرا بشیخ بهائی نسبت داده اند -

۶۰ - رساله اصالت صحت در معاملات ۶۱ - رساله در اصالت طهارت

۶۲ - رساله در حلال و حرام بودن قرض ۶۳ - رساله نقض و ابرام

۶۴ - نقد و انتخاب از اول طهارت تا آخر دیات ۶۵ - حاشیه بر منتهی

المقال رجال ابو علی شاگردش ۶۶ - حاشیه بر قوانین الاصول میرزای قمی

شاگردش ۶۷ - رساله در نقد و انتخاب یا نقض و ابرام ۶۸ - جواب

مسائل متفرقه ۶۹ - حاشیه بر اول خفزی ۷۰ - رساله در جواب

مسائل فقهیه فضلی خراسان ۷۱ - حاشیه بروجیه ۷۲ - حاشیه بر کافی

۷۳ - رساله در طهارت و صلوٰه -

اساتیدش : علم حدیث و معقول را در خدمت پدرش آموخت آنگاه معقول

را در محضر سید محمد طباطبائی تکمیل کرد -

فقه و اصول را از سید صدرالدین همدانی آموخت - بنابر این اساتید او منحصر

باین سه نفر بوده است -

شاگردانش : آقا محمد علی و آقا عبدالحسین (فرزندانش) محمد مهدی طباطبائی
ملقب به بحر العلوم - میر سید علی طباطبائی (صاحب ریاض) میرزا محمد مهدی
شهرستانی - میرزا مهدی خراسانی - میرزا ابوالقاسم قمی - مولی مهدی نراقی -
شمس الدین بن جمال الدین بهیمانی - سید احمد طالقانی - سید دلدار علی نصیر
آبادی هندی - شیخ ابو علی حائری (صاحب منتهی المقال) حاج مولی محمد رضا
استر آبادی - مولی محمد کاظم هزار جریبی - مولی عبدالصمد همدانی -
سید احمد عطار بغدادی - حاج میرزا محمد حسن قزوینی (جد رحمتعلی شاه شیرازی)
سید محمد قمیر خراسانی - سید محمد شفیع شوشتری - مولی عبدالجلیل کرمانشاهی -
و غیر اینها که همه از فقهاء عالیقدر و علماء مشهور عصر خود بوده اند - و از انقاس
قدسیه وحید بمقامات عالیه فضل و دانش رسیده اند -

آقا قرب نود سال عمر کرد - و در بیست و نهم شوال المکرم سال هزار و دو بیست
و پنج بنا بنحقیقاتی که آقای دوانی کرده اند در کربلا بجوار رحمت حق پیوست
و در رواق حضرت امام حسین علیه السلام پائین پای شهداء مدفون گشت و شاعری -
شهاب تخلص ایات ذیل را در رثاء او سرود :

ندانم باز این شور و مصیبت چیست در عالم

که افغان خلایق از ثری تا بر ثریا رفت

همانا ماتم سر خیل اهل اجتهاد است این

که اهل علم را طاقت زد دل و زجان شکیبارفت

جهان فضل و علم آقا محمد باقر آن کاخر

جهان رادر عزایش خون ز چشم اشک پالافت

هزار افسوس از آن مهر سپهر دانش و عرفان

که سوی مغرب ظلمت چو مهر عالم آرا رفت

غرض آن باقر علم و سمی قبله پنجم
 شهاب از دار دنیا چون بسوی ملک عقبی رفت
 جناب اکبر اولاد امجادش
 که یارب هم عدد اسم شریف او ز اسماء رفت
 ز کلك فطرت خود دروفات والدماجد
 بلوح دل رقم زد «باقر علمی زدنیا رفت»
 (۱۲۰۵)

وحیدی لنگه ای - متولد ۱۳۳۱

آقای حسین وحیدی لنگه ای فرزند مرحوم علی فرزند احمد فرزند عبدالله فرزند
 احمد خنجی -

از شعراء و فضلا معاصر است ، پدر و اجدادش از خانواده های قدیم خنج ولایتان
 بوده اند. وجدش مرحوم احمد از شیوخ و مراشد طریقه نقش بندی و قادری بود و پدرش
 مرحوم علی مردی فاضل و در علم نجوم و طب قدیم یونانی دست داشت و در سال ۱۳۵۰
 فوت شد خودش در سال ۱۳۳۱ در بندر لنگه متولد شد - و در شش سالگی شروع
 به تحصیل سواد و خواندن قرآن مجید کرد، و مقدمات را در خدمت پدرش آموخت
 و از آن پس در محضر درس سید علی بن سید حسن کراماتی مبادی علوم دینی و قرأت
 و تجوید را فرا گرفت پس در محضر مرحوم شیخ قاسم صدیقی در مدرسه علوم
 بندر لنگه (معقول و منقول) که از تاسیسات جدش (احمد) بود صرف و نحو
 و فقه و لغت و تفسیر قرآن مجید و احادیث نبوی را تحصیل کرد -

شغل فعلی مشارالیه پیمه وری است ضمناً هر سال تقویم جیبی بنام «مفكرة
 الوحیدی» که به دو زبان عربی و فارسی تدوین میشود و متضمن حسابهای فلکی
 و امور دریائست طبع و نشر میکند -

اشعارش کلاً بزبان عربی است ، که پاره ای از آن را در اینجا می آوریم:

| | |
|----------------------|-------------------------|
| جائتک ترفل فی النضید | فبیلا مفکرة الوحید |
| و الان یاتی نظمه | حتی یشید بیوم عید |
| عید الربیع و فضله | و صفائه للمستفید |
| فیطیب فیه هوائه | و الزهر یزهو و الورود |
| و المرو نصبو نغمه | لسماع عود - و لثم غید |
| و ترشف - المرافف | ممن یحب - و من یرید |
| ما الورد احسن من نو | رد - و جنته فوق الحدود |
| یتکرم المحبوب تبها | با الرضی - او با الصدود |
| قتهم حینا قطفها | بمصیفة و بها یجود |
| فیصد عنک بجیده | فتذل - لازل العبید |
| دم رافلا فی حلة | من نسبح قیوم و دود |
| متمتعاً فی صحة | و سلامتة رغم الحسود |
| خذها کریمة فکرة | من شاعر - یدعی «وحید» |

مامهرها الا القیو -

لخصیصة فی یوم عید

لطیفه ذیل را در بمبئی گفته است :

و ذات رداء قد یرسمی بساریا (۱)

لها قامة هیفاء و الردف بادیا

اشارت بطرف راعس و تبسمت

فخلت شعاعاً لاح من ثغر هالیا

فا و ماعت من فرط التأثر نحوها

بقی - فقالت : ای عرب صاب تم مرگیا ؟ (۲)

(۱) ساری ، نام جامه زیبایست که زنان هند میپوشند - و کلمه هندبست .

(۲) تم مرگیا . بزبان هندی یعنی تو داری میبیری .

فقلت . نعم ، انی ملک صبا
 فمنی بوصل - و ارحمنی لعلیا
 اعیش - و الا فالهوی یقتانی
 فقالت: « ادر او » (۱) عند جنبی محاذیا
 تقربت منها حیث ارخت رداها
 علی - ففعلت الخدود البواد یا
 کذاک حنیت الورد منها بعضه
 و فزت - الثغر لثماً خوفا
 ولم یجر شیئی غیر شف و عضة
 وجداتجنب الحراما المنافیا؛ (۲)



آقای حسین وحیدی لنگه ای

(۱) ادر - او : بزبان هندی یعنی « بیا اینجا »
 (۲) این شرح حال و اشعار را آقای انجم روز که از نویسندگان معاصر است
 از بندر لنگه برای آقای علینقی بهروزی و آقای بهروزی برای مولف فرستاده است ، و از
 هر دو آقایان معترم متشکرم .

وصاف شیرازی - متولد ۹۶۳ متوفی در حدود ۷۳۰

شرف الدین خواجه عبدالله بن عزال - بن فضل الله بن عبد الله شیرازی متخلص به « شرف » و ملقب به « وصاف الحضرة »

از شعراء و نویسندگان و مترسلین و مورخین قرن هفتم و نیمه اول قرن هشتم هجری است - و فضل او را تاریخ و صافش برهانست ساطع و دلیلی است قاطع - در نام و لقبش اختلاف است ، سامی در « قاموس الاعلام » نامش را فضل الله و لقبش را « رشیدالدین » ضبط کرده است و این هر دو اشتباه است و صاحب حبیب الصیر لقب او را « شهاب الدین » نوشته در صورتیکه صاحب ترجمه مکرر در تاریخش بلقب خود « شرف الدین » اشارت کرده است -

برخی از مورخین و صاف الحضرة را پسر شرف الدین فضل الله حسینی قزوینی یا یزدی مؤلف « تاریخ مجمع » تصور کرده اند که اینهم اشتباه است ، و در شیرازی بودن و صاف الحضرة هیچگونه شك و اختلافی نیست - همچنین در عزالدین بودن لقب پدرش ، و بتصریح دانشمند معاصر مرحوم ملك الشعراء بهار در جلد سوم سبك شناسی « پدرش عزالدین فضل الله در بیست و دوم ذیقمده سال ششصد و نود و هشت در قحطی فارس فوت شده است -

نام صحیح و کامل تاریخش « تجزیه الامصار و تجزیه الاعصار » است که بعلمت دزازی و باصطلاح « قلنبه » بودن این نام بعداً به « تاریخ و صاف » شهرت یافته است - و بنام اخیر بخط خوش نسخ تعلیق مرحوم محمد ابراهیم اولیاء سمیع شاعر و کاتب شیرازی (که ترجمه اش گذشت) بسال ۱۲۶۹ در بمبئی چاپ شده و چون نایاب شده بود اخیراً در طهران از روی آن چاپ « افست » کرده اند -

وصاف مردی دانشمند و ادیب و نویسنده ای توانا و مورخی دانا بوده ، و چنانکه خود متعرض شده است ، مقصودش از نوشتن این کتاب تنها تاریخ نویسی نبوده ، بلکه در ضمن خواسته است اظهار قدرت و ابراز مهارت در فن انشاء کرده

باشد، و انصاف که نیک از عهده این مهم بر آمده است - و اگر چه کتابش خالی از اغلاق و تصنع و اطناب کلام نیست، و در این زمان اینگونه انشاء که باعث اتلاف وقت است و خواننده ناگزیر است برای فهم بسیاری از کلمات آن بکتاب لغت مراجعه کند - مطلوب و مقبول نیست، ولی محیط هفتصد سال پیش را هم باید در نظر گرفت، هر چند ممکن است معترضین بگویند قبل از وصاف هم دیگران کتاب نوشته اند، بی همتی هم تاریخ نوشته است و شیخ اجل گلستان، میخواست این مرد هم کتاب خود را بسبک آنان بنویسد، و باب طعن ودق را بر خود بیند و کتابی نویسد که مرور ایام آنرا از حیز انتفاع فیندازد، و از باد و باران گزند نیابد - شك نیست که این ایراد وارد است، ولی انکار فضل و دانش صاحب کتاب هم صحیح نیست - و به قیده من بنده کتابهای نظیر وصاف و دره نادره و تاریخ معجم و از این قبیل در مقام خود خالی از لطف و عاری از هنر نیست، و هر چیزی بجای خویش نیکوست - مخصوصاً وصاف که از حیث صحت مطالب کم نظیر و برتری آن بر دره نادره و مانند آن مسلم است - بالجمله این کتاب در پنج مجلد تالیف شده، و در حقیقت متمم جهان گشای جوینی است و شامل تاریخ ایلخانان مغول از چنگیز خان تا غازان خان و امرای اطراف و اکناف ایران از سال ۶۵۶ تا ۷۲۸ می باشد - و تالیف آن از سال ۶۹۹ تا ۷۱۲ بطول انجامیده است - مرحوم ملك الشعراء بهار در جلد سوم «سبك شناسی» با دقت و غور کافی این کتاب را مورد انتقاد قرار داده مینویسد «این کتاب همچنانکه در روش تاریخ پیر و جهان گشای است، در سبك و شیوه نیز بدان کتاب نظر داشته و غالب لغات و اصطلاحات و ترکیبات جهان گشای در تاریخ او بعینیه دیده میشود، اما چنانکه گفتیم نظر به تبخّری که در علوم ادب و دواوین شعرای عرب داشته است تا همین جا قناعت نکرده، و خواسته است گوی سبقت از استاد و پیشوای خود برده باشد - بنا براین در آن باره راه افراط پیموده و غلو نموده است، بجدی که راستی خواندن آن کتاب اهل فضل و ادب را که عاشق این قبیل

نوشته‌ها باشند نیز ممکن است گاهی خسته و ملول کند، و مطالعه چند صفحه از آن کتاب خاصه که قصد خواننده استفاده تاریخی باشد به سآمت میانجامد. معذک چنان نیست که در این اواخر نزد جمعی بطالان بیمابه شهرت گرفته و از کتب غیر مفید نامیده شده و در ردیف «دره نادره» نهاده آمده است - چه علاوه بر اعتبار و اهمیت بیحد و حصری که تاریخ و صاف در جمع آثار و کردار و رفتار تاریخی عصر خود داراست و گنجی است از نفایس اخبار بسیار مفید از حیث استحکام لفظ و صحت استعمال لغات و کلمات و درستی عبارات نیز در مرتبه نخستین جای دارد و مطالعه آن کتاب سرمایه فضل و ادب و اطلاع بر نفایس الفاظ عجم و عرب و غرر اخبار و آثار گذشته تواند بود - الخ

وصاف الحضره شاعرهم بوده، و قسمتی از اشعارش را در کتاب مزبور مناسب با محل و مقال آورده است که در اینجا پاره‌ای از آنرا میآوریم:

غزل ذیل که کلمات مفولی دارد از اوست:

ای ترک نازنین که دلفروز و مه وشی

ایناق (۱) دلربائی و امراق (۲) اینشی

کاکل (۳) برالن (۴) تو چه مشکست بر سمن

خوی بر عذار نغز تو چون قطره بروشی

کل کنگلک (۵) بدست حسد چاک میزند

برتو چو دید زینت ترلیک (۶) زرکشی

افتاده گشت برك (۷) قمر تا نهاده‌ای

بفتاق (۸) آل (۹) بر زیر چهر آتشی

(۱) ایناق - صاحب (۲) امراق - بضم اول - مشوقه (۳) کاکل - موی دراز - (۴) الن بشدید

لام وضم همزه - پیشانی - (۵) کنگلک - پیراهن (۶) ترلیک و ترلك - جامه آستین کوتاه که پیش گریبان باز دارد و در تماثل مفولی دیده میشود (۷) برك - بضم اول

کلاه (۸) بفتاق - گلوبند (۹) ال - سرخ - بک شناسی جلد سوم چاپ دوم صفحه ۱۰۴

هم از اوست

از گل چو صبا حدیث بابلبل کرد

بلبل از طرب نمره زد و غلغل کرد

مطرب چو ترانه زد صراحی حالی

از بهر اعدتش ندا قلقل کرد



ترکان که چو شیر در و غابخروشند

که در صف رزم همچو خنجر نیشند

در صلح به مشرت و مدارا کوشند

که در کف بزم همچو ساغر نوشند



با کلک بگفتم ای سخن پردازم

ده شرح غم فراق و بگشا رازم

گفتا که نیم - نیم من آهن یاسنگ

ممکن نبود که من در آتش سازم



صور نمای معانی شوی گر آینه وار

ضمیر خویش ز رنگ حدوث بزدائی

چو شمع بر سر کرسی زر نشاندخت

بآب دیده شبی گر تو رخ بیندائی

بصدق عادت کن همچو صبح گه خیزی

که تا به مهر خود آفاق را بیارائی



ز روزگار توقع مکن دوام و قرار

که گاه گنج نعیم است و گاه رنج و عذاب

چو آفتاب زمستان و ابر تابستان

ثبات نیست جهان را چه در ثواب و عقاب



خاک چمن مثلك کافور و عنبر است

بر لعل لاله ژاله مگر لعل و لوله تر است

از آستین فشان صبا در سپیده دم

چون جیب غنچه دامن گیتی معطر است

کافور صبح و مشک شب و مشکساری باد

خورشید بین که بر صفت هاون زراست

مشاطه نفس کل شده گل نوع و روس باغ

قمری نشید خوانش و بلبل نوا گراست

در انتظار جلوه گل از نسیم صبح

بردست ساقیان نما لاله ساغر است



نقاب غنچه چو مشاطه صبا بگشاد

زهانه روی زمین را لباس مینا داد

فشرده در دل من خون چو غنچه تو بر تو

زبس که در ره من روزگار خار نهاد

نه ساز عشق چو بلبل نه برگ عیش چو گل

بر استی که چو سروم ز نیک و بد آزاد

بچشم نر کس وزلف بنفشه ورخ گل
 که گرچه آب فراست مایه بخش روان
 چو آب ناله کنان هر نفس همیگویم
 زمان زمان دل سرگشته ام در آویزد
 کجاست باخبر آتشوخ چشم شیرازی
 حدیث ازین دل واهیت چون که شدم
 سرشک من شده منشور بیگل رویش
 اگرچه تازه و مشکین و مست قداحه
 بخاک پایش اگر آنچنان که تشنه بآب

بعارض سمن و لطف قامت شمشاد
 و گرچه روضه خلد است قطعه آباد
 خوشا هوای مصلی و آب رکن آباد
 بیاد باغ بنفشه چو زلف یار بیاد
 که در جلّه ای زد و چشم روانست در بغداد
 بجلّه گاه چو عانی بر حیه گه ناشاد
 که ضمیم آن بدلم داغ ضیمران بنهاد
 مرا بدیدنش از دیده ارغوان افتاد
 نیازمندیم این دلم در آتش باد



یارامی ناب شادی افزای بده
 جان در سر پایست چه داری در دست

آن دُرد نبید درد فرسای بده
 هین زود بیا بیار فرمای بده



هان تا نشوی موجب آزار دلی
 دلها تو بدست آر و بده دل از دست

زیرا که نیرزد اینجهان بار دلی
 باشد که ترا کنند در کار دلی

سال فوتش تحقیقاً معلوم نیست ، صاحب فارسنامه مینویسد در سال هفتصد و سی و اند وفات یافته است و قبرش میان تکیه چهل تنان و حافظیه میباشد

وصال شیرازی - متولد ۱۱۹۷ متوفی ۱۲۶۲

محمد شفیع معروف به میرزا کوچک و متخلص به « وصال » فرزند محمد اسمعیل فرزند محمد شفیع فرزند میرزا اسمعیل

از دانشمندان و ادباء و شعراء و عرفاء و خوشنویسان قرن سیزدهم هجری است و چون نواده اش مرحوم روحانی ترجمه اش را در کتاب « گلشن وصال » بتفصیل آورده است و گفته اند که اهل البیت ادبی بما فی البیت لذا بیشتر این شرح حال

را از آن کتاب اقتباس میکنیم و هر جا با مند رجات کتب دیگر اختلاف داشت
مذکر میشویم -

جدش میرزا اسمعیل از طرف سلاطین صفویه عامل گر مسیرهای فارس بود،
است، و فرزند محمد شفیع چوی خوشنویس بود در دربار نادر شاه افشار سمت دبیری را
داشته است، و از او چهار فرزند بوجود آمده است ۱ - میرزا اسمعیل ۲ - میرزا
محمد تقی ۳ - میرزا ابراهیم ۴ - میرزا قاسم که پس از فوت پدرشان از اصفهان به
شیراز رفته در آنجا متوطن شدند -

میرزا ابراهیم و میرزا قاسم گوشه گیری اختیار کردند؛ و میرزا محمد تقی
به هندوستان رفت، و در آنجا اقامت گزید - میرزا اسمعیل چون در فن سیاق و استیفا
استاد بود در دربار کریمخان زند راه یافته و عضو مهم دفتر استیفا شد، و پس از
چندی ترک خدمت کرد و منزوی شد - ضمناً دختر میرزا عبدالرحیم شاعر شیروانی
را عقد کرد و در سال ۱۱۹۷ از این دو پسری پا بعرضه وجود گذاشت که او را
بنام جدش محمد شفیع نامیدند -

وصال هنوز طفل بود که پدرش میرزا اسمعیل وفات یافت و جد مادریش میرزا
عبدالرحیم پیرویش او پرداخت، او هم پس از دو سال رخت بسرای دیگر برد، و
خالویش میرزا عبدالله که کاتب کلام الله بود بسر پرستیش برخاست، چون بسن
تمیز رسید بدرویشی و فقر گرائید و در جستجوی مردی کامل برآمد و در آخر
خدمت میرزا ابوالقاسم سکوت (ترجمه اش گذشت) رسید، و با و سرسپرد -

وصال در بدو امر «مهبجور» تخلص میکرد و بعد با اشاره سکوت تخلص خود را
«وصال» قرار داد. و به تحصیل علوم متداوله عصر خود مشغول شد، و در اندک زمان در
ادبیات عربی و فارسی و حکمت الهی و ریاضیات و موسیقی و خطوط هفتگانه استاد مسلم
شد، و در سرودن اقسام شعر ید طولی پیدا کرد، حاج میرزا علی اکبر نواب در
تذکره دلگشا و هدایت در مجمع الفصحا و ریاض العارفین و فسائی در فارسنامه
ناصری و فرصت در آثار عجم و شعاع الملک در تذکره شعاعیه او را بحق ستوده اند

وما پاره‌ای از آنها را نقل میکنم :

هدایت در ریاض العارفین مینویسد : وهو زبدة السالكين والعارفين وافصح المتأخرين والمعاصرين میرزا محمد شفیع الشهیر بمیرزا کوچک ، والد انجناب از اعزّ و اشراف آنشهر و عمش از طریقه فقر بابهر ، و میرزا قاسم نام داشته و مرید جناب مرحوم آقا محمد هاشم شیرازی بوده ، و چندی قبل از این وفات نموده ، غرض جناب میرزا در آغاز حال در نزد علماء و حکمای معاصرین تحصیل علوم نمود و صحبت عرفای زعمان را نیز طالب بود ، چند تن از این طائفه را دیده و عاقبت ارادت حضرت شیخ الواصلین و اوحّد الموحّدین حاج میرزا ابوالقاسم شیرازی را گزیده و بپمن خدمت آنحضرت بمقامات و حالات عالیّه رسیده ، و اکنون در کنج عزلت بافاده کمالات و کتابت کتاب الله اشتغال دارند ، و احباء صحبت ایشان را غنیمت میشمارند ، آنجناب را کمالات چند حاصل است که در هر يك از آنها مسلم و کامل است ، اولاً جمعیت فنون علم و حکمت ادبیه و عربیه ، دیگر حصول صوت حسن و صورت مستحسن ، دیگر مکالم اخلاق و استحضار از علوم انفس و آفاق ، دیگر سلیقه مستقیم و طبع سلیم دیگر اینکه همه خطوط را خوش مینگارد ، و در خط نسخ بر متقدمین و متأخرین املحیت دارد ، از ولایت بعیده طالب نوشتهجات (کذا) وی شده بشیراز آمده هدیه نموده میبرند ، الحق مالهاست که در مملکت ایران چنین وجود شریفی که مجموعه کمالات صوری و معنوی باشد از کتم عدم بعرضه وجود نخرامیده — الخ

فرست مینویسد : در آغاز حال از علوم ظاهری بهرمند گردیده ، و از سایر باطن نیز بمدارج بلند رسیده ، در کمالات صوریّه و معنویّه طاق بوده ، و بمکارم اخلاق مشهور آفاق همه خطوط را خوش مینگاشته و اقسام شعر را نیکو میفرموده دیوانش مطبوع و مشهور است ، و تالیفاتش معروف و موفور (منها) مثنوی «سمی «ببزم وصال» و رساله «اطواق الذهب» زمخشری که بفارسی نشر آ ترجمه نموده و مثنوی «فرهاد و شیرین» و حشی را تمام فرموده ، و در مرثیه سرائی هیچکس از

متقدمین و متاخرین بیایه وی نرسیده ، و آنچه که از طبع مستقیمش بعرضه ظهور رسیده مشهور و معروف است ، که احتیاج بترقیم و تسطیر آنها نیست ، در سنه یک هزار و دوست و شصت و دو وفات نموده در بقعه حضرت شاه چراغ مدفون است .

دیوان اشعار وصال بالغ بر سی هزار بیت است ، و امور معاشیه خود را از کتابت و هدیه قرآن مجید اداره میکرده ، قآآنی با او دوست صمیم و جلیس و انیس بوده است و او را مدح گفته .

در سی و دو سالگی با دختر یکی از خویشانش ازدواج کرد ، و از او شش پسر بوجود آمد بنامهای ذیل که همگی شاعر و ادیب و هنرمند بوده اند و ترجمه آنها در این کتاب آمده و خواهد آمد .

۱ - احمد وقار ۲ - محمود حکیم ۳ - محمد داوری ۴ - ابوالقاسم فرهنگ
۵ - اسمعیل توحید ۶ - عبدالوهاب یزدانی -

چهل و دو سال داشت که مرشد او میرزای سکوت ندای حق را اجابت گفت و از این خاکدان دو در بسرای جاوید شتافت و اندوه فراوان بر وصال روی آورد و اتفاق در همان سال زلزله شدیدی در شیراز رویداد و خانه مسکونیش مانند خانه دیگران ویران گشت و ناچار چند ماه در مسجد نو شیراز ساکن شد و وصال را راجع باین زلزله اشعاری است که در صفحات ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ گلشن وصال چاپ شده است .

وصال در مسجد هم دست از خطاطی نکشید و در آنجا هم مشغول کار بود و بوسیله کتابت خرد خرد پولی پس انداز و خانه خود را مرمت کرد ، کتابهایی را که با خطوط مختلفه نوشته فراوان است و از آن جمله مثنوی مولوی . دیوان حکیم خاقانی . کلیات انوری . کلیات شیخ سعدی . دیوان حافظ و شصت و هفت جلد قرآن و هفتصد جلد دعوات میباشد . سه جلد قرآن خط او در کتابخانه های مصر موجود است -

مرحوم روحانی از قول میرزا طاهر شیرازی متخلص به نیری مینویسد :

نیری به هندوستان نزد مہاراجا نظام الملک حکمران کشور دکن رفت و نظام الملک چون آوازہ فضل و دانش وصال شنیدہ بود او را بشیراز فرستاد کہ وسائل حرکت وصال را بہ ہندوستان فراہم سازد ، نیری بشیراز رفت و بسیار کوشش کرد کہ وصال را با خود ببرد ، ولی دہستان و خویشان وصال مخالفت کردند و مانع از مسافرت وصال شدند و نیری مایوس گشتہ بہند برگشت ، ولی نظام الملک دیگری را کہ زبان چرب و نرم داشت فرستاد و او بشیراز رفت و ہر طور بود وصال را راضی کرد با او بہوشہر برود و چند روزی کہ در ہوشہر منتظر کشتی بودند وصال پشیمان شد و نامہ ای بنظام الملک نوشت و از رفتن معذرت خواست و بشیراز برگشت و این تنها مسافرتی است کہ وصال در عمر خود کردہ است و منتهی سیر او از خانہ تکیای اطراف شیراز و بابا کوی باتفاق میرزا سکوت و حاج محمد حسین قزوینی بودہ است

وصال ہمانقدر کہ مصاحبت با اہل فقر و فضل را خوش میداشت بعکس از مجالست و دوستی با اغنیاء و بزرگان صوری نفرت داشت چنانکہ وقتی فتحعلی شاہ قاجار بشیراز آمد ، و ہر کس بوسیلہ و واسطہ بخدمتش رسید جز وصال کہ نہ رفت تا باصرار زیاد او را بردند و شاہ ہمینکہ او را دید بسیار ملاطفت کرد و گفت : « وصال در کمال اسراف نمودہ و بہرہ چندین مرد دانشمند و ہنرور را غصب کردہ است باید بطہران بیاید و نزد ما باشد » وصال از نسبت غصب حقوق ملول شد و از رفتن بطہران سرباز زد ، ہدایت و نواب وصال را بزود رنجی متہم داشتہ اند پرفور ادوارد برون انگلیسی ہم در « تاریخ ادبیات ایران » باین نکتہ اشارت کردہ است وصال در شصت و دو سالگی دید گانش آب آورد و نابینا شد ، و از کتابت و مطالعہ باز ماند و بسیار متأثر شد ، و بیشتر اشعار مرثی ائمہ اطہار را در اوان کوری خود گفتہ است ، چون سالی از نابینائی او گذشت کحالی بشیراز آمد و چشم او را میل زد و دید گانش بار دیگر روشن شد و شروع بنوشتن و خواندان کرد و در اینکار راہ افراط پیمود و اندرز طبیب معالجش سودی نبخشود تا باز نابینا شد و افسردہ حال

در گوشه‌ای نشست ، تا در ماه رجب سال هزار و دویست و شصت و دو که روح پر فتوحش به عالم جاودانی پرواز کرد و جسدش را دریائین پای حضرت سید میراحمد ابن موسی الکاظم علیه السلام معروف بشاه چراغ قرب مزار مرشدش میرزای سکوت دفن کردند و جمله « مات الوصال و مات العلم و الادب » با افزودن یکمقدد تاریخ فوت او ست (۱)

تالیفاتش ۱. حکمت و کلام (بنظم و نثر) ۲. گفتار حکیم فارابی (در علم موسیقی) ۳. ادبیات و قوانین عروض ۴. تفسیر احادیث قدسی (بنظم و نثر) ۵- سفینه (منظوم) ۶. صبح وصال (بطرز گلستان سعدی) ۷. قسمتی از فرهاد و شیرین (متمم فرهاد و شیرین و حشی) ۸. منتخب مقالات زمخشری ۹. بزم وصال (بحر تقارب و شامل هفت هزار بیت است) ۱۰. دیوان اشعار (که چاپ شده) ۱۱. مرثیاتی (که در هندوستان چاپ شده)

اکنون میپردازیم بنقل پاره‌ای از زادگان طبع غرای او :

غزلیات : در توحید :

| | |
|-----------------------------------|-------------------------------|
| وصف تو جز این نیافت عارف دانا | کز همه وصفی منزهی و مبرا |
| مدح تو گویند اگر ز غایت بینش | مدحت خورشید گفته اند بعمیا |
| از تو که نائی در گمان و نه در وهم | حاصل خامش یکی و بهره گویا |
| حکم چو از تست سر کشی بچه قدرت | کار چو باتست دم زدن بپله یارا |
| دلبری از چشم و زلف و خال نیاید | دل تو زما میبری نه روی دلارا |

(۱) چنین است در فارسنامه ناصری و آثار عجم و گلشن وصال ولی در جلد دوم هدایة العارفین سال هزار و دویست و شصت و هشت ضبط شده است و عین عبارت چنین است « میرزا محمد شفیع المتخلص بوصال الشیراز الشاعر الشهیر بمیرزا کوچک المتوفی سنة ۱۲۶۸ ثمان و ستین و مائتین و الف ، له بزم وصال فی المثنویات فارسی . ترجمة اطواق الذهب للزمخشری بالفارسیة . دیوان شعر »

اما قطعی است که سال ۱۲۶۸ غلط و صحیح همان ۱۲۶۲ است -

| | |
|---------------------------------------|---------------------------------|
| تیغ تو دادی بترك غمزه که از خلق | خانه بتاراج برد و رخت بیغما |
| جلوه تو کردی ز روی خوب که ازوی | دل شده آشفته و خرد شده شیدا |
| از تو نشان نی ز قربت است که دوری | وز تو بیان نی ز فکر تست که سودا |
| خود خبر بی نشان چه دور چه نزدیک | یا صفت لامکان چه پست و چه بالا |
| ذات تو را مدحت خرد بچه ماند ؟ | مرسله ای از خرف بگردن حورا |
| از تو چه یابیم یا که جز تو چه بینیم ؟ | ای تو بغایت نهان ز دیده و پیدا |
| نیک و بد از ما بما رسد بحقیقت | ورنه تولا ترا چنانکه تبرا |

هم ز تو آید که ذات خویش ستائی

ورنه وصال و زبان مدح تو - حاشا

ساقی بیاد عهد جم در گردش آور جام

وز گردش آن چاره کن بد عهدی ایام را

مینا بیار و غم ببر ، دانش بگیر و می بده

کردانش این انده رسد ناپختگان خام را

جوری که مستان میکشند از دست هشیاران بود

ز آن جام خاص آور مگر غوغا نشانم عام را

سودای زهد از سر بنه ، وین خرقه سودا کن بمی

ز آن جام آتشگون بسوز اندیشه انجام را

زلف و رخ و خال و خط هر گوشه راهی میزند

من ضبط دین و دل کنم یاپاس ننگ و نام را

جائی که با روی تو زلف آرام نبود یکدمش

عذری بنه بیروی خود دلهای بی آرام را

صوفی دم از توحید زد ، ساقی بیاور ساغری

تا اولش از آستین بیرون کشم اصنام را

و رحسن بی هم روی و مو چندان نبخشد لذتی

گر عاشقی گردن بنه هم کفر و هم اسلام را

این زاهد ناپرده بو ، انکار مستان میکند !

جامی که سبلیت برکنیم این سخره او هام را

اینکار عشق است و جنون دروهم اینان کی رسد

مشتی علف باید وصال آشوب این انعام را

از دل چو گذشته بجهان مملکتی نیست شه را که نه این ملک بود سلطنتی نیست

گر چه صفت خوبی از اندازه برون است تو خوب وفا کن به از این صفتی نیست

صد دانه بپاشند که يك دام بپوشند با ساده دلان صلح تو بی مصلحتی نیست

چشم بکشد يك لب زنده نماید خونی که تو انگر بکندی دیتی نیست

لعلت بستاند دل و بوست بدهد جان سوداگری عشق تو بی منفعتی نیست

شد زهر تو تریاق من و تلخ توشیرین نازم بقابی که کم از مرحمی نیست

نبود عجب از فتنه چشم تو وصال است

يك فتنه چو چشمان تو در مملکتی نیست

مگر چو من هوای آن بت نا مهربان دارد

که امشب نسی زهر بندی بآهنگی فغان دارد

ز کوتاهی بال و پر ندیدم جلوه برفی

خوشا مرغی که بر شاخ بلندی آشیان دارد

ننال زانکه ترسم ره برد گلچین بگلزارت

و گر نه از گلی هر بلبل صد داستان دارد

بنالد بلبل از يك باغبان تا صد هزاران گل

در آتش من که يك گل دارم و صد باغبان دارد

همین فرق است بار خساره ساقی گلستان را

که آن پیوسته شادابست و این از پی خزان دارد

نواى نى بگوش آنكه دارد نو سفر يارى
خوش است امانه آهنگ دراي كادوان دارد

وصال امشب دگر شكر فشاني ميكند گوئي

ز وصف آن لب شيرين حديثى بردهان دارد

تو چون برخاستى از پيش زين بس با كه بنشينم

چو بر من غير بگزیدی کرا غير از تو بگزینم

تو چون رخ باز پوشیدی بپوشان چشم باز من

که با این چشم باز آخر که راجویم کرایینم؟

من و راه ریا کاران معاذ الله مگو واعظ

اگر خمريست مينوشم و گر روئى است ميبينم

كشيد انكار درويشان مراد كارجنگ ومى

گر از این کار بر خیزم کجا ز انکار بنشینم

شود گر بوستان خشك و شود گر باغ افسرده

توئى بس باغ شمشاد توئى بس دشت ونسرينم

چون نتوانم كز آن عارض عرق چينم از آن كمتر

که بفرستی سحر گاهان نسیمی ز آن عرق چینم

وصال از عشق بر گردد زهى لاف خردمندی

که ناصح از پی عمری بری میخواهد از دینم !

قانع بادزوئى خرسند از خيالى

جان را نويدوصلت چون تشنه را زلالی

هر موى تست زلفى هر عضو تست خالى

پيوند سالخوردى با طفل خرد سالى

پرواى آنكه بينم نقصى است يا كمالى

عقلم رميد و بارى را هم نشد غزالى

من كيستم ز عشقت نوميد از وصالى

دل را اميد لطف چون كشته را سحابى

خلقى ز زلف و خالت سودائيند و ما را

گفتم بسى و نگرفت بادل كه درنگيرد

گفتى كمال انسان عشق است و نبود از عشق

سالى گذشت و روزى يادم نكرد ماهى

خلقی وصال جویند با صد نیاز مندی

غیر از تو کن نکوئی مستغنی از وصالی

بند ششم از چهارده بند او که در مرثیه حضرت سید الشهداء علیه السلام
گفته است :

زیب چو دید پیکری اند میان خون

چون آسمان و زخم تن از انجمش فزون

بیحد چرا حتی نتوان گفتنش که چند !

یا مال پیکری نتوان دیدنش که چون !

خنجر در او نشسته چو شپهر که در همای

پیکان از او دمیده چو مژگان که از جفون

گفت : این بخون طپیده نباشد حسین من

این نیست آنکه در بر من بود تا کنون

یکدم فزون رفت که رفت از کنار من

این زخمها به پیکر او چون رسید چون ؟!

گر این حسین قامت او از چه بر زمین ؟

ور این حسین رایت او از چه سر نگون ؟

گر این حسین من سر او از چه بر سنان ؟

ور این حسین من تن او از چه غرق خون ؟

یا خواب بوده ام من و گم گشته است راه

یا خواب بوده ، آنکه مرا بوده رهنمون

میگفت و میگریست که جانسوز ناله ای

آمد ز خنجر شه لب تشنگان برون :

کای عندلیت گلشن جان ، آمدی بیا

ره گم نگشته ، خوش بنشان آمدی بیا

بند هفتم :

آمد بگوش دختر رهرا چون این خطاب
از ناله خویش را بزمین زد باضطراب
چون خاله جسم پاک برادر بیر کشید
بر سینه اش نهاد رخ خود چو آفتاب
گفت : ای گلو بریده سر انورت کجاست ؟
و ز چیست گشته پیکر پاکت بخون خضاب ؟
ای میر کاروان ، که آرام- نیست خیز
ما را بیر بمنزل مقصود و خوش بخواب
من یکتی ضعیفم و یک کاروان اسیر
وین خلق بی حمیت و دهری پر انقلاب
از آفتاب پوشمشان یا ز چشم خلق ؟
اندوه دل نشانهشان یا که التهاب ؟
زین العباد را زدواش کباب بین
سوز تب از درون ، و برون تاب آفتاب
گر دل بفرقت تو نهم ، کو شکیب و صبر ؟
ور بیتورو بشام کنم ، کو توان و تاب ؟
دستم ز چاره کوته و راه دراز پیش
نه عمر من تمام شود ، نه جهان خراب
لختی چو با برادر خود شرح راز کرد
رو در نجف نمود و سر شکوه باز کرد

وصلی شیرازی = زنده در ۱۰۲۸

میر نعمه الله شیرازی متخلص به «وصلی»

از گیاه شناسان و لغویون و شعراء قرن یازدهم هجری است. ترجمه اش را در تذکره «میخانه» تالیف مولی عبدالنبی فخر الزمانی قزوینی (موفه ۱۰۲۸) دیده ام.

فخرالزمانی: ششماه با او در هندوستان همسفر بوده است، و ار او راجع باصل و نسب و معلوماتش تحقیقاتی کرده، میگوید از سادات طباطبائی شیراز است، و این سلسله را مردم فارس صحیح النسب میدانند، پدرش در شیراز به «میر پنبه زن» اشتها داشت، و چون مولانا مرشد بروجردی (؟) بشیراز آمد و در آنجا اقامت گزید میر نعمه الله وصلی شاگردی او را اختیار کرد و مدتی با او بسر برد و کمال همنشین در او اثر کرد. شوق گفتن شعر و مطالعه کتاب و تحقیق و تفحص در لغات عربی و فارسی و پهلوئی در او پدید آمد و آنقدر کوشید تا در لغت شناسی و گیاه شناسی و اطلاع بر خاصیت و مضرت و منفعت گیاهان و دانستن نام گیاهان بالسنه مختلفه بصیر و دانا و در عصر خود بیهمتا شد.

بعداً استادش بروجردی بهندوستان رفت و در خدمت میرزا غازی (؟) ترقی کرد و خطاب «مرشد خان» یافت و نعمه الله را از شیراز بخواست، او هم بسند آمد و قصیده ای در مدح میرزا غازی سرود و بوسیله مرشد خان از نظر ممدوح گذرانید. میرزا هم او را مورد التفات قرار داده و در جرگه ملازمان خود درآورد و خدمات عمده در سند باو رجوع کرد، و پس از فوت میرزا - وصلی به اجمیر و بیخاب و لاهور و آخر الامر به «بنگش» رفت و خدمت الله دادخان رسید و با او بدربار جهانگیر رفت و جهانگیر باو محبت بسیار کرد و لقب «رشید خانی» داد. فخر الزمانی مینویسد: از سال ۱۰۲۸ بیعد دیگر از او خبر ندارم و نمیدانم بر او چه گذشته است بنا براین مرگ او بعد سال مذکور بوده است - و باز مینویسد روزیکه او را دیدم و با او دوست شدم دیوان اشعارش شامل چهار هزار بیت از

قصیده و غزل و مثنوی بود - ولی از آنجمله چیزی که قابل استفاده باشد در تذکره خون‌نیاورده است - از او ست

دو بیت از ساقی نامه او :

بیا تا دماغی بمی تر کنیم رگ شیشه را تازه نشتر کنیم
 بده ای دوا ی دل خستگان شرابی که افتد یقین در گمان

چند بیت از یکی از قصائد او :

وقت آنست کمنون از اثر باد شمال سبز گردد برخ حور و شان دانه خال
 قوت نامیه اش بدر کند در ساعت گر تو بر خاک چمن نقش کنی شکل هلال
 در هوا ریشه زند از مدد فصل ربیع شیر گر پنجه کند راست پی صید غزال
 شود از فیض هوا سبز و گل آرد بیرون قرعه بر تخته خاک ارفکنی از پی فال
 در هوا قطره خون گل شود از فیض بهار گر بریض از پی صحت بگشاید قیفال
 نارسیده بزمین لعل بدخشان گردد دانه ای گر شود امروز جدا از غربال

(الخ)

وفا شیرازی = متولد ۱۲۲۴ متوفی ۱۲۷۸

میرزا حسنعلی طبیب شیرازی متخلص به «وفا» فرزند میرزا سید علی متخلص به «نیاز» فرزند حسینعلی طبیب

از شعراء و اطباء قرن سیزدهم هجری است ، فسانائی مینویسد در خدمت پدر کسب علم و معرفت کرد و در فنون طب و تشریح گوی سبقت از همکنان بود خط نسخ تعلیق را خوب مینوشت - در سال ۱۲۵۴ به هندوستان رفت و از آنجا بمکه معظمه مشرف شده از طریق مصر و اسکندریه برای تکمیل علم طب باروپا رفت و مدتی در شهرهای پاریس و لندن مشغول تحصیل بود ، پس به هندوستان برگشت و چند سال در کلاکته بتدریس طب و طبابت اشتغال داشت تا بسال هزار و دوست و هفتاد و شش که بقصد آمدن بایران و زیارت مشهد مقدس از کلاکته به بمبئی

رفت و در آنجا مریض شده در گذشت. در ایامی که در مکه معظمه بود اتفاقاً تجد علی پاشا خدیو مصر بعزم حج وارد مکه شده بود و صاحب ترجمه قصیده ذیل را در مدح او گفت و فرستاد و چهار صد لیره عثمانی صله گرفت و چون خالی از لطف و مطالب مفیده نیست میآوریم: روز حج و طواف شد ای که بطوف در خوری

طوف سر ای دل نما تا ز طواف - بر خوری
سمی صفای حج نشد - سمی صفای دل نما

گر نکنی صفای دل - با شتری برابری

چمره زنند حاجیان خوش به مناره در منی

چمره ز سبجه کن تو و ز آه منار دیگری

امس حجر بطاق نه - ترك سیه دلی بگو

کاین حجر از سیه دلان - گشته سیاه دربری

عور و ضعیف و بینوا - محرم کعبه وفا

ذکر بدل ز لب دعا - قانع خشکی و تری

حلقه ماتم من از حلقه کعبه خوبتر

خیز و به حلقه اندرا چند چو حلقه بر دری

طوف نسا و حاجیان - ما و طواف مرد حق

زن بر مرد کی سزد لاف زند ز همسری

عمره و شوط میبرم من بطواف قبله

کو بمناسک حجم خضر شود بر رهبری

خاصه امیر پر دلی - پر فکری توانگری

آنکه بچنبر آورد - گردن چرخ چنبری

نام تجد و علی يك شد و گشت نام او

یعنی از این دو نیستش - با کس دیگری سری

در بر خلق او خجل - ناقه مشک تبتی
 پیش قیام او دو تا - قامت سرو کشمیری
 هر که فروغ رای او راه کند بخاطرش
 تا بابد ز چشم او می بشود نهان پری
 یکسر موی هر که را هشت بدل خلاف او
 هر سر موی او کند رای ترا برابری
 عید خوش است و روز خوش خوشگذران و خوش بزی
 کز تو بیاست کشوری - از تو رضاست لشکری
 در همه عمر خویشتن راه کرم سپرده ای
 به که بجز ده کرم - باقی عمر نسپری
 نام درین جهان بمان - چیز در آنجهان فرست
 تا ز صراط زودتر - از همه کس تو بگذری
 زنده نمانده تا کنون هیچ تو دانی از کجاست ؟
 ذکر خوش سبکتکین نام نکوی سنجری
 مانده اثر ز سنجر از مدح همزی و بود
 نام سبکتکین بجا از سخنان عنصری (۱)
 ز آن دو سخی دو مدح خوان عهد تو است دور من
 من بسخن فزونترم - تو بسخا فزونتری (۲)
 تا سپرند اختران راه بر اوج آسمان
 پشت نه آسمان چنان خم بدت بچاکری !

۱ - مقصود از سبکتکین در اینجا سلطان محمود غزنوی پسر سبکتکین است
 گاهی شعراء در شعر اشخاص مشهور را بنام پدر میخوانند مثل حسین بن منصور حلاج
 را که مولوی و حافظ و سایرین در شعر « منصور » آورده اند و محمود غزنوی
 را بعضی « سبکتکین » خوانده اند

۲ - هر دو اغراق شاعرانه است ، و نه وفا از عنصری اشعر است و نه محمد
 علی پاشا از سلطان محمود سخی تر -

عیدچنین مبارکت - ظل خدا بتارکت
 دُر کهر بلا رکت خصم تو را وانگری
 اینقصیده شمت و پنج بیت است ، بهمین اکتفا شد -
 هم از اوست - در شکایت از روزگار

ای رفیقان ز روزخوش فریاد کار من با شب فراق افتاد
 گشت اقبالم از جهان ادبار شدرواجم ز دور چرخ کساد
 اخترم از زمانه کرد غروب دولتم از ستاره رفت بیاد
 ما در روزگار پنداری مر مرا از برای محنت زاد
 روز عیش و خوشی مبدل شد
 شب هجر و ناله و فریاد

ترا تا چهره نگر و دلفریب است مرا دل ریش و خاطر نا شکیب است
 مگر دادی بزلفت ره صبا را ؟ که امروز اینچنینش بوی طیب است
 دل اندر زلفش ارگم شد عجب نیست شب تار است و آن مسکین غریب است
 دریغ از دور گل وین مدت عمر که پای هر دو یکسان درر کیب است
 وفا آن نغمه کز دل غم زداید
 ره عشاق و بانگ عندلیب است

سیمرغ قاف را بسنان گر کنم شکار مقهور آسمانم و مجبور روزگار
 صدمبار همچو بیژن گشتم اسیر چاه صدمبار همچو بهمن رفتم بکام مار
 گاهی بهفت وادزده اردشیرسان گاهی بهفتخوان شده اسفندیاروار
 فرزین شود سوارچو شد هفتخانه سر هفتاد ملک گشتم و شختم نشد سوار

احتر چو دشمن است - چه یقسین چه کاشغر
 گردون چو ریمن است چه روم و چه زنگبار

هم اوراست در شکایت از اوضاع جهان و شمردن محاسن خویش

از دور آسمان وز تقدیر دادگر
هر جا که دل گرفت مرا گفت هین وطن
آنم که گفتمی که یکی مرد يك فتم
گفتم زاین مقله برد خطم آبرو
سقراط و جاسلیق ز دارالشغای من
در طب شریك من نبودی کس و گربندی
اقبال چون نبود ازین نقشها چه سود؟
هر کس بهند آمد اندوخت گنج و مال
تحسین مرا نه وجه خوراك و نه لباس
آنرا که سر فراختم از مدح بر فلک
رویش ندیدم آنکه ز من به شدش مرض !

آنم که بود در گه من مفخر شهان

نی از هنر --- ز دولت آبای نامور

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| منم دلدادۀ اندۀ خریدۀ | بگیتی رنگ خرسندی ندیده |
| منم آن کودکی کم دایه ز آغاز | بمقراض وفا نافم بریده |
| منم آنکو بیاد چشم مستی | هزاران جامه تقوی دریده |
| بجای شیر از پستان مادر | همه زهر پشیمانی مکیده ! |
| مسلسل سنبلای خم بر خم ساخت | بنفشه وار با قدی خمیده |
| دلی دارم چو مرغ نیم بسمل | ز تیر غمزه ای در خون طپیده |

وفا جان رفت و جسمت ماند باقی

قفس بر جای و مرغ او پریده !

از مضمون اشعار او معلوم میشود که وفا با داشتن فضل و دانش و دانستن علم طب در هندوستان باو خوش نگذشته و همواره با فقر و پریشانی دست بگریبان

بوده است ، دیوان اشعارش بتصریح فسائی نزدیک پانزده هزار بیت بوده و چنانکه گفته شد در سال ۱۲۷۶ در بمبئی وفات یافته است

وفا شیرازی = متولد ۱۲۷۸ زنده در ۱۳۱۴

مرحوم حاج شیخ محمد باقر شیخ الاسلام تمیمی شیرازی متخلص به «وفا» فرزند حاج شیخ محمد حسین فرزند حاج شیخ ابوالقاسم شیخ الاسلام تمامی (۱) از شعراء وقضات معاصر است. گاهگاه شعر میگفته ، صاحب «اعلام الشیعه» مینویسد : کتابهای «مجموعه التمامی» و «منتخب الدعوات» از تالیفات اوست ، و منتخب الدعوات چاپ شده از اوست :

تا چشم من بروی تو ای ماهرو فتاد در صولجان زلف تودل همچو گو فتاد
تادست من ز موی میان تو دور شد دل از غمت در آتش هجران چومو فتاد
تا شهره شد بعشق تو اندر جهان وفا
بدنام خاص و عام شد از آبرو فتاد

به تیر غمزه ام آن چشم جادو زند ناوک بدل هر دم ز هر سو
بعمر خود ندیدم جمع با هم شب و روزی جز آن رخسار و گیسو
سال فوتش معلوم نشد ، در ۱۳۱۳ زنده بوده است -

وفا علی شیرازی - متوفی ۱۳۳۶

مرحوم میرزا علی آقا ملقب به وفا علیشاه فرزند مرحوم حاج آقا محمد ملقب به منور علیشاه .

از پیشوایان سلسله نعمة اللهی رحمتعلیه شاهی و از معاصرین است ؛ پس از فوت

«۱» تمامی : نام قبیله ای از عرب مقیم احساء و قطیف است و اصل شیخ ابوالقاسم از آن طایفه بوده و بتصریح فرصت در آثار عجم مشارالیه در سال ۱۲۸۶ در مدینه فوت شده است -

پدرش که در سال ۱۳۰۱ واقع شد طبق وصیت آن مرحوم جانشین پدر شد و بدستگیری مریدان پدر مشغول گشت، ضمناً هر سال در ماه رمضان در مسجد نو شیراز امامت و مردم را موعظت میکرد.

در جنگ بین الملل اول لباس نظام پوشید و خود و پسرش مرحوم میرزا عبدالحسین هونسملی شاه در مسجد نو مشق نظام و تیر اندازی کردند و با حزب دمکرات که در آنوقت علیه انگلیسان قیام کرده بود مساعدت مینمودند مردی شریف و پرهیز کار بود.

در سال هزار و سیصد و سی و شش خرقه تهی کرد و بعالم باقی شتافت.

وقار شیرازی = متولد ۱۲۴۲ متوفی ۱۲۹۸

میرزا احمد متخلص به «وقار» فرزند میرزا محمد شفیع متخلص به «وصال» فرزند محمد اسمعیل فرزند محمد شفیع فرزند میرزا اسمعیل -

از فضلا و ادباء و خوشنویان قرن سیزدهم هجری است، و اولین فرزند وصال سالف الترجمه -

در سال هزار و دویست و سی و دو متولد شد، و پدرش او را خدمت میرزای سکوت برد و میرزا او را احمد نام گذاشت، از آغاز کودکی درمهد پرورش پدر بزرگوارش نشو و نما یافت و آنی از تحصیل نیاسود، تابسن رشد رسید شروع بگفتن شعر کرد و پدر او را وقار تخلص داد. و چون مقدمات را بخواند بفقہ و اصول و حکمت الهی پرداخت، و بنالیف و تصنیف مشغول شد، خط نسخ و ثلث و رقاع و شکسته را خوش مینوشت، ده جلد قرآن و یکصد جلد دعوات را با خط نسخ نگاشته و بیست جلد قرآن و پنجاه جلد دعوات را نیمه تمام نوشته است. درسی و یک سالگی پدرش رخت بسرائی دیگر کشید و چون برادر مهتر بود سرپرستی برادران کهنتر را بعهده گرفت.

آقاخان محلاتی از او دعوت کرد، وقار و حکیم سرپرستی خانواده را بعهده

داوری گذاشتند و با سه نفر از دوستان صمیم راه هندوستان را پیش گرفتند، و يك سال و چند ماه در هندوستان بود سپس باتفاق حکیم بشیراز برگشت.

در چهل سالگی ازدواج کرد و دختر حسینی خان نواب هندی را به عقد خویش در آورد، و از این زن دو پسر یکی بنام علاءالدین (همت تخلص) و دیگری محمد شفیع (عشرت تخلص) متولد شد،

در سال ۱۲۷۴ حکیم بمرض و با وفات یافت و مترجم با دو برادر خود فرهنگ و توحید و مرافقت حاج میرزا صادق خان (۱) رهسپار طهران شد -

چون وقار را در فضل و ادب و برادران را در خطاطی و سخنوری پایه بلند و جایگاهی ارجمند بود، دانشوران و سخنوران طهران پروانه وار گردش جمع شده استفاده میکردند، اولیاء دولت نیز مقدم آنها را گرامی داشته در صدد تجلیل و تکریم برآمدند -

پس از چندی بشیراز برگشتند، وقار با یزدانی بعراق عرب رفت، و مورد احترام مرحوم حاج میرزا محمد حسن مجدد شیرازی (مجتهد معروف) قرار گرفته و مدتی با او مصاحبه داشته است و هر روزه با حضور او مسائل و مشکلات علمی مطرح بوده است -

وقار پس از زیارت با یزدانی از کرمانشاه بطهران رفت و پس از اندک توقف در آن شهر بشیراز برگشت پس از مراجعت از طهران در خانه خود به شرف فضل و کمال پرداخت، و بدرس مشغول شد، تا بسال هزار و دویست و نود و هشت که بمرض استسقا مبتلی گشت و در شمت و پنج سالگی روان پاکش کالبد عنصری را بدرد گرفت - و در دهمه پدرش در شاه چراغ مدفون گشت - تا اینجا نقل باختصار از کتاب «گلشن وصال» بود، اینک میپردازیم بنقل مطالبی از شماره سوم سال هفتم مجله

۱ - حاج میرزا صادق خان مذکور در دوره کودکی خدمت وصال بتحصیل کمال اشتغال داشته، سپس در وزارت خارجه از امانت بر چسته دولت شده و علیخان فرزند ارجمندش نیز سالهاست بهمان سمت بر قرار و اینک بوزارت کشور منتقل گردیده و استانداری فارس است - گلشن وصال -

دانشکده ادبیات تبریز که آقای دکتر ماهیار نوایی استاد دانشگاه تبریز ذیل عنوان «خاندان وصال» نوشته است با حذف اشعار آن وقسمتهائی که نوشته شده است: «خود وقار در پایان مثنوی مولوی که در هندوستان (بمبئی) نوشته و همانجا بچاپ رسانیده است، مینویسد که در پنجسالگی او را بمکتب گذاشتند، و چون هشت ساله شد، پدرش وصال آموزگاری او را بعهده گرفت و روز و شب در ارشادش بکوشید، فن خوش نویسیش تعلیم کرد، و چون طبعش موزون دید میزان شعر و قافیت بدو بیاموخت، تا آنجا که خطش چون خط خوبان نفز و کش گشت و گفته اش همچون حدیث وصل آنان خوش-همچنین از آداب و رسوم آگاه و بتحصیل علوم از معانی و بیان و صرف و نحو و جز آن تشویقش کرد، پس از رموز فلسفه اش آگاه ساخت و گهگاه از آراء فلاسفه اش نکته ای در کار کرد تا طبعش سرکشی و بلندپروازی نمود و گمراه شد و چون چنینش دید چاره این گمراهی را بدو عرفان بیاموخت تا آنچه را که فیلسوفان با منطق و استدلال و سفسطه و جدال پی بکنهش نبرند بیسخنی بیند و بداند که گوهر از صدف کون و مکان بیرون را از گمشدگان لب دریا شاید طلب کردن، و آنچه نفس را میسر است روا نیست از بیگانه خواستن- وصال در تعلیم و ارشاد وقار تا آخر عمر میکوشد و او را برای جانشینی خود و اداره خانواده بزرگی چون خانواده وصال آماده و برارنده میسازد -

وقار در پایان مثنوی چاپ هند خود متذکر میشود که در هنگام مرگ پدر سی سال و اند داشته است :

همچنین شد عمر در این چون و چند تا مرا شد سال هستی سی و اند
 بست رخت از این جهان آن خوش خصال دور هجر آمد بشد عهد وصال
 البته مقصود از «سی و اند» سی سال و اند ماه است نه سی و اند سال چه، چنانکه گذشت، تولد وقار در ۱۲۳۲ و مرگ وصال در ۱۲۶۲ بوده است

رضاقلیخان درباره بازگشت وقار از سفر هند مینویسد : «نواب نصرالدوله فیروز میرزا دستخطی نگاشته او را بشیراز دعوت کرد» ممکن است وقار پس از

باز گشت از هند این نامه فبروزمیرزا را علت مراجعت خویش نشان داده باشد، ولی نباید چنانکه رضاقلیخان نوشته تصور کرد که تنها برای فرمانبرداری از فرمانفرمای فارس بشیر از بازگشته است، زیرا چنانکه دیده شد از هند بسیار متفر بوده و بارها در اشعاری که در هندوستان سروده است (اشعار مزبور خواهد آمد) رنجهای این سفر را یاد میکند، ولی پس از بازگشت از هندوستان و فراوانی رنجها و تصادف با ناملایماتی دیگر در شیراز گهگاه یادی از هند میکرده است . . .

وقار مانند پدر عارف پیشه و در سلك پیروان میرزای سکوت بوده است، وی اگر چه شاعر است و شاعران را مدح گوئی پیشه، و دیوانش نیز از مدح انباشته است، ولی در طی دیوان و در خلال اشعارش همیشه بیک روح بلند و طبع عالی برمیخوریم می بینیم که سراینده آنها مردی راستگو، درستکار، بی بیم و خرسند است، و بمال و خواسته دنیا بی اعتناست و آبروی خود را برای بدست آوردن زر و سیم نمیریزد، و بآن مقیدار که بتواند تنگدستی و پریشانی را از خانواده خود دور دارد راضی است، وظیفه خویش یعنی بزرگتری و ریاست خانواده را بخوبی انجام میدهد، و در حفظ حقوق هر یک از اعضای خانواده میکوشد، و در نزد ممدوحان عزیز و با آنها رابطه دوستی و رفاقت دارد، آنها را بیشتر از دل و جان و از روی عقیده میستاید نه از بهر صله و جائزه، و چه بسا زمامداران ستمگارد منش را ملامت میکند، همت بلند و طبع زودرنج و خوی عارفانه او از ابیات زیر که نظیر آن ها در دیوانش کم نیست پیداست.

جز قصیده و غزل انواع دیگر شعر چون مثنوی، مسمط، قطعه، ترکیب بند، مرثیه و غیره نیز از وقار باقیمانده است، مرثیاتی او بسیار مشهور است، و میتوان او را از مرثیه سرایان بزرگ شعر فارسی شمرد، -

مسمطات و ترکیب بندهای او نیز بسیار زیبا و دلکش است و در خوبی و لطافت با آثار متقدمین برابری میکند -

در بین قطعاتش دوسه قطعه هجویه بیشتر دیده نمیشود، و در آنها هم پای از

جادهٔ ادب بیرون نهاده و کلمات رکیک و بازاری بکار نبرده است ، و نام کسان را هم که هجو کرده ذکر نکرده .

تألیفاتش : ۱ - دیوان اشعار او (نسخه خطی آن در ملکیت مرحوم عشرت بوده) ۲ - انجمن دانش (بسبک گلستان سعدی است و در زمان خودش در طهران چاپ سنگی شده) ۳ - شرح و ترجمه نامه حضرت علی علیه السلام بمالك اشتر (در سال ۱۳۳۱ چاپ شده - اخیراً نیز در تبریز بهمت آقای سرهنگ صادقیان جزء مجموعه ای به چهار زبان چاپ شده - این منظومه را وقار بنام سلطان اویس میرزا فرزند فرهاد میرزا ساخته و ببحر تقارب است) ۴ - مثنوی بهرام و بهروز (نسخه خطی آن در ملکیت عشرت بوده ، این مثنوی را در هندوستان بنام سید حسن عطا که از او پذیرائی کرده بود ساخته است)

۵ - روزنامه خسروان پارسی (نسخه خطی آن در تصرف عشرت بوده ، این کتاب در سال ۱۲۸۱ بفارسی خالص تألیف کرده است) ۶ - مثنوی خضر و موسی (نسخه خطی آن در ملکیت عشرت بوده ، و در ۲۹ ماه صفر ۱۲۹۵ بخط صادق شیرازی کتاب شده) ۷ - مثنوی قانون الصدارة (نسخه خطی آن متعلق بعشرت بوده ، و بخط یزدانی است) ۸ - مرغزار (نسخه آن بخط خود وقار و متعلق به عشرت بوده و بنثر است و بسبک کللیله و دمنه و انوار سهیلی نوشته است) ۹ - شرح شش رباعی محتمش (در سال ۱۲۹۶ تألیف کرده است) ۱۰ - مجالس السنة و محافل الازمنه (نسخه آن در تصرف عشرت بوده و کتاب بسبک کشکول شیخ بهائی است و در سال ۱۲۹۵ تألیف کرده) ۱۱ - عشره کامله (نسخه خطی آن در دست عشرت بوده ، و دارای ۵۴۷ برگ بوده که بر روی اوراق مخصوص چاپ سنگی با مرکب چاپ نوشته شده و مهبیای چاپ شده اما بچاپ نرسیده است و موضوع آن ذکر مصائب سید الشهداء علیهم السلام و یاران اوست) ۱۲ - رساله در تفسیر آیه لیقفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر (نسخه این رساله هم متعلق بعشرت بوده) ۱۳ - رساله در ترجمه صد کلمه حضرت علی علیه السلام ۱۴ - منظومه فارسی ترجمه منظومه

عربی حاج ملاهادی سبزواری ۱۵ - سیاحتنامه - از شیراز تا بندر بوشهر
 ۱۶ - رساله اهبة الادیب (بزرگان عربی) ۱۷ - ریحانة الادب (در ترجمه و شرح حدیث
 نبوی و در احوال زنان عرب و ایرانی است) ۱۸ - تاریخ چهارده معصوم ۱۹ - رساله
 در علم بدیع (نسخه خطی ناتمام آن متعلق بعشرت بوده) ۲۰ - رساله در شرح حال
 سکوت (نسخه آن متعلق بعشرت بوره و رساله ناتمام مانده است) ۲۱ - رسائل
 متفرقه در یک مجلد

منتخب اشعارش :

در توحید - مطلع اول :

| | |
|----------------------------------|--------------------------------|
| خردمند چون گفته عنوان نماید | نباید جز از حمد یزدان نماید |
| قدیری که بی آلت و بی معونت | بهر کرده عزم آوردن آن نماید |
| سعادت دهد زهره و مشتری را | نعوست ز مریخ و کیوان نماید |
| ورا چار مایه است و جسمانیان را | فراهم ازین چار ارکان نماید |
| جز او کیست تاهم براو مرد بخرد | دلیل آورد یا که برهان نماید |
| ملك را گهی همدم دیو سازد | بدن را گهی مرکب جان نماید |
| سحرگاه تا شام روزی خوران را | سر سفره خویش مهمان نماید |
| چو آدم کند نقش از خاک و گوید | بر او سجده املاک و شیطان نماید |
| پس از قدسیان پای شیطان ببرد | ز نو چیر دستش بر انسان نماید |
| تنی را نه یارا و قدرت که پرسد | چرا این کند یا چرا آن نماید |
| ز صلب آورد نطفه کننده بیرون | ورا جای نه مه بزدان نماید |
| خورش خون بزدان زهدانش آری | خورد خون چو کس جا بزدان نماید |
| برون شد چو زان سجن مادر پدر را | نشیم در آغوش و دامان نماید |
| چو از ناف خون خورد نه مه پس آنکه | بشیرش حوالت ز پستان نماید |
| چو سالی دو بگذشت بر وی پس اورا | ز درج دهان دُر دندان نماید |
| ببرد از او شیر و قوتش به غالب | کفی آب یا قرصه نان نماید |

| | |
|--------------------------------|------------------------------|
| غذایش چو کیلوس و کیموس و دم شد | ورا حامل روح حیوان نماید |
| خرد بخشد و فکرت از ملک غیبش | مشرق بتشریف انسان نماید |
| اگر گوهر خود تبه کرد و یافه | دل خویش بنگاه شیطان نماید |
| و گر مایه بنمود صرف معارف | ملک را ز اتباع و اعوان نماید |
| چه قدرت از این بیش کز خاک تیره | امیری بصد شوکت و شان نماید |

مگر خود ثنا گوید از خویش ورنه

اساطیر مہذل و ہزیان نماید

وہم اوراست : در توحید و نعمت حضرت رسول ﷺ از قصیدہ ای :

ہر دم آید ندا از بارگاہ کبریا

کز چہ روای بندہ بگزیدی غوایت بر ہدا

عشق دد داری و گوئی عاشقستم بر و دود

مہر خود داری و گوئی مہر و رزم با خدا

خلعت از ما میبری و زنا کسان گوئی درود ؟

نعمت از ما میخوری و ز دیگران خوانی ثنا ؟

تا یکی مکرو حیل با پادشاہ راز دان ؟

تا یکی کبر و ریا در بارگاہ کبریا ؟

گر حریمی محترم جوئی بکوی ما بیوی

و در کریمی محترم خواهی بسوی ما بیا

جان مدہ در راہ آنکوراہ نشناسد ز چاہ

سر ہنہ بر پای آن کو سر نمیداند ز پا

سر دہی بر باد اگر جوئی ز بیمفزان کله

تن کنی یا مال اگر خواهی ز بی اصلان قبا

نام یزدان خوانی و با اہرمن داری نظر ؟

دین احمد جوئی و بابوالحکم داری صفا ؟

بگند از ما و من اندر مامن وحدت گریز
 کاین من و ما را در آنجا جمله کن بینی ولا
 نفست آن گاو است گو پیوسته باشد فکر لوت
 وین عجب کز خوان ما روزی نماند ناشتا
 دار ملک فقر و عزلت را وطن کن تا شود
 یر تو یکسان مطرد اکسون، فرش بوریا (۱)
 عوص دریا کن که دُری پر بها آری بچنگ
 ورنه دانا بر بسیط خاک ننماید شنا
 بر سر خوان خسیسان پر میفشان چون ذ باب
 کاین ابای ناکسان یکسر بود رنج و وبا
 زمین مخنت سیرتان بگند که بهر تای نان
 بارها کردند در زیر کسان خود را دو تا
 چشم آن داری که از سیب کسان پر زر کنی
 آنچنان جیبی که بایدشان دریدن بر عزا
 خون دل نوشی بسی بهتر که روی دل نهی
 پیش دونانی که نان خوردند عمری از قفا
 کی رود از چهره ممکن - سواد الوجه فقر؟
 ای گدا طبعا که خواهد حاجت از دیگر گدا؟
 کی شود محتاج محتاج دیگر را پای مرد
 کور کی تاند کشیدن کور دیگر را عسا ؟
 از خلیل آموز کاو گاه بلا با جبرئیل
 گفت : غندی حاجة امّالی جبریل لا

(۱) اکسون : بضم اول و ثالث - جامه سیاه قیمتی باشد که اکابر بجهت تفاخر
 پوشند : و یکسر اول هم آمده است ... فرهنگ اندراج

گر درودی میبری بر سالکان راه دین

ور مدیحی میکنی از خاندان مصطفی

دوستانان شریعت رهنمایان طریق

دستگیران رعیت پیشکاران خدا

الخ

غزلیات

دد دکز پیش تو آید چکنم درمان را

حکم کز تست چرا سر تنهم فرمان را

عاشق از دوست بجان باز نمیردازد

مگر آندم که فراموش کند جانان را

حاصل عشق مرا بیسر و سامانی هست

سر چو افتد بکمندی چکند سامان را

عمر آخر شد و پای طلب از کار بماند

و آخری نیست پدید این ره بی پایان را

ای حکیم از بتوان چاره دردم بفرست

ورنه کی سود دهد پند من حیران را

یاد رویت چو شب وصل کند روز فراق

باع فردوس کند یوسف مازندان را

تو پرچهره اگر حکم بجان فرمائی

آدمیزاده بیای تو فشانند جان را

گر دلم بسته کیسوی تو شد خرده مگیر

گوی بیچاره اسیر است بگو چوکان را

خضم شهنش کند و دوست ملامت گوید

شرح پیش که دهم درد دل پنهان را

غرق دریای غمت را نبود روی نجات
 تاجه بحر است که پایاب نباشد آن را
 هر که پیمان غم عشق تو دارد چو وقار
 گرچه شمشیر رسد نکسلد آن پیمان را
 گرچه می بر حسب شرع حرام افتاده است
 لیکن این مصلحت از بهر عوام افتاده است
 مشکلی دارم و گو رنجه شود زاهد شرع
 که ریا معتبر و باده حرام افتاده است !
 صوفی آورد بکف سبجه و ما ساغر می
 تا از این هردو ترا میل کدام افتاده است
 ما چه سازیم که بر حکم قضا تن ندهیم ؟
 چه بود چاره مرغی که بدام افتاده است
 عالمی یکمره از وصل تو نومید شدند
 صوفی شهر در این فکرت خام افتاده است !
 در یکی جرعه نهان شد دو جهان آزادی
 تاجه ستر است که اندر دل جام افتاده است
 آنکه در صومعه بودش هوس قرب مدام
 دیدمش بیخبر از شرب مدام افتاده است
 روی زیبای تو اندر خم آن زلف سیاه
 شاه روم است که در لشکر شام افتاده است
 وه که در جرگه اینقوم جفا پیشه وقار
 همچو عیدی است که در ماه صیام افتاده است
 عاشقان سرکوی تو چه ثابت قدمند
 کز ملامت نگریزند وز خواری نرمند

همسری می‌نزد با تو پری رویان را
 در نگوئی تو چو مخدومی و ایشان خدمند
 با حریفان چنین کز تو گریزند بجور
 بستم کوش که شایسته چندین ستمند
 زنده آنست که شد زنده جاوید بعشق
 ورنه باقی همه آماده راه عدمند
 ما بدیدیم برویت همه اسرار جهان
 زغم آنقوم که اندر طلب جام جمند
 بهتر آنست که ما دامن عشقی گیریم
 ز آنکه صاحب نظران دست خوش رنج و غمند
 آه از آن هردوسیه هندوی زلفت که بمکر
 ساکن کعبه و صید افکن مرغ حرمند
 ترسم آئینه روی تو مکرر گردد
 مخلصان هم مگر از دور دعائی بدمند
 این کمندی که تو افکنده ای از زلف دراز
 گر جهانی بکمند تو در آیند کمند
 شهری از نقطه تنگ دهنه پر شکر است
 نقش بندان ازل بین که چه شیرین رفمند
 چون وقار ندبسی خاک نشینان درت
 پاس ایشان به از این دار که بس محترمند
 ای که ما را از نگاهی بیخود و دیوانه کردی
 از دو چشم میگسارت ، کار یک میخانه کردی !
 پرده از عارض گشودی جلوه ای بر ما نمودی
 خویش را در حسن و مازاد جنون افسانه کردی

مست و لا یعقل چنانم که سر از پامی ندانم

تا چه میبود اینکه امشب باز در پیمانه کردی
عجز کردم ناز کردی، زلف پرچین باز کردی

بود زنجیرت مهیا چاره دیوانه کردی
تا شوند از غم خروشان فرقه عنبر فروشان

در کساء مشک و عنبر گیسوان را شانه کردی
ای حریف لا ابالی بسکه هر روزی بجائی

دیر را مسجد نمودی کعبه را میخانه کردی
تا که درد امت فتنادم خانمان بر باد دادم

حبذا گنجی که ما را ساکن ویرانه کردی
ای وقار امشب سرودی میسرائی بیخودانه

بادد خورودی یا سرودی از لب جامانه کردی،
همچو آن بیلی که هر دم یادهندستان نماید

در غم بزم عطا شه نعره مستانه کردی

بیتی چند از مثنوی بهرام و بهروز او

اندرز دادن بهروز

بدو بهروز گفت: از بد بهرهیز

که چون در بیشه ای آتش فروزد

مگر چون من زهر آلاشم پاک

که خصمان دغا در انتظارند

شهان هر که بشهری خشم رانند

بلا چون کرد قومی را نشانه

اگر خوبی کنی چون جفت زشتی

منه با تیره بختان دل بسختی

ببد خویان و بد کاران میامیز

نداند خشک و تر یکسر بسوزد

ندادم از گناه دیگران پاک

گناه آن بدوش این گذارند

گناه کاران ز بی جرمان ندانند!

گرفتند انبیا ز ایشان کرانه

گناه آن بنام خود نوشتی

که خواهی شد زبون تیره بختی

خردمندی که باشد فکرت اندیش
بیندیشد همی از سایه خویش
مباش ایمن ز مکر تیز چنگان
بین نیرنگ روبه با کلنگان

و کیلی شیرازی متولد ۱۴۰۸ شمسی

آقای دکتر عبدالحمید و کیلی شیرازی فرزند آقای حاج محمد صادق مشهور به کمپانی

از اطباء و شعراء معاصر است - و پدرش آقای حاج محمد صادق کمپانی از بازار گانان متدین و درستکار و از یاران کهن نگارنده این سطور .

آقای دکتر و کیلی در سال هزار و سیصد و هشت شمسی متولد شد - و تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در دبستان صدا و دبیرستانهای سلطانی و حیات پیاپی رسانید آنگاه در آموزشگاه عالی پزشکی شیراز مقدمات علم طب را تحصیل کرد و در ۱۳۲۹ موفق بدریافت دانشنامه لیسانس پزشکی شد - و در سال ۱۳۳۴ در دانشکده پزشکی شیراز نام نوشت و دوره این دانشکده را پیاپی رسانید و در ۲۶ مهرماه ۱۳۳۷ دانشنامه دکترای پزشکی را دریافت کرد و برای تکمیل تحصیلاتش به امریکا رفت و پس از دیدن رشته «نوروسیکایاتری» (بیماریهای اعصاب و روانی) شیراز برگشت و بانجام وظیفه و خدمت به ابناء نوع مشغول گشت .

نگارنده در سال ۱۳۳۹ او را در طهران در تجارتخانه آقای مهدی نمازی در اطاق آقای صادق ملک پور فرزند مرحوم حاج غلامحسین ملک التجار بهبهانی ملاقات کرد و چون دانست که فرزند برومند حاج محمد صادق است و از سلامتی و حیات پدرش آگاه گشت بسیار مسرور شد بویژه که دید از آن مرد دیانت شعار و حقیقت دثار و مرتاض گوشه گیر جوانی فعال و تحصیل کرده و خادم نوع بوجود آمده است - و از خدای بزرگو توانا رجای واثق دارد که این جوان شریف بتواند خدمت بخلق را ادامه دهد - ایات ذیل از اوست :

مردم ز مهد تا بلحد فکر دانشند

سر و بلند و بخت بلند و نظر بلند
غافل نشسته بیخبر از حال درد مند

برنامه پیغمبر و مولی و فائدين
دلجوئی از یتیم و اسیرست و مستمند

زنهار تا درون کسان را میازری
مسکین نواز باش - نه بیباک و زور مند

از خورد و خواب و عیش و تلهذ چه حاصلت؟

همدرديست شیوه و کار خدا پسند

تا چند غافلی ز ضعیفان و خستگان
گامی گذار نزد اساتید ارجمند

اینان نگر که در پی ترویج دانشند
موری ندیده ای که از ایشان برد گزند

اندر کلاس درس تو در کسب علم کوش
تا در دو زندگی بشوی شاد و سر بلند

مستی مکن بدس که در روز آزمون
مردود گردی و نشوی فرد نمودمند

بیهوده يك دقیقه ز عمرت تلف مکن
زیرا که عمرها همه جمع دقایقند

کاری به از مطالعه اندر جهان مجوی
مردم ز مهد تا بلحد فکر دانشند

این پنج روز عمر نشاید که در حساب
فردا فقیر مانی و دستت بکس بلند

از این و آن توقع یاری - ولی چسود
 هر کس بحال خویش پریش و نیازمند
 آنجا امید جنت و فردوس در سرت
 اینجا نبرده توشه - تو مغرور خود پسند
 ای شاه اولیاء تو بهنگام رستخیز
 اشفع عن الوکیلی کاوست بس نژند



آقای دکتر عبدالحمید وکیلی شیرازی

وکیلی فیروزآبادی - متولد...

آقای احمد فیروزآبادی متخلص به «وکیلی»
 از شعراء معاصر است - در فیروزآباد فارس متولد شده و هم اکنون در آنجا
 بزراعت مشغول است خط شکسته را خوش مینویسد - از اوست :

- طمع -

ز دست ای طمع دارم بسی درد و شکایتها
 دل خونین ز رفتار تو دارد بس حکایتها
 نفاق افکنده ای در خاندان آدم و حوا
 جهان را کرده ای پر از خیانتها جنایتها
 زمانی در لباس شرق با غرب اندر آویزی
 گهی با غرب میسازی بشرق آری عداوتها
 ز قلب آدمی بر تافتی نور حقیقت را
 بمکر و حيله ورزیها لقب دادی سیاستها !
 بشر را کینه آموزی و او را هم بدان سوزی
 زمین را کرده ای جولانگه بغض و حسادتها
 همه گویند اینك قرن دانش هست و من گویم
 كه عصر جهل و نادانیت ، دوران شقاوتها !
 هزاران چون آشتین پروفورانتند در عالم
 همه اندر پی ئیدروژن و تخریب دولتها !
 همه کوشند در ویرانی دنیا و میگویند :
 كه بهر صلح میجوشیم ما از این رقابتها
 اگر جوئی حقیقت مشرق و مغرب یکی باشد
 بود يك خانواده جمله اقوام و ملتها
 بشر خواهد دو چیز آزادی و آسایش و آنهم
 میبست میشود گر کم شود از مغز نخوتها
 وکیلی جمله داریم انتظار صلح و آرامش
 شب آبستن بود تا خود چه زاید مام فطرتها

اگر صبحی شود صادق میان مغرب و مشرق
خوشا آنروز و ساعتها، خوشا آنروز و ساعتها

ما از این دنیای دون زجر فراوان برده‌ایم
رنج بسیاری ز دست خلق نادان برده‌ایم !
همچو پروانه بنور شمع دانش پر زنان
بهره از این کار خود یک جسم سوزان برده‌ایم
شب بکوی وصل و روز اندر بیابان فراق
در جهان عشق عمری را پ پایان برده‌ایم
همسر یار خیالی ، همدم معشوق فکر
بس هوسها از لب میگون خوبان برده‌ایم
در گلستان سخن با عندلیبان همنوا
زخمها بردل ز طعن خارستان برده‌ایم
گر بمجنونتی ما دانای دوران رأی داد
راه اندر بزم سلطان نکویان برده‌ایم
در حریم عشق مال و جان نمیارد بهیچ
زین سبب خود را بکوی خو برویان برده‌ایم
باسفیهان ای و کیلی راز دل کمتر بگوی
زانکه در بازی حق ما گوی ایمان برده‌ایم

ولی شیرازی = زنده در ۱۳۱۴

مرحوم محمد ولی میرزا شیرازی متخلص به « ولی » فرزند میرزا علی صدر
ملقب باقا شازده (شاهزاده) فرزند حاج اکبر نواب
از شعراء معاصر است . پدر و جدش اهل فضل و دانش بوده‌اند ، و جدش
حاج اکبر نواب صاحب « تذکره دلگشا » متخلص به « بسمل » از فضلا عصر خود

بوده که ترجمه اش گذشت - از اشعارش جز چند بیت ذیل که در آثار عجم آمده چیزی بدست نیامد .

چند بر طره آشفته خود شانه کشی
صد هزاران دل آفته سر شانه کشی
همچو موئی شوم از غم چو کشی شانه بزلف
که میادا دلم از شانه بدن دانه کشی
آشنایان ترا جام صفت دل شده خون
که چرا باده ز پیمانه بیگانه کشی
دل سیه چشم تو بی سرمه چو زلفت سیه است
سرمه دیگر چه بر آن نرگس مستانه کشی
سال فوتش معلوم نشد ، در ۱۳۱۳ زنده بوده .

هادی ابرقوئی = متوفی ...

میر هادی ابرقوئی .
از شعراء قرن یازدهم هجری است .
نصرا آبادی مینویسد : برادر میر برهان است ، خوش طبیعت بوده اکثر ایام
در شیراز میبود ، و با عزیزان هم صحبت بود از اوست :
بیتابیم کشد همه جا بر ققای او افتاده ام چو سایه بدنبال آفتاب



مینمایند بهم تیغ ترا چون مه عید
خون تو میریزی وانگشت نما شمشیر است .



دل را بدیده میفکند اضطراب اشک
چون کشتی که موج بگرداب میبرد

رباعیات :

از پیروی دل بجزر باید گشت در هر هیش کشیده سر باید گشت
سی سال بفقلتیم براهی برد است کامروز تمام راه بر باید گشت



دنیا داران صلاهی احسان ندهند جز حالت تب نان بفقران ندهند
اینطائفه سوختنی همچو تنور تا گرم نکر دند بکس نان ندهند
سال فوتش بدست نیامد .

هاشم شیرازی = متولد در حدود ۱۱۱۰ متوفی ۱۱۹۹

آقا محمد هاشم درویش فرزند میرزا اسمعیل صوفی ذهبی شیرازی از شعراء و عرفاء بزرگ قرن دوازدهم هجری و یکی از اقطاب سلسله ذهبیه است . سال تولدش معلوم نشد ولی چون مرحوم راز شیرازی در مقدمه ای که بر منظومه ولایت نامه اش نوشته است سال وفاتش را ۱۱۹۹ ذکر کرده و مدت عمرش قرب نود سال بوده بنا بر این سال تولدش ۱۱۰۹ یا ۱۱۱۰ میشود . راز شیرازی نام او و پدرش را چنین نوشته است : « آقا محمد هاشم المشتهر بالدرویش ابن میرزا سمیع » و در جای دیگر مینویسد در حال طفولیت والد بزرگوارش بر حمت ایزدی پیوست و آنجناب را جده کبیره جلیله بوده صاحب ثروت و حشمت و جلالت که آن دُر یتیم را در صدف کنار و دامان تربیت و همین که بحد بلوغ رسیده در کمالات صوری محسود امثال و افران گشته و چون اجداد و اقارب امی آنجناب همگی ارباب قلم و صاحب مناصب عالیه میبوده اند و در عنفوان شباب آنجناب راهم ترغیب و تشویق بمشاغل و مناصب دنیوی مینموده و آنجناب بسبب تقاضای قضایای الهی و فوائدی که بعد از این ذکر میشود اجابت مسؤول ایشان نموده باندک زمانی صاحب مناصب گشته در کمالات دیوانی و مالیات دنیوی ید طولائی حاصل نموده عزت و اعتبار آنجناب در نزد حاکم فارس زیاده از حد شده اما از آنجا که کل مولود یولد علی الفطره ای فطره

التوحيد و السعید سعید فی بطن امه و خلق طینه شیعتنا من فاضل طینتنا - وارد است و بعدا را فطره با اهل دنیا و منعمین در مشتمیات نفسانی مناسبت و جنسیت تامه حاصل نیست لهذا باندک زمانی بسبب دنائت طبع اهل دنیا وضیق عالم و سوء احوال و قبح اعمال و بعد از منبع خیرات و انعام در علائق نفسانی و غفلت از مبدء فیض وجود که در حق این طائفه وارد است او ائلك كالانعام بل هم اضل سبیلا آنجناب را انزجار کلی از مصاحبت و مجالست ابناء زمان حاصل شده و سبب حصول علائق و اسباب دنیوی و کثرت مشاغل دیوانی امکان ترك و تجرید بالکلیه نداشت و دیوانیان هم دست از آنجناب باز نمیداشته اند باینجهت اغلب اوقات افسرده خاطر و دلنگ میبوده و از برای تفریح هم و تفریح قلب مایل بمحبت فقراء و گوشه نشینان میشده و در محبت ایشان اطمینان قلب و آرامش خاطر پیدا مینموده و از نفوس قدسیه ایشان التماس همت و توجه باطنی بجهت استخلاص خود میفرموده و بقدر امکان اموال خود را در راه ایشان صرف مینموده و غالب سادات و مساکین و زائرین مشاهد مشرفه را زاد و راحله میداده که آنجناب را در هنگام وصول بمقصد دعا نموده که از مشاغل دنیای دنی فانی نجاتی بجهت ایشان حاصل آید ، تا اینکه در این میان تیر دعای فقیری بهدف اجابت مقرون گشته و همت بزرگی موثر شده نسیم نسیم عنایت بی علت حق جل علی در اهتزاز آمده اسباب نجات آنجناب که نشانه توفیق الهی است فراهم آمد باینطریق که تقیخان که حاکم فارس بود از اطاعت فرمان نادر شاه سر پیچی کرده بجهتی از نادر شاه یابی شد - صیت این مقدمه بسمع امنای دولت نادری رسید کیفیت را بعرض نادر رسانیدند حسب الامر نادری سردار و عسکری تعیین کرده بسمت فارس آمده تقیخان حاکم را با امنای دولت و فارسیان بدار السلطنه اصفهان کوچانیدند - آنجناب را هم نیز بدین دستور باصفهان بردند - بعد از ورود چند یوم ایشان مفضوب و دستاق نظر بودند تا آنکه رای نادر بمواخذه از تقیخان و فارسیان قرار گرفت - مشهور است که در آنروز که نادر موازی هفت من چشم از خائنین دولت بیرون آورد و از

سری‌های سرکشان منارها بر پا نمود حضرات تقیخان و فارسیان را احضار نموده از يك يك ایشان تهدید بلیقه کرده و خیانت را بر گردن ایشان لازم می‌آورده و امر سیاست مینموده و از احدی گذشت مینمود تا آنکه نوبت مواخذه نادری بانجناب رسید گویند که آن روز از روزهای بسیار سرد اصفهان بود که غالبی را بواسطه سرما و بی لباسی و هیبت نادری قوت ناطقه از کار شده در هنگام مواخذه امکان سؤال و جواب با نادر نداشتند لباس آنجناب هم منحصراً بیک پیراهن و زیر جامه و کلاه نازک بوده باین حالت و دستهای مبارک آنجناب از عقب بسته بودند آنجناب را بحضور آوردند و بعد از استفسار از اسم و نسب در صدد مواخذه بر آمده که نسبت بفارسیان چنین و چنان احسان کردیم چرا تقیخان را که سر مخالفت با ما داشت اطاعت کردند، جمعی از اصحاب مذکور کردند که از آنجناب استماع شد که با آن احوال در آنوقت حالتی در من پیدا شد که خود را بر نادر شاه قاهر و غالب میدیدم و اصلاً رعب و خوفی از او در خاطر من نمی‌یافتم گفتم نادر سلامت باد - تقصیر از نادر است نه از تقیخان - چون سخن را شنید بر آشفت و گفت تقصیر ما کدامست؟ آنجناب بوضع خوش بی تقصیری تقیخان و سهل انگاری نادر را اظهار فرمود - نادر بغیرت آنکه در امر مملکت اشتباه کرده و من بر او غالب آمدم نی غلیان بلوری که در دهان داشت خائید بحیثی که خرد شد و شاعر نبود بعد از تأمل که راه حرفی نیافت اذعان بامتنی خود نموده قرار داد که مبلغ سه هزار تومان در ورود بشیراز از آنجناب باز یافت نمایند - و آنجناب را مورد التفات بی نهایت ساخت ، و التفات زیاده از حد نمود معذرت هریک از فارسیان را احضار و مواخذه بلیقه مینمود و مجاب مینموده و امر سیاست میکرد - تا آنکه آنجناب باتفاق موکب نادری وارد خطه شیراز گردید در ورود شیراز بعد از اطلاع نادر بر آنکه آنجناب بعلت سخاوت جبلی که داشته امکان کار سازی وجه مذکور را ندارند از اخذ آن در گذشت و آنجناب را نوازش بسیار نمود - مقارن آنکه نادر از شیراز حرکت نمود انگشت شهادت دست راست آنجناب را شقاقلوسی پدید آمد

اطباء بلاد جمع آمده بقطع بند اول انگشت آنجناب امر نمودند ممکن نشد روز ثانی مصلحت در قطع انگشت دیدند و الا روز دیگر قطع دست لازم میآمد آنجناب تسلیم قضای الهی نموده راضی شدند از بعضی مخلصین آنجناب استماع افتاد که فرموده در بین آنکه انگشت مرا قطع مینمودند از باطن من آوازی بر آمد که دیگر باین انگشت مرکب بر مهر دیوانیان میمالی؛ آنجناب از استماع الهام غیبی بیهوده شده بعد از سلامت دست ایشان حضرت دیوانیان در ثانی طالب آنجناب شدند - آنجناب اجابت فرمودند هر چه ایشان بیشتر الحاح مینمودند ایشان بیشتر امتناع میفرمودند تا آنکه حال آنجناب چنان شد که بالمره دست از معاشرت خلق کشیده و دل از وسواس محبت ایشان شسته در کنج عزلت و انزوا بشوق لقای الهی نشسته و بریاضات و مجاهدات نفسانی مشغول شدند الخ»

نگارنده گوید: پس از وقوع قضای فوق که میرزا ابوالقاسم راز ذکر کرده است - حال صاحب ترجمه بکلی دیگرگون شد و یکباره از ماسوی الله قطع علاقه کرد و مدتی در گوشه انزوا نشست و پس از چندی باصفهان رفت و در مدرسه «نیم آورد» اصفهان که از شهر دور بود در حجره ای ساکن گشت و در آن کنج خمول شبانه روز بمجاهدت نفس و عبادت معشوق حقیقی بسر میبرد و غالب ایام را روزه می گرفت و کس را بخود راه نمیداد و در ضمن بسپرد نفس و جستجوی مراد دلخواه مشغول بود و چون در آن شهر صاحب دلی که دل او را بریاید نیافت ناچار بجانب مشهد مقدس رهسپار گشت و از آنجا بعراق عرب رفت و مشهد سید الشهداء را زیارت کرد و در عراق شاه کوثر هندی را که از خلفاء سلسله شطاریه بود ملاقات کرد و دست ارادت باو داد و بدست او توبه کرد و تلقین ذکر یافت و از خود بیخود گشت و بی اختیار از آنجا حرکت کرد و بشیراز آمد و بدون اینکه کس از ورودش آگاه شود در مدرسه «نظامیه» منزوی شد و گاهگاه بمجلس ذکر و سماع میرزا محمد نسابه که از مشایخ شیخ علینقی اصفهانی بود میرفت و در گوشه ای می نشست اما در حلقه ذکر جلی وارد نمیگشت و اینمعنی بر فقراء

گران میآمد اما نسابه آنها را اندرز میداد و میگفت « او در مقام تحقیق است و تا امری بر او محقق نشود متابعت کسی نخواهد کرد » بالجمله پس از مدتها سیر و سلوک و تحقیق و ریاضت عاقبت مطلوب خود را یافت و در عراق عرب خدمت قطب الدین محمد نیریزی رسید و مجذوب شده بار دیگر بدست او توبه کرد و تلقین ذکر یافت و بدستور او چهار اربعین بخلوت نشست و شادمان از خلوت بیرون آمد و بخدمت مرشد مشغول شد - خلاصه دوازده سال در سفر و حضر با قطب الدین معاشر بود در نجف اشرف افتخار دامادی او را یافت و محرم حریم او شد و آنگاه دستور حرکت بشیراز و دستگیری یافت و در شیراز مسند ارشاد گسترده و جمعی کثیر از اهالی فارس را بکمال رسانید و مدت بیست سال بدینکار اشتغال داشت ، تا بسن شخیوخت رسید و آثار ارتحال بر ناصیه اش هویدا گشت ، و علیرضا خراسانی که از مریدان خاص بود عرض کرد « ما را در غیبت خود بکه میسپارید ؟ » فرمود « حضرت قطب الدین محمد کسی را بفقیه محول نفرمودند که منهم چنین کنم - هادی همگی حق است » و آنگاه شروع بخواندن غزل مولانای روم کرد

بجانان جان رها کردیم و رفتیم که کرده است آنچه ما کردیم و رفتیم

(الخ)

و چون از ترنم غزل فراغت یافت کلمه توحید را بر زبان جاری و جان بجان آفرین تسلیم کرد - و سال فوتش ۱۱۹۹ است که با آیه مبارکه « ان کتاب الابرار لفی علیین » مطابق است - جسدش را در بقعه حافظیه قرب مزار خواجه شیراز دفن کردند -

در کتاب تذکره الاولیاء شمس الدین پرویزی چاپ تبریز آمده که کریم خان زند از ارادتمندان آنجناب بوده و در موقع احتضار شاه فقید حضرت درویش دسر بالینشان حاضر بوده - حاضرین نسبت باموال کیل مذاکره میکنند حضرت درویش میفرمایند « عقیده فقیر بر اینست حالیه که و کیل در حال احتضار هستند مشغول بذکر تهلیل کلمه لا اله الا الله باشند امورات دنیوی را آقای حاضر جا بجا میکنند

و کیل مرحوم شروع میکند بذکر تهلیل. آن بزرگوار هم در همان حال مشغول ذکر بوده اند که روح و کیل بعالم بقا پرواز میکند»

کتاب مناهل التحقيق در شرح معنی آیه شریفه الا الی الله تصیر الامور از تالیفات درویش است و چاپ شده و دیوان اشعارش بنام ولایت نامه است که آنهم چاپ شده است و چند بیت از آن نقل میشود:

| | |
|---------------------------------|-----------------------------|
| دل منشور شد چو از انوار حق | شد علیم ماسیانی ماسبق |
| قلب دنیا دوست پر خون چون محیط | که پلید است و نجس باشد مریض |
| گر صلوٰه و صوم و حج باوتر و شفع | میگذارد نیست او را هیچ نفع |
| ز آنکه پر از ظلمت است و از غرض | حب دنیا در دلش باشد مرض |
| حق غشاوت ختم کرده بر دلش | هم مریضش گفته است و باطلش |
| شرح این را گر بخواهی ایعمو | از کلام الله و آیاتش بجو |
| این مرضها عشق باشد چاره اش | زین علل گردیده دل بیچاره اش |
| چون دواي عشق آنهولی رسید | رفت علتها و صحت شد پدید |
| کینه و حرص و ریا و شرک و شک | شت از لروح دل الله ممک |

تا اینکه میفرماید:

| | |
|--------------------------------|-----------------------------|
| شیخنا بگریز از این مخمصه | هم زقال و قیل و درس و مدرسه |
| رو خرابات مغان را پیش گیر | گرد همدت راه بس منت پذیر |
| گو که گبری کن مسلمان ای صنم | گیر دهتش را و بنواز از کرم |
| وار هانش از خودی و قیل و قال | پس بگردانش تو از اصحاب حال |
| بعد از آن در پرده بنمایش جمال | تا شود از یمنت از اهل وصال |
| بعد از آن خود را مبین درده بیا | آدم آسا شو بقرب کبریا |
| روز را بگذار رازی پیش گیر | عشق آنرا ورز خواری پیش گیر |

غزلیات:

ای از همه ذرات جهان گشته هویدا گردیده نهان از نظر دیده عمیا

پنهان بظهور خود وین نقش و کمالات
ما مظهر و مرآت و کمالات وجودیم
این کثرت نقشی که پدیداست ز کونین
دیدیم در اشیا همه خورشید جمالش
هر حسن که از روی بتان جلوه گر آمد
آنست جز او نیست چه علوی و چه سفلی
چون موج پدید آمده از جنبش دریا
پیداست نهانی که عیان گشته است از ما
از پرتو انوار صفاتش شده پیدا
خفاش نبیند که بود دیده اش ابعما
مانیست و نهان گشته در آن صورت زیبا
بیرنگ صفاتست عیان در همه اشیا

هاشم چو یکی قطره که از بحر جدا شد

آمد بسبو باز بشد جانب دریا

آنان که بر لقای خدا عاشق آمدند
در صورت ظهور اگر چه موخرند
از همت بلند جناب رفیع عشق
بکثرت پازند بکونین و هر چه هست
توفیقشان رفیق شد و رهنما بحق
جاء الحقند جمله بکونین دمزن
تشریف عشق راز ازل لایق آمدند
لیکن بمعنی از همگان سابق آمدند
بر نفس خویش درد و جهان فائق آمدند
بر نیستی و نفی خودی شائق آمدند
تا در طلب بمقصدشان لاحق آمدند
کائنات که منکرند همه زاهق آمدند

هاشم چه عقل و چه ایمان و کفر و دین

در راه عشق حق همگی عائق آمدند

رسید نامه ات ای دوست دیده روشن شد
میانه من و تو ظاهر از حجاب افتاد
بصورت از نظر دور گشته ام چه غم است
از آن رهی که بقلب تو راه من باشد
بچشم سرچو نبینی مرا ملول مباش
ز قعر چاه طبیعت بر آیین خود را
بچشم دل چو ببینی جمال معنی خویش
ز فیض رشحۀ کلکت دلم چو گلشن شد
چه شد که خود ره معنی هزار روزن شد
که خاطر من ز حضور تو شرح گلشن شد
خیال عکس جمالت بدل مبرهن شد
بدل نگر که مرا دل مکان و مسکن شد
و گر نه یوسف روحت بچاه بیژن شد
بهر نظر بجمالی دگر معین شد

ز لطف هاشم دل بسته را حضوری ده
 مهیمن که زمان جمال دیدن شد
 سرخ باغ قدس را با عالم امکان چکار؟
 پادشاهان را بکنج ظلمت زندان چکار؟
 هر که رست از هفت کرده اخشیجان جهان
 دیگرش با گرم و سرد و نعمت الوان چکار
 عشق بازان را هوای خلد و خوف ناز نیست
 واله معشوق را با قید این و آن چکار
 نیست عاشق کر کند کس درک لذات و الم
 مست یوسف بدست خنجر بر آن چکار
 آفتاب روی دلبر عارض روی چو ماه
 چشم مست یار را با گردش دوران چکار
 عاشقان را گرمی و شور جنان و مستی است
 عاقل دل سرد را با آتش سوزان چکار
 وقت معراج وصال و خلع جسم و اوج روح
 می هی عشاق را با حق بق زانان چکار
 دست افشان ما سوی را پای کوبان بر هوا
 ناز نازان در دعا را عجز معجوبان چکار
 چون فقیری را هرای وصل معشوقش بود
 بر براق عشق نازد با تن حیوان چکار
 جبرئیلش طرفو گو پیش باخیل ملک
 طمطراق عاشقان را با جم و خاقان چکار
 هفت فلک را طی نمود او تا زسده در گذشت
 دیده ما زاغ را با زیغ و با طغیان چکار

همزمان روح الامین نور ولایت هم قرین
 لی مع الله همنشین را با گنهکاران چکار
 کشف اسرار نهانی ها شما تا کی کنی؟!
 رو خموشی پیشه کن با سر درویشان چکار
 لمن وطعنت میکنند این مردمان ساکت نشین
 شمع عقل منطقی با منطق مرغان چکار
 پاس وقت خویش میدار آفرین بر آنکه گفت
 خویشتن بین را به معلومات حق بینان چکار

وله ایضا

ما عاشقان یاریم ما را چکار با دین
 مذهب حقست و ملت اینست دین و آئین
 هر کس که غیر حق دید کور است در دو عالم
 ما را که چشم بیناست در دل شده خدایین
 خفاش گر نبیند خورشید ذات حق را
 کافر به میرد و کور در هر دو کون بیدین
 از حق عیانتری نیست در پرده های آثار
 اشیا باوست پیدا جز حق عدم بکونین
 اینمعنی از قل الله ما یافتم بالله
 در خوض ثم ذرهم آن احولان خودبین
 گفتا نمی پرستم ربی که نیست مشهود
 انشاء ملت و دین آن بنده خدایین
 الله نور ما را نقش صور شما را
 ما مطمئن بالله توقید بحث و تلقین

رباعیات :

بنما رخ زیبا و تو جانم بستان
جامی ز شراب معرفت بخش مرا
مشغول بخود کن از کسانم بستان
مستم کن و از هر دو جهانم بستان



در مسلک عشق جنگ و دعوی نبود
جز حق نبود دیده گشافش بین
نه کفر و نه دین دنی و عقبی نبود
اوئی و توئی و این من و ما نبود



بشنو سخن نفرز اگر راهروی
گر نیک کنی و ورید ایساک راه
آخر باید کز این جهان باز روی
میدان یقین که آنچه کاری دروی



حق میداند که شاعری نیست فتم
موزونی طبع در بیان حکمت
کز زرق و دروغ دائما لاف زنم
از فضل حق است من ز خود دم زنم



شعری که زعین علم خالی باشد
و آن شعر که عین علم از وی جاریست
شر است و ز عالم خیالی باشد
از رشحه فیض لایزالی باشد

هزار شیرازی - زنده در ۱۴۱۴ شمسی

مرحوم محمد رضا هزار شیرازی

از نویسندگان معاصر و دوستان قدیم نگارنده این اوراق است ، تحصیلات مقدماتی را در شیراز پایان رسانیده و برای تکمیل تحصیلاتش به هندوستان رفت و در کراچی علوم جدید و زبان انگلیسی را بیاموخت و دوره کالج اسلامی آن شهر را پایان رسانید و شیراز برگشت ، در بحبوه جنگ بین الملل اول از راه اضطراب وارد خدمت قشون انگلیسی جنوب ایران « اس - پی - آر » که انگلیسیها در فارس تاسیس کرده بودند شد ، و بدرجه صاحبمنصبی آن قشون رسید ، و همینکه قشون

مزبور منحل شد هم خود را مصروف تأسیس مطبعه هزار و تألیف و نشر کتاب داشت و مکرر در مصاحبه بانگارانده از قبول خدمت در « پلیس جنوب » اظهار پشیمانی میکرد .

هزار مردی بسیار نجیب و خوش اخلاق و با محبت و صفا بود ، و بمرحوم ابوالقاسم قزوینی متخلص بعارف شاعر حسّاس و طنز دوست معاصر بسیار ارادت میورزید و از شیراز با او که در همدان بود مکاتبه دائم داشت ، و عاقبت در سال ۱۳۱۰ شمسی برای ملاقات او بطهران آمد و بدیدن من آمد و تألیفات خود را که چاپ شده بود بمن هدیه کرد و عازم کوی دوست شد و بهمدان رفت ، و مدتی با او جلس و انیس بود ، و بعداً کتابی بنام « عارفنامه هزار » راجع به گفتگوها و مصاحبه‌ای که با او کرده بود پیرداخت و بچاپ رسانید .

تالیفاتش : بقای روح انسان و چگونگی عالم پس از مرگ جسمانی ۲- حیات اثیر یا کورر انجبات ایران پیر ۳- عارفنامه هزار ۴- منتخبات و شرح حال شیخ سعدی و تمدن گذشته ایران ۵- نامه خرد پژوهان- سال فوتش که در خوزستان واقع شده بدست نیامد، در سال هزار و سیصد و دوازده شمسی زنده بوده و فوتش بعد از این سال وقوع یافته است -

هشیار شیرازی = زنده در ۱۳۲۲

مرحوم محمد شیرازی متخلص به « هشیار »

شعاع در تذکره شعاعیه آورده است، اسمش محمد است و دلش چون چشم یار بمستی مقید ، برادر زاده شاعر عشرت تخلص است که در قدحش سروده اند:

عشرت که مدام گرم دیبا و خزاست

که مست حشیش و گاه از آب رز است

پیوسته فصیده و غزل میدزد

زن . . . گمان کند که مقرض و گز است

مشارُ الیه در سن صبی از آشیانه شیراز پرید، و در مرتع بوشهر چندی چرید، نظر بپهره جزئی که از دوزندگی داشت بنای خیاطت را گذاشت، چشمش با سوزن مژه جامه عشاق را میدید و میدوخت، حسش با آتش چهره خانه مشتاق را مینواخت، و میسوخت، اندک مایه ای بهم بافت و از آنجا بدین بلد شتافت، اکنون دکانش در یکی از بازارهای شیراز سردم است، و محل ننیمنگاه اهلنم، گاه چاک گریبان عصمت امردان را برشته تزویر فو کند! و نوبتی پیراهن الفت شاهدان را بسر پنجه تدبیرا تو، هنگام تکلم نزد نازک بدنان قلنبه گوئی کند، و زمان تنطق پیش سطر بازوان شکسته نفسی جوید.

این اشعاری است که از گفتنش افتخارها دارد، و خود را بسبب سرائیدن چند غزلی از شعراء شمارد (۱). از غزلیات اوست:

با سر زلف تو الفت دل دیوانه گرفت

آشنا با تو و ما را همه بیگانه گرفت

خوابم از دیده قرار ازل و قوت ازیا

جمله از يك ننگه آن نرگس مستانه گرفت

وضع جمعیت صد سلسله دل بر هم خورد

بهر آرایش زلفش چو بکف شانه گرفت

دل که در صومعه سینه بسی بود مقیم

خود چه روداد که آخر ره میخانه گرفت؟

(۱) چنانکه معلوم است مرحوم شماع در باره این شاعر که صاحب طبع غراست و غزلیاتش چون آب روان. نظر خوشی نداشته است چنانکه زیبائی رخسارش را عیب شمرده! و زیبا پسندیش را ننکندانسته است اگر زیبا رومی و زیبا پسندی عار و تنگ باشد همه دانند که خود شماع با عدم زیبائی بزیا برستی شهرت داشت بلکه چون تمام عمر را زن اختیار نکرد بازو نسبتهای دیگر هم داده اند بهر حال خدا هر دودا رحمت فرماید که دستشان از دنیا کوتاه شده است.

صرفه از عمر گرانمایه کسی برد که شد
 معتكف پای خم و طره جانانه گرفت
 عاقبت دست قضا در خم دامش افکند
 مرغ هر دل که هوا در طلب دانه گرفت
 از همان شعله که افروخته شد شمع رخس
 آتش اندر دل دیوانه پروانه گرفت
 سالها غرقه بخوناب جگر شد دل من
 تا از این بحر گران گوهر يك دانه گرفت

مست و مدهوش در افتاد در آندم هشیار
 کز کف ساقی این میکده پیمانه گرفت

| | |
|------------------------------------|---------------------------------|
| من آن نیم که بجور از تو دست بردارم | زنی اگر که تو منصور وار بردارم |
| بچا کری درم - گر قبول نمائی | ز پادشاهی کون و مکان بود عارم |
| عزیز مصر بزر - گر خریدیوسف را | بدین جمال ترا من بجان خریدارم |
| نمود جلوه بصبح ازل چو شاهد عشق | ز خویش رفتم و تا حشر محو دیدارم |

ندا نما ز من خسته دل چه دید استاد؟

که دیدمستم و برعکس خواندهشیار!

رباعی :

| | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| آزاد ز قید کفر و ایمانم من | سر مست ز جام وصل جانانم من |
| نه همچو توای شیخ بهر خال و خطی | دل داده و سر گشته و حیرانم من |

سال فوتش معلوم نشد - در ۱۳۲۲ زنده بوده است .

هشیار شیرازی = متوفی ۱۳۹۲

مولی محمد حسین شیرازی متخلص به « هشیار » .

فرست در آثار عجم مینویسد: واقعه خوان بود ، و گلزار ترانه راهزار

دستان در حال نزع گفت :

رباعی :

در حضرت تو روی سیاه آوردم طاعت ندیم بار گناه آوردم
 نومیدم از آن در که امید مساز زیرا که ز تو بتو پناه آوردم
 در سال هزار و دویست و نود و دو فوت شد و در سمت شرقی تکیه حافظیه
 مدفون گشت .

هما شیرازی - متولد ۱۲۱۲ متوفی ۱۲۹۰

رضاقلی خان شیرازی متخلص به «هما» فرزند ملا بدیع خان .
 از ادباء و شعراء قرن سیزدهم هجری است ، و جد استاد جلال الدین همائی
 سالف الترجمة . اصلش از یکی از ایالات ساکن شیراز و در جوانی در نظام صاحبمنصب
 بود ، بعداً از اینکار دست کشید و شروع بتحصیل کرد و علوم ادبیه فارسی و عربی
 را آموخت ، آنگاه بسیاحت پرداخت و چندی در ایران گردش کرد و عاقبت
 اصفهان را برای اقامت خود برگزید و در « نیمه جهان » ساکن شد .
 هدایت در مجمع الفصحا مینویسد : وی عاشق پیشه و نیکو اندیشه بود و
 غالباً در سلك درویشان و کسوت ایشانست و با فقیران مصاحب است و از امیران گریزان
 در صفحات آخر دیوان اشعارش که در سال ۱۳۲۰ بکوشش نواده اش طرب
 چاپ شده آمده است :

« اصل اصیل و نژاد نبیلش از خوانین فارس ، در عنفوان جوانی که نفس
 حیوانی مایل لذات نفسانی و طالب مطالب شهوانی و کامرانیست پشت پا بردنیای
 فانی و راحت جسمانی زده جویای کمالات انسانی و درجات مدارج روحانی گشته دست
 از ریاست و فرمانروائی برداشته پای از مرکز شیراز که مسقط الرأس شریفش بود
 بیرون نهاده بحکم « اطلب العلم ولو بالمین » راجلاً و عاجلاً بطلب علم که مایه
 زندگانی جاودانیت بنجف اشرف دفته و هجده سال در مجلس درس شیخ محمدحسن
 صاحب جواهر الکلام تلمذ کرده و گوی فضل از همکنان ربوده آنگاه به هندوستان

رفته بشیر از برگشته ، و پس از دو سال توقف در آن شهر برای انجام فریضه حج بمکه معظمه رفته است و از آنجا بشیراز و عاقبت باصفهان آمده و در دوره حاج سید محمد باقر مجتهد شفتی و حکمرانی منوچهر خان معتمدالدوله از این دونهایت کرامت و تشویق را دیده بصحابت دستخط شفتی بطهران رفته و بدربار محمد شاهغازی بار یافت ، از طهران بخراسان و از آنجا بترکستان و کرمان رفت و باصفهان برگشت .

در طریق سلوک خدمت میرزا ابوالفاسم سکوت رسیده برشته فقر مشرف شد . سال تولدش ۱۲۱۲ و مدت عمرش هفتاد و هشت سال و در روز دوازدهم ربیع الاول هزار و دویست و نود در اصفهان بدرود حیات گفته است از اوست :

غزلیات :

در توحید :

| | |
|--------------------------------|--------------------------------|
| ای بتو مشتاق جان و دل بتو شیدا | زنده بیاد تو جان عارف و دانا |
| نکته جان پروری و معنی هستی | از لب جان پرور تو یافت مسیحا |
| یاد تو در کعبه مونس دل زاهد | ذکر تو در دیر شمع محفل ترسا |
| شود جهان خواستی چو از لب شیرین | پرده بر افگندی از جمال دلارا |
| اینهمه آشوب حسن تست بعالم | ورنه نبود بدهر فتنه و غوغا |
| غیرت حسن تو بود آنکه بعالم | جلوه یوسف ربود صبر زلیخا |
| فتنه بعالم فگندی از خط مشکین | تاب زد لها ربودی از رخ زیبا |
| بر صفت جان پاک در تن خاکی | از همه پنهان و باز بر همه پیدا |
| سوختگان را شرار آتش شوق | روضه فردوس هست و طلعت حورا |
| وسعت عالم پیش سلطنت تست | نسبت خاشاک پیش لجه دریا |
| وصل تو هر کس که یافت بگیتی | نعمت عقی قربین دولت دنیا |
| عقل نباشد حریف عشق که نبود | پشه لاغر حریف چنگل عنقا |

نیست هما چون ز دام عشق رهائی

چاره در این ره تحمل است و مدارا

تا دم جان بخش صبح ، زد نفس جانفزا
 مرغ سحر بر گشود ، لب پی حمد و ثنا
 لب بمناجات و راز ، مرغ سحر کرد باز
 خیز که گسار نیاز ، آمد و وقت دعا
 چند بخواب گران ، خیز که شد کاروان
 چند درین خاکدان ، بسته دام هوی
 ای همه شب تا سحر ، خفته بیالین ناز
 در تو کند کی اثر ، ناله شبگیر ها
 بر در درگاه دوست ، آنکه دو عالم از اوست
 مسکنت ایدل نکوست ، بندگی ایجان روا
 لیک رهت کی دهند ، در صف اهل قبول
 تا نکنی پیریا ، رو بسوی کبریا
 ای بتو مشتاق جان ، ای بتو خرّم جهان
 یاد تو ذکر روان ، فکر تو ملک بقا
 ذکر تو گوید بدشت ، آهوی صحرا نورد
 بوی تو جوید ز گل ، بلبل دستان سرا
 ماه شب افروز را ، مهر تو بخشد فروغ
 صبح روان بخش را ، نور تو بدهد ضیا
 لطف تو عاجز نواز ، عفو تو عصیان گداز
 چشم تو محض کرم ، درد تو عین دوا
 سوی تو آورده ایم ، زوی نیاز ای کریم
 اینکه گدای تو هست ، در دو جهان پادشا
 لطف تو عصیان پذیر ، گر نشدی از ازل
 کی شدی از دام غم ، آدم عاصی رها ؟

گر تو برانی ز در ، ره نبرم بردری

کز همه بیگانهام ، با غم تو آشنا

گر سوی جنت بری ، ورسوی دوزخ کشی

معوض عنایت بود ، هر چه کنی باهما

| | |
|-----------------------------|------------------------------------|
| غیر مست یار کس هشیار نیست | نیست هشیار آنکه مست یار نیست |
| آنکه دلرا غیر او دلدار نیست | از چه دلرا دربر او بار نیست ؟ |
| هر دلی شاد از وصال دلبری | شامل ما جز غم دلدار نیست |
| آنکه آزار دل من کار اوست | گر در آتش سوزدم آزار نیست |
| هر که عاشق شد ز سر گودست شو | کاندرین ره غیر سر در کار نیست |
| گو هوای گلستان از سر بنه | آنکه او را تاب ز خم خار نیست |
| غیر جان نقد اگر داری بیار | ز آنکه جانرا پیش او مقدار نیست |
| گرچه دشوارست بار هجر دوست | وصل چون باشد ز پی دشوار نیست |
| خبر راهی جو که کس را بیدلیل | ایمنی زینمرصه خونخوار نیست |
| چند لاف دانش و دعوی عقل | عقل پیش عشق دعوی دار نیست |
| گرانا الحق جرم منصورست و بس | از چه مستان را جز این گفتار نیست ؟ |

عین هشیاریست این هستی هما

گر چه مست او دمی هشیار نیست

| | |
|---------------------------------------|------------------------------------|
| عشاق حق پرست که جنم ولا زنند | بر یاد حق قدم بسر ما سوی زنند |
| از جان بریده اند و بجانان رسیده اند | جام ولامدام بیزم فنا زنند |
| ایمان و کفر و کمبه و بتخانه چون یکسیت | زین های وهوی رسته و دم از خدا زنند |
| چشم خدای بین طلب ایدل که عاشقان | بر هر چه جز خدای بود پشت پا زنند |
| افسرده ام ز زهد و ریا کاش میکشان | برقی ز منی بخرم زهد و ریا زنند |
| صدل بیک کمند بیندند دلبران | دستی اگر بحلقه زلف دو تا زنند |

آنانکه بی نیاز ز حق از دو عالمند کی جام وصل باچومنی بینوا زنند
 همت نگر هما که گدایان کوی دوست در مفلسی قدم بسر کیمیا زنند
 گفتم که پارسا شوم، آوخ که ابن بتان
 زاول نگاه راه دل پارسا زنند
 خواهی که نیش دهر شود جمله بر تونوش
 جام محبت از کف سلطان عشق نوش
 چشم خدای بین مطلب یعنی ای پسر
 در خویشتن بین و بعیب کسان مکوش
 دل خونشد از فسانه تو زاهد برو
 باری چو برنگبری، باری منه بدوش
 دور از کنند پرده ز چشم وز گوش تو
 بی پرده بینی آنچه ندید است چشم و گوش
 از چارسو تمایل یار آمدت بجشم
 از شش جهت ترانه عشق آیدت بگوش
 مائیم زنده ابدی از شراب عشق
 خواهی تو نیز زنده شوی آن شراب نوش
 تا هست دل مستخر سلطان عشق نیست
 آتجا مجال اهرمن و منزل سروش
 ای بنده گریخته از آستان حق
 باز آی و سر گذار و بغیر گناه کوش
 مقصود از او طلب که کریمست و کار ساز
 نوید از او مشو که خیرست و پرده پوش
 جز پیش اهل عشق مخوان گفته هما
 الماس را چقدر بیش خرف فروش

امروز تاز سورت فردا شوی خلاص
 در دوستی آل پیمبر بجان بکوش
 رند و میخواره و هر جائی و شاهد بازم
 در خرابات به بی پا و سری ممتازم
 راست گفتم همه عیب و هنر خویش ولی
 تو میندار که در پرده خلاف آغازم
 عیبم از مستی و رندی مکن ای واعظ شهر
 کاین سر انجام نصیب آمده از آغازم
 امشب این شور که اندر سرمطرب پیداست
 عجیبی نیست که از پرده بر افتد رازم
 حاصلی نیست چو در باده و سودی بحشیش
 آتش آن به که درین آب و علف اندازم
 اندین شهر بجز درد گرفتاری دل
 مجرمی نیست که يك لحظه شود دمازم
 شادمانم که دم مرگ بغیر از غم دوست
 دیگری نیست که با او نفسی پردازم
 مژده ایدل که نسیمی ز گلستان وصال
 همره باد صبا میرسد از شیرازم
 جان بیرون شده از تن بمرم باز آید
 نفسی گر دم رفتن بسر آئی بازم
 از سر کوی تو گر دخت بفردوس کشم
 بساز شوق سر کوی تو دهد پروازم
 زاهد و شحنه و صوفی همه مستند هما
 عیب من چیست که میخواره شاهد بازم ؟

افسانه غم - ساقی یله کن
از ساغر می - وز ناله نی
تا کس نبرد - در کوی توره
از زلف سیه - بگشا گهری
بر جای گهر - ای رشک قمر
در چین دوزلف - ایماه ختن
آن سنبل زلف - بردار زرخ
در کشتن ما - تا کی دودلی ؟
از عشق طلب - اسرار ازل
یا روی منه - در کعبه دل
چون صبح وصال - بنمود جمال
ابصبح وصال - از پرده در آی
سر ازل - بشنو ز علی
از عشق هما - بسرا غزلی
شعر خوش من - بی جائزه نیست

خوندل غم - در بلبله کن
خرگاه فلک - پر ولوله کن
پیکان نکه - اندر چله کن
خورشید و پری - در سلسله کن
یا قوت روان - در مرسله کن
صد نافه چین - با قافله کن
خورشید عیان - از سنبله کن
شمشیر بکش - دل یکدله کن
حل از دم او - این مسأله کن
یا پای طلب - پر آبله کن
از شام فراق - لختی گله کن
روشن شب ما - بی مشعل کن
بامهر ولی - طی مرحله کن
زان نغمه جهان - پر ولوله کن
از لعل لبش - عاید صله کن

بر در گه شاه - آن ظل اله

جانرا بگذار - تن را یله کن

خاک آنسر که نشد خاک پیای یاری

چاک آندل که در او نیست غم دلداری

ایکه صد بار بکشتی بفراقم چه شود

بر سر کشته خود گر گند آری باری

اگر ت میل تماشای بهار ست بیا

که من از خون دل آراسته ام گلزاری

اینقدر صبر کن ای قافله سالار حجاز

کاندین بادیه از پای در آرم خاری

بگشا لعل شکر باد که در کشور عشق
 گرم بی شکر لعلت نشود بازاری
 در همه ملک جز آن غمزه معجو خونریزی
 در همه شهر جز آن طره معجو طراری
 غیر چشمه که بمستی دل هشیاران برد
 مست نشنیده کسی دل برد از هشیاری
 جز پریشانیت از زلف بتان حاصل نیست
 جز تو ایدل نشنیدیم پریشان کاری
 عقده از سبجه پرهیز ز دل چون نگشاد
 وقت آنست که بندم بمیان زناری
 اینکه بر دیده مردم همه شب بستی خواب
 خبرت باد ز آه دل شب بیداری
 یافت بوئی ز سر زلف تو عطار بهار
 نه ز چین قصه دگر کرد نه از تاتاری
 هر که بر صورت خوبان نهد دل چو هما
 نیست آدم که بود صورت بر دیواری

هما شیرازی = متولده ۱۳۱۶ شمسی

بانو هما سمعی شیرازی متخلص به «هما» فرزند آقای محمد حسن

خان سمعی

از بانوان تحصیل کرده و شاعره معاصر است. در اردیبهشت ماه ۱۳۱۶ شمسی
 در شیراز دیده بدنیا گشوده است و اکنون بیست و چهار سال دارد معذک شعرا خوب
 و پخته میسراید.

بقیه شرح حالش را از زبان خامه خودش میآوریم :

در نامه‌ای که در تاریخ ۱۴ مرداد ماه ۱۳۴۰ به نگارنده نگاشته است

می نویسد: بنام خدا:

در یکی از روزهای اردیبهشت ماه ۱۳۱۶ در شهر ادب پرور و شعر خیز شیراز در میان خانواده‌ای محترم و بزرگ دیده دنیا گشودم، پدرم آقای محمد حسن خان سمعی یکی از مردان شریف و محترمی است که در میان همشهریان خویش بحسن ذوق و صفا و پاکبازی اشتهار دارد.

هنوز آوای گرم و جان بخش لالائی مادر در گوشم بود که خود را در میان مردم هنر دوست اصفهان یا قلم سپس از دامان پاک و آغوش پر از صفا و محبتش که اولین درس ایمان و یکتا پرستی، عشق بوطن و انسان دوستی را بمن آموخته بود پا بدبستان نهادم، دبستان بهشت آئین اصفهان دنیای دیگری را در برابر دیدگان من جلوه گر نمود، رفته رفته با کتاب و قلم آشنا می شدم، دیگر میتوانستم اشعاری را که از دهان پدر و مادر شنیده بودم بخوانم و لذت برم و حفظ کنم در این حال بود که زیباترین آیت رحمت خدای مهربان بصورت ملکوتی و آسمانی مادرم بر من جلوه نمود، او با سکه‌های گذشت و فداکاری و محبت مرا در بازار زندگی خرید در طی چند سال مادرم علاوه بر هنر زندگی، هنرها و فنونی که دختران بآن محتاجند بمن آموخت یا وسائل آموختنش را فراهم ساخت بر اثر همین دقتها و هوشیاریهای او بود که همواره در دوران تحصیلی بعنوان برجسته ترین دانش آموز و دانشجو مورد تشویق اولیاء مدرسه، دانشکده و فرهنگ قرار میگرفتم بهمین مناسبت باخذ لیسانس ادبیات فارسی گردیدم. جای بسی نا سیاسی است که در اینجا از راهنماییهای ارزنده اساتید دانشمند و فرزانه‌ای که همواره مرا راهنمون بوده اند یاد نکنم و سپاس نکویم و محبتهای پدرانه ایشان از جمله جناب آقای فضل الله شرقی راد مرد شهر را بدست نسیان سپارم یکی از خوشبختیهای من این بوده که همواره مورد الطاف و مجتبهای بی شائبه دانشمندان و ادب پروران بوده‌ام، خود را سعادتمند محسوب میکنم چون علاوه بر توجیهی که همشهریان ادب پرور همینمایند

از آرامش دلپذیر وجدان و صفای خاطر بهر مندم . امروز با عشق خدا و محبت مادر که پیوسته زنده‌ام میدارد و زشتیها را بر زیبایی در نظرم مبدل میسازد ، جهان هنر در پچه‌ای از یکدنیا شود و حال و سر مستی برویم می‌گشاید . آرزو دارم آنچه می‌سرایم یا در تابلوئی مجسم میکنم احساسی باشد که انسانها آنرا بپذیرند گو اینکه تا کنون آنچه سروده‌ام حرفی از گفته‌های دلم و آنچه کشیده‌ام طرحی از صفحه جانم بوده است .

اما زیبا ترین شعر من که باید تقدیم دارم « نا گفته » هایم می باشد که امیدوارم آنرا سروده و به پیشگاه ارباب ادب هدیه آورم . این هم منتخبی از اشعارم که از عرضه اش سرخ رویم -

هما سمیعی ۱۴۰۵ ر ۴

هستی

| | |
|---------------------------|--------------------------|
| هر دل که در او بلای عشقت | آنجای که خدای عشقت |
| هر ناله که بر دلی نشیند | از نای روان فزای عشقت |
| خوشت تر از صفای صبحگاهی | شامی که در او صفای عشقت |
| جان بخش تر از پیام امید | نائی که در او نوای عشقت |
| سوزنده تر از فراق و حرمان | آه دل مبتلای عشقت |
| هر چند که عشق میگدازد | خرم دل آنکه جای عشقت |
| نائی که بدل زند شراره | از آتش مهر و نای عشقت |
| هر نقش که شاهکار ذوقست | طرح خوشی از نای عشقت |
| تا هت جهان و ملک هستی | در گوش فلك صدای عشقت |
| هر جلوه که زندگی نماید | خود گوشه‌ای از لقای عشقت |
| بر توده سیم و خرمن زر | کی يك نظر گدای عشقت |
| باقیست همیشه عشق و عاشق | زیرا که بقا ، بقای عشقت |

تا بوده و هست ملک هستی

در زیر پرده‌های عشقت

مرد خدا

خوش آنکه ازین دام فنا سوی بقا رفت
 در حلقه مردان خدا راه خدا رفت
 تا راه به منزلگه دلخواه بیساید
 از خود بدر آمد بره عشق و فنا رفت
 در شام سیه بر اثر مهر رخ دوست
 چون ماه بتابید و بهمراه صبا رفت
 تابید دمی در افق تیره هستی
 چون صبح سپید آمد و چون فرّهما رفت
 از زخم زبانی که چو گل دید ز خای
 خندید و نالید که بر روح چها رفت
 چون قطره اشکی که بفلطد برخ طفل
 دور از همه نامردمی و رنگ و ریا رفت
 در این قفس تنگ نیاسوده و از شوق
 زین دامگه حادثه سرمست وفا رفت
 بر چنگ غزل زن خوش و سرمست چو حافظ
 کاین عمر «هما» به که بشور و بنوا رفت

هرمان

ما آرزو بدامان هرمان کشیده ایم
 عمری بجستجوی محبت دویده ایم
 دست طرب ز هستی خود شسته ایم
 پای شمع ز صحنه کیتی بریده ایم
 در آرزوی مهر جفا برده و هنوز
 برقی ز مهر پاك محبت ندیده ایم

آهو سفت ز رنگ و ریای زمان خویش
 از صحنه حیات هراسان رمیده ایم
 بد نامی حیات کشیدیم و عاقبت
 جز درد و رنج بهره ز هستی چه دیده ایم؟
 چون گرگ ننگ بهره ز زیبایی و امید
 تنها نصیب ماست که یوسف دریده ایم
 چون مار زخم خورده بویرانه امل
 در انتظار مرگ به کنجی خزیده ایم

جز آرزو گناه دل ما چه بوده است
 کانهم «هما» بدامن حرمان کشیده ایم

تو

جام شراب من توئی، چنگ و رباب من توئی
 مست و خراب تو منم، مست و خراب من توئی
 خسته روی تو منم، بسته موی تو منم
 لعل تو نوشدارویم، جام شراب من توئی
 عشق تو میگذاردم، مهر تو مینوازدم
 لطف تو میکشاندم، آتش و آب من توئی
 باز گرفته ای ز من، خواب من و قرار من
 تاب و توان من توئی، راحت و خواب من توئی
 گام بغم نشانیم، گام بسر دوانیم
 گاه ز خور رهانیم، باده ناب من توئی
 درد توئی، دوا توئی، لطف توئی، بلا توئی
 فَرهما - هما توئی، جلوه و تاب من توئی

نیاز

آنجا که سر نیازمندان بر در گه رحمتش بجا کست
 آنجا که بکوی آشنائی صدجوی روان زاشک پا کست
 آنجا که ز شوق يك تجلی پیراهن انتظار چاکست
 راه دل بی خبر نباشد

آنجا که به آه سینه سوزی صد خرمن عمر ظلم سوزد
 یا در شب تار دردمندی شمع ز امید هر فروزد
 برپیکر دوست دست قدرت پیراهن فتح و نصر دوزد
 آیا بود اینکه راه یابم؟

آنجا که بکوی می فروشان مستند همه ز شوق جازان
 آنجا که بدرد باردائم از خود بدرند دردمندان
 آنجا که حریم قدس تسلیم گردید، امان آشنایان
 بیگانه چگونه راه یابد

بیم است و امید و بیقراری شوق است و نوید آشنائی
 عشق است که میکشاند و بس یارست که میکند خدائی
 مستند که میروند بی خود در بحر فتنای کبریائی
 اینجاره گمراهان نباشد

جائیکه سیاهی هوسها سر تا سر جان گرفته در بر
 جائیکه درخت آرزوها جز یاس و الم نمیدهد بر
 جز نغمه شعر نامرادی مرغ دل کس نمیدهد سر
 چون قصه عشق پاک گویم؟

من خسته و نافرمان و زارم جز توره دیگری ندارم
 با اینهمه نامرادی و غم بر رحمت تو امید وارم

دانم که تو دست من بگیری
هر چند دلی سیاه دارم
زیرا که توئی توئی امیدم

راه

خواهرم قصه اندوه مخوان
چند ناله ز دل خسته خویش
چند بازیچه دست دونان
نوبهاری و امید بشری
مهد جنبان خرد مندانی
دامن پاک تو مهد هنرست
مایه شعر تو می انگیزی
هنر از بهر تو آمد بوجود
مظهر عشق و خدای هنری
مایه زندگی آخر ز چه رو



خیز از جای و بکن سخت نبرد
باید این بند ستم پاره شود
خامه برگیر و سخن ساز بکن
راه این فتح و ظفر مشکل نیست
چهد کن کام بیابای بیقین
خواهرم قصه اندوه مخوان
که تو با مرد بحق یکسانی
بهنر کوش و بدانش پرداز
هرچه خواهی ز خداوند بخواه

چهد کن زن که توئی مادر مرد
بوم غم از وطن آواره شود
این قفس بشکن و پرواز بکن
یأس را راه در این منزل نیست
چون توئی گرمی و خورشید زمین
غم ز دل بر کن و این نکته بدان
مایه زندگی انسانی
تا نیساری بکسی روی نیاز
کار و کوشش بخدا نیست گناه

خیز ای نوگل بستان حیات
این من و این تو و این راه نجات

همت شیرازی - متولد ۱۲۷۶ متوفی ۱۳۳۶

مرحوم علاء الدین متخلص به «همت» فرزند میرزا احمد متخلص به «وقار»
فرزند میرزا محمد شفیع متخلص به «وصال»
از فضلاء و شعراء و خوشنویسان و اولین فرزند وقار است -
در سال ۱۲۷۶ متولد شد، و در کودکی به آبله مبتلی و يك چشمش
نابینا شد .

فضل و دانش و ادب را در خدمت پدرش آموخت، و فن سخنوری و خط‌نسخ
را از عمش فرهنگ فراگرفت .

دیوان اشعارش به پنجهزار بیت میرسد، ادعیه و قرآنهائی را نوشته است .
چون سازمان دادگستری فارس بنیاد شد بریاست شعبه بدایت نامزدگشت
سالی چند نگذشت که چشم دیگرش هم نابینا شد، و این واقعه باعث افسردگی و
پژمردگی فوق العاده او شد و بیمار گشت و در سال هزار و سیصد و سی و شش دار
فانی را بدرود گفت، و در آستانه سید میر محمد پهلوی عموهایش فرهنگ ویزدانی
دفن شد .

از ازدواج با دختر عمش (دختر فرهنگ) از اوسه پسر بنامهای : احمد
اسمعیل و موسی بیادگار ماند (۱) از اوست :

غزلیات

اگر در آئینه بینی جمال . زیبارا
ز عشق خویش ملامت نمیکنی مارا
کسیکه صورت یوسف ندید نیستد روا
که سرزنش کند از عشق او زلیخا را
حدید . حسن توو عشق من بیرداز یاد
حکایت غم مجنون و حسن لیلی را

(۱) اقتباس از گلشن وصال

برهگذار تو سر میگذارم از سرشوق بدان امید که بر چشم من نهی پادرا
 ز هجر ماه رخت هر شب از ستاره اشک روان ز دیده بداهان کنم ثریا را
 بیاد قبله رویت چو در نماز آیم ز آب دیده چو دریا کنم مصلی را
 ز عشق روی تو زنتار بگسلد ترسا به بیند از برخت طره چلیپا را
 چنین که از لب جانبخش مرده زنده کنی سزد که لاف زنی معجز مسیحا را
 بنیم جرعه مرا مست کردی ای ساقی مگر که چشم تو افزود نشاء صبا را
 ز دست کوتاه همت بسی عجب دارم

که رام کرد بخود آن بلند بالا را

ایندل مسکین هوای وصل شوخی شنگ دارد
 ذره را بنگر که سوی آفتاب آهنک دارد
 ساقیا جامی بپیما ز آن می کلرنک صافی
 کز غبار غم بسی آینه دل زنگ دارد
 ای که در کف جام می داری و فارغ از جهانی
 شیشه پنهان کن که شیخ شهر در کف سنگ دارد!
 مرغ دل از دام گیسویش چسان دارد رهائی؟
 هر سر موئیش صد افسون و صد نیرنگ دارد
 مشکل از چاه طبیعت کس برون آید بحیلت
 جز کسی کورشته زلف تو اندر چنگ دارد
 حرف تلخش در مذاق جان عاشق است شیرین
 گوئیا تنگ شکر اندر دهان تنگ دارد
 بنده پیر خراباتم بصد منت که سلطان
 با گدائی درش از پادشاهی تنگ دارد
 آن نگار یاسمین بر و آن بت سیمین ز نخدان
 گوی سیمین بر درخت یاسمین آونگ دارد

بس عجب نبود که شعر همت اینسان گشته دلکش
زانکه استادی مهین چون حضرت فرهنگ دارد

در جهان گر جلوه‌ای از روی یارمان بود هرگز اندر کشور هستی گذارمان نبود
سوی خاک تیره از افلاک چون می‌آمدیم گر بدست او زمام اختیار ما نبود
از کنار ما چو گشتی دورای پیمان گسل غیر طفل اشک یاری در کنار ما نبود
همتا زاهد مرا ترساند از روز حساب
با خبر گوئی ز عفو کرد گار ما نبود !

رویش که روشن است رخ مهر و ماه از او
این طرفه بین که روز من آمد سیاه از او
پروانه وار پیش رخسار جان دهم اگر
روشن کنم چو شمع شب از بزمگاه از او
گر تیر غمزه می‌زنم هیچ باک نیست
چون برده ام بجوشن زلفش پناه از او
بی‌حاصل است ناله و افغان ما که یار

اندر دلش اثر نکند - آه آه از او
چون غنچه عقده‌ها بگشاید مرا ز دل
آرد نسیم نکستی از صبحگاه از او
یک جلوه کرد روز ازل یار بی نقاب
هم کعبه گشت روشن و هم خانقاه از او
یار از مرا کشد بهزاران جفا و جور

دل را جنایت است بی‌پیم گناه از او
از مال و جاه و منصب دنیا گدای عشق
مستغنی است و رشک برد پادشاه از او

همت بدام حلقه آن زلف تابدار

سخت او افتاده است و برون نیست راه از او

| | |
|------------------------------------|------------------------------------|
| گفتم مگر بخواب ببینم جمال تو | مشکل بچشم خواب رود از خیال تو |
| آندوزخ و بهشت که تعریف کرده اند | شام فراق باشد و صبح (۱) وصال تو |
| آب حیات را بدهان تو متبع است | ره برده همچو خضر بر آن چشمه خال تو |
| نبرد روا که سرزند لاف اعتدال | اندر برابر قد با اعتدال تو |
| ای مرع دل مگر دچو پروانه گردد دوست | سوزد ز تاب شمع رخس پر و بال تو |
| ای آه شعله برکش و افلاک را بسوز | کاندر دلم ز غصه نباشد مجال تو |
| ایدل بغصه خو کن و دائم ملول باش | شادی دوست چونکه بود در ملال تو |
| داری طمع ز اهل لب دوست بوسه ای | عمرم تمام شد ز خیال محال تو |
| آه شب و فغان سحر که مده ز دست | شاید ز مهر رحم نماید بحال تو |

همت زدی ز مصحف رویش تفرالی

بنگر که آمد آیه رحمت بقال تو

همدم شیرازی = متوفی ۰۰۰

نجفقلی شیرازی متخلص به «همدم»

از شعراء قرن سیزدهم هجری است ، و از دوستان رضاقلیخان هدایت ، و

هدایت در ترجمه اش مینویسد :

«در عنقوان جوانی و مشهور با فسانه خوانی، در حضرت فرمانفرمای ملک فارس ملازم است، و بدریافت مرتبهٔ اعلیٰ جازم، بصحبت اهل کمالش میل، و اغلب باین طائفه معاشرت میکند، مردی است عاشق پیشه و جوانی نیکو اندیشه، مدتهاست که با فقیر انیس و جلیس است، گاهی فکر شعری مینماید - از فنون شعر بیشتر غزل

(۱) در اصل بجای صبح کلمه «صلح» است و چون غلط چاپی بود و صلح در اینجا معنی نداشت صحیح آن نوشته شد .

میسراید - از اوست :

نا کامی از کام جهان شد باعث هر کام ما

بد نامی از عشق بتان آمد بهالم نام ما

در زهد عمرم شد بسر وز وی ندیدم حاصلی

درعشق خوبان بعد از این مصروف باد ایام ما

✽

ز دیر و کعبه ندودی جمال خویش وز عشقت

فغان و غلغله از جان خاص و عام بر آمد

✽

تا زلف و خال سوی رخت راهبر شدم از نکته های کثرت و وحدت خبر شدم

✽

ساقیم پیمود روزی از کرم پیمانه ای و که تاروز قیامت مست آن پیمانه ام

✽

ندانم وصل و هجران چیست وز جانان چه میخوام ؟

همیدانم که دلدارم بکام است و فغان دارم !

سال فوتش معلوم نشد -

همدم شیرازی = زند. در ۱۳۱۳

مرحوم میرزا محمد حسین شیرازی متخلص به همدم فرزند حاج میرزا علی

فخرالدوله متخلص به « فخر » فرزند حاج میرزا رحیم متخلص به بیدل -

فرست در آثار عجم می نویسد : دارای علم و عمل است ، و در زهد و تقوی بی

بدل، در بی همدمی شعری میسراید و همدم تخلص مینماید - از اوست :

ای زلف تو بگردن مه کرده سلسله وز آتش رخ تو خورا فروخت مشعله

سر مینهم بخار مفیلان بجای پای گر وصل تست از پس هفتاد مرحله

گرفتگی جزء لایتجزی حکیم کرد ز آن لب کند تبسمت اثبات مساله
سال فوتش معلوم نشد . در هزار و سیصد و سیزده زنده بوده .

همدمی شیرازی = متوفی ۱۰۰۰

نامش را در «صبح گلشن» و «هفت اقلیم» دیده‌ام ، در هفت اقلیم آمده که
بامر مکتب داری مشغول است و بنابر موزونی طبع شعری میگوید : رباعی ذیل
از اوست :

پیوسته میان دل و جان می‌گندی بردیده خونابه فشان می‌گندی
چون برق که بر خشک گیاهی گذرد می‌آئی و بر من آنچنان می‌گندی
سال فوتش معلوم نشد .

هنر چهارمی = متوفی ۱۳۶۷

حاج شیخ ابوالحسن چهارمی متخلص به « هنر »
از شعراء و اطباء قرن سیزدهم هجری است ، فسائی مینویسد : سالها بافاضه
علوم و معالجه مرضی در چهارم و شیراز اشتغال داشت ، و بسیار شهرت پیدا کرد ،
متجاوز از نود سال عمر کرد .

او را قصیده‌ای در مدح حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و آنرا « جام جم »
نامیده است که چند بیت از آن را ذیلا نقل می‌کنیم :

چو بود از خاکپای خضر دوشم کحل بینائی
خرد میخواست از من توتیای چشم دانائی
که ای در دانه دانشمند قعر لجه دانش
که اکلیل خرد را از سر شایستگی شائی

ندانم گرچه هر دم رنگی از خم عیسی گردون
پدید آرد چو سمنار سدی را ز دیر مینائی

گهی در چارسوی باغ وی را دکه صرافی

گهی از پرنیان کارگاه شاخ دبائی

مراد از جام و از جم کیست جز محمود ابوالقاسم

محمد کافرینش را شد از خود علت غائی

درین غایت بغایت دقتی دارم که بر باید

ز دقت های اشرافی و صحبت های مشائی

ولی چون دم نیارد زده از اینمعنی درین دوران

که نتوان گفتن از دریا و دریائی بصحرائی

هنر زد نوبت ختمی و شد تاریخ این انشا

بود امن جهان از مسند فتحملیشائی !

هنر در سال هزار و دویست و شصت و هفت وفات یافته است .

هوشمند بو شهرى = متولد ۱۲۷۸ - متوفى ۱۳۳۱ شمسی

مرحوم محمد جواد هوشمند بو شهرى فرزند مرحوم کر بلائی شعبانعلی موحد

تاجر کازرونی مدیر روزنامه « سعادت بشر »

از نویسندگان معاصر است ، در سال ۱۲۷۸ شمسی در بو شهر متولد شد ، و

در مدرسه سعادت بو شهر تحصیل سواد و مقدمات کرد و آنگاه بکراچی رفت و دوره

دبیرستان را در آنجا پایان رسانید و زبان انگلیسی را آموخت و بو شهر بر گشت و به

شیراز رفته چندی در آنجا بود و کتابی بنام « دوره تمدن » نوشت و در شیراز چاپ کرد ،

از شیراز بطهران رفت و در سال ۱۳۰۸ شمسی امتیاز نامه هفتگی « سعادت بشر »

را گرفت ، و تا سال ۱۳۱۴ غیر مرتب نشر داد ، در آن سال نامه اش توقیف شد ، و در

۱۳۱۵ بزندان افتاد ، پس از استخلاص مجدداً چند شماره نوشت ، تا در ۱۳۱۷ که

بار دیگر زندانی شد ، از زندان که نجات یافت طولی نکشید که مطالبی در نامه خود

نوشت و بار سوم در ۱۳۱۸ چندی در مجلس گذرانید و بعد بقم تبعید شد و تا ۱۳۲۰ در تبعید بود در آن سال چون اوضاع ایران تغییر یافت بطهران رفت و تا سال هزار و سیصد و سی و شش که وفات یافت روزنامه را غیر منظم نشر میداد -

عجب آنکه یکروز قبل از فوتش که روز پنجشنبه بود برای مطالبه وجه اشتراك روزنامه اش بکتابخانه مجلس مراجعه کرد و نظر بدوستی قدیم در جوار من نشست و از هر در سخنی گفت و شنید و ابدأ آثار کسالت و نقاهت در او نبود و پس از ساعتی رفت و فردای آنروز که جمعه بود خبر دادند که بهارضه سخته قلبی فوت شد -

خدایش رحمت کند که در تمام عمر پنجاه و نه ساله خود همواره بسختی و وسرت و بدون زن و بچه و در زندان بسر برد و دل خود را به این خوش کرده بود که مدیر روزنامه است ، در صورتیکه اگر شغل دیگر اختیار میکرد چون زبان انگلیسی را خوب میدانست و به مربی آشنا بود شاید میتوانست بهتراز این زندگی کند -

هوشمند راد شیرازی = متولد ۱۳۰۹ متوفی ۱۳۶۵

مرحوم عبدالحسین هوشمند راد فرزند مرحوم شیخ محمد حسن فرزند شیخ زمان فرزند شیخ محمد هادی فرزند مولی ماندگار
از فضلاء و نویسندگان و آزادیخواهان معاصر و از یاران کهن نویسنده این اوراق است -

در روز شنبه بیست و یکم شوال سال هزار و سیصد و نه (مطابق ۱۳۲۷ شمسی) قدم بعرضه وجود گذاشت و چون بحد رشد رسید مقدمات و زبانهای عربی و انگلیسی و روسی را در محضر اساتید عصر بیاموخت و در ادبیات فارسی و تاریخ و سیاست جهان تحقیقاتی بعمل آورد ، در پانزده سالگی در حزب دموکرات فارس نام نوشت و در اندک زمان در زمره فعالین حزب محسوب شد و برای تأمین معاش در جنگ بین الملل اول ناچار بخدمت در قشون جنوب ایران (اس-بی-آر) با درجه افسری وارد شد -

و چون اس-پی.ار منحل گشت و قشون جدید ایران تحت سرپرستی رضاشاه پهلوی تشکیل یافت و سرتیپ لطفعلی خان برای تأسیس قشون جدید بشیراز آمد هوشمند بمعرفی مرحوم سید ابراهیم ضیاء الواعظین اول کس بود که در قسمت سوار نظام آن اداره استخدام شد، ولی پس از سه سال خدمت بعلت کمی حقوق ماهانه ناگزیر به استعفا شد.

پس از خروج از نظام مدتی از راه تدریس زبان انگلیسی و تهیه مقاله برای جرائد اعاشه میکرد - و چون قونسلیگری دولت اتحاد جماهیر شوروی در شیراز افتتاح شد در آنجا بسمت مترجمی مستخدم گشت، و پس از تعطیل قونسلیگری تا آخرین ساعت حیات در بیمارستان مرسلین مدیر دفتر بود -

هوشمند راد مردی حساس و آزادیخواه و زود رنج و مخالف نفوذ بیگانگان در ایران و دارای مسلک سوسیالیسم بود - و از سال ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۷ شمسی که نگارنده در شیراز کتابخانه و قرائتخانه داشت مستمراً و بدون یکروز تعطیل به کتابخانه آدمیت میآمد و ساعتها ببحث و فحص در امور سیاسی واجتماعی و ادبی با مراجعین کتابخانه مشغول بود، و در اینگونه مباحث ید طولی داشت و گاهگاه نیز از گفتار مباحثین آشفته حال و عصبی میشد و کارش با آنها به مجادله و مناظره میکشید -

در اواخر عمر به اتفاق مرحوم عنایةالله دستغیب روحی انجمن ادبی بنام «حافظیون» تأسیس کرد که عدهای عضو داشت و جلسات خود را در حافظیه تشکیل میدادند -

عاقبت در شب بیست و پنجم دیماه هزار و سیصد و بیست و چهار شمسی (۱۱ صفر ۱۳۶۵ قمری) بمرضی نامعلوم که برخی احتمال مسمومیت دادند جان بجان آفرین تسلیم کرد، و در حجره ای در جوار مزار شاه داعی الی الله بخاک سپرده شد.

تألیفاتش: ۱ - حالات واصموس آلمانی (در پاورقی روزنامه سروش منطبعه

شیراز چاپ شده) ۲ - سرگذشت مرحوم سید حسن مدرس اصفهانی مجتهد و سیاستمدار مشهور (درمجله امید ایران چاپ شده) علاوه بر اینها مقالات زیادی از او در مجله فشون و سایر مجلات و جرائد شیراز و طهران چاپ شده است.

ایات ذیل را آقای احمد حشمت زاده در تاریخ فوت او سروده است ،
 وضع دوران نیست اندر نزد دانا دلپسند
 هردلی بینی بود از جور دوران درگزند
 بستن دل با چنین دهر جفا جو تا بکی
 غافل از نیرنگ این زال سیه رو تا بچند
 دست بیداد اجل با آره جور و ستم
 افکند هر لحظه بر خاک سیه روی بلند
 همچنان عبدالحسین هوشمند نیک خوی
 کز جفا نخل وجودش را اجل از ریشه کند
 بیخبر مرگ فجایه گریبانش گرفت
 مثل صیادی ستم پیشه در افکندش به بند
 یازده بود از صفر بر بست او رخت سفر
 زی بهشت جاودانی راند ازین عالم سمند
 احمد از دور قمر سال وفاتش را سرود
 منزوی شد در جهان عبدالحسین هوشمند
 (۱۳۶۵)

نیز آقای حشمت زاده تاریخ دیگر بسال شمسی سروده که بیت آخر آن چنین است :

سال تاریخش بشمسی احمد دلخسته گفت :
 هوشمند از هوش شد ای داد از جور جهان
 (۱۳۲۴)



مرحوم عبدالحسین هوشمند راد

هوشمند راد شیرازی - متولد ۱۳۸۸ شمسی

بانو نجم‌الحاجیه هوشمند راد فرزند مرحوم میرزا نصرالله‌خان شجاع‌الانشاء
فرزند میرزا عسکرخان بورنجان‌ی مدیر نامه جهان زنان منطبعه طهران
از نویسندگان فداکار معاصر و همسر مرحوم عبدالحسین هوشمند راد سالف
الترجمه است -

در سال هزار و دویست و هشتاد و هشت شمسی دیده بدنیا گشوده ، و در
کودکی نزد معلم اختصاصی سواد خواندن و نوشتن و مقدمات عربی را آموخته
است و در اوائل سلطنت رضا شاه فقید سر سلسله پهلوی در شیراز جمعیت « نهضت
نسوان » را تأسیس کرده و چند سال در بیداری و حمایت همجنسان خویشتن
کوشیده است.

در سال ۱۳۲۹ شمسی امتیاز روزنامه « جهان زنان » گرفته است و مدت سه

سال متوالی در طهران چاپ و منتشر ساخته مشار الیها علاوه بر خدمات اجتماعی سابق الذکر در تربیت و تعلیم فرزندان خود نیز سعی جمیل مبذول داشته و آنها را برای تکمیل تحصیلاتشان به اروپا فرستاده است .

هوشمند راد شیرازی - متولد ۱۳۰۰ شمسی

آقای عبدالرحیم هوشمند راد شیرازی متخلص به «هوشمند» فرزند مرحوم محمد حسن فرزند شیخ زمان فرزند شیخ محمد هادی فرزند مولی ماندگار از شعراء معاصر و صاحب امتیاز و مدیر روزنامه «سروش نجات» منطبعه شیراز است - و برادر کمتر دوست فقید نگارنده میرزا عبدالحسین خان هوشمند راد سالف الترجمه

آقای عبدالرحیم در سال هزار و سیصد شمسی متولد شد و یکساله بود که پدرش دیده از دنیا فرو بست ، و در شش سالگی مادرش دار فانی را بدرود گفت و برادرش بسر پرستی و تعلیم و تربیت او همت گماشت و او را به مدرسه شریعت گذاشت و دوره آن دبستان را بپایان رسانید و در خارج از مدرسه نیز چندی به تحصیل علوم متداوله عصر پرداخت ، و در ۱۳۲۰ شمسی بشراکت برادر دیگرش (آقای محمد جعفر هوشمند راد) کتابخانه «هوشمند» را تاسیس کرد و نه سال بکار کتابفروشی مشغول بود تا بسال ۱۳۳۰ که امتیاز نامه «سروش نجات» را گرفت و سه سال بطور هفتگی آنرا منتشر ساخت ، و از آن پس در «حق تعطیل افتاد .

هوشمند راه مدت هجده سال از بهترین ایام جوانی خود را صرف نشر معارف و خدمت به اجتماع کرده است ، و فعلا نمیدانم چکار میکند - گاهگاه شعری میگوید ، و در تلفیق کلمات مهارتی دارد ، از اوست :

بودم افسرده و افسرد ترم روی تو کرد

روزگارم سیه و تیر - دو ابروی تو کرد

شاهبازی بدم آزاده و بالا پرواز
 عشق روی تو مرا ساکن در کوی تو کرد
 از خدا آرزوی دلبر خوشخو کردم
 خالق عشق اسیرم به دو جادوی تو کرد
 سالها بندگی و خدمت خوبان کردم
 دست تقدیر مرا شیفته روی تو کرد
 هوشم از دست بشد چونکه بدیدم رویت
 زار و دیوانه ورنجور مرا خوی تو کرد
 قطعه - در اندرز

| | |
|----------------------------------|-----------------------------------|
| عمل خیر قبولست چو نیکو نگری | داغ پیشانی و مو روی تو تابان نکند |
| خانه در قلب بنا کن که بماند اثری | خانه بوسیدن تو کار تو آسان نکند |
| چوبری آب برای عطش تشنه‌ای | سپیل غم خانه امید تو ویران نکند |
| گر ز الطاف پیوشی بدن عریانی | چرخ غدار ترا واله و عریان نکند |
| چون دسانی به یتیمان پریشان نانی | گیتی دزد ترا عاجز و حیران نکند |
| مگر از کشور باقی تونداری خبری؟ | رحم کن ز آنکه ترحم بتو نیران نکند |

هوشمندانه نمودم به حق این نوحه گری
 تا که ابلیس ترا دور ز ایمان نکند

هوشیار شیرازی = متولد ۱۲۸۳ متوفی ۱۳۳۶ شمسی

مرحوم دکتر محمد باقر هوشیار شیرازی .

از دانشمندان معاصر و از اساتید آموزش و پرورش دانشسرای عالی طهران و از یاران نگارنده بود .

در سال هزار و دویست و هشتاد و سه شمسی متولد شد، دوره شش ساله ابتدائی را در مدرسه شاعیه شیراز پایان رسانید آنگاه برای تحصیلات عالیه به بمبئی و کلکته

رفت، و در آنجا با کمک مالی یکی از بازرگانان ایرانی مقیم کلکته رهسپار آلمان شد، پس از اتمام تحصیلاتش در شهریور ماه ۱۳۰۸ بطهران رفت، و در این سال بود که نگارنده از شیراز بطهران آمده و آن مرحوم را در کتابخانه طهران ملاقات کرد و با او آشنا شد و او را جوانی عاشق علم و دانش و بسیار گرم و با محبت و نوع دوست و محبوب وطن و هموطنان یافت، تادر طهران بود اغلب ایام هفته او را در کتابخانه طهران یا قرائتخانه شرافت ملاقات میکرد و از مصاحبتش محظوظ میشد - تا اینکه در دوره دوم امتحان مسابقه دانشجویان اعزامی باروفا شرکت جست و توفیق یافته بدانشگاه برلن رفت و پس از طی دوره انستیتوی دانشجویان خارجی در دانشگاه و گذراندن امتحان شش ادبی و زبان لاتین بدانشکده ادبیات دانشگاه برلن وارد شد، و در رشته تعلیم و تربیت، و فلسفه و تاریخ و ادبیات زبان آلمانی بتعلم پرداخت.

پس از آن در ۱۹۳۴ مسیحی رشته های سابق الذکر را در دانشکده ادبیات دانشگاه «توبین گن» و دانشگاه مونیخ دنبال کرد و همواره در تحصیل ساعی و موفق بود.

پس از تکمیل تحصیلات عالی به طهران رفت و در دانشسرای عالی - و دانشکده های علوم و ادبیات و هنرستان موسیقی و آموزشگاه پست و تلگراف و دبیرستان نظام و کلاسهای تابستانی سربازان پادگانها مرتباً بتدریس و تعلیم مشغول شد و چون سالی از ورودش بطهران گذشت با دختری آلمانی نژاد بنام «الیزابت» که در آلمان با او آشنا شده بود ازدواج کرد، ولی از او فرزندی بدنیا نیامد.

دکتر هوشیار گواهینامه تحصیلی ذیل را در دست داشت.

۱ - گواهینامه شش ساله ابتدائی مدرسه شاعیه شیراز ۲ - گواهینامه دوره متوسطه علمی دبیرستان فاکلمان برلن ۳ - گواهینامه مکمل شش ادبی انستیتوی دانشجویان خارجی دانشگاه برلن ۴ - گواهینامه عملیات در ملک خالصه «مونش هوف» آلمان ۵ - هشت گواهینامه در رشته های روانشناسی نظری آموزش و پرورش و روانشناسی علمی از دانشگاه مونیخ ۶ - گواهینامه دکترای دانشگاه مونیخ.

و اورا بیست جلد تألیف و تصنیف و ترجمه است بشرح ذیل :

- ۱ - اراده معطوف بقدرت (تألیف نیتجه) ۲ - ارتقاء ایران بدوره حکومت ملی (تألیف پروفیسور والتر هنتیس آلمانی) (تاریخ مقدمات سلسله صفویه) ۳ - اصول آموزش و پرورش (جلد اول) ۴ - تکامل طبیعی نظرات و آراء ۵ - تمدن بکجامیرود تمدنات آخر الزمان (مکاتیبها) ۶ - تدریس الفباء ۷ - تدریس زبان خارجه ۸ - رساله د کترای او . ۹ - رساله معرفت در نظر شوپن هاو ۱۰ - روانشناسی عملی و عملیات آزمایشگاهی و هوش سنجی ۱۱ - سالهای تصمیم یا اوضاع اجتماعی و سیاسی جهان درد و قرن اخیر (ترجمه از آلمانی) ۱۲ - سواد و آموزش همگانی ۱۳ - صور نوعیه از منظر گوته شاعر آلمانی ۱۴ - قسمتی از تاریخ القرآن (تألیف نولد که آلمانی) ۱۵ - کشف روش اختصار در تدریس نوشتن و خواندن فارسی ۱۶ - کنجکاوای در چگونگی کودکان و جوانان با تحقیق دقیق در شخصیت انسان (ترجمه از آلمانی) ۱۷ - میلاد گوته شاعر آلمانی ۱۸ - نمایشنامه « اکمنت » (تصنیف گوته آلمانی) ۱۹ - نظر و عمل ۲۰ - پنجاه و پنج قطعه قرائتی برای دانش آموزان کلاسهای پنج و شش ابتدائی - قسمتی از تالیفات فوق چاپ شده و برخی را دانشگاه طهران طبع کرده است در شب بیستم مرداد ماه هزار و سیصد و سی و شش در سن پنجاه و سه در طهران در گذشت - وفات او باعث تأثر و تأسف فراوان اهل دانش گشت که مردی دانشمند و نسبت بشاگردان خود بسیار مهربان و دلسوز بود و حقیقه در گذشت او ضاعه علمی و ادبی بزرگی بود - خدایش غریق رحمت خود فرماید (۱)

یاری شیرازی = متوفی ۱۰۰۰

نامش مجهول است و تخلصش یاری و از شعراء و نویسندگان قرن چهارم هجری است .

(۱) اقتباس از مندرجات مجله سپیده فردا شماره ۹ و ۱۰ شهریور ماه ۱۳۳۶

وابسته بدانشسرای عالی و اطلاعات شخصی

صاحب مجالس النفاث مینویسد : از شیراز است ، و در معلمی که از آنجا
 بخراسان آمد بنقاشی منسوب بود ، اما مبتدی بود ، فقیر اورا باهل تذهیب سفارش
 کردم ، در اندک فرصتی نقاش خوب شد ، ولی چون معلوم شد که در نقاشی غرض
 او نقش بازی بود ، چرا که عجب نقشها بروی کار آورد ، القصه زبان قلم در تحریر
 آن عاجز است و شرح نمیتوان کرد ، این مطلع از او است :

ز اشک دیده که دل پر ز در مکنون است

بیا که بهر نثار تو گنج قمارون است
 فی الواقع که حضرت میر در باره مشار الیه شفقت بسیار نموده ، و از وی سهو
 تمام در وجود آمده ، حاصل مهر پادشاه و امرا را تقلید کرده و بخیالات فاسد
 نشانها نوشته ، و اف شده اند و آخر گناه او بخشش یافته است ، اما مثل او مذهب
 و محررتوان گفت که هرگز نبوده است - این مطلع از اوست .

گفتم در گوش تو مرا تشنه جگر کرد

بشنید از این گوش و از آن گوش بدر کرد
 صاحب تذکره شمع انجمن مینویسد : در فن هیأت ید طولی داشته است و
 بمهدسلطان حسین میرزا در هرات بسر برده از او است :

نخواهم پیش مردم دیده بر رخسار یارافتد

چو پیش آید نظر بر روی او بی اختیار افتد
 سال فوتش بدست نیامد ، نه در مجالس النفاث آمده و نه در جای دیگر
 دیده ام .

یحیی شیرازی = متولد ۱۲۴۷ زنده در ۱۳۱۴

مرحوم حاج شیخ یحیی امام جمعه شیرازی ابن شیخ ابوتراب بن شیخ محمد
 مفید بن شیخ عبدالمبی بن شیخ محمد مفید بن شیخ حسین جزائری -
 از فقهاء قرن سیزدهم و اوائل قرن چهاردهم هجری است ، و صاحب فارسنامه

ناصری مینویسد: در اکتساب مقاصد علمیه کوشیده ، باندك زمانی بر امثال و اقران خود فائق گردید ، و بعد از تکمیل علوم دینیه هر روزه در محفل مینو مشاکل خود تا يك ساعت ونیم از آفتاب برآمده طلاب علوم را از نتایج افکار ابکار خود بهرمند سازد - پس در مسجد جامع جدید مشهور به « مسجد نو » بر منبر نشسته بجوامع تفسیر و مجامع تاویل جماعت مسلمانان را مستفیض نماید ، پس عود بمنزل نموده مشاجرات و مراعات انام را بتعالج باعانت مظلوم قطع فرماید - و ایام متبر که در روزهای جمعه در مسجد کریمخانی مشهور بمسجد وکیل بعد از ادای فرائض بنصایح بلیغه جلیله و مواعظ جمیله اهل فضل و بزرگان و اعیان رامتدکر و متنبه سازد - و در روزهای دوشنبه هر هفته از ماه و سال در باغهای موروثی و مکتسبی خود رفته با دوستان شفیق و رفیقان صدیق بعد از تفاکه و تفکه بمکالمات علمیه و مطایبات ادبیه رفع انقباض از خاطر خود و حضار فرماید . و نزدیک است به سی سال است که با نگارنده این فارسنامه ناصری بطریق مواسات و شفقت رفاقت و صداقت و مسامرت شبانه و مصاحبت روزانه سلوک فرموده است .

فرصت در آثار عجم آورده است : شیخ یحیی ابن مرحمت پناه شیخ ابو تراب ابن شیخ مفید ابن شیخ عبدالنبی ابن شیخ محمد مفید طاب ثراهم ، جناب معزی الیه در شیراز مقتدای انام و مرجع اسلام است ، در استخبار اخبار سعیش کافی است ، و در استفسار تفاسیر ضمیرش صافی ، همواره در قبض و بسط و رتق و فتق مهمات مرجوعه ناس برأی رزین و فکر متین اوقاتی مصروف دارد .

صاحب ترجمه را چند پسر بوده است که فرصت اسامی سه چهار نفر آنها را نوشته است و ما هم مینویسیم :

- ۱- حاج شیخ احمد ۲- شیخ عبداللطیف ملقب بمعین الشریعه ۳- شیخ آقا ملقب بمعاد الشریعه ۴- شیخ بهاء الدین .

سال فوتش معلوم نشد - در ۱۳۱۳ زنده بوده .

یحیی شیرازی = متوفی ۱۰۶۴

از شعراء قرن یازدهم هجری است -

صاحب تذکره شمع انجمن در ترجمه اش گوید : آخذ کتاب و سخن سرای کامل نصاب بود ، شاعری است احیاء معانی کار او ، و جان در کالبد سخن دمیدن شعار او ، پدرش از شیراز برآمده طرح توطن در گلشان انداخت .

یحیی در هند آمد و مداخ دارا شکوه گردید ، تا آنکه در شاهجهان آباد در سال هزار و شصت و چهار طومار عمر را بانجام رسانید - از او ست :

دید هر قاصد که روبش کرد در کوشش وطن

بعد از این گر زنده ام خود میبرم مکتوب را



کی سبز گشت پشت لب آفتاب ما کز رشك کرد زهر فلک در شراب ما



ایکه از دشواری راه فنا ترسی ، مترس
بسکه آسانست این ره میتوان خوابید و رفت ؛



ببوریا تنهی پا که از فقیرانست قدم منه بنیستان که جای شیرانست
مده زدست گریبان گوشه گیری را که مومیائی پای شکسته داهانست



نرمی بسیار خواهد بادرستان ساختن
مغر خونپا خوردتا در استخوان جا کرده است



به از دل در دکان آفرینش نیست کالائی
چرا غافل دل از اسباب دنیا بر نمیدارد ؟

دوا یکی است بدارالشفای میکده ها زهر مرض که بنالد کسی شراب دهند

☆

زدست عقل نچیدم گلی بکام ز عشق چو کودکی که بگلزار با ادیب رود

☆

با که گویم بعد از این گر پیشم آید مشکلی
در جهان از دلبری نگذاشتی صاحب دلی

رباعی :

یحیی بجهان نمیتوان خندان شد حیف از عمری که صرف این زندان شد
دلزنده کسی بود که چون شمع مزار پیش از مردن مقیم گورستان شد

یحیی شیرازی = متولد ۱۰۴۸ متوفی ۱۰۹۳

سید یحیی بن نظام الدین احمد بن محمد معصوم بن نظام الدین احمد دشتکی شیرازی -
از دانشمندان و شعراء قرن یازدهم هجری است ، و برادر سید علیخان کبیر
و در مدینه متولد شده ،

برادرش « در سلافة العصر » ترجمه اش را آورده و مینویسد : در حجاز بسال
۱۰۴۸ متولد شد و با پدرش به هندوستان رفت و در حیدرآباد سکونت اختیار کرد
و در سال هزار و نود و دو در آن شهر وفات یافت از اوست

الا یا زمانا طال منه تباعدی اما رحمة تدنوبها و تجود
للقى الذی فارقت انسی ادنای فها انا مسلوب الفواء فرید

☆☆☆

الا لا سفی الله البعاد و جوره فان قلیلا منه عنك خطیر
و والله لو کان التباعد ساعة و انت بعید انه لکثیر

اورا قصیده ای است طولانی در مدح برادرش سید علیخان که دو بیت از
آنرا میآوریم :

حزین لما یلقاه فیک من الجوی
فها هو مضی مذلف الجسم ناحله
بلی ان یکن لی من علی وعزمه
معین فانی کما شئت نائله

یحیی فالی = متولد ۷۵۶ متوفی ۸۲۸

یحیی بن ابراهیم بن یحیی الجلال بن العزیز ناصرالدین شافعی فالی -
از علمای قرن هشتم و نهم هجری است - در سال هفتصد و پنجاه و شش متولد
شد - و از عماد عبدالکریم و امام الدین عبدالرحمن فقه و عربی و غیره آموخت، و
صاحب فتوی شد - و معلومات خود را تدریس میکرد، و در وطن خود بشغل قضاوت
مشغول بود - چندی نیز در جرون قضاوت میکرد - مردی فاضل بود و از فحول
علماء شمرده میشد -

در سال هشتصد و بیست و هشت وفات یافت (۱)

یحیی لاری = متوفی..

از شعراء قرن نهم هجری است -
صاحب هفت اقلیم مینویسد : از شاگردان علامه دوانی بوده ، و بدرستی سلیقه
و نکته دانی انصاف داشته شعر را نیکو میگفته - از اوست :
هر که بکوی عاشقی در پی ننگ و نام شد
بگذر از او که نزد ما عشق بر او حرام باشد

سال فوتش معلوم نشد -

یزدان جو شیرازی = متولد ۱۴۱۰ شمسی

آقای ابراهیم یزدانجو شیرازی متخلص به «انجوی» فرزند آقای سرهنگ

زین العابدین

(۱) الصو، اللامع جلد دهم

از شعراء معاصر است - در سال هزار و سیصد و ده شمسی در شیراز متولد شد - و دوره دبیرستان را در آن شهر بپایان رسانید و دیپلم ادبی گرفت - چون سابقاً نام خانوادگی «انجوی زاده امیری» بوده باین مناسبت «انجوی» تخلص میکند و بیشتر غزل میسراید - چندی در خدمت وزارت فرهنگ بوده و فعلاً در شعبه بانک ملی تربت حیدریه مشغول است - از اوست

| | |
|-----------------------------------|------------------------------|
| هر دم که یاد دلبر طناز میکنم | در دل هوای رفتن شیراز میکنم |
| ز آنجا که نیست رفتن شیراز میکنم | با سیل اشک عقده دل باز میکنم |
| آزاد کی شوم ز قفس تا که بنگرم | عازم بکوی یارم و پرواز میکنم |
| هر جا که ساز سوزدل خود کند بیان | بس ناله ها بهمرهی ساز میکنم |
| پروانه وار سوزم و شادم که خویش را | در پیشگاه عشق سرافراز میکنم |
| خواهم که سرعشق بیوشم و دل درین | فاش از سرشک دیده غماز میکنم |

بین انجوی ز دولت عشقش که من چسان

در شعر و نظم خویشتن اعجاز میکنم

ما در جنون چو خویش کسی را ندیده ایم

آری ندیده ایم - و نه از کس شنیده ایم

مجنون صفت ز غمه لیلای خویشتن

از هر چه هست رشته الفت بریده ایم

چرخم بدرد هجر و جدائی دچار کرد

چون دید این حسود بوصلش رسیده ایم

ما را کجاست حوصله دوستی کسی

دل مرده ایم و گوشه عزالت گزیده ایم

این انتقام کیست که پس میدهیم ما ؟

در خون خویش از چه بدینسان طپیده ایم ؟

سوزد - ولی ز عشق دلم دل نمیکند

راندم که طعم عشق و محبت چشیده‌ایم

ای انجوی منال ز آزار آن نگار

ما جور یار را بدل و جان خریده‌ایم

گر نمیرم خواهم آهد بهر دیدار تو من

با هم جور توام ای گل خریدار تو من

ملك دل هرگز نیارد طاقت هجر ملوك

خسرو دل پرکشایم سوی دربار تو من

حیف باشد گر سپارم جان به جز در پای تو

جان دهم آخر به پیش چشم بیمار تو من

تلخ کامم از شرنگ دوری و هجران تو

مستحق شدم از لعل شکر بار تو من

پافشاری اینهمه در کشتنم از بهر چیست؟

سر نمی‌آرم برون زین جهد و اصرار تو من

از چه پیوندم بریدی - آخر ای پیمان شکن

در تحیر باشم از رفتار و کردار تو من

عقل و دانش هم که بی ارزش بود در نزد تو!

بہتر از اینها چه آرم - گو بی‌آزار تو من؟

سر کنم در حسرت و دبدارت آخر تا بچند

تا بکی نالم ز هجران شب تار تو من؟

عالمی سوزد بحال زار من، حتی رقیب!

گر بگویم شمه‌ای از جور و آزار تو من

گل تحمل کی کند، آزار خار بوستان

گشته‌ام در پیش آن روی چو گل - خارتو من

کلك آتشزای تو سوزد جهانی انجوی
سوزها می بینم اندر شعر و گفتار تو من



آقای ابراهیم یزدانجو

یزدانی شیرازی = متولد ۱۲۵۲ متوفی ۱۳۲۸

مرحوم میرزا عبدالوهاب متخلص به « یزدانی » فرزند میرزا محمد شفیع

— وصال —

از دانشمندان و هنرمندان معاصر و ششمین فرزند وصال است -

در سال ۱۲۵۲ در شیراز متولد شد، و ده ساله بود که پدرش وصال فوت شد، یزدانی مانند پدر و برادرانش از کودکی دارای استعداد تحصیل علم و هوش فراوان و طبع شعر و حسن خط بود، و علوم ادبی و ریاضیات را بزودی فرا گرفت، و در هنرهای دستی مهارتی بسزا یافت، خط نسخ و نسخ تعلیق و شکسته را (که نمونه‌های آن در دست اشخاص است) چون میر عماد و درویش مینوشت، در نقاشی هم ید طولی داشت، در علم اسطرلاب و هیئات قدیم نیز ورزیده بود.

چون در خط نسخ تعلیق استاد مسلم بود بیشتر کتیبه‌های بقاع متبرکه که بخط او نوشته شده، چنانکه قسمتی از رواق حضرت رضا علیه السلام و کتیبه‌های اطراف حرم احمد بن موسی علیه السلام «شاه چراغ» و سید میر محمد و بعضی از درهای طلا و نقره

این بقعه‌ها بخامه‌ او ست،

اشعاری که از او باقیمانده است توانائی طبعش را دلیلی آشکار است، مخصوصاً غزلیاتش را شیرینی و لطف بسیار است، ولی افسوس که گوئی کوشش داشته است که آثار طبع خود را نابود کند! چنانکه قسمت زیادی از اشعار خود را از میان برده است و بیش از بک‌هزار و پانصد بیت از سخنان منظومش باقی نمانده است.

یزدانی در نظم تاریخ ایران نیز شرکت داشته است، باین معنی که طهماسب میرزا مویدالدوله از طرف دولت پیشنهاد میکند که فرزندان وصال تاریخ ایران را از انقراض سلسله ساسانیان و غلبه اعراب بایران تا سلطنت قاجاریه بنظم آورند که متمم شاهنامه فردوسی باشد.

وقار داستان خلفاء و خروج صفاریان را تاروی کار آمدن مغولان آغاز میکند. داوری چون در زبان ترکی و تاریخ ترك استاد بوده از مغول تا صفویه را میسر آید.

فرهنگ و توحید ویزدانی نیز بترتیب نظم تاریخ صفویه و نادر شاه و کریمخان زند را بپیمده میگیرند. اما در حین سرودن تاریخ مزبور داوری زندگانی را بدرود میگوید و دیگر برادرانش از این واقعه چنان افسرده میشوند که از گفتن این داستان باز میمانند و اینکار پایان نمیرسد.

معصوم علی نایب الصدر در کتاب «طرائق الحقائق» آورده است که یزدانی با شعراء نامی آن عهد مانند حاج محمد تقی شوریده و شیخ محمد خان ایزدی میرزا محمد نثار و محمود خان نعمت فسائی در خانه مرحوم وصال هر هفته انجمن ادبی داشته است و برادر زاده گانش: رحمت، همت، و اورنگ در آن انجمن بسخن سرائی میپرداخته‌اند.

یزدانی را سه فرزند بنامهای میرزا علی روحانی (مولف گلشن وصال) و ابراهیم سلطانی و مهدی وصال بوده است.

در سال هزار و سیصد و بیست و هشت بمرض استسقا وفات یافت و در جوار
برادرش فرهنگ در بقعه سید میر محمد مدفون شد (۱) از اوست:

غزلیات :

ترك چشم تو بكین با دل هر مسکین است
یا همین با دل مسکین من اندر کین است
روزگار من و زلف و خط و خال تو سیاه
این سیاهی همه از بخت من مسکین است
ز آن می سرخ و خط سبز و لب لعل نگار
شکر الله که مرا بزم طرب رنگین است
من ز دشنام تو حاشا که برنجم لیکن
سخن تلخ دریغ از دهن شیرین است
باغ نسرين و گل و سرو چه حاجت که مراست
سروقدی که برخ باغ گل و نسرين است
نیست آگه کسم از درد نهان جز تو- بلی
ویس داند که چه سورا بر رامین است
بی تو گر جنت و حور است نخواهم که مرا
صحبت دوست به از جنت و حورالعین است
سرواگر سبب دهد می ندهد سیمین سبب
تا چه سروی که ترا سبب زنج سیمین است ؟
از خطای دل من زلف بگوش تو چه گفت
که ز من چشم تو در خشم و بابر کین است
زیر هر چین سر زلف تو صد نافه مشک
تا نگوئی بخطا نافه مشک از چین است

خبر از سوز دل و اشک روانم که دهد
 در شب هجر جز آنشمع که بر بالین است
 گر دو صد بار زنی تیغ جفا بر سر من
 همچنان در دل من مهر تو صد چندین است
 میگریزد دلم از چنگ دو زلفت آری
 صعوه را طاقت سر پنجه نه با شاهین است
 نقش زلف تو مگر خامه یزدانی است
 کز سر کلاک همه صفحه او مشکین است
 بدل گفتم بدست آرم سر زلف دلاویزش
 بیک تیرم زپا افکند ترك چشم خونریزش
 گرفتم دل گرفتم از سر زلف دلاویزش
 چه سازم با فریب چشم مست فتنه انگیزش
 بریزد خونم آن مژگان بتیر غمزه قتان
 یکی با ناوک مژگان دگر با خنجر تیزش
 مگر از حلقه های زلف او پوشم زره ورنه
 بریزد خون من با تیغ ابرو چشم خونریزش
 کجا بر آستان شاه خوبان راه خواهد جست یزدانی
 مگر همچون گدایان جای بنماید بدهلیزش
 بکام جان حلاوت بخشدار خود تلخ فرماید
 ز بس شیرین بود حرف از دهان شکر آمیزش
 اگر زاهد ببیند چشم مست پر فریبش را
 رود بر باد چون من خرمن تقوی و پرهیزش
 بیپلو خاها دارم بیاد چهر گلرنکش
 زمژگان جویها بارم بیای سرو نو خیرش

خیال وصل او هر کس چومن پخت از طمع خامی
 نخواهد رفت هرگز میل خاطر با دگر چیزش
 بیاور جام جم تا کی خوری غم کاندین عالم
 نه کسری ماند و ایوانش نه خسرو ماند و شب دیزش
 اگر عشاق را دل در سر سودای عشقش شد
 عجب نبود که من دل دادم و جان میدهم نیزش
یعقوب سیرافی = متوفی ۰۰۰

ابن ماهان یعقوب سیرافی سربانی

از اطباء حاذق سربانی قرن دوم هجری است، و از او در کتب طبیه به یعقوب سیرافی نام میبرند. و گاهی سیرافی مطلق مینویسند. تاریخ وفاتش را ضبط نکرده اند و اشهر مولفات او کتاب «سفر و حضر» است که در نزد اطباء در کمال اعتبار و غایت اشتها می باشد (۱)

یوسف بحرانی = متولد ۱۱۰۷ متوفی ۱۱۸۶

شیخ یوسف بن احمد بن ابراهیم بن حاج احمد بن صالح بن احمد بن عصفور امامی اخباری بحرانی شیرازی آل عصفور.

از فقهاء و محدثین قرن دوازدهم هجری است

در سال ۱۱۰۷ در شهر ما خور از بلاد بحرین متولد شد و پس از طی دوره صباوت بتحصیل علوم ادبیه و فقه و اصول و کلام پرداخت، آنگاه بمکه و مدینه رفت، و چون در فتنه افغان دست دولت ایران از جزائر بحرین بریده شد، و او که شیعه متعصب بود ایران را وطن خود میدانست از بحرین به ایران آمد، و در بدو ورود بکرمان رفت و چندی در آنجا اقامت کرد، بعد بشیراز رفت، و میرزا محمد

تقیخان و الی فارس مقدم او را گرامی داشت ، و از هر حیث باو مساعدت کرد ، و فراغت بال یافته بتالیف و مطالعه مشغول شد ، اما پس از اندک زمان میرزا محمد تقیخان مغضوب نادرشاه افشار گشت و اموالش را ضبط کردند و خود و خانواده اش را کشتند !

شیخ از این واقعه وحشت زده شده بقصبه فسا گریخت ، در آنجا هم میرزا علیخان حاکم فسا قدرش را بدانست و شرط احترامش بجای آورد . و زمینی برای کشت و زرع باو بخشید و شیخ بکار زراعت پرداخت ، اما از بخت بد طوایف نکشید که در فسا هم فتنه بر پا شد و میرزا محمد علی را کشتند ، ناچار باصطهبانات رفت و پس از چندی اقامت در آنشهر رهسپار عراق عرب شد و در کربلای معلی اقامت گزید ، و بتدریس و تالیف مشغول گشت ،

تارورشنیه چهارم ربیع الاول هزار و صد و هشتاد و هفت بقول صاحب فارسنامه ناصری و یکی از سالهای ۱۱۸۶ یا ۱۱۸۸ یا ۱۱۸۹ بگفته صاحب «ریحانة الادب» در آنشهر بمرض طاعون وفات یافت و در رواق حضرت سید الشهدا نزدیک قبور شهداء مدفون شد - و صاحب «نخبة المقال» در تاریخ فوت او گفته است :

و یوسف بن احمد البحرانی شیخ جلیل قدوة الاعیان
له حدائق قد استوفی المخیر و بعد (عد۴۷) قبضه (انماظهر)

- ۱۱۸۶ -

تالیفاتش : ۱ - اجوبة المسائل البحرانیة (۱) ۲ - اجوبة المسائل المیهبانیة
۳ - اجوبة المسائل الشیرازیة - اجوبة المسائل الکازرونیه ۵ - الاربعون حدیثاً فی فضائل امیر المؤمنین علی علیه السلام (از کتب اهل سنت استخراج کرده است)
۶ - الاسلام و الایمان و انه اقرار باللسان و اعتقاد بالجنان و عمل بالارکان ۷ - اعلام

(۱) يك نسخه از این کتاب : همچنین کتاب : کشف القناع ، و قاطعة القول مترجم در مجموعه ای که آقای سید محمد صادق طباطبائی بکتابخانه مجلس اهداء کرده است موجود و ذیل شماره ۶۳۳ مضبوط است -

القاصدين الى مناهج اصول الدين ۸ - انيس الخطار يا انيس المسافر با كشكول بحراني ۹ - تدارك المدارك في ماهو غافل عنه ۱۰ - الجمع بين فاطمتين ۱۱ - حاشیه شرح شمسیه قطب الدين رازی ۱۲ - الحدائق الناضرة في احكام العترة الطاهرة (فقه استدلالی است - و در تبریز در شش مجلد چاپ شده است ، و بیشتر شهرت شیخ بواسطه این کتاب است) ۱۳ - الدرر النجفیه فی الملتقطات الیوسفیه (در طهران چاپ سنگی شده) ۱۴ - سلاسل الحديد فی تقييد ابن ابی الحديد - ۱۵ - الشهاب الناقب فی بیان معنی الناصب وما یترتب علیه من المطالب ۱۶ - لوء لوء البحرين فی الاجازة لقرتی العین (اجازه نامه ایست که بشیخ خلف بن عبدالملی و شیخ حسن ابن شیخ محمد داده است و در ایران چاپ شده) ۱۷ - معراج النبیه فی شرح من لایحضر الفقیه ۱۸ - النجفات المملکوتیه فی الرد علی الصوفیه ۱۹ - قاطعة القول و القیل فی نجاسة الماء القلیل ۲۰ - كشف القناع عن صریح الدلیل فی ردّ علی من قال فی الرضاع بالنزیر و غیر اینها (۱)

یوسف شیرازی متوفی ۱۳۰۰

میرزا یوسف شیرازی نوری الاصل

از فضلاء قرن سیزدهم است ، و تالیفاتش بشرح ذیل :

- ۱ - ترجمه احادیث قدسی بفارسی ۲ - کتاب در علم خط ۳ - مفاتیح الارزاق (در علم فلاح) در سال هزار و سیمصد وفات یافت (۲) .

یوسف شیرازی = متولد ۱۲۹۵

آقای محمد یوسف بیگی شیرازی متخلص به « یوسفی » فرزند مرحوم یوسف بیگ .

(۱) فارسنامه ناصری - ریحانة الادب جلد دوم

(۲) هدیه العارفین -

از شعراء معاصر است، اصلا از اهل محلات است و پدرش محلاتی بوده اما خودش سالهاست که در شیراز مقیم و بکار خیاطی اشتغال و در خیابان زند دوزندگی زنانه بنام «مدشادی» دارد - مردیست متدین و درستکار و با محبت و در شعر مکنثار، و اندک مایه سواد خواندن و نوشتن دارد -

در سال ۱۳۳۷ شمسی که بشیراز رفتم، ورودم را شنیده بود و بدیدم آمد، و با کسب اجازه وارد اطاق شد و با کمال ادب در گوشه‌ای ایستاده گفت: «شنیده ام بخدمتی کمر بسته اید که در تاریخ کشور ما بیسابقه است، شما شرح حال دانشمندان و سخن‌سرایان خطه پارس را ضبط تاریخ میکنید و با این عمل خیر اقل تاریخ تولد دانشمندان و سخن‌سرایان محروم و مظلوم بدست فراموشی سپرده نمی‌شود، من طفلی یکساله بودم که پدرم بدرود حیات گفت و دوازده ساله بودم که مادرم به او پیوست، و بیش از دو کلاس درس نخوانده ام، ارثی که برای من مانده بود از کف دادم و هم اکنون با مشکلاتی عجیب دست بگریبان هستم، از یک طرف گرفتار عائله شده ام، و از طرف دیگر عاشق تحصیل علم هستم، و با نداشتن سواد کافی تا کنون هم وزن شش کیلو شعر سروده‌ام و بهر در که برای تحصیل دانش می‌روم در برویم بسته است! اگر مربی و معلم دلسوزی داشتیم برگی بر صفحه ادبیات ایران می‌افزودم چون طبعی مانند زاینده‌رود دارم که هم دارای آبهای زلال است و هم گل آلود، و تصفیه آن بعهده دانشمندانست، افسوس که اولیاء امور بفکر امثال ما نیستند و نمیدانند که ما بچه مشکلاتی رو برو هستیم - الخ»

چون این کلمات را بر زبان راند دفتری از جیب برآورد و ساعتی از اشعار «زال» و «گل آلود» خویشتن خواند، دیدم دیوانی متحرک است، و از فرط ناکامی و بیسامانی همچون کلافی سردرگم - مانند اودر تاریکیهای اجتماع ما بس فراوانست که بواسطه فقر و نداشتن مربی عاقل و باطل مانده اند و او را بکار و مطالعه تشویق کردم و دلداری دادم، و بد که اش رفتم و دیوانش را که شامل چند هزار بیت بود دیدم، و در شگفتی شدم که این مرد با داشتن خرج زیاد و عایدی کم و ایرادها و

خرده گیربهای بانوان هنگام تهیه لباس چگونه توانسته است اینهمه شعر بگوید! خودش میگفت: آنقدر بسرویدن شعر علاقمندم که گاه میشود درحین اندازه گیری لباس بانویی شمری بخاطر م میآید، ناچار کار را رها کرده پشت میزمیروم و بنوشتن شعر میپردازم و چه بسا که مشتری عصبی میشود و پرخاش کنان میرود! گاهگاه در اشعارش ابیات خوب یا کلمات عربی و فارسی غیر مأنوس پیدا میشود که کوئی بدانها ملهم بوده است، زیرا که خود از درك معانی آنگونه کلمات عاجز است - این مطلب در باره مضطرب قصاب شاعر کم سواد معاصر و امثاله نیز صدق میکند - اینك نمونه ای از اشعار او را در اینجا می آوریم :

مثنوی - در ستایش پروردگار بیچون :

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| سنایش بدرگاه پروردگار | کزو شد اثرها همه آشکار |
| بفرمانت ای خالق لا مکان | شود نیست هر هست در هر زمان |
| بدست تو باشد حیات و ممات | توئی آفریننده کائنات |
| بهر ذره خاکی نمائی نظر | بشر آفرینی چو قرص قمر |
| روان و تن و دیده و عقل و هوش | ز تو جمله دارند بانگ سروش |
| توئی صانع روح و جسم و جمال | نکو آفرین قادر ذو الجلال |
| بذکر تو مشغول کون و مکان | زمین و زمان عرش و هفت آسمان |
| بعشق تو حیرت زده مهر و ماه | چو نوع بشر عاشق يك نگاه |
| جهانها همه سفره خوان تو | همه کائناتند میهمان تو |
| براز و نیاز همه آگهی | تو یکتا خداوند فرماندهی |
| بهر بنده خواهی تو شاهی دهی | بر او عز و ناز و سپاهی دهی |
| ز تو عزت و ذلت بندگان | نگون بخت سازی تو شاهنشان |
| ز تو یوسفی کرده کسب هنر | تو در کلمك او ربختی نیشکر |

خرد عاجز از درك آیات تو

ستایش سزاوار مر ذات تو

باده بسیار ولی در کف ما جامی نیست
 یار ما بر سر مهر ست و مرا کامی نیست
 ظلماتست جهان در نظر اهل کمال
 بتراز اینشب تاریک دگر شامی نیست
 کرده سر گرم طرب دلبرك دهر ترا
 مگر از خالق عالم بتو پیغامی نیست ؟
 یوسفی نام نکو جوی که در وادی عشق
 بهتر از نام نکو در دو جهان نامی نیست
 پای بند عشق آن دلداری شیرازم هنوز
 عاشق آن لعبت زیبای طنائم هنوز
 آشیان دارم بهر شاخ گلی در ملك جم
 در پناه سایه آن سرو شیرازم هنوز
 دیده دل دید اینجا چهر یاری بی نظیر
 تا ابد بازست سویش دیده بازم هنوز
 اندرین وادی شدم شیدا شنیدم صوت یار
 گوش کن ، گلبلانگ یار نغمه پردازم هنوز
 ناوك چشم سیاهش میزند چنگی بدل
 میبرد دل از دو عالم نغمه سازم هنوز
 بلبل عشقم ز جام چشمه لعل لبش
 مست نوشم میرسد تا عرش آوازم هنوز
 در پی آن دانه خال رخس آواره ام
 همچو آدم صید آن صیاد شهبازم هنوز
 کرده آغوش محبت باز زیبا دلبرم
 در برش باید ببازم جان سربازم هنوز

بر فراز شهر شیرازم همیشه جاودان

آخر ای صیاد رحمی گرم پروازم هنوز

گرچه بسته محمول تقدیر . تقدیر آفرین

کاروان آهسته تر ، در قبله رازم هنوز

کیتی افروز آن نگارم میبرد همراه خویش

خوشدلم همراه آن یار سر افرازم هنوز

دوستان رفتم ، خدا حافظ ، خدا یار شما

مر شما پروانه ای دل باز و جانبازم هنوز

یوسفی الهام جانان در ازل بشنید و گفت

تا ابد چون مرغ حق بهرت غزل سازم هنوز

تضمین و مخمس غزل خواجه حافظ :

یارب تو قادری که کنی صبح شام ما تا بر در دگر نپرد مرغ بام ما

تمجید دون چون نیست بگیتی مرام ما ساقی بنور باده بر افروز جام ما

مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما

ما جز به پیشگاه تو هر جا دیده ایم! بادست خویش دامن عصمت دریده ایم!

بس توبه کرده ایم و ملامت شنیده ایم ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم

ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما

خرم دلی که زنده و پاینده شد به عشق چون ماه و مهر بر همه تابنده شد به عشق

شد شمع بزم حق و چون بنده شد به عشق هر گز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

رفتم درون قبله راز سهی قدان دیدم دراز دست نیاز سهی قدان

خیره دو چشم شمع بده باز سهی قدان چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان

کآید بجلوه سر و صنوبر خرام ما

پرسیدم از صبا که چه گفتی؟ کجا خوششت ؟
 گفتنا خموش در بر آن مه لقا خوششت
 گفتم بخویش گفته باد صبا خوششت
 مستی بچشم شاهد دلبنده ما خوششت
 ز آن رو سپرده اند بمستی زمام ما
 پنجم مده فقیه که استاد من خداست بهتر ز نغمه ساز دلم صانعی کجاست؟
 ناصح برو که جان و دلت خانه ریاست ترسم که صرفه ای نبره روز بازخواست
 نان حلال شیخ ز آب حرام ما
 ای آنکه شیوه تو بود بس ستمگری بیپوده دامن شرف خویش میدری
 تو اهل دل نه ای و بخداوند کافری ای باد اگر بککشن احیاب بگندی
 ز نهار عرضه ده بر جانان پیام ما
 تو پادشاه خالق هر ماه منظری خوبی چنانکه پرده دشمن نمیدری
 تو مالک الوجود و خداوند ساتری گو نام ما زیاد بعمدا چه میبری؟
 خود آید آنکه یاد نیاری ز نام ما
 دیدم بناله یلبلی از لابلای سرو زانو زدم بسایه سرو و پپای سرو
 بگریستم ز هجر تو ای دلربای سرو بگرفتم همچو لاله دلم در هوای سرو
 ای مرغ بخت کی شوی آخر تورام ما
 حافظ نرفت بر در کس بهر جاه و مال دفع ستم ز خویش نمود آن نکو خصال
 در این منزل بطعن چنین گفت با رجال دریای اخضر فلک و کشتی هلال
 هستند غرق نعمت حاجی قوام ما
 هستم گدای در گهت ای خالق روان بنشسته ام بکوی تو ای یار مهربان
 ریزم چو یوسفی برهت اشک رایگان حافظ ز دیده دانه اشکی همی فشان
 باشد که مرغ وصل کند قصد دام ما
 آقای یوسفی در سال ۱۳۳۹ شمسی در دانشکده ادبیات شیراز استخدام شده.
 و هم اکنون متصدی بایگانی دانشکده مزبور است و چون دانشکده ادبیات در جوار

بقعه حافظیه واقع شده است و هر روز تربت خواجه شیراز را زیارت میکند باین
مناسبت غزل ذیل را سروده و تقدیم آستان آن عارف ربانی کرده است :

| | |
|-------------------------------|--------------------------------|
| هر صبح می زمیکده راز میزنم | جامی بجام حافظ شیراز میزنم |
| همچون کبوتران سرآرامگاه او | منهم طواف کرده و پرواز میزنم |
| در بارگاه خسرو ملک سخنوران | شیپور عاشقی من سرباز میزنم |
| آن روح پاک میدهدم درس عاشقی | در مکتبش سه تار غزل ساز میزنم |
| در بزم عاشقانه خواجه من فقیر | چشمک بروی دلبز طنّاز میزنم |
| لبخند مهر میزنم شاهد ازل | من تا ابد ترانه پر اعجاز میزنم |
| در تربت مطهر حافظ بیا بین | هر صبح وشام چنک ونی وساز میزنم |
| زین در بکوی یار دلارام میروم | بس ناله ها زعشق سرافراز میزنم |
| یارب ترحمی که تو جانانه منی | بشنو چگونه چنک خوش آواز میزنم |
| در هر نفس زعشق وصال توجان دهم | تیر مژه به دیده غماز میزنم |

میخواند یوسفی غزلی نغز و دلنشین

عشق آفرین توئی در شه باز میزنم



آقای محمد یوسفی

ذیل کتاب

آیه اللهی لاری = متوفی ۱۳۴۰ شمسی

مرحوم سید علی اکبر آیه اللهی مجتهد لاری جهرمی فرزند مرحوم حاج سید عبدالحسین مجتهد لاری فرزند سید عبدالله فرزند سید عبدالرحیم فرزند سید محمد از پیشوایان دینی و مجتهدین متنفذ معاصر است، و مرحوم حاج سید عبدالحسین مجتهد مجاهد سالف الترجمه را فرزند و خلف صدق - پس از فوت پدر بحق جانشین آن مرد بزرگ شد، و سالهای دراز بترویج دین مبین و نشر معارف اسلامی و کمک بضعفا و فقراء و دستگیری از پافتنادگان و سرپرستی یتیمان و معاشرت با تهی دستان و بینوایان گذرانید، مردی مرتاض و مستجاب الدعوه و زاهد و متقی و بی اعتنا بمال دنیا بود، با سادگی تمام زندگی میکرد، و در خانه وی بر روی عموم باز بود، خانه اش از خشت خام و اثاث البیتش منحصرا چند پارچه فرش فرسوده بود، خودخواهی و خودپرستی در کیش وی کفر محض و محض کفر مینمود چون همواره



مرحوم سید علی اکبر مجتهد لاری

در ذکر و فکر بود لاجرم جز بهنگام ضرورت لب بسخن نمیگشود، و بسیار کم حرف بود مگر بر فراز منبر که گاه وعظ دل از عارف و عامی میربود، و داد سخن میداد روزی چند پیش از رحلتش اصحاب را از مرگ خویشان آگاه ساخت و در تیرماه هزار و سیم و چهل شمسی (ماه صفر ۱۳۸۱) در شهر جهرم لبیک حق را اجابت گفت، و رخت بسرای باقی کشید و در فارس و بسیاری از نقاط ایران برای او مجالس ختم گذاشتند

از او فرزندی برومند بنام سید عبدالحسین آیه اللهی باقیمانده که او نیز پدر ارجمند را نعم الخلف است و زهر طریق دیانت و حقیقت -

ابو سهل ارجانی = متوفی ۴۱۶

ابو سهل طبیب ارجانی

از اطباء قرن چهارم و اوائل قرن پنجم هجری است، طبیب ابو کالیجار مرزبان بن سلطان الدوله بن بهاء الدوله بن عضد الدوله دیلمی (متوفی ۴۴۰) بود، و در دربار آن شاه تقرب بی اندازه داشت، و روزگاری بعزت و کامرانی بسر میبرد، در اواخر عمر بجهت سعایتی که دختر عم شاه که بانوی بزرگ حرمسرا بود در پیش شاه از او کرد سلطان دستور داد که تمام اموال و نقود او را ضبط کردند و خودش را هم بزنندان افکندند!! و چندی با فقر و فاقه بسر برد تا در سال چهارصد و شانزده که وفات یافت (۱)

ابو ماهر شیرازی = متوفی ۵۰۰

ابو ماهر موسی بن یوسف بن سیار طبیب شیرازی -

از اطباء و حکماء قرن چهارم هجری است - مردی دانشمند و طبیعی حاذق و علماً و عملاً بر تمام اطبا عصر خود برتری داشت - و جمعی از اعلام که هر یکی

فیلسوف دهر و یگانه عصر بوده‌اند در مجلس درس وی با استفادت می نشستند -
منجمه علی بن عیسی مجوسی صاحب کتاب «کامل الصناعه» که از شاگردان
مترجم بود، و در هر جزوی از اجزاء آن کتاب نام استاد خویش را یاد و بشاگردی
ابو ماهر مباحثات کرده است -

ابو ماهر تا اواسط قرن چهارم هجری زنده بوده و در نزد سلاطین آل بویه
کمال مکانت و عزت را داشته است -

تالیفاتش : ۱ - رساله در آلات جراحی ۲ - کتاب چهل باب ۳ - کتاب
فی السسته الضروریه ۴ - مقاله در فصد و غیر اینها (۱)
سال فوتش معلوم نشد

ابوالمحسن بوشهری = متولد...

آقای سید ابوالحسن بلادی بوشهری فرزند مرحوم حاج سید عبدالله مجتهد فرزند
سید ابوالقاسم مجتهد

از شعراء معاصر است ترجمه پدرش مرحوم حاج سید عبدالله مجتهد
در جلد سوم کتاب ذیل «عبدالله بهبهانی» آورده‌ایم، سید ابوالحسن در بوشهر
متولد شده و هم در آن بندر نشو و نما و تحصیل کرده است، و اکنون در اداره گمرک
طهران مشغول خدمت میباشد - در سال ۱۳۳۲ شمسی رساله منظومی بنام «ازمغان
بلادی» در طهران چاپ کرده است، و ما بیتی چند از آنرا در اینجا می‌آوریم :

بهار آمد مبارك باد بر ما عید نوروزی

خدا قسمت کند امساله عیش و عشرت و روزی

دهد یزدان به ایران جلال و قدرت و شوکت

نه بیند این نژاد پاك غیر از فتح و فیروزی

بما فرخنده گرداند خدا این عید و بعد از این

شود سهم اولی الالباب ما ارفاق و دلسوزی

پس از این اغنیا باشند فکر حال درویشان
 بجای اسکناس و درهم و دینار اندوزی
 اگر بگذشت بر ما سالهای تلخ و نکبت بار
 از این پس پیرو برنا باد غرق شوق و بهروزی
 درین سال همایون ایمنی بر ملک ما بارد
 زدل بیرون رود اندوه و محنتهای دیروزی
 کند خارج خدا غم از دل هر فرد ایرانی
 بجای آن نشاند شادی و اقبال امروزی
 بینم بار دیگر دولت کسری و سیروسی
 کند در کشود ما همچو سابق چهره افروزی
 ز نو بینم لوای دولت شاهنشهی تابان
 دگر مشهور گردد ملت ایران به پیروزی
 ز دریای کرم رحمت بیارد بر سر ملت
 بلا از آسمان ریزد بفرق کینه اندوزی
 نهد ملت ز نو شالوده وحدت درین کشور
 کند ویران طبیعت خانه هر شخص مرموزی
 خطاب من بآن شخصی بود کاندر میان ما
 گذارد جای آبادی بنای خانمان سوزی
 محاسن از خدا خواهد ازین تاریخ هر فردی
 بگیرد راه کسب افتخار و دانش آموزی

ابوالمکارم بوشهری = متولد...

آقای سید ابوالمکارم بلادی بوشهری فرزند مرحوم حاج سید عبدالله مجتهد
 فرزند سید ابوالقاسم مجتهد -

از شعراء و وعاظ معاصر است - در بوشهر متولد شده و در آنجا تحصیل دانش کرده است - و هم اکنون سمت نظامت در اداره پست بوشهر را دارد ضمناً منبر می رود و اهالی را اندرز میدهد -

اورا مثنوی منظومی بنام « ماه گم شده » است که در سال ۱۳۳۵ شمسی در طهران چاپ شده و از ابتداء تا انتهای آن شرح ازدواجش با دختر عمش آمنه خانم وفات دلخراش همسرش میباشد که چند بیت از آن را نقل میکنیم :

| | |
|---------------------------|------------------------------|
| بار خدا یا تو ز لطف عمیم | صبرده این عاصی زار سقیم |
| حزن زیاد است و مصیبت بزرگ | داغ عظیم است و تأثر سترگ |
| همسر محبوب و عزیزم بمرد | شادی و بهجت ز سرایم ببرد |
| کان خرد مظهر لطف و صفا | کرد فلک از من مخزون جدا |
| روی زمین گر بکنم جستجو | آه که پیدا نشود مثل او (الخ) |

و در پایان مثنوی خطاب با او میگوید :

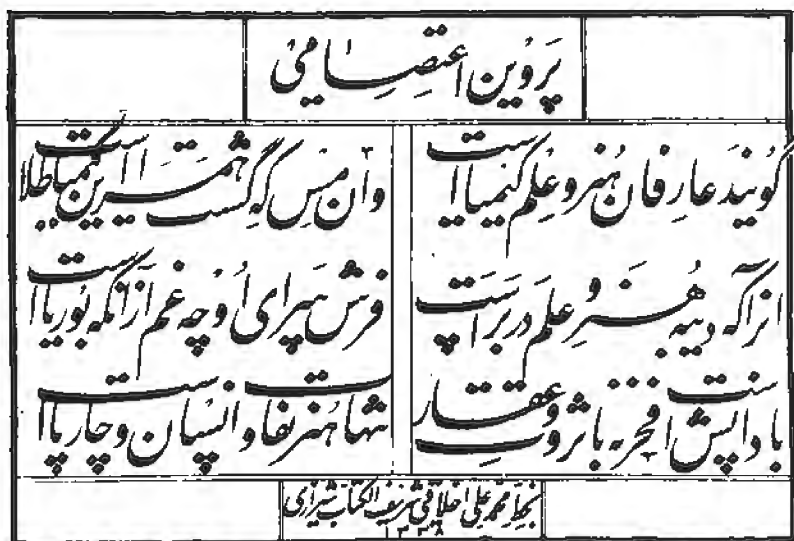
| | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| پیکر بیروح فتادی چنین | خیز و دو تن طفل صغیرت ببین |
| چون شده با آنهمه مهر و وفا | خفته ای اینسان نکنی یاد ما |
| خیز نظامت طلبد مادرش | خیز بزن شانه ز شفقت سرش |
| سوی جنان میروی ای نیکخو | شدت عشقت بهن خسته کو ؟ |
| رنگ حسامت شده از حزن زرد | چشم نظام آمده از گریه درد (۱) |
| سوی جنان رفتی از این دار غم | جمله احباب نمودی دژم |
| همدم زهرا شدی ای ماه من | رفتی از این دار سراسر فتن |
| محفل ما بی تو ندارد صفا | ایکه بدی مظهر صدق و وفا |

رنج ندید از تو کسی در حیات

نام نکو مانده ز تو در ممات

اخلاقی شیرازی

مختصر ترجمه و اشعارش را در جلد اول کتاب آورده‌ام ، و هیچ بخاطر نداشتیم که مشارالیه از خوشنویسان ماهر معاصر است تا اینکه پس از سی و سه سال بسال ۱۳۳۹ شمسی در شیراز بدیدارش قرین شمع شدم ، و نمونه خط خود را بمن داد، که در اینجا میآورم -



نمونه خط آقای محمد علی اخلاقی

ادیبی کازرونی = متولد ۱۳۱۳

آقای محمد حسن ادیبی کازرونی فرزند علیمراد از فضلاء و شعراء معاصر است - و مرحوم میرزا لطف الله مویندی کازرونی سالف الترجمه را برادر کهنتر - در هجدهم ذیحجه سال هزار و سیمصد و سیزده در نجف اشرف متولد شد ، و در ۱۳۲۱ در مدرسه سعادت بوشهر تحصیل کرد ، و در ۱۳۳۶ بکازرون رفت و وارد خدمت معارف شد ، و در مدارس آنجا بتدریس ادبیات فارسی و تعلیمات مشغول گشت - و مدت چهل سال از عمر گرانبهای خود را بتعلیم و تربیت

نوباوگان وطن مصروف داشت ، چونانکه بیشتر جوانان کازرون تحت توجه و تعلیم این مرد فاضل دلسوز فداکار دارای سواد و دانش شده‌اند -

آخر الامر بسال ۱۳۳۴ شمسی بازنشسته و خانه نشین شد - در سخن سرائی دست دارد و بیشتر بقصیده و مسمط میپردازد - از اوست:

مخمسی ذیل را در بهاریه و گریز بمدح حضرت حجة بن حسن عجل الله تعالی فرجه دوازدهمین امام شیعه سروده است :

باد بهاری بدشت تا که وزان شد سطح هوا عطربیز و مشک فشان شد
نفخ سرافیل فرودین چو دمان شد صولت آذر چو آشکار و عیان شد
لشکر کانون فرار کرد و نهان شد

بسکه بفریید رعد و ابر بگریید گشت شکوفه شکفته غنچه بچندید
فرش زبرجد بسطح پهن بگردید کوه و در و دشت جمله لاله بروئید

بر سر هر شاخ بلبل بفقان شد

دوخته خیاط صنع جامه دیبا در بر اشجار کرده خلعت خضرا
بسکه تفمّن نموده زر گس شهلا ساقی و مطرب زدند خیمه بصحرا

در طرب و عیش جمله پیرو جوان شد

حقه شبنم فتاده بر ورق گل تر بنموده عذار لاله و سنبل
قمری و تیهو فکنده شورش و غفل گوش فلک پر نموده نغمه بلبل

زین نغمات آهوان رهید و دوان شد

ازید قدرت نموده حضرت خالق شاخه و برگ شجر چوسیز سراق
افسر همراهِ بسر نهاده شقائق یاسمن و نسترن بصحن حدائق

سوسن و نسرين بباغ جلوه کنان شد

خلد برین شد جهان صفا و ز رونق روی زمین گستریده فرش ستبرق
ساقی بزم آستن شکسته زمرفق جام بلورین پر از شراب مروق

باده همیداد تا که طبع روان شد

طبع مراشد ز نشأه چون طرب انگیز ز آن می بیغش وجود پر شد و لبریز
 موج زنان شد سخن چو بحر گهر خیز توسن نظم روان بگشت چو شب‌دیز
 آنچه نهان^۱ بد به پرده باز عیان شد
 فکر من آندم بکرد جنبش و نهضت یافت دوباره مقام رفعت و عزت^۲
 حالت زارم بگشت خرم و بهجت لب بگشودم بمدح حضرت حجّت
 رهبر افکار من امام زمان شد
 اول قوس صعود قائم بالحق آخر قوس نزول آیت بر حق
 حاکم غیب و شهود حجت مطلق هم ز وجودش سپهر هفت مطبق
 آنکه نگهبان این زمین و زمان شد
 تا بوجود آمد او به نیمه شعبان شدمه شعبان عظیم‌تر ز شهوران (۱)
 چونکه بزد او قدم بمالم امکان از لمعات رخس جهان شده تابان
 تهنیت مولدش ز عرش بیان شد



آقای محمد حسن ادیبی کازرونی

(۱) شهور: بضم اول و دوم جمع شهر و عبری بمعنی ماههاست - و دیگر جمع بستن آن بفارسی و گفتن «شهوران» صحیح نیست مگر ضرورت شعری اقتضا کند مانند بیت فوق که آنهم محل تامل است -

فائم بالقسط ای تو آیت سبحان هادی برهان و سر حضرت یزدان
 شمس و قمر از وجود تست درخشان نور جلالت تنق کشیده بکیوان
 بلکه محیط و محاط و کون و مکن شد
 ذکر ادیبی ثنای تست شب و روز خاصه برات آنکه اشرفست ز نوروز
 بغیخ از اینروز با شرافت و فیروز مهرومه از تست روز و شب افروز
 عالم هستی ز جلوهات لمعان شد

اشراق دارابی = متولد ۱۳۰۹ شمسی

آقای شیخ یحیی انصاری دارابی متخلص به « اشراق » فرزند مرحوم شیخ محمد فخر انصاری فرزند مرحوم شیخ زکریا نصیر الاسلام فرزند حاج شیخ عبدالرحمن زاهد از دانشمندان و خطباء و شعراء معاصر است - در سال هزار و سیصد و شش شمسی در « سرکوه داراب » متولد شد - و پس از طی دوره دبستان مقدمات را در خدمت آقای حاج شیخ عبدالکریم مدرس انصاری کذلک در محضر عم خود آقای حاج شیخ ابوالحسن انصاری امام فعلی مسجد و کیل شیراز آموخت - و در سال ۱۳۲۵ بشیراز رفت و از درس سطوح مدرسین شیراز بویژه از محضر درس مرحوم حاج سید نورالدین حسینی مجتهد شیرازی استفاده کرد و دوره فقه و اصول و تفسیر را فرا گرفت - و بتدریس ادبیات عربی و منطق مشغول گشت .

در ۱۳۳۱ بشهر قم رفت و دوره کفایه و مکاسب را در محضر آقای حاج سید باقر سلطانی و دوره شرح منظومه و حکمت الهی را در خدمت آقای شیخ حسینعلی منتظری اصفهانی و شرح تجرید را در محضر آقای فکور یزدی بیاموخت و بیابان رسانید آنگاه در مجلس درس خارج اصول آقای حاج آقا روح الله خمینی و خارج فقه آقای حاج آقا حسین مجتهد اعلم بروجردی حضور یافت و استفاده کرد - ضمناً از درس حکمت نیز باز نماند و !سفر اربعه ملا صدرا شیرازی و الهیات شفا را در خدمت آقای سید محمد حسین طباطبائی تبریزی (مؤلف تفسیر المیزان) خواند و جامع

معقول و منقول گشت - و در خلال تحصیل فقه و اصول خارج و حکمت الهی بتدریس شرح لمعه و قوانین و مطول و منطق و شرح منظومه سبزواری و شرح تجرید مشغول بوده و هست - و در مواقع فراغت از استفاده و افاده نیز به سخنرانی مذهبی و موعظه میپردازد - صاحب ترجمه چند سال قبل بمکه مشرف شد و پس از انجام اعمال حج بزیارت عتبات عالیات رفت و به ایران برگشت .

تالیفاتش : او را تالیفاتی بشرح ذیل است که بعلمت گرفتاری زیاد روز مره هنوز نتوانسته است آنها را مرتب کند و بصورت مسوده باقی مانده ،

۱- اصطلاحات حکمت متعالیه (بفارسی) ۲- آهنگ آزادی از سر کوه داراب (این کتاب فارسی و شامل قسمتی از فداکاریهای جدش شیخ زکریا نصیر الاسلام در راه مشروطه ایران و شرح زندگانی جابر بن عبدالله انصاری است) ۳- سروشی از غیب عالم (تفسیر سوره مبارکه نبأ و فارسی است) .

گاهگاه بسرودن اییاتی چند طبع آزمائی میکند و بوسیله گفتن اشعار عارفانه و عاشقانه (البته عشق حقیقی نه مجازی) دماغ را از ثقلت مباحث علوم رسمی همچون شیخ بهائی رهائی همیخواهد و میسراید :

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| بنام آنکه دل پر سوز از او شد | جمال جان جهان افروز از او شد |
| بسینه آتشی از عشق افروخت | ز يك برقش وجود ماسوی سوخت |
| دمادم چهره اش اندد تجلی است | اگر چه كنز مخفی سرّ اخفی است |
| رخش هر لحظه در حسنی جدید است | بفایت ظاهر و بس ناپدید است |
| الهی تا رواق عشق بر پاست | جهان از آه عاشق پر ز غوغاست |
| مرا از یاد خود ده زندگانی | حیات اینست - حیات جاودانی |
| بسر شوری بدل - سوزی عطا کن | درون را خالی از مائی ما کن |

مخمسی است که در روز ولادت حضرت علی علیه السلام سروده است :

نسیم رحمت وزیده - حقایق آمد پدید سامعه ماهیات خطاب کونوا شنید
وجود شد جلوه گر - عدم بکنجی خزید از چه چنین انقلاب بگیتی آمد پدید
مولد جان جهان - جهان جان در رسید

بگوش جان میرسد از عالم غیبش سرش

که ای فسرده روان - چند نشینی خموش

بیاد زوی نگار - بر آور از دل خروش

بیاس عید وصال - فدح قدح می بنوش

که صبح امید ها از افق دل دمید

بکعبه شد جلوه گر - جلوه که ذوالجلال کعبه مقصود کل - قبله اهل کمال

هجر پایان رسید - رسید دور وصال گل بچمن ساز گرد - غمزه و ناز و دلال

سرو خرامان - با طرفستان چمید

دوحه ایجاد را شکوفه و بار و بر مقصد اقصای حق - ز خلق نوع بشر

حاکم بزم قضا - حامل سر قدر شافع روز جزا - قسیم خلد و سقر

محبت و بنص او - اساس وعد و وعید

زمزم و رکن و مقام زمزمه رفتش مشهور و حیف و منی - شعاری از شوکتش

قوة روح القدس - جلوه ای از قدرتش عروج عیسی بجرخ - شمه ای از همتش

ریزه خور علم او - عهد عتیق و جدید

مژده بنوع بشر - فصل اخیر آمده بشاه اقلیم جان - مهین وزیر آمده

بصفحه کائنات - علی امیر آمده از افق لامکان - شمس منیر آمده

ز نورش اشراق بین - مقتبس و مستفید

بینی چند از مخمس - اتحاد مسلمین - او

بر خیز و یکی پرچم اصلاح بر افراز عفریت نفاق از بن واز بیخ بر انداز

آهنگ هم آهنگی و وحدت بنما ساز تا همچو هما جمله در آئیم بیرواز

بر اوج شرف پریم - زمین پستی ظلما

ما جمله همانند و هم آهنگ و هم آواز هم فکرت و اندیشه و هم مقصد و هم راز

ما جمله هم احوال و هم انجام و هم آغاز در راه ترقی همه آماده و جانباز

کوشا و خروشا ز پی پایه والا

ما پیرویک قانون - ما پیرو یک دینیم
 بامهر بیکدیگر - مفطور و عجینیم
 از چیست که آواره بکوهیم و بصحرا
 جمله متمسک بیکدیگر حبل متینیم
 بحر بشریت را ما در ثمینیم



آقای شیخ یحیی دارابی اشراق

اعتماد الشریعہ اصطہاناتی - متولد ۱۴۰۵ متوفی ۱۳۶۱

مرحوم سید ابوتراب اعتماد الشریعہ فرزند میر محمد صالح موسوی اصطہاناتی
 از فضلا و شعراء معاصر است - و از دخترزاده های سید جعفر کشفی - و او را
 تالیفاتی است بشرح ذیل :

۱ - حدائق الاعراب (بسمک الفیه ابن مالک در صرف و نحو) ۲ - درة التالیف
 و درة التصریف (در صرف) در سال هز اربعه و شصت و یک در پنجاه و هفت سالگی دارقانی
 را وداع گفته است (۱) از اوست :

در مدح حضرت علی علیه السلام گفته است و در آن غلو کرده :

در دل بدید دیده یکی نور بی حجاب شد در عجب که چیست؟ شب نیست آفتاب

(۱) نقل بمعنی از سالنامه فرهنگ اصطہانات تالیف نویسنده فاضل آقای سید

احمد محقق

پس چون دقیق کرد نظر را در آن شعاع
 هر آدمی که حب علی نیست در دلش
 روشنتر است در دل صاحب دلان ز شمع
 نور امیر عرش سریر فلک جناب
 مقصود از رسالت پیغمبران نبود
 الا بیان فضل همین نور مستطاب !
 آنرا که ذره ای ز ولایش نصیب شد
 باشد نصیب جنت خلدش بلا حساب
 اهلا و مرحبا ز بهشت وصال او
 با دوستان شاد ولایت رسد خطاب
 حب علی کند بیقین محو سیئات !
 مانند بغض او که بود مبطل ثواب
 مدح علی نوشتن و گفتن سبب شود
 محو گناه سابق و لاحق بلا ارتیاب (۱)
 هر ظهر یا که بطن و یا بطن بطن
 در فضل شأن اوست ز هر آیه آفتاب
 من چند جرعه چون زمی مدح و منقبت
 نوشم - ز عشق شاه شوم بیخود و خراب
 هر ذره فاش با من شیدا کند ندا
 روحی فدا تراب نعال ابی تراب

اقتداری لاری = متولد ۱۴۰۱ شمسی

آقای احمد اقتداری فرزند آقای مرتضی قلی گراشی لاری .
 از فضلاء و نویسندگان و مؤلفین معاصر است - در سال هزار و سیصد و یک
 شمسی در شهر لار متولد شد ، و پس از طی ایام صباوت و دوره دبستان و دبیرستان
 برای تحصیل دانش ریادتری بطهران رفت - و در دانشکده حقوق و علوم سیاسی و
 اقتصاد نام نوشت و دوره دانشکده مزبور را به پایان رسانیده بدریافت لیسانس توفیق
 یافت ، پس وارد خدمت وزارت فرهنگ شد ، و مدتی در دبیرستانهای طهران دبیر بود
 و چندی هم سمت ریاست فرهنگ لارستان و شهرداری شهر لار را داشت - اکنون
 چند سال است که در طهران بکار و کالت داد گستری اشتغال دارد - و اورا تالیفاتی

(۱) ارتیاب - بمعنی شك و شبهه است و بلا ارتیاب یعنی بی شک - این مصراع از

حیث وزن غلط است -

بشرح ذیل است :

۱ . فرهنگ لارستانی (در طهران چاپ شده) ۲ - لارستان کهن (در طهران چاپ شده) ۳ . مثلثای لارستانی (بصورت مقاله چاپ شده) .
نیز او را تالیفات دیگر راجع بمناطق لارستان و خلیج فارس می باشد که هنوز بحلیه طبع آراسته نشده است .

امداد شیرازی = متولد ۱۳۰۴ شمسی

آقای حسن امداد شاعر و نویسنده فاضل معاصر فرزند مرحوم علی اکبر امداد ترجمه وی در جلد اول کتاب بنقل از کتابهای «شهر شیراز» و «شیراز امروز» آورده ام و در اینجا تکمیل میشود .

در سال هرات و سیمد و دو شمس بدنیا آمد ، پدرش از تاجرزاده گان شیراز بود که در جوانی برای تحصیل علوم دینی به نجف اشرف رفت ، و بیست سال در آن شهر تحصیل علم و دانش کرد ، و در نهضت مشروطه ایران بطهران رفت و در جمع احرار و آزادیخواهان وارد شد ، و در راه آزادی مردم ایران سعی وافق بجای آورد ، و بعداً بشیراز برگشت و بقیه عمر را در گوشه انزوا بمطالعه گذرانید و سه جلد کتاب عربی و فارسی بنامهای : «طریق زندگی» و «عواقب» و «مشکوة الهدی» تالیف کرد که هیچ کدام چاپ نشده است ، عاقبت در دیماه ۱۳۳۱ شمسی پس از هشتاد و دو سال زندگانی بجهان باقی شتافت . و از او دو پسر و یک دختر باقی ماند که آقای حسن امداد ارشد آنهاست .

امداد دوره تحصیلات ابتدائی را در دبستان باقری و متوسطه را در دبیرستان شاهپور و دانشسرای مقدماتی شیراز گذرانید ، و در خرداد ماه ۱۳۲۰ از دانشسرای مقدماتی فارغ التحصیل شد ، و در شهریور همان سال از طرف فرهنگ فارس مامور تاسیس یکباب دبستان «در سعادت آباد کمین» شد ، و در ۱۳۲۱ بعنوان نمایندگی فرهنگ ارسنجان مشغول انجام وظیفه گشت ، سپس یکسال در آباده رئیس دبیرستان سعدی

بود و بعد بشیراز منتقل شد و بکار دبیری و تدریس در دبیرستانهای شیراز پرداخت، در سال ۱۳۲۶ در «کنکوره» آموزگاران دانشکده ادبیات و دانشسرای عالی طهران در رشته تاریخ و جغرافی با دامه تحصیل پرداخت و بسال ۱۳۲۹ لیسانسیه شد، و یک سال در فسا معارف فرهنگ و رئیس دبیرستان «روزبهان» بود، و مجدداً بشیراز انتقال یافت، و سه سال به معاونت هنرستان و دبیرستان محمد رضا شاه شیراز اشتغال داشت، و در این زمان (۱۳۴۰ شمسی) رئیس دانشسرای عشائری فارس می باشد امداد در جرائد شیراز و طهران مقالاتی مینویسد و گاهی اشعارش در مطبوعات این دو شهر چاپ میشود. در تیر ماه ۱۳۳۹ که شیراز بودم، اظهار لطف کرد و بدیدنم آمد و آخرین تالیف او را که بنام «شیراز در گذشته و حال» است، و تالیفی منیف و مبسوط و منظم جغرافی و ذکر آثار تاریخی و جزئیات اوضاع طبیعی و جغرافیائی و ترجمه مشاهیر علم و ادب شیراز می باشد و قسمتی از آن چاپ شده بود ارائه داد پس از چاپ هم یک جلد بمن هدیه کرد. امداد جوانی با ذوق و نویسنده ای فاضل و فعال است و ناکنون دوازده جلد کتاب بشرح ذیل تالیف کرده، که بعضی از آنها چاپ شده:

- ۱ - املای زبان فارسی ۲ - انتقام تاریخ ۳ - تاریخ گیتی برای دبیرستانها (در پنج مجلد) ۴ - تعلیمات اجتماعی برای دبیرستانها (در پنج مجلد) ۵ - تعلیمات اجتماعی برای دبستانها ۶ - جغرافیای گیتی برای دبیرستانها (در پنج مجلد) ۷ - جغرافیای مفصل جلگه شیراز ۸ - سه شاهزاده تیره بخت ۹ - شیراز در گذشته و حال (در ۶۲۰ صفحه و زیری) ۱۰ - فرهنگ دانش آموز ۱۱ - فریدون ۱۲ - قرائت فارسی (در ۶ مجلد) از اوست:

مرگ پدر:

ای کاش در جهان غم مرگ پدر نبود یا بود پیش از آن اثری از پسر نبوده اند جهان مصیبت بسیار دیده ام بالا تر از مصیبت مرگ پدر نبود ساغر ز اشک و خون جگر پر شده است کاش ساغر نبود و اشک نبود و جگر نبود

بشکست جام باده و می ریخت بر زمین دیگر ز جام و باده و ساقی اثر نبود
 روز نشاط و مستی من در بهار عمر جز دیدن جمال چو ماه پدر نبود
 افسوس ماه پاک من از آشیان خاک پر زد - اگر چه هیچ ورا بال و پر نبود
 چون شمع جانگداز - ز شب تا سحر بسوخت از بسکه اشک دینخت بوقت سحر نبود
 شب تا بصبح سوخت - با امید و صل و دوست پروانه وار بیم هلاکش بسر نبود
 مرد خدای بود و بتقوی و مردمی چون او درین دیار کسی مشتهر نبود
 هرگز بمر خویشتن بدی با کسی نکرد جز نام او بخوبی و نیکی سمر نبود
 وارسته بود و نیک نظر بود و نیکخواه کارش همیشه خیر بد - و مردش نبود
 آن مرغ جان او ز بند پر گرفت چون این خاکدان تیره - مرا ورا مقرر نبود

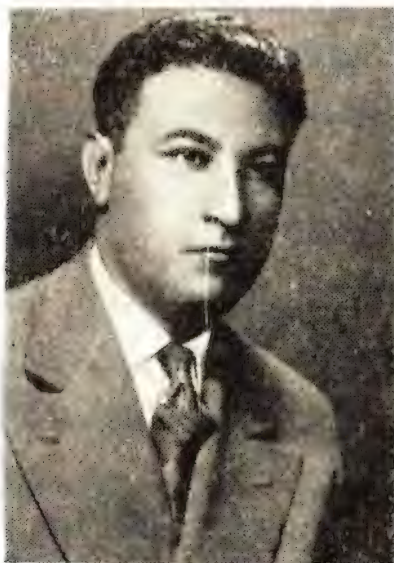
آنجا به پیشگاه خدا در بهشت قدس

آسوده خفت و جز بخدایش نظر نبود

گذشت عمر:

سالی دگر ز عمر جهان - جهان گذشت برگی دگر ز دفتر دور زمان گذشت
 برگی دگر ز دفتر ایام شد سیاه سالی دگر به بیم و امید و گمان گذشت
 نوروز در رسید و نوید گذشت عمر از خاطر پریش و دل خون فشان گذشت
 خوابم در بود عهد جوانی و نو بهار بیدار تا شدم ز برم کاروان گذشت
 آن عهد کودکی که نشاط و امید بود جو مرغ تیز پری پر زنان گذشت!
 من ماندم و خیال جوانی و کودکی و آن خاطرات نغز که از آن زمان گذشت
 تقویم عمر ما همه از سال و ماه بود دردا که سال و ماه پی هم روان گذشت
 از هر چه بود و رفت - جز افسانه ای نماند آنهم بخاطر دل افسانه خوان گذشت
 آثار ما همیشه بنام و نشان ماست فرخنده ملتی که بنام و نشان گذشت
 با فکر تازه و دل چون کوه و عزم جزم از دام حادثات جهان - میتوان گذشت
 مرغی فراز شاخ گلی این نوا سرود اصلاح ملک کاوه - بعزم جوان گذشت
 تو شاد باش و شاد بزی، جاودان بزی شاید که نام مرغ تو جاودان گذشت

نوروز باد روز تو هر روز روزگار
آنان که روزگار نو باغبان گذشت



آقای حسن امداد

انصاری دارابی - متولد ۱۳۴۰ متوفی ۱۳۷۰

مرحوم شیخ علی آقا انصاری دارابی فرزند مرحوم شیخ محمد فخر فرزند
مرحوم شیخ زکریا نصیر الاسلام فرزند حاج شیخ عبدالرحمن زاهد
از فضلاء و فقهاء معاصر است و برادر آقای شیخ یحیی انصاری - در سال هزار و سیصد و
چهل در نود ایجان داراب متولد شد، و پس از خواندن مقدمات به نجف اشرف رفت
و چندی در آن شهر مقدس به تحصیل فقه و اصول اشتغال داشت، پس آهنگ شیراز کرد و در
محضر درس مرحوم حاج سید نورالدین حسینی (سالف الترجمه) حضور یافت و
بتحقیقات خود ادامه داد - با آنکه ایام شباب را میگذرانید در زهد و تقوی کم
نظیر میبود - عاقبت بسال هزار و سیصد و هفتاد در غنفوان جوانی در مولد خود
بمرض سکنه دنیای فانی را بدرود گفت، خدایش غریق رحمت خود فرماید -



مرحوم شیخ علی انصاری

انور شیرازی =

ترجمه اش در جلد اول کتاب آمده است - در اینجا با استفاده از مندرجات تذکره «انجمن آرا» تکمیل میشود :-

«فرزند کهن کریمخان زند - اسمش ابراهیم خان ، وقایع ایشان رامیرزا محمد صادق نامی رحمه الله تعالی در تاریخ زندیه مبسوطا بیان نموده ، گزارش ایشان علی الاجمال چنانست که علیمراد خان زند که از منسوبان ایشان بود بیپایانه استقلال ایشان خروج و بعد از آنکه به محمد صادق خان که عم ایشان بود و ابو الفتح خان برادر مهتر ایشان را از حکمرانی خلع نموده ، خود متمکن شده ، و ایشان را محبوس داشت و همت (کذا) یافته تلف ساخت ، ایشان را نیز در سن یازده سالگی با برادران از حلیه بصر عاری و از دیده خلق متواری داشت -

بعد از فوت علیمرادخان که محمدجعفرخان بنی عم ایشان که بطناً باعلیمراد

خان برادر بود به فرمانرایی فارس نامزد گردید فقیر را با ایشان مجالستی اتفاق افتاد ، نظر به استعداد جبلی و شوق کلمی که بشعر و شاعری داشتند از استماع مراتب شعری کم کم استحضر و تتبع معقولاتی در قواعد نظم بهمرسانیده از فقیر خواهشمند تخلص شده بشعر و شاعری پرداختند ، بعد از انقراض دولت زندیه که مملکت فارس ضمیمه ممالک محروسه خاقان مغفور نور الله مضجع گردید ایشانرا از شیراز که دارالملک زندیه بود کوچانیده به استر آباد فرستاد تا در زمان دولت شاهنشاه ۰۰۰ فتح علی شاه خلد الله ملکه و سلطانها عازم سفر خیر اثر غنایات و بزیارت مشرف و در مراجعت عبور به بلده نیاوند و بتقریبی چندی در آنجا ۰۰۰ و عارضه ای عارض شده در شهر سته یک هزار و دویست و شانزده برحمت ایزدی پیوسته هم در آن خاک مدفون گشت رحمه الله تعالی - قریب به سی سال از سن شریفش گذشته بود - بالجمله جوان بلند همتی که از وجود طبیعی بر آنچه دسترس داشت بهر کس بودی بذل فرمودی ، با وجود تنگدستی در نهایت جود و سماحت (۱) و باقضیه نایبائی در کمال حسن و صباحت ، در مراتب شعری به غزل سرائی مائل - طبع بسیار خوشی داشتند ، جسته جسته ابیات بلند دلنشین عاشقانه از ایشان سر میزد ، منظوماتش چهار هزار بیت است - از اوست :

گر نه حرفی گفته بد گو از منت پس چه بود این بی سبب آزر دنت؟



صد سرو ز جو یبار بر خاست يك سرو چو سرو من نشدر است



چو خواهد مدعی احوال آن سیمین بدن پرسد

ز غیرت تا کند خون در دلم آید ز من پرسد!

غرور حسن اگر چه ماه کنعان است نگذارد

که یکره شرح حال ساکن بیت الحزن پرسد

در کوی تو سگ به از رقیب است کاو کار به آشنا ندارد

❖ ❖

ز آنم نکشد فلک که خواهد محنت کش روزگار باشم!

❖ ❖ ❖

خوشا وقتی که پیشت شکوه اغیار میگفتم
بحرفم گوش میدادی - و من بسیار میگفتم
کنون باید خوش آمد گفتنم زین پیش اگر انور

ز مفروری سخن با مدعی دشوار میگفتم

❖ ❖ ❖

میروم از جور ز کویش - رقب کاش نداند که چرا میروم

رباعیات :

عمریست مرا زعشق فریادی نیست وز بیداد ستمگری دادی نیست
بر هر در و بام میبرد مرغ دلم از شوق گرفتاری - وصیادی نیست

❖ ❖ ❖

دور از سر کویش از جفا خواهم شد بیگانه زیار بیوفا خواهم شد
هر کس بمن آشناست - چون دشمن اوست زین پس برقیب آشنا خواهم شد

❖ ❖ ❖

آنشوخ که میکشد دل من سویش در مانده ام از رد و قبول خویش
گوید که برو چون بدش جای کنم گوید که بیا - چون بروم از کویش!

❖ ❖ ❖

یاری که ز آرزوش میفرسایم يك لحظه نشد زیاریش آسایم
میرفت وز رفتنش دل و جان میگفت آهسته که من هم از قفا میآیم

❖ ❖ ❖

با یاد تو کی کنم یاد از دگری بیداد تو به بود که داد از دگری

باید که توام شاد کنی - ورنه چسود ناشاد ز تو باشم و شاد از دگری

اوحدی بلیانی - زنده در ۱۰۳۶

ترجمه اش در جلد اول این کتاب آورده ام - اما راجع بسال فوتش که صاحبان «الذریعه» و «ریحانة الادب» سال ۱۰۳۰ ثبت کرده اند و منهم ۱۰۳۰ نوشته ام، اخیراً فاضل معاصر آقای فخرالدین نصیری طهرانی شیرازی الاصل در نتیجه بدست آوردن نسخه مخطوط کتاب «تذکره کعبه عرفان عرفات» که از تالیفات آخر عمر صاحب ترجمه و بخط مولف است و تاریخ کتابتش ۱۰۳۶ می باشد مسلم شده که اوحدی در سال ۱۰۳۶ زنده بوده و سال قطعی فوتش معلوم نیست، چون آقای نصیری در اینخصوص تحقیق کرده و شرحی مشبع نوشته است لهذا بهتر آنکه عین افاده ایشان را در اینجا بیاوریم -

کتاب تذکره کعبه عرفان عرفات

«تصنیف تقی الدین اوحدی الحسینی الدقاقی البلیانی از احفاد شیخ اوحید الدین عبدالله بن مسعود البلیانی. است که شرح حالش درص ۹۹ - این کتاب بشرح ذیل مذکور است. از اجداد مؤلف این کتابست ووی از فرزند زادگان شیخ ابو علی دقاق بر نهجی که در تفحات و عرفات و شیراز نامه مذکور است الحق صاحب مقامات عالییه و کرامات متوالیه بوده شیخ سعدی را بخدمت وی نسبت ارادت بود و شیخ صفی الدین اسحاق اردبیلی نیز بصحبت وی رسیده وفاتش در عاشورا ۶۸۳ بوده و در بقعه شریف خود در بلیان مدفونست. این رباعی از اوست.

از آخر عمر اگر کسی یاد کند شرمش آید که خانه آباد کند
دیدیم بچشم عقل با دست جهان خاکش بر سر که تکیه برباد کند

مصنف مدتها در خدمت شاه عباس بوده و در سال ۱۰۰۵ - بهندوستان رفته و نزد جهانگیر و شاه جهان در کجرات و اکبر آباد بسر برده و در شعر و انشاء و حید عصر خود بوده و دارای تالیفات متعدداست منجمله :

تذکره عرفات (تذکره شعراء) سرمه سلیمانی (لفت) کعبه مراد (منظومه)
 یعقوب و یوسف (منظومه) . لوح محفوظ (مثنوی) بیت معمور (مثنوی) دیوان
 اشعار (شامل قصاید و غزلیات و مثنویات و رباعیات)
 شرح حال او . اغلب تذکره نویسان و آقا شیخ آقا بزرگ در کتاب بسیار
 نفیس الذریعه (ص ۱۷۳ - مجلد قسم اول اوجزه ۹ -) و مرحوم مدرس تبریزی در
 کتاب کم نظیر ریحانة الادب نوشته اند و شهرت او بیشتر از آنست که محتاج
 شرح و بحث باشد . فقط چند سطری برای - مرفی این نسخه عزیز الوجود در
 ذیل مینویسم .

از قراری که خود در مقدمه مرفوم داشته این نسخه را پس از گذشت ۱۲ -
 سال از اتمام (تذکره عرفات که ۸۰ هزار بیت و مبنی بر حال و انتخاب سخن
 صاحبان سخن از خاص و عام) و بسیار مفصل بوده انتخاب و به . کعبه عرفان
 عرفات نامیده .

موجب و سبب این انتخاب . پس از تالیف تذکره عرفات چون طبع همه کس
 بخواندن و نوشتن آن مایل بوده و بواسطه تفصیل برای هر کس از صاحبان ثروت
 مقدور نبوده که نسخه برای خود نوشته یا استکتاب کنند چه رسد به تهیدستان
 قلیل البضاعه . . . جمعی از اکابر و اعزه بارها بارتکاب انتخابی از عرفات او را
 ترغیب و تکلیف مینمودند و چون تکلل و تساهل او را دیدند ناچار بعضی از
 متفردین عالم دانش و سخن دانی خود بابتخاب عرفات عزم مصمم نموده و
 شروع کردند . . .

مصنف پس از اتمام مثنویات لوح محفوظ و بیت معمور (نام این دو کتاب
 فقط در این تذکره ذکر شده) چون فراغتی داشته بابتخاب عرفات در غایت اختصار
 اقدام و بسه رکن حنانی و منانی و دیانی مشعر بر حالات متقدمین و متوسطین و
 متاخرین ترتیب داده و رباعی ذیل را در مقدمه ذکر نموده است .
 این کعبه که زمزمش بود آب حیات عین عرفات آمده از ذات و صفات

لیکن عرفات کعبه دارد بدرون این کعبه برون آمده است از عرفات
همچنین اشعار ذیل را بمناسبت تاریخ شروع انتخاب - این کتاب
سروده است .

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| انتخابات مرا از عرفات | سزدار کعبه عرفان خوانی |
| کاولین رکن در او حناست | رکن ثانی کندش منانی |
| کیمیاییست در و رکن سوم | حجرش را سمت دیانی |
| ابن دویم کعبه که بانی بودش | تقی اوحدی بلیانی |
| آفتابست بعالم گیری | ابر فیضی بگهر افشانی |
| کرد، جبریل به حشرش گهری | فیض رحمت بدرش نیسانی |
| خواهی این شعری خورشید طلوع | یوم و شهر و سنه اش رادانی |
| چار شنبه شماراز هجریه | سیوم ماه ربیع الثانی ۱۰۳۶ |

در اینکه آقا شیخ آقا بزرگ و مرحوم مدرس تبریزی تاریخ فوت او را ۱۰۳۰ و
۱۰۳۱ - ثبت نموده اند نظر است چون این نسخه را در ۱۰۳۶ - تالیف نموده پس
مسلماً تا این تاریخ حیات داشته است .

و آقایان سابق الذکر در ابن اشتباه حق داشته اند چون از این کتاب هیچ
کس اطلاع نداشت که سال تالیف آنرا بداند

اوله . . و من دخله کان آمناً در کعبه عرفان عرفات آخره: موجش خوانند
و در حقیقت دریاست - تمام کتاب از نظر مولف گذشته و متن را حک و اصلاح
نموده و شرح زیر را در پایان کتاب بخط خود مرقوم داشته بنظر مقابله مولف این
نسخه شریفه حسب الاستدعای میرزائی میرزا حیدر بیکارسید بتاريخ ۱۴ - رجب
سنه ۱۰۳۶ - و مولفه اقل ذرات المعالی تقی اوحدی - الحسینی البلیانی .

همچنین ۹ ص پس از پایان کتاب (از ص ۵۸۷ -) که مصدر است به
عرفه . مولف این کتاب اقل ذرات تقی اوحدی بلیانی الحسینی چند بیت
یا چند رباعی از واردات خویش اگر چه بینسبت بود در آخر این کتاب

درج نموده .

مولف ۱۵۳ - بیت اشعار خود را بخط خود مرقوم داشته که بیت اول آن .
تا ز بختم تیرگی میرفت چشمم شد سفید
این سیاهی از سر داغ من آسان بر نخاست

و رباعی آخر چنین است .

خاتم که خطاست سروری از پس وی کرده است هوای مهتری از پس وی
بودش بکتف مهر نبوت یعنی مهر است در پیمبری از پس وی
و این رباعی نیز از مولف است
احوال جهان متغیر احوال بس تجربه کردیم محال است محال
وصلی که نباشدش فراقی در پی عیشی که نباشدش غمی از دنبال
کاغذ سبز رنگ عنوانها باشنجر ف کتابت شده و شامل - ۵۹۵ - ص و هر ص
۱۷ - سطر است بخط نستعلیق و باندازه ۱۳×۲۳ - تاریخ کتابت و تالیف ۱۰۳۶ ه
پایان تحقیقات آقای فخرالدین نصیری امینی دام افضاله -

بدر لاری - متولد ۱۲۷۵ متوفی ۱۳۳۳ شمس

مرحوم دارا بدر ملقب به « بدر الشعراء » فرزند مرحوم محمد رضا لاری
از شعراء و ادباء معاصر است ، در سال ۱۲۷۵ شمسی در لار متولد شد ، پدرش
از معاریف و از دودمان کهن لار و به تحصیل یگانه فرزندش فوق العاده علاقمند بود
اینستکه دارا در اندک زمان در ادبیات فارسی و عربی و فنون شعر پیشرفت کرد ،
و علم عروض و قوافی و لغت و تاریخ را خواند و سرودن شعر را آغاز کرد ، و
اشعارش غالباً اجتماعی و انتقادی است ، قصائد زیادی هم در مدح ائمه اطهار سروده
است مردی خوش محضر و خوشرو و امین و درستکار و از دروغ و دورنگی بیزار بود
طبعی سخی و کفی کریم داشت

در سال ۱۳۱۵ شمسی از طرف فرماندار لارستان ناظم قریه « گراش » شد

و در سال ۱۳۲۰ حین ورود قشون روس و انگلیس و دول متحده امریکا بمملکت و نقض بیطرفی ایران ؛ از این شغل استعفا کرد و در لار بتجارت مشغول شد، عاقبت بمرض منحوس سرطان مبتلی گشت و برای معالجه بطهران رفت ، و در شهریورماه ۱۳۳۳ شہسی در زیر عمل جراحی فوت و در جوار مرقد شاه عبدالعظیم مدفون شد. مجموعه اشعارش بنام « فروغ بدر » در خانوادش موجود است و تا کنون چاپ نشده (۱)

بیتمی چند از مسقط او که در تولد حضرت رسول ﷺ عرض کرده است
 بخ بخ از این روز فیروز شرافت تو امان کش بود میلاد یکتا رهبر روشن روان
 فخر آدم روح اعظم پیشوای انس و جان سرور عالم مهین پیغمبر آخر زمان
 خسرو بطحی - محمد آنشه مالک رقاب

چونکه در بطحا طلوع - این نیر اعظم نمود
 ظلمت و بدبختی و جهل و سفاقت را زدود
 کرد بهر دین قیام - و خالق یکتا ستود
 باب ظلم و کفر بر بست و عدالت را گشود
 زینجهت ایزد به و خشوری نمودش انتخاب
 زین خلف تا روز محشر فخر باشد بوالبشر
 چون ز نسل بو البشر ایجاد شد خیر البشر
 تاج کرمنا بنی آدم نهادش حق بسر
 مصحفش بخشید و دادش معجز شق القمر

رحمة للعالمین فرمود یزدانش خطاب
 باعث ایجاد عالم جز محمد نیست کس مظهر دادار اعظم - جز محمد نیست کس
 اشرف اولاد آدم جز محمد نیست کس انبیا سالار - و خاتم جز محمد نیست کس
 بعد احمد وارث علمش مدان جز بو تراب

مصدر علم و عمل غیر از علی و آل نیست منبع فیض ازل غیر از علی و آل نیست
بی نظیر و بی بدل غیر از علی و آل نیست رهنمای هر ملل غیر از علی و آل نیست
رستگاری گریخواهی روی از این در گه متاب



مرحوم دارا بدر لاری

بدیع شیرازی = متولد ۱۲۹۴ شمسی

آقای عزیز بدیع پاک بین شیرازی فرزند مرحوم فضل الله بدیع پاک بین فرزند شیخ عبدالعالی فرزند شیخ عبدالعزیز از نویسندگان و شعرا، معاصر است، و نگارنده در شیراز بصحبتش نائل آمده و ترجمه پدرش مرحوم فضل الله بدیع را در جلد اول این کتاب آورده است، وی در سال هزار و دویست و نود و چهار شمسی در شیراز متولد شد و تحصیلات ابتدائی و متوسطه را بانجام رسانید و مدتی در رشته ادبیات دوره اول دبیرستانهای مختلف شیراز تدریس کرد، و در ضمن تدریس بتکمیل معلومات ادبی در محضر اساتید وقت پرداخت، و در هفده سالگی شروع بنوشتن مقالات اجتماعی و تربیتی در روزنامه های عصر آزادی و پارس و غیر اینها کرد، در ۱۳۱۶ بمناسبت جشن هفتصد ساله تالیف گلستان و بوستان رساله ای در شرح حال

شیخ اجل سعدی شیرازی نوشت و در طهران چاپ شد آقای بدیع فعلاً ریاست اداره دفتر دانشگاه شیراز را دارد و هنگام فراغت از کار (که بندرت او را دست میدهد) اشعاری میسراید ، که برای نمونه دوتا از آنها را که در نامه پارس شیراز چاپ شده است نقل میکنیم :

گناه :

در پیشواز مرگ راه گریز نیست
ناکرده ام ثوابی و در پیشگاه حق



این روح پر گناه که در جسم شد اسیر
این طبع سرکش من و این چهره دژم



در حیرتم که بار گناهان بی حساب
در پرتگاه زندگی بی ثبات و سست



تا بود پای رفتنم از شیب و از فراز
از بام عمر گشته سرازیر و پیش چشم



از تاب خستگی بگنه میبرم پناه
نوشم شراب تلخ ز ناکامی حیات



ایکاش در جهالت مطلق چو عامیان
آوخ که نغمه ام بفشارده است در گلو



چون مرغک اسیر فرو مانده در قفس

درمانده ام بدخمه تاریک زندگی

آوای کاروان اجل میرسد بگوش آری بگوش جان شنوم نغمه جرس
آشنایان:

از این آشنایان نیرنگ ساز ستمها بجانم رود - روز و شب
از این آشنائی بتنگ آمدم گرفتار گشتم برنج و تعب

✽

زنا بخته یاران ظاهر فریب بجز حرف ناپخته نشنیده‌ام
از این طرفه نابخردان زبون خلاف مروت بسی دیده‌ام!

✽

اگر کوبه در بکوبد کسی بارزد تنم! گویم این آشناست
اگر ریسمانی به بینم بچاک شوم خیره گویم که این ازدهاست!

✽

بجز مستی عهد و پیمان ندید دوچشم من از مردم روزگار
بسی راز پنهان که از ناکسان بمانده است در سینه‌ام یادگار

✽

نشستم خموش و فرو بسته لب چو مرغان محروم از آشیان
خریدم بجان طعن نا بخردان تحمل نمودم ، جفای خسان



آقای عزیز بدیع

ندیدم چو از حق نشانی بدهر چه بهتر که گفتار کوتاه کنم
 خموشی گزینم ، نکویم سخن
 جهادی مقدس درین ره کنم

بصیری شیرازی = متولد ۱۲۸۰ شمسی

آقای علی اکبر بصیری فرزند مرحوم حاج ابوالقاسم بصیرالسلطنه .
 ترجمه اش در جلد اول این کتاب آمده است ، ولی چون ناقص بوده در اینجا
 تکمیل می شود .

در سال ۱۲۸۰ شمسی در شیراز متولد شده ، و دوره متوسطه را در رشته علمی
 بسال ۱۳۱۰ پایان رسانیده است .

از قرار معلوم آقای بصیری از فقراء سلسله ذبیله رضویه احمدیه میباشد که
 دست ارادت بمرحوم میرزا احمد وحید الاولیاء و آقای حاج محمد علی حب حیدر
 داده ، و اخیراً کتابی منظوم بنام « پرتو وحید در اسرار تخت جمشید » بطرزی بدیع
 و تطبیق مقامات معنوی در سلوك الی الله بانقوش استخر « تخت جمشید » سروده
 است که خانقاه احمدی شیراز آنرا بسال ۱۳۳۸ شمسی در ۲۵۸ صفحه رقعی در شیراز
 چاپ کرده است .

سایر تالیفاتش که چاپ شده عبارتست از : ۱ - ترانه های دل (ترجمه از
 اشعار لامارتین - که در ۱۳۱۴ در شیراز و در ۱۳۱۸ در طهران چاپ شده) ۲ - شطرنج
 وجود (منظومه ایست عرفانی که در ۱۳۳۴ در شیراز چاپ شده) .

اما آنچه تا کنون طبع نشده : ۱ - انسان و اتم (منظومه عرفانی) ۲ - تفسیر
 سورة هل اتی (منظومه) ۳ - تفسیر سورة واقعه (منظومه) ۴ - تفسیر مثنوی مولوی
 بلخی (در ۶ مجلد منظوم) ۵ - تفسیر قرآن مجید (منشور و بترتیب نزول سور
 قرآن تالیف شده) ۶ - نبی هفت بند (منظومه ایست عرفانی در مقایسه دستگاههای
 موسیقی با اطوار سلوك و عرفان در هفت پرده که هنوز پایان نرسیده)

۷ - يك اربعين درافريقا (منظوم)

با آنکه آقای بصیری در خانواده ای متمکن و ملاک بدنیا آمده است از بدو حال درویش مسلک و بی اعتنا بمال و متال دنیوی بوده ، و همواره در راه سیر و سلوک و تهذیب اخلاقی گام برداشته ، و توفیق نشر علم و معرفت یافته است ، اکنون رئیس کتابخانه ملی شیراز و عضو کانون دانش است و شبانه روز خود را صرف مطالعه و تحقیق میکند ، نگارنده از دیر زمان رشته الفت را با او استوار داشته است و در ۱۳۳۹ مکرر در کانون دانش و کتابخانه و خانه او بمصاحبتش قرین بهجت گشته ، و هم اکنون بباب مکاتبه فیما بین مفتوح است ، و رشته وداد مستحکم ، حق تعالی اقدام او را در مشی وادی طریقت و سلوک و وصول بمقام منیع حقیقت و شهود بیش از پیش استوار سازد - بمنه و کرمه - از اوست .

در پایان مثنوی پرتو وحید گفته است :

| | |
|---------------------------------|----------------------------------|
| گفت در خواب ، آنچه دیدی جمله را | بر نویس از ابتدا تا انتها |
| بر نویس آنرا که ماند یادگار | بعد ازین اندر صحیفه روزگار |
| ز امر دل پس آنچه را اندر منام | دیده بودم ، بر نوشتم بالتمام |
| در حضور پیر دانا دل وحید | چون بخواندم خواب خود و آنشه شنید |
| گفت : از عرفان چو یابد دل ضیا | هر چه بیند ، اول او بیند خدا |
| پس مرا دستور داد آن محتشم | کآنچه را دیدم بنظم اندر کشم |
| لطف آنشه چونکه با من گشت جفت | این چنینم ناطقه آمد بگفت |
| از کرم آن یادگار داستان | زین بنا و زین نقوش باستان |
| کرد بر من بر سبیل داستان | آشکارا ، راه و رسم داستان |

※

| | |
|-------------------------------|----------------------------------|
| از تو گوئی از شگفت و از عجب | کز درخت سرو چون آری رطب ؛ ! |
| این معانی را کجا ای مرد هوش | قصه کرده در عمل صاحب نقوش ؛ ! |
| تا تو آنرا در بیان با عزم جزم | در کشیدی این چنین در سلک نظم ؛ ! |

باید این اندیشه از دل شویمت
 بهر ظاهر بین نباشد این سخن
 هم نباشد بهر آن صورت پرست
 بلکه فهم این بیان نغز را
 آن نماید کاو بمعنی عاشقست
 درك این معنی کند آن ذولباب
 کان بود مجموعه هر فرع و اصل
 کز سطور آن به اعمان نظر

با زبان اهل باطن گویمت
 تا که تکذیبم کند از وهم وطن
 کاو بود در قید صورت پای بست
 وین سخنهای سراسر مغز را
 بر دلش عشق حقیقت فائقست
 که جهان را داند از حق يك کتاب
 سفر سفر و باب باب و فصل فصل
 یابد او هر لحظه معنائی دیگر



تا اینکه میگوید :

نیست از من این سخن دل گفته است هم بدل آن پیر مقبل گفته است



آقای علی اکبر بصیری

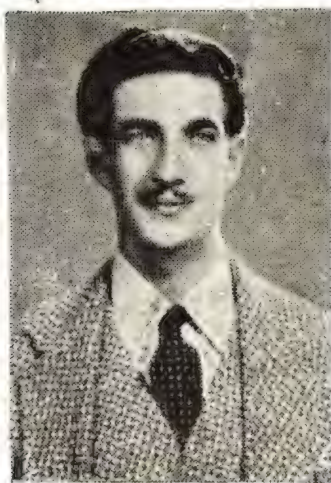
پیر صاحب دل وحید اینزمن بر زبان دل نهادم این سخن
 او بخواب اینگونه اسرارم نمود دولتم بخشید و بیدارم نمود
 هم مرا بخشید این گویا زبان تا نمایم این و معانی را بیان
 معرفت گفتن نه کار این رهی است بلکه کار واصلان منتهی است
 خود که باشد این فقیر ده صفت تا زند دم از مقام معرفت
 عاریست از حلیه فضل و ادب این فقیر روسیاه بی بصر

نائیم تا شد وحید الاولیاء

از دلم چون نی بر آمد این نوا

بوستانی شیرازی =

ترجمه اش در جلد اول کتاب آورده ایم - در سالهای ۱۳۳۷ و ۱۳۳۹ شمسی در
 شیراز بزیارت و مصاحبتش نائل و مسرور شده ام - رادمردی نوع دوست و پای بند
 اصول محبت و دوستی است ، نامه هفتگی «احتماع ملی» را تا کنون مینویسد و



آقای اسدالله بوستانی

توزیع میشود، و از جرائد خوب شیرازست و از راه لطف و احسان يك شماره برای نگارنده میفرستد و بدینوسیله همواره محبتهای بی‌ریای خود را نسبت باین رهی تجدید میکند و تحکیم می‌بخشد - خدایش حافظ و لطفش شامل حال او باد در اینجاست و یر اورا که بمن هدیه کرده است می‌آورم -

بهادر شیرازی - متولد ۱۲۸۵ شمسی

آقای بهادر چم فرزند مرحوم علی مدیر روزنامه «مردانقلاب» از شعراء و خوشنویسان معاصر است - در سال ۱۲۸۵ شمسی در شیراز متولد شد، و پس از طی دوره دبستان در هنرستان فارس - شعبه درودگری نام نوشت - و پس از اخذ دیپلم بسال ۱۳۱۶ وارد خدمت وزارت دارائی شد - و اکنون بیست و سه سالست که با کمال کوشش و درستکاری مشغول خدمت است و فعلاً معاونت اداره کارگزینی دارائی فارس را دارد - و چون چندیست که کارمندان دولت از نشر روزنامه ممنوع شده‌اند لهذا نامه «مردانقلاب» تعطیل گشته است - از اوست:

آسوده‌ایم :

| | |
|---------------------------------------|---------------------------------------|
| درسرای قدس جان با فدسیان آسوده‌ایم | دل بریدیم از جهان و ز جهان آسوده‌ایم |
| راه حق را طی نموده کاروان عمر ما | ما دگر از گرد راه کاروان آسوده‌ایم |
| مژدگانی ده مرا ای سالک راه نجات | چون بسلك سالکان با سالکان آسوده‌ایم |
| در ره حق امتحان داده قبول حق شدیم | پس دگر در راه حق از امتحان آسوده‌ایم |
| ما درین دنیای فانی - فکر دنیا نیستیم | چون بکنج می‌کنده - بامیکشان آسوده‌ایم |
| در ره حق جان بجانان داده و بیجان شدیم | شکر الله دیگر از تسلیم جان آسوده‌ایم |
| چون جوانی را به پیری سر نمودیم عاقبت | ما دگر از طعنه پیر و جوان آسوده‌ایم |

ما خریدیم ای بهادر هر بلائی را بجان

بعد از این ما از بالای آسمان آسوده‌ایم

موی تو دلاویز - دلاویز ترش کن خوی تو جفاخیز - جفا خیز ترش کن

هرچند ز رویت طرب انگیزتری نیست ازباده گلگون - طرب انگیزترش کن
 من چشم ترا نازم - و آن خنجر ابروی چون تیغ زنش تند بود - تیزترش کن
 خود کان نباتی و لبث قند و تبرزد آغاز سخن کن - شکر آمیزترش کن
 تا از تو تمنی نکند صاحب پرهیز ابرو منما صاحب پرهیزترش کن
 چون قافیه تکرار کن - این ناز که داری باز از تو تیزست - بیا تیزترش کن
 چشم تو صراحی و لبث جام هلالی سرشار ترش آور و لبریزترش کن

در عشق تو شد صاحب تمییز بهادر

لطفی بکن و صاحب تمییزترش کن

سرگشته چو حربایم از عشق توای مهر و هرچند طلب کردم خورشید رخت هر سو
 گاهی بیری آبم از آتش رخسارت گاهی کشیم از پی - با سلسله گیسو
 ایندل که صنوبرسان در سینه مکان دارد چو گان خم زلفت در خود کشدش چون گو
 با ما که وفاداریم میسند جفا زین بیش از جور بتا بگذر - چنگیز و هلا گو کو؟



آقای بهادر چم

جزمن که دل خود را جانا بتو سپردم هر کس که دلی دارد جا میدهدش پهلو
 مژگان تو با ابرو - زیر و زبر چشمت بنگر بمیان دارد - نا کرده شکل آهو
 من بلبل زار عشق - تو نوگل باغ حسن از هجر قد سروت شد چشمه چشم جو
 آنکس که بهادر را آشفته خود دارد
 من ایس نظیر له لا یوجد الا هو

بهروزی کازرونی =

آقای علینقی بهروزی شاعر و نویسنده توانای معاصر -

ترجمه اش در جلد اول این کتاب آورده ام - در اینجا قسمتی از اشعار و تصویر
 او را می آورم و در ضمن متذکر میشوم که من صاحب ترجمه و برادر کهنرش آقای محمد جواد
 بهروزی را بسال ۱۳۳۹ شمسی در شیراز ملاقات کردم و به راهنمایی او و آقای علی
 سامی چند بار در انجمن کانون دانش حضور یافتیم و از آشنائی و محبت اعضای آن
 کانون برخوردار شدم و استفاده ها کردم ، و آقای علینقی بهروزی را چنانکه باید و
 شاید شناختم و دانستم که مردی با محبت و دانشمند است ، و با آنکه فعلاً بازنشسته
 است و بایستی به استراحت و آسایش بپردازد ، بعکس همواره در راه خدمت بنوع
 از راه نشر فرهنگ می پردازد ، و در راه تنویر افکار هموطنان خویش گام برمیدارد
 ابیات ذیل و تصویر خود را اخیراً بر حسب درخواست من فرستاده است که زینت
 بخش صفحات این مجلد کتاب میکنم - از اوست :

قطعه ذیل را در باره مؤذن بد آهنگی بر سبیل مطایبه گفته است :

| | |
|------------------------------------|-----------------------------------|
| دیروز وقت ظهر گذشتم ز مسجدی | دیدم ستاده است مؤذن بجای خویش |
| بگرفته گوشها بکف دست خویشان | بنهاده گوشه ای ز کف خود عصای خویش |
| چشمان فرو نهفته دهان کرده همچو غار | افکنده از خروش تزلزل پیای خویش |
| فریاد « لاله » تو گوئی دهد چنانک | خواهد درید حنجر و حلق و نای خویش |
| گفتم بمابری که مؤذن برای چه | بگرفته گوش خویش بوقت ندای خویش؟ |

گفتاچو «ان انکرا الاصوات» درحقیق صادق بود بصورت بی منتهای خویش
 ز آنرو گرفته گوش و پیسته است راه سمع
 تا آنکه منزجر نشود از صدای خویش
 چراغ زندگی :

| | |
|-----------------------------|--------------------------------|
| یکی مرد بخرد ، ز پهنای دشت | بباغ اندرون صبحگاهی گذشت |
| مگو بوستان ، رشك باغ چنان | بگلشن درون لاله و ارغوان |
| شقایق ز سوئی درخشان چو نار | ز دیدار او چشم نرگس خمار |
| هوا گشته از بویشان عنبرین | چمن گشته ز آنها چو خلد برین |
| چنان بوستان پر گل و شنبلیله | تو گفتی که خود چشم گیتی ندید ! |



| | |
|---------------------------|------------------------------|
| خردمند در باغ چون رخت برد | چنین فرصتی را غنیمت شمرد |
| بطرف چمن رفت و آزید دست | از آن خرمن گل ، یکی دسته بست |



آقای علینقی بهروزی

چو برقصد خانه برون شد ز باغ بدستش بدآندسته گل، چون چراغ



تو ای نوجوان دانش آموز مرد همان کن که آنمرد بخرد بکرد
کنون کاندزین باغ مینو نشان خرامی میان گل و ضیمران
ز گلهای دانش کت آید بچنگ فراهم نما دسته ها بیدرنگ
که گردش دهرت تیره چون پر زاغ کندروشنش دسته گل، چون چراغ
مبادا چو از باغ گردی برون تهی دست باشی و خوار و زیون
سر انجام در دوره زندگی

نه بینی بجز رنج و شرمندگی

ترابی زاده شیرازی = متولد ۱۳۱۲ شمسی

آقای احمد ترابی زاده متخاص به «احمد»

از شعراء معاصر است - در سال ۱۳۱۲ شمسی در شیراز متولد شده و اکنون در دانشکده ادبیات شیراز در رشته ادبیات فارسی مشغول تحصیل میباشد -
در شرح حالش که بخط خود نوشته است و آقای علینقی بهروزی برای نگارنده فرستاده چنین مینویسد: از اوان کودکی بشعر و شاعری علاقه فراوانی داشتم، و پیوسته اوقات بیکاری خود را صرف مطالعه آثار شعرای بزرگ مینمودم، از میان قالبهای شعر بغزل علاقه دارم، اما معتقدم که غزل سرایان جدید بایستی در انتخاب الفاظ و مضامین، مقتضیات زمان و مکان را در نظر گرفته و بهمان مضامین، کهنه و الفاظ گذشته قناعت نکنند -

از شرح حال خود چیزی نمیدانم، جز اینکه پدرم مدعی است که دیوان خطی جدم «تراب شیرازی» از بین رفته و اثری از آن باقی نمانده است - همچنین وی نسب ما را به «فائز دشتستانی» میرساند - البته این موضوع دوم کاملاً برای

من مستجل نیست (۱) اما در اینکه جدم شاعر بوده و دیوانی بزرگ داشته است شکی ندارم. تا کنون بفکر چاپ کتاب نیفتاده‌ام، زیرا معتقدم که انتشار اثری قبل از سن چهل سالگی کار صحیحی نیست (۲) اما اغلب اشعار من در روزنامه‌ها و مجلات پایتخت چاپ شده است از میان اشعار خود برای نمونه قصیده و غزلی انتخاب و ارسال داشتم. «

سرگذشت :

رفتم ای دنیا که دیگر در تو جای من نبود
تنگنای زندگانی - دلگشای من نبود
آسمانها زیر پر دارند مرغان هوا
این قفس دیگر سزاوار همای من نبود
هر زمان دیو مهیب مرگ را بینم بچشم
چرخ گوئی آرزویش جز فزونی من نبود
بودم اندر زندگانی لب خموش و سربراه
اینهمه آوارگی یا رب سزای من نبود
شب ز درویشی بهر ویرانه‌ای رفتم بخواب
صبح دانستم که آنجا هم سرای من نبود

(۱) بر نگارنده «مجله» است که فائز دشتی جد آقای ترابی زاده نیست - به دو دلیل یکی آنکه صاحب ترجمه خود اقرار کرده است که نام جدش «تراب شیرازی» بوده در صورتیکه نام فائز «زائر محمدعلی بردخونی دشتی» بوده است و دلیل دوم اینستکه فائز دشتی از معاصرینست و تولدش در سال ۱۲۵۰ قمری و فوتش در ۱۳۳۰ بوده و کسانی که او را ملاقات کرده‌اند هنوز در حیات هستند و من بنده که در احوال فائز تحقیق کرده‌ام هیچ نشیده‌ام که از او فرزندی باقی مانده باشد -

(۲) این عقیده صحیح نیست - و چه بسا کسان که در جوانی کتاب نوشته و چاپ کرده‌اند و مطلوب واقع شده است خلاف آنهم دیده‌ایم -

داستانهای کهن افسانه‌هایی بیش نیست

سرگذشتی در جهان چون ماجرای من نبود

عمر طی شد زیر این لوح کبود و هیچکس

جر دل آتش گرفته آشنای من نبود

هیچکس در روز محنت غمگسار من نشد

مونس شبهای تارم - جز خدای من نبود

تا سحر چون شمع گریبدم - ولی آخر چسود

اشکهای من هرگز دوی درد های من نبود

بر سر ویرانه ام نسالید مرغ شب بسی

غیر از او گوئی کسی صاحب عزای من نبود!

هیچکس در زندگانی همزبان من نشد

دوستی در بینوائی هم‌نوی من نبود

یوسف کنعان منم - واندر پیم یعقوب پیر

روزی آمد کانداز آن ره جای پای من نبود

زلف آن ترك ختا دلرا بسدام اندر فگند

اینگناه از اوست ای داور خطای من نبود

کشتی اینتقوم در گرداب ذلت بیگمان

غرق میشد گر که فریاد رسای من نبود

نیش زهر آلود گردون - بهر مایی نوش بود

گر که نوشی داشت - آنهم از برای من نبود

سر بهجرای قناعت میزدم آهو صفت

گرگ خونخوار اجل - گر در قفای من نبود

انس بگرفتم درین دنیا بشعر و شاعری

شعر هم از بخت بد - مشکل گشای من نبود

در رثای هر کسی من شعر گفتم - ایدریغ
 جز نوای جغد شعری - در رثای من نبود
 گوهر دریای شعرم - وین پوشیز بی بها
 ایخداوند سخن - هرگز بهای من نبود
 خرمن دین سوخت گر - از آتش روی و ریا
 دین من جز زاده روی و دیای من نبود
 سرگذشت عمر بیحاصل - نباشد بیش از این
 درد دل کردم - و گرنه این رضای من نبود
 شد بدرگاه احد - احمد - دعایم مستجاب
 ورنه این شعر روان - جز از دعای من نبود



آقای احمد ترابی زاده

تفنگدار شیرازی = متولد ۱۳۱۷ شمسی

آقای منوچهر تفنگدار فرزند مرحوم حسینعلی فرزند اطفعلی فرزند
 خسرو فرزند مسیح

از شعراء جوان معاصر است ، در سال ۱۳۱۷ شمسی متولد شده ، و دوره دبستان و دبیرستان و دانشکده ادبیات را در شیراز طی کرده است و در ادبیات فارسی لیسانسیه شده - کتابخانه مسجد جامع عتیق شیراز از تاسیسات اوست ، و خود مدیر آنست - و تا کنون جلد اول و دوم تفسیر سورة النجم و کتاب هشتاد و دو پرسش را چاپ کرده است - شعرا بسبک جدید میگوید - .

ابیات ذیل را در توصیف دانشکده ادبیات شیراز سروده و به استاد دکتر صورتگر تقدیم کرده است :

جهانی را که حافظ رهرو اوست
بر آن کشتی که دل را ناخدائیست
جهان عشق و شعر و لطف و ذوق است
بجای بحر کشتی غرق شوق است



بنائی آسمانی و زمین جای
بیاطن بارگاه فضل و دانش
جوار مهد حافظ گشت ایجاد
بظاهر جلوه گاهی نیک بنیاد



چه خوش آن مکتب زیبا که درش
چه خوش بخشی است بحث عشق و هستی
صفای باطن و تنزیه جانهاست
سخنهای جمله گرد آرزو هاست



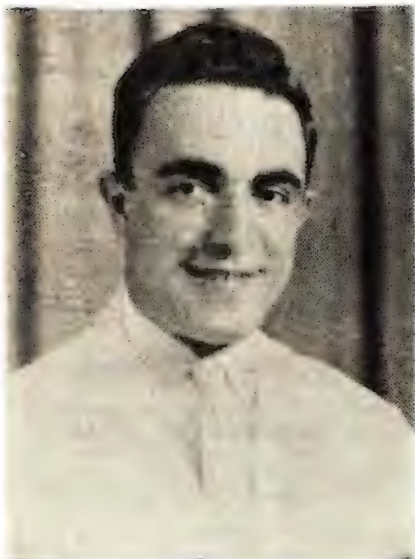
چه ایوانی که نقاشان چین را
که جا دارد به صورتگر بیالند
تماشایش چنان کرده است مسحور
ز صورت سازی این کاخ معمور



چه خوش جائی بپا شد خانه علم
« میان جمفر آباد و مصلی »
ز حافظ بشنوی وصف کمالش
عبیر آمیز میآید شمالش ،



گر از حافظ شنیدی وصف آنجای
نه بین جمفر آباد و مصلی است
اثر کمتر بیایی این زمانش
میان سعدی و حافظ مکانش



به شهر قم رفت، و چندی در محضر درس مرحوم حاج شیخ عبدالکریم مجتهد حائری یزدی فقه و اصول آموخت و مورد توجه و عنایت استاد واقع شد - پس به نجف اشرف مشرف شد و در خدمت مرحومین سید ابوالحسن مجتهد اصفهانی و میرزا آقا مجتهد اصطهباناتی و سایر بن علوم دینی خود را تکمیل کرد و نائل به اخذ اجازه روایت و اجتهاد از اساتید سابق الذکر شد و بشیراز برگشت و پس از فوت پدرش (۱۳۵۲) بر حسب دعوت علماء دینی رهسپار طهران شد و از آن تاریخ تا کنون (۱۳۸۰) در طهران سکونت دارد، و خانه اش مهابط اهل علم و دانش است و بکار امامت و رفق و فتق امور شرعیه «شغول میباشد»، و تا کنون چند نفر از صاحبان ادیان مختلفه را مانند کلیمی و عیسوی و بهائی بدین اسلام هدایت فرموده و آنها را از گمراهی نجات بخشیده است، و معلوم است که ثواب این عمل پسندیده از سایر اعمال دینی بیشتر است،



آقای هدایة الله تقوی مجتهد شیرازی

مترجم را سه فرزند ذکور است بنامهای آقا سید عبدالعلی و آقا سید غلامرضا و آقا سید عبدالحسین. و از این میان آقای سید عبدالعلی تحصیل علوم دینی را بر مشاغل دنیوی ترجیح داده است و هم اکنون در قم مشغول تحصیل میباشد و متصف به اوصاف پسندیده و متخلق باخلاق حمیده انسانیت است. اللهم احفظهم

تقی شیرازی = زنده در ۱۲۵۱

مختصر ترجمه اش در جلد دوم این کتاب آورده ام، و در اینجا تکمیل میشود. حاج میرزا محمد تقی طبیب شیرازی معروف به «حاج میرزا بابا» و «حاج آقا بابا» و ملقب به «ملك الاطباء»

از اطباء و شعراء و مؤلفین فاضل قرن سیزدهم هجری است. و ایام سلطنت فتحعلی شاه و محمد شاه و ناصر الدین شاه قاجار را درک کرده، تولد او در شیراز بود ولی بیشتر عمر را در طهران گذرانید، و در اواخر عمر بقصد مجاورت عتبات عالیات به عراق عرب مهاجرت کرد و در آن کشور زندگانی بسر آمد.

صاحب کتاب «مطرح الانظار» در ترجمه اش مینویسد: «طبیعی متدب» (۱) و پزشکی متبع از علوم اوائل بهره ور و از مطالب حکمت و ریاضی با خبر، در معالجه مرضی دم عیسوی داشت، و در تشخیص و تقدمه المعرفة امراض کار بقرط میگرد ولی معالجات جدید طب فرنگ را که در طهران تازه شیوع پیدا کرده بود سخت انکار مینمود، و استعمال ادویه طب جدید را در حفظ صحت و ازاله اسقام بهیچوجه اقدام نمیفرمود، چنانچه رساله جوهریه اش که با دیگر کتب او نزد مسود اوراق موجود است، بر ثبات عقیده وی در تکذیب اطباء فرنگ دلیلی لائح و برهانی واضح است الخ

تالیفاتش: ۱- تسهیل العلاج (در معالجات) ۲- رساله در حفظ صحت

۳- رساله جوهریه (در رد جوهریات فرنگی و عدم جواز استعمال آنها بهر بی)

(۱) تدرب. خو گرفتن و حریص شدن به چیزی. متدرب اسم فاعل آن و بمعنی خو گیرنده است

۴ - رساله در شرح لغز مشهور شیخ بهائی که باسم قانون ساخته است ۵ - رساله سماویه (در تفسیر بعضی از آیات قرآن مجید که در علم نجوم است) ۶ - رساله تعبیری ۷ - رساله بحرانیه (برای میرزا احمد طبیب تنکابنی طبیب حضور فتحعلی شاه بمربی نوشته است) ۸ - رساله طاعونیه (در سال ۱۲۴۷ بربان عربی تالیف کرده) ۹ - رساله کافوریه ۱۰ - رساله کوثریه (بمربی) ۱۱ - رساله منظومه در طب ۱۲ - رساله وبائیه صغیره (ملخص وبائیه کبیره است) ۱۳ - رساله و بائیه کبیره (در سال ۱۲۵۱ تالیف کرده است) ۱۴ - مفرق الهیضة و الوباء (در فرق علائم این دوا مرض)

نقل از رساله منظومه در طب او - در تعریف سودای طبیعی گوید :

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| بر چون جوش زد سودای جانان | بیان خلط سودا گشت آسان |
| چو با بخت من وزلف نگارم | شبهات داشت وصفش مینگارم |
| طبیعی در دیست از خون محمود | که ثقل و عکرم استاد فرمود |
| عفوصت با شدش دیگر حموصت | که طعمش نیست خالی از قبوضت |
| چو اندر ضمن خون صورت پذیرد | پی دو مصرف آن انجام گیرد |
| یکی ساری در اعضا گشته بادم | یکی سوی طحال آید دمام |
| ضرورت در دو قسم و منفعت هم | مقرر آمد از خلاق عالم |
| که دم در تغذیه وقت ضرورت | شبهات بایدش فی ای صورت |

(الخ)

در بیان اقسام ثلثه ارواح فرماید :

| | |
|-------------------------------|--------------------------------|
| سه قسم ارواح حامل شد چو محمول | که بیش و کمتر از آن نیست معقول |
| چو اصل جملگی روح حیاتست | دو قسم دیگر از وی باثباتست |
| بدان خود روح حیوانیست در دل | که او از صفوة دم گشته حاصل |
| چو آید در کبد روح طبیعی است | کز و اعضا چو اغصان ربیعی است |
| چو شد اندر دماغ و یافت تبدیل | ز حیوانی بنفسی گشت تبدیل |

سال فوتش بدست نیامد ، ظاهراً در اواخر قرن سیزدهم وفات یافته است

توللی شیرازی

آقای فریدون توللی شیرازی

ترجمه این ادیب و نویسنده و شاعر مشهور معاصر را در جلد دوم کتاب آورده‌ام و راستی که من غبن فاجش بل افحش دارم که تا سال ۱۳۳۹ شمسی توفیق دیدن او را نیافته بودم ، و در این سال که بشیر از رفتم مکرر بملاقاتم قدم رنجه داشت و من نیز او را در موزه پارس (که محل کار اوست) زیارت کردم ، و از مصاحبتش بیش از حد تصور معظوظ شدم که او را مردی دانشمند و خوش محضر و با عاطفه و آگاه یافتم ، و چون بطهران برگشتم بر حسب درخواست من پاره‌ای از اشعار جدید و تصویر خود را برایم فرستاد که در اینجا می‌آورم و بیاد گار می‌گذارم :

دلقکان :

| | |
|----------------------------------|------------------------------------|
| منبت بجان خریدن و عزت فروختن | ننگست دیده بر در بیگانه‌دوختن |
| کین، در حریم حرمت همسایه توختن | صلح از غریب و صولت خود کامه خواستن |
| پس با قضیب عادت ، اندر سپوختن | داماد حجله گاه سیاست شدن بنام! |
| قادر و آزمون و کاشانه سوختن ! | هندو صفت ، بکام دل اندر سرای نای |
| وانگه، ز قهر شکوه گران بر فروختن | رگبار ناسزا بجهان بستن از غرور! |

اینست راز نکبت ما دلقکان شوم

گفتم : لب ارچه بایدم از گفته دوختن

مضمون گفته ابوالعلاء معری « ذاما جناہ ابی علی و ما جنیت علی احد »

| | |
|--------------------------|-------------------------------|
| به گناه پدر آلوده شدن | چند ، بازیگر بیهوده شدن |
| سرفرو بردن و فرسوده شدن | زیر این یوغ گرانبار حیات |
| تا بکلی در ره پیموده شدن | عمر ، جوانان ره و ما ره‌گذریم |
| تا در اندیشه نابونه شدن | بود ما چیست ، درین چرخ کبود؟ |

آسیا را خبر از دانه می‌پرس
کار آن گشتن و این سوده شدن
جاودانه است جهان، گرچه مدام
کاستن گیرد و افزوده شدن
این منم با تو، که می‌بایدمان
دودمان هشتن و از دوده شدن
سخت شرمنده‌ام از ننگ درنگ
ای خوشا مردن و آسوده شدن

فسادیم‌ماه ۱۳۳۹



آقای فریدون توللی

توللی شیرازی - متولده ۱۳۰۴ شمسی

پادشاه مهین دخت توللی فرزند مرحوم دکتر مسیح الله فریود .
از نویسندگان فاضله معاصر است و آقای فریدون توللی (سالف الترجمه)

را گرامی همسر- در سال هزار و سیصد و چهار در شیراز دیده بدنیا گشود- مادرش مسمات فروغ عظمی از خاندان کهن و شریف فارس است که سالها در فسا و شیراز حکمران بوده اند و عنوان «کلانتر» را داشته اند و کلانتر معروف که نویسنده تاریخ و یادداشتهای دوران کریمخان زند است از اجداد صاحب ترجمه بوده است پدرش نیز از دانشمندان شیراز بوده که بسال ۱۳۱۸ شمسی وفات یافته است- و برادرش که جوانی مستعد و با ذوق بوده در عنفوان جوانی خود کشتی کرده است و این دو حادثه شوم که مرگ پدر و خودکشی برادر باشد در روحیه مهین دخت که بسیار نازک اندیش و حساس است اثر جانسوزی گذاشته-

مهین دخت تحصیلات خود را تا اخذ دیپلم متوسطه دنبال کرد، و چون بهنگام ازدواج شانزده ساله بود قسمتی از تحصیلات عالییه خود را پس از ازدواج که بسال ۱۳۲۲ واقع شد ادامه داد و زبان انگلیسی و فرانسه و ادبیات فارسی را آموخت- و با کتب ادبی اروپائی (مخصوصا آثار نویسندگان فرانسه) آشنا شد و مطالعه کرد، و برخی از داستانهایش توسط اساتید دانشگاههای پاکستان به انگلیسی ترجمه شد- نویسندگی را از سال ۱۳۲۵ شمسی آغاز کرد، و مجموعه یادداشتهای روزانه که از زندگانی خود و شوهرش با نهایت صحت و انسجام نوشته است، خواند نیست، و اگر روزی چاپ شود و در دسترس خوانندگان قرار گیرد خواهند دید که مانند نقاش ماهری زندگی خانوادگی خود را با همه زیروبمها و شکنج و نشاطهای آن باخامه سحر آمیز خویش نقاشی کرده است-

از تالیفات او تا کنون فقط «سجاق مروارید» که قسمتی از داستانهای اوست بزیر طبع آراسته شده و مطلوب عام و خاص گشته است- و مجموعه دیگری از داستانهای او نیز در کار چاپ و نشر است- مهین دخت، زنی خوشخو خوشرو- مهربان و برای شوهرش همسری دلسوز و برای فرزنداناش مادری فداکار است و فعلا سه دختر بنامهای نیما- فریبا- ورها- دارد که به ترتیب شانزده و چهارده و نه ساله هستند-

و نیمای او شوق نویسندگی دارد و داستانهای از او در مجلات طهران درج شده است.

نگارنده در سال ۱۳۳۹ در شیراز روزیکه برای دیدن آقای فریدون توللی بموزه فارس رفته بودم بامشارالیهها که مانند شویش از کارمندان موزه است ملاقات کردم وساعتی در خدمت آن دو بودم و او را نمونه يك بانوی بسیار مهربان یافتم ، و آقای توللی را بداشتن چنین همسر نيك سرشت عالمه - نجیبه - تبريك گفتم -

جاوید شیرازی = متولد ۱۲۸۴ شمسی

آقای محمود شیرازی متخلص به «جاوید» فرزند مرحوم عیدی محمد فرزند علینقی فرزند ملك محمد

از شعراء معاصر است - در سال هزار و دویست و هشتاد و چهار متولد شد ، و در مكتب خانه های قدیم سواد فارسی و مقدمات را آموخت - مردی با ذوق و شوخ طبع و خیر خواه و صاحب صدق و صفاست و دبستانی بنام « جاوید » تاسیس کرده و در راه خدمت بجامعه گامهایی برداشته است ، چندی در اداره غله و نان شیراز پیمانکار بوده و از دولت «تقدیر نامه های» متعدد دارد و شنیده شد که در موقع سختی و گرانی (جنگ بین الملل دوم) بمنظور خدمت بمردم از مبلغ چهارصد و پنجاه هزار تومان جائزه از اداره غله صرف نظر کرده است

اکنون جاوید در شیراز تجارتخانه دارد و اوقات فراغت را بسرودن شعر و ضیافت یاران صرف میکند - از اوست

قطعه در هدیه و رشوه و کنایه باوضاع زمانه در عصر ما

| | |
|---------------------------|--------------------------|
| بشینیده ام اینسخن که روزی | پیری که بدی ظریف گفتار |
| میگفت ز جد خود شنیدم | در دوره پادشاه افشار |
| بد حاکم جابر صفاهان | طماع و حریص و مردم آزار |
| دل تیره بسان شام قاریك | بی معرفت و خسیس و بد کار |

فکرش همه سوی سیم وزر بود کجی داشت خبر ز مردم زار
هر جرم و جنایتی که میشد با دادن رشوه حل شدی کار !
بیچاره و ناتوان و مضطر در محبس او همه گرفتار
خلق از ستم و عذاب والی از غم شده جملگی عزادار
یکدمه زشاکیان در آخر کردند شکایتش بناچار
تا بازرسی ز دولت وقت مامور شد از برای اینکار
چون وارد اصفهان بشد او مردم ز وزود او خبر دار
یکروز تمام شاکیان را بنمود بنزد خویش احضار
که آیند و شوند جمله حاضر در بازرسی برای اظهار
در ضمن جناب خان حاکم حاضر شده بد میان انتظار
مردم همه هرچه بود گفتند حاکم ننمود هیچ انکار
برخواست پیا و گفت با جمع تهمت نبود بمن سزاوار

من هدیه گرفته‌ام نه رشوه !

فرقت میان ناز و عشوه

بیتی چند از مخمس بهاریه او و اشاره به میلاد حضرت صاحب الامر
باد صبا فصل گل همی شود مشکبار قطره باران چو در - فشاند ابر بهار
چمن شود سبز قام - زمین جواهر نگار صنوبر و سرو و کاج بر بلب جو بهار

نرگس شهلا ز شوق ستاده عریان خمار

مژده - زمستان گذشت ، گشت عیان نو بهار

باد بهاری وزید - ز جانب کوی یار

هاتف در داد دوش - مژده وصل آشکار

نیّر اعظم دمید رفت دگر شام تار

ز مشرق آمد برون خسرو با اقتدار

لادن و ریحان و گل نسترن و باسمن دشت کند باصفا - تازه کند انجمن

عاشق و معشوق هست - زباده های کهن دست در آغوش و لب بر لب هم بوسه زن

زیر درختان سبز بدامن کوهسار

بنفشه با صد ادب - نهفته سر روی دوش

عارض سنبل چو دید - نشست از پا خموش

شب بو - با رنگ و بو - ز ارغوان برده هوش

زهرمه آبشار - ز باغ آید بگوش

لاله ز حسرت شده خون بدل و داغدار

بوی بهار و ترنج - بادبرد هر طرف شقایق رنگرنگ جلوه کند هر طرف

بوی گل تازه ای - باز رسد هر طرف قمری و دراج و کبک - بازپرد هر طرف

بشاخه هر گلی بلبل مد هوش و زار

نیمه شعبان رسید آخر اسفند ماه که فرو دین میرسد - چنان عروسی ز راه

ز شور و شادی شده - عیش همه رو براه جهان چراغان شده - ز شادی روی شاه

عشرت و شادی و عید - فصل گل و نوبهار

موسم عید و بهار - بزم طرب - جشن جم باغ تماشائی است - زهر گلی صد رقم

ز صدق هر کس زند براه ایمان قدم برون رود از دلش - غبار اندوه و غم

فخر کنم روز و شب که باشم این شعار

داد منادی -- ندا نیمه شعبان رسید

یوسف کنعان مصر - چون گل تابان رسید

دو عید فرخنده پی - چون گل خندان رسید

بلبل شیدا ز شوق - شاد و غزل خوان رسید

تا بدهد آگهی - ز جلوه روی یار

«الخ»

کی بکیه !

نانوا - نان را کن تو گران - کی بکیه
 قصاب - استخوان و رگ و پوست آن قصاب
 بقال - بیضه مرغ خراب و فاسد
 بی ادب - توی بازار بزن حرف جفنگ
 الکلی - عرق و ویسکی ناپاب بخور
 جیب بر - توی بازار ببر جیب از خلق
 اداری - کن ز صندوق اداره سرقت
 وکلای تحمیلی - توی مجلس تو بصد دوز و کلک
 محترک - محترک شو تو بخر جنس گران
 بتا - سر هر کار بکن تو شاقول
 نقاش - آب سریشم تو بجای روغن
 دارو فروش - دارو ارهست کثیف و کهنه
 میوه فروش - میوه خوب فراوان همه جا
 جاوید - شاعر ار شعر تو پوچست و جفنگ

خائنین را ز قلم رسوا کن

نامشان کن تو عیان - کی بکیه

غنی و فقیر :

آندر مطب دکتر ما کودکی فقیر میسوختی ز آتش تب با دل فگار
 رنگش چو کاه زرد و لبش گشته بد کبود چشمان بی فروغ وی از گریه بود تار
 طفلی ضعیف با تن لاغر چو عنکبوت رنجور و بینوا شده از دست روزگار
 همراه طفل پیرزنی خسته و ملول قدش خمیده با رخ پر گرد و پر غبار
 گفتم به پیرزال که این طفل زان کیست ؟ گفتا یتیم کرده ورا چرخ نابکار
 گفتم که مادرش ز چه همره نیامده گفتا دوسال هست که رفته است زین دیار

گفتم ترا چه نسبت باشد بطفل؟ گفت: این بچه از برادر من مانده یادگار از ملك و باغ و خانه و ثروت سؤال شد با کریه گفت: ما نداریم این چهار ناگه در ورود بشد باز با فشار تغییر کرد صورت سالون انتظار طفلی تمیز و فربه و زیبا و شیک پوش بر دوش شوferی که همی بود اشکبار هم دایه اش بهمره و هم خاله هم عمو مادر بسر زد و پدر از بیم بیقرار زین های وهوی و شیون و غوغای ماجرا دکتر بسر رسید دوان از اطاق کار چون دید روی کودک خوشبخت ماهر و آن عز و جاه مادر مهروی گله‌نثار رستی بنمود گرفت و بیک ناز و غمزهای همچون ژینگولوئی بخیا بان لاله‌زار با عشوه گفت بچه چرا گشته‌ای ملول؟ بگرفت گونش که چرا گشته‌ای فگار؟ مادر بگفت که بچه‌ام امروز بیجهت رنگش پریده تب به تنش گشته آشکار



آقای محمود جاوید

صبحانه غیر شیر و شکولات و تخم مرغ دیگر نخورده هیچ - و بگریست زارزار و آنکه پند بگفت که دستم بدامنت دکتر بین ز تب پسرم گشته بیقرار چون کرد او معاینه گفتا گریب هست بیم خطر که نیست نباشید غمگسار این نسخه‌ای که میدهمش بعد یکدوروز بهبود حاصل است با امید کردگار آگه چو شد پند که پسر رسته از خطر گفت آفرین بدکتر دانای هوشیار بشنیدم این سخن که همیگفت زیر لب با عمه فقیر خود آن کودك فگار دکتربمن چرا نظر مرحمت نکرد گویا شنیده است یتیم درین دیار چشمش مگردنیده که با درد و تاب و تب منم درین اطاق نشسته در انتظار اندر جواب عمه محزون بگریه گفت مفلس بهر کجا که رود هست خوار و زار

جرات شیرازی = متولد ۱۳۲۱ شمسی

دوشیزه پربوش جرات فرزند آقای زین العابدین شیرازی از شاعرات جوان معاصر است - در سال هزار و سیصد و بیست و یک شمسی بدنیا آمد ، و دوره دبستان را طی کرد و در تمام کلاسهای دبستان شاگرد اول بود ، و هم اکنون در کلاس چهارم طبیعی دبیرستان « ثریا » شیراز مشغول تحصیل است . جرات از کودکی بسرودن شعر مبادرت جسته است و تا کنون بگفته خودش قرب چهار هزار بیت سروده که بسیاری از آن در جرائد شیراز چاپ شده - با آنکه نوزده ساله است شعر را بدنمیگوید و امید پیشرفت و ترقی در این فن برای او قطعی بنظر میزند - از او است :

کسب هنر کن که به ز کسب هنر نیست

کسب هنر قیمتش کم از دُر و زر نیست

دانش و علم و کمال مایه فخرست

هر که بری زین سه گشت نوع بشر نیست

علم چراغ هدایت ره عمرست

رهرو بی نور علم راهسپر نیست

روز سعادت بدون علم نیابد

تیره شب جهل را امید سحر نیست

ایکه بدریای حرص و جهل عجولی

تند مرو جز به بحر علم گهر نیست

اختر دانش سمای جان بدهد نور

روشنی قلب ما ز نور دگر نیست

جوی بزرگی ز علم و دانش و بینش

ورنه بزرگی پسر ز نام پدر نیست

جرات ازین پس بغیر علم نجوید

چونکه بیاغ جهان جز علم ثمر نیست (۱)

ای دل کن انتخاب رهی از برای خویش

تازان کنی اضافه تو قدر و بهای خویش

از جای خویش هیچ نراتندت ای عزیز

گر در تمام عمر نشینی بجای خویش

مجروح می شود سر انگشت دست تو

گر از کلیم خویش نهی پیش پای خویش

خواهی که باز بر تو بود درب روزگار

بر کس مبند پس در دولترای خویش

ای آنکه چند روزه خداوند نعمتی

دریاب مستمند و بترس از خدای خویش

ای گل به خار غم مخراش این هزار را (۱)

تجدید فکر کن تو بمهد و وفای خویش
جرات بشهر-گرد گران محر میکنند
موسی صفت مترس و بینداز (۲) عمای خویش

رباعیات :

چون مولد من بشهر شیراز بود در موطن سمدی سخن ساز بود
شیرین سختم چرا که خوشبو باشد هر گل که بگل مونس و دمساز بود



من فخر کنم بطبع گوهر بارم گر دختر کم هیچ نباشد عارم
گنجینه دانش زن و مرد یکست گوئی - نه - نگر بدفتر اشعارم



تا عمر بود براه دانش کوشم تا وقت بود - باده بنیش نوشم
تا پیرهن خرد بیازار بود ممکن نبود جامه دیگر پوشم
این دوشیزه باذوق کلمه « آدمیت » را بنظم تشریح و توجیه کرده و برای من
فرستاده است ، ولی چون در طی آن از راه حسن ظن این بنده ضعیف نافرمان را
ستوده است از درج آن خودداری کردم .

جمال شیرازی - متولد ۱۳۱۶

آقای حاج جمال الدین لواف جمالی شیرازی متخلص به « جمال »
ترجمه اش در جلد دوم این کتاب آمده است ، پس از سالهای دراز دوری و
مهجوری آخر الامر در تیرماه ۱۳۳۹ شمسی در شیراز از دیدار و مصاحبتش برخوردار
شدم و روزی هم در خدمتش بیاکوهی رفتم ، و پاره ای از اشعار و تصویرش را بمن

(۱) هزار - بفتح اول یعنی بلبل است .

(۲) اگر بجای « بینداز » کلمه « یفکن » بود مثل اینکه بهتر بود

داد، که در اینجا میآورم، و تجدید دیدار آن دوست فاضل قدیم را از حقیتمالی
خواستارم

سه بیت از غزل ذیل را سابقا در ترجمه اش آورده ام و چون ناقص بوده در
اینجا تکرار میشود :

بگردش ترك چشمم عزم تسخیر جهان دارد

که از مژگان و ابرو در کمین تیر و کمان دارد

خندنگ را شاید بر دل نامحرمان بزدن

بزن بر جان عاشق کاین تمنی را بجان دارد

بیا با ما بگلشن تا که گل خوار و خجل گردد

در ایندم کو چنین ناز از نیاز بلبلان دارد

تو چون ای سرو سمین در خرام آئی بزیبائی

کجا زیبائی آن باشد که سر و بوستان دارد

دهانت چشمه آب حیات و من در استسقا

ثوابست از کسی آبی سپیل تشنگان دارد

بیندت آن چنان بندم که تا بندم ز بند افتد

هنوزم ناله از بندت روان ناتوان دارد

هزاران زخم هجرانت بدلدارم - از آن نالم

که نمی را سینه تا سوراخ شد - هر جا فغان دارد

زقد و خد و خط و چشم و ابروی ولبت ای گل

شود باطل خیالاتی که در دل باغبان دارد

جمالت چون جمال بیمثالت دید گفتم ایجان

بگردش ترك چشمم عزم تسخیر جهان دارد

تا مهر چهر ماه من اندر نظر بود کی چشم را نگه سوی شمس و قمر بود

روشن جهان به نور مه است وضیاء مهر آن هر دو را تفسیر شام و سحر بود

منظور من مہیست کہ پیوستہ روز و شب
 در عشق ما ز ہستی عالم گذشتہ ایم
 یکسر بسیط خاک بزیر بساط اوست
 دامیست سخت سلسلہ عشق و اندر آن
 گویند عقل و عشق ننگجد بہم بلی
 چشمش بغمزہ چون کند آہنگ صید خلق
 در فرقہ ای جذبہ عشق حقیقی است
 سربہ ہوای اونہ کہ سربار محنت است؟
 در ہجرا و زحسرت و در وصل و زشوق
 نقل حدیث گرنہ از آن لعل جانفزا است
 شمع رخس بہ محفل جان جلوہ گر بود
 کوہست و ہر چہ هست جز او در گذر بود
 کز یاد دوست از دو جہان بیخبر بود
 ہر کس اسیر شد - زخود اندر حذر بود
 منظور عقل عشق شرارت اثر بود
 ہر جا دلیست بسمل بی بال و پر بود
 عاقلتر آنکس است کہ دیوانہ تر بود!
 دل بیولای او نہ کہ خون جگر بود؟
 سلیم روان بدامن - ز اشک بصر بود
 گر از دم مسیح بود - درد سر بود

شادم کہ در زمانہ بہ رندی و عاشقی

نامم کنون چو حسن و جمالش سمر بود

ہر کہ با مہر تو پیوست بریدن نتواند

و آنکہ در دام تو افتاد جہیدن نتواند

با ہمہ خوبی اندام ترا سرو نخواہم

در چمن سرو بدینگونہ چمیدن نتواند

چون سکندر طلبم چشمہ حیوان دہانت

گر چہ صد خضر از این چشمہ چشیدن نتواند

سوخت جان ز آتش حسرت کہ چو پروانہ زمانی

پیش از شمع شب افروز پریدن نتواند

آخرم میکشد این درد کہ در باغ محبت

بخت من غنچہ ای از وصل تو چیدن نتواند

تیر آہم کہ ز ہجرت بگذشتست ز کیوان

چکنم در دل سنگ تو رسیدن نتواند!

نه عجب گر شکند پشت مرا بار فراق

تن کاهیده من کوه کشیدن نتواند

غنچه گر آن دهن تنگ بگلزار ببیند

صبر از این منظره درجامه دریدن نتواند

لب میگون تو خون دل عشاق مکیده

زین سبب کس لب اهل تو مکیدن نتواند

ز آه مجنون جگر سوخته در وادی لیلی

اشک سیلی شده - يك لاله دمیدن نتواند

داستان من و عشق تو گرای خسرو شیرین

بر فرهاد بخوانند - شنیدن نتواند

زاهد از دیده بدوزد بر خورشید جمالت

چشم خفاشی او شاید دیدن نتواند

ای مه آشفته تر از زلف تو حالی دارم بلکه آشفته تر از حال خیالی دارم

کردم اندیشه که شاید رسم امشب بوصول آه کاندیشه بسیار محالی دارم

و عده داد امشب آن ماه و وفا کرد رقیب نحس شد آخر سعدم چه وبالی دارم!

مطرب از مجلس من خیز و مکن ساز طرب که من امشب دل از ناله چو نالی دارم

روز گاریست که سر گشته بوادی جنون روی اندر پی رم کرده غزالی دارم

من از آن روی چو جنت حسب الارث پدر ادعای طلب گندم خالی دارم

گفتم اربخت شود یار شب وصل نگار شادمان خاطری و غنچ و دلالی دارم

بخت کوتاه زدومن در عوض غنچ و دلال محنت و درد و غم و رنج و ملالی دارم

مه برج ادبم بینی اگر بیتابم

جای در پر تو خورشید جمالی دارم

اگر موصول حاصل شود از تو رو بروئی

نکنم بعر دیگر ز رخ تو رو بسوئی

بکلیسا و دیر و حرم و کنشت دیدم
 همه جا زهر که برپا - ز تو بود های وهوئی
 ز فراق سر وفد و گل روی و خط سبزت
 شده چون دو چشمه چشمم رود از کنار جوئی
 بحریم دوست عشاق - دمی شوند واصل
 که در آب دیده از هجر - کنند شست وشوئی
 بهوای چشم مست تو و آن دو لعل میگون
 نمکند هوشیاران - لب جام یا سبوئی
 چکنم؟ کجا نهم رو؟ که ز مهر خواندم او
 بیر حبیب نگذاشت - رقییم آبروئی
 نبود حضور قلبی - بنماز عاشقان را
 مگر آنزمان که سازند - زخون خود وضوئی
 اگر از دم برانی - نروم بهیچ راهی
 و گرم بیزم خوانی - بدر آیم از چه روئی
 بخطا ز مشك و عنبر نکند حدیث دیگر
 که تراست چین و تاتار بهر شکنج موئی
 ز غم فراقم از عمر بسر آید و نماند
 بهزار لحن ماند ز من و تو گفتگوئی
 من و ما و زشت و زیبا - غلط است نزد دانا
 نبود بملك هتی بوجود - غیر اوئی
 بگذر ز خود که بینی همه جا جمال جانان
 که مصاحبان یوسف نکنند جستجوئی



آقای حاج جمال الدین جمال

جهانگیر شیرازی =

مرحوم جهانگیر خان مدیر صوراسرافیل -

ترجمه و اشعارش را در جلد دوم کتاب آورده‌ام - اکنون يك عکس تاریخی از او را که در محضر مرحوم فرصه الدوله انداخته است در اینجا می‌آورم - شصت و اندک سال پیش مرحوم فرصه الدوله عکس خود را (که دو نفر در میان و یسار او نشسته‌اند و ادوات نقاشی در میان دارند ، و چنان بنظر میرسد که آن دو نفر در خدمت استاد (فرصت) فن ظریف نقاشی می‌آموزند) به پدرم (میرزا عبدالله رکن التجار) هدیه کرده بود و من آنرا محفوظ داشته بودم ، و اخیراً قصد داشتم که آنرا در پایان شرح حال فرصه الدوله بیاورم - ولی در طهران و شیراز به رجال کهن سال شیرازی از قبیل آقایان استخرو فانی و ابراهیم قوام ارائه دادم که آن دو نفر را که شناسائی آنها از عهده من خارج بود و قبل از تولد بنده عکس گرفته بودند معرفی کنند و چون آنها نشناختند ، منهم از طبع آن در ترجمه مرحوم فرصت خودداری کردم تا

اینکه روزی آقای دکتر حیدرعلی حکمت (سالف النرجمه) که از رجال هشتادساله شیراز است، و در شناسائی رجال شیراز مهارت تام دارد و گفته‌اش در اینخصوص حجت است، بدیدن بنده آمد، و همینکه عکس را دید گفت: آنکه در طرف چپ فرصت است محمدحسن خان معمارباشی. و آنکه در طرف راست است جهانگیرخان صوراسرافیل میباشد. من معمارباشی را نمیشناسم، اما پس از اظهار نظر ایشان چون در عکس جهانگیرخان دقت کردم، با مقایسه این عکس (که قطعاً بین سالهای ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ قمری انداخته شده) با عکس ۱۳۲۵ او یقین قطع کردم که گفته دکتر حکمت صحیح و عکس مزبور از جهانگیرخان است بنا بر این آنرا در اینجا چاپ میکنم و برای روح هر سه استدعای رحمت حق دارم.



از چپ بر است مرحوم جهانگیرخان مدیر صوراسرافیل - فرصة الدولة
محمد حسنخان معمارباشی

حاجت شیرازی - متوفی ۱۱۸۵

ترجمه‌اش در جلد دوم کتاب آمده است - چون اخیراً تذکره انجمن آرا بدست آمد و پاره‌ای از خموصیات او در آن تذکره آمده بود در اینجا عیناً نقل میکنیم:

«اسمش یادگار - از خطه شیراز - شفلش عطاری - اگر چه در دبستان تعلیم حرفی از ابجد نخوانده نظر به استعداد جبلی و شوق فطری از مصاحبت ارباب نظم تتبع معقول حاصل کرده ، خوب شعر میگوید ، مرد کم عاقل منقطعی (است) چنانکه در هشتاد سال زندگانی قبول ازدواج نکرده ، مجرد میزیسته ، در اواخر عمر بطواف بیت الله مشرف ، بعد از مراجعت از سفر حجاز در شهر سنه هزار و صد و هشتاد و پنج طایر و وحش بگلزار جنان پرواز و در خاک پاک شیراز مدفون گشت دیوانش بنظر رسید قریب به پنجهزار بیت میشود »

از اشعارش آنچه را در جلد دوم نیاورده ایم در اینجا میآوریم :

دلم بجور و جفا رفته بود خوی کند ستم نمود که دست از ستمگری برداشت!

نیست جز اندوه ز دل رفته ام گم شده ای گر بوطن میرسد

یار ترك یاری ما کرد - یاری را ببین دوستدار دشمنان شد - دوستداری را ببین!

من بیمار را باشد طبیبی که در عهدش نشد يك ناتوان به
نباشد غیر که - سوی میفروشان اکس باشد زمینی ز آسمان به

تارفته ای از دیده من - بهر سراغت نظاره براهی رود و اشک براهی

رباعیات :

آنان که فریب چون سرابت دادند بردند بخانه و شرابت دادند
چون مرده ز خود بیخبرت افگندند مانند نکیرین عذابت دادند

در عالم اگر خانه خرابیست منم در بحر فنا اگر حبابیست منم

در ساغر عیش اگر شرابیست توئی در آتش غم اگر کبابیست منم

صد بار ز خلف وعده زارم کشتی صد بار - نه صد هزار بارم کشتی !
یکبار وفا کن و بکش از شمعم انگار که باز ز انتظارم کشتی

حکمت بوشهری =

آقای علیمحمد حکمت بوشهری -

ترجمه اش در جلد دوم کتاب آمده است - در اینجا تکمیل میشود - او را در شیراز ملاقات کردم ، و مردی سرد و گرم روزگار چشیده و دانا و مهربان یافتم ، در سال هزار و دویست و هفتاد و نه در بوشهر متولد شده است و در آن بندر و شیراز تحصیل علم و معرفت کرده .

در علم طب دست دارد و محبوب اهل فضل و دانش است ، کتابخانه نفیس و اشعار سلیسی داشته که بیفما رفته ، اکنون در شیراز زندگی میکند - پاره ای از اشعارش را در اینجا میآوریم :

همت حاتم بیاید اول آنکه جود را

مطربا بفرست رحمت عاشقان عود را

وز درود رود آگه کن دل داود را

عود از جمشید و جام وی حکایت میکند

زنده بادا آنکه میداند زبان عود را

قرنها بگذشت و کس در جود چون حاتم نگشت

همت حاتم بیاید اول - آنکه جود را

جاهل مقصود خویشم - لیک جای طعنه نیست

سهل باشد گر نداند قاصدی مقصود را

با یتیمان چون پدر باش ای ایاز از مخلص

تا دعا گوید یتیمی دولت محمود را

عاشقان را در همه حالی سمدت همراه است

محترم دارای برادر عاشق مسعود را

شرم بادت زین سیه چشمان ایرانی نژاد

ایکه بگزیدی بجان خوبان هالیود را

صوفیان بابوی مجمر پای کوبی میکنند

در دل آتش چه میدانند حال عود را

هر دو معروفند نمرود و خلیل الله ولیک

با خلیل الله تفاوتها بود نمرود را

این طمع خامان منعم ذوق جنت میکنند

آرزومندی ببین و آز نامحدود را

حکمت از خواهی حسودی در عذاب انداختن

زیر گوش وی بگو مدح و ثنا محسود را

ای خسرو شیرین دن - ای خسرو شیرین ای زهره و پروین من - ای زهره و پروین

من دیده از آن خواسته‌ام - تا توبه بینم ورنه بچکار آیدم این چشم جهان بین

در باغ نشانی چو درخت ثمری را البته بیک روز دهد میوه شیرین

از مشک نشان جستم - گفتند به چین است من در طلب چینم و زلف تو پر از چین

چندان نکنم وصف رخت پیش حسودان بر پا نتوان کرد دگر مهر که چندین

گوشی که در او زمزمه عشق سرودند هر گز نگذارد سر آسوده ببالین

میخواست دل من که دعای تو بگوید هر عضو تتم نمره بر آورد به آمین

بیچاره که شد مدعی عقل ندانست عاقل نکند عرض خرد نزد مجانین

مسکین دل من در طلب مهر و وفارفت باز آی و بیاور خبری از دل مسکین

حکمت سخن سهل ز نا اهل شنیدن

انصاف چنانست که خواهی ز تموچین (۱)

دوست دارم که دمی با تو بر آرم نفسی که در آندم نبود غیر تو در خانه کسی
 دلم آزوده شد از ساحل غم خیز خلیج ای خوشا ساز و سرودی لب رود ارسی
 نفس آخر - اگر عمر بها میکردند صحبت از گنج جهان بود و بهای نفسی
 همت آن کرد که درو حشت گرداب خطر غوطه زد تا نکشد منت هر خار و خسی
 شرط مستی بود آخر که قویدل باشیم مست تسلیم نگرده بنهیب عسسی
 گوش اگر بانگ جرس بشنود آسان باشد رهروان راه بجویند بیانگ جرسی
 اندرین بادیه کز هر طرفش بیم فناست موسی آید ارنی گو به امید قبسی
 شیر درهم شکند دام - چو تحقیر شود شاهبازی نتوان کرد اسیر مگسی
 در پی فهم سخن ترك هوس باید کرد فهم هر گونه نصیحت نکند بلهوسی
 حکمت از گوشه خلوت بتماشا نرود
 عندلیبی است که خو کرده بکنج قفسی



آقای علی محمد حکمت یوشهری

(۱) تموچین : نام چنگیزخان شهریار خونخوار مغول است و چنگیز لقب اوست -

حکمت شیرازی =

آقای حسنعلی حکمت متخلص به «حکمت» و «بخرد»

شرح حال ایشان در صفحه ۳۰۵ جلد اول این کتاب چاپ شده است. پس از طبع ترجمه مشارالیه اتفاقاً روزی بیاد این ارادتمند قدیم خود افتاد و مرا بخانه خویش (که در نیاورانست) دعوت کرد، و پس از سالها دوری که ملازم زندگی در طهرانست، ساعتی چند من و آقای سید محمد حسین انوار از محضرشان استفاده کردیم، در ضمن مصاحبه اشعاری نفز بیاورد و پیاده از آنها را بخواند، و چون نام گوینده را مستفسر آمدم گفت: «از منست» بسیار متعجب شدم زیرا که سالها در شیراز با او محشور بودم و هیچگاه ادعای شاعری نکرده بود و از اشعارش چیزی نشنیده بودم. و از این روی در ترجمه اش هم باین معنی اشارتی نکرده ام. خلاصه، معلوم شد که دوست ارجمند فاضل بنده نه تنها شاعر است بلکه انواع شعر را در نهایت استحکام و انسجام میضراید و حتی برادر مهربانتر دانشمندش آقای علی اصغر حکمت هم پس از اطلاع بنده از شاعر بودن او و اظهار مطلب بایشان، فرمودند: «اشعار او از آن من بهتر است و باین علت باو توصیه کرده ام که چون تخلص من از قدیم حکمت بوده است و شعر تو از من بهتر، اولی آنست که کلمه دیگر برای تخلص خود برگزینی مبادا اشعار بدو خوب من و تو مخلوط شود»

بدیهی است آقای حکمت اکبر دامت برکاته از راه شکسته نقسی و سرشت درویشی که دارد این مطلب را گفته است، ورنه حکمت چنانکه در ترجمه اش آورده ام امروز در نظم و نثر و دانش و بینش یکی از مفاخر عصر ماست. بهر جهت آقای حسنعلی حکمت بر حسب پیشنهاد برادر گرامی خود اخیراً تخلص خود را «بخرد» قرار داده است. و اینک پاره ای از اشعارش را در اینجا میآوریم:

مشکل عمر:

دیده بگشودم بکیتی اشک از چشم چکید

تا نهادم پا بدنیا دل ز بیم اند طپید

از دم اول بدرد و رنج گردیدم قرین
 از نخستین روزم اندوه الم آمد پدید
 با هزاران زاری و آه و فغان بگذشت روز
 شب بیستر با دو چشم اشکبارم میخزید
 بعد از آنم رنج استاد آمد و جور ادیب
 ای بسا سختی که در کسب هنر باید کشید
 تسلیتها خویش را دادم که رنج اوستاد
 بگذرد و آنگاه صبح دولتم خواهد رسید
 آم - افسوس - که دانش حیرتم را بر فزود
 چشم دانا زین حیات عاریت سودی ندید
 آنچه خواندم سر بر سر رنج و تعب افزون نمود
 ز آنچه دانستم غم اندوه من شد بر مزید
 فصل شاداب جوانی را خزانی در پیست
 صرصر غدار پیری عاقبت خواهد وزید
 همچو بودا - زین معمی مانده و حبران شدم
 گز چه رو - اندام زیبا میشود زار و پلید؟
 پیری رنج و بلا - مطلوب انسان از چه شد؟
 اینطریق پر مخافت - از چه رو باید گزید؟
 با چه امیدی درین دار فنا بایست زیست؟
 با چه تدبیری ز دست مرگ میباید جهید؟
 با خرد اندیشه کردم - گفت: بگذر زین سرای
 زودتر زین رنجهای بیهوده باید رهید
 در جوانی چند روزی غفلتی ناپدار
 میکند از چشم عبرت بین - حقیقت ناپدید

پنبه غفلت کنون از گوش هوش آمد برون
 پند استاد خرد از جان و دل باید شنید
 زیستن از بهر مردن نیست کار عاقلان
 باید از محنت سرای زندگی بیرون دوید
 مشکل عمر عاقبت چون حل نشد با علم و عقل
 منطق و حکمت فروماند از قدیم و ز جدید
 جز خدا راهی دیگر باقی نمی ماند مرا
 پس به اقلیم دیانت رخت می باید کشید
 مشکل خود ز اولیای دین بجستم با خضوع
 ناشده این مشکلم حل - مشکل دیگر رسید!
 دیدم آنجا اختلاف و افترای بیشمار
 آن یکی گوید سیاه و آن گوید سپید!
 زین تناقض گوئی افسانه سازیهایشان
 نیش خار شک و تردیدم بدل اندر خلید
 چون خدا باشد یکی - احکام وی باید یکی
 اختلافات از عقول ناقص ما شد پدید
 دستگاه دین فروشی - بهر دنیا ساختند
 هر یکی از بهر صید خلق دامی گسترید!
 گفت حافظ: چون حقیقت را ندیدند این گروه
 هر کس از ظن خود افسانه هائی آفرید!
 بهر این افسانه ها شمشیر ها را آختند
 سینه و سرهای بسیار آن درید وین برید!
 چون خدا را بهر دنیا می فروشد این خسان
 کوی توان در سایه این دین فروشان آرید؟

نیست جائی جز دل پاکیزگان جای خدا
هر که گوید غیر از این بیشک از آن باید رمید
چيست تکلیف دو روزه عمر با این وصف حال
پیش از آن کاین مرغ روحم ز آشیان خواهد پرید
سوی خالق بایدم کردن توجه بی ریا
بهر مخلوق ار توانم بایدم بودن مفید (۱)
راه و رسم زندگی اینست در نزدیک من
نی بر آنکس که گوید هر زمان «هل من مزید»
بار الها دستگیری کن ز پا افتاده را
بر من مسکین عیان کن گنج رحمت را کلید
حکمت از درگاه او میجوی توفیق نجات
خویش را از فیض ربّانی مگردان ناامید
بیشتر زین گفته ها باشد ز دانشمند روس
تولستوی - آن مرد با ادراک داناتی سعید

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| فصل گل پنج گهی بیش نبود | مرهمی بهر دل ریش نبود |
| برقی اندر شب یلدا رخشید | نور بخش شب درویش نبود |
| سوخت جان در طلب قرص مهی | جلوه مه دو شبی بیش نبود |
| مدت وصل چه کوتاه گذشت | کاش هجرانی در پیش نبود |
| گر نبود زهی وصل فراق | عاشق از وصل بشویش نبود |
| چهره بگشودا کر گل به نسیم | بیمش از کید بد اندیش نبود |
| بلبل آزرده شد از غیرت گل | آه ازین نوش که بی نیش نبود |

(۱) ومن یسلم وجهه الی الله وهو معصن فقد استمسک بالمرودة الوثقی والی الله عاقبة

الامور - آیه بیست و یکم از سورة لقمان - قرآن مجید

بخرد آئین نگهداری دل

مذهب آن بت بدکیش نبود

ترا که گوهر مقصود در کفست مدام
چه گوهریست گرانتر از گوهر تسلیم
ز آه و ناله به نگشایدت گره از کار
گره ز ابرو بر گیر و اشک از دیده
دو روز عمر نیز زد به انده و افسوس
ترا بیاید دانی که چیست موجب غم
دو چیز خرد بدان پایه غمان بزرگ
یکی مریضی تن دان- دگر مریضی جان
برین دودشمن سر کش مجال و وقت مده
مریضی تن از آنرو شود پدید که تو
مریض گشتن جان را جزین سبب نبود
زیاد خواری و بسیار خواهی آخر کار
زیاد خواره مباش و و زیادتی مطلب
کمال نیست بجز اعتدال در هر کار
بجام عمر به از شهد عشق کس نجشید
ولیک با همه احوال روی دوست طلب
غبار منظر جانست صحبت اغیار

چرا دژم بنمائی رخ از غم ایام؟
چه نعمتیست نکوتر ز صبر بر آلام؟
بعجز و لایه کجا بگذری ز ننگ بنام
کشاده روی بشو کآیدت مراد بکام
به رزم لشکر غم تیغ صبر کش ز نیام
ترا بیاید بر داشتن بدفعش گام
که در نخست نباشد نشان و نی شان نام
که شه را بنماید شرنک اندر کام
مهل دقیقه ای از دست عقل خویش زمام
خوری زیاد تر از حد اعتدال طعام
که سست سازی بر نفس خیر ساز لگام
قرین کند تن و جانت به رنجهای مدام
که تا زمانه بگردد ترا بوفق مرام
که هست درد و جهان این کلام خیر کلام
چو در گنشت ز حد شهذهر گشت بجام
که بی محبت محبوب عیش گشت حرام
لقای دوست زداید ز قلب زنگ ظلام

اگر چه (بخرد) از اینگونه پیش راند سخن

مگر ز اطف الهی رسد بحسن ختام



آقای حسنعلی حکمت

حیرت اردگانی = زنده در ۱۳۲۰

مرحوم حاج عبدالحسین اردگانی متخلص به «حیرت» از شعراء قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری است - چندی کدخدای اردکان بود ولی مرحوم حاج میرزا ابوالحسن مشیرالملک که اردکان را در تیول خود داشت با او از درستی بر آمد و از کدخدائی بر کنارش کرد و دستور داد که خانه مسکونی او را هم خراب کنند ، ناچار بشیراز رفت و در آنجا ساکن شد و چون دولت ایران بر حسب دستور ناصرالدین شاه قاجار در بعضی از شهرهای ایران منجمله شیراز « صندوق عدل » گذاشت که هر کس شکایتی از عمال دولت دارد شکایت خود را بنویسد و در صندوق مزبور بیندازد ، او هم وقت را مفتنم دانست و قصیده غرائی در شکایت از مشیرالملک سرود و در صندوق عدل انداخت که مطلعش این است :

با تو صندوق عدل شاه میگویم سخن آه آه از جور استبداد و ظلم بوالحسن

ولی ظاهر آ این صندوق عدل (۱) چون مدعی او از اقویا بود بفریادش نرسید
و آخر الامر در حدود سال هزار و سیصد و بیست ناکام از دنیا رفت -
قطعه ذیل را در رثاء مولی علی پناه اردکانی (۱) که از زهاد معاصر او بوده
گفته است .

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| زاهدی زین مقام خاکی رفت | جای در رحمت الله گرفت |
| رفت سلمانی از مدائن تن | تا به اقلیم قدس جاه گرفت |
| بوذری از مکان ناسوتی | سوی لاهوت جایگاه گرفت |
| یا که از چاه تن بشد یوسف | مصر جان را بیک نگاه گرفت |
| ملك معنی بسی مسخر کرد | کز دعاهای صبحگاه گرفت |
| بشکست این قفس بیک پرواز | جای در باغ عز و جاه گرفت |
| روزمر کش فغان و شیمون و شین | از زمین تا به اوج ماه گرفت |
| بهر تاریخ فوت او حیرت | خبر از پیر رسم و راه گرفت |

گفت به عترت نبی قدیم

در جوار علی پناه گرفت

(۱۲۸۲)

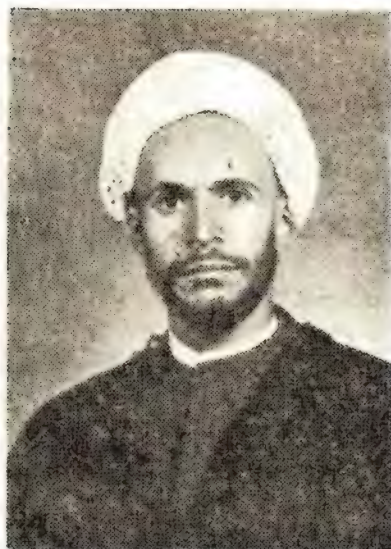
ربانی شیرازی

آقای عبدالرحیم ربانی شیرازی

شرح حال او را در جلد سوم کتاب آورده ام - ولی چون تصویر این مرد
دانشمند ضایع و بد چاپ شده است با عرض معذرت و تأسف از این سوء اتفاق بار
دیگر عکس ایشان را در اینجا میآورم

(۱) مولی علی پناه جد فاضل محترم آقای علی اکبر اردکانی بوده ترجمه حیرت راهم

آقای حقیقت برای نگارنده فرستاده است



آقای عبدالرحیم ربانی

رمی شیرازی = متولد ۱۳۱۶ شمسی

آقای محمد ذوالریاستین زاده شیرازی ملقب به «منور علیه‌شاه» و متخلص به «رسوا» فرزند آقای علی اصغر فرزند مرحوم حاج میرزا عبدالحسین ذوالریاستین فرزند مرحوم حاج میرزا علی آقا وفا علی شاه فرزند حاج آقا محمدمنور علیه‌شاه از شعراء جوان معاصر است که مانند اجداد خویش در راه طریقت قدم گذاشته است، و از رحیق زلال معرفت، جامی چند چشیده، در ایام شبابست و در دانشکده ادبیات مشغول تحصیل ادبیات، و مدارج ترقی را در پیش دارد، در شانزدهم مهرماه سال هزار و سیمصد و شانزده شمسی در شیراز متولد شده است، و تحصیلات ابتدائی را در آنجا پایان رسانیده و در سال ۱۳۲۵ اعنی در ۹ سالگی حسب الامر جدش برای ادامه تحصیلات خود و کسب فیض وطی مراحل سیر و سلوک در محضر آن مرحوم بطهران رفته است و دوره دبیرستان را خوانده و چنانکه گفته شده اکنون

در دانشکده ادبیات به ادامه تحصیلات ادبی اشتغال دارد - از اوست :

غزلیات :

| | |
|-----------------------------------|--------------------------------------|
| امروز ساقی دل ما چشم مست تست | جام جهان نمای حریفان بدست تست |
| خوش بادبندی سر زلف توای نگار | کش کار و بر ابراه ازین بند و بست تست |
| ای زلف یار حلقه دلهای خسته ای | زیر اشکست بسته دلان در شکست تست |
| تا صبح حشر مستی مارا خمار نیست | زان نشاء ای که در می و جام الست تست |
| ساقی بیا که عاشق و محتاج جرعه ایم | چشمم بگوشه نظر چشم مست تست |
| از نیستی مترس دلا در طریق عشق | کاین نیستی حقیقت و بنیان هست تست |

رسوا ز دوست شکایت چه میکنی ؟

کاین عاشقی گناه دل می پرست تست

| | |
|----------------------------------|--------------------------------|
| گر دلبر ما زهر به پیمانه بریزد | بهر ز شراب است که بیگانه بریزد |
| فرقی نکند شهودش رنگ از کف معشوق | مقصود من اینست که جانانه بریزد |
| یک لحظه اجل دست نگهدار - که ساقی | او در عوض زهر به پیمانه بریزد |
| آه دل ما سوخت جهان را بشراری | یک نمره ماصدبت و بتخانه بریزد |
| در پای تو جان را بکف دست نهادیم | پیش رخ شمع سر پروانه بریزد |
| آنقدر نشینیم که ساقی بدر آید | یا بر سرما یکسره میخانه بریزد |

در کوی تورا بجنونیم و در آنجا

هر سنگ که بارد سر دیوانه بریزد

| | |
|------------------------------------|---------------------------------------|
| دل ما در خم زلف تو گرفتار بماند | بر دلم عشق تو چون نقش بدیوار بماند |
| دل که امید طواف حرم روی تو داشت | در سر زلف تو سر گشته چوپر گار بماند |
| عاشقان جمله گذشتند و فسونها هم رفت | ز آنهمه نام و نشان - ناله بسیار بماند |
| بهر ادل خود هر که سخن گفت و گذشت | بیخبر آنکه درین پرده پندار بماند |
| غنچه نشکفته بیستان وصال تو هنوز | عهد ما شد سپری - نوبت اغیار بماند |

عارف از همت مردانه ز افلاک گذشت زاهد از بیخبری طالب اسرار بماند (۱)

شسته شد از دل رسوا همه رنگی جز عشق

شادی از دل شد و جایش غم دلدار بماند

مثنوی الهی نامه :

| | |
|----------------------------|--------------------------------|
| بیارسوا به عشق خوبستن سوز | شرار عشق باشد گیتی افروز |
| حدیث لیلی و معجون رها کن | خراب آباد عشق از نو بنا کن |
| چرا آشفته‌ای شوریده درویش | بگو سر دل خود را کم و بیش |
| بسوز ساز دل بیداد میماز | بزن بیداد و ترک و شور و شهنواز |
| بشوم آتشی بر جان بر افروز | بهشت اقم مقامی دیگر آموز |
| بزن با شور آهنگ غم انگیز | من و معشوقه را با هم در آمیز |
| به آهنگ همایون میرنی راه | به دشتی ره بیوئی گاه و بیگاه |
| بمضرب نرای بیند وائی | زند ساز تو آهنگ جدائی |
| دمادم میزند شور ایندل تو | بسوزد عشق تو آب و گل تو |
| گهی شهنواز و گه سلمک نواز | نوای عشق را يك يك نواز |
| گهی از خود گهی از یار گوید | گهی دلبر گهی دلدار جوید |
| بگوید روز و شب با بیزبانی | سخنهای نهان با یار جانی |

(۱) اگر مقصود گوینده که عارف مشربست ذم زاهدان مرانی است در مصراع دوم راه خطایی بوده است که آنها را «طالب اسرار» دانسته زیرا که عارفان خود را طالب اسرار الهی از طریق تزکیه نفس و ریاضت و سیر در آفاق و انفس میدانند و حال آنکه زاهدان خشک طالب اسرار حق نیستند و راه رستگاری از آتش دوزخ و رفتن بهشت را منحصر بمتابت از احکام شرع بدون چون و چرا و انجام صورت ظاهر اوامر و نواهی مذهبی گمان میکنند و اعتراض طرفین بر یکدیگر از اختلاف فکر و طرز عمل آنان ناشی شده است مولوی فرماید هست زاهد را غم پایان کار - تا چه باشد حال او روز شمار - عارفان از آغاز گشته هوشمند - از غم و احوال آخر فاوغند - عارفست او باز درست از خوف و بیم های وهو را کرد تیغ حق دو نیم -

این بود پاره‌ای از اشعار ابن جوان بیست و سه ساله که از خانواده علم و عرفانست و بدیهی است که آئینه درخشانی در پیش دارد و البته روز بروز اشعارش پخته تر و بهتر خواهد شد خدایش حافظ و عمرش دراز باد



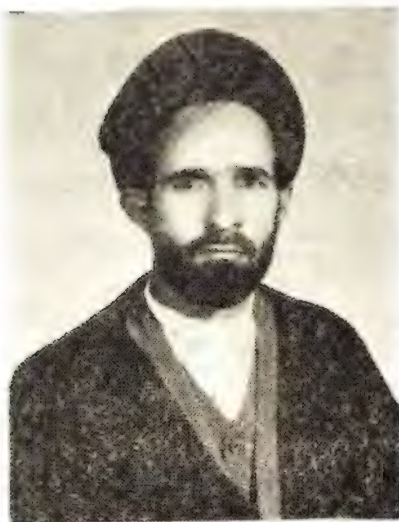
آقای محمد ذوالریاستین

رضا زاده شیرازی = متولد ۱۳۴۳

آقای سید ابراهیم رضا زاده شیرازی فرزند مرحوم حاج سید ابوالحسن
فرزند سید علی رضا حسینی

از فقهاء و فضلاء معاصر است. در سال هزار و سیصد و چهل و سه در شیراز متولد شد و مقدمات را در آنجا فرا گرفت و در سال ۱۳۶۵ به شهر یزد رفت، و یکسال در آنجا به تحصیل علوم قدیمه مشغول بود، سپس رهسپار نجف اشرف گشت، و به حوزه درس شیخ محمد علی بربری و شیخ محمد علی شیرازی و شیخ ذبیح الله قوچانی ادبیات عربی و فقه و اصول و تفسیر قرآن کریم را آموخت، پس به قم رفت، و در خدمت اساتید عظام سطوح و فقه را پایان رسانید و درس خارج مرحوم حاج آقا حسین بروجردی مجتهد را امتحان داده و قبول شد. و هم اکنون در قم در محاضر آقایان سید محمد داماد مجتهد و شیخ

نبی‌سعلی شاهرودی حضور پیدا میکند و بتکمیل تحصیلات دینی مشغول است ضمناً در مسجد «اتحاد المؤمنین» امام جماعت میباشد - و سالی چند بار برای وعظ و خطابه و ترویج شریعت غرا به دهستانهای اطراف اصفهان می‌رود و اجازه روایت از آقای حاج آقا بزرگ طهرانی مقیم نجف اشرف دارد (۱)



آقای سید ابراهیم رضا زاده

منازل قیری - متوفی ۱۳۳۵

ترجمه اش در جلد سوم کتاب آمده است - صاحب تذکره انجمن آرا (۲)

(۱) نقل باختصار از شرح حالی که صاحب ترجمه فرستاده است

(۲) تذکره انجمن آرا تالیف احمد گرجی است - تا آنجا که نگارنده توانسته است تحقیق کند سه نسخه از این کتاب در طهران موجود است یکی همین نسخه است که در ملکیت دوست دانشمند آقای فخرالدین نصیری است و از راه لطف چند روزی برای استفاده بمن دادند و در اول تذکره نوشته شده «دفتر نه آسمان نامه و طغراست این - انجمن دهر را انجمن آراست این - انجمن در ذکر شعرای معاصرین زاده‌الله توفیقا» و از شرح حال

بقیه در صفحه بعد

مینویسد: اسمش آقا محمد سمید لقب آقاجانی. از اعظم قیر مدتهاست که ضبط قیرو کارزین که دو بلو کنداز بلو کات فارس با اوست، ملاقاتش بسیار اتقان افتاده با وجود منصب دیوانی مرد درویش و شش شکسته حالیهست، اغلب امور داد و ستد دیوان را به برادر کهتر خود وا گذاشته. خود بکسب کمالات و انزوا کوشیده، اوقات را مصروف شعر و شاعری مینماید، در مراتب نظم صاحب وقوف است نهایت در بستن مضمون کسان پر مضائقه ندارد. باری در سنه ۱۲۲۵ رحلت نموده بعالم بقایوست کلماتش از قصائد و غزل قریب به هشت هزار بیت بنظر رسیده

نگارنده گوید: در ترجمه او (جلد سوم) سال فوتش اشتباهاً ۱۲۲۲ ثبت شده است، در صورتیکه هدایت در مجمع الفصحاء و مؤلف انجمن آراصریحاً ۱۲۲۵ نوشته اند از اوست

در وصف شهر گلشان نقل از «انجمن آرا»

مسافری که بگلشان کشید رخت سفر دگر بدر بندر درخت هیچ از آن کشور
کجارود که ببیند چنان خجسته مقام کجارود که گزیند چنان گزیده مقر

بقیه از صفحه قبل

وزندگانی آذر بیگدلی (که با او معاصر بوده ولی قبل از وی وفات یافته است) آغاز شده و به «هاشم شیرازی» قطب سلسله ذهبیه پایان یافته است و در آخر افتادگی دارد و حرف یاء ساقط است عدد صفحاتش ۱۸۹ قطع کتاب ۲۰ - ۲۹ سانت دومین نسخه این تذکره بنا بر مروده آقای گلچین معانی در کتابخانه ملی آقای ملک خراسانی موجود است - و سومین در تصرف آقای گلچین معانی میباشد - و باز بیگفته آقای گلچین نسخه آقای نصیری از آن دو کاملتر است بظن قوی مؤلف تذکره (گرچی) در اواخر قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم میزیسته است و آخرین تاریخی که در کتابش دیده میشود (۱۲۲۹) است و تذکره اش فاصله بین آنشکده آذر و مجمع الفصحاء را بر می کند

استاد دکتر رضازاده شفق در آخر «تاریخ ادبیات ایران» چاپ طهران مرقوم داشته است «تذکره احمد اختر شرح حال شمرای زمان فتح ملی شاه (قرن ۱۳) نسخه فرد در برلین» اکنون معلوم شد که نسخه برلین منحصر بفرد نیست -

وسیعتر ز جهان گر بود شکفت مدار
صفای صغه او غم زدا و روح افزا
بپیش طاقش طاق مقرنس کسری
بود چو کلبه سیلاب دیده پست و خراب
فضای شهر وی از عرصه امل افزون
بنای قصر وی از قلعه زحل بر تر

بست است این شرف آن خطه را که والی اوست

جهان عزو شرف آسمان فضل و هنر

شماره نیست گناه مرا ز بسیاری
که عمر من همه شد صرف در گنجه کاری
بزند گانی دنیا قوی دلم نوعی
که داده اند مرا عمر نوح - پنداری!
مراسفید چو کافور گشت موی و هنوز
نمی رود ز دلم شوق خط زنگاری
اگر چه پر شده پیمان حیاتم هست
مدام بر لبم از باد جام سر شاری

سالک شیرازی = متوفی ۰۰۰

محمد جعفر شیرازی متخلص به «سالک»

از شعراء و منجمان قرن سیزدهم هجری است - مختصر ترجمه اش را منحصرأ در تذکره انجمن آرا دیده ام ، و مؤلف این تذکره مینویسد : اسمش آقا محمد جعفر از دارالعلم شیراز ، مدتی در اصفهان به تحصیل علوم مشغول و در علم ریاضی ربط کاملی حاصل نموده ، چندی در خدمت نواب مستطاب مالک رفاب شاهزاده آزاده حسنعلی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس متعجم و برتبه ندیمی اختصاص داشت ، صحبتش اتفاق افتاده ، الحق مرد متین آرمیده ایست ، در قواعد نظم خالی از وقوفی نیست ، در حل نظم و نشر لغات مشکله و صاف شرحی نوشته ، خوب نوشته اغلب بگفتن قصیده مایل از خیالاتش چند شعری نوشته میشود :

قصیده

ذات پاکت متجلی (۱) بصلاح و بسداد دل صافت متجلی (۲) ز فساد و ز شرور
زال پیش تو ذلیل است که رزم از آنک سام سیما و تهمت تنی و برزو نور
شود و باید و برپا کند از یک نظرت نور نورانی و اشرف شرف و ساری سور
به پندار (کذا) عارض نیکوی تو سعدی گوید قل هو الله احد - چشم بد از روی تو دور
تا بود گونه گل سرخ و رخ بلبل زرد تا کند از پی هم شادی و اندوه عبور
گونه اعدای ترا زرد زانده و محن
چهره احباب ترا سرخ ز شادی و سرور
باد عنبر بین آهنگ گلستان کرد باز
آن گرامی قدر عنبر را بهار باد داد
وین گران قیمت گهر را نرخ ارزان کرد باز
باد سنبل را نیامد گر حلی بنداز چه رو
این عنبر آورد و زلف آن پریشان کرد باز
ابرا کر مشاطه گل نیست در گلشن چرا؟
این گلاب آورد و باز آنرا گریبان کرد باز
غنچه با صد غنچ رخ بنمود از خضر اخمار
چشم نرگس را بروی خویش حیران کرد باز
غنّه مرغان خیناگر زهر سو رود زن
بار بد ما نا که در گلزارد کان کرد بار
سال فوتش بدست نیامد -

(۱) متجلی - MOTAHALLA بکسر لام مشدد آراسته شونده و زیور پوشنده فرهنگ
آندراج جلد ششم چاپ طهران
(۲) متجلی - MOTAVALLA بکسر لام مشدد - گذاشته و خالی - فرهنگ
آندراج جلد ششم

سعیدی کازرونی

ترجمه‌اش در جلد سوم کتاب آمده است - غزاهای ذیل را که از اوست ،
 اخیراً آقای علیمحمد حکمت بوشهری برای نگارنده فرستاده است و در اینجا
 می‌آورم : عکس اوهم ذیل ترجمه « والہ کازرونی » در جلد چهارم چاپ شد

| | |
|------------------------------------|--------------------------------------|
| از دولت دیدار تودل راغم جان نیست | جان رازغم عشق تو پروای جهان نیست |
| صوفی که کشد بادۂ صافی بمبوحنی | مستست ولی در صف ماد رد کشان نیست |
| در چارسوی شهر غم سود و زیانست | در حلقه عشاق غم سود و زیان نیست |
| بستان حق خود را ز جهان خواجه فلانی | ر آن پیش که آواز براید که فلان نیست |
| گفتم سرمن خالک رخت - گفتم که هیات | اکنون سر خود گیر که ما را سر آن نیست |

در کوی تو بی نام و نشان گشت سعیدی

آنجا که توئی از دو جهان نام و نشان نیست

هر کسی مست و خرابست زمستانش پرس

هر که را صحبت جانست - ز جانانش پرس

عشق برهان حقیقی است درین دار فنا

آنکه دعوی فنا کرد - ز برهانش پرس

دل که از زلف پریشان دم آشفته زند

حال آشفستگی زلف پریشانش پرس

هر که گوید که بتحقیق و یقین انسانم

در میان سخن از کامل انسانش پرس

هر که گوید که مرا معرفت جانانست

امتحان کن و از شیوه عرفانش پرس

داغ سودای ترا هست سعیدی بر دل

صورت حال دل از دیده گریانش پرس

بنادانان مگو سر حقائق
ولی گر فرصتی باشد بگو زود
سخن از توبه و تقوی رها کن
ولی باید که اندر راه معنی
اگره‌شمار راهی - نوش بادت
بجز جانان درین ره کس نداند
که هر گوش این سخن را نیست لائق
بگوش جان عذرا سر و امق
ز مستی گو بسر مستان عاشق
ز صفوت دم زنی چون صبح صادق
وگر مستی مکن بحث علائق
انیس خاطر و یار موافق
مگو با جاهلان سر سعیدی
که نشناسند خلاق از خلایق!

سپه‌شیرازی = زنده در ۱۲۹۹

محمد تقی‌خان شیرازی متخلص به «سپه» و معروف به «خان سپه»
از شعراء قرن سیزدهم هجری است، وبا فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار معاصر
بوده، و پنج سال اول سلطنت ناصر الدین شاه را نیز دریافته است - ترجمه‌اش در
تذکره‌های قرن سیزدهم نیامده، ولی دیوان اشعارش که بخط نسخ تعلیق متوسط
و فاقد نام کاتب و تاریخ کتابتست و از قرائن بنظر میرسد که در حیات شاعر (در
حدود ۱۲۷۰) نوشته شده در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است و ذیل شماره
۱۰۰۰ مضبوط و عدد اوراق آن (۱۲۴) است

دیوانش شامل قصائد - و غزلیات و رباعیات و مثنوی عاشق و معشوق و منظومه
در ترجمه عوامل نحو میباشد و اشعارش چندان حسن ندارد - ما یک غزل و چند
رباعی از آن برای نمونه و آرائه اسلوب شعر او در اینجا می‌آوریم
غزل :

افکند تا بچهره دو زلف سیاه را
پوشید پرده عارض خورشید و ماه را
روز مرا ز شام غمش تیره تر نمود
بر مهر رخ فکند چو زلف سیاه را
چشمش بخون ماصف‌مژگان کشیده است
سلطان بین و حکم بین و سپاه را

| | |
|--------------------------------|-------------------------------------|
| عاشق ز چهره عرضه دهد گاهگاه را | گاهی که چهره کاهیم از عشق او می پرس |
| کارم شفیع خویش به محشر گناه را | عشق تو گر گناه بود من بر آن سرم |
| دانسته است حاصل مهر گیاه را | مهر مرا بخط تو هر کس که دیده است |
| بر سنگ خاره نیست گذر تیر آه را | دانم که در دلت نکند آه من اثر |
| سر مینهد ببند گسی بنسده شاه را | فرمان عشق را نتوان سر سری شمرد |

بر خیز ای سها چو فلک روز و شب بگرد

تا بر پناه دوست بیایی پناه را

رباعیات:

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| بکشاده برخ زمشك گیسوی دو تا | عیدست و نگار بسته بر دست حفا |
| پیراهن صبر بر تنم گشته قبا | در آرزوی بوسه ای از لعل لبش |



| | |
|-------------------------------|---------------------------------|
| حاشا که زبند گیش بردارم دست | آنها که شدم بنده اش از روز الست |
| در حرف سر مصرعها زامش هست (۱) | میخواهی اگر بدانی آن کیست سها |



| | |
|--------------------------------|----------------------------------|
| شیشه دل ناز کسی زیاری بوده است | پیمانه سها لعل نگاری بوده است |
| خون دل چون تو بیقراری بوده است | این می که بود درو درخشان چو سهیل |



| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| باشد نظری مگر بروی تو کنم | عمریست بجان که آرزوی تو کنم |
| زنجیر ز حلقه های موی تو کنم | بر گردن دل که گشته دیوانه تو |

سال فوتش معلوم نشد - از قرائن و مندرجات دیوانش مستفاد میشود که در حدود سال ۱۲۷۰ فوت شده است -

شاعری شیرازی = متوفی ۱۲۲۹

هادی بیگ فیلی شیرازی منخلص به «شائق»

(۱) این رباعی بنام (احمد) موشع است

از شعراء قرن سیزدهم هجری است - ترجمه و اشعارش را جز در تذکره
انجمن آرا ندیده‌ام - اماش از طائفه ساکی فیلی لرستان بوده ولی از بدایت عمر
در شیراز نشو و نما ، و کسب سواد و کمال کرده است - صاحب انجمن آرا می‌نویسد :
« در دولت زند به ملازمت اشتغال داشت ، بعد از انقضای آن دولت بقلیل
سرمایه که در ایام ملازمت اندوخته قناعت و در دارالسلطنه اصفهان بفرغت می -
گذرانید ، از جمله رفقای قدیم فقیر است ، الحق مرد خلیق مهربانست ، در مراتب
شعری بسیار خوش سلیقه . در اشعار مردم تصرفات نیکو دارد ، بجمیع فنون شعری
ماهر است - بطریق بوستان شیخ سعدی رحمه الله مثنوی در دست داشت قریب به
هزار بیت موزون نموده ، چنانکه توفیق امام مییافت کتاب خوبی بود ، در عهد
حیات دیوانی از قصائد و غزل و رباعی نیز ترتیب داده قریب به پنج هزار بیت می -
شود - در شهر سنه یکهزار و دو بیست و بیست و نه در دارالخلافه طهران مرحوم
ونمش اورا بدارالایمان قم نقل و در روضه معصومه دفن نمودند رحمه الله تعالی »

از اوست :

قصیده : در مدح مولای متقیان علی بن ابی طالب علیه السلام

سحر از مصر خاور یوسف خور گشت چون پیدا

زلیخای فلک افشاند بر وی لؤلؤ لالا

عیان از آشیان شرق شد سیمرغ زرین پر

شد از مرغان سیمین بال - خالی گلشن خضرا

تو گوئی شهسواری کرده جامه نیلگون توسن

و یا افتاده زرین زورفی در سیمگون دریا

برون آمد دگر مشاطه خورشید از خاور

که آراید جهان از نو - بفرمان جهان آرا

خطا گفتم که شمس آید برون هر صبح تا گیرد

فروغ از شمس ایوان شاه لا مکان مأوا

علی ایجاد را علت - رواج مذهب و ملت
 سمی حضرت عزت - ولی خالق یکتا
 طقیاش در وجود آدم - وجودش منشاء عالم
 بعلم از انبیاء اعلم برتبت ز اولیاء والا
 الا تا در جهان دور فلک از مهر و کین هر دم
 یکی را کرده جا تخت و یکی را داده زندان جا
 محبت را بسر تاج زر و تختش بود مسکن
 عدویت را بگردن طوق و زندانش بود مأوا
 منم آن فخر ساکنان حرم حرم خاص قدس را محرم
 بلغا با بلاغتم اخرس فصحا با فصاحتهم ابکم
 من وحسان که نزد ما هریک کس نیارد زد از فصاحت دم
 او عطا برد زافتخار عرب
 من عطیه ز شهریار عجم
 دلم افتاده در دام دلازادی پری پیکر
 ملک روئی .. فلک خوئی - جفا جوئی - ستم گستر
 سزد گر بهر انگشت و کف و رخسار او آرد
 سلیمان خاتم وجهشید جام و آئینه سکندر
 بود بهرام و کیوان و مه و خورشید قصرش را
 یکی حاجب - یکی دربان - یکی خادم - یکی چاکر
 درختی هست ذات بس برومند و بود اورا
 زحلم و علم و عدل وجود بینخ و شاخ و برگ و بر
 حرفی نگفته غیر اگر از زبان ما نامهربان چراست بما مهربان ما ؟
 بازها رفتم بکوی یار و دیدم یار نیست
 باز میگویم برو کاین بار چون هر بار نیست !

با غم او شادمان باشد دلم گرچه باغم شادمانی مشکلاست

✽

ز کویش چون روم در هر قدم پیخود ز پا افتم

چو مخموری که مست از خانه خممار برخیزد

✽

تا بدستش داد قاصد کرد با مکتوب من

آنچه دستم در فراقش با گریبان می کند

✽

کشیدم بارها با او بخلوت جام زاهد را

پی انگازی رندان عبت کردند بد نامش !

بکویش باز گشت از نیم ره با صدپشیمانی

بشوق آشیان برخاست هر مرغی که از بامش

✽

درد هجرم را روا کردی ز وصل خویشتن

ورنه من بهر علاجش فکر دیگر داشتم

✽

بیزم عیش هر شب تا سحر با بار خندانم

پی رفع گمان هر روزه با اغیار مینالم !

✽

بدل نصیحت ترك تو متصل کردم دلم نکرد چو ترك تو - ترك دل کردم

✽

به پاداشش نوازش غیر را کردی - سرت گردم

بگوشت ناله زاری که آمد - دوش بود از من

✽

بکجا میرود؟ با که سخن میگوید؟ هر که باشوق تو از خانه نیامد بیرون

نباشد جز سؤال شایق از یار سؤالی کز پیش نبود جوابی !



از غیرت عشق است که بر غیر برم رشک
بسا اینکه ندارد بسر کوی تو راهی



چه دلهای خراب ای شیخ شهر آباد میکردی
بجای مسجد از میخانه بنیاد میکردی !

رباعیات :

زاهد - بازهد سر گرانیم هنوز مایل بشراب ارغوانیم هنوز
گفتم که تو هم باده بخور - نشنیدی تو پیر شدی و ما جوانیم هنوز



از دیدن دیده پای دل رفت بگل دل شد چو اسیر کار جان شدم مشکل
شد دیده بالای دل و دل آفت جان دل بر سر دیده رفت و جان بر سر دل

شریعتمداری جهرمی = متولد ۱۳۰۷ شمسی

آقای سید عبدالرسول شریعتمداری فرزند مرحوم حاج میرزا محمد علی

فاضل جهرمی

از فقهاء و ادباء معاصر است ، در سال هزار و سیصد و هفت شمسی در شهر جهرم
قدم بهرصه وجود گذاشته است . پدرش مرحوم حاج میرزا محمد علی فاضل نیز از
علماء نامی جهرم و مادرش دختر آزادیخواه مشهور مرحوم حاج سید عبدالحسین
مجتهد دزفولی لاری (سالف الترجمه) بوده است . اگر چه صاحب ترجمه هنوز
جوانست و بیش از سی و سه مرحله از مراحل عمر نپیموده اما نسب عالی و سیرت نیک
او را بتحصیل علوم دینی و ادبیات عربی مشوق آمده است . سالی چند در جهرم و
شیراز بمقدمات پرداخته و چون خود را مستعد تحصیلات عالی یافته در سال ۱۳۲۵

شمسی بشهر قم شتافته و سطح عالی را در محضر اساتید حوزه علمیه اعلیٰ آقایان شیخ مرتضیٰ مطهری و حاج شیخ عبدالجواد اصفهانی آموخته و پایان رسانیده است و درس خارج را در خدمت مرحوم حجت و مرحوم بروجرودی خوانده است و آنجا، بسال ۱۳۳۲ رهسپار نجف اشرف شده، و در محاضر درس مجتهدین آن شهر آقایان حکیم و خوئی و شیخ حسین حلی مشغول کسب علم و فیض گشته است و شش سال تمام شبانه روز خود را صرف تعلیم و تعلم کرده و در فقه و اصول و تفسیر و ادبیات عرب بمقامات عالیّه نائل آمده است و از آن پس بار دیگر بقم برگشته و تا این زمان (۱۳۴۰) در محضر آقایان سید، شهیداماد و محقق مشغول تحصیل است -

اللهم ائده بتائید ائک



آقای سید عبدالرسول شریعت‌مداری

شریفی بوشهری

ترجمه‌اش وپاره‌ای از اشعارش را در جلد سوم کتاب از صفحه ۲۵۵ تا ۲۵۹ آورده‌ام۔ اخیراً در طهران او را ملاقات کردم و از مصاحبتش محظوظ شدم و تصویر و قسمتی از اشعار جدیدش را بمن داد که در اینجا می‌آورم۔

صاحب ترجمه اکنون سمت معاونت اداره کل گمرک را دارد، و با نهایت درستی و حسن خلق انجام وظیفه میکند۔ امید چنانست که مردم صحیح العمل و شریف امثال او در وطن مارو بفزونی گذارد۔

در شهادت حضرت علی بن ابی طالب بطرز بدیع گفته است :

شب سراسیمه بساط خود را جمع میکرد و پریشان میرفت
و آنهمه گوهر رخشنده که داشت دور افکند و شتابان میرفت

✽

شب که ترس آور و وحشت افزاست کس ندانست چه را می‌ترسید
شب تاریک که دل لرزاند وحشتی داشت کازان میارزید

✽

دل شب بود زرازی آگاه که دل از وحشت آن خون میشد
ناظر واقعه شومی بود که از آن حال دگر کون میشد

✽

دامن خویش از آن می‌پیچید تا مبادا شود آلوده به تنگ
تامگر وارهد از نفرین ها تند میرفت و نمیکرد درنگ

✽

در پس پرده شب روز چو دید آنهمه وحشت جانفرو را
پا بپا کرد و نمیرفت جلو داشت در سلسله گویئی پا را

✽

شب نمیخواست که مردم گویند چه بلا خیز شب تاری بود

روز هم داشت سر از سرم به پیش

✽

ناگهان رنگ پرید از رخ شب
کرده خورشید مگر باز غروب

✽

برق شمشیر درخشید و از آن
نغمه «فزت و رب الکعبه»

✽

از سر شوق سر خونین را
دست شکرانه بمالید بروی

آدم

پدیری با پسرش گفت بخشم
گر کسان جامع شر و خیرند
حیف از آن عمر که ای بی سروپا
دل فرزند از این حرف شکست
رفت از آن شهر بوشهری که شود
رفت از پیش پدر تا که کند
سالها رفت و پسر از تلخی ها
عاقبت منصب والائی یافت
چند روزی بگذشت و پس از آن
تا به بیند پدر آن جاء و جلال
پدرش آمد از راه دراز
پسر از غایت خود خواهی و کبر
گفت ای پیر شناسی تو مرا؟
گفت گفتمی که من آدم نشوم

تا نگویند سیه کاری بود

گشت محراب چو هم رنگ شفق
که نیابند در آفاق دگر

✽

خرمن دانش و تقوی همه سوخت
آتشی در دل محراب افروخت

✽

او سائید ب خاک در دوست
کانچه از دوست رسد جمله نکوست

که تو آدم نشوی - خاک بسر
از سراپای تو بارد همه شر
در پی تربیت کردم سر
بی خبر روز دگر کرد سفر
فارغ از سرزنش تلخ پدر
بهر خود فکر دگر - کار دگر
زندگی گشت بکامش چو شکر
حاکم شهر شد و صاحب زر
امر فرمود با حصار پدر
شرمساری برد از طعنه مگر
نزد حاکم شد و بشناخت پسر
بمرا پای وی افکند نظر
گفت کی میروی از یاد پدر
حالیا حشمت و جا هم بنگر

پیر خندید و سرش داد تکان این سخن گفت و برون شد از در

من نگفتم که تو حاکم نشوی

گفتم، آدم نشوی، جان پدر

(خاریابان)

گه زدرد و گه ز درمان سوختیم گه ز جان و گه ز جانان سوختیم

تا بیوشانیم سوز خود ز خلق بر خلاف شمع پنهان سوختیم

باد بر خاکستر ما خاک ریخت تا که چون خار بیابان سوختیم

جمع بادا خاطر یاران که ما سوختیم اما پریشان سوختیم

شمع از خجلت سرا پا آب شد دید تا ما پای کوبان سوختیم

گر چه عمر ما به سختی ها گذشت

این دم آخر چه آسان سوختیم

(آبرو)

ای آنکه آبروی فروشی برای نان گنجی بخیره میدهی از کف برایگان

این آب جوی نیست که جوئی بهر کنار و این آب رود نیست که هر سو بود روان

این آبرو که قطره ای از بحر ایزد بست صد جوی ورود و بحر بود غرقه اندر آن

اینسان که آبروی فروشی بهر دری بر جای آن چه میخری آخر بگوی هان؟

گوهر توان بسیم و زراز گوهری خرید و این را بنرخ جان نفروشد بی گمان

گوهر اگر درون صدف جای میکند این گوهری است در صدف جان ما نهان

ای خاک بر سری که پی آبرو نرفت و آتش بجای آنکه ندارد از آن نشان

یارب منه بسفره ماتا که زنده ایم

نانی که آبرو برود در بهای آن

(درد)

شدم از دست و کس از من نپرسد که ای افتاده از پا - درد تو چیست؟

از آن باد رد میسازم شب و روز که درد دوستی در دوستان نیست
 از دست رفته
 زمین بگند که دیگر رفتم از دست حلالم کن که خود افتادم از پا
 ز آتش غیر خاکستر نه بینی اگر روزی گذارت افتد اینجا
 (خدا بین)
 خداوندا مرا چشمی خدا بین عنایت کن که روی دوست بیند
 بجز زشتی نه بیند چشم خود بین خدا بین آنچه را نیکوست بیند



آقای محمد علی شریفی

شمس اصطهباناتی - متولد ...

آفان میرزا احمد اخباری اصطهباناتی متخلص به «شمس» فرزند مرحوم
 محمد باقر -

از شعراء و وعاظ معاصر است - که از دوازده سالگی بسرودن شعر پرداخته
 است، و او را منظومه هائی بشرح ذیل است :

۱ - سپیده صبح (مشتمل بر دو هزار بیت بسبك مخزن الاسرار نظامی و در

توحید و نبوت و عدل و امامت میباشد (۲ - ندای عفت (در انتقاد از اوضاع اجتماعی ایران) ۳ - واسنگ و اخواجه (متجاوز از هزار و پانصد بیت که بزبان محلی اصطهبانات گفته است و مشتمل بر احوال و آداب و رسوم روستائیان اصطهباناتست) نیز او را قصائدی است در مدح ائمه اطهار شیعه اثنی عشری که نیکو سروده است و فوق العاده مورد توجه فقهاء و روحانیون عراق عرب و قم واقع شده -

مثنوی ذیل از کتاب «سپیده صبح» اوست - در توحید :

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| ای همه جا اسم تو مفتاح کار | وی همه را اسم تو اصلاح کار |
| نام تو سر لوحه و اول رقم | حمد تو زینت ده لوح و قلم |
| شکر سپاس تو نیای سخن | حمد تو مقصد زادای سخن |
| خامه ز فیض تو مدد خواسته | صفحه بتوحید تو آراسته |
| در همه جا بحث کریمی تست | صحبت رحمن و رحیمی تست |
| ذات تو رحمن و رحیم است و بس | رحمت عام تو عمیم است و بس |
| نام تو در پرچم هر لشکر است | آیت پیروزی آن کشور است |
| فکر تو در لوح خیال بشر | ذکر تو اسباب کمال بشر |
| یاد تو شیرینی جان همه | قصه تو نقل دهان همه |

(الخ)

بیتی چند از دیوان قصائد او:

| | |
|---------------------------------------|------------------------------------|
| چند داری منصب و الا تمنا ای بشر | بر سر جایث نمائی پای بر جا ای بشر |
| بسته ای بال و پر خود هم چو مرغ خانگی | وزیری خواهی پریدن تائریا ای بشر |
| ادعا داری که شه بازم ولی خو کرده ای | در خراب آباد دنیا جفدا آسا ای بشر |
| خود بجای آنکه پائین آوری نخوت ز سر | بر سر آنی که بنشیننی ببالا ای بشر |
| یاد آر آن صلب تنگ و آن کفافات رحم | کامدی روزی بسختی زان دو مجرای بشر |
| تا بر وز خویش مغروری توئی بس ناتوان | گه که دانی عاجزی هستی توانای بشر |
| لاف دانائی مزین بل خویش را نادان شمار | تا مگر روزی شوی زین رامدانا ای بشر |

این منیت را بآب نیستی یکسر بشوی
تا رهایی یابی از قید من و ما ای بشر
تاج کرمانا مدد بر چارق بل هم اضل
کفش ننگ و آژوشهوت بفکن از پای بشر
آسیای چرخ میکوبد سر و مغزت بهم
تا توئی اینگونه مفتون اروپای بشر
زیر و بالا تابکی در جزر و مد روزگار
همچو خس در سینه امواج دریای بشر
قریه ظاهر رها کن شهر معنی را بین
رنگ و بو بهتر تو کافی نیست تنهای بشر
همچو آتش سرکش وقاییل سان هایل کش
ننگ دارد از تو آدم - بلکه حوای بشر (۱)

صابر شیرازی =

مهدی شیرازی متخلص به «صابر»

مختصر ترجمه اش در جلد سوم صفحه ۴۰۸ آورده ایم و نوشتیم که در حدود سال ۱۲۸۰ فوت شده است - اخیراً دیده شد که مشارالیه منظومه ای بنام «فرهاد و شیرین» دارد که نسخه ای از آن بخط نسخ تعلیق خوش بقلم خودش بسال ۱۲۷۷ نوشته شده و ذیل شماره ۱۱۲۶ در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است، و آقای ابن یوسف حدائق دامت برکاته در صفحه ۵۲۲ و ۵۲۳ جلد سوم فهرست کتب خطی کتابخانه مجلس باین منظومه اشارت کرده است و مینویسد: «جای شك نمی ماند که این داستان و مثنوی از صابر تخلصی است که در نیمه دوم قرن سیزدهم زندگانی مینموده، و در تذکره ها جز آقا مهدی یا محمد مهدی شیرازی بدین تخلص شاعری را نیافتیم»

نگارنده گوید: يك شاعر شیرازی «صابر» تخلص دیگر هم داشته ایم که نامش عبدی و معروف به «دنبه» بوده و در قرن یازدهم هجری میزیسته است و نصر آبادی در تذکره خود از او نام برده و اشعارش را ضبط کرده است منهم

(۱) اگر بجای کلمه «بلکه» کلمه «همچو» بود این بیت معنی بهتری پیدا میکرد

این ترجمه و اشعار از سالنامه فرهنگ اصطهبانات سالهای ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ نقل شده است

ترجمه او را در صفحه ۴۰۷ جلد سوم کتاب بنقل از تذکره مزبور آورده‌ام -
اما این «فرهاد و شیرین» قطعا از مهدی صابر است که در قرن سیزدهم
هجری میزیسته، و مربوط به عبدی صابر نیست چون در منظومه تصریح شده
است که بخط سراینده آن می باشد - اکنون بیتی چند از آن را نقل میکنیم:
در بیان مصاحبت شیرین با فرهاد در آنشب:

| | |
|----------------------------------|------------------------------|
| چوشیرین کوهکن را دید باخویش | بشما دور از چشم بد اندیش |
| بنرمی گفت او را خیر مقدم | که جانت از وصال باد خرم |
| غم دیرین مگو و در سینه دارم | که در ساغر می دیرینه دارم |
| بگو بشنو چو اکنون هست فرصت | که عاقل گاه فرصت ندهد از دست |
| کم افتد کز دری یاری در آید | پس از سالی گل از خاری بر آید |
| بهر سودا اگر میبود سودی | فقیری در جهان هرگز نبودی |
| بملك و مال اگر کس کام دیدی | ز لعلم کام خسرو جام دیدی |
| ز قسمت بیش نتوان خورد هرگز | ز مدت پیش نتوان برد هرگز |
| چو فرهاد این سخنها کرد از او گوش | بسر همچون خمی آمدش جوش |
| بگفتا عقل کوتا کار بندم؛ | بگو تا پیش تو ز نار بندم |
| بگفتا از لبم شکر نخواهی | بگفتا خواهم از کیفر نخواهی |
| بگفتا شکر مرا نرخ جانست | بگفتا گر بصد جان رایگانست |
| بگفتا یکدو ساغر خورد باید | بگفتا هر چه فرمائی تو شاید |
| بگفتا نه صراحی پیش دستم | بگفتا ده قدح زان چشم مستم |

(الخ)

صالح فاموری = متوفی ۱۴۰۴

مرحوم میرزا صالح عرب بن حسن بن یوسف موسوی فام - وری معروف به

« داماد » (۱)

از فقهاء و فضلاء قرن سیزدهم هجری است - مرحوم حاج شیخ عباس قمی در « فوائد الرضویه » مینویسد : سید عالم فاضل جلیل فقیه محقق معزوف به « داماد » بسبب آنکه پدرش جناب آقا میرزا سید حسن داماد سید صاحب ریاض بوده ، و جدش حاج سید یوسف داماد میرزا مجد الدین محمد متولی مدرسه منصوریه شیراز ابن سید اجل سید علیخان شیرازی مدنی است - و آقا میرزا صالح مذکور در خدمت خال ماجد خود جناب آقا سید مهدی که ترجمه اش بیاید تکمیل مراتب علم فرموده گویند سیدی غیور بود و مواظبتی فوق العاده بتلاوت قرآن مجید داشت ، و در احترام قرآن اهتمامی عظیم داشت و در حال قراءت و غیرها آنرا بر زمین نمیگذاشت - الخ

تالیفاتش : ۱ - حاشیه بر روضه ۲ - زهر الریاض (حاشیه بر ریاض)

۳ - کتاب مذهب (در اصول) میرزا صالح در طهران توطن اختیار کرده بود و در روز دوم ربیع الثانی سال هزار و سیصد و سه در آن شهر وفات یافت و جنازه اش را به تبرات عالیات نقل دادند و در تاریخ فوتش گفته اند :

صدر جنت حجله گاه صالح داماد شد

۱۳۰۳

(۱) فامور FAMOOR نام یکی از دهستانهای چهارگانه بخش مرکزی شهرستان کازرون است که در جنوب خاوری بخش واقع شده و آبادیهای آن در شمال و خاور و جنوب در باجه فامور پراکنده شده است هوای آن گرم و ملایم و آب و مشروب و زراعت آن از چشمه و قنات تامین میشود

محصولات عبارتست از غله - حبوب - برنج - لبنیات - شغل اهالی زراعت و گله داری است زبان آنها فارسی و ترکی و مذهبشان شیعه دوازده امامی میباشد از پنج آبادی تشکیل یافته و نفوسش در حدود پانصد نفر است - قراء مهم آن عبارتست از قلعه نارنجی - کرامت آباد و مالکی

صدیق دشتی = متولد ۱۳۱۳ متوفی ۱۳۴۲

مرحوم ابراهیم دشتی متخلص به « صدیق » فرزند مولی حسن میرزا از نویسندگان و شعراء معاصر و از یاران صمیم نگارنده این اوراق است ، در سال هزار و سیمصد و سیزده در قریه « کل (۱) » از قراء دشتی متولد شد . و چون بسن تمیز رسید در خدمت پدرش سواد فارسی و قرائت قرآن مجید را آموخت پس به قریه میان خره (۲) که در آن زمان دارالعلم دشتی بود رفت و چند سال بفرافرا گرفتن ادبیات فارسی و عربی و لغت و فنون شعر مشغول بود ، و چون استعداد و هوش سرشار داشت در زبان عربی و علوم ادبیه فارسی پیشرفت شایان تحسین کرد ، در جنگ بین الملل اول چون تنگستانیان با انگلیسان مشغول جنگ شدند وی از راه وطن دوستی و بمنظور خدمت به موطنان خود شغل مخبری و جاسوسی برای خوانین تنگستان را بعهده گرفت و متمکراً ببوشهر میرفت و آنچه را که از اعمال و افکار دشمنان داخلی و خارجی بدست میآورد بمجاهدین میرسانید ، پس از پایان جنگ برای تحصیل کاروروزی ببوشهر رفت ، و در مدرسه سعادت بوشهر معلم شد ، و پس از چندی که جمعی از معارف پژوهن بوشهر دبستان فردوسی را تاسیس کردند

(۱) کلل : KOLOL - دهی است از دهستان حومه بخش خورموج شهرستان بوشهر که در ۱۲ کیلومتری شمال باختری خورموج واقع شده در دامنه خاوری کوه کلات باغچه - هوایش گرم و مالاریائیست - سکنه اش (۵۶۶) نفر شیعی مذهب و فارسی زبان هستند - آبش از چاه - محصولش غله و خرما - شغل اهالی زراعت و راهش چهاربارو میباشد .

(۲) میان خره MIYANKHEREH - دهی است از دهستان حومه بخش خورموج شهرستان بوشهر که در ۱۲ کیلومتری جنوب باختری خورموج خاور کوه متدواقع شده - هوایش گرم و مالاریائیست - سکنه اش (۳۷۲) نفر شیعی مذهب و فارسی زبان هستند آبش از چاه - محصولش : غله و خرما - شغل مردمش زراعت - و راهش چهاربارو میباشد .

او را مامور سرپرستی و نظامت آن دبستان کردند و چند سال این شغل را داشت و از راه ذوق فطری اصلاحات جدیدی را در آن مدرسه بنیان گذارد، منجمله : برای مدرسه قرائتخانه‌ای تاسیس و لباس شاگردان مدرسه را متحد الشكل و یکنواخت کرد و لوازم ورزش فراهم آورد و دانش آموزان را ورزش مرتب روزانه عادت داد، و هر شب در قرائتخانه دبستان حضور مییافت و با اهل فضل و ادب به بحث علمی و ادبی و اجتماعی میپرداخت و چون در سخنرانی و استدلال دست داشت همواره تاطرف مباحثه را مدفن و ساکت نمیساخت دست بر نمیداشت -

در سال ۱۳۳۸ مبتلی بمرض سل شدو برای تغییر آب و هوا و معالجه بشیراز رفت، و در یکی از حجرات مدرسه منصوریه مسکن گزید و با اشاره و صوابدید نگارنده بمرحوم میرزا عبدالله رحمت مراجعه کرد و رحمت در معالجه‌اش کوشید و مرضش را شفا بخشید و پس از اطمینان بر صحت مزاج بیوشهر برگشت و کما فی السابق دبستان فردوسی را اداره میکرد تا سال هزار و سیصد و چهل و دو که بمرض مطبقه مبتلی شد و معالجش آزیاردی نام طبیب یونانی بود که از راه نادانی بتصور اینکه مالاریا دارد مقدار زیادی گنه گنه باو خوراند و پس از چند روز در سی سالگی جان بجهان آفرین تسلیم کرد - در حالیکه مجرد و بلاعقب بود و مرحوم آقای محمد جواد کمپانی ابیاتی در تاریخ فوتش سروده و ماده تاریخش چنین است: رفت زین دار فنا ابراهیم - بقیه ابیات آن در ترجمه آقا محمد جواد ثبت شده است -

از آثار قلمی او مقالاتیست که در نامه هفتگی عصر آزادی شیراز و مجله ایران شهر منطبقه برلن چاپ شده و فعلاً در دسترس نگارنده نیست - اما پاره‌ای از اشعارش را همشیره زاده‌اش آقای عباس مزارعی روحانی رئیس محضر ازدواج آبادان در شهریور ماه ۱۳۳۹ شمسی بر حسب درخواست من فرستاده است که با عرض امتنان از فرستنده در اینجا نقل میکنیم:

پر از سیلاب غم شد خانه ما تهی از گنج شد ویرانه ما

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| ز بحر غم بر آمد تیره ابری | فرو بارید بر کاشانه ما |
| نشدهر گز تهی از زهر ماتم | بدوران جهان پیمانه ما |
| دلا زین ساحت ویران روان شو | برو تا محفل جانانه ما |
| بگو کان سوخته از آتش هجر | که بد در روز غم همخانه ما |
| بر بهش گر ز لعل تو پیامی | بیازد جان پی شکرانه ما |
| صدیقا جمله یاران رخ نهفتند | دریغ از مجمع شاهانه ما |

پریشان ساخت خاطر های مجموع

بهر جا گفته شد افسانه ما

(مسمط - وطنیه)

| | |
|---------------------------------|-------------------------------------|
| در طرف چمن باز وزان باد بهار ست | از سبزه و گل باغ پراز نقش و نگار ست |
| شمشاد برقص از اثر بانگ هزار ست | امسال نکو تربسی از پار و پرار ست |

دیگر نه گه صبرونه هنگام قرار ست

کائنات طرب گشته ز گلزار پدیدار

| | |
|---------------------------------|------------------------------------|
| ایام تماشای بهار و لب کشت است | نه گاه گرفتاری در دیرو کشت است |
| خاموشی امروز بسی نادر و زشت است | کز سبزه چمن یکسره چون سبز بهشت است |

هنگام طرب با صنمی حور سرشت است

مصری صنمی چهره او غیرت گلنار

| | |
|--------------------------------|--------------------------------|
| گل جای نهوده به یکی سبزه عماری | برداشته بلبل ز غمش ناله و زاری |
| آیات طرب گشته هویدا بصحاری | لیکن چه نشاط از نفس باد بهاری |

آنها که نشسته است بدل خنجر کلاری

از دست جفای فلک و دهر دل آزار

| | |
|----------------------------------|------------------------------------|
| گر خیمه فکن سایه ابر ست به بستان | و رباغ شد آراسته چون روی عروسان |
| گر غیرت فردوس بود رشک گلستان | مارا چه نشاط است که یکسر شده ویران |

از باد خزان گلشن کی کشور سامان

افسوس کزین باغ بجای نیست بجز خار

از نغمه بلبل چه کنم کسب طرب من چون خانه داراست پر از ناله و شیون

دیگر چه کند این دل افسرده به گلشن پامال حوادث شده چون افسر بهمن

در باغ دیگر از چه کند قصد نشیمن

آنرا که خلمیده بجگر خار دل آزار

ای کشور محبوب من ای ملک دل آرا ای مدفن روئین تن و ای خانه دارا

بنمود بنو گردش این گنبد مینا آن کار که اکنون نبود هیچ هویدا

آثار فرح نه بدل پیرو نه برنا

دردا که تورا کار شد از جور فلک زار

افسانه شد آن سطوت شاهان جهان گیر فرسوده شد آن ملک که بدغیرت کشمیر

زین غصه کنون طفل بیکبار شود پیر کان بیشه که بودی به جهان جایگاه شیر

امروز همه رو به گمان گشته بر او چیر

نه جای سخن مانده و گر نه گه گفتار

با آنکه دل از غصه تو سخت بفرسود و اسباب طرب کرد مرا یکسره بدرود

چون ناله وزاری ندهد هیچ تورا سود اوضاع زگریه نفهد روی ببهمود

پویم بدگر راه پی شاهد مقصود

تا بو که به آینده و گر گونه شود کار

ار سعی و عمل بر تن خود جامه بیوشم هم یأس به یکسو نهیم و سخت بکوشم

جنبش کنم از جاو چو در یا بخروشم من یوسف خود را به دگر کس نفروشم

دروقت سحر دوش چنین گفت سروشم

کز جای بیا خیز و شو آماده پیکار

از پیکر خود پیرهن صبر بدر کن بنیاد خیانت رانک زیر وزیر کن

از هر چه بجز کسب شرف صرف نظر کن نه در غم زن باش نه یادی ز پسر کن

نزد گریزان شو، زمرگ حذر کن

باشد که در این بار بمنزل رسد این بار

از شمع معارف هله بفروز چراغی از پاده ثروت کن سرشار ایامی

از ساغر کوشش هم ترساز دماغی بر فکر جوان سخت بود کنج فراغی

رو چشم فرو بند زهر سبز و باغی

جز عشق وطن هر چه بود بپهدار

در تنفر و انزجار از اقامت بوشهر گوید:

این منزل ویران که خدا خواست خرابش امید طرب نیست چه از شیخ و چه شایش

خاکش همه غم خیز و هوایش همه تب خیز جانگاه و جگر سوز همه آتش و آبش

گردالم است آنچه بر انگیخت نسیمش سیلاب غم است آنچه فرو ریخت سحابش



مرحوم ابراهیم صدیق دشتی

صاحب نظری را که فترخت بدانجا زودا که به پیروی رسد ایام شبایش
 بیهوده مکانی و دل آزار مقامی کز ظلمت جهل است همه تیره تراش
 گر اهل دلی لب بگشاید بسؤالی از لا و نعم هیچ نگویند جوابش
 آن کس که کند جای در این شهر صدیق
 بی پرده بکن زود بدیوانه خطایش

ضیاء الدین شیرازی - متولد ۱۲۲۸

آقای ضیاء الدین محلاتی شیرازی فرزند مرحوم حاج میرزا جمال الدین
 محمد مجتهد فرزند محمد ابراهیم
 از فضلاء معاصرو فرزند مرحوم حاج میرزا جمال الدین مجتهد سالف الترجمه
 است ، در سال هزار و سیصد و بیست و هشت متولد شد و پس از تحصیل مقدمات برای
 تکمیل علوم دینی بقم رفت و سالی چند از محضر درس مرحوم حاج شیخ عبدالکریم
 مجتهد یزدی استفاده کرد و آنگاه بشیراز برگشت و بهندوستان بسیر آفاق و انفس
 رفت ، پس از مراجعت به امر پدر بزرگوارش بوعظ و خطابه و اقامه جماعت در
 حسینیه کردها مشغول گشت - و از سال ۱۳۳۰ شمسی تا کنون در شیراز متصدی
 دفتر شماره ۵۰ اسناد رسمی است

طاهری شیرازی - متولد ۱۳۵۰

آقای سید محمد باقر طاهری فرزند آقای سید عبدالله مجتهد شیرازی
 از فقهاء و فضلاء معاصر است ، و جوانیست صاحب مکارم اخلاقی ، بسال هزار
 و سیصد و پنجاه در شیراز متولد شد ، و در ۱۳۵۵ در خدمت پدر ارجمندش (آقای
 حاج سید عبدالله مجتهد شیرازی مقیم نجف اشرف که ترجمه اش خواهد آمد) رهسپار
 عراق عرب ، و در نجف مشغول تحصیل گشت و زبان عربی و منطق و معانی و بیان و
 فقه و اصول و دوره سطح را دید ، و وارد درس خارج شد ، و اساتید او پدرش

و آقای حاج شیخ عبدالحسین رشتی بوده‌اند -

در سال ۱۳۷۷ برای گذراندن ایام تابستان و تغییر آب و هوا بایران آمد و بنا باصرار اهالی شیراز چهار سال است که در آن شهر ساکن گشته ، نگارنده در ۱۳۴۰ شمسی توفیق مصاحبت وی را در طهران یافت ، و فعلاً در شیراز است و بنا بگفته خودش چون والدینش اصرار بر جمعش دارند ناچار بزودی بنجف اشرف برمیگردد ،

تالیفاتش : ۱ - رساله آثار تازه پدید یا مسائل از زمین و آسمان (چاپ شده)
۲ - احسن الوسائل فی شرح الرسائل ۳ - شرح قضاء مرحوم شیخ ضیاء الدین عراقی و پاره ای رسائل دیگر که هنوز چاپ نشده -



آقای سید محمد باقر طاهری

عارف کشفی اصطهباناتی = متوفی ۱۳۶۳

مرحوم حاج سید حسن عارف کشفی اصطهباناتی فرزند سید مصطفی (کذا) از فضلاء و شعراء معاصر است - مقدمات را در اصطهبانات در خدمت مرحوم میرزا ابوالحسن محقق العلماء آموخت ، و آنگاه به شیراز رفت و معلومات خود را تکمیل کرد ، و در سال هزار و سیصد و شصت و سه وفات یافت - از اوست :

طـرـه زلف نگاری که شکن در شکن است
 خوشتر از مشک تـتـاری کـه بچین و ختن است
 دولت حسن خدا داد آن لام دو زلف
 یـا دل تنگ من و حلقه میم دهن است
 عقل حیران ز گل عارض آن غنچه دهان
 وهم عاجز که چه شیرین لب و شکرشکن است
 ما و مجنون بر عارف ز قضا قرعه زدیم
 سهم او لیلی و سلمای غزالی زمین است
 در میان من و فرهاد همین فرق بس است
 ما بکف سینه خراشیده و او کوه کن است
 عاشق زار از آن حسن ازل رفص کنان
 تا ابد جرعه کش بـا دة حب الوطن است
 آنکه در کوی محبت شب و روزش وطن است
 عارف کشفی و معروف به سید حسن است (۱)

عبدالائمه شیرازی = متولد ۱۳۱۹

آقای حاج سید علینقی حجتی شیرازی متخلص به «عبدالائمه» فرزند
 مرحوم سید مرتضی قابل فرزند سید حسین حجت فرزند سید علینقی فرزند حاج
 سید محمدباقر مجتهد شفتی رشتی.

از وعاظ و شعراء معاصر است - در روز چهارشنبه هجدهم شوال سال هزار و
 سیصد و نوزده در شیراز متولد شد - و در خدمت علماء آنشهر تحصیل علوم
 دینی و ادبیه کرد و سالهاست که در شیراز منبر میروود و حرفه اش وعظ و
 اندرز است.

در نامه‌ای که بنگارنده مرقوم داشته است مینویسد: « حرفه‌ام وعظ، ولی لیاقت این امر مهم را ندارم. نظر بخوابی که دیدم و اشاره موالیان تخلص را « عبدالائمه » قرار دادم، ولی در بندگی مقصرم چون در خود نگرستم امری و کاری که شایسته و بایسته درگاه حضرت باری بوده باشد از دستم برنیامده - الخ » نگارنده گوید: البته اظهار عجز و قصور در انجام اوامر و نواهی خالق معبود ممدوح اهل دین است و محبوب اصحاب یقین که ماعبد ناك حق عبادتك وماعرفناك حق معرفتك. فاما آنچه را من بنده از شیرازیان موثق شنیده‌ام صاحب ترجمه مردی پرهیزکار و عابدی درستکار است که جز درراه راست قدم نگذارد و زبان جز بگفتن حقیقت نگشاید. اشعارش همه درمدح ائمه اطهار است و گفتارش ملازم کردار - سلمه الله تعالی وایده بنصره - از اوست:

اندر توحید باری:

بنیام ایزه دارا قادر ذوالمن
 که عده‌زار زبان چو من بود الکن
 که ذکر وحدت او را بیاورم بزبان
 نه زبید آنکه بگویم بود چنین و چنان
 همین بس است که دانش فرد بی‌همتا
 بصیر و باخبر است او ز سر قلبی ما
 ز آب و باد و خاک و ز آتش محرور
 تمام دیو و دد و جن و انس و وحش و طیور
 نمود خلق ز يك قطره آب گنبدیده
 ز ملك صنع بسی صورت پسندیده
 برای آنکه هدایت شوند گمراهان
 پیمبران بفرستاد و خاتم ایشان

بود محمد و یارب بحق آنسرور

ز جرم بیحد عبدالاله تو بگذر

بر خیز از جا ساقیگا با دل خرم

اسباب طرب را بکن امروز فراهم

آور بمیان باده ناب از خم توحید

در عیش و طرب کوش و بنوش و خوش و خرم

دانی بکدامین خم آن باده بجوشد

از خم محمد - نه ز کاووس و کی و جم

زان می که اگر ، ور خورد قطره ای از آن

طعنه زند از نشاء آن باده به ضیفم

ز آن باده خورم من که طهور است و حلالست

نز خم عصیری که خبیث است و محرم

گر ز آن می جان بخش خورم یکدوسه ساغر

من اقمی غم را بدرم از دم تا دم

هم طائر طبعم پر و بالی زند آنگاه

از نشاء او بر پریم از بر شده طارم

بهر چو منی هست سرا وار خدا را

این باده بیفش که به است از می در غم (۱)

با جاست که من نوشم ز آن باده کلگون

زیباست نوازی تو گهی زیر و گهی بم

تو ریزی و من نوشم آنگه بکف آریم

من خامه و تو ساز - و بگردیم مصمم

(۱) در غم : تغمه ای از موسیقی - و موضیکه شراب آنجا خوب میشود - فرهنگ

نقیسی جلد دوم چاپ طهران .

هی تو بنوازی و من از طبع گهر را
 انشاء کنم مدح مهین خواجه عالم
 آن احمد و بوالقاسم و محمود و محمد
 آن علت غائی جهان - مفخر آدم
 بودی بچنین روز که مبعوت شد از عشق
 بر جن و بشر دیو و دد و افصح و ابکم



آقای حاج سیدعلینقی حجتی
 رباعیات :

خواهی تو اگر دانی در روز جزا
 شافع ز خلایق که بود ز امر خدا

جد حسنین است و بن عم علی است

فخر ثقلین باشد و بیاب زهرا

❖ * ❖

ای دل بگذر ز خصلت بولهبی گر عزت دارین - ز یزدان طلبی
باید که زنی دست تو سل به دو کون بر دامن مصطفی رسول عربی

عبد الغفور جهرمی = متوفی ...

سید عبدالغفور حکیم جهرمی .

از حکماء قرن سیزدهم هجری است ، و از شاگردان حاج مولی هادی
حکیم سبزواری بود ، که در حین تحصیل فلسفه مجذوب کلمات استاد شد ، و چون
از سبزواری به جهرم برگشت آتشی بر افروخت و کالبد خاکی را در آن بسوخت
و دیده از جهان بر بست (۱) سال سوختنش را بدست نیاوردم .

عبدالله شیرازی = متولد ...

آقای حاج سید عبدالله مجتهد شیرازی فرزند مرحوم سید محمد طاهر
مجتهد طهرانی .

از فقهاء و مجتهدین معاصر است - و آقای سید محمد جعفر طاهری سالف
الترجمه را برادر کهنتر - پس از تحصیل مقدمات در شیراز در سال ۱۳۳۹ رهسپار
نجف اشرف شد ، و در محضر درس مرحوم شیخ ضیاء الدین مجتهد عراقی و دیگر
بزرگان علم و دین حضور یافت و دوره فقه و اصول و سایر علوم دینی را بپایان
رسانید - و مشغول تدریس شد ، و چندی در آنجا بنشر علم و معرفت اشتغال داشت

آنگاه بشیراز رفت، و همشهریانش از او استقبال شایان و درخواست تشکیل حوزه درس کردند، ایشان هم این تقاضی را پذیرفت، و در تربیت طلاب علوم دینی و ترمیم مدارس قدیمه و رسیدگی بحال طالبان علم بسیار کوشید، و گروهی مستعدین را بمقام عالی علم و دانش رسانید، و در ۱۳۵۴ بار دیگر بنجف اشرف رفت، ولدی الورد مورد تجلیل و احترام عام و خاص قرار گرفت و شروع بتدریس کرد. در ۱۳۶۱ بزیارت کعبه شتافت و درمکه معظمه با بعضی از علماء مذاهب سنت و جماعت بحث کرد و مباحث مزبوره سه بار در شیراز و نجف چاپ و نشر و مورد تحسین واقع شد.



آقای حاج سید عبدالله مجتهد شیرازی

فعلا ایشان در نجف ساکن است ، و ملجاء و مرجع بسیاری از شیعیان ایران و عراق عرب می باشد . و در آنجا مدرسه ای بنیاد کرده است که در آن عده زیادی طلبه سکونت دارند .

تالیفاتش : ۱ - حاشیه بر عروة الوثقی (قسمتی از آن چاپ شده و بقیه را نیز مشغول چاپ هستند) ۲ - احتجاجات و مباحثات با اهل سنت و جماعت (مکرر در شیراز و نجف طبع شده) ۳ - رسائل متفرقه (چند جلد) ۴ - رساله عملیه (عربی و فارسی)

عبدالهادی شیرازی = متولد ۱۴۰۵

آقای سید عبدالهادی مجتهد شیرازی فرزند مرحوم حاج میرزا اسمعیل مجتهد فرزند میرزا سید رضی فرزند میرزا اسمعیل

از بزرگان علماء و فقهاء و مجتهدین و شعراء معاصر است ، و پس از رحلت حاج آقا حسین مجتهد اعلم بروجردی اعلی الله مقامه در هزار و سیصد و هشتاد (۱۳۴۰ شمسی) انتظار پیروان مذهب شیعه امامیه اثنی عشریه متوجه ایشانست ، و گروهی عظیم او را مجتهد اعلم عصر میدانند و مقلدمشار آلیه هستند در سال هزار و سیصد و پنچ (سال فوت پدرش) در عراق عرب (گویا کاظمین) در میان خانواده فضیلت و تقوی متولد شد ، پدرش (حاج میرزا اسمعیل) پسر عم و برادر زن مرحوم حاج میرزا حسن مجتهد شیرازی و از شاگردان نامور او بود ، و در دهم شعبان هزار و سیصد و پنچ وفات یافت و جسدش را به نجف اشرف انتقال دادند و در صحن مقدس دفن کردند ، او را دو پسر بنامهای میرزا عبدالحسین و میرزا عبدالهادی (صاحب ترجمه) بود ، میرزا عبدالحسین مردی زاهد و پرهیز گار و معرض از زخارف دینوی میبود که بطهران رفت و در آنجا گوشه گیری اختیار کرد .

مترجم علوم دینییه را در خدمت پسر عمه اش میرزا علی آقا مجتهد شیرازی

و آخوند مولیٰ نجم، کاظم خراسانی تحصیل کرد و بمقام رفیع اجتهاد رسید - و در نجف بتدریس درس خارج مشغول شد، وی دانشمندی محقق و صاحب نظری مدقق و نیکو سیرتی خوش خلق است، وصفات حسنه را از اسلاف طاهره خود بیه ارث برده او را طبع شعر است و بیت ذیل از آنجمله است که در مدح حضرت ابوطالب سروده است:

ابو طالب حامی الحقیقه سید تزان به البطحاء فی البر والبحر

ابقاء الله تعالى علماً للدين وغوثاً للمسلمين - (۱)



علی ابزری - متوفی ۸۱۵

علی بن محمد بن عبدالله متطبب ابزری (۱).

از اطباء و نویسندگان قرن هشتم و اوائل قرن نهم هجری است - و با امیر تیمور گورکانی معاصر شرح حال او را درجائی ندیده‌ام، جز اینکه نسخه‌ای از کتاب «المختصر فی الطب» که از تصنیفات اوست و بخط خودش و در سال هفصد و نود و پنج آنرا تصنیف کرده است و در هشتصد و یک نوشته در کتابخانه فاضل معاصر آقای فخر الدین نصیری ذیل شماره ۴۷۳ موجود است که اینطور آغاز می‌شود: بعد البسملة: « الحمد لله الذی الهم الانسان علم الطب لحفظ صحة الابدان و ازالة المرض بقدر الامکان - الخ » و در آخر کتاب می‌نویسد: « تم الكتاب المسمى بالمختصر علی ید مولفه افرع عباده الله تعالی الی رحمة علی بن محمد بن عبدالله المتطبب الابزری جعل الله خیر عمره آخره و خیر عمله خواتیمه و خیر ایامه يوم یلقاء - فی الثانی والعشرین من رجب المرجب لسنة احدى و ثمانمائه . . . و قد فرغت من تالیفی هذا المسمى بالمختصر و کتابته فی الثانی والعشرین من جمادی الاولی لسنة خمس و تسعین و سبعمائه فی جبل قرية کما سح احدى قری بلدة ابزر من قوابع شیراز فی زمان خروج ملک یقال له تمور گورکان (۲) الخ .

حاج خلیفه در کشف الظنون نامی از این کتاب و مصنفش برده است و

(۱) تطب - مطاوع طب - الرجل : تعاطی علم الطب و هو لا یمرفه معرفة

جیده - المنجید .

بنابر این متطبب بکسی میگویند که بدون تحصیل علم طب - طبابت میکند و مانند

آنست : تادب - اما اینکه صاحب ترجمه بجای طبیب خود را متطبب خوانده است شاید از

راه خفض جناح و باصطلاح شکسته نفسی بوده است .

(۲) در اصل کوکان - و معلوم است که حرف راء از قلم مصنف افتاده .

می نویسد: کتاب المختصر فی الطب لعلی بن محمد بن عبد الله المتطبب الابزری المتوفی ۸۱۵ هـ.

بنابر این بتصریح حاج خلیفه سال فوتش هشتصد و پانزده بود.

فیاض جهرمی = متوفی . . .

مرحوم سید علی عطار جهرمی متخلص به «فیاض»

از شعراء و نقاشان معاصر است - فرصت در آثار عجم مینویسد: بشغل عطاری مشغول است، در اوانی که فقیر آنجا (جهرم) بودم، بمراقبت شخصی بدیدنم قدم رنجه فرمود، قدری صحبت نمود، پیرزنده دل ظریفی است، روزی بمحضر خویشم خواند کتاب کبیری پیشم نهاد، مشتمل برصد هزار بیت، تاریخ از عهد آدم علیه السلام الی زماننا هذا را ببحر تقارب (مثنی مقصور بوزن فعولن - فعولن - فعولن - فعول) منظوم فرموده بود، و مجالس تصویر آنرا نیز خود صورتگری نموده بود، اظهار داشت که این کتاب را مطالعه نما بعض اشعارش را اصلاح فرما - الخ « سال فوتش معلوم نشد -

فیاض ناظمی شیرازی = متولد ۱۲۸۷ شمسی

مختصر ترجمه اش در جلد اول کتاب ذیل ترجمه پدرش مرحوم سید اسدالله حکیم باشی اصطهباناتی آورده ایم - در اینجا تکمیل میشود - ویک غزل و رباعی که گفته است میآوریم -

صاحب ترجمه در نظم و ترتیب و دقت و صحت عمل در انجام وظیفه شهرتی دارد، و اگر از کار اداری خود که ریاست صندوق دانشگاه شیراز است فراغت حاصل کند بکار نویسندگی میپردازد و مقالات اجتماعی مفیدی مینویسد که در پاره ای از جرائد درج میشود، اخیراً کتابی بنام «هدیه سفری» در مسافرت خود

بطهران نوشته است که در شیراز چاپ و نشر شده ، و مورد توجه بزرگان و اهل دانش قرار گرفته است ، و بر آن تقاریض متعددی نوشته اند .

در اینجا مندرجات صفحه ۱۱۶ «هدیه سفری» را که متضمن غزلی است عیناً نقل میکنیم :

« غزلی در امید - بسیاری از بزرگان و عرفاء و فلاسفه گفته اند : « در بعضی موارد بجهل محتاج‌تریم تا بعلم » آری جهل و بیخبری که با امید همراه باشد بمراتب بهتر است از علم و اطلاعی که یأس و بدبینی آورد - غزل زیر را که خود در سفر تهران سروده ام ، میتواند همین موضوع را نیز برساند :

بیخبری و امید :

من نمیخواهم که مأیوس از وفای یار باشم

ناامید از وعده‌های آن بت عیار باشم

گر چه سنگی خاره جای دل ، نهاده زیرپستان

من نمیخواهم که دل بشکسته زین دلدار باشم

باز هم خواهم که چون طقلان خوش‌باور بیازی

دارم مشغول و در اینکار خود بیمار باشم

من نمیباید که از بازی گردون سر درآرم

بهر من سردرد هست از مجرم اسرار باشم

حکمت محض است کسی از مرگ خود آگه نباشد

من نمیباید که آگه از جفای یار باشم

ز آنکه گر خواهم بدانم و آنکه گر خواهم بفهمم

روز و شب خون جگر باید خورم ، بیمار باشم

فیلسوف این جهل خوشتر باشد از علم غم‌افزا

خواب باشم به ، که با درد گران بیدار باشم

غزلیهای ذیل نیز از اوست :

دگر بکعبه و بتخانه کی کند رورا کسیکه دید بچشم ، آن دوطاق ابرورا
دو صد تهمت و رستم ببندد اندر بند اگر که باز کند آن کمند کیسورا
هلاک کرد جهان را دو چشم خونریزش زدند تهمت چنگیز و هم هلاکو را
کند سکنند رومی ز رشک بر سر خاک چو بنگرد لب آب حیات هندو را
بیباغ بر لب جو هر زمان همجویم نگار غنچه لب سرو قد دلجو را

تو فیلسوف بچوگان فکر جهد مکن

که برده اند بشعر از تو دیگران گورا

از جلوه جمال تو عالم مزین است وز پرتو رخت مه و خورشید روشن است
صد چون عزیز مصر کند سجده رخت بر خاک در گهت سر دارا و بهمن است
گر چون خلیل با تو بآتش مرا برند بی شبهه بر من آتش سوزان چو گلشن است
مدهوش و مست کرده مرا چشم جادویت دیگر مرا چکار بمیخانه رفتن است

در مجلسی که جمله فمیجان نشسته اند

جانا سخن مگو که زبان تو الکن است

سوزد از شعله رویت صنما ابراهیم لرزد از طره هویت دل موسای کلیم
صد چو یوسف شده در چاه زنجنان اسیر دل صد همچو زلیخا سر زلف تو مقیم
تا که در روم رخت پادشاه است هندوی خال ترك خونریز تو تسخیر کند هفت اقلیم
گاهی از غمزه و گاهی ز غمت میکشیم چکنم پیش تو گر جان نتمایم تسلیم
گر مرا نیست ز دینار و درم نیست غم ذره ای خاک سر کوی تو به از زروسیم

ای سکنند مطلب زندگی از آب حیات

بین که ما زنده جاوید از این خاک داریم

رباعی :

گر عقل سلیم داری و رأی متین با هم گرد آر علم و دارائی و دین
کاتند دو جهان سعادت و عاقبت تنها ز همین جمع نیابد تاملین

معنی فدشکوئی = متوفی ۱۱۱۵ یا ۱۱۳۷

مولانا محمد مسیح بن اسمعیل فدشکوئی فسائی متخلص به «معنی» و معروف به «آخوند فدشکوئی» -

از فقهاء و فضلاء و شعراء قرن دوازدهم هجری است، و این همان «آخوند فدشکوئی» است که ترجمه اش در جلد اول این کتاب گذشت، ولی چون در آنوقت مأخذ بنده در این مورد منحصر به «فارسنامه ناصری» بوده و از حالش جز آنچه را در کتاب مزبور آمده است آگاه نبوده ام، و اشعار فارسی او را ندیده و بمقام رفیع فضل و دانشش پی نبرده بودم، جبران مافات را بار دیگر در اینجا ترجمه وی را ذیل تخلصش که «معنی» بوده است میآورم که حق او ادا شده باشد -

ترجمه و اشعار این مرد دانشمند را علاوه بر فارسنامه ناصری در دو تذکره دیده ام، یکی تذکره نصرآبادی و دیگری تذکره شیخ محمد علی حزین و چون حزین با او معاشرت و شاگردش بوده گفته اش در مورد او سند است، اگرچه سال فوتش را ضبط نکرده است و نصرآبادی سال هزار و صد و پانزده می نویسد و این منافی است با تاریخی که فسائی نوشته و سال فوتش را هزار و صد و بیست و هفت ثبت کرده است و منهم بنقل از آدم رحوم در ترجمه اش آورده ام، و ظن غالب آنکه سال ۱۱۱۵ که نصرآبادی نوشته است صحیح باشد -

بالجمله نصرآبادی می نویسد: مولد اوقصبه فسا است، از جمله محال شبانکاره فارس (۱) با آنکه قاطبه اشباه و اقوامش در طلب دنیا و معاش ارباب دیوان بوده اند

(۱) معلوم است که نصرآبادی اشتباه کرده است، و فسا از جمله محال شبانکاره

نیست، در فارس سه محل بنام شبانکاره وجود دارد اول دهستانیت از بخش برآزجان از شهرستان بوشهر که مرکز آن قریه است بنام «ده کهنه» دوم: نام دهی است از دهستان میمند بخش مرکزی شهرستان فیروزآباد سوم: دهی است از دهستان بخش کوهک شهرستان جهرم - بنابراین هیچکدام از این سه محل مربوط فسا نیست و چنانکه نوشته ایم مولد صاحب ترجمه فدشکوئه بوده که از دهستان شیکوه زاهدان فاست -

مومی‌الیه نظر از آن پوشیده ، در عنفوان شباب جلای وطن نموده در شیراز به خدمت
 علامی شاه ابوالولی‌نسابه بن‌حاصل مشغول گردیده ، چون آئینه قبولش پذیرائی
 عکس شاهد غیبی گردید - وارد دارالسلطنه اصفهان شده ، در سلك تلامذه علامی
 آقاحسین (۱) منتظم گردید - بادراك وشعور معانی اکثر کتب متداوله را دیده ،
 و در جمیع علوم بانتهی رسیده وصحبت شریفش در کمال کیفیت بنوعی محبوب دلها
 است که چون پیاله می دست بدستش میگردانند - سلیقه‌اش در باب نظم و نثر کمال
 لطف دارد - قصیده‌ای که در باب « دردیا » گفته دایلی روشنست بر اثبات دعوی
 فقیر و دیباچه‌ای بر مجموعه فقیر نوشته که کمال غرابت دارد و « معنی » تخلص
 دارد -

گفتیم که شیخ محمد علی حزبن از شاگردان او بوده و در تذکره خود فوق العاده
 او را ستوده است و مینویسد از شاگردان آقا حسین خوانساری بوده و من قرب چهار
 سال بسیاری از فنون مثل : منطق و هیات و حساب و طبیمات و الهیات را در خدمت
 او آموخته‌ام - نیز مینویسد که بفارسی و عربی شعر میسروده و در اشعار فارسی « معنی »
 و در ابیات عربی « مسیح » تخلص میکرده است ، و در مراحل عشر تسعین (۲)
 وفات یافته و من برای او مرثیه گفته‌ام ، و ابیاتی چند از مرثی مذکور را آورده
 است .

هم او میگوید که مدتها در دارالسلطنه اصفهان بود تا اینکه باو منصب
 شیخ الاسلامی فارس داده شد و از آن بعد در شیراز مسکن کرد و من از اصفهان به
 شیراز رفتم و در خدمتش تحصیل علم کردم - و از جمله خطب بلیغه او دو خطبه است

(۱) مراد آقاحسین بن بهال‌الدین محمد مجتهد امامی معروف به « محقق خوانساری »

است که سال ۱۰۹۸ در هشتاد و دو سالگی در اصفهان وفات یافته است و در تخت فولاد
 مدفون شده -

(۲) در اصل چنین است ، شاید « عشرة تاسعه » اعنی نود سالگی بوده

که در جلوس شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی انشاء کرده ، نیز مراسلاتیست که از جانب سلاطین صفویه و وزراء آنها بشرفاء مکه و والی یمن نوشته ، و با آقا حسین خوانساری و پدر حزین و خودش و مولی علیرضا تجلی و میرزا اشرف حکیم و میرزا مهدی صدر اعظم و محمد بیگ وزیر مکاتبه داشته است و يك يك نامه های او نمونه ای از فصاحت و بلاغت و دانش است. و از نقائس منشات فارسی او دیدنیست که بر ترجمه کتاب « مصائب النواصب » و بر رساله خود که در قصر و اتمام است نوشته اشعار فارسی و عربی با معنیاتی که سروده قرب یک هزار بیت میباشد چند بیت از اشعار عربی او را که در فارسنامه ناصری مفلوط چاپ شده بود عیناً در جلد اول این کتاب آورده ایم اکنون میپردازیم بنقل اشعار فارسی او :

از اوست :

بسر نتوان رساندن با حیات تن زده دل را بچشم نقش پادرخواب نتوان دید منزل را
 رهین همت خویشم که باعذر تهیدستی چو رد شمس مشکل میشمارد رد سائل را
 زبس ذوق شهادت بود طوق گردن جانم سرم گرداب کرد ، آبدم شمشیر قاتل را

خون بقدر چهره رنگین کردنی در دل نماند

اینقدر هم نیست رنگ از چرخ زنگاری مرا

✱

گرفتار ترا چون جوهر شمشیر از حیرت

سخن از ناتوانی بر لب اظهار می پیچد

تواضعهای دشمن در عقب سر گشتگی دارد

زه پر خم عنان سیل بی زنهار می پیچد

نمیدانم رگ جان که شد پیوند با زلفش

که دل در سینه ام می پیچد و بسیار می پیچد

ز عذر کرده ها (معنی) خجالت بیشتر دارم

بخود تسبیح من از شرم استغفار می پیچد

یکشب بکام شوق در آغوش خودترا میخواستم ز دور تماشا کنم ، نشد

از شرم گل روی تو چون رشته کوهر از دیده نگاهم عرق آلوده بر آمد

ز بیم دزد معنی شهر خود پوشیده میدارم چو زرداری که براهل طمع حالش نهان باشد

نمک ز شور جنون رفت و بیدماغم کرد سیاهی از سر داغم فتاد و داغم کرد

غم نیست اگر دل غم بسیار دارد این بس که بمن عیش سر کار ندارد

☆

رنگش ز شوخ چشمی نظاره بشکند بر روی او بدیده (معنی) نظر کنید

☆

ساقی بیار باده که کارم بکام شد می در پیاله ریز که عیشم مدام شد

☆

همین بس است که میبایدم جدا ز توزیست

دگر حکایت شبهای انتظار می پرس

☆

قطع نفس خصم بمقراض خموشی است مگشای به تند لب و شمشیر دودم باش

☆

تا که شاهین زبانت بتر از وی دو گوش سخن خویش نسجد بسخندان مفروش

☆

سیه بختی که دارد در نظر لعل می آشامش

چو داغ لاله از خون جگر رنگین بود جامش

نفس بر کرد آن چون رشته گلدسته می گردد

زبان هر گاه گل بر سر زند ، از بردن نامش

دل از نار در آزار خود بیتاب تر دارم نو آموز غم دیوانگیها در نظر دارم
چو ابری گرد از خاکم بچندین رنگ برخیزد
چنین کز اختلاف طور او خون در جگر دارم



سرشك نیمه شب چون گوهر مقصود میگردد
باین امید منهم دانه بر خاک میریزم



همچو داغ لاله بخت ما نقاب وصل ماست
گر در آغوش توایم، از پیرهن در آتشیم



ز جای خویشتن بر خیز و رنگین ساز مجلس را
که نبود پوچ گو را بهتر از نقل مکان نقلی

پایان ذیل کتاب

فهرست اسامی کتب و مجلات و جرائد

جلد اول

| (حرف الف) | |
|---------------------------------------|------------------------------------|
| آئین دانش - ۴۵ | اتحاد اسلام (روزنامه) ۵۴۱ |
| آئین نامه - ۶۴ | اتحادیه یسئی جهانی - ۵۳۲ |
| آئینه فارس (روزنامه) ۵۷۷ | اتم - ۴۵۷ |
| آتشبار (روزنامه) () ۳۴۰ | اثبات الواجب - ۲۳۱ |
| آثار احمدیه - ۱۹۱ | اثر هزارویک سخنور ۵۹۱ |
| آثار العنابه - ۳۱۷ | اجتماع ملی (روزنامه) ۴۶۸ |
| آثار جعفری - ۱۹۸ - ۲۸۴ | احتیاج چین بوسائط نقلیه - ۵۳۴ |
| آثار عجم - و - ۳ - ۳۱ - ۷۸ - ۹۷ - ۱۴۵ | احزاب سیاسی آمریکا - ۵۳۲ |
| ۱۴۸ - ۱۵۱ - ۳۷۰ - ۳۸۴ - ۳۸۷ - ۴۶۲ | احوال کرستینو و کلمبیس - ۲۰۶ |
| ۴۶۹ - ۵۰۷ | اخبار النعاة البصریین ۱۲۳ |
| آثار محلی فارس - ۴۹۱ | اختلاف الناس فی الروح - ۱۴۷ |
| آداب المریدین - ۱۴۷ | اخلاق ملی و ظهور و شکیل آن - ۵۳۴ |
| آدمیت (روزنامه) ۴۴۴ - ۵۴۹ - ۵۵۸ | اخلاق الوزیرین - ۱۲۵ |
| آرمان (مجله) ۵۴۶ | اخوت واتحاد - ۱۸۵ |
| آرین (مجله) ۵۴۱ | ادب الصغير - ۶۴ |
| آرتینس (مجله) ۳۳۰ | ادب الكبير - ۶۴ |
| آفتاب درخشنده - ۳۴۴ | ادلة الحق علی الباطل - ۹۲ |
| آگهی شهان - ۳۴۴ | ادلة سبعة - ۳۹۳ ادوار العمیات ۲۹۹ |
| آموزش و پرورش (کتاب) ۴۴ | اراده آهنین - ۴۴۴ |
| آموزش و پرورش (مجله) ۵۳۰ | اسامی المشایخ - ۱۴۷ |
| آیا انجمن ملل متفق ... - ۵۳۳ | اسباب و علل وجود سیستم حیات عشائری |
| الایات الافاق فی خواص الافاق - ۳۸۱ | در ایران - ۵۳۳ |
| آینده باختار - ۵۳۱ | استخر (روزنامه) ۶ - ۲۵۸ - ۲۵۹ |
| ابراهیم بیك - ۴۳۶ | ۲۸۱ - ۵۹۰ |
| ابلاغ (روزنامه) ۵۵ | اسرار الانصار - ۳۴۴ |
| ابومسلم خراسانی - ۴۴ | اسرار التوحید - ۱۴۹ |
| | اسرار العقائد - ۱۳۴ - ۳۸۷ |

- اسرار تاریخ باریس - ۵۶۰
 اسرار تاریخی قاجاریه - ۳۴۵
 اسرار خلقت: ۲۹۶ - ۵۰۲ - ۵۵۹-۵۶۵
 - ۵۷۶
 اسکندرنامه (نظامی) ۵۵۸
 اسماء کل شیئی - ۳۹۳
 اشارات الواصلین - ۹۳
 اشعار مولودیه - ۳۱۷
 اشعار نغز - ۴۹۱
 اصلاحات اجتماعی - ۴۴
 اصلاحات مذهبی - ۵۳۳
 اصول اقتصاد - ۱۸۵
 اصول حقوق موضوعه - ۱۸۵
 اصول فلسفه عمومی - ۵۲۲
 اصول فن گراف - ۵۳۱
 اصول کل مالیات - ۱۸۵
 اصول گیاه شناسی - ۵۳۱
 اصول ورزش بدنی - ۵۳۲
 اصول هندسه جدید - ۵۳۱
 اضواء الشمس فی النهی عن اضاءة الصلوات -
 الخمس - ۳۱۳
 اعلام الشیعه - ۴۸-۴۹-۵۴-۹۰-۱۱۲
 ۱۱۳-۱۱۴-۱۲۲-۱۲۳-۲۳۳-۲۶۶
 ۱۶۷-۳۴۵-۳۹۴-۴۲۷-۴۲۸-۴۲۹-۴۳۰
 افکار عمومی - ۵۳۳
 اقتصاد صلح - ۵۳۴
 الوستیک - ۲۷۵-۲۷۶
 الادب القاضي علی مذهب الشافعی - ۱۲۹
 الادلة فی تعلیل مسائل التبصره - ۱۲۰
 الاربعین - ۱۹۶ الارشاد ۱۷۳
 الارشاد فی شرح الكتاب الصیمری - ۱۲۰
 الاستدراج - ۱۴۷
 الاستدراج والاندماج - ۱۴۷
 الاستذکار - ۱۴۷ الاستقامه - ۹۵
 الاسرار و سر الاذکار - ۱۳۹
 الاشارات الالهیه - ۱۲۵
 الاغانی - ۱۴۷ الاقتصاد - ۱۴۷
 الانقاع - ۱۳۳ الامتاع و الموانع - ۱۲۵
 الانوار فی کشف الاسرار - ۱۷۴
 الابضاح - ۵۱۷ البریکه و جنتلی - ۵۳۴
 الفات القطع والوصل - ۱۳۳
 آفیه - ۹۹ الکتروالوستیک - ۲۷۶
 امهر بالیسم - ۵۳۴ انتقام تاریخ - ۳۲۳
 اندرز نامه - ۴۷۸
 انرژی اتم و سیاست خارجی امریکا - ۵۳۴
 انساب سمعانی - ۱۲۰ - ۱۴۹ - ۱۵۱
 انشاء اعلی - ۲۵۶ انشاء الصلوات - ۱۹۶
 انشاء و نامه نگاری برای همه - ۳۱۵
 انقلاب ایران (برون) ۵۹۱
 انودج العلوم - ۹۹
 انوار التنزیل و اسرار التاویل - ۵۱۷
 انوار النعمانیه - ۳۴۸
 انیران - ۵۴۶ انیس الناس - ۱۹۵
 اواسط القلند فی الروابط و الفرائد - ۴۷۸
 اوصاف المقربین - ۱۹۷
 اومانیزم و ادبیات فارسی - ۱۵۰
 ایالت تنسی امریکا - ۵۳۳
 ایام محبس - ۲۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹
 ابجاذ المختصر - ۴۷۴
 ایدئولوژی و بوتویا - ۵۳۴
 ایران بل پیروزی - ۵۳۲
 ایران کنونی و خلیج فارس - ۳۱ - ۱۶۲
 ایران ما (روز نامه) ۵۶
 ایران و جنگ دوم جهانی - ۵۳۲
 ایران و رضا شاه کبیر - ۱۸۵
 ایران و سه قدرت بزرگ جهانی - ۵۳۲
 الیاغوجی - ۶۴ ایقاط الهیجه - ۱۴۲

حرف (ب)

- بادۀ بیخمار - ۵۲۹
باکورة الطلب لاهل الادب - ۲۴۸
بحر الحقائق - ۵۴ بحر السعاده - ۸۸
بحر اللثالی - ۴۵۴ بحران وجبران ۱۸۵
بحور الالغان - ۲۴۴
بدایة الذاکریں - ۳۲۷
البرق التقاء وشمس اللقاء - ۱۳۹
بریتانیا شریک صلح - ۵۳۳
بزرگان ما - ۴۴۴
بساتین العنایہ - ۳۱۷
بستان الادب - ۹۶ البسط - ۹۰
بسوی نظم نوبن - ۵۳۴
البصائر والذخائر - ۱۲۵
بفداد نامه - ۱۰۲ بنیة الوعاة - ۵۱۸
البلاغ (روز نامه) ۴۲۳
بلد الامین - ۹۱ بلوی الانبیاء - ۱۴۷
بنفشہ ویادبود یاران - ۴۹۵
بیاض ابراهیمی - ۵۲
بیان - ۳۹۱-۳۹۲ بیان الحق - ۱۹۸
بیان الفتاوی فی شرح الحاوی - ۴۷۴
بیچون نامه - ۵۰۲
بیست سال بهران - ۵۳۳ - ۵۳۴
بینکرشوک - ۵۳۴

حرف (پ)

- پارس (روز نامه) ۱۸۹ - ۲۳۰ - ۲۳۹
۴۴۸ - ۴۹۱ - ۵۳۰ - ۵۶۹
پازار گاد (مجله) ۵۲۸-۵۳۰
پایه قدرت روسیه شوروی ۵۳۴
پر سیلیس (مجله) ۵۵ - ۵۶
پنج قصیده ۵۳۰ - بهلوان زند ۵۴۶
پیام بازار گاد بمردم فارس ۵۳۰
پیش آهنگ چیست؟ ۵۳۰
پیش آهنگی ایران ۵۳۰

پیشوایان فکر - ۲۶۰

پیمان غیر مکتوب - ۵۳۴

حروف (ت)

- تائیرات تمدن هلنیم در ایران - ۵۳۳
تائیرات حمله عرب به ایران - ۵۳۳
تاج المروس - ۱۴۹
تاریخ ادبیات ایران (برون) ۵۵۷
تاریخ اسلام (تالیف آموزگار) ۴۴
تاریخ اسلام (تالیف واشنگتن ارونیك) ۵۱
تاریخ اصلاحات سیاسی - ۵۳۲
تاریخ اصفهان ۱۴۰
تاریخ اصفهان وری - ۳۴۵
تاریخ الحکماء - ۱۰۶ - ۱۲۶
تاریخ الفقهاء ۱۷۱
تاریخ انگلستان جدید - ۵۳۲
تاریخ بحرین - ۳۱۲ تاریخ بصره - ۴۳۶
تاریخ بغداد - ۱۴۹
تاریخ جرائد ومجلات ایران - ۴۲۵-۵۰۰
تاریخ سلطان سلیم - ۴۴۳
تاریخ سید علی محمد باب - ۳۹۲-۳۹۳
تاریخ شیراز - ۱۱۶
تاریخ عمومی - ۵۴۲
تاریخ فرضیه سیاسی - ۵۳۱
تاریخ فلسفه سیاسی - ۵۳۰
تاریخ گزیده - ۱۴۸ - ۱۴۹
تاریخ مشایخ فارس - ۹۲
تاریخ مطبوعات و ادبیات جدید ایران
(برون) - ۴۲۲
تاریخ مفصل وجامع ایران - ۵۱۶
تاریخ مقدس - ۵۱
تاریخ وجغرافیای برازجان - ۲۰۲
تاریخ یزد (حاج میرزا احمد) ۲۱۲
تاریخ یزد (آبشی) ۳۰۰

- تاریخچه شرح حال حکیمباشی اصطهباناتی ۲۶۴
تاریخچه و تشکیلات پیشاهنگی دختران
در جهان - ۵۳۰
تاسیس کمرک دردنیای قدیم - ۱۸۵
تبیین القوانين - ۲۰۶ التبصره - ۷۹ - ۱۲۰
تجارت واقتصاد بین الملل - ۵۳۳
تحفه السلطان فی مناقب النعمان - ۳۷۹
تحفة العالم - ۲۰۵ - تحفه العنايه - ۳۱۷
تحفه المحبین - ۱۷۳
تحلیل ماده وقوه - ۵۳۰
نخت جمشید (روزنامه) ۴۹۱
التخلص - ۷۹
التدوین فی ذکر اخبار قزوین - ۱۴۹
تذکره آشکده - ۵۱۹ - ۵۴۷ - ۵۴۸
۵۹۱
تذکره اشعه شعاعیه - ۳۲۶ - ۳۳۵ - ۳۸۴
۴۷۴ - ۵۲۰ - ۵۲۷ - ۵۵۸
تذکره الاولیاء ۸۷ - ۱۴۰
تذکره التوحیدیه ۱۲۵
تذکره الشعراء (سمرقندی) - ۵۸
تذکره العارفین - ۵۱۴
تذکره العنايه - ۳۱۷
تذکره الکازرونیه - ۹۹
تذکره المعاصرین (حزین) ۱۷۹ - ۱۸۰
تذکره انجمن خاقان - ۴۵۳
تذکره بیان محمود - ۵۰۶ - ۵۱۹
تذکره تحفه سامی - ۵۴۷
تذکره دلگشا - ۳۰۹ - ۳۴۲ ، ۴۵۲ ، ۴۵۴
تذکره روز روشن ، ۱۱۰ ، ۳۲۴ ، ۳۲۵
۳۶۹ ، ۳۷۹ ، ۴۶۰ ، ۵۹۱ ، ۵۹۲
تذکره ریاض العارفین ، ۴۲ ، ۵۴ ، ۱۳۳
۱۶۴ ، ۱۵۷ ، ۱۷۴
تذکره زنان سخنور ، ۵۶۰
تذکره سینه خوشگور ، ۷۰ ، ۳۷۸ ، ۳۷۹
- ۴۵۶ ، ۴۳۲ ، ۴۳۱ ، ۳۸۱
تذکره شعاعیه ، ۳۳۶ ، ۳۳۷
تذکره شکرستان فارس ، ۱۷۹
تذکره شمع انجمن ، ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۳۹۶
تذکره صبح گلشن ، ۵۰۶
تذکره عباسی ، ۲۴۹
التذکره فی شرح مسائل التبصره ، ۱۲۰
تذکره لیاب الالباب عوفی ، ۱۷۶ ، ۱۷۷
تذکره مجالس النفاس ، ۲ ، ۲۴۳ ، ۲۴۷
۵۴۷
تذکره مجمع الفصحا ، ۱۵۱ ، ۲۴۶ ، ۳۰۹
۵۲۰
تذکره مدینه الادب ۴۲
تذکره محمد شاهی ۳۶۹
تذکره مرآة الفصاحه ۱۷۹
تذکره میرزا فرج اله خان طرغه ، ۳۲۶
تذکره میر غلامعلی آزاد ، ۱۷۹
تذکره نصر آبادی ، ۲۷۷ ، ۲۸۳ ، ۳۲۵
۳۴۳ ، ۴۲۸ ، ۴۴۶
تذکره هفت اقلیم ، ۱۴۹ ، ۲۸۰ ، ۴۳۴
۵۴۷
تذهیب التهذیب ، ۳۱۰
ترجمه فرانسوی بیان ، ۳۹۲
ترجمه مواهب الشریعه ، ۳۷۹
ترغیب العباد فی طریق الرشاد ، ۲۰۱
ترقی صنایع و ادبیات... در ایران در زمان ساسانی
۵۳۳
تشکیلات و اداره دستگاه حکومت ایران از
هضامنشی تا مشروطه ، ۵۳۲
تصوف سلسله الذهب ، ۱۹۱
تعلیقات بر تفسیر بیضاوی ، ۱۱۲
تعلیقات بر مدارک شرائع ، ۴۵۴
تعلیقه بر الکتاب سیبویه ، ۱۶۱
تعلیقه بر تجرید طوسی ، ۲۰۰

تعلیقہ بر فصل الخطاب - ۲۱۱
 تعلیقہ بر نفعات الانس - ۲۱۱
 تعلیمات درجہ اول پسران - ۵۳۰
 تعلیمات درجہ دو دختران - ۵۳۰
 تعلیمات درجہ دو پسران - ۵۳۰
 تعلیمات درجہ ۳ دختران - ۵۳۰
 تعلیمات درجہ سه پسران - ۵۳۰
 تفرج بوستان - ۲۸۱
 تفسیر آية الكرسي - ۴۹
 تفسیر التوحید - ۳۹۴
 تفسیر القرآن (قاضی ابو محمد عبدالوهاب شیرازی) - ۱۷۱
 تفسیر القرآن (ابوالبرکات کازرونی) - ۸۸
 تفسیر الکتب الاربعہ لبطلمیوس - ۱۰۵
 تفسیر الواو والصفات - ۳۹۴
 تفسیر الہاء - ۳۹۴
 تفسیر بسم الله - ۳۹۳
 تفسیر بیان المعادہ - ۳۱۰
 تفسیر حدیث جاریہ - ۳۹۲
 تفسیر حسن - ۳۴۵
 تفسیر دائرہ الخند - ۳۹۴
 تفسیر سورة الفدر - ۳۹۴
 تفسیر سورہ بقرہ - ۳۹۳
 تفسیر سورہ حمد - ۳۹۳
 تفسیر سورہ کوثر - ۳۹۲
 تفسیر سورة والمصر - ۳۹۲ - ۳۹۳
 تفسیر سورہ یوسف - ۳۹۲
 تفسیر قانونی مدنی - ۳۵۹
 تفسیر قرآن مجید (تالیف بسمل) - ۴۵۴
 تفسیر کروئولوژیکی تاریخ ایران - ۵۳۳
 تقریظ الجاحظ - ۱۲۵
 تقریظ بر شرح اشارات خواجہ نصیر طوسی - ۴۲۸
 تکمیل علم حقوق - ۱۸۵

تکمیل الاقناع فی النحو - ۱۷۰
 تلخیص ابلیس (یا نقدا العلم والعلماء) - ۱۴۹
 تنبیہات عشر - ۱۹۷
 تنبیہ الفقراء - ۵۱۴
 تنبیہ فی الفقہ - ۷۹
 تنویر المصابیح فی شرح المصابیح - ۲۴۸
 توازن قوای فردا - ۵۲۴
 توقعات ونصوصات متفرقة - ۳۹۴
 توماس هابس - ۵۳۴
 تهذیب الاخلاق - ۵۱۷
 (حرف ج)
 جامع الرشاد - ۱۴۷
 الجامع فی الحساب - ۱۲۹
 جامعہ نیکو - ۵۳۴
 جبر و مقابله برای دبیرستانها - ۵۳۱
 جزیره العرب - ۱۳۳
 جشنهای ایزدی - ۴۹۱
 جغرافیای سیاسی کیهان - ۱۳۰
 جغرافیای صلح - ۵۳۴
 جغرافیای مفصل جلگہ شیراز ۲۳ ۳
 جغرافیای مفصل کازرون - ۴۹۵
 جمع الفرق لرفع الخرق - ۲۱۱
 الجمع والتفرقة - ۱۴۷
 جمعیت یکی از مسائل دموکراسی - ۵۳۴
 جبل الاصول - ۱۵۹
 جمهوری افلاطون - ۵۳۴
 جنک و صلح در دیلماسی روسیه - ۵۳۴
 جواب المسائل - ۳۹۳
 جواهر الکلام ۲۶۷ - ۴۲۹
 جوشن (روزنامه) - ۳۷۹
 الجوع وترك الشهوات - ۱۴۷
 جهان الرمل - ۳۷۰
 جهان روح و آفرینش - ۴۴
 جهان ژنرال هاوس هوفر - ۵۳۴
 جهان نو چگونه خواهد بود - ۵۳۴

جبل التین (روزنامه) ۵۶ - ۲۵۹ - ۴۹۱

۴۱۲ - ۴۳۶

الصح العقلي - ۱۲۵

حجة النہی فی لمعة للہا - ۱۳۹

حدائق الاعراب - ۱۲۲

الحدائق الغوالي ۲۳۴

حدوث العالم - ۴۱۳ حديقة الشراء ۲۱۲

حريف (روزنامه) ۵۲۹

الحصن الحصين - ۹۱

حقائق الاخبار - ۱۷۳

حکومت نمایندگی - ۵۳۴

حل المسائل جبر ۵۳۱

حل المسائل رياضيات عاليه ۵۳۲

حل المسائل شیمی ۵۳۲

حل المسائل فيزيك - ۵۳۲

حل المسائل مثلثات - ۵۳۲

حل المسائل ميكانيك ۵۳۲

حل المسائل هندسه - ۵۳۲

حل مسائل آسيا - ۵۳۴

حلية الاولياء - ۱۴۰

العنيز الى الاوطان - ۱۲۵

(حرف خ)

خلاصه احوالات كشورهای خاورميانه - ۵۳۳

خلاصة الدعاء - ۳۹۴

خلاصه تعقیقات سیاسی ... ۵۳۳

خداوندان شعر - ۳۱۵

خدای نامه - ۶۴ خبریده - ۱۱۹

خزينة الاصفياء - ۱۵۱

خطبة قهریه - ۳۹۲ - ۳۹۴

خط کش محاسبه ... ۵۳۱

خط وخطاطان - ۲۳۵ - ۲۳۶

خلاء وملاء - ۱۸۵ خليج ايران (روزنامه) ۲۴۲

خمسه خسرو دهلوی - ۲۴۳

خمسه نظامی - ۲۴۳

(حرف چ)

چاره مودم (روزنامه) ۳۹

چگونه تشویش ونگرانی را از خود دور

کنیم ؟ - ۳۱۵

چهار مقاله (نظامی عروضی) ۱۷۷ - ۵۵۸

چهار مقاله تاريخ تصوف (استخر) ۲۶۰

چهره نما (روزنامه) ۲۳۶

چين درميان قدرتهای جهان - ۵۳۴

(حرف ح)

حاشیه برائبات الواجب - ۴۹

حاشیه برائنی عشریه صلوتیه شيخ شهابی -

۱۵۹

حاشیه برالهیات شرح تجرید - ۱۹۶

حاشیه برالهیات شفا - ۴۹

حاشیه برانوار التنزيل بیضاوی (افکاری)

۳۰۰

حاشیه برتفسیر بیضاوی (بسل) ۴۵۴

حاشیه برتفسیر عروة الوثقی - ۴۹

حاشیه برخلاصة الاقوال - ۱۵۹

حاشیه برحاشیه آقاجمال خوانساری - ۱۹۶

حاشیه برشرح لمعه (میرزا جانی فاضلی) ۵۴

حاشیه برشرح لمعه شهید (میرزا ابراهیم)

۴۹

حاشیه بر کتاب جواهر الكلام - ۴۸۱

حاشیه بر کتاب فصول - ۲۳۳

حاشیه برکشاف زمخشری - ۳۰۰

حاشیه برمبحث استصحاب - ۴۹

حاشیه برمشاعر - ۱۹۶

حاشیه بر معالم الاصول - ۵۴

حاشیه بر تعریب اقلیدس - ۹۱

حاشیه علی العروة الوثقی - ۴۷

حافظ استقلال (روزنامه) ۹۳

حالت متغیر اقتصادیات بین المللی ۵۳۴

حبیب السیر - ۸۷ - ۱۴۸ - ۱۷۴

- دیوان اوحدی بلیانی - ۳۷۱
 دیوان اهلی شیرازی - ۳۷۹
 دیوان ایزدی کازرونی - ۳۸۳
 دیوان بدیع شیرازی - ۴۳۶
 دیوان بسل شیرازی - ۴۵۴
 دیوان بیدل شیرازی - ۵۰۷
 دیوان حافظ شیرازی - ۱۰ - ۸۹ - ۲۹۱
 دیوان سید ماجد بحرانی - ۱۵۹
 دیوان شیخ احمد شیرازی - ۲۱۲
 دیوان عنایة الشریعه - ۳۱۷
 دیوان کمال الدین اصفهانی - ۲۴۳
 دیوان متنبی - ۲۶۲
 دیوان منسوب به باباکوهی - ۱۵۱
 دیوان منسوب بعضرت علی امیرالمؤمنین
 ۱۵۸
 (حرف ذ)
 ذخیره العباد - ۴۷
 الذریعة الی تصانیف الشیعه ۳۱ - ۹۱ - ۱۵۷
 ۱۸۰ - ۵۰۷
 (حرف ر)
 راهنمای کتاب (مجله) ۴۷۸
 رباعیات گنجینه - ۳۷۹
 الرد علی ابن رزمان - ۱۴۷
 الرد علی ابن سالم ۱۴۷
 الرد علی الفادری النهرانی - ۴۲۵
 الرد علی الفضل بن روزبهان الاشعری ۴۲۵
 الردو لالافه - ۱۴۷
 رساله آئین نامه های تربیت بدنی و مسابقاتها
 ۵۳۰
 رساله اثبات واجب - ۴۵۴
 رساله اصول پرورش پیش آهنگی - ۵۳۰
 رساله اندر زنامه - ۴۵۴
 رساله الانس فی روح القدس - ۱۷۳
 رساله اولین مسابقاتهای قهرمانی کشور ۵۳۰
 خورشید ایران (روزنامه) ۵۲۸ - ۵۲۹
 خیرات حسان - ۴۶۰
 خیر الکلام (روزنامه) ۵۸۷
 (حرف د)
 دائرة المعارف اسلامیه - ۱۲۵
 دائرة المعارف بستانی - ۷۸
 داستان آفرینش انسان .. ۵۹۱
 داستان باستان - ۴۳۶
 داستان جهان از آغاز تا این زمان - ۵۳۲
 داستانها - ۵۴۶ داش مشتی یاریس - ۴۳۶
 دبستان الفرصه - ۲۳۴
 دختر دریا - ۵۳۶
 درة التالیف (منظومه) ۱۲۲
 الدرۃ الیتمه فی طاعة الملوك - ۶۴
 درج الدرر - ۲۸۵
 درگروبول - ۵۴۶ دریدیه ۱۳۳
 دستاویز (روزنامه) ۴۹۰ - ۴۹۱
 دستور الوزراء - ۱۰۹
 دستور زبان انگلیسی - ۴۴۴
 دستور زبان فارسی (تالیف بدیع) ۴۳۶
 دعاء الحروف و ذیاراتها - ۳۹۴
 دعوات ایام هفته - ۳۹۲
 دلیران تنگستانی - ۵۸۸
 دم دروازه خاور - ۵۳۰
 الدمة الساکبه - ۴۲۹
 دمو کراسی - ۵۳۴
 دوستداران بشر - ۲۰۶
 دولت و انقلاب - ۵۳۴
 دونامه - ۵۴۶ دوواتل - ۵۳۴
 دیوان ابواسحق اطعمه - ۷۲
 دیوان ابی تمام - ۲۶۲
 دیوان احتشام شیرازی - ۱۸۵
 دیوان المعارف - ۱۷۳

- رساله راهنمای انجمنهای خانه و مدرسه ۵۳۲
 رساله رجیبه - ۹۹
 رساله روش نوین در تعلیمات دبیرستانها ۵۳۰
 رساله سرودهای مدرسه - ۵۳۰
 رساله سفینه النجاة در طب - ۲۶۴
 رساله سیر و سلوک - ۱۴۷
 رساله شاطیبه - ۹۹
 رساله شطریات - ۱۷۴
 رساله شیرازی فی علم الاخلاق - ۷۹
 رساله عقائد - ۱۴۷
 رساله فدراسیون جهانی چیست ؟ - ۵۳۰
 رساله فروغ - ۳۹۲
 رساله فقهیه - ۳۹۳
 رساله فی اخبار الصوفیه - ۱۲۵
 رساله فی الکرم - ۲۰۶
 رساله فی زلات الفقهاء - ۱۲۵
 رساله فی قاعدة ولید - ۲۰۶
 رساله فی قاعدة مالا یضمن - ۲۰۶
 رساله فی المنجزات - ۲۰۶
 رساله القدس - ۱۷۴
 رساله قواعد و مقررات بازی هوکی - ۵۳۰
 رساله کامیابی در ورزشهای میدانی - ۵۳۰
 رساله مجدوله فی الماراث - ۲۰۶
 رساله معنی - ۳۷۶
 رساله مقناطیسیه - ۵۴۲
 رساله نسخ و داروهای مجرب - ۲۶۴
 روابط آمریکا و انگلیس - ۵۳۳
 روابط ایران و عرب قبل و بعد از اسلام - ۲۶۰
 روابط ایران و غرب در زمان ساسانی - ۵۳۳
 روابط خارجی ایران در زمان اشکانیان - ۵۳۳
 روابط دیپلماتی ایران و آمریکا - ۵۳۲
 روانشناسی عملی - ۵۳۰
 روانشناسی عملی یار و زندگی روزانه ما ۵۳۱
- الرسالة البالغة فی الاجتهاد - ۴۷۴
 رساله بنفادیه - ۱۲۵
 رساله تبدیل نام ملاحسین بشرویه ۳۹۲
 رساله التحفه المحسینه فی الفوائد السنه ۳۱۳
 رساله تحقیقات راجع به اثر اولتراسون ۲۷۶
 رساله تحقیقات راجع بمواد جاذب صوت ۲۷۶
 رساله تحقیقی در خواص ترمایتیکی اکسیدهای آهن - ۲۷۵
 رساله تحقیقی در خواص ترمو مایتیکی فریت دو مانیزم - ۲۷۵
 رساله تعلیم و تربیت پیشاهنگی - ۵۳۰
 رساله در اثبات سیادت شریف - ۲۳۳
 رساله در اثبات نبوت - ۴۵۴
 رساله در احکام دین ۴۱۳
 رساله در اصول - ۱۵۹
 رساله در اصول فن اداره - ۵۳۲
 رساله در اصول الگاریتم ۵۳۱
 رساله در اعداد و اسرار نقطه - ۳۲۳
 رساله در اینکه سبب چیست که علی عظیم میشود ۳۹۲
 رساله درباره و اساس روابط بین المللی ۵۳۲
 رساله در ذکر و فکر - ۳۲۳
 رساله در رد حاج محمد کریمخان کرمانی ۴۹
 رساله در شرح دستگاه رادار - ۲۷۵
 رساله در طب - ۲۶۴
 رساله در هروض - ۳۷۹
 رساله در لباس مشکوک - ۲۳۳
 رساله در مشتقات - ۵۳۲
 رساله در معنی - ۳۷۹
 رساله در نبوت خاصه - ۳۹۲ - ۳۹۳
 رساله در هیئات - ۹۱
 رساله دستور بازی دینک بال - ۵۳۰
 رساله ذهبیه - ۳۹۳
 رساله راجع بدانستگاههای آمریکا - ۲۷۵

- روح الاجتماع - ۱۸۵
روح القوانين (مرتبیکیو) - ۵۳۴
روزنامه میرزا محمد کلانتر - ۱۰۹
روضات الجنات - ۱۲۶
روضه المحبین (یاده نامه) - ۵۸ - ۵۹
ره نامه (یاده نامه) - ۵۸
رهنمای تربیت - ۴۴
رهنمای زبان انگلیسی - ۴۴۴
ریاض الطالبین - ۳۷۰
ریاض العارفین (ابوحیان توحیدی) - ۱۲۵
رباعنه الادب - ۷۸ - ۸۷ - ۱۲۶ - ۱۳۷
۱۵۹-۲۶۱-۲۳۲-۳۷۰-۳۸۸-۵۰۷-۵۱۸
(حرف ز)
زبدة الاخلاق - ۳۷۹
زبدة التصاریف - ۴۸۶
الزلفه - ۱۲۵
زمامدار - ۵۳۴
زمان وصال (روزنامه) - ۲۸۳
زنان سخور - ۵۶۰
زنبیل - ۲۳۶
زندانی بزه رود - ۴۷۸
زن درجامه - ۴۴
زندگانی شاه عباس اول - ۳۲۴
زندگی شما در ۳۶۵ روز سال چگونه باید
باشد؟ - ۵۳۱
زندگی فرداست - ۵۴۶
زهر الربیع - ۳۴۸
زیارت حروف - ۳۹۲
زیج ابجی - ۳۸۱
(حرف ز)
ژینوس - ۵۴۶
(حرف س)
سالنامه کشور - ۳۰۱
سایه شیطان - ۵۴۶
- سپاه آلمان - ۵۳۴
سید و سپاه (مجله) - ۵۳۰
سحر حلال - ۳۷۶ - ۳۷۹
سخنوران نامی معاصر - ۴۳۶-۴۹۵
سدره ناسوتیه - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۲۰
سده قاتنی - ۴۹۱
سر الحقیقه - ۳۷۹
سرمه سلیمانی (لفت) - ۳۷۱
سعادت نامه - ۳۱۰
سفرنامه اروپا و امریکا - ۵۳۲
سفینه الاولیاء - ۱۵۱
سفینه النجاة - ۴۵۴
سفینه غزل - ۳۴۱
سلاسل الحديد فی تقييد اهل التقليد - ۱۵۹
سلاقه المصر - ۱۵۸ - ۲۰۹ - ۳۳۱
سلمبیل - ۹۱
سلوة العاشقین - ۱۷۳
سلوة القلوب - ۱۷۳
السمط المجید - ۲۱۱
سمندر - ۵۴۶
سه شاهزاده تبره بخت - ۳۲۳
سیادت ملل - ۱۸۵
سیاست جهان و روابط بین المللی - ۵۳۲
سیاست جهانی و فقدان امنیت شخصی - ۵۳۳
سیاست خارجی امریکا - ۵۳۳-۵۳۴
سیاست خارجی آمریکا و تاریخ آن - ۵۳۲
سیاست خارجی روسیه شوروی - ۵۳۳
سیاست شرق - ۱۸۵
سیاست شوروی در خاور دور - ۵۳۴
سیاست کشورهای شرق اروپا - ۵۳۴
سیاست که میبرد؟ - ۵۳۳
سیاست و اقتصاد کشور فرانسه - ۵۳۳
سیرالارواح - ۱۷۳

شرح التنبیه (بیضاوی) ٥١٧
 شرح التنبیه (نسیم الدین کازرونی) ١٥٨
 شرح الجامع الصحیح - ١٥٨
 شرح الجواهر - ٢٨٩
 شرح العجب والاستار فی مقامات اهل الانوار
 ١٧٣
 شرح العمارة - ١١٧
 شرح الشامل الصغير - ٤٧٤
 شرح الطواسین - ١٧٣
 شرح الطوالع اصفهانی - ٢٦٢-٢٨٩
 شرح المقائد - ٤٦٩
 شرح العیون - ٢٨٩
 شرح الفضائل - ١٤٧
 شرح الفوائد الفیائیة - ٢٨٩
 شرح الکافیة - ٥١٧
 شرح اللمع - ١١٦
 شرح المجسطی - ١٠٦
 شرح المستعمل (ابوسعید استخری) ١٢٩
 شرح المستعمل (ابو محمد استخری) ١٦٩
 شرح المصایح - ٥١٧
 شرح المطالع - ٢٨٩
 شرح المعتقد الصغير (افتخار الدین) - ٢٨٩
 شرح المفنّاح - ٢٦٢ - ٢٨٩
 شرح المنتخب - ٥١٧
 شرح المنظومة فی الفرائض - ٤٧٤
 شرح المنهاج - ٢٨٩
 شرح المواقف - ٢٨٩
 شرح برخطبة البیان - ٢١٢
 شرح بر کتاب سیبویه - ١٣٣
 شرح بر گلشن راز (شیخ احمد شیرازی) ٢١٢
 شرح تشریح الافلاک - ٩١
 شرح جبر ر مقابلہ ابی کامل شجاع - ١٢٩
 شرح خلاصة الوسائل الی علم المسائل ٣٠٦
 شرح خنجر بر کلیات قانون ابن سینا - ٢٩٩

سيرة الشيخ الكبير - ٩٧ - ١٤٠ - ١٤٨
 ١٦٣ - ١٦٥ - ١٦٨ - ١٧٤ - ١٧٥
 سیر حکومت - ٥٣٤
 سیر حکومت وفلسفه دول - ٥٣١
 سیر فلسفه سیاسی ونمودار آن ... ٥٣٣
 سیزده مهاجر نشین - ٤٩٥
 سی وسه دعا - ٣٩٢
 حرف (ش)
 شاهنامه - ٥٥ - ٢٤٣
 شجرة های تاریخ طبیعی - ٥٣١
 شد الازار - ٨٧ - ٨٨ - ٨٩ - ٩٠ - ٩٧
 ١١٨ - ١٢٣ - ١٢٦ - ١٢٧ - ١٢٨ -
 ١٣٤ - ١٣٩ - ١٤٨ - ١٤٩ - ١٥١ -
 ١٦٢ - ١٦٣ - ١٧٥ - ٢٣٩ - ٢٨٩ -
 ٣٠٦ - ٣١٤ - ٣٢٠ - ٣٢٢ - ٣٣٤ - ٤٧٢
 ٤٧٣ - ٥١٨
 شدوات الذهب - ٥٧ - ١٠٧ - ١٢٩ -
 ١٣٦ - ١٣٩ - ١٧٦ - ٢٣٤ - ٢٦٢
 شرائط صلح - ٥٣٣
 شرح آداب البحث - ٢٨٩
 شرح ابيات اصلاح المنطق - ١٧٥
 شرح ابيات غريب ابو عبيد قاسم بن سلام ١٧٠
 شرح ابيات كقاب سيبويه - ١٧٠
 شرح ابيات مجاز - ١٧٠
 شرح ابيات معاني الزجاج - ١٧٠
 شرح احتجاب الحسن (ع) ٢٦٦
 شرح احتجاب الحسين (ع) ٢٦٦
 شرح احتجاب علي (ع) ٢٦٦
 شرح الاشارات - ٢٨٩
 شرح الابضاح - ١١٧
 شرح التصريف انزري - ٢٩٠
 شرح التنبیه (ابو البركات) ٨٨

(حرف ص)

- صبح صادق (روزنامه) ٤١٢ - ٤٩٩
 صحيح بخارى - ٢١٠
 صحيفه اعمال سنه - ٣٩٢
 صحيفه النور في الحكمة - ٣٨١
 صحيفه رضويه - ٣٩٣
 صحيفه شرح دعاء النبيه - ٣٩٤
 صحيفه عدليه - ٣٩٣
 صحيفه مجزونه - ٣٩٣
 الصديق والصدائق - ١٢٥
 صراط النجاة - ٤٧
 صرف عربي - ٤٤
 صفوة مشارب المشق - ١٧٣
 صنعة الشعر والبلاغة - ١٣٣
 صوراسرافيل (روزنامه) - ٤١١ - ٤١٢
 صورالاقاليم - ١٣٠ - ٢٦١
 الصوفي بين الصوفي والفقراء - ١٣٩

(حرف ض)

- ضوابط الاصول - ٢٦٧
 ضياء النيرين - ١٠٨
 (حرف ط)
 الطب الروحاني - ٧٩
 طبقات الشافعية الكبرى - ١٢٤
 طبقات الصوفيه - ١٢٠ - ٤٦١ - ٥١٨
 طبقات الفقهاء - ٧٩
 طبقات النحاة - ١٣٣
 طبقه حاكمه - ٥٣٤
 طرائق العقابيق - ٤٦ - ١٥١ - ١٧٤ - ٤٨٥
 طريق النجاة - ٤٧
 طريقه تدريس مثلثات - ٥٣٢
 طلوع تمدن - ٢٠٦
 طوابع الانوار - ٥١٨
 طوفان (روزنامه) ١٣
 طوفان چين - ٥٣٤

(حرف ظ)

- ظريف (روزنامه) ٥٢٩

شرح دعاء الاحتجاب - ٢٦٦

شرح دعاء جوشن الصغیر - ٢٦٦

شرح دعاء الصباح - ٢٦٦

شرح دعای کميل - ٩١

شرح زندگی تولستوئی روسی - ٥٣٢

شرح سی فصل - ٤٥٤

شرح فروع - ٨٨

شرح قصيده به آل محمد عرف الصواب - ٢٦٦

شرح کتاب اقلیدس - ١٠٦

شرح مافال الرئيس ابن سینا فی النبض - ٢٩٩

شرح مختصر التنبیه - ١٥٨

شرح مفتاح ابن القاص طبری - ٩٤

شرح منتهی السؤل والامل - ٣٨١

شرح نسبت سیرافی - ١٧٠

شرف الفقر - ١٤٢

شرف الفقراء المحققين على الاغنياء المنفقين

١٤٧

شطر نوح - ٤٥٧

شعب الاسانيد في رواية الكتب والمسانيد - ١٥٨

شلو ادهای وصله دار - ٥٤٩

شمس الدين وقمر - ٤٣٦

شمسه لندنية - ٤١٦ - ٤١٧ - ٤٢٢

شهرستان جهرم - ٣٨ - ٥٧ - ٢٣٧

شهر شیراز - ٧ - ٢٨ - ٢٣٨ - ٣٠٥ - ٣١٤

٣٢٠ - ٣٢٣ - ٤٩١ - ٤٩٥ - ٥٦٨

شیراز امروز - ٤٥ - ٣١٤ - ٣٢٣ - ٤٥٧

٤٦٨ - ٤٧١ - ٤٩١ - ٣٩٥

شیراز نامه - ٨٧ - ٩٤ - ٩٧ - ١٠٢ - ١٠٣

١٢٦ - ١٢٧ - ١٣٤ - ١٤٨ - ١٤٩ - ١٥١

١٧٤ - ٣٢٨ - ٣٢٢ - ٣٣٤

شیمی آلی - ٥٣٢

شیمی فارات - ٥٣١

(حرف ع)

- عالم ارواح - ٤٤
 صهر العاشقين - ١٧٣
 عدالت (روزنامه) - ٤٤٤
 عدد من بلفاء ايران - ٧١
 عرائس البيان في حقائق القرآن ١٧٣
 عرفات العاشقين - ٣٧١ - ٣٢٧
 عرفان الحكم - ٢٦
 العرفان في الخلق الانسان - ١٧٣
 عصر آزادی (روزنامه) ٦-٨-١٠-٢٤-٢٥
 ٤٩١-٥٩٠
 العقائد - ١٧٣
 عقدا المذهب في طبقات حمله الذهب - ١٧١
 عقده حقارت - ٣١٥
 عكس العمل حفيان - ٥٣٤
 علم درخانه وجامعه - ٥٣٠
 علم هيئات منظوم - ٣٤٨
 عنايات الخلاق في علم الاخلاق - ٣١٧
 عنايات الرب في منتخبات الخطب ، ٣١٧
 عنايات السكونه في صلوات المسنونه ٣١٧
 عناية الرحمن في اعمال شهر رمضان ٣١٧
 عناية السلطان في فضيلة قرائت القرآن، ٣١٧
 عوارف - ١٠٢
 عيون الانباء في طبقات الاطباء - ٢٩٩
 عيون التفاسير - ١٦٩
 (حرف غ)
 الغاية القصوى - ٥١٨
 غزوه - ٥٤٦
 غلطات السالكين - ٩٧٣
 غوغای جوانی - ٤٩٥
 الغيث الزائد - ١١٣
 (حرف ف)
 فارسنامه ابن بلخي - ٨٧-١٣١-٤٦٠
 فارسنامه ناصري - ٣٠-٣٦-٥٤-٩٥-١٠٩

- ١١٦-١١٧-١٢٢-١٣٠-١٣٦-١٧٩
 ٢٠٨-٢١٢-٢١٣-٢٣٢-٢٨٥-٢٩٨
 ٣٠٦-٣٠٧-٣٠٩-٣٤٢-٣٤٣-٣٦٩
 ٤٤٦-٤٥٢-٤٥٣-٥١٩
 فارس وچنگ بين الملل - ٩٣-٥٠٢-٥٤١
 ٥٤٥ - ٥٨٩ - ٥٩١
 فاطمی - ٢٠٢
 فدراليت - ٥٣٤
 الفرائض الكبير - ١٢٩
 فرانسیسکو ویتوريا - ٥٣٤
 فردوس الحكمة - ٥٥٨
 فردوس المرشديه - ٨١-٨٣-٨٥-٨٧
 ١٦٢ - ٣٣٠ - ٣٣٢
 فرضيه های بين المللی - ٥٣٤
 فرهنگ آندراج - ١٦٥
 فرهنگ اسلام - ٢٦٠
 فرهنگ جغرافيايي ايران - و-٨-٤٧-٥٠٢
 فرهنگ فارسي آموزگار - ٤٤
 فرهنگ لغات محلی فارس - ٤٩١
 الفريده والغريده - ١٢٤
 فرهنگ نفيسي - ٢٩٢
 فريدون - ٣٢٣
 فزيك - ٥٣٢
 الفصول في الاصول - ١٤٧
 فضائل الصلوة - ١١١
 فضل التصوف - ١٤٧
 فلسفه ابيك تنوس - ٥٣٢
 فلسفه تاريخ - ٥٣٢
 فلسفه حكومت ودولت - ٥٣٢
 فلسفه روحی - ٤٤
 فلسفه مذاهب جهان - ٥٣٢
 فلسفه نوین تاريخ - ٥٣١
 فلسفه نيکو - ٣٨٧

- فن اداره عمومی - ۵۳۱
 فن اورژانیک - ۵۳۰
 فن شنا و نجات غریق - ۵۳۰
 فن نقشه برداری و نقشه خوانی - ۵۳۱
 فوائد و مدهد های تربیت بدنی - ۵۳۲
 فهرست ریو - ۵۸
 فهرست کتب خطی کتابخانه مجلس - ۹۶
 فهرست کتب خطی مدرسه عالی سیپسالار - ۲۸۶
- (حروف ق)
- قاموس الاعلام - ۷۸ - ۲۹۹ - ۵۱۸
 قاموس اللغة - ۷۹ - ۱۴۹ - ۲۱۰
 قبا و العوالی - ۲۳۴
 قدوت ملی و سیاست نظامی - ۵۳۴
 قدرتهای اعظم، ۵۳۴
 قدرتهای عظیم - ۵۳۳
 قدرت يك تحليل اجتماعي جديد - ۵۳۳
 قرآن مجید - ۳ - ۸۱ - ۸۹ - ۹۶ - ۱۳۱
 ۱۳۲ - ۱۳۷ ، ۲۳۶ ، ۲۸۹ ، ۳۰۶ ، ۳۹۱
 ۴۱۵
 قصائد مصنوعة - ۳۷۹
 قلب شکسته - ۳۲۴
 القناعة - ۹۲
 القوانين فی المنطق - ۴۶۹
 قهرمان ایران شهر - ۵۴۶
 قیام بیست و هشت مرداد - ۱۸۵
 قیام نادر - ۳۲۳
 قیوم الاسماء - ۳۹۳
- (حروف ك)
- کارگزاری در ایران - ۵۳۲
 الکاشف فی التفسیر - ۲۸۹
- کامل التواریخ (ابن اثیر) ۱۴۸
 کامل التواریخ (ابوالعباس شیرازی) ۱۰۳
 کام شیر - ۵۴۶
 کانون شمراء (روزنامه) ۵۰۲
 کاوه (مجله) ۲۰۴
 کاوه آهنگر - ۵۴۶
 کتاب آلاحاد - ۱۷۱
 کتاب آزمایشگاه فن استانیستیک - ۵۳۳
 کتاب احداث الجود - ۱۰۵
 کتاب الارشاد (ابن مقرئ) ۲۶۲
 کتاب الاشفاق - ۱۵۹
 کتاب اسماء جبال تهامة و مسکنها - ۱۳۳
 کتاب اغفال - ۱۶۱
 کتاب الامام العنقی - ۳۹۲
 کتاب الپراهین - ۱۰۵
 کتاب البصریه - ۱۶۱
 کتاب التاج - ۶۴
 کتاب الجمل - ۱۵۹
 کتاب الجمل فی العلم المنطق - ۲۹۹
 کتاب الروح - ۳۹۳
 کتاب الزیج الصغیر - ۱۰۵
 کتاب الزیج الکبیر - ۱۰۵
 کتاب الشعر والشعراء - ۱۵۹
 کتاب الفضائل و جامع الدعوات و الاذکار - ۹۴۷
 کتاب الفقه - ۳۹۳ - ۳۹۴
 کتاب الفهرست - ۳۹۳
 کتاب القصریات - ۱۶۱
 کتاب المواصلات - ۱۵۹
 کتاب الواحد - ۳۹۴
 کتاب ایضاح - ۱۶۰ - ۱۶۱
 کتاب به حاج محمد کریمخان - ۳۹۲

- کتاب به حاج ملا محمد - ۳۹۲
 کتاب به محمد شاه - ۳۹۴
 کتاب به محمد کاظم خان - ۳۹۲
 کتاب به میرزا سید حسن خراسانی - ۳۹۲
 کتاب به میرزا عبدالباقی رشتی - ۳۹۲
 کتاب تکمله، ۱۶۱
 کتاب جزا - ۳۹۳
 کتاب چهارشان - ۳۹۴
 کتاب حجت - ۱۶۱
 کتاب حسینه - ۳۹۳
 کتاب دو ادبیات عرب - ۱۶۱
 کتاب زیارات - ۳۹۴
 کتاب سلیمان خان - ۳۹۳
 کتاب سمت القبله، ۱۰۵
 کتاب سید علی کرمانی - ۳۹۲
 کتاب شریف سلیمان بسکه - ۳۹۲
 کتاب شیخ خلف - ۳۹۲
 کتاب شیخ سلمان - ۳۹۲
 کتاب صحیفه بین الحرمین - ۳۹۳
 کتاب عوامل - ۱۶۱
 کتاب کار - ۵۳۱
 کتابین به حاج ملا محمد - ۳۹۲
 کتابین بملا صادق خراسانی - ۳۹۲
 کتابین بیت - ۳۹۲
 کتب العلماء - ۳۹۲
 کتب ثلاثه به میرزا سید حسن - ۳۹۲
 کتب خمس به ملاحین - ۳۹۲
 کتب سه - ۳۹۲
 کتب ملاحین - ۳۹۲
 کرو نولوژی تاریخ اسلام - ۵۳۲
 کشف الاسرار (روزبهان) ۱۷۳
 کشف الاسرار الایمانیه - ۹۲
 کشف العجب - ۳۸۷
 کشف الظنون - ۷۸ - ۱۲۶
 کشف المعجوب - ۸۷ - ۱۴۶
 کشکول (روزنامه) ۴۱۱
 کشکول الادباء - ۱۹۷
 کشکول العرفاء - ۱۹۷
 کعبه مراد - ۳۷۱
 کفایة الاصول - ۴۵
 کلیات سمعی - ۲۴۴
 کلیله و دمنه - ۶۳ - ۱۷۷
 الکنه - ۹۳
 الکواکب الدریه - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۹۳
 کورش (روزنامه) ۳۷۹
 (حرف هـ)
 گزارش حال شیخ وخواجه - ۳۴۵
 گزارش کرد نولوژیکی تاریخ ایران - ۵۳۳
 گفتار راست (روزنامه) ۵۲۹
 گفتار نیک (مجله) ۵۹۱
 گلچین داش - ۱۸۵
 گلچین کیهان ما - ۱۸
 گلستان (روزنامه) ۲۵۹ - ۵۹۰
 گلستان ادب - ۳۲۴
 گلرخ (روزنامه) ۱۴
 گلشکر - ۴۹۱
 گلشن وصال - ۳۷۲ - ۴۹۰
 گلهای همیشه بهار - ۳۲۳
 گنج شایگان - ۳۳۹
 گنجینه اسرار - ۳۴۵
 گوهر ادب - ۱۹۱
 گوهر شب چراغ - ۳۴۵

(حرف ل)

- ثالثی السبط فی معالی النبی والسبط - ۳۴۵
 لا براتوار شیمی عمومی - ۵۳۰
 لارستان کهن - ۲۹۹ - ۴۳۳
 اللباب - ۱۲۰
 لب الالباب فی علم الاعراب - ۵۱۸
 لبس المرقعات - ۱۴۷
 لسان المیزان - ۱۴۹
 لطائف البیان فی حقائق القرآن - ۱۷۳
 لغت عربی بفارسی آموزگار - ۴۴
 لغت نامه دهخدا - ۱۰۰ - ۱۲۵ - ۱۲۶
 ۳۹۱

لغزها - ۴۹۵

لمعات النور - ۹۱

اللمع فی اصول الفقه - ۷۹

اللوامع - ۱۴۷

لوامع التوحید - ۱۷۳

(حرف م)

المائر والانتار - ۱۱۷ - ۲۶۶ - ۳۰۷

مأخذ قصص وتمثيلات مثنوی - ۵۵۸

مادة الحیوة - ۳۸۱

مارتنس - ۵۳۴

ماوراء الطبیعه - ۱۸۵

مبداء مذهب اسمعیلیه وصوفیه در ایران - ۵۳۳

مترادفات فارسی - ۱۸۴

متمم تاریخ فلسفه سیاسی - ۵۳۲

مثلثات ساده - ۵۳۱

مثلثات علمی برای دبیرستانها - ۵۳۱

مثنوی شوریه - ۱۹۷

مثنوی مولوی - ۴۴۴ - ۵۴۹ - ۵۵۸

مجلس (روزنامه) ۴۱۱

مجمع البحرين - ۳۷۶ - ۳۷۹

مجمع البحرين فی التفسیر والتاویل - ۲۴۸

مجمع السعادات - ۳۱۰

مجموعه مقالات فرهنگی وروانشناسی - ۵۳۰

مجموعه یادداشتهای رضاشاه - ۲۶۰

المحاضرات والمناظرات - ۱۲۵

المحاضر والسجات - ۱۲۹

مخاوره فرانسه وانگلیسی - ۵۴۲

مختصر المعنی - ۸۸

مختصر فی الطب - ۲۹۰

مغزن المعانی - ۳۷۹

مدالغ المتمدیه - ۳۳۸

المدارك فی المنطق - ۲۸۹

المدخل الى كتاب سیبویه - ۱۳۳

مذاهب وفلسفه در آسیای وسطی - ۳۹۱

مذاهب ملال متمدنه - ۳۹۱

مذهب و سیاست در فرانسه - ۵۳۴

مردان بزرگ - ۱۸۵

مردان بزرگ روز - ۳۱۵

مرصد الاحرار - ۳۳۰

مزدک نامه - ۶۴

مسائل البفدادیات - ۱۶۱

مسائل الاثیر ازیات - ۱۶۱

مسائل السكریات - ۱۶۱

مسائل الصکریه - ۱۶۱

مسائل الکرمانیات - ۱۶۱

مسائل المجلسیات - ۱۶۱

مسائل علی بن سهل - ۱۴۷

مسائل مربوط بقدرت - ۵۳۴

مسائل مهمه مربوط به انرژی اتمیک امریکا

- مفاتيح الهدى ٢٨٦
 مفتاح آلامال في اصلاح الاعمال ، ٣١٣
 مفتاح باب الابواب ، ٣٨٧
 مفتاح الرويات ومصباح الحكايات ، ١١٨
 مفتاح الكور ، ٣٧٠
 المفردات ، ١٤٧
 المقابسات ، ١٢٥
 مقاييس السماع ، ١٧٣
 مقالة في الحدود والرسوم ، ٢٩٩
 المقامات ، ١٢٥
 مقدمة الواجب ، ١٥٩
 مقدمه وشرح وحواشي بر كنب طبى ، ٢٦٤
 مكلام الشريعة ، ٤٦٩
 مكاشفات الانوار ، ١٧٣
 مكتب شمس ، ٣٤١
 مكتب هاى سياسى ، ٥٣١
 المكشوف في التفسير ، ٢٨٩
 مكتون الحديث ، ١٧٣
 ملت (روزنامه) ٥٤١
 ملخص فرمولهاى شيمى ، ٥٣١
 ملكه اسلام ، ٤٤
 منابع انسى وفضايع المشبهى ؛ ٩٣
 منابع صنعتى كارخانجات جهان ، ٥٣٤
 منابع ومعادن آمريكا ٥٣٤
 المناهج ، ١٧٣
 منتخب افسانه هاى ازوب ولافوتن ، ٥٤٢
 منتخب نظم ونثر حكيمباشى ، ٢٦٤
 منتهى آلامال ؛ ٤٤٤
 منطق آموزگار ، ٤٤
 منطق الاسرار ؛ ١٧٣
 منظومة درحکمت ، ١١٣
 منظومة الكافية فى النحو ؛ ٣١٣
 المنفطحين ؛ ١٤٧
- مسالك التوحيد - ١٧٣
 مسالك الممالك - ٢٦١
 مساله از ديار جمعيت در مشرق زمين - ٥٣٤
 مساله جمعيت و صلح - ٥٣٤
 المستفاد - ١٩١
 المشتبه فى اسماء الرجال ١٤٩
 مشرب الارواح - ١٧٣
 مشکل اساسى كه فرانسه بآن مواجه گشته
 ٥٣٢
 مشيخه ١٧٦
 مشيخه مفاريسى ، ١٣٤
 مطالع الانظار ، ٥٩٨
 مطالع الانوار ، ٩١
 مطلع الانوار ، ٣٨١
 مطول ، ٢٦٢
 مطيه النقل وعطية النقل ، ١٣٩
 مظاهر مجدى ، ٢٦٠
 مظهر الاسرار ، ١٠٨
 معادن چين ، ٥٣٤
 معارج الفكر الرهيج فى حل مشكلات الزيج
 ٣٨١
 المعتقد الكبير والصغير ، ١٤٧
 معجم الادباء ، ١٣٢ ، ١٦٢
 معجم البلدان ، ١٠٠ ، ١٢٠ ، ١٤٨ ، ١٤٩
 ٢٣٢
 معجم الشيوخ ، ٢٣٣
 معجم المطبوعات ، ١٢٥ ، ٢٦١
 المعراج ، ١٤٧
 معرفة الزوال ، ١٤٧
 معشق الاحباب ، ١٩١
 معين الوارثين ، ٢٠٦
 المفوتة فى الجدل ، ٧٩

- منهاج - ۹۸ - ۱۰۲
 منهاج الطالبین - ۳۸۷
 منهاج الوصول الى علم الاصول - ۵۱۸
 منهج السالكين - ۱۷۳
 المنهج فی الفقه - ۱۴۷
 الموجز - ۲۹۹
 الموضح فی المذاهب الاربعه - ۱۷۳
 موقبت جرائر بحرین در جهان ملل - ۵۳۳
 المذهب فی المذهب - ۷۹
 مهرگان (مجله) - ۵۳۰ - ۵۳۱
 مهمانیها و بذریاتیهای شاهانه - ۲۶۰
 میزان الاعتدال - ۱۳۹
 میکائیک و حرارت - ۵۳۱
 میکرسکوب و میکرسکوبی - ۵۲۹
 (حرف ن)
 نابغه علم و عرفان - ۳۱۰
 ناسخ التواریخ - ۳۸۷
 نامه تنسر - ۶۴
 نامه دانشوران - ۱۰۰ : ۱۰۶ : ۱۴۴ :
 ۱۴۸ : ۱۶۲ : ۱۶۷ : ۱۶۸ : ۱۷۵
 نبراس - ۲۰۵
 نشر البدیع من الادب فی زهر المراثی والندب -
 ۲۳۴
 نحو عربی - ۴۴
 ندای جنوب (روزنامه) - ۴۲۶
 ندای وطن (روزنامه) - ۴۱۲
 نزهة الخواطر - ۵۱ ، ۱۱۲ ، ۲۰۸ ، ۲۱۱
 ۲۹۸
 نزهة القلوب - ۵۵ - ۸۷
 نسج حکومت - ۵۳۴
 نصاب الرجال - ۳۷۴
 نصف جهان و همه جهان - ۳۴۵
 نظام التواریخ - ۵۱۸
 نظریات سیاسی فلسفه غرب - ۵۳۱
 نعمات موزون - ۲۸۱
 نفعات الانس - ۸۷ ، ۱۴۵ ، ۱۴۹ ، ۱۵۱
 ۱۷۴
 نقش آمریکا در اقتصاد جهان - ۵۳۴
 نقش جامعه مذهبی در ایران در زمان قاجاریه
 ۵۳۳
 نقطة الکاف - ۳۹۱
 النکت فی الخلاف - ۷۹
 نمایشنامه های قیام داریوش - ۳۲۳
 نوادر تاریخی - ۴۹۱
 نوشار و تهذیب اخلاق - ۳۴۵
 نهاية الادراك فی اسرار الافلاك - ۳۸۱
 (حرف و)
 وجیزه - ۳۱۰
 وحدت عمومی - ۱۸۵
 وحدت ملی - ۱۸۵
 وزیران نامی ایران - ۳۲۳
 وسائط نقلیه هوایی بین المللی - ۵۳۴
 وسیله ترقی - ۵۴۲
 وسیله النجاة - ۴۷
 وصیت شفیخ ابواسحق کازرونی - ۸۷
 وفيات الاعیان - ۱۳۱ - ۱۶۲
 الوقف والابتداء - ۱۳۳
 ولايت نامه - ۳۱۰
 وبدا - ۵۴۶
 (حرف ه)
 هداية المکتفی - ۲۰۱
 هداية العارفين - ۸۸ - ۹۵ - ۱۰۰ - ۱۰۵
 ۱۱۶ - ۱۲۰ - ۱۳۹ - ۱۵۸ - ۱۷۱
 ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۶۱ - ۲۹۰
 ۳۰۰ - ۳۷۰ - ۳۷۹ - ۳۸۱ - ۵۱۸

حرف (ی)

یادداشت‌های علامه قزوینی - ۳۴۳
 یادگار جنوب (روزنامه) ۴۲۶
 یعقوب و یوسف - ۳۷۱
 یک‌سال در میان ایرانیان - ۴۲۲ - ۴۲۳
 یوسفیه - ۱۵۹

هزار رباعی - ۵۲۲
 هفت چهره - ۵۴۶
 هندسه و مثلثات - ۵۳۱
 هنر انشاء و نویسندگی - ۳۱۵
 هوگوگر و شیوس - ۵۳۴
 هیئات - ۵۳۲



فهرست اسامی کتب و مجلات و جرائد جلد دوم

| (حرف الف) | |
|--------------------------------------|----------------------------------|
| آئینه فارس (روزنامه) ۳۰۵ | اخگر - ۴۷۸ |
| آثار جمفری - ۸۷ - ۲۸۷ | الاخلاص - ۳۳۹ - ۳۵۳ |
| آثار عجم - ی - ۷۴ - ۱۰۳ - ۱۲۸ | اخلاق جلالی - ۹۹ |
| ۱۵۹ - ۲۴۳ - ۲۵۸ - ۲۶۴ - ۲۸۶ | ادب الادب - ۲۷۷ |
| ۴۵۴ ۴۹۳ - ۴۹۵ - ۵۲۸ - ۶۴۷ - ۶۵۵ | ادبیات بهلوی - ۶۴۷ |
| آدمک چوبی - ۱۶۴ | ادبیات جدید ایران - ۱۵۹ |
| آدمیت (روزنامه) یز - ۱۴۴ - ۱۴۸ | الاربعون حدیثاً - ۱۰۶ |
| آرین (روزنامه) ۳۴ | ارجوزه فی الکلام - ۸۹ |
| آرین (مجله) ۶۵۲ - ۶۴۷ | ارجوزه فی النحو - ۸۹ |
| آسیائی (مجله) ۳۶۹ | ارجوزه فی المنطق - ۸۹ |
| آفاق (روزنامه) ۱۴۲ | از سمدی تاجامی - ۲۹۶ |
| آبات الولایه - ۵۶۰ | اساس الکمال - ۴۹۷ |
| آیین اکبری - ۱۲۳ | استکالات الحروف - ۹۹ |
| الابداع واوضاع الاطباع - ۴۷۸ | اسلام (مجله) ۱۹۱ |
| ابوقلمون - ۴۷۸ | اسلام وجهان امروز - ۲۶۹ |
| اثبات الواجب القديم - ۹۹ | اشارات - ۶۱۱ |
| اجابة ابرادات علی کتاب المحصول - ۶۶۶ | اشقر نامه - ۲۶۵ |
| اجابة المضطربین فی اصول الدین - ۸۹ | اشک معشوق - ۳۷۶ |
| اجاره نشین ها - ۱۶۸ | اصلاح الالفاظ - ۴۹۶ |
| اجتماع ملی (روزنامه) ک - | اصل الاصول - ۲۶۹ |
| احسن التفاسیر - ۸۸ | اصول عقائد استدلالی - ۵۵۵ |
| احسن التواریخ (بامنتخب التواریخ) ۴۰۳ | اعتماد بنفس - ۵۴۸ |
| احوال اولاد امیر المؤمنین - ۱۰۶ | الاعجوبه - ۱۰۷ |
| اخبار الاخیار - ۴۶۹ | الاعلام - ۱۰۳ |
| اختیارات بدیمی - ۶۶۹ | اعلام النبی - ۲۷ - ۳۸ - ۸۸ - ۹۰ |
| | ۹۱ - ۱۴۲ - ۱۴۴ - ۱۶۲ - ۲۴۶ - ۲۴۸ |

- ۲۴۹- ۲۵۷- ۲۵۸- ۲۵۹- ۲۶۰- ۲۶۱- ۲۶۲- ۲۶۳- ۲۷۳- ۴۵۳- ۶۱۱- ۶۱۲- ۶۱۳
- الاعلام فى ترجمة بعض الاعلام - ۴۷۸
- اعيان الشيعة - ۸۹
- اغلاط لهجة اللغات - ۴۷۸
- افعال العباد - ۹۹
- افعال الله تعالى - ۹۹
- اكسير اللغة - ۴۷۸
- امثال قرآن مجيد - ۲۹۶
- امل الآمل - ۱۰۶
- امين ومأمون - ۲۹۶
- الانوار الجعفرية - ۴۵۳
- الانوار الرضوية - ۶۱۱
- الانوار الشافية - ۹۹
- الهي نامه - ۲۶۵
- (حرف ب)
- الباحث عن لغة ابن يافت - ۴۷۸
- بحار الانوار - ۳۶۶
- بحث در آثار وافكار واحوال حافظ - ۱۹۳
- ۶۶۹
- البحر الصغير - ۱۲۱
- البحر المنظم شرح حاوى الصغير - ۳۹۳
- بحور الالهان - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۶۴۱- ۶۵۶
- بدایع سمى - ۶۳۵
- البدیع - ۵۷۱
- براهین الامامه - ۵۶۱
- برق وشرق - ۸۹
- بستان السیاحه - ۵۹۵
- بستان المعرفة - ۳۵۴
- بطلان تناهی الابداد - ۵۶۱
- البلد الامین - ۸۹
- بهار ایران (روزنامه) - ۳۸۲
- بهار خرم - ۴۴۶
- بهارستان جامی - ۱۹۵ - ۵۴۰
- بیاض - ۴۷۸
- بیان حقیقت (روزنامه) - ۵۵۱
- بیان وعیان - ۴۶۶
- بیچون نامه - ۱۲۶ - ۲۲۰
- بینوایان - ۶۴۱
- (حرف پ)
- پارس (روزنامه) - ۴۳ - ۱۵۱ - ۳۵۰
- ۳۸۴
- پارسی نغز - ۲۹۶
- پازارگاد (مجله) - ۴۳۳
- پراگنده - ۴۷۸
- پریشان قآنی - ۴۷۸ - ۵۴۰
- پسکولوژی - ۶۵۲
- پنج حکایت از شکسپیر - ۲۹۶
- پهلوی نامه - ۶۴۷
- پیدایش خط وخطاطان - ۱۲۴
- پیک خجسته (روزنامه) - ۴۲۲
- (حرف ت)
- تاریخ آباده - ۱۶۸
- ت اصفهان - ۱۶۲
- ت بیهقی - کج
- ت تعلیم - ۶۵۲
- ت جرائد و مجلات - ۱۵۹
- تاریخچه ادبیات ایران - ۴۰۳
- تاریخ سلطنت - ۶۵۲
- ت عصر حافظ - ۱۹۳

| | |
|--|---------------------------------------|
| تذكرة الحكماء - ۱۶۲ | فرشته - ۴۶۱ |
| غیرالبیان - ۱۲۵ - ۶۵۹ | الفلاسفة - ۶۵۲ |
| دلگشا - ۸۱ - ۲۵۷ | التجف والحیره - ۱۶۲ |
| دولتشاه سمرقندی - ۹۵ - ۱۹۶ | مشروطه - ۱۵۹ |
| روزروشن - ۱۲ - ۲۸ - ۸۶ - ۲۱۶ | وجغرافیای برازجان - ۱۷ - ۲۴۶ - |
| ۳۲۸ - ۳۹۷ - ۴۶۴ - ۴۷۴ - ۵۲۵ - ۶۰۸ | ۲۴۷ - ۴۰۱ - ۴۱۲ - ۶۵۷ |
| ۶۱۰ - ۶۳۶ | تبصرة العوام - ۳۵۰ |
| تذكرة رياض العارفين - ۳۶۱ - ۳۶۶ - ۴۶۶ | تبصرة المناظرین - ۳۶ |
| ۶۶۱ | تجوید القرآن (حسینی شیرازی) ۲۷۷ |
| تذکره زنان - ۶۶۵ | تجوید قرآن (حاذق جهرمی) ۱۹۰ |
| سفینه خوشگو - ۹۴ - ۹۵ | تحریر اقلیدس - ۲۵۲ |
| اللاطین - ۷۵ | تحریر الوجود المطلق - ۴۶۶ |
| شعاعیه - ۶۵۶ - ۶۶۰ | تحفة الاحباء - ۱۰۶ |
| شمع انجمن - ۲۱ - ۴۵۰ - ۵۶۵ | تحفة العلفاء الى حفرة الخلفاء - ۶۶۸ |
| صبح گلشن - ۳۰۶ - ۴۰۵ - ۶۵۷ - ۶۵۸ | تحفة المراد - ۳۰۸ |
| ۶۶۶ | تحفة المشتاق - ۴۶۶ |
| تذكرة القبود - ۱۶۲ | تحفة الملوك في السير والبلوك - ۸۹ |
| مجالس الفنائس - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۶۰۸ | تحفة روحانی - ۹۹ |
| مجمع الفصحاء - ۵ - ۸۸ - ۴۰۲ | تحفة سامی - ۴۲۵ - ۴۶۰ - ۵۶۵ - ۶۳۵ |
| ۴۱۷ - ۴۳۵ - ۶۲۸ | تخت جمشید (روزنامه) ۴۹۱ |
| تذکره مدينة الادب - ۲۸ - ۴۱ - ۷۵ - ۹۵ | تذکره آتشکده - ۱۸۸ - ۱۹۶ - ۲۱۶ |
| ۱۷۸ - ۳۱۵ - ۳۱۵ - ۴۷۵ - ۵۴۱ | تذکره اشعه شعاعیه - ۱۵۱ - ۱۵۹ - ۱۷۸ |
| تذکره الملوك في اخبار ييجاپور - ۶۳۳ | ۳۱۹ - ۴۲۱ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۵۴ - ۵۱۷ |
| تذکره مصر آبادی - ۱۴ - ۱۵ - ۴۱ - ۷۵ - ۹۵ | ۵۳۹ - ۵۴۱ - ۵۶۶ - ۶۰۷ |
| ۱۸۹ - ۴۵۰ - ۵۲۵ - ۶۰۷ - ۶۲۵ - | تذکره الاولیاء (بروزی تبریزی) - ۵۶۰ |
| ۶۲۷ - ۶۶۴ | تذکره الاولیاء (راذشیرازی) ۵۶۱ |
| تذکره هفت اقلیم - ۱۱ - ۹۶ - ۶۲۸ | تذکره الاولیاء (شیخ ططار) ۳۴۲ - ۳۵۰ - |
| تذلیل المروض - ۴۷۸ | ۳۶۵ |
| ترجمان الحال - ۴۷۸ | تذکره بیان معمود - ۲۸ - ۱۸۵ |
| ترجمة الاخبار الطلویه - ۴۶۶ | ۲۲۹ - ۴۱۷ - ۴۴۸ |
| ترجمه تفسیر قرآن مجید - ۵۶۱ | تذکره - حزین - و - ۴۸ |
| ترجمه شرح بغفر بر فلسفه داروین - ۶۵۲ | تذکره حسینی - ۴۰۳ |

(حرف ث)

ثمرة الجيب - ٤٦٦

(حرف ج)

جادو - ٥٤٨

جام جم (روزنامه) - ٦٥٢

« (اوحى) - ٥٣٩

« جهان نما - ٢٩٦

جامع الدعوات المنجى من المهلكات - ٦١١

جامع المقطعات والحكايات - ٧٥

الجبر والاختيار - ١٠٠

جزء اول از جنك ناطقى - ٤٧٨

جمال طبيعت - ٦٥٢

جمع الاحزاب - ٦٥٢

جمع المسائل - ٤٩٧

جنك دانش - ٦٥٢

جنك فيروز آبادى - ٥٢٦ - ٦٥٤

جوامع اللطائف من مختارات الطوائف - ٦

جواهر الكلام - ٨٨

جواهر الكنوز - ٤٦٦

الجمهوريه - ٤١

جهات الرمل - ٢٦٤

جهان نما (روزنامه) - ١٦٢

(حرف چ)

چشمه زندگاني - ٤٦٦ - ٤٦٧

چهار چمن - ٤٦٦ - ٤٦٧

« مطلب - ٤٦٦

چهل صباح - ٤٦٦ - ٤٦٧

(حرف ح)

حاشيه اجد بر شرح تجريد قوشچى - ١٠٠

« بر اسفار اربعه - ٣٣١

حاشيه بر حاشيه قديمه شرح تجريد علامه

دوانى - ١٢٣

ترجمه كتاب النقش فى العجرفانديك - ٦٥٢

« « نفس اشارات - ٢٧٧

تسهيل العلاج - ٤١

تصحيح وتعشيه تفسير كشف الاسرار - ٢٩٦

التصوف والعرفان - ٩٩

تطور ملل - ٥٤٩

تعلقات على كتاب اوعة الشاكي - ٤٧٨

تعليمات قرآن - ٢٤٢

تعليم وترييت (مجله) - ٢٩٧

تفسير آياني كه در شرح قطرانند آمله - ٤٩٦

تفسير آيه كلوا واشربوا - ٩٩

تفسير يضاوى - ٢٥٢ - ٦٦١

تفسير حسن - ٢٥١

« سوره بقره - ٢٧٧

« سوره اخلاص - ١٠٠

« تفسير سوره يوسف - ٢٧٩

« صافى - ١١٧ - ٢٥٢

« قرآن مجيد - ٢٦٩

« مجمع البيان - ٢٥٢

« وجيز - ٢٥٢ -

تقويم رحمت - ٥٧٥

« معارف - ٢٩٦

تلخيص شرح خطبة القاموس - ٤٧٨

تلخيص القواعد - ٦

التلويحات الحرميه - ٤٦٦

تمدن و ترقى - ٦٥٢

تنوير المطالع جديد - ١٠٠

« « قديم - ١٠٠

توانگر (روزنامه) - ٤٩ - ٥٠

التوحيد - ١٠٠

توضيح منهاج الاصول - ٦

- « حواشی بر حاشیه مولی عبدالله در منطق - ۱۶
حاشیه بر حاشیه میر سید شریف بر لوا مع الاسرار
۲۳۰
« برد و حاشیه خطائی بر مطول - ۲۳۰
« بر شرح جامی (شرح رضی) ۶۲۷
« قانون طب الدین شیرازی ۲۵۷
« قرشی - ۲۵۷
« بر عروة الوثقی - ۲۶۹
« بر فقه - ۲۳۱
« بر کفایة الاصول - ۳۳۱
« بر مختصر عضدی - ۲۳۰
« بر مکاسب - ۴۰
« بر نفحات الانس جامی - ۶۲۷
« تحریر القواعد المنطقیه - ۹۰۰
« تهذیب المنطق - ۱۰۰
« جدید بر شرح تجرید قوشچی - ۱۰۰
« قدیمه « « « ۱۰۰
الحاوی - ۱۲۱
الحاوی الصغیر - ۱۲۱ - ۶۳۴
حبیب السیر - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲
حدیقه البکاء - ۲۲
حدیقه دانش - ۴۴۶
« سنائی - ۵۳۹
حداقت (روزنامه) ۳۳۳
حذف الثمور - ۱۴۲
حرمة خلق اللعیه - ۱۴۲
الحصن الحصین فی شرح بلد الامین - ۸۹
حقائق الاخبار ناصری - ۲۸۷
حقون زن در اسلام - ۱۹۱
حکمت الهی - ۲۶۹
حواشی بر تفسیر صافی - ۴۹۶
- حواشی بر شرح نهج المسترشدين - ۴۹۶
« غیر مدونه بر کتب ادبی - ۱۱۷
حیات یحیی - ۱۵۹
(حرف خ)
خاور (مجله) ۶۵۲
خرده - ۴۷۸
خسرو و شیرین (دشتی) - ۵۴۰
خطابه درباره شعر معاصر - ۲۹۷
الخطبة المترجمة - ۴۷۸
خطبة لؤلؤیه - ۴۷۸
خطب مصنوعة ومطبوعة - ۴۸۱
خط و خطاطان - ۱۲۴
خلاصة الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر - ۲۳۰
۶۶۵
خلاصة الاخبار فی بیان احوال الاخیار - ۴۶۱
۴۶۲
خلاصة الحساب - ۴۵۲
« حینی - ۲۶۵
خمة المجدو خمة النجد - ۴۷۸
غیر الزاد - ۴۶۶
خیمه شب بازی - ۱۶۴
(حرف د)
دائرة المعارف بستانی - بیج - ۳۳۷ - ۳۳۸
۳۴۲
دار العلم (روزنامه) ۶۴۷
داموس - ۴۷۸
دانش یزد و هان (روزنامه) ۴۹۱
دانشمندان آذربایجان - بیج
دانشمندان و سفن سرا بان فارس - ب - ح
ب - پ - ی - یز - بیج - ک - ۲۷۳
دبستان - ۴۷۸
دبستان الفرصه - ۱۶۱ - ۳۰۷ - ۴۵۴ -
۶۵۶

(حرف ذ)

- ذخيرة المنشی - ۴۷۹
الذريعة الى تصانيف الشیخ : ۱۲ ، ۳۸ ،
۸۹ ، ۱۰۰ ، ۱۰۳ ، ۱۰۶ ، ۲۱۴ ، ۲۳۳ ،
۴۱۴ ، ۴۵۹
ذوالقرنین - ۴۱۵
ذیل المعارف فی ترجمة الموارد - ۱۴۱
ذیل روضة الصفا - ۴۶۱

(حرف ر)

- راموز الرموز - ۴۷۹
راه زندگانی - ۲۹۷
رساله اتحاد دول اسلامی - ۵۲۲
« اصطلاحات - ۴۶۷
« الاصوات - ۴۷۹
« الحلل - ۴۰
« الشدد - ۴۶۷
« المباسیه - ۴۷۹
« المعین - ۴۷۹
« اوراد - ۴۶۷
« ایقاف الرقود - ۴۸۱
« بیان وعیان - ۴۶۶
« تاج نامه - ۴۶۷
« تذکرة علماء معاصر - ۱۱۶
« جمالیه - ۱۱۷
« درآداب صحبت - ۴۷۹
« درآداب و کیفیت خط عبری - ۴۷۹
« در احوال اثر پرشکفتی - ۲۹۷
« در باب امیرعلیشیرنوائی - ۲۹۶
« « ایران در فرهنگ جهان - ۲۹۷
« در تشریف علم و دایمی - ۴۷۹
« در جواب از سؤال وحدت وجود - ۶۰۲
« در حل معمی - ۴۷۹

دختران ایران (مجله) - ۶۶۵

- درالبهر - ۴۶۷
دررافرائد - ۱۴۲
دررمنضده و غرر مرصده - ۴۷۸
در منثور - ۴۷۸
درهم و برهم - ۴۷۹
دره نجفی - ۶۴۱
دریای دانش - ۴۶۹
دریای گوهر - ۳۷۶
دزد بکیر ، ۲۲۳
دستور البلاغه - ۴۷۹
« الوزراء - ۴۶۱
دلائل الصبی - ۱۰۷
دلیران تنگستانی - بز
دمه - ۴۷۹
دودسته چک - ۱۶۸
دوره اصول - ۵۸۱
دوستداران وطن - ۲۹۶
دوست ملت (روزنامه) - ۱۵۰
دیوان جمال الدین شیرازی - ۱۱۶
دیوان حاجب شیرازی - ۱۷۸-۱۸۳
« حاذق جهرمی - ۱۹۰
« حافظ - ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷ ،
۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۲۱۲ ، ۳۲۰ ، ۳۶۶ ، ۵۰۶
دیوان حلاج - ۳۶۹
« خائف شیرازی - ۳۹۹
« خادم برازنجایی - ۴۰۱
« دانش شیرازی - ۴۸۱
« داوری - ۶۴۰
« دشتی - ۵۴۵ ، ۵۴۴ ، ۵۳۹
« رحمت کازرونی - ۵۸۴ ، ۵۸۱
دیوان قصائد و غزلیات جنید شیرازی - ۱۲۹

| | |
|-------------------------------------|---------------------------------------|
| رساله در خط رقاع - ۴۷۹ | رستاخیز - ۲۹۷ |
| « در رد طائفه وهابیه - ۳۶ | رضائیه - ۴۶۶ |
| « در شرح حال خواجه نصیر طوسی - ۱۱۶ | روضات الجنات - ۱۰۳ - ۱۰۶ - ۲۳۰ |
| « در عروض - ۵۰۶ | روضه - ۴۷۹ |
| « در فن عروض و بدیع - ۱۹۰ | روضه الاحباب - ۱۰۶ |
| « در فوائد مشروطه - ۵۸۱ | « الصفا - ۴۶۰ - ۴۶۲ |
| « در قرائت - ۴۸۱ | ریاض السیاحه - ۵۹۵ |
| « در مواظ شافیه کافی - ۱۱۶ | « العلماء - ۱۲ |
| « دیباجه جمال و کمال - ۴۶۷ | ریحانة الادب - ی : ۱۵ ، ۹۰ ، ۱۰۳ ، ۹۹ |
| « سینیه - ۴۷۹ | ۱۰۶ ، ۲۶۴ ، ۲۸۶ ، ۴۸۷ |
| « شجره - ۴۶۷ | (حروف ز) |
| « شرط الرقم - ۴۷۹ | زبدة الاسرار - ۶۰۳ |
| « شمه ای از آثار شهید رابع - ۶۳۷ | زبدة حافظ - ۲۱۳ |
| « شینیه - ۴۷۹ | زلزله - ۴۲۶ |
| « صلوة الجمعة - ۴۰ | زنان سخنور - ۳۹۷ |
| « عملیه در عبادات - ۲۴۸ | زنبیل - ۴۶۱ ، ۴۶۲ |
| « عملیه سید محمد شریف ونکی - ۳۶ | زندگانی احمد شاه چراغ - ۱۴۲ |
| « فی الاسماء المعرأة عن اللام - ۴۷۹ | « جاوید - ۶۵۲ |
| « فی اصول الفقه - ۶۱۱ | « ملک المتکلمین - ۱۵۹ |
| « فی عدم وجوب الاجتهاد - ۲۶۳ | زوراء - ۱۰۰ |
| « فی لفات القرآن - ۲۶۳ | زیفب بیکم - ۱۴۲ |
| « قضایای عامه - ۲۹۶ | (حروف س) |
| « قلب و ابدال - ۴۷۹ | سالنامه برادران - ۲۶۸ |
| « قلمهاتیه - ۴۶۷ | « فارس - ۴۰۳ |
| « لب الیواقیت - ۴۷۹ | « فرهنگش شهرضا - ۳۲ |
| « مفتاحیه - ۴۷۹ | سالهای سیاه - ۳۷۶ |
| « موجز در لغز - ۴۷۹ | سایه - ۵۴۹ |
| « نظام و سرانجام - ۴۶۷ | سیکسریهای قلم - ۳۷۶ |
| « نقلیه - ۳۶ | سخن (مجله) ح - ۱۶۴ |
| « نهج البلاغه چیست ؟ - ۳۳۹ | « آموز - ۴۷۹ |
| « وافیة در قافیه - ۴۸۱ | سخنستان - ۴۷۹ |
| رساله ولایه - ۴۶۶ | سخن نامه - ۴۷۹ |

- سفنوران نامی معاصر - ۵۵۶
 سرتفوق انگلوساکن - ۵۴۹
 سردار نامه - ۶۴۷ - ۶۵۲
 سرالغه - ۴۷۹
 سروش (روزنامه) ۵۶، ۶۶، ۶۹، ۷۰
 سمی و عمل - ۶۵۲
 سفرنامه مکه و مدینه و سوریه - ۱۱۷
 سفره - ۲۲
 سفینه درودفینه غرر - ۴۷۹
 سفینه الفوائد و خزينة الفرائد - ۴۷۹
 « النجاة (تجلی اردکانی) ۱۲
 سلوة القلوب - ۴۶۶
 سمیرسم و هیئت و تازییم - ۶۵۲
 سناریق - ۸۹
 سنگلاخ (روزنامه) ۱۶۷
 سوانح و جدیه - ۴۷۹
 سیاست سلام - ۲۶۹
 سیاستنامه (نظام الملک) - کج -
 « (روحی شیرازی) ۶۴۷-۶۴۸
 سید الانشاء، ۴۳۱
 سیدالکتب - ۴۹۷
 سیره شیخ الکبیر - ۳۷۰
 سیر القرائح فی الاحاجی - ۱۲۱
 سیری درد بان شمس - ۵۴۹
 (حرفش)
 شاعر در آسمان - ۳۷۶
 الشامل فهرسة الكامل المبرد - ۴۷۹
 شاهنامه - ۴۳۶ - ۵۰۶
 شجاعة العسینی - ۴۴۶
 شدالازار : ۶، ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۲۹
 ۶۳۶، ۶۴۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۶
 ۶۶۸
 شذرات الذهب - ۱۲۱
 الشرايع - ۶۱۱
 شرح احادیث نبویه (با قافوا الاخبار) ۱۴۲
 شرح اسباب - ۲۵۲
 شرح الايضاح - ۵۷۱
 شرح البلغة - ۵۷۱
 « برالتحفه - ۶۶۴
 « برحديث ام ذرع - ۴۹۶
 « بیرجندی بریست باب - ۲۵۲
 « تجرید - ۲۵۱
 « تشریح قرشی - ۲۵۲
 شرح تفسیر کشاف - ۱۹۲
 « تهذیب المنطق (بالعجالة) ۱۰۰
 « چغمنی - ۲۵۲
 « حال علماء محلانی مقیم شیراز - ۱۱۷
 « حال و منتخب اشعار جامی - ۲۹۷
 « حدیث کمیل - ۴۹۶
 « خطبة البیان - ۵۶۰، ۵۶۱
 « دعای قنوتیه - ۵۶۱
 « دیوان منسوب بحضرت علی (ع) - ۹۸
 « زندگانی جلال الدین علامه دوانی - ۱۰۳
 « زیارت عاشوراء - ۴۹۷
 « طوالم - ۹۸
 « المقائد المضدیه - ۱۰۰
 « العینة الحمیریة - ۲۴۶
 « فصوص الحکم (رشید کازرونی) ۶۵۸
 « قانونچه - ۴۷۹
 « قصیده امرء القیس - ۴۹۶
 « « انصافی - ۴۸۱
 « « تحفة اللیب - ۴۷۹
 « القصيدة العمیدیه - ۱۲۱
 « قصیده و عظیة عبازیه - ۴۷۹

صور اسرافیل (روزنامه) ۱۵۳ - ۱۵۴ ،
۱۵۹

صیغ مشترکه - ۴۷۹

(حرف ض)

ضمیر السیر و سیر الضمیر - ۴۷۹

ضوء اللامع - ۶۳۲

(حرف ط)

طباشیر الحکمه - ۵۶۱

طبقات الصوفیه - ۳۵۵ ، ۳۵۶

طرائق العقاقیر - ۴۶۵ ، ۵۲۳ ، ۵۲۴ ،

۵۹۷

طراز الایاله - ۴۶۶

طریق الملوک - ۵۴۰

طلسم شکسته - ۳۷۷

طوالع اللوامع - ۳۷

طوفان (روزنامه) - ۴۰۰

« (کتاب منظوم) ۴۱۲

(حرف ع)

العجالة - ۱۲۱

عشرة کامله - ۴۹۶

عشق در بدر - ۳۷۷

عشقنامه (حامد فسانی) ۲۱۸

« (داعی شیرازی) ۴۶۶ - ۴۶۷

عصر آزادی (روزنامه) ۴ ، ۸۵ ، ۶۵۲

عصم العفائف - ۱۴۲

عصیان - ۳۷۶

العقائد - ۶۱۱

العلق - ۶۳۴

علقة الشادی و بلغة الحادی - ۴۷۹

علم ادب - ۶۵۲

علم خطابه و منبر - ۲۶۹

شرح لنز القانون - ۴۱

« لعمه - ۱۱۷

« شرح مثنوی مولوی - ۴۴۶

« مختصر الجرمی - ۵۷۱

« مصابیح - ۱۱۵

« مصباح الشریعه - ۵۶۱

« مقامات حریری - ۱۱۵

« منظومه الرضاعیه - ۴۰

« منظومه شارحة الصدور - ۲۴۸

« المنهاج - ۶۶۶

« نفیس - ۲۵۲

« وقفیر سورة جمعه - ۲۶۲

« هدایه میبدی - ۹۸ - ۲۵۱

« هیاکل النور - ۱۰۰

« شفق (روزنامه) ۴۲۶

« سرخ (روزنامه) ۵۴۷

« شکرستان - ۴۷۹

« شکوفه ها - ۳۷۶ - ۳۷۷

« الشکوک علی الکافیہ - ۶۶۶

« شکونتالا - ۲۹۷

« شمس التواریخ - ۱۶۲

« شواهد عینی - ۲۵۸

« شهرستان جهرم - ۲۱ ، ۴۵ ، ۱۸۹ ، ۱۹۱

« شهر شیراز - ۲۸۱ ، ۲۸۸ ، ۶۳۷

« شهرضا (روزنامه) ۳۲

« الشیخ والشاب - ۱۰۷

« شیراز امروز - ۵۰ ، ۱۵۰ ، ۲۴۲ ، ۳۷۶

۶۲۲

« شیرازنامه - ب - ۱۱۵

(حرف ص)

« صباح الرضوی - ۶۱۱

« صلوات نمیه - ۴۷۹

- فوائد الرضوبه - ۱۶۲
 الفوائد في نقل العقائد - ۴۶۶
 فوائد القلائد - ۴۷۹
 فوائد مجديه - ۴۷۹
 « ملقطه - ۴۷۹
 الفهرست - ۳۶۶ - ۳۶۸
 فهرست کتب خطی کتابخانه مجلس شورای ملی
 ۸ - ۲۳۹ - ۳۰۹
 فهرست کتب خطی مدرسه عالی سبها لار ۱۰۳
 ۲۳۹
 فهرست کتب مخطوطه دانشکده پزشکی طهران
 ۶۶۹
 فهرست ابض فوائد المجمع - ۴۷۹
 (حرف ق)
 قابوسنامه - کج
 قاموس الاعلام - بیج ، ۱۵ : ۴۸ : ۱۰۳ ،
 ۱۰۶ : ۱۰۷ : ۱۲۴ : ۲۲۹
 قاموس اللغة - ۲۰۴ - ۶۶۱
 قانون الهی - ۳۶
 « سخن - ۱۶۹
 « شیخ الرئيس - ۲۵۲
 قرآن مجید (قرآن کریم - کتاب الله -
 کلام الله) ز - یب : ۵۰۹ : ۹۲ : ۱۵۰ :
 ۱۹۲ : ۱۹۶ : ۲۲۲ : ۲۴۶ ، ۲۵۲ :
 ۳۹۸ : ۴۵۵ ، ۵۲۵ : ۵۹۷ : ۶۱۲ ،
 ۶۶۲
 قراءت الید - ۶۵۲
 قراضه و قراطه - ۴۸۰
 قصه البیل - ۴۵۴
 قصص الخاقان - ۱۵
 قصص و نواریخ قرآن مجید - ۲۷۹
- علم رجال و درایه - ۲۶۹
 علم کلام - ۲۶۹
 عنتری که لوطیش مرده بود - ۱۶۴
 عوائد مجديه - ۴۷۹
 (حرف غ)
 الغایة القصوی - ۶۳۹
 غرائب الاسرار - ۴۶۲
 غرر الانشاء و درو الاملاء - ۴۷۹
 (حرف ف)
 فارس (روزنامه) ۵۴۷
 فارسانامه (روزنامه) ۳۰۵
 « ابن بلخی - ۹۷
 « ناصری - و - ح ، ۴۳ : ۱۰۶ :
 ۱۱۴ : ۱۶۲ : ۲۴۰ : ۲۵۰ : ۲۵۱ : ۲۵۳
 ۲۶۲ : ۲۸۷ : ۲۹۵ : ۴۱۴ : ۵۲۸ : ۵۳۸
 ۵۷۴ : ۶۰۲ : ۶۱۲ : ۶۵۴
 فارس و جنگ بین الملل - یز ، ۹۲ : ۱۱۱
 ۲۵۸ : ۲۹۳ : ۳۹۶
 فتنه - ۵۴۹
 فتوحات مسلمین در فرنگ - ۶۵۲
 فرشتگان زمین - ۳۷۶
 فرهنگ آندراج - ح : بیج ؛ کج : ۲۰۴
 ۲۴۵
 فرهنگ ترکی - ۵۰۶
 « جغرافیائی ایران - ط ؛ ۳ : ۹۸
 « جهانگیری - ۱۲۲
 « نفیسی - ح : بیج ؛ کج
 فصل الخطاب - ۴۷۹
 فصوص الحکم - ۵۷۹
 فقه فارسی - ۳۶
 فلسفه روحی - ۶۵۲
 الفوائد - ۲۴۸

| | |
|------------------------------------|--------------------------------------|
| قلب وروح - ٤٦٦ | كتاب شخص الظلمات - ٣٦٨ |
| قمقام زخار - ٥٥٥ | « الصديق والإخلاص - ٣٦٩ |
| قوائم الانوار وطوالح الاسرار - ٥٦١ | « الصلاة والصلوة - ٣٦٩ |
| قواعد الحقائق - ٦ | « الصيغون - ٣٦٨ |
| القواعد فى النحو - ٦٦٦ | « ضياء القلوب - ٤٩٦ |
| قوانين الاصول - ١١٧ | « طاسبين الازل (كتاب الطواسين حلاج) |
| قيد التواظر ونزهة الخواطر - ٤٨٠ | ٣٥٤ - ٣٦٣ - ٣٦٨ |
| (حرف ك) | كتاب الظل المدود والماء السكوب - ٣٦٨ |
| الكافورية - ٤١ | « العدل والتوحيد - ٣٦٨ |
| كانون شمراء (روزنامه) ١٢٧-٢١٩ | « علم البقاء والفناء - ٣٦٨ |
| كتاب الايدى والمابود - ٣٦٨ | « الغريب الفصيح - ٣٦٩ |
| « الاحرف المحدثه - ٣٦٨ | « فى ان الذى انزل عليك القرآن - ٣٦٩ |
| « ادعيه - ٦٠٣ | « فى ملح النظم والنثر - ٤٨٠ |
| « اربعين (جمال الدين شيرازى) ١١٧ | « قران القرآن والفرقان - ٣٦٨ |
| « اربعين (داود شيرازى) ٤٩٦ | « القياة والقيامات - ٣٦٩ |
| « الاصول والفروع - ٣٦٨ | « الكبريت الاحمر - ٣٦٩ |
| « الامثال والابواب - ٣٦٩ | « الكبر والعظمة - ٣٦٩ |
| « الابضاح - ٤٧٨ | « كشكول - ١١٧ |
| « بحر - ١٢١ | « كيد الشيطان وامر السلطان - ٣٦٨ |
| « البناء - ٤٧٨ | « كيف كان وكيف يكون - ٣٦٩ |
| « تفسير قل هو الله احد - ٣٦٨ | « لا كيف - ٣٦٩ |
| « التوحيد - ٣٦٩ | « اللغات - ٤٨٠ |
| « حمل النور والحياة والارواح - ٣٦٨ | « المتعلقات - ٣٦٨ |
| « خزائن الخيرات - ٣٦٩ | « المتفرقات - ٤٨٠ |
| « خلق الانسان والبيان - ٣٦٨ | « مثلثات - ٤٨٠ |
| « خلق الخلائق - ٣٦٩ | « مخمس - ٤٨٠ |
| « الدرة الى نصر القشورى - ٣٦٩ | « مدح النبى والمثل الاعلى - ٣٦٩ |
| « الذاريات ذروا - ٣٦٩ | « مدس - ٤٨٠ |
| « سر العالم والبعوث - ٣٦٨ | « موايد المارفين - ٣٦٩ |
| « السمرى وجوابه - ٣٦٩ | « كتاب النجم اذا هوى - ٣٦٩ |
| « المياسة الى الحسين بن حمدان ٣٦٩ | « النور والنور - ٣٦٨ |
| « المياسة والخلفاء والامراء - ٣٦٨ | « نور اليقين فى شرح الاربعين - ٤٩٦ |

- کیماء اللغة - ٤٨٠
کیهان (روزنامه) الف
(حرف هـ)
گفتار راست (روزنامه) - ٣٠٥
کلچین کیهان ٤٢٣ - ٤٢٣
گلزار ابراهیمی (باتاریخ فرشته) ٦٣٣
گلزار ادب - ٤١٩
گلزار عشق - ٤٢٦
گلستان سعدی - ٥٥ - ٥٤٠
گلشن وصال - ٥٠ - ٣٢٠ - ٣٢٢ - ٥٧٥
٦٤٠
گمشده ها - ٢٣٩
گنجروان - ٤٦٦ - ٤٦٧
گنج مراد و هزینة رشاد - ٤٩٦
(حرف ل)
الثالی - ٤٨٠
لارستان کهن - ٦٢٧
لسان المیزان - ٣٦١ - ٤٦٦
لطائف العرفان - ٣٣١
لطائف راه روشن - ٤٦٦
لطیفه - ٤٨٠
لفت نامه دهخدا - ٢٣٠ ، ٢٣٣
لمعه - ٤٦٦
لوامع الاشراف - ١٠٠
(حرف م)
مائر الامراء - ١٢٣ ، ٥٤٩
مائر الملوك - ٤٦٢
مراوفاة فارسی - ١٦
متشابهات تاریخی - ١٥٠
متفرقات - ٤٨٠
مثنوی (سید نورالدین حسینی) - ٢٦٩
مثنویا کسته - ٤٦٦
- کتاب الوجود الاول - ٣٦٩
« الوجود الثاني - ٣٦٩
« هو هو - ٣٦٩
« الهیا کل والعلم والعالم - ٣٦٨
« الیقظة و بدء الخلق - ٣٦٩
« الیقین - ٣٦٩
کشف البیان فی تریة الانسان - ٣٦
« الرقع عن وجه المطلع - ٤٨٠
« الطنون - ١٠٦ ، ٢٣٠ ، ٢٦٤
الكشف عما علی الكشف - ٤٨٠
کشف النعمان عن شمس الاسلام - ٤٨٠
« المعجوب - ٣٥٧ ، ٣٦٥ ، ٣٦٧
« المراتب - ٤٦٦
« المرام فی قانون الاسلام - ٣٦
« المقننه - ١٤٢
کفات الشتات والفتات - ٤٨٠
کلام الملوك - ٥٣٩
کلمات باقیه - ٤٦٦
« المحققین - ٩٩
کلمة الحق - ١٤٢
الکلم والحکم - ٤٨٠ - ٤٨٧
کلیات خاقانی - ٥٠٦
الکلیات المنظومة فی الطب - ٤١
کیمیله - ٤٦٦
کنز الجواهر - ٤٩٧
کنز النصائح (یا گنج سعادت) ٢٢٢
کنوز الذخائر و بحور الجواهر - ٤٨٠
الکواکب المضيئة للشیعة المرضیة - ١٤٤
کوثر نامه - ٥٥٩ ، ٥٦١
الکونتریه - ٤١
کوشش (روزنامه) ١٩١
کوہ بینش - ٤٦٩

| | |
|---|--------------------------------------|
| مشاهد... ٤٦٦، ٤٦٧ | مثنوی مولوی - ٥٠، ٥١، ٢٦٥، ٣٦٦ |
| مشعل فارس (روزنامه) ١٦٧ | ٥٨٥، ٥٠٦ |
| مشعل نجات - ٢٧٩ | مجالس المؤمنین - ١٩١ |
| مشکوة الانوار - ٣٣٥ | معجم القصائد - ٧٥ |
| مشکوة المبتدی - ٤٨٠ | مجموعه - ٤٨٠ |
| مصباح کفعمی - ١٢١ | مجموعه الاشتات - ٢٧٣ |
| مطالعانی در باب اشعار حافظ - ٢٩٧ | مجموعه انصاف - ٣٣١ |
| مطالعه تطبیقی رموز و زلیات بالیلی و مجنون | « الطرائف - ٤٨٠ |
| نظامی - ٢٩٧ | « المنطقات - ٤٨٠ |
| مطلع الانوار - ٤٤٦ | « یادداشت های علمی و ادبی - ٢٩٧ |
| معالم الاصول - ١١٧، ٢٥١ | معارض السیر فی احوال خیر البشر - ٤٦٦ |
| معانی و بدیع (داوڑی شیرازی) ٥٠٦ | معاوره محلاتی با جیل عاملی - ١١٧ |
| المعتبر فی شرح المختصر - ٦٦٦ | الحصل فی شرح الفصل - ١١٥ |
| معجم البلدان - ٢٥٠ | الحصول - ٦٦٦ |
| « المطبوعات - ١٠٠ | مدائح المعتمديه - ٧ |
| معراج الخيال ١٢-١٦ | مدائن الاحزان - ٤٥٩ |
| معربات - ٤٨٠ | مدائن العلوم - ٦١١ |
| معرفة النفس - ٤٦٦ | مدارس جدید - ٦٥٢ |
| مفاتیح فیض - ٢٥١ | مرآة الاصول - ٣٦ |
| مفتاح الحقائق - ٦ | « العارفين و مناسك الماشقين - ٥٦١ |
| « الصناعة - ٤٨٠ | « الفصاحه - ٤٩٧ |
| مقدمه - ٤٨٠ | « الوجود - ٤٦٦ |
| « کتاب اصلاح المنطق - ٤٨٠ | مراسی الوجد - ٤٨٠ |
| مقدمه و تحشیه بر کتاب مجالس النفائس - ٢٩٧ | مرشد الرموز - ٤٦٦ |
| مکارم الاخلاق - ٤٦٢ | مرام الحکمه - ٣٣١ |
| مکالمه شخص طیبی با داعیان الهی - ٢٧٧ | مرد بازار (روزنامه) ٤٢٦ |
| ملخص - ٤٨٠ | مرزبان نامه - ٥٥ - ٦٢٨ |
| ملستان - ٤٨٠ | مرصاد العباد (راز شیرازی) ٥٦١ |
| مناسك الحج - ٢٤٨ | مروارید غلطان - ١٤٢ |
| مناقب الائمة - ٤٤٦ | مساوات (روزنامه) ٢٤٦ |
| المناهج - ١١٥ | مسکن الفوائد - ٤١ |
| منتخب تاریخ و صاف ٤٦٢ | مسلك الادب فی مدرک العرب - ٤٨٠ |
| « الفوائد - ٤٥٤ | |

- منتخب القصائد - ۴۸۰
 منتضد مجدی - ۴۸۰
 منظومات مدس - ۴۸۰
 منظومة بديهيہ - ۴۸۱
 « در احکام عهد شرعی - ۴۹۶
 « در فقه - ۴۹۶
 « در کلام - ۴۹۶
 « سبزواری - ۳۲۸ ، ۳۰۷
 « فارسيه - ۴۸۰
 المنظومة الکسائيہ - ۱۴۲
 منهاج الوصول الى علم الاصول - ۶
 مولود نامه - ۴۴۶
 مہر ايران (روزنامه) يز -
 مہر و ماه - ۲۶۵
 (حرف ن)
 ناسخ التواريخ - ۵۳۸
 نامه نامی (خواند مير) ۴۶۲
 « (دانش شیرازی) ۴۸۱
 نبرد مظلومين - ۴۱۲
 نثر الورد - ۴۸۱
 النجم فی الاصول - ۱۲۱
 النجمة فی صلاة الجمعة ۱۴۲
 نخبة البقال - ۹۰
 نديم المجد - ۴۸۱
 نزهة الاخبار - ۲۸۷
 « الخواطر - ۱۲۳ ، ۱۲۲ ، ۱۲۱ ، ۴۲ ، ۲۶۴ ، ۶۳۳ ، ۶۳۲ ، ۶۶۷ ، ۲۵۰
 نزهة الفلوب (تاج الدين شیرازی) ۶
 نسائم گلشن (شرح گلشن راز) ۴۶۶
 نشریه دانشکده ادبیات تبریز - ۳۲۰ ، ۵۱
 ۳۲۲
 نصیحة الملل و نصیحة الغزل - ۴۸۱
 النظائر والمقتبسات - ۲۳۹
 نفائس الاناس - ۳۶۷
 نفحات الانس - ۳۶۵ ، ۳۶۱ ، ۳۵۷
 نقاشی - ۲۶۹
 نقشی از حافظ - ۵۴۹
 نگارستان سخن - ۴
 نمکدان (دانش شیرازی) ۴۸۱
 « (محمد خان دشتی) ۵۴۰ - ۵۴۱
 ننگ - ۱۶۸
 نوادر الاوزان - ۴۸۱
 نورالبحر و نورالشجر - ۴۸۱
 نور الهدی فی شرح مصابیح الدجی - ۱۲۱
 نور الهدایه - ۹۹ ، ۱۰۰
 النومیات - ۴۸۱
 النهاية فی شرح الفایه - ۶۶۶
 نهج البلاغه - ۶۰۱
 (حرف و)
 و امق و عدراء - ۲۶۵
 الوبائية الصغیره - ۴۱
 « الکبیره - ۴۱
 الوشيعه - ۴۸۱
 وصف الحال - ۲۶۵
 وطن (روزنامه) ۶۴۷
 وظیفه بشری - ۲۷۷
 (حرف ه)
 ه اية المجد - ۴۸۱
 « المومنات - ۴۸۱
 « میبدی - ۳۰۷
 هدية الاحباب - ۲۳۰
 « الرازی - ۲۶۳
 « العارفين - ۳۹۳
 هزار داستان - ۴۸۱

| | |
|------------------------------------|-------------------------|
| هوشنامه - ۲۱۸ | هزارویکمین فامیل - ۱۵۰ |
| هیجان احساسات - ۴۱۲ | هشتاد و دو پرسش - ۵۳۴ |
| حرف (ی) | هفت اختر - ۴۸۱ |
| یادداشت نامه - ۴۸۱ | همایون نامه - ۳۶۲ ؛ ۴۶۱ |
| یادگارنامه - ۴۸۱ | همه (روزنامه) - ۴۲۶ |
| یک تحلیل علمی از فاجعه کربلا - ۱۵۰ | هندو - ۵۴۹ |
| یوسف زلیخا - ۴۱۴ | هوس - ۱۶۸ |



فهرست اسامی کتب و مجلات و جرائد

جلد سوم

| (حرف الف) | اثبات الواجب (دشنگی) - ۴۵۰، ۴۵۱ |
|----------------------------------|------------------------------------|
| آئینه (روزنامه) ۲۱۳ | اثبات الهیولی - ۲۹۸ |
| آتش فشان (روزنامه) ۶۳۶ | الاجازات - ۲۴۳ |
| آثار الباقیه (علوی شیرازی) ۶۶۴ | اجوبة علی مسائل خواجه نصیر - ۴۴۴ |
| آثار عجم - ۱۲، ۲۶، ۴۸، ۹۰، ۱۰۴ | « عوبصه ۴۴۴ |
| ۳۰۱، ۱۷۷، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۴۲، ۳۰۱ | احوال اهرم و تنگستان - ۵۵۷ |
| ۳۱۹، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۵۴، ۴۶۷، ۴۹۴ | « خوانین وعشائر قشقایی - ۵۵۷ |
| ۵۰۷، ۵۱۱، ۵۱۴، ۵۶۳، ۵۹۷، ۶۴۴ | « شیوخ بندرلنگه - ۵۵۷ |
| ۶۵۰، ۷۰۳، ۷۲۴ | « الصحابة والتابعين - ۲۱۷ |
| آثار العنابة - ۱۸۸ | ادیات - ۴۸ |
| آخرین روز باینز - ۵۷ | الاربعة عن الشيوخ الاربعة - ۴۴۷ |
| آداب البحث - ۶۴۴ | « فی فضائل امیر المؤمنین - ۵۱۶ |
| آداب پرورش جوانان - ۹۹ | اربعة نودی - ۵۹۵ |
| آداب الحج - ۲۴۳ | ارمغان (مجله) ۱۵۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۴۰۴ |
| آدمیت (روزنامه) ۲۸، ۲۷۱، ۳۲۵ | ازالة الشكوك فی لباس المشكوك - ۵۱۶ |
| آرتش ضامن استقلال کشور است - ۷۰۹ | اساس النعوى - ۶۷۹ |
| آسمان (روزنامه) ۶۰۵ | اسئلة القرآن واجوبتها - ۶۵۱ |
| آیات الاحکام یا تفسیر شاهى - ۲۶۰ | استغاره نامه - ۵۸۲ |
| آیات الظالمین - ۵۸۲ | استغفر (روزنامه) - ۵۱۷ |
| آیه الله بروجردى - ۶۸۰ | استعار گران بدانند - ۷۰۸ |
| ابلاغ (روزنامه) ۵۳۳ | استیعاب - ۱۷۷، ۱۷۸ |
| اتحاد الماقل والمقول - ۴۴۳ | الاسدية فی اللغة - ۵۳۵ |
| اتصاف الماهية بالوجود - ۴۴۳ | اسرار آلايات وانوار البينات - ۴۴۳ |
| اثبات العالم الثال - ۲۲۹ | « جنگل - ۵۳ |
| اثبات الواجب (خفری) ۲۹۸ | « الشهود - ۳۰۲ |

- ایران و ایرانیان - ۷۰۹
- (حرف ب)
- بهار الانوار - ۵۹۳
- بدائع سمعی - ۱۱۱
- بدء وجود الانسان - ۴۴۳
- بدیعیه - ۱۷۵ - ۱۷۶
- برهان السدید - ۵۵۷
- برهان قاطع - ۴۶۷
- « الموحدين - ۲۲۸
- بستان السیاحه - ۶۷۲
- بنیة المراتح الى طلب الارباح - ۳۱۱
- البلغة فی تاریخ امة اللغة - ۲۱۱
- بوستان (سمعی نامه) ۱۱۲، ۱۰۵، ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۵۲
- بهارستان جامی - ۱۰۵
- بهجة الدارين فی مسائل الحكمين - ۵۱۶
- بیان تراکیب معانی و اشعار ... ۵۸۶
- بیخ جینی - ۷۱۲
- بیع المبهم - ۶۸۹
- (حرف پ)
- پارس (روزنامه) ۲۴۵، ۱۶۰، ۷۹، ۵۳
- « درعهد باستان - ۵۰
- بازار گادیاقدیسترین پایتخت شاهنشاهی ایران - ۵۰
- پاسداران خلیج - ۷۰۹
- پرتوی از فلسفه ایران باستان - ۵۳
- پریشان (قاآنی) - ۱۰۵
- پریشان نامه - ۵۵۷
- پنج رساله فارسی در مناسک حج - ۶۷۳
- پیام راستی - ۵۳
- پیدایش خط و تحول آن در شرق باستان - ۵۰
- الاسفار الاربعه - کد - ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۴
- ۵۲۹
- اسنی الکواشف فی شرح المواقف - ۲۳۳
- اشعار نفز - ۶۸۳
- اشك سبتا - ۵۳
- اصول علم اقتصاد و تجارت - ۴۶۹
- اصول الفقه - ۲۶۰
- اصول فلسفه و روش رئالیسم - ۶۸۱
- « کافی - ۴۴۴
- « المنطقیه - ۲۵۴
- الاطراف فی اشراف الاطراف - ۷۱۳
- اعلام الشیعه - ۳۷۶، ۳۷۷
- « الناس فی تاریخ بندرعباس - ۵۵۷
- اکسیرالماده - ۵۸۲
- الالقباب - ۲۱۱
- الالواح العمدیه - ۴۴۴
- الإمامه - ۴۴۳
- آمریکاییها را بشناسید - ۷۰۹
- انارگلی - ۵۳
- انتخاب الزاد - ۶۷۳
- انجمن دانش - ۱۰۵
- انگلیسهارا بشناسید - ۷۰۸
- انگلیسهارا بهتر بشناسید - ۷۰۹
- انوار اودیلی - ۶۰۴
- انوارالربیع - ۲۱۷
- « سهیلی - ۴۵۹
- « نعمانیه - ۱۸۸
- انیس القلوب - ۴۴۷
- اوستا - ۱۱۹
- ایران آزاد (روزنامه) - ۲۸، ۴۸۹
- « امروز (روزنامه) - ۳۲۰
- « اهمیت آن در ترقی بشر - ۵۳

(حرف ت)

- تاریخ آداب اللغة العربیه - ۲۱۷
 « احمد رفعت - ۱۰۴
 « ادبیات انگلیسی - ۴۶۹
 « « ایران - ۱۹۶، ۱۹۸
 تاریخ بهرین - ۵۵۷
 تاریخ بغداد ۲۱۳
 تاریخچه سازمانهای دولتی در شهرستان
 برازجان - ۷۰۹
 تاریخچه مختصر ادبیات ایران - ۷۲۸
 تاریخ تصوف - ۵۹۲
 « جرائد و مجلات - ۲۱۳، ۴۸۹، ۶۰۵
 « حرمین شریفی - ۶۷۳
 « خراسان - ۵۸۸
 « خلیج فارس - ۹۷
 « شیخ اویس - ۱۰۲
 « الصفویه - ۲۶۰
 « فرشته-رجوع شود به گلزار ابراهیمی
 « فلاسفه اسلام - ۵۸۸
 « گزیده - ۱۱۳ : ۱۸۴، ۶۲۴ : ۶۴۳
 « مختصر ایران - ۹۷
 « مختصر سلسله قاجاریه - ۷۰۹
 « مدینه - ۷۰۴
 « مشایخ فارس - ۴۰۷
 « مفصل شاه چراغ - ۲۲۹
 « وجغرافیای برازجان - ۹ : ۴۹۴، ۵۴۰۶
 ۷۰۸
 تاریخ وجغرافیای بنادر ثلاث - ۷۰۹
 « « دشتی - ۷۰۹
 « « کازرون - ۳۷۷
 « و صاف الحضرة - ۴۵۹، ۷۱۸
 تبصیر الملوك والاسلاطين ... ۴۴۷

التیان - ۳۰۸

- تجارت در بندر عباس - ۵۵۷
 تبصیر الانظار فی الحاشیه لشرح المطالع الانوار
 ۲۵۴
 تحفة الاحرار - ۴۴۷
 « الاعزّه - ۲۲۸
 « اهل المرفان فی ذکر الشیخ دوز بهان - ۲۴۳
 ۲۴۴
 تحفة الثقات - ۲۲۸
 « الغوامس - ۲۲۸
 « الطلاب - ۶۷۹
 التحفة العلویه والایضاح العلیه - ۶۶۴
 تحفة الکرام فی محی الامام - ۴۴۶
 « الملوك والاسلاطين - ۷۰۳
 تحقیق معنی الاقوال الشارحه - ۲۶۰
 التذقیق فی سیر الطريق - ۵۵۶ : ۵۵۷
 تذکار المتعلمین فی شرح تبصرة المتعلمین ۶۰۲
 تذکره آتشکده - ۲۹۴ : ۴۵۵
 « آفتاب عالیشان - ۲۹۵
 « اشعه شماعیه - ۲۷۲
 « الهیه - ۲۹۸
 « الاولیاء (پرویزی تبریزی) - ۲۶۳
 ۲۶۴
 تذکره بیان محمود - ۴۹۸ : ۴۹۹، ۵۲۷
 ۵۷۴
 تذکره تحفه سامی - ۴۲۲ : ۵۲۸ : ۵۳۵
 ۶۴۲ : ۶۵۰
 تذکره حزین - ۶۳ : ۲۹۳ : ۲۹۴ : ۲۹۵
 ۵۴۴
 تذکره خیر البیان - ۴۸۴ : ۵۵۱ : ۵۵۲ : ۵۵۳
 « دلگشا - ۱۰ : ۴۲۳ : ۶۴۰ - ۶۴۱
 « روز روشن - ۲۹۰ : ۲۹۵ : ۴۲۱ : ۵۵۴
 ۵۶۴

تذكرة نصر آبادی - ١٦٧ : ٢٣١ ، ٤٠٧
 ٤١٩ ، ٤٢١ ، ٤٦٣ ، ٤٨٣ ، ٥١٥ ، ٥٤٧
 ٥٤٨ ، ٦٢٩ ، ٦٣٢ ، ٧٠٦ ، ٧٢٥
 تذكرة نگارستان سخن - ٦٢٩ ، ٧١٤ ، ٧٢٢
 تذكرة هفت اقليم - ٣٤ - ٢٤٤ : ٢٥٠
 ٢٦٢ : ٤٩٤ ، ٥٣٨ ، ٥٥٢ ، ٥٦٤ ، ٥٨٥
 ٦٠٨ ، ٧٠٥ ، ٧٢٠
 الترجمان فى لغة القرآن - ٢٥٤
 ترجمه جلد سيزدهم بحار الانوار - ٦٨٣
 ترجمه عشاق نابل - ٤٦٩
 « عوارف - ٥٨٥
 « مقالات بايكن انگليسى - ٤٦٩
 الترغيب الى اجل مايرغب اليه الاديب ٧١٥
 تريح - ٧١٢
 تصحيح وتعليق بر كتاب مصباح الهداية ١٩٨
 « ومقدمه كتاب شاهراه هدايت - ٦٨٦
 تصرف زنجاني - ٦٨٨
 التصور والتصديق - ٤٤٣
 تعريب المنتقى فى سير مولانا النبى المصطفى
 ١٦١
 تعريفات العلوم وتجديدات الرسوم - ٢٥٤
 تعليقات بر بهار الانوار - ٥٩٢
 تعليقات بر معالم الاصول - ٥٨٦
 تعليقات بر وسائل الشيعة - ٥٩٢
 تعليقه بر كتاب صيام ازمدارك الاحكام - ٥٨٢
 تعليقه هاى عديده بر ملحقات مكاسب - ٥٨٢
 تعليم وتربيت (مجله) ١٥٢
 تفسير آيات احكام قرآنى - ٢٤٤
 « آية الكرسي (خفرى) ٢٩٨
 « (مولى صدرا) ٤٤٣
 « آية النور - ٤٤٣

تذكرة رياض الشعراء - ٤٥٢
 « رياض العارفين - ٣٠٢ - ٥١٩ - ٥٣٦
 ٧٢٣
 تذكرة سفينه خوشگوى - ١٠١ : ١٠٢ : ٢٥٠
 ٢٦٢ : ٢٦٦ : ٢٧٦ : ٣٧٦ : ٥٥١ : ٦٢٥ : ٦٢٩
 تذكرة سرو آزاد - ٣٧٢
 تذكرة شعاعيه - ١٢ ، ٦٥ ، ٨٩ ، ١٧١
 ٢٧٢ ، ٢٨٦ ، ٣٦٣ ، ٣٦٤ ، ٣٩٢ ، ٤١٢
 ٤٥٧ ، ٤٩١ ، ٤٩٥ ، ٥١١ ، ٦٤٥
 تذكرة شعراء (دارابى) ٢٣١
 تذكرة الشعراء (سمرقندى) ١٠٦
 « شعراء معاصر اصفهان - ٦٥٧
 « شعر العجم - ٦٠٦ - ٦٠٧
 « شکرستان فارس - ٢٧٢
 « شمع انجم - ١١٤ ، ٢٥٠ ، ٢٩٣
 ٢٩٤ ، ٢٩٥ ، ٣١٩ ، ٣٧٠ ، ٣٧٢ ، ٤١٣
 ٤١٤ ، ٥٤٤ ، ٥٦٥ ، ٦٢٦ ، ٦٦٣ ، ٧١٤ - ٧٢٧
 تذكرة صبح گلشن ، ٦٤ ، ٥٤٨
 « گنج شايگان - ٤١
 « لباب الالباب - ١٠٢
 « مجالس النفايس - ٢٦٦ ، ٤٢٢ ؛
 ٧١٢ - ٧٢٥ ، ٧٢٧
 تذكرة مجمع الفصحاء ٣ - ١٠٤ ، ١٠٦
 تذكرة المحدثين وبصرة المحدثين - ٤٤٧
 تذكرة مدينة الادب - ٣٨١
 « مقالات الشعراء - ٧٠٤ ، ٧٠٥
 « مونس الاحرار فى دقائق الاشعار ١٠٣
 « نتايج الافكار - ٣٦٩ ، ٣٧٠ ، ٣٧٢
 ٤٥٥ ، ٥٦٤

(حرف ث)

ثمرة الخرقه فى شجرة الخرقه - ۴۴۷

(حرف ج)

جامع الجوامع - رجوع شود به جمع الجوامع

« العذاب - ۹۹

« الفوائد - ۷۲۴

« السائل - ۶۷۸

« المناسك - ۱۶۳

الجبر والتفويض - ۴۴۳

الجذر الاصم - ۴۵۰

جزوات مختلفه در فقه - ۲۴۸

جغرافياى ابتدائى - ۹۹

« اقتصادى - ۱۰۱

« تاريخى دشتستان - ۷۰۹

الجمهوره - ۲۱۲

جنايات جنس لطيف - ۶۴۵

جنة العاليه - ۴۲۳

جنگ فيروز آبادى - ۴۲۱

جواهر - رجوع شود به مختصر الملاحه

« الاسرار - ۷۲۴

« الكلام (ايچى) - ۶۴۴

« فى اصول عقائد الاسلام - ۲۹۶

جهان نما (مجله) - ۴۸۵

(حرف ج)

چرا خود را بخطر انداختم ؟ - ۷۰۹

چراغ هدايت - ۲۴۷

(حرف ح)

حاشيه آداب البحث عضدى - ۲۵۴

« بالهيات شفا - ۴۴۳

« براوايل شرح تجريد - ۲۹۸

« برتجريد خواجه نصير - ۴۴۳

تفسير آية وترى الجبال - ۴۴۳

تفسير سورة الاعلى - ۴۴۳

تفسير سورة الم المجده - ۴۴۳

« « البقره - ۴۴۳

« « الجمعه - ۴۴۳

« « الحديد - ۴۴۳

« « الزلزال - ۴۴۳

« « الضحى - ۴۴۳

« « الطارق - ۴۴۳

« « الطلاق - ۴۴۳

« « الواقعة - ۴۴۳

« « يس - ۴۴۳

« « فاتحه الكتاب - ۲۹۸

تقريرات درس فقه آية الله بروجردى - ۶۸۳

« فقه - ۵۸۲

« « واصل - ۵۹۲

التكملة - ۲۹۸

تلخيص الاذكار - ۷۱۵

تلخيص البيان فى تخلص الابدان - ۳۰۸

تلخيص سلاح المؤمن - ۷۱۵

« المفتاح - ۶۰۰

التلويح فى شرح المصابيح - ۴۴۶

تمدن ساسانى - ۵۰

« هخامنشى - ۵۰

تنبيه - ۵۹۶

تنزلات الكازرونى - ۵۳۵

تنقيح الكشاف - رجوع شود به تهذيب الكشاف

توضيح الاقوال - ۲۴۳

« السبيل فى الجرح والتعديل - ۴۴۷

« المقال - رجوع شود به توضيح الاقوال

تهذيب الكشاف - ۴۶۳

تهران مصور (مجله) - ۲۸۱

| | |
|---|------------------------|
| حاشیه بر تفسیر بیضاوی (شرف الدین شیرازی) | ۲۴۳ |
| حاشیه بر تفسیر بیضاوی (مولی صدرأ) ۲۴۳ | « |
| « بر حاشیه علامه دوانی بر تهذیب منطلق | ۲۶۰ |
| حاشیه بر رساله شیخ انصاری - ۲۴۸ | « |
| « بر رواشع سماویه - ۴۴۳ | « |
| « بر روضه شهید - ۴۴۳ | « |
| « بر استبصار ۲۴۳ | « |
| « بر شرح الاسباب والعلامات - ۶۶۴ | « |
| « تجرید قوشچی (مولی صدرأ) | ۴۴۴ |
| حاشیه بر شرح حکمه الاشراق - ۴۴۴ | « |
| « حکمة العین (سواد العین) ۲۹۸ | « |
| « کبیر - ۵۸۲ | « |
| « مطالع الانوار - رجوع شود به | تجرید الانظار |
| حاشیه بر شرح هداية الحكمه میبدي - ۶۶۴ | « |
| « بر شفای ابن سینا - ۴۴۴ | « |
| « بر ضعیفه کامله سجاده - ۲۴۳ | « |
| « بر فرائد انصاری - ۵۸۲ | « |
| « بر فصول - ۲۲۹ | « |
| « بر قوانین - ۵۸۲ | « |
| « بر کتاب طهارت مدارک - ۶۷۳ | « |
| « بر کفایه - ۲۴۸ | « |
| « بر مدارک ومسالك - ۶۷۳ | « |
| « بر مطول تفتازانی - ۲۵۵ | « |
| « بر مکاسب انصاری - ۵۸۲ | « |
| « بر نقد الرجال - ۶۷۳ | « |
| « تبشیر الوصول الی جامع الاصول ۴۵۰ | « |
| « حکمة العین - ۲۵۴ | « |
| حاشیه شرح تجرید قوشچی (امیر صدر الدین کبیر) | ۴۵۰ - ۴۵۱ |
| حاشیه شرح شمسیه (امیر سید شریف) ۲۵۴ | « |
| « قطب الدین رازی (امیر صدر - | الدین کبیر) ۴۵۰ - ۴۵۱ |
| حاشیه شرح کافیه رضی - ۲۵۴ | « |
| « مستصر الاصول عضدی - ۴۵۰ | « |
| « مطالع - ۴۵۰ : ۴۵۱ | « |
| « علی المطول - ۲۹۶ | « |
| « کبری - ۲۶۰ | « |
| « کشف زمخشری (امیر صدر الدین کبیر | ۴۵۰ |
| حاشیه کشف (شریف جرجانی) ۲۵۴ | « |
| « مطالع - ۲۶۰ - ۲۶۲ | « |
| « مطول - ۴۵۰ | « |
| « نجات العباد - ۶۶۰ | « |
| « الحاوی - ۶۰۰ - ۶۰۲ | « |
| « جبل التین (دو ز نامه) ۹۰ ، ۴۸۹ | « |
| « حبيب السیر - ۲۹۷ : ۴۵۰ : ۶۲۴ | « |
| « حجة الاسلام فی اصول الفقه والكلام - ۵۱۶ | « |
| « الحدائق النديه - ۲۱۸ | « |
| « حدوث العالم - ۴۴۴ | « |
| « حساب - ۹۹ | « |
| « الحشر - ۴۴۴ | « |
| « حصن الحصین - ۲۹۹ | « |
| « حقائق الاخبار ناصری - ۲۷۲ | « |
| « حق گرفتنی است - ۶۴۵ | « |
| « حقوق بشری - ۹۹ | « |
| « مدنی - ۲۳۵ | « |
| « حکمة العارفين (طاهر شیرازی) ۵۱۶ | « |
| « (عبدالرحمن شیرازی) ۵۸۶ | « |
| ۵۸۷ | |

- الحكمة الرشيدة - ۴۴۴
 حكمة العين - ۵۴۴
 حل مالا يتحل - ۲۹۸
 حلية الافاضل وزينة المعافل - ۴۴۶
 « الاولياء - ۱۸۷
 الحوادث الجامعة - ۳۱۳ - ۳۱۷
 حوادث الواقعة - ۵۳۵
 حواشي بعض الكتب السبعة - ۷۱۵
 « تحرير اقليدس - ۵۸۶
 « شرح تذكره - ۵۸۶
 « شوارق الالهام - ۵۸۶
 « الصحيحين ۷۱۵
 « الكشف - ۷۱۵
 « متفرقة بر بعداد الانوار ووسائل الشيعة
 ۵۸۲
 حیات سعدی - ۱۵۱
 (حرف خ)
 خازستان (خوافی) ۱۰۵
 خامه ملت (روزنامه) ۷۰۲ : ۷۰۸
 خاور (مجله) ۶۰۵
 خسرو شیرین (شعله نیویزی) ۲۸۶
 « « (عرفی شیرازی) ۶۰۹
 خلاصه دعای صباح ودعای کمیل - ۲۲۸
 خلاصة الصرف - ۹۹
 « طبیی - ۶۰۳
 خلافيات فقه - ۵۸۲
 خوان الاخوان - ۶۷۳
 خیراتیہ - ۶۷۳
 (حرف د)
 دائرة المعارف بریتانیکا - ۱۰۴
 « المعارف بستانی - ۱۰۳ : ۱۰۹
 دارالعلم شیراز - ۴۲۵
 دانشکده ادبیات شیراز (مجله) ۵۱
 « « طهران (مجله) ۱۰۳
 دانشمندان وسخن سواران فارس - ۲۹
 دبستان القرصه - ۱۳
 درة التاج - ۳۱۲
 الدرجات الرفیعه فی طبقات الشيعة الإمامیه
 ۲۱۷
 الدرر المنثوره فی السنن الماثورہ - ۷۱۳
 الدرر المنثوره فی شمائل النبی - ۷۱۶
 دستور الوزراء (خواندمیر) ۷۱۷
 « « (علاء الدین شیرازی) ۶۵۱
 دعوات - ۲۴۳
 دکتر مصدق یاحرج واشنگتن ایران - ۷۰۸
 دلیران تنگستانی - ۲۹
 دنیای جدید (مجله) ۱۰۱
 دوران دربدری - ۴۰۹
 دورمای ایران (روزنامه) ۵۲
 دیوان حافظ - ۴۵۹
 « دکتر صورتگر - ۴۷۰
 « دوانی - ۶۸۳
 « سالك شیرازی - ۲۹
 « سامی شیرازی - ۴۸
 « سرخوش شیرازی - ۷۱
 « سید علیخان کبیر - ۲۱۷
 « شعاع شیرازی - ۲۷۲
 « شهابی شیرازی - ۳۶۵
 « صفا شیرازی - ۴۵۴
 « عاری بندر عباسی - ۵۵۷
 « عالی شیرازی - ۵۷۳
 « عبدالرحمن مدرس شیرازی - ۵۸۷
 « عرفی شیرازی - ۶۰۹
 « قآنی شیرازی - ۴۵۹

| | |
|---------------------------------------|---|
| رسالة در شكوك - ٥٨٢ | ذخيرة العباد ليوم المعاد - ٧١٢ |
| « در صرف و نحو و معاني و بيان - ٢٩٦ | الذروة الملياني سيرة المصطفى - ٥٣٥ |
| « در عقوبت حب دنيا - ٥٨٢ | النزيرة الى تصانيف الشيعة - ١٠٤ - ٦٨٩ |
| « در علم مناظره - ٥٨٢ | الذكرى - ٤٥١ |
| « در موسيقى - ٦٦٤ | (ح ر ف ر) |
| « در نبض - ٣٧٦ | داهنماي كتاب (مجله) ب |
| « در وجوب عيني نماز جمعه - ٦٠٢ | رجبيه - ١٧٥ |
| « الدعوه - ٧١٥ | رسائل متفرقة - ٢١٧ |
| « دليل الناسك - ٦٧٣ | رسالة اتصاف الماهية بالوجود - ٤٤٤ |
| « الرمل - ٢٩٨ | « اصول الدين ونماز - ٦٧٣ |
| « سر بيان الوجود - ٤٤٤ | « اغلاط مشهوره - ٢٩ |
| « الصلوة السلطانية - ٦٧٣ | « افبونية - ٧١٢ |
| « ضميمه اللطيفه - ٥٥٥ - ٥٥٧ | « اكبر العارفين في معرفة طريق الحق |
| « طاغوتيه - ٦٧٣ | واليقين - ٤٤٣ : ٤٤٤ |
| « طرح الكونين في حشر العالمين بالوجود | رسالة بحث در باب تاريخ حقوق عمومي اسلام |
| ٤٤٤ | ٢٣٥ |
| رسالة المضديه - ٦٤٤ | رسالة النسل - ٧١٥ |
| « عليه علويه - ٦٧٣ | « تفضيله - ٦٧٣ |
| « عليه (حاج سيد علي بهبهاني) - ٦٧٨ | « الجمعة - ٧١٥ |
| « فينييه - ٣٩٠ | « حج - ٢٢٨ |
| « في اثبات الشوق للهويولي - ٤٤٤ | « الحدوث - ٤٤٤ |
| « في اصول الحديث - ٢٢٣ | « حكيم نظامي ... - ٢٤٧ |
| « في المسائل - ٢٣٣ | « خياره - ٦٧٣ |
| « في الهيئته - ٢٢٣ | « در اثبات عدم تحريف قرآن مجيد - ٥٩٢ |
| « القضاء والقدر - ٤٤٤ | « در احكام ارث - ٦٧٣ |
| « قمرية - ٥٨٧ | « رساله در اغلاط قاموس اللغة - ٢١٧ |
| « كلمات واصطلاحات جديده - ٢٩ | « در امامت - ٦٧٣ |
| « المحكمات في قطع المشاجرات - ٥٨٢ | « در پاسخ از شبهات جبريه - ٥٨٢ |
| « محكم ومتشابه - ٥٨٢ | « در تقدير مد و صاع - ٥٨٢ |
| « المظاهر الالهيه في العلوم الكماليه | « در خلل صلوة - ٥٨٢ |
| ٤٤٤ | « در رد ادیان باطله - ٦٧٣ |
| رساله مكيه - ٦٧٣ | « در استصحاب - ٥٨٢ |

زادگی من - ۴۸۷

الزهره - ۲۱۷

(حرف س)

سائننامه برادران - ۲۱۹ : ۲۴۸ : ۲۶۰

سارس - ۷۲۸

دنیا - ۱۹۷

سپنتا (روزنامه) - ۵۲

سپیده دم (مجله) - ۴۶۹

سدا (مجله) - ۲۲۷

ستارگان فروزان - ۲۱۶

سته ضروریه - ۷۱۲

سجنگل - ۷۲۴ : ۷۲۵

سخن سنجی - ۴۶۹

سخن عالی - ۵۶۴ ، ۵۶۵

سخنوران نامی معاصر - ۲۵۵

سدا لرمق - ۶۷۳

سرگذشت موسیقی ایران - ۳۷۸

سرمایه ایران - ۴۳۸

سروش (روزنامه) - ۶۴۹ : ۶۵۰

سعدی نامه - ۱۰۴ : ۱۵۲

سلافة العصر من معاصر اعیان العصر - ۲۱۸

۲۲۱ - ۴۴۰

سلطان الرسائل - ۱۷۵

سلوة الغریب واسوة الادیب - ۲۱۷

سنن ابن ماجه - ۷۱۵

سنن ابی داود سجستانی - ۷۱۵

سنن ترمذی - ۷۱۵

سنن دارمی - ۷۱۵

سنن نسائی - ۷۱۵

سیردانش در ایران باستان - ۵۰

(حرفش)

شاطبیه - ۶۸۸

رساله منع الضع - ۶۷۳

السؤنبه - ۶۷۳

نفسیه - ۶۰۹

الواردات القلییه - ۴۴۴

وجیزه در کیفیت و کیت علم امام

۵۸۲

رشدات الفنون - ۹۰

الارغائب - ۶۷۳

روزبه یاسلمان محمدی - ۱۸۸

روسهارا بشناسید - ۷۰۹

روضات الجنات - ۲۱۶ : ۲۱۷ : ۲۵۲ :

۲۵۳ : ۲۶۱ : ۴۴۰ : ۴۴۳ : ۴۴۴ : ۴۵۱ :

۷۱۵

روضة الاریب فی التاریخ - ۵۳۵-۵۳۶

« الرائض فی علم الفرائض - ۱۶۳

الصفا - ۲۵۳ : ۲۱۷

العارفین - ۲۲۹

المنظره - ۳۱۳

رباض السالکین - ۲۱۴ - ۲۱۸

العلماء - ۲۱۷

ریحانة الادب - ج - ۵ : ۹۰ : ۱۰۹ :

۲۱۳ : ۲۲۹ : ۲۵۳ : ۲۶۰ : ۲۶۱ : ۳۰۰ :

۳۱۹ ، ۴۴۴ : ۴۵۰ : ۴۵۱ : ۵۳۵ : ۶۴۴ :

۶۸۹

(حرف ز)

زاد الحاج فی قطع المفجاج - ۶۷۳

زبان آزاد (روزنامه) - ۲۶۹ : ۳۵۳

زبدۃ التوحید - ۴۴۷

زرتشت که بود وجه کرد ؟ - ۵۳

زنان سخور - ۳۱۸

زنده - ۱۱۹

زندانهای من - ۷۰۹

| | |
|--|--------------------------------------|
| شافی - ۱۸۷ | شرح تشریف عزی - ۲۵۵ |
| شاهنامه - ۱۶۹، ۴۵۹، ۵۶۵ | « تصور و تصدیق شمسیه - ۲۵۵ |
| شیبای پیشاور - ۳ | « تهذیب الحدیث - ۵۱۶ |
| شجره طیبه - ۵۸۳ | « تهذیب المنطق و الکلام - ۲۳۳ |
| شدالازار - ۷۰، ۱۰۳، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۴۴، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۶۲، ۴۶۳، ۵۹۴، ۶۲۴، ۷۱۳، ۷۱۵، ۷۲۰ | « الجامع الصبیح البخاری - ۱۶۱ |
| شدرات الذهب - ۶۲۲ | « حادی عشر - ۲۶۰ |
| شراره های بی اثر - ۳۶۵ | « حکمه الاشراف (مولی صدر) - ۴۴۴ |
| شرح آثار تاریخی بازار گد (بزبان انگلیسی) ۵۱ | « دیباجه مفاتیح - ۶۷۳ |
| « آثار تاریخی جلگه مرو دشت - ۵۱ | « زندگانی علامه دوانی - ۶۸۳ |
| « « « شیراز (بزبان انگلیسی) ۵۱- | « « « وحید بهبهانی - ۲۹۶، ۶۷۳ |
| شرح آثار نعت جمشید (بزبان انگلیسی) ۵۱ | ۶۷۷ : ۶۸۳ |
| « « « « (بزبان فارسی) ۵۱ | شرح سراجیه سجانندی - ۲۵۵ |
| « ارشاد (سیدعلیخان کبیر) ۳۱۷ | « سیدعلی برکافی ابن حاجب - ۶۰۳ |
| « ارشاد (شمس الدین شیرازی) ۲۹۹ | « شرح تجرید (محمدعلی بهبهانی) ۶۷۳ |
| « « (شیفتگی شیرازی) ۲۴۴ | « شمسیه - ۱۹۶ |
| « اصول کافی (محمد صالح مازندرانی) ۱۷۸ | « صحیفه سجاده (سیدعلیخان) ۲۱۶ |
| « « « (مولی صدر) ۴۴۴ | « صغیر بر صمدیه - ۲۱۸ |
| « الفیه ابن مالک - ۵۹۶ | « قصیده محبیه مسعود سعد سلمان - ۵۵۷ |
| « الفیه شهید اول - ۲۴۳ | « قطراندا (سلطان العلماء بستکی) ۱۷۵ |
| « باب حادی عشر (مفتاح الباب) ۲۶۰ | « قطراندا - ۵۸۶ |
| « بر تحریر اقلیدس - ۶۶۴ | « قوانین - ۲۹۶ |
| « بر رساله کبری - ۵۸۶ | « کافیه ابن حاجب (یا شرح کبیانی) ۲۵۵ |
| « بر شرح سیوطی الفیه (عبدالرحمن مدرس ۵۸۶ | « کلیات قانون ابن سینا - ۳۱۲ |
| شرح بر قصیده اشکنوانیه (قطب الدین) ۷۲۰ | « گلشن رز (دهدار خفری) ۷۲۵ |
| « بر موجز القانون - ۶۶۴ | « مبسوط بر رساله عروض - ۵۸۷ |
| « تجرید (لاهیجی) ۴۳۸ | « متوسط بر صمدیه - ۲۱۸ |
| | « مقرر - ۲۴۴ |
| | « مختصر الاصول (جرحانی) - ۲۵۵ |
| | « « « (عضدی) ۶۴۴ |
| | « مختصر نافع - ۲۴۳ |
| | « مشارق الانوار - ۱۶۳ |
| | « معالم الاصول - ۲۹۶ |

(حرف ش)

الضوء اللامع في اعيان القرن التاسع
٢٥١، ٢٦٩، ٥٩٤، ٥٩٥، ٥٩٦، ٥٩٧
٦٠١، ٦٠٢، ٦٧٩، ٦٨٨، ٧٠٤

(حرف ط)

طبقات الرجال - ٦٨١
« الشافعية - ٦٤٤
« الصوفية - ١٨٧
« المسمودية - ٥٩٧
طرائق الحقائق - ١٧١، ٢٠٨، ٢٠٩، ٣٠٢
٥٥٣، ٦٢٤
طراز اللغة - ٢١٨
طريق النجاة - ٢٤٨
طوائف - ٦٠٢
طوفان (روزنامه) - ٤٧٣
طوفان جنوب (روزنامه) - ٥٣٤
طيف الخيال - ٢٢٩

(حرف ظ)

ظريف (روزنامه) - ٨٣
ظفر الاماني في مختصر الجرجاني - ٢٥٥
ظهور الحقائق - ١٧٦

(حرف ع)

العرة والقرآن - ٦٦٠
عجائب البلدان - ١١٠، ١١١
عدالت (روزنامه) - ٩٨، ٤٨٥، ٦٠٥
عدل (روزنامه) - ٦١
عذاب النواصب - ٢٦١
عشرت نامه - ٧٢٨
عصر آزادي (روزنامه) - ٢٤٥
عصاة الانبياء والايمه - ٢٤٣
عضد (روزنامه) - ٦٤٤
العقائد المضديه - ٦٤٤

شرح المملقات السبع - ٧١٧

« مفتاح العلوم سكاكي - ٢٥٥
« منظومه سبزواري - ١٩٦
« موافق عضدى - ٢٥٣ - ٢٥٥
« النجم من كلام سيد العرب والمجم - ١٦٢
« نصاب الصبيان - ٢٤٣
« الهداية الاثيرة - ٤٤٤
« هياكل النور (لاهيجى) - ٤٣٨
شرعيات - ٩٩
شهرار مساله حساب - ٩٩
شفاء - ٦٠٠
شفاء الصدور - ١٦٢ - ١٦٣
شقائى النعمان فى احوال عمان - ٥٥٧
الشواهد الربوبية فى المناهج الملوكية - ٤٤٤
شورش (روزنامه) - ٣٢٠
شهاب اعظم (روزنامه) - ٣٦٥
شهرستان جهرم - ٥٣٣ : ٥٣٤
شهر شيراز - ٦١ : ٩٦، ٩٩ : ٢٣٤ : ٤٣٤
شيراز امروز - ٢٣٥ : ٤٥٣ : ٦٤٥ : ٧٦
شيراز شهر سمدى وحافظ - ٥١
شيراز نامه - ٣٠٩ - ٤٤٥ : ٤٦٢ : ٤٦٣ : ٦٢٤

(حرف ص)

صحاح - ٧١٥
صحيح بخارى - ٢٩٩ : ٦٠٠ : ٦٠٢ : ٧١٥
صحيح مسلم - ٧١٥
صرف مير - ٢٥٥
صغرى - ٢٥٥
صفوة الصفوة - ١٧٧، ١٧٨، ١٨١
صناعيه - ٤٣٨
صيد مرواريد - رجوع شود به المناس فى
احوال الفوس والنواص

عقد الجواهر - ٤٤٨
 عقود (نبذة العقود في أمور النقود) ٢٥٢
 عمده - ٥٩٦
 عناصر موجود در ادبيات فارسی - ٤٧٠
 العوائد - ٦٧٣
 عين الحیوة - ١٨١
 عیون الجواهر - ٦٤٤
(حرف غ)
 غایة الایجاز فی بیان الحقیقة والمجاز - ٤٤٦
 غرر المعانی والنکات فی شرف المقامات (یاغرد -
 النکات فی شرح المقامات) ٤٤٦
 غزالی نامه - ١٩٨
 غنچه خندان - ٨٣
 غنچه الاغانی - ٢١٧ - ٢١٨
(حرف ف)
 فارس (روزنامه) ١٦٤ ، ٣٢
 فارسنامه ناصری - ١ ، ١٠ ، ١٧٠ ، ١٧١
 ٢١٤ ؛ ٢١٥ ؛ ٢٤٢ ؛ ٢٥٣ ؛ ٢٩١ ؛ ٣٠٢
 ٣١٧ ؛ ٣٧٤ ؛ ٣٧٧ ؛ ٤١١ ؛ ٤٢٣ ؛ ٤٥٧
 ٤٩٧ ؛ ٤٩٨ ؛ ٥٢٤ ؛ ٥٣٦ ؛ ٥٥٣ ؛ ٥٧٤
 ٥٧٧ ؛ ٦٠٢ ؛ ٦٢٣ ؛ ٦٤٠ ؛ ٦٤٨ ؛ ٧٠٧
 ٧٢٣
 فارس و جنگ بین الملل - ٢٩ ، ١٦٤
 ٣٥٥ ؛ ٤٨٩ ؛ ٥٨١
 فتاح المجامع - ٦٧٣
 فتح الرحمن فی مسالة دور الضمان - ٦٠١
 الفرائض - ٣٠٨
 فردوس التواریخ - ٢٩٦
 فرهنگ آندراج - ١٥٦ ؛ ٢٦٧ ؛ ٢٨٧ ؛
 ٢٨٨
 فرهنگ جغرافیائی ایران - ٢٤٢

فرهنگ نفیسی - ١٧٣ ؛ ٢٢٤
 فصل الخطاب (قطب الدین نوری ریزی) ٢٣٠
 فضل الساجد وشرف المساجد - ٢١٣
 فلسفه یا کفتگوی مادی بالهی - ٢٤٨
 فن اصول الحديث - ٢٥٥
 الفوائد الدينية فی الرد علی حکماء الصوفیه
 ٥١٦
 الفوائد الصمدیه - ١٧٥
 « الفیائیه - ٦٤٤
 فوائد هشتگانه - ٦٧٨
 فهرست ابن التمیم - ٢١٣
 فهرست کتب آسمانه قدس رضوی - ٤٤٤
 « کتب خطی کتابخانه عالی سیه سالار
 ٢١٧ ؛ ٣٠٢
 فی احوال اللعاه والشوایب - ٥٩٩
 الفیلسوف الفارسی الکبیر صدر الدین الشیرازی
 ٤٤٤
 فی المعنی واصولة ونصاریفه - ٢٥٥
(حرف ق)
 قاموس الاعلام - ١٠٤
 « اللغة - ٢١١
 قانون شیخ الرییس - ٩٠
 قرآن مجید (کتاب الله - کلام الله) ١٢١ ،
 ١٧٣ ؛ ٢٠٩ ؛ ٢٢٣ ؛ ٤٣٩ - ٥٥٥ ؛ ٥٩٤
 ٥٩٥ ؛ ٥٩٦ ؛ ٦٠٠ ؛ ٦٠١ ؛ ٦٠٢ ؛ ٦٠٣
 ٦٨٨ ؛ ٧٠٤ ؛ ٧٠٧
 قسمتی از کتاب زکوة فطر - ٥٨٧
 قصص العلماء - ٤٤٠
 قطع المقال فی رد اهل الضلال - ٦٧٣
 قواعد صرف واشتقاق - ٥٨٦

(حرف هـ)

- گزارشهای باستان شناسی - ۵۱
گزار ابراهیمی (یاتاریخ فرشته) ۲۳۴
گلستان (روزنامه) ۵۱۷
گلستان سعدی - ۱۰۲ : ۱۰۵ ، ۱۰۶ ،
۱۱۳ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۱۹ : ۱۵۲
گلشن حسینی - ۵۷۸
« راز - ۳۰۱
« وصال - ۱۷۱ - ۶۳۶
گوشه‌ای از زندگانی اجتماعی ما - ۷۰۹
گوهر مراد - ۴۳۸

(حرف ل)

- لثالی منشوره - ۶۷۳
لطائف الطوائف - ۱۰۲
لطیفه غیبیه - ۲۳۰ : ۲۳۱
لفت نامه دهخدا - ۲۱۲ ، ۲۳۰ : ۵۱۹
اللمع - ۵۹۴
لوه لوه البحرين - ۴۴۰
لوامع البرهان فی قدم القرآن - ۲۳۳
لیلی ومجنون (عمادلاری) ۷۱۲

(حرف م)

- مأثر الامراء - ۴۵۲
مأثر رحیمی - ۶۰۶ ، ۶۰۷
السائر والاثار - ۵۸۷
المبداء والمعاد - ۴۴۴
مثنوی سیاف - ۲۰۸ : ۲۰۹ ، ۲۱۰
« مولوی - ۱۰۹
مجالس المؤمنین - ۱۲۰ ، ۲۵۲ : ۳۰۱
۳۰۲
مجمع الابتکار - ۶۰۹
« البحار - ۶۰۴
مجموعه مقالات اجتماعی و دینی - ۵۱۷

الفوائد الکلیه - ۶۷۸ - ۶۷۹

« الملکوتیه - ۴۴۴

(حرف ک)

- کافیه - ۶۰۲
کبری - ۲۵۵
الکتاب - ۱۱۲
کتاب آبی - ۵۸۴ : ۶۵۲
کتاب الاربعین (دارالسلام فی مدار الاسلام)
۳۰۸
کتاب الاعلام بسيرة النبي - ۳۱۱
« التنزیل الذی نزل به جبرئیل - ۵۸۲
« التیسر بارزی - ۶۰۴
« در احوال اعضاء النفس - ۶۶۴
« در اصول فقه - ۵۸۲
« در منطق - ۹۷
« صلوة و ادعیه ... ۵۹۲
« فهرست مقامع الفضل - ۶۷۳
کدر الاضنام الجاهلیه - ۴۴۴
کشف الاستار - ۶۷۹
« العقائد - ۱۷۶
کشف الظنون - ۴۴۶ ، ۵۳۶
الکشف علی الکشاف - ۶۹
کشف المعجوب - ۱۸۷
« المواد - ۳۳۱
کشکول (حاج سید عبدالله بهبهانی) ۵۹۹
الکلم الطیب والغبیب الصیب - ۲۱۶
کلیات سعدی - ۱۰۵ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷
۱۲۹ ، ۱۵۱ ، ۱۵۲ ، ۳۳۱
کنز الخفی من اختیارات الصفی - ۴۶۲
کنز الطلاب فی الحساب - ۶۷۹
کنز المنافع فی شرح المختصر النافع - ۲۴۳
الکواکب الدریه - ۶۴۸

معارج الوصول الى معرفة آل الرسول - ٣١١
 معارف السلمانى بمراتب الخلقاء الرحمانى
 ٥٨٢
 معترك المقال فى علم الرجال - ٦٧٣
 معجم المطبوعات - ٦٤٤
 معراج الكمال ... ٢٣٠
 معرفت جواهر وخواص وقيمت آ نها - ٤٥٠
 المعلى لذكرك من معى وذكرك من قبل - ٧١٣
 معيار اللغة - ٥١٩
 مغاص اللثالى و منار اللبالبى - ٥٥٧
 مغنى اللبيب - ١٩٦ : ٢١٢
 مفاتيح الادب فى توارىخ العرب - ٥٥٦ : ٥٥٧
 « الاعجاز (شرح گلشن راز) - ٣٠١
 ٣٠٢
 مفاتيح الغيب - ٤٤٤
 « المذاق - ٧٢٥
 مفخر مكتب اسلام - ٦٨٣
 مفرح باقوتى - ٧١٢
 مقالات حول مباحث الالفاظ - ٦٧٩
 « وحواشى متفرقة - ٦٧٣
 مقالاتى در فن باستان شناسى - ٥١
 مقاله در علم رجال و درابه - ٢٤٨
 المقالة السلطانية - ٦٧٣
 مقامات معنوى - ٤٨
 مقامات الفضل - ٦٧٣
 مقدمه ابن جزرى - ٦٨٨
 « بر بچار الانوار - ٥٩٢
 « فى الاعراب - ٧١٥
 « مبانى الاخبار - ٥٩٣
 « وسائل الشيعه - ٥٩٣
 مكتب اسلام (مجله) - ٦٨٣
 الملاحه فى العلاحه - ٥٣٥

المحاكمة على شرح الشصيه - ٢٣٣
 المحصل فى شرح المفضل - ٣٠٨
 المحدثين - ١٦٣
 المختار من كتب الاخبار - ٦٥١
 مختصر ابي شجاع - ٦٨٨
 مختصر الملح - ٦٠٠
 مخلاة - ٢١٨
 المدخل فى النجوم - ٣٠٨
 مرآة الاحوال جهان نما - ٦٧١
 مرآة البلدان - ٥٩٨
 « الفصاحه - ٢٠٨ - ٢٠٩
 مرغ دل - ٥٧
 مرقمات - ٣٧٩
 المرموزات العشرين - ٤٤٧
 مسائل الخلاف المستخرجة من كتب الاشراف
 ٤٤٦
 المسائل القدسيه - ٤٤٤
 المسلات - ١٦٣ : ٦٠٢ ، ٦٠٣
 المشاعر - ٤٤٤
 المشرع الفائض فى الفرائض - ٦٧٩
 مشكاة - ٢٩٩
 مصائب النواصب - ٢٦١
 مصباح التعديل فى كشف انوار التنزيل -
 ٦٥١
 مصباح الدجى - ٦٢٣
 « الهداية فى اثبات الولاية - ٦٧٩
 مطالع الانوار - ١٦٣
 المطامع المصطفوية فى شرح مشارق الانوار
 النبويه - ١٦٢
 مطول - ١٩٦
 مظهر المختار فى حكم النكاح مع الاعمار
 ٦٧٣

(حرف ن)

نابغه علم وعرفان - ٣٩١ ، ٤٠٩

نابخ الآثار - ٣٧٦

نوارىخ - ٦٧٢

نامه خرد پروهان - ٣٢

نامه دانشوران - ١٧٧ ، ١٨١ ، ١٨٤ ؛ ١٨٦

نامه روشندان - ٣٣١

نبراس المضیئة فى الفقه - ٥٣٥

نخبه - ٦٠٢

نزهة الخواطر - كد : ٢١٤ : ٢١٥ : ٢٣٢

٢٣٣ : ٢٣٤ : ٢٣٧ : ٢٤٣ : ٢٦٢ : ٢٩١

٣٠٠ : ٤٥٢ : ٥٩٧ : ٦٦٤

نزهة القلوب - ٦٢٤

نزهة الكرام فى محسن الايام - ٤٤٧

نظم درر المسطین فى فضائل المصطفى

والمرتضى ، ٣١١

نفحات الانس - ١١٣ ، ١١٤ : ٦٢٤

نفس الامر - ٣١٣

نقشه های سیاسى - ٥٥٧

نوآموزمزدینا - ٥٣

نواقض الروافض - ٢٦١

نوبهار (روزنامه) - ٢٣٦

(حرف و)

الوسائل النیل الفضائل - ٧١٣

وكر الحساب فى الحساب - ٥٣٥

(حرف ه)

هادى السبیل - ١٦٣

الهادى فى النحو - ٣١٣

الهدایه - ٣٠٨

هدایة الاثیر - ٤٤٤

ملتقط الدرر فى تحقیق الکرم - ٦٧٣

ملکوت السماء فى رد التصادى - ٣٧٦

المناس فى احوال الفوس والقواس - ٥٥٧

مناقب العارفين - ١١٠

مناهج السنه - ٤٤٧

منتخبات ايران شهر با اصول آدمیت - ٢٩

منتخباتی از اشعار دهقان سامانی - ٥٣

« از اشعار گلشن ايران پور - ٥٣

منتجب برهان فاطم - ٢٩

منتخب الفرد فى التقاط الدرر - ٤٤٦

منتظم ناصرى - ٤٤٢

المنتقى فى سير مولانا النبى المصطفى - ١٦٣

١٨٦ - ١٧٧

منتقد الاخبار ومنتقد الاخبار - ٤٤٦

منتهى الادراك - ٢٩٨

« المطالب فى معرفة امير المؤمنين على

٤٤٧

منشآت آدمیت - ٢٩

منظومه در مهمات رجاى - ٥٨٢

« الكافيه - ٢٦٢

منهاج الاربيب فى الاحتياج الى الطبيب - ٣٠٨

« الاصول - ٥٩٤ ، ٦٠٠ ، ٦٠٤

منهاج الطالبين - ٤٣١

« المریدین فى سلوك طريقة المتقين

٤٤٧

المواقف اللطانيه - ٦٤٤

الموهبة الربانيه والمكرمة السبعانيه - ٢٤٣

مهر (مجله) - ٣٠٦ ، ٤٧٠ ، ٥١٩

ميرابساغوجى - ٢٥٥

ميزان التعليم - ٩٩

| | |
|----------------------------|---------------------------------|
| مروالباد - ۶۰۵ | الهداية في شرح الكفاية - ۵۱۷ |
| (حرفی) | هداية المسترشدين - ۶۶۰ |
| یادداشت‌های چهل ساله - ۵۵۷ | هدية الاحباب - ۴۴۴ - ۶۸۹ |
| | هدية العارفين - ۱۶۲ ، ۳۰۲ : ۴۵۰ |
| | ۵۳۵ : ۵۳۶ : ۶۰۴ : ۶۵۱ : ۷۰۳ |
| | ۷۱۵ |



فهرست اسامی کتب و مجلات و جرائد جلد چهارم

| | |
|------------------------------------|-------------------------------------|
| اجوبة المسائل الكازرونیه - ۸۹۳ | (حرف ا ث ف) |
| الاحاديث الضعيفه - ۱۶۰ | آئين اسلام (روزنامه) ۵۰۲ |
| احاسن اللطائف ... ۱۶۰ | « سخن - ۵۶۱ |
| احتجاجات ومباحثات باهل سنت - ۱۰۱۲ | « سکندري (يا آئينه سکندري) ۷۴۸؛ ۷۵۰ |
| احسن الوسائل - ۱۰۰۵ | آئينه دانشوران - ۲۳۴ |
| احياء (روزنامه) ۵۷۵ | آثار احمديه - ۳۲۱، ۴۸۰ |
| احياء الملوك - ۱۱ | آثار عجم - ۳، ۴۸، ۶۱، ۶۲، ۷۰، |
| اختر (روزنامه) ۳۸۴ | ۸۸، ۹۴، ۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۵۸، ۱۹۵، |
| اختيارات المظفری - ۲۱۲ | ۱۹۶، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۹، |
| اخلاق مخصوص دانشورا - ۶۰۱ | ۳۴۱، ۳۶۶، ۳۸۵، ۴۲۴، ۴۵۴، ۴۶۱، |
| اخلاق النصوصی - ۱۷ | ۵۴۶، ۵۶۳، ۵۸۰، ۵۹۱، ۵۹۵؛ ۶۰۷، |
| اخوت (روزنامه) ۵۱۸ | ۶۲۰، ۶۲۴، ۶۳۰، ۶۶۲، ۶۹۱، ۷۶۰، |
| ادبيات وقوانين عروض - ۸۰۸ | ۷۸۵، ۸۰۴، ۸۲۰، ۸۵۱، ۸۷۰؛ ۸۸۲، |
| اراده معطوف بقدرت - ۸۸۰ | ۱۰۱۰، ۱۰۱۵ |
| الاربعمون حديثا في فضائل علي - ۸۹۳ | آدميت (روزنامه) ۲۳؛ ۳۸۵ |
| اربعين - ۵۰۱ | آهنگ آزادی - ۹۱۱ |
| ارتقاء ايران بدوره حكومت ملي - ۸۸۰ | آينده (مجله) ۵۰۴ |
| الارفاق في شرح الارشاد - ۶۷ | ابدیت - ۳۰۴ |
| ارمغان (مجله) ۷۶؛ ۲۹۱ | ابطال الباطل - ۱۴۳ |
| ارمغان بلادی - ۹۰۴ | اتحاد اسلام (روزنامه) ۵۷ |
| اساس الصحة - ۶۷۴ | اجتماع ملي (روزنامه) ۹۳۳ |
| اساس الهندسه - ۱۷ | اجوبة المسائل البحرانيه - ۸۹۳ |
| استغفر (روزنامه) ۲۶۳ - ۴۱۲ | « المسائل البهبهانيه - ۸۹۳ |
| اسرار النكاح - ۶۵۷ | « المسائل الشيرازيه - ۸۹۳ |

- اسرار نهضت جنوب - ٧٤٤
 ٧١ سعاد بالإصماد ... - ١٦٠
 اسفار اربعة - ٤٦٢ : ٩١٠
 الاسلام (مجلة) ١٤٨ ، ١٤٩ ، ٥٥١
 الاسلام والايمان - ٨٩٣
 اسماء السراح ... - ١٦٠
 اسماء القادة في اسماء العادة - ١٦٠
 اشارات ابن سينا - ٢٠٨
 اشارة الجيعون ... - ١٦٠
 اشكال الميزان - ١٠١
 اصطلاحات حكمت متعاليه - ٩١١
 اصلاح القومين وابطال القولين - ٥٦٤
 اصول آموزش وپرورش - ٨٨٠
 < قام مباحث الفاظ ... ٢٣٣
 < الدين وفروع الدين - ٥٦١
 < عقائد ... - ٥٦١
 اطلاعات (روزنامه) ٦٧١
 < بانوان (مجلة) ٦٠٢
 اعلام الشيعة - ٣٢٥ : ٣٦٨ : ٥٩٢ : ٨٢٠
 اعلام القاصدين - ٨٩٤
 الاغتياط بمعالجة ابن الغياط - ١٦٠
 الاغذية والاشربة - ٦٥٧
 الاغراب في الاعراب - ٢١٤
 اقتضاض السهاد ... - ١٦٠
 الانفصاح في شرح الايضاح - ٦٧
 افق شيراز (روزنامه) ٩٢ : ٩٣
 اقدام (روزنامه) ٧٦
 التهاب لثة - ٦٤٦
 اللطاف الخفيه ... - ١٦٠
 الفقيه ابن مالك - ٣٥٣ : ٣٥٦ : ٣٦١ :
 ٤٢٥
 الامامة - ٧٢٧
 الهيات شفا - ٩١٠
 امروز مسلمين - ٥٨٤
 املاء زبان فارسي - ٩١٦
 اميد ايران (مجلة) ٨٧٥
 انباء القمر في ابناء العمر - ٣٦١
 انتباه (روزنامه) ٤٧١ : ٤٧٣
 انتقاد التواريخ - ٥٥٩ : ٥٦١
 انتقام (روزنامه) ٤٧١ : ٤٧٣
 انتقام تاريخ - ٩١٦
 انجمن دانش - ١٨٨ : ٨٢٥
 انسان واتم - ٩٣٠
 افس و آفاق - ٦٠٧
 انگليسيا در انگلستان - ٧٤
 انواء الفيت في اسماء الليث - ١٦٠
 انوار تجلي - ٧٤٨ : ٧٤٩ : ٧٥٠
 انوار العقائقي - ٥١١
 انوار سهيلي - ٨٢٥
 > الفقاهه - ٣٢٤
 < القلوب - ٥١١
 < الولاية - ٢١٦ : ٢١٧
 انيس الخاطر (يا كشكول بهراني) ٨٩٤
 انيس المهاجرين ومونس المسافرين - ٥٧٦
 اورام لثة - ٦٤٥
 اوستا - ٤٧٧
 اوصاف المقربين - ٣١٥ ، ٣١٧
 ايران آزاد (روزنامه) ١٥٠
 < باستان - ٦٠٤
 ايرانشهر (مجلة) ٨٣ - ٥٣٦
 ايران كنوني وخليج فارس - ٧٤٤
 ايمان الايمان في علم الكلام - ١٧
 (حرف ب)
 بحر الجواهر - ٥١١

پاکستان امروز - ۴۵۰

پداگوژی - ۷۳۰

پرتو توحید در اسرار تخت جمشید - ۹۳۰

پریشان (فاآنی) ۱۶۹

پسر الناس - ۲۶۰

پسکواوژی - ۷۳۰

پنجاه و پنج قطعه قرائتی - ۸۸۰

پند نامه نوبخت - ۷۳

پیام نوین (مجله) ۲۳۵

(حرف ت)

تاج (جاحظ) - ۷۳۰

« العروس - ۱۶۱

تاریخ ابن خلدون - ۲۱۰

« ابوالفداء - ۲۱۰

« ادبیات ایران (دکتر شفق) ۲۶۸-۹۸۰

« « « (پروفسور برون) ۴۲۱-۸۰۷

« ارتباط ایران و انگلیس - ۶۷۱

« اشرفی - ۴۳۲

« ایران بعد از اسلام - ۴۱۵

« « « و مصر - ۷۳۱

« بردگی در جهان و اسلام - ۷۳

« بصره - ۷۳

« بنادر عربی سعودی - ۷۳

« بوشهر - ۷۳

« بیبقی - ۸۰۰

« بهلوی - ۷۳۰

« تشکیلات سیاسی و قانونی ... ۷۴

« جرائد و مجلات - ۱۴۸ ؛ ۳۰۹ ؛ ۴۲۱

۴۷۴

تاریخ جزیره خوارک - ۷۳

« چهارده معصوم - ۸۲۶

تاریخچه پیشوایان دینی اسلام ؛ ۴۵۰

بحر العلوم (زنوزی) ۷۹۱

بحر المعارف - ۵۷۲

بحوراللعان - ۱۰۱

بدیع التواریخ - ۶۹۱

براهین الامامه - ۳۲۱

« الفاطمه - ۲۴۷

برهان السالکین - ۵۷۶

بزم وصال - ۸۰۵ ؛ ۸۰۸

بستان معرفت (یا کشکول شیخ الاسلامی) ۶۸

بشارة المؤمنین - ۵۶۴

بصائر ذوی التتمیز فی لطائف کتاب الله العزیز

۱۶۰

بنیة الرشاف من خطبة الکشاف - ۱۶۰

بنیة الوفاة - ۱۶۲

بقای روح انسان ... - ۸۴۹

بقرة العین - ۵۷۲

البلاغ (مجله) ۷۳۰

بلاغ التلقین فی غرائب اللعین - ۱۶۰

البیغة فی تراجم ائمة النحوی والائمة - ۱۶۰

بوستان سعدی - ۹۲۷

بهار ایران (روزنامه) ۳۰۹، ۳۱۰، ۴۱۵، ۶۳۳

بهارستان (روزنامه) ۹۶ ؛ ۹۷ ؛ ۷۲۸ ؛

۷۲۹

بهداشت دهان و دندان - ۶۴۶

بهرام نامه - ۷۵۰

بهرام و بهروز - ۸۲۵ ؛ ۸۲۶

بهمن نامه - ۴۷۷

بیان آداب - ۵۷۲

بیت معمر - ۹۲۳

(حرف پ)

پارس (روزنامه) ۵۲ ؛ ۲۲۶ ؛ ۴۱۲ ؛ ۶۴۹

۶۷۹ ؛ ۷۰۵ ؛ ۹۲۷ ؛ ۹۲۸

پارس قدیم (روزنامه) ۳۰۹

- تاريخچه مختصر ادبيات ايران - ٤٥٣ :
- ٥٠٤
- تاريخ حب الوطن - ٥٧٦
- « زنديه - ٩١٩
- « عالم آراى عباسى - ٢٤٥
- « علم وفلسفه در اسلام - ٤١٥
- « كويت - ٧٣
- « گزیده - ٣٣٩ ، ٣٢٨
- « گناوه - ٧٣
- « كيتى - ٩١٦
- « مشروطه ايران - ٢٢٠
- « مجمع - ٨٠٠ ، ٧٩٩
- « مهرويان - ٧٣
- « نادرشاه - ٦٧١
- « نگارستان - ٣٣١
- « نويسندگان پارس - ٦٤٦
- « و جغرافياى برازجان - ٨ ، ٧٦١ .
- ٧٧٥
- تاريخ و جغرافى و تعليمات مدنى كيتى - ٦٠١
- « و صاف (تجزیه الامصار و تزجية الاعصار)
- ٢٠٩ ، ٧٩٩ ، ٨٠٠ ، ٨٠١ ، ٩٨١
- التنمة فى القراءات العشر - ٣٥٤
- تشبيت الاسل فى تفضيل المل - ١٦٠
- التجاريح فى فوائد متعلقة باحاديث المصاييح - ١٦٠
- تحريرات عراقى - ١٤١
- تحرير اقليدس - ٥٨٢
- « القواعد المنطقية - ٢١١
- تحفة الابرار - ٥٧٢
- « الاحياء - ٥٧٢
- « الاخوان فى تحقيق الاديان - ٥٧٢
- « الحرمین - ٤٩٠
- تحفة خانى - ٣٦٧
- تحفة الغلان - ٧١٠
- « السعديه - ٢١٢
- التحفة الشاهيه - ٢١٠ ، ٢١١
- تحفة الفريب و نخبه الطبيب - ٥٧٢
- « القماعيل - ١٦٠
- « المواد - ٢٧١
- تحقيق المقام فى تجريد الكلام - ١٧
- تغيير الموشين فيما يقال بالسین والشين - ١٦٠
- تدارك المدارك - ٨٩٤
- تدريس الفباء - ٨٨٠
- تدريس زبان خارجه - ٨٨٠
- تذکره آشکده - ١٦ ، ١٨٨ ، ٦٧٢ ، ٩٨٠
- تذكرة آفتاب عالمتاب - ١٥٠ : ٤٠٣
- تذکره انعمن آرا - ٩١ ، ٢٥٤ ، ٢٦٨
- ٣٢٨ ؛ ٣٧٨ ؛ ٣٧٩ ؛ ٤٢١ ؛ ٥٠٤ ؛ ٥٤٥
- ٧٢٠ ؛ ٧٥١ ؛ ٩٦٣ ؛ ٩٧٩ ؛ ٩٨١ ؛ ٩٨٠
- ٩٨٦
- تذکره الاولياء (پرويزى تبريزى) ٣١٤ ؛
- ٣١٥ ؛ ٣١٦ ؛ ٣٢١ ؛ ٨٤٣
- تذکره بيان محمود - ٩١ ، ٩٢ ، ٣٤٢ ؛
- ٣٧٨ ؛ ٤٣٩ ؛ ٥٤٣
- تذکره تحفه سامى - ١٨ - ٢٧٥ - ٢٩٨ ؛
- ٢٩٩ ؛ ٤١٤ ؛ ٤٢٦ ؛ ٧٤٦ ؛ ٧٤٨
- تذكرة خلاصة الاشعار و زبدة الافكار - ٣٢٨
- ٣٣٩
- تذكرة خير البيان - ١١ ؛ ١٢ ؛ ١٣ - ١٨
- ١٨٧ ؛ ٢٢٣ ؛ ٢٢٥ ؛ ٣٤٥ ؛ ٣٤٧ ؛ ٥١٢
- ٥١٣ ؛ ٥١٤ ؛ ٦٧٩ ؛ ٦٨١

- تذکره مدینه الادب - ۶۹۱
تذکره المعاصرین (حزین) ۳۵۱ - ۶۵۳
۱۰۱۸
تذکره میخانه - ۴۳۷ ، ۸۱۴
« نتایج الخیال - ۲۲۳ ؛ ۲۲۴ ، ۲۷۵
« نشر عشق - ۲۴۳ ، ۴۰۳
« نصر آبادی - ۵ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ؛
۴۰ ، ۴۲ ، ۱۳۶ ، ۲۲۴ ، ۲۳۰ ، ۲۳۱
۳۰۱ ؛ ۳۰۲ ، ۳۴۵ ، ۴۳۳ ، ۴۳۵ ، ۴۳۷
۵۱۴ ، ۵۱۵ ، ۵۷۳ ، ۶۲۳ ، ۶۳۲
۶۵۸ ، ۶۶۷ ، ۶۸۰ ، ۷۰۴ ، ۷۱۸ ، ۷۴۵
۷۴۸ ، ۷۴۹ ، ۷۷۹ ، ۸۳۸ ، ۹۹۶ ؛
۱۰۱۸
تذکره نگارستان سخن - ۳۹ ، ۱۵۰ ؛ ۲۴۳
۴۱۴ - ۵۴۵ ، ۷۷۰
تذکره واله داغستانی - ۶۸۰
« هفت اقلیم - ۱۸ ؛ ۱۸۶ ، ۱۹۴ ،
۲۰۲ ؛ ۲۲۳ ، ۲۷۵ ، ۲۹۵ ، ۳۲۹ ، ۵۱۲
۵۱۳ ؛ ۵۷۳ ، ۶۵۷ ؛ ۶۵۹ ؛ ۶۶۶ ؛ ۶۷۲
۶۹۰ ، ۸۷۱ ، ۸۸۵
ترانه های جانسوز - ۵۸۵
ترانه های دل - ۹۳۰
ترجمان اللغة - ۱۶۱
ترجمه احادیث قدسی = ۸۹۴
ترجمه تفسیر المیزان - ۶۱۳
« عصر الامون - ۷۳۱
« فاوست گوته - ۷۳۱
« کتاب الاسلام والنصرانیه - ۴۱۰
« کتاب شمراء محمد - ۷۳۰
« گلستان سعدی بمری - ۷۳۱
تذکره دلگشا - ۲۵۴ ، ۲۶۸ ؛
۵۸۴ ، ۸۰۴ ، ۸۳۷
تذکره دولتشاه سمرقندی - ۳۳۱ - ۳۳۶
« روز روشن - ۱۵۰ ؛ ۲۱۸ ؛ ۲۴۴
۲۵۴ ؛ ۲۷۵ ؛ ۲۹۹ ؛ ۳۲۸ ؛ ۳۳۹ ؛ ۴۰۳
۶۶۲
تذکره ریاض المعارفین - ۵۴۲ - ۸۰۴ ؛
۸۰۵
تذکره سفینه خوشگو - ۳۹ ، ۲۷۴ ، ۲۷۵
۲۷۷ ؛ ۷۴۷ ؛ ۷۴۸
تذکره سلام السموات - ۷ ؛ ۱۸۷ ؛ ۱۸۸ ؛
۲۱۱
تذکره شعاعیه - ۱ ؛ ۴۸ ؛ ۶۱ ؛ ۶۳ ؛ ۸۷
۱۹۶ ؛ ۲۵۷ ؛ ۲۸۹ ؛ ۴۲۴ ؛ ۴۶۰ ؛ ۵۹۵
۵۹۶ ؛ ۶۲۵ ؛ ۶۳۰ ؛ ۸۰۴ ؛ ۸۴۹
تذکره شمع انجمن - ۵ ؛ ۴۳ ؛ ۴۶ ؛ ۹۲
۱۳۹ ؛ ۱۵۴ ؛ ۲۸۷ ؛ ۳۱۰ ؛ ۳۴۶ ؛ ۴۰۳
۵۰۴ ، ۵۹۰ ؛ ۸۸۱ ، ۸۸۳
تذکره صبح گلشن - ۴۶ ؛ ۲۳۷ ؛ ۲۳۸
۲۴۳ ؛ ۲۷۰ ؛ ۲۹۷ ؛ ۳۴۰ ؛ ۳۴۷ ؛ ۴۰۶
۴۹۱ ؛ ۶۵۷ ؛ ۶۷۸ ؛ ۶۹۰ ؛ ۷۱۸ ؛ ۷۱۹
۷۵۰ ؛ ۸۷۱
تذکره عرفات الماشقین - ۴۰ ، ۴۹۱ ، ۶۷۹
۹۲۲ ؛ ۹۲۳
تذکره کعبه عرفان عرفات - ۹۲۲ ؛ ۹۲۳
۹۲۴
تذکره کلمات الشعراء - ۱۵۱
« گنج شایگان - ۱۶۴ ، ۱۶۵
« مجالس النفاث - ۱۴۳ ، ۲۰۰ ، ۲۰۲
۵۰۳ ؛ ۵۰۷ ، ۵۹۳ ، ۸۸۱
تذکره مجمع الفصحاء - ۳۷۸ ، ۳۷۹ ؛
۵۰۴ ، ۶۰۷ ، ۸۰۴ ، ۸۶۹ ، ۹۸۰

- ترجمه منازل السائرین - ۴۱۵
 « نظرهائی بتاریخ جهان - ۴۱۵
 « وتذیل تاریخ مل اسلامی - ۴۱۵
 ترفیق الاسل فی تصفیق العسل - ۱۶۰
 تریاق کبیر (یاتریاق فاروق) ۲۴۴
 تسهیل طریق الوصول ... ۱۶۰
 « العلاج - ۹۴۵
 التشریح - ۶۵۷
 تبدیل المیزان - ۱۷
 تعلیقات بر رجال استرآبادی - ۷۹۳
 تعلیقات بر مشنوی مولوی - ۵۷۶
 « بر موافق - ۴۵۳
 تعلیقه بر تقریرات نائینی - ۲۳۳
 « بر تفسیر بیضاوی - ۴۵۳
 « بر تلخیص الاقوال فی معرفة الرجال
 ۵-۳
 تعلیقه بر درو حائری یزدی - ۲۳۳
 « بر رجال متوسط میرزا محمد ۷۹۳
 « برسی فصل طوسی - ۲۱۵
 « مختصر بر الهیات شفا - ۴۵۱
 « مختصر بر سفر نفس ملاصدرا - ۴۵۱
 « مفصل بر امور عامه اسفار - ۴۵۱
 « مفصل بر طبیعیات شفا - ۴۵۱
 تعلیمات اجتماعی - ۹۱۶
 تعلیم و تربیت در نظر علامه دوانی - ۴۱۰
 تعیین الغرفات للمعین علی عین عرفات - ۱۶۰
 تفسیر احادیث قدسی - ۸۰۸
 « سورة الانسان - ۱۷
 « سورة کوثر - ۳۴۹
 « سورة النجم - ۹۴۲
 « سورة واقعه - ۹۳۰
 « سورة هل اتی - ۹۳۰
 تفسیر صغیر طبرسی - ۲۵۱
 « فاتحة الابواب - ۱۶ ...
 « قرآن (ابجی) ۳۴۹
 « قرآن (بصیری شیرازی) ۹۳۰
 « قرآن (محمد کازرونی) ۳۶۲
 « قرآن (استخری) ۶۷۲
 « مشنوی مولوی - ۹۳۰
 « المیزان - ۹۱۰
 « تفسیر نیشابوری - ۲۱۱
 تقدم (مجله) ۷۳، ۷۶، ۷۷
 التقریب فی التفسیر - ۲۱۴
 تقریرات فقه و اصول اساتید بزرگ - ۶۱۳
 « قضا و شهادت بر و جردی - ۷۷۳
 تکامل طبیعی نظرات و آراء - ۸۸۰
 تكملة حاشیه علامه دوانی بر تهذیب منطق
 ۶۰-
 تلخیص افادات انصاری - ۳۲۵
 تمدن (روزنامه) ۴۷۲
 « بکجا میرود ؟ - ۸۸۰
 تمیمة الفوائد ... - ۵۷۲
 تنبییه - ۳۶۱
 تنفیس الشده ... - ۳۵۴
 تنقیح المناظر - ۲۱۱
 تنویر المقیاس فی تفسیر ابن عباس - ۱۶۰
 توانگر (روزنامه) ۵۲۰
 توضیح الحاوی فی الفقه - ۲۱۴
 تهذیب التهذیب - ۱۵۵
 تهیج الزام الی البلد الحرام - ۱۶۰
 (حرف ث)
 ثریا (روزنامه) ۳۸۴
 ثلاثیات - ۳۶۲
 ثمرة الحیات و ذخیره المات - ۵۷۲

ثمر الفوائد - ۵۷۲

(حرف ج)

جام جم فی آثار عجم - ۴۷

جام جمشید (با جام جمشیدی) ۷۴۶ - ۷۴۸

۷۵۰

جام جهان نما - ۱۷

جامع الاصول - ۲۱۰

جامع التواریخ - ۲۰۹

جامع المسائل النحویة - ۵۷۲

جام گیتی نما - ۶۷۴

جرعة السبیل - ۴۰۴

جغرافیای گیتی - ۹۱۶

« مفصل جلگه شیراز - ۹۱۶

جغرافی مفصل عمان و تاریخ آن - ۷۳

جلوه حق - ۶۱۳

جلس الانیس فی اسماء الخندریس - ۱۶۰

الجمع بین فاطمتین - ۸۹۴

جنة الانار - ۷۵۰

جنگ فیروز آبادی - ۱۲ : ۲۷۷ - ۴۲۹

۵۰۸ - ۶۸۱

الجوابات للولویه - ۵۶۴

جواب مسائل متفرقة - ۷۹۴

جواهر زواهر - ۴۸۳

الجواهر السیه - ۷۱۰

جواهر الکلام - ۵۸۲ - ۸۵۲

جوهر فرد - ۷۴۸ - ۷۵۰

جهان زنان (روزنامه) ۸۷۶

جهانگشای جوینی - ۸۰۰

جهان نامه - ۷۴۹

(حرف ج)

چرا فرانسه شکست خورد - ۷۴۰

چگونه میتوان خوشبخت بود - ۲۴۲

چهارچمن - ۴۷۷

چهره نما (روزنامه) ۳۸۴

چهل صباح - ۶۰۷ - ۶۱۰

(حرف ح)

حاشیه اثبات واجب - ۱۷

« اختیارات امام فخر رازی - ۲۱۵

« استدلالی بر عروة الوثقی - ۲۳۳

« اوائل معالم - ۷۹۴

« اول خفای - ۷۹۴

« تفسیر بیضاوی - ۳۸۲

« تهذیب - ۷۹۴

« تهذیب النطق - ۴۵۳

« حاشیه علامه دوانی - ۶۰

« « مولی میرزا جان - ۷۹۴

« « حکمة العین - ۱۷ - ۲۱۲

« « دیباجه مفاتیح فیض - ۷۹۳

« « رسائل انصاری - ۲۳۳ - ۳۸۲

« « روضه - ۹۹۸

« « شرح ارشاد اردبیلی - ۷۹۲

« « شرح اشارات - ۱۷

« « شمسیه - ۸۹۴

« « قواعد - ۷۹۴

« « مطالع - ۳۴۹ - ۳۵۶

« « هدایه - ۴۵۲

« « طالع الانوار - ۴۵۳

« « عروة الوثقی - ۱۰۱۲

« « فرائد الاصول - ۵۸۲

« « فصول - ۲۳۳

« « قوانین الاصول - ۵۸۲ : ۷۹۴

« « کافی - ۷۹۴

« « کافی - ۴۷۰

« « کتاب ذخیره - ۷۹۲

- حاشية مدأرك - ٧٩٢
 < الكشف ... - ٢١٢
 < لواعج الاسرار - ٤٠٦
 < مسالك - ٧٩٤
 < مشارق - ١٧
 < مطول - ٤٥٣
 < معالم الاصول - ٢٥١ - ٣٢٣ - ٧٩٢
 < مفاتيح - ٧٩٤
 < مكاسب - ٢٣٣
 < منتهى المقال ابو علي - ٧٩٤
 < نجاة العباد - ٣٢٥
 < النخبة - ٣٢٥
 < وافي - ٧٩٣
 < وجيزه - ٧٩٤
 حاصل كورة الغلام ... ١٦٠
 حالات واصموص آلماني - ٨٧٤
 الحاوي (فقه) ٣٥٤ ، ٣٦١ : ٣٦٢ : ٧٣٦
 حاوي صغير - ٣٥٣
 الحاوي في علم التداوي (طب) ٦٥٧
 جبل المتين (روزنامه) ٢٦٥ : ٣٨٤ : ٤٧٣
 ٥٥٨
 حبيب الير - ٢٠٨ : ٢١٩ : ٣٢٩ : ٣٣١
 ٣٣٩ : ٣٦٥ : ٣٦٦ : ٧٩٩
 حجة الفرة البرره ... ٥٢٢
 حجة الكلام ... ١٧
 حدائق الاعراب - ٩١٣
 الحدائق الناضرة - ٣٥٤ : ٧٩٠ : ٨٩٤
 حريف (روزنامه) ٢٦٧
 حطام القدس - ١٩٥
 حقائق (روزنامه) ٤٧١ ، ٤٧٣
 حكمت (روزنامه) ٣٨٤
 حكمت و كلام - ٨٠٨
 حكمة العين - ٢١٢
 حل التقويم - ٦٧٤
 حل المسائل - ٢١٥
 حل مسائل رياضيات - ٢٣٦
 حواس الباطن - ٢٣٠
 حيات (روزنامه) ٧٢٨
 < اثير ... ٨٤٩
 (حرف خ)
 خاتم النبیین - ١٩٣
 خاطرك لندن - ٦٤٦
 خاتقاه - ١٤٤
 خاور (مجله) ٧٣
 خداشناسی ازراه روانشناسی - ٤١٠
 خرابات - ١٤٤
 خزائن الملكوت - ٧٤٨ ، ٧٥٠
 خزانه الخيال - ٧٥٠ ، ٥٧٢
 خزان وبهار - ٢٢٩ ، ٢٣٠
 خزرجه - ٣٥٣
 خزينة الاصفاء - ٧٣٦
 خسر وشيرين (وحشی) ٧٥٣
 خضر وموسی - ٨٢٥
 خلاصة التلخيص - ١٧
 خمسة نظامی - ٤٧٧ ، ٧٥٣
 (حرف د)
 دائرة المعارف (جواهر الكلام) ٧٩٢
 الدار القالی فی الاحاديث الموالي - ١٦٠
 داستان دوستان - ٧٧
 داستان مسیح - ٧٣١
 دانشمندان وسخن سرايان فارس - ٧٤٧
 دانشنامه شيخ الاسلامی - ٦٩
 دبستان الفرصه - ٩٩ ، ١٠٠ ، ١٠١ : ٤٠٠
 دختر آفتاب - ٧٣١

| | |
|--------------------------------------|------------------------------------|
| دیوان مشرقی - ۴۳۴ : ۴۳۶ | الدرر الکامنه ... ۱۵۵ |
| « منصور - ۵۱۸ | الدرر المبشه ... ۱۶۰ |
| « منوچهری - ۵۴۷ | درر المنشور - ۵۷۲ |
| « مؤذن - ۴۸۰ | الدرر النجفیه ... ۸۹۴ |
| « مولوی اوزی - ۵۶۴ | الدوال المکتونه - ۲۳۰ |
| « ناهید - ۶۴۶ | الدرر النظیم المرشد ... ۱۶۰ |
| « نصیرالدین - ۶۷۴ | درة التاج لمزه الدماج - ۲۰۷ - ۲۱۲ |
| « نوبخت - ۷۴۱ | درة التالیف ودرة التصریف - ۹۱۳ |
| « نیاز - ۷۵۳ | دره نادره - ۸۰۰ ، ۸۰۱ |
| « واحدی - ۷۷۳ | دریای کبیر - ۹۴ - ۱۰۱ |
| « وصال - ۸۰۸ | دستور رستگاری - ۴۴۳ |
| « وقار - ۸۲۵ | دستور زندگانی - ۷۶ ، ۷۷ |
| (حرف ذ) | دستور الوزراء - ۳۶۶ |
| الذریعه الى تصانیف الشیعه - ۴۸ ، ۲۲۹ | دفتر درد - ۷۴۸ ، ۷۵۰ |
| ۳۸۲ ، ۷۵۰ ، ۹۲۲ ، ۹۲۳ | دلایل الظهور فی علامم الحضور - ۴۸۳ |
| (حرف ر) | دلیران تشکستانی - ۳۸۴ |
| راز زندگی - ۴۱۵ | دلیران فارس (روزنامه) - ۶۹ |
| ربیع الانوار - ۵۷۲ | دلیل السالکین - ۵۷۶ |
| رجال کبیر - ۷۹۳ | دنیای ایران (مجله) - ۷۲۸ |
| الرد علی انموزج العلوم - ۱۷ | دوره تمدن - ۸۷۲ |
| « علی حاشیه التهذیب - ۱۷ | ده دفتر (مثنوی) - ۷۱۱ |
| « علی حاشیه الدوانی - ۱۷ | ده رساله عرفانی (رائض الدین) - ۳۲۱ |
| رسائل - ۶۱۲ | دیدنیها و شنیدنیهای جهان - ۴۵۰ |
| رسائل متفرقه د حاج سید عبدالله ۱۰۹۲ | دیوان اوحیدی بلیانی - ۹۲۳ |
| رسائل متفرقه (وقار) | دیوان حافظ - ۱۹۶ ، ۴۷۷ ، ۷۵۳ ، ۸۰۶ |
| رساله آب انگود و خرما و مویز - ۷۹۴ | « خاقانی - ۸۰۶ |
| « آثار نازیه پدید ۱۰۰۵ | « دین - ۷۳۰ ، ۷۳۱ |
| « آلات جراحی - ۹۰۴ | « رشید الدین وطواط - ۵۹۲ |
| « آنچه جهال ... ۷۹۳ | « صفی علیشاه - ۵۲۱ |
| « اجتماع امر و نهی - ۳۲۵ | « فرهنگ - ۱۳۲ |
| « اجتماع ضروری - ۷۹۳ | « قاضی - ۱۶۵ |
| « الاجتهاد والاخبار - ۷۹۳ | « کاشف - ۲۳۰ |
| | « گلبن کازرونی - ۲۶۰ |

| | |
|---------------------------------|------------------------------|
| رساله حج - ۷۹۳ | رساله احکام حیض - ۷۹۳ |
| « حجت استصحاب - ۷۹۳ | « احکام دماء معفوہ - ۷۹۳ |
| « حقیقت واجبه - ۱۸۷ | « احکام عقود - ۷۹۳ |
| « حکم شرعی و تحدید آن - ۷۹۳ | « اصالت صحت در معاملات - ۷۹۴ |
| « حلال و حرام بودن قرض - ۷۹۴ | « اصالت طهارت - ۷۹۴ |
| « حل شبهات کاتبی - ۲۵۱ | « اصل برات - ۷۹۳ |
| « حلیت جمع بین دو علویہ - ۷۹۲ | « اصول اصیلہ... - ۷۹۳ |
| « حیض - ۳۴۹ | « اصول دین - ۷۹۴ |
| « خمس - ۷۹۳ | « اطواق الذهب - ۸۰۵ |
| « خواص اعداد - ۶۷۱ | « امامت - ۷۹۴ |
| « دائره - ۷ | « اہبۃ الادیب - ۸۲۶ |
| « در حفظ صحت - ۹۴۵ | « بحرانیہ - ۹۴۶ |
| « در شرح حال سکوت - ۸۲۶ | « بیان اصول اسلام - ۷۹۳ |
| « در شرح لنز شیخ بہائی - ۹۴۶ | « بیان تجوہر اجسام - ۱۷ |
| « درۃ نجفیہ - ۵۰۱ | « بیان حیل شرعیہ - ۷۹۳ |
| « رضاع - ۳۲۵ | « تجویدیہ - ۵۵۱ |
| « زکوۃ و خمس - ۷۹۳ | « تعفہ حسینیہ - ۷۹۴ |
| « مساویہ - ۹۴۶ | « تحقیق روایت - ۱۸۷ |
| « شرح مختصر اصول فقہ - ۱۷ | « ترجمہ صد کلمہ علی - ۸۲۵ |
| « شطرنجیہ - ۱۰۱ | « تعبیریہ - ۹۴۶ |
| « شیخ وشاہد - ۴۱ | « تفسیر آبیہ لیفر... - ۸۲۵ |
| « صاعقہ - ۳۶۰ | « تفسیر قول حضرت رسول - ۳۴۹ |
| « طاعونیہ - ۹۴۶ | « تفضیل بشر بر ملک - ۳۴۹ |
| « طب - ۱۷ | « رسالۃ الثلجیہ - ۶۵۷ |
| « طب البلبہ (با سکنجبینہ) - ۱۳۲ | رسالہ جبر و اختیار - ۷۹۳ |
| « طہارت و صلوۃ - ۷۹۳ - ۷۹۴ | « جمع بین اخبار... - ۷۹۳ |
| « عبادت جاہل - ۷۹۴ | « جنات الدن - ۵۷۲ |
| « عدم اعتداد رؤیت ہلال - ۷۹۴ | « جواب مسائل فقہیہ - ۷۹۴ |
| « علم بدیع - ۸۲۶ | « جواز تقلید میت - ۷۹۴ |
| « علم شانہ - ۱۶۹ | « جوہریہ - ۹۴۵ |
| « علم کلام - ۱۴۱ | « چہل قطعہ - ۴۰ : ۴۲ |
| « علم ہندسہ جدید - ۱۶۹ | « حاشیہ شرح مفتاح - ۱۷ |

- رساله عليه - ١٠١٢
- « فساد عقد دختر نابالغ - ٧٩٣
- رسالة في ان دلالة القرآن ... ١٧
- « في بيان الحاجة الى الطبيب - ٢١٢
- « في رد اعتراض (كذا؟) - ١٧
- « في كون الواجب ... ١٧٠٠
- الرسالة في معنى القول - ٣٢٦
- رساله قصروانام - ١٠٢٠
- « كافوريه - ٩٤٦
- « كيريت احمر - ٤٨٠
- « كره - ٧٩٤
- « كلمات مشكله ابن سينا - ٦٧٤
- « كوئريه - ٩٤٦
- « لاضرر - ٦١٣
- « مختصر كفاية المطلوب ... ١٧
- « مسائل في احكام النجوم - ٢١٥
- « مستحبات نماز - ٧٩٣
- « معاد جسماني - ١٧
- « معاملات - ٧٩٤
- « معراج جسماني - ١٧
- « معرفت در نظر شوين هاوړ - ٨٨٠
- « مناظره ... ٧٩٣
- « منظومه در طب - ٩٤٦
- الرسالة المنظومة في ما جعل ويعرم - ٣٢٦
- رساله مونس السالكين - ٥٧٦
- « نامیدن بعضی از فرزندان ائمه - ٧٩٤
- « نبض - ١٧
- « نقض و ابرام - ٧٩٤
- « نماز جمعه - ٧٩٣
- « وبائيه صغيره - ٩٤٦
- « وبائيه كبيره - ٩٤٦
- « هندسه - ٦٧١
- رساله هيئت جديد - ١٠١
- الرشديه - ٦٥٧
- ركنيه - ٣٢٧
- روانشناسی پرورشی - ٦٠١
- « علمی و عملیات آزمایشگاهی - ٨٨٠
- روح الجنان - ٥٧٢
- روزنامه خسروان پارسی - ٨٢٥
- « سفر بنادر - ٣٨٥
- روزه در اسلام - ١٩٣
- روض المسلوب فيماله اسمان - ١٦٠
- روضه الازهار - ٧٥٠
- « الجنات - ٢٠٦ ، ٢٠٩ ، ٢١١ ؛
- ٢١٣
- روضه الصفا - ٧٥٠
- « الناظر في درجة الشيخ عبدالقادر - ١٦٠
- رهبر ملل - ٤٥١
- رياض الابرار - ٢٤٧
- رياض الجنة - ٧٩١
- « الرضوان - ١٧
- « العاشقين - ٣٤٤
- « المسائل - ٣٦٤ ، ٧٩٥
- ريحانة الادب (مدرس تبریزی) - ٦٧ ، ١٦٢
- ٣٨٢ ، ٨٩٣ ؛ ٨٩٤ ، ٩٢٢ ، ٩٢٣
- ريحانة الادب (وقارشيرازی) - ٨٢٦
- (حرف ز)
- زاد المعاد في وزن بانت سعاد - ١٦٠
- زبدة الاسرار - ٥٢١ ؛ ٥٥٥
- الزبدة في الاحاديث سيد المرسلين - ٧٣٦
- « في التصوف - ٣٢٧
- الزلال من نظم ائمة القال - ٢٤٨
- زنان شاعر معاصر - ٥٩٤
- زن جديد - ٥٨٤

- زندانی بزرهرود - ۴۱۰
 زندگانی آیه الله بروجردی - ۶۱۲ : ۲۳۹
 « ملك المتكلمين - ۴۲۱
 زندگی زن - ۶۴۶
 زن و آزادی - ۵۸۴
 زهرالرياض (حاشیه ریاض فاموری) ۹۹۸
 زهرالرياض فی اخبار عیاض (صقری) ۱۵۹
 زهرة الحیوة الدنیا - ۵۲۲
 زیج ایلخانی - ۲۰۹
 زینة الاوراق - ۷۵۰
 « المجالس - ۵۷۲
 (حرف س)
 سالنامه رومیزی - ۴۱۲
 « فارس - ۴۵۳ ، ۵۰۴
 « فرهنگ اصطهبانات - ۲۳۸ ، ۶۴۰
 ۹۱۳ ، ۹۹۶ ، ۱۰۰۶
 سالنامه فرهنگ مسجد سلیمان - ۵۶۱
 سالمای تصمیم - ۸۸۰
 سایه زندگی - ۳۰۴
 سبک شناسی - ۱۶۸ ، ۷۹۹ ، ۸۰۰ ، ۸۰۱
 سید و سیاه (مجله) - ۸۸۰
 سپیده صبح - ۹۹۵
 سحر حلال - ۷۲۲
 سخنوران ایران در عصر حاضر - ۷۵
 سده قآنی - ۱۶۷ ، ۱۶۹ ، ۳۴۱
 السراج المنیر - ۲۳۰
 سرالخلافة - ۶۸
 سرطان فك - ۶۴۶
 سرگذشت سید حسن مدرس - ۸۷۵
 سرمه سلیمانی - ۹۲۳
 سروش (روزنامه) ۸۷۴
 سروش نجات (روزنامه) ۸۷۷
 سروشی از غیب عالم - ۹۱۱
 سعادت بشر (روزنامه) ۸۷۲
 سفر السعاده - ۱۶۰
 سفلیس دهان - ۶۴۶
 سفینه - ۸۰۸
 سلاسل الحديد - ۸۹۴
 سلافة العصر - ۸۸۴
 سلم الواعظین - ۷۱۰
 سلوة القریب - ۶۷۷
 سلوك الملوك - ۱۴۳
 سماء الشافیه - ۷۳۵
 سواد و آموزش همگانی - ۸۸۰
 سه شاهزاده تیره بخت - ۹۱۶
 سیاحتنامه (وقار) - ۸۲۶
 « بغداد - ۷۳۰
 (حرف ش)
 شائق و مشتاق - ۶۰۷
 شاطیبه - ۳۵۳
 شاهنامه (نوبخت) ۷۲۸ - ۷۳۰
 شد الازار - ۱۶۳ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۲۱۴
 ۲۴۸ ، ۳۲۶ ، ۳۲۷ ، ۴۹۲ ، ۴۹۳ ، ۶۱۶
 ۶۱۷ ، ۶۵۷ ، ۷۳۶
 شد ذات الذهب - ۱۵۶ ، ۱۶۲ ، ۲۱۰ ،
 ۳۶۳ ، ۴۷۱ ، ۵۲۲
 شرح اربعین نووی - ۳۴۹ ، ۴۵۳
 « ارشاد فی الفرع الشافیه - ۴۵۳
 « الفیه ابن مالک - ۳۲۰
 « ایساغوجی - ۷۳۵
 « بخت - ۶۷۲
 « بخاری - ۵۳۸
 « بیست باب بیرجندی - ۵۸۲
 « تجرید : ۱۵ ، ۹۱۰ ، ۹۱۱

- شرح تنبيه - ۶۷۲
 « التوضيح - ۲۱۴
 « تهذيب المنطق والكلام - ۴۷۱
 شرح حال حسين بن منصور حلاج - ۶۷۱
 « حدائق السحر - ۱۳۲
 « حكمة الاشراف - ۲۱۱
 « رساله هيئت فوشچی - ۴۵۲
 « شرح التنبيه - ۳۶۲
 « شش رباعی محتشم - ۸۲۵
 « شمائل النبي (امام ترمذی) - ۴۵۳
 « شواهد مطول - ۲۴۶
 « صحيح بخاری (ابن حجر عسقلانی) - ۱۵۵
 « صحيفه سجاده - ۵۱۱
 « فرائض سجاوندی - ۴۵۳
 « فروع ابن حداد - ۳۶۲
 « فصوص الحكم - ۴۷۱
 « الفصول لبقرات - ۶۵۲
 شرح قرشي برقانون ابن سینا - ۲۰۶
 « قصيده بانث سعاد - ۱۶۰
 « قصيده تاييه دعبل - ۲۴۶
 « قصيده العميديه - ۲۱۴
 « قضاء عراقی - ۱۰۰۵
 « كافي ابن حاجب - ۴۰۶ - ۴۵۳ ،
 ۷۳۵
 شرح کتاب صوم شرائع - ۲۳۴
 « گلشن راز - ۳۲۱ ، ۴۷۱
 « اللباب اسفرائنی - ۲۱۴
 « لمعه - ۹۱۱
 « محصول - ۶۷۲
 « مختصر الاصول (ابن حاجب) - ۲۱۲
 « مختصر التنبيه - ۳۶۲
- شرح مختصر فی الاصول ابن حاجب (فالی)
 ۳۲۷
 شرح مصابيح - ۶۷۲
 « مطالع الانوار - ۴۰۶ ؛ ۲۱۱
 « مفاتيح الفقه - ۷۹۲
 « المقدمة البرهانية فی الخلافی - ۴۹۲
 « منظومه سبزواری : ۴۶۲ ؛ ۹۱۰ ؛ ۹۱۱
 « المنهاج الاصلی - ۳۵۴
 « موافق - ۳۴۹
 « نامه علی بآلک اشتر - ۸۲۵
 « نتایج الاصول - ۵۸۲
 « نظام - ۲۱۱
 « وترجمه کتاب بارع - ۱۳۲
 « هياكل النور سهروردی - ۱۷
 شرق بيدار (روزنامه) - ۴۰۹
 شطرنج وجود - ۹۳۰
 شعب الاسانيد فی رواية الكتب والمسانيد
 ۳۵۸
 شفق سرخ (روزنامه) - ۷۶
 شکوفه های بهاری - ۵۸۵
 شمائل النبويه - ۳۴۸
 شمس الحكمه - ۲۱۶
 شوارق الاسرار الطيه... - ۱۶۰
 شوش (روزنامه) - ۱۵۳ ؛ ۱۵۴
 الشهاب الثاقب - ۸۹۴
 شهرستان جهرم - ۴۲۱
 شهر شیراز - ۲۰۲ ؛ ۶۶۵ ؛ ۹۱۵
 شیراز امروز : ۷۰ ؛ ۲۴۰ ؛ ۳۰۲ ، ۴۵۰
 ۶۲۱ ، ۷۰۵ ، ۹۱۵
 شیراز در گذشته و حال - ۹۱۶
 شیراز نامه - ۲۱۴ ، ۴۹۲ ؛ ۴۹۳ ؛ ۷۳۶

(حرف ص)

- صبيح وصال - ٨٠٨
صحاح اللغة - ١٦٢
صحيح بخارى : ١٤٢ : ٣٥٠ : ٣٥٢ : ٣٥٦
٣٦١ ، ٣٦٢
صحيفة الاخلاص - ٧٥٠
صرف ونحو - ٥٦١
الصلوة والبشرى صلاة على خير البشر - ١٦٠
صواعق المعرفة - ٢٤٧
صوداسرافيل (روزنامه) - ٤٢١
صورتونه از منظر كوته آلماني - ٨٨٠

(حرف ض)

- الضوء اللامع - ١٤٢ ، ١٤٣ ، ١٥٥ ، ١٦٢
٣٤٨ : ٣٤٩ : ٣٥٢ ، ٣٥٣ : ٣٥٤ : ٣٥٦
٣٥٧ : ٣٥٨ : ٣٦٠ ، ٣٦١ : ٣٦٢ : ٣٦٣
٣٦٤ : ٤٢٥ ، ٥١٠ : ٧٠٤ : ٨٨٥
(حرف ط)

طالع - ٦٧٢

- طلب داراشكوهي - ٧٣٥
طبقات الشافعية الكبرى - ٣٢٧
طرائق الصفايق - ٢١٠ ، ٢٧٥ ، ٤٩٠ ،
٥٥٦ : ٥٥٧ ، ٨٨٩
طرب المجالس - ٥٧٢
طريق زندگي - ٩١٥
طوفان جنوب (روزنامه) - ٤٢٢
طيف الخيال في مناظرة العلم والمال ، ٥٧٠
٥٧١ ، ٥٧٢

(حرف ظ)

ظريف (روزنامه) - ٢٣١

(حرف ع)

- عارف نامه هزاره - ٨٤٩
عالم آراي اميني - ١٤٣

عالم نوع اسلام - ٥٨٤

عباس نامه - ٢٣٠

عبرة للناظرين - ١٦٩

عدة الحكام في شرح عدة الاحكام ، ١٦٠

عشرة كامله - ٨٢٥

عصر آزادي (روزنامه) - ٩٢٧

عقائد نسفي : ٧٠٣

علم تربيت : ٧٣٠

علم طبائع - ٧٣٠

عدة السائل في دفع الصائل - ٣٦١ ، ٣٢٦

٤٢٥

عواقب - ٩١٥

عيون التصريف - ٦٧

(حرف غ)

غاية القصوى - ٣٥٣ ، ٦٧٢

الغرد المثلثة والدور المبته : ١٦٠

(حرف ف)

فارس (روزنامه) - ٩٥

فارسانه ناصري - ٧ : ١٥ : ٩١ : ١٥٢

١٨٧ ، ١٩٣ ، ٢٠٥ : ٢٦٨ ، ٢٨٩ ، ٣٠٦

٣١٥ ، ٣٤٠ ، ٣٤١ ، ٣٤٢ : ٣٥٤ ، ٣٥٥

٣٧٨ ، ٤١٣ ، ٤٤١ ، ٤٨٩ : ٥٠٠ ، ٥٠٤

٥١٠ : ٥٥٦ : ٥٧١ : ٥٨٢ : ٥٨٤ : ٥٩١

٦٠٧ ، ٦٢١ ، ٦٢٨ : ٦٥٧ ، ٦٦١ ، ٦٩١

٧٠٠ : ٧٢٦ : ٧٥٢ ، ٧٦٠ ، ٧٨٥ ، ٨٠٣

٨٠٤ ، ٨٠٨ : ٨١٥ ، ٨٢٠ ، ٨٢١ ، ٨٨١

٨٨٢ : ٨٩٣ : ٧٩٤ : ١٠١٨ : ١٠٢٠

فارس وچنگ بين الملل - ٧ ، ٣٨٤

فتح المثنان في تفسير القرآن (تفسير علامي)

٢١٢

فتوح الحرمين - ٣٧٨

فرائض اللاري - ٤٥٣

- فردوس العارفین - ۷۴۸ ، ۷۵۰
 < الکمال - ۱۹۵
 فروغ بدر ۹۲۶
 فرهاد وشیرین (وصال) ۸۰۵
 فرهاد وشیرین (صابر) ۹۹۶ ، ۹۹۷
 فرهنگ آندراج - ۳۳۶ ، ۳۸۱ ، ۸۲۸
 ۹۸۲
 فرهنگ دانش آموز - ۹۱۶
 فرهنگ فرهنگ - ۱۳۲
 < لارستانی - ۹۱۵
 < نفسی - ۶۱۰
 فریدون - ۹۱۶
 فصل الخطاب - ۲۱۶
 فصوص الحکم - ۴۶۲
 فصول الاصول - ۳۸۲
 فضل الدرة من الخرزہ ... ۱۶۰
 الفضل الوفی فی المدل الاشرفی - ۱۶۱
 الفقه الكبير - ۳۲۷
 فقه اللغة فارسی - ۷۳۱
 الفکوک فی رفع الشکوک - ۳۲۶
 فلات قاره - ۷۴۴
 فلسفه شهادت یارمز محبت - ۶۹
 فوائد حائریه - ۷۹۲
 الفوائد العلیه - ۷۱۰
 فوائد رجالیه - ۷۹۳
 فوائد الرضویه - ۳۲۵ ؛ ۹۹۸
 فوائد ملحقه بفوائد حایریه - ۷۹۲
 فوات القیات - ۲۰۹
 فهرست کتب خطی کتابخانه مجلس شورای ملی
 ۹۳۵ ؛ ۹۹۶
 فهرست کتب خطی مدرسه عالی سیهالار - ۱۶۲
 ۲۰۶
- فیروز و نسرین - ۷۵۳
 فیلسوف نهادها - ۶۱۳
 (حرف ق)
 قاطمة القال - ۸۹۳ ؛ ۸۹۴
 قاموس الاعلام - ۷۹۹
 القاموس المحيط والاقابوس الوسیط - ۱۵۷
 ۱۶۰ ، ۱۶۱ ، ۱۶۲
 قانون السلطنة - ۱۷
 قانون الصدارة - ۸۲۵
 قرائت فارسی - ۹۱۶
 قرآن مجید (کلام الله - فرقان) - ۷۱ ، ۱۳۲ ،
 ۱۵۶ ، ۲۳۲ ، ۲۸۶ ، ۲۹۳ ، ۳۴۵ ، ۳۴۹
 ۳۵۰ ، ۳۵۳ ، ۳۵۵ ، ۳۵۶ ، ۳۵۷ ، ۳۵۸
 ۳۵۹ ، ۳۶۱ ، ۴۰۴ ، ۴۲۵ ، ۴۲۶ ، ۴۲۷
 ۵۵۱ ، ۵۵۷ ، ۶۳۹ ، ۷۲۲ ، ۷۸۱ ، ۷۹۶
 ۸۰۵ ، ۸۰۶ ، ۸۲۱ ، ۹۹۹
 قرائت فارسی - ۵۶۱
 قدرت (روز نامه) - ۱۹۴
 قسمتی از تاریخ القرآن - ۸۸۰
 قسمتی از فرهاد شیرین - ۸۰۸
 قشون (مجله) - ۷۲۹
 قصیده عشقیه - ۲۱۶ ، ۲۱۸
 قطبة الخشاف فی حل خطبة الکشاف - ۱۶۱
 قواعد فقه - ۱۵
 قوانین الاصول - ۹۱۱
 القيود الوافیة فی شرح الشافیه - ۲۴۶
 (حرف ک)
 کائنات جوی - ۷۳۰
 کتاب احمد (سفینه طالبی) - ۵۵۸
 کتاب الاربعین . . ۱۶۳
 کتاب اقلیدس - ۴۷۱
 کتاب بزشکی عملی - ۵۸۹

- کتاب جراحی عمومی - ۵۸۹
 < چهل باب - ۹۰۴
 < حل وعقد - ۲۱۵
 < در علم خط - ۸۹۴
 < در فقه - ۳۲۵
 < زمین - ۶۷۱
 < شواهد - ۲۵۱
 < الطهارة - ۳۲۵
 < فی السه الضروریه - ۹۰۴
 < کبود - ۷۳۱
 < السحاکمات - ۲۱۱
 < مهذب (فاموری) - ۹۹۸
 الکشاف - ۲۱۲
 کشف روش اختصار در تدریس - ۸۸۰
 کشف الصدق - ۱۴۳
 < الظنون - ۱۰۱۴ ، ۶۷
 < الغمام - ۴۸۰
 < القناع - ۸۹۳ ، ۸۹۴
 الکشف والبيان فی تفسیر القرآن - ۶۷
 کشکول (شیخ هائی) - ۴۷ ، ۸۲۵
 کشکول پارس (روزنامه) - ۲۷۱
 کعبه الباکین - ۵۰۰
 کعبه مراد - ۹۲۳
 کفایة الاصول - ۹۱۵
 کفایة المنصوری - ۱۷
 کلمات علیہ عرا - ۵۰۴ ، ۵۰۵
 کلمات المحققین - ۷۹۳
 کلیات آنوری - ۸۰۶
 < سمعی - ۴۷۷ ، ۸۰۶
 < قانون ابن سینا - ۲۰۵ ، ۲۰۸
 < ملکم خان - ۵۵۸
 کلیه ودمنه - ۶۶۶ ، ۸۲۵
 کنجکاوی در چگونگی کودکان - ۸۸۰
 الکنی واللقاب - ۳۲۵ : ۷۹۱ : ۱۰۱۳
 کنز الاخبار - ۶۸
 کیهان (روزنامه) - ۷۶ ، ۴۴۹
 (حرف ک)
 گزارشهای باستان شناسی - ۶۰۵
 گفتار حکیم فارابی - ۸۰۸
 گفتار راست (روزنامه) - ۲۶۷
 گل آتشی - ۷۲۸
 گلبن معبدی - ۴۸۰
 گلستان (روزنامه) - ۲۶۳ ، ۲۶۴ ، ۲۶۵ ، ۲۶۶
 ۷۲۸
 گلستان خلیل - ۶۰۷
 < سعدی - ۱۶۹ ، ۴۴۲ ، ۴۷۷ ، ۸۰۰
 ۸۲۵ ، ۹۲۷
 گلشن اسرار - ۲۶۰
 گلشن وصال - ۱۳۲ : ۳۸۱ : ۸۵۳ :
 ۸۰۶ : ۸۰۸ : ۸۲۲ : ۸۶۶ : ۸۸۹ : ۸۹۰
 گلهای خندان - ۲۴۲
 < محبت - ۶۰۴
 گنج فقیر - ۱۴۴
 گندستان - ۴۴۲
 (حرف ل)
 لارستان کهن - ۱۷ : ۱۴۳ : ۲۱۵ : ۴۵۳
 ۹۱۵
 اللامع المعلم العجائب ... ۱۶۱
 لطائف التفسیر - ۷۳۶
 لطائف الظرائف - ۵۷۲
 لغت نامه (دهخدا) - ۱۶۲ : ۶۶۳
 لوازم الحکمه - ۱۷
 لوله لوله البهرین - ۸۹۴
 لوژیک (قانون فکر) - ۷۳۰

- لوح محفوظ - ٩٢٣
 لبلى ومجنون (كاشف) ٢٣٠
 < < (مكتبى) ٥٠٤ : ٥٠٥ : ٥٠٧
 (حرف م)
 مآثر الامراء - ٤٤ ٤٦ - ٦٠
 مآثر الكريم - ٦٠
 مادة الحيوه - ٥٧٢
 ماوراء مدرسه - ٧٣٠
 ماهسر - ٧٣٠
 ماده گم شده - ٩٠٦
 مباحث استدلالى... ٧٧٣
 المتفق وضماً والمختلف صنفاً - ١٦١
 المثلث فى اللغة - ١٦١
 مثلهاى لارستانى - ٩١٥
 منتهى پيرو جوان - ٦٧٢
 < در معارف الهيه - ٢٣٧
 < مواوى - ٥٢١ : ٥٥٧ : ٨٠٦
 < هجرنامه - ١٠١
 < هفت پيكر (كو كپ شيرازى) ٢٥٢
 مجالس الاخبار - ٥٧٢
 < السنه ومجافل الازمنه - ٨٢٥
 مجمل فصيح (خوافى) ٣٢٧
 مجموعه التمامى - ٨٢٠
 مجموعه اللطائف در بيان ظرائف ونوادر
 ٤٨٣
 المجموع والمصادر - ١٦٢
 مجنون ولبلى - ٧٤٨ : ٧٤٩ : ٧٥٠
 المعاكسات - ١٧
 < بين حواشيها على شرح المطالع
 ١٧-
 محمد على باشا - ٤٤٣
- المختصر فى الطب - ١٠١٤ : ١٠١٥
 مختصر الرائى - ٣١٦
 < مهنى (بارزى) ٣٦٢
 < المقال - ٣٤٩
 مخزن الاسرار (نظامى) - ٧٤٩
 مدينة العلم - ٥٧٢
 مرآة الاحوال - ٧٩٢
 < الادوار فى مرقاة الاخبار - ٤٥٢
 < الحق - ٥٧٦
 < الحقيقه - ٦٧٤
 مراتى (وصال) ٨٠٨
 مردان خدا - ٤١٢
 مرد انقلاب (روزنامه) ٩٣٤
 مرد شيراز (روزنامه) ٦٢٠ : ٦٢١
 مرشد العنا بشرح امثلة البنا - ٤٥٣
 مرغزار - ٨٢٥
 المرقاة الارفعيه فى طبقات الشافعيه - ١٦١
 < الوقية فى طبقات الحنفيه - ١٦١
 مزبل العنا - ٧١٠
 مسائل فقه و ابواب متفرقه - ٢٣٣
 < فقهيه - ٢٣٣
 مساوات (روزنامه) ٤٢٠
 مشاهدات من درخوزستان - ٤١٢
 مشرق الاشراف - ٦٠٧ : ٦٠٩
 < السدين - ٥٧٢
 مشعل فارس (روزنامه) ٦٠٠ : ٦٠١
 مشكوة العقول - ٥٧٢
 < الهدى - ٩١٥
 مشيخت (عفيف جرمى) ٣٥٨
 مصائب النواصب - ١٠٢٠
 مصباح - ٦٧٢

- مصباح ذوى الالباب - ٦٨
« البهدين - ٥٧٢
« الهدى ... - ١٤٠
« صفى المقال فى مصنفى علم الرجال - ١٨٧
٢٤٦ : ٣٤٩ ؛ ٣٦٥ ، ٥٠٣
مطالع - ٦٧٢
مطرح الانظار - ٢٤٤ ؛ ٨٩٢ ؛ ٩٠٣ ، ٩٠٤
٩٤٥
مطول - ٩١١
مظفرى (روزنامه) ٣٨٤ ، ٤٧١ ، ٤٧٤
مظهر الاسرار ٧٤٨
معارج القدس - ٥٧٢
معالم الشفاء - ١٧
معانى وبيان - ٤١٠
معجم الادباء - ٦٧
معراج النبىء - ٨٩٤
معيار الافكار - ١٧
« المرفان - ١٧
« المناسم المطابة فى معالم طابه - ١٦١
مغنى اللبيب - ٢٥١
مفاتيح الارزاق - ٨٩٤
مفتاح المفتاح - ٢١١
مفرق الهيضة والوباء - ٩٤٦
مفكرة الوحيدى (تقويم) ٧٩٦
مقاصد الصالحين - ٥١١
مقالات العارفين - ١٧
« علمى وسياسى - ٩٤ ، ٩٩ ، ١٠١
مقالانى در نيرنجات - ١٦٩
المقال فى معرفة الرجال - ٣٤٩
مقاله در فصد - ٩٠٤
المقتصر فى شرح المختصر - ٣٢٦
المقتطف (مجله) ٧٣٠
- مقصود ذوى الالباب فى علم الاعراب - ١٦١
المقطم (مجله) ٧٣٠
مكاسب - ٦١٢ ؛ ٩١٠
مكالمه بيروجوان - ١٤٤
مكتب اسلام (مجله) ٦١٣
مكتب سعدى (روزنامه) ٣٠٢
ملحه - ٣٥٠
ملى (روزنامه) ١٦٧
مناسك العاشقين - ٣١٥
منائب جمال اردستانى - ١٤٣
مناهل التحقيق - ٨٤٤
منتخبات وشرح حال سعدى - ٨٤٩
منتخب الدعوات - ٨٢٠
منتخب مقالات زمخشرى - ٨٥٨
المنتقى فى الشواد - ٦٧
منتهى الارب فى لغة العرب - ١٦٢
منتهى المقال - ٧٩٥
المنجد - ١٠١٤
منح البارى فى شرح صحيح البخارى - ١٦١
منشآت فرصت ١٠١
منظومه فارسى - ٨٢٥
المنظومة فى المنطق - ٦١٧
منهاج - ٦٧٢
منهاج الاصول - ٣٥٠ ؛ ٣٥٣ ، ٣٥٦ ، ٣٦١
٤٢٥
منهج التحرير - ٢١٦
منهج الصادقين - ٦٠
منهج العشاق - ٦٠٧
منية السؤل فى دعوات الرسول - ١٦١
« الطالب - ٣٥٥
« الفؤاد - ٥٧٢
الموضح فى علل القراآت - ٦٧

- مهور (مجله) ۱۶۲ ، ۳۳۹ ، ۵۶۲
 مهر ایران (روزنامه) ۵۶۲
 مهرگان شیراز - ۴۵۰
 مهمانخانه بخارا - ۱۴۳
 مهیج الفرام الى البلد الحرام - ۱۶۱
 میلاد کوه آلمانی - ۸۸۰
 (حرف ن)
 نابغه علم و عرفان - ۴۹۱
 ناسخ التواریخ - ۶۰۴ ؛ ۶۵۰
 نامه خردپروهان - ۸۴۹
 ناندان - ۱۴۴
 ناهید (روزنامه) ۶۴۹
 نتایج سیاسی جنگ بین الملل اول - ۷۴
 النعاة - ۶۸
 نحو و صرف خط میخی - ۱۰۱
 نضبة المقال - ۷۹۱ - ۸۹۳
 نخب الطرائف فی الذکک الشراف - ۱۶۱
 ندای ایرانی (روزنامه) ۲۴۰ ، ۲۴۱
 « زنان (روزنامه) ۶۴۵ - ۶۴۶
 ندای عفت - ۹۹۵
 نزهة الاذهان فی تاریخ اصبهان - ۱۶۱
 نزهة الخواطر - ۵۹ ؛ ۶۰ ؛ ۲۴۷ ؛ ۳۶۳
 ۳۶۷ ؛ ۴۱۴ ؛ ۴۵۳ ؛ ۴۹۰ ؛ ۷۳۵ ؛ ۷۳۶
 نزهة الطالبین و تحفة السراغیین ...
 ۱۶۱
 نشریه دانشکده ادبیات تبریز (مجله) ۱۳۱
 ۲۱۳
 نشریه فرهنگ بنادر جنوب - ۳۴۵
 نصاب زبان فرانسه - ۲۵۷
 « الشبان - ۸۹ ، ۵۲۶
 « الصبیان - ۵۲۶ ؛ ۶۰۴
- نظروعمل - ۸۸۰
 نظری به ایران و خلیج فارس - ۷۴۴
 نظم اللثالی - ۲۹۲ ؛ ۲۹۳
 نغمه های روح - ۵۸۵
 نفعات الانس - ۲۱۰
 النفعات الملکوتیه - ۸۹۴
 النفعه المنبریه فی مولد خیر البریه - ۱۶۱
 نقد و انتخاب ... ۷۹۴
 نقش و نگار (مجله) ۲۸۴
 نمایشنامه اکمت - ۸۸۰
 نوادر عربی و فارسی - ۲۸۳
 نور الهدایه - ۲۱۶
 النهایه - ۱۶۲
 نهاية الادراک فی درایة الافلاک - ۲۱۰
 ۲۱۱
 نهج الحق - ۱۴۳
 نی هفت بند - ۹۳۰
 (حرف و)
 واسنگ و اخواجه - ۹۹۵
 وحی یاشه و رموز - ۶۱۳
 رحید بهبهانی - ۷۸۹
 وسیلة القریب - ۵۷۲
 الوصول والتمنی فی فضل منی - ۱۶۱
 ولا یثنامه - ۸۳۹ ، ۸۴۴
 (حرف ه)
 هدیہ سفری - ۱۰۱۵ ، ۱۰۱۶
 هدیة الصارفین - ۱۶۲ ؛ ۳۷۸ ؛ ۴۰۶ ؛
 ۴۵۲ ، ۴۵۳ ؛ ۴۷۱ ؛ ۵۷۰ ، ۸۰۸ ، ۸۹۴
 هشتاد و دو پرسش - ۹۴۲
 هفت اختر - ۷۴۸ - ۷۵۰
 هفت پیکر - ۲۳۰

| | |
|--------------------------------|---|
| یادداشت‌های علامه قزوینی - ۱۴۳ | الهیال «مجله» ۷۳۰ : ۷۳۱ |
| یتیمه الدرر - ۲۱۳ | هندسه تعلیلی - ۲۳۶ |
| بحقوب ویوسف - ۹۲۳ | (حرف ی) |
| یک اربین در افریقا - ۹۳۱ | یادداشت‌های بازداشتگاه انجلیس و روس - ۷۳۰ |
| بنایح الاحکام - ۳۵۳ | |



فهرست اسامی امکنه و بلاد و بقاع

جلد اول

(حرف الف)

| | |
|-------------------------------------|--|
| اره جان (اره گان) ۴۷ ، ۴۶۰ | آبادان - ۵۴۲ |
| استخر (اصطخر - تخت جمشید) ۱۲۹، ۸۰ | آباد - ۷ ، ۴ ، ۱۱۵ ، ۵۲ ؛ ۳۰۶ ، ۲۵۸ |
| ۱۳۰ ؛ ۱۶۴ ، ۲۶۱ ، ۲۹۷ | ۴۴۶ ، ۵۰۰ ؛ ۵۰۲ ؛ ۵۴۲ |
| اسفن آباد (ده) ۴۴۶ | آبسین (قریه) ۲۴۹ |
| اسکندریه (بندر) ۱۷۱ | آجوال (قریه) ۷ |
| اسلامبول (استانبول - قسطنطنیه) ۷۲ | آذربایجان - ۳۸۹ ، ۳۹۶ |
| ۱۲۵ ، ۱۳۹ ، ۱۷۱ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴ ؛ ۲۴۳ | آرو (ده) ۴۲۹ |
| ۲۴۴ ، ۲۹۰ ؛ ۳۰۰ ، ۳۵۶ ، ۳۷۰ ، ۳۸۱ | آغاچاری - ۴۸ |
| ۴۲۷ | آقره - ۱۴۰ - ۱۴۱ |
| اسیر (قصبه) ۳۰۷ | ابراهیم آباد - ۵۲ |
| اصطهبانات - ۴۳ ؛ ۴۷ ، ۵۲ ؛ ۵۳ ، ۵۴ | ابرج (دهستان) ۲۸۴ |
| ۹۱ ؛ ۱۱۵ ، ۱۲۲ ؛ ۱۹۸ ، ۲۳۵ ، ۳۱۱ | ابرقو (قصبه) ۴۴۶ |
| ۳۸۰ ، ۳۹۴ ، ۴۱۰ | ابیورد - ۳۹۷ |
| اصفهان - ۲ ؛ ۶ ، ۳۸ ، ۴۰ ؛ ۴۴ ، ۱۱۹ | اتازونی (دول متحده امریکا) ۴۴ ، ۲۷۵ |
| ۱۶۰ ، ۱۷۹ ، ۱۸۰ ؛ ۲۵۹ ، ۲۸۱ ؛ ۲۹۷ | ۲۷۶ ، ۲۷۷ |
| ۳۱۰ ، ۳۲۷ ، ۳۳۹ ، ۳۴۳ ، ۳۴۴ ؛ ۳۴۵ | احمد نگر - ۲۱۱ |
| ۳۷۰ ؛ ۳۷۱ ، ۴۱۰ ، ۴۲۸ ، ۴۳۰ ، ۴۳۲ | اردشیرخوره - ۱۳۰ |
| ۴۴۶ ؛ ۴۵۳ ، ۴۵۶ ، ۴۸۵ ، ۵۰۶ ، ۵۹۰ | اردکان (قصبه) ۵ ؛ ۶ ، ۶۵ ؛ ۱۹۶ ؛ ۲۸۴ |
| افریقا (قاره) ۵۲۸ | ۳۵۸ |
| افروز (دهستان) ۲۹۰ | ارسنجان (قصبه) ۲ ، ۵ ، ۱۲۷ ، ۵۶۰ |
| افغانستان - ۴۹۹ ، ۵۰۰ | ۵۶۷ |
| اقبال آباد (قریه) ۷ | ارغون - ۴۷ |
| اقلید - ۳۰۶ ؛ ۴۴۶ | اروپا - ۵۸ ؛ ۲۵۹ ؛ ۴۱۵ ؛ ۴۶۴ ؛ ۵۲۸ |
| البرز (کوه) ۵۵ | |

| | |
|---|--------------------------------------|
| بختگان (دریاچه) ۵۲ : ۴۳ | الفتجان - ۱۲۱ |
| بداف (ده) ۴۴۶ | اللكام - (کوه) ۱۶۶ |
| برار - ۲۱۱ | الله آباد - ۹۱ ، ۵۱ |
| برازجان - ۴۱۴ ، ۲۰۱ ، ۱۸ | امام زاده (کوه) ۵ |
| برلن - ۲۰۴ ، ۱۸۵ | امریکا (قاره) ۵۲۸ ، ۲۵۹ |
| بروجرد - ۲۵۹ | انزلی (بندر پهلوئی) ۵۸۷ |
| بشار (رودخانه) ۴۳ | انگلستان - ۴۱۷ ، ۴۱۹ ، ۴۵۷ |
| بشرویہ - ۳۸۹ | اوز - ۲۰۱ |
| بصرہ - ۱۵۰ : ۱۳۲ ، ۱۳۱ ، ۱۰۷ ، ۹۴ | اهرم (قصبه) ۴۲۶ |
| ۵۸۹ ، ۴۳۶ ، ۴۳۵ | اهواز - ۴۵ ، ۴۷ ، ۱۰۰ ، ۲۵۹ : ۴۲۴ |
| بغداد (دارالسلام) ۶۶ : ۷۸ ، ۷۹ : ۱۰۲ | اباصوفیہ (مسجد - آجیا سوفیا) ۳۵۶ |
| ۱۴۱ : ۱۳۷ ، ۱۳۳ ، ۱۳۲ ، ۱۰۹ : ۱۰۵ | ایج (ایک - دهستان) ۴۳ : ۳۸۰ |
| ۱۴۲ : ۱۴۳ : ۱۵۹ : ۱۶۰ : ۱۶۲ : | ایران - ز - ۷ ، ۸ ، ۹ ، ۱۰ : ۳۶ : ۴۷ |
| ۱۷۰ : ۱۷۱ : ۲۳۳ : ۲۴۸ : ۴۳۶ : ۴۶۸ | ۵۳ : ۵۶ : ۵۸ : ۸۰ : ۸۹ : ۱۲۹ : ۱۳۲ |
| ۴۹۹ | ۱۸۰ : ۲۳۶ : ۲۵۸ ، ۲۵۹ ، ۳۵۶ ، ۳۵۵ |
| بقعہ بی بی دختران (شیراز) ۳۸۵ | ۳۸۲ : ۴۱۵ : ۴۱۶ : ۴۲۳ : ۴۲۷ : ۴۳۵ |
| « سید علاء الدین حسین (امام زاده - شیراز) | ۴۳۶ : ۴۳۸ : ۴۶۴ : ۴۸۰ : ۴۸۴ ، ۵۱۴ |
| ۷ - | ۵۲۸ ، ۵۲۹ ، ۵۶۰ ، ۵۸۸ |
| بقعہ سید میراحمد (شاه چراغ - شیراز) - ۷ | ایرلند - ۱۰ |
| ۱۵۹ | ایزدخواست. (قریہ) ۵۲ |
| بقعہ سید میرمحمد (امامزاده - شیراز) ۱۸۵ | اینو (قریہ) ۶۵ |
| ۴۵۶ | (حرف ب) |
| بقعہ شاه فضل (بهبهان) ۴۸ | باب الجوز - ۲۵۷ |
| « شاهزاده حسین (جهرم) ۲۳۷ | باب الخدش (محلہ) ۱۷۲ |
| « عبدالله (امامزاده - طهران) ۱۹۷ | باب الخلع (محلہ) ۱۱۸ |
| « عبدالمبین (امامزاده - برشهر) ۴۶۴ | بازار نو (شیراز) ۳۶۳ |
| « علی بن حمزه (امامزاده - شیراز) | بازار وکیل (شیراز) ۷ ، ۴۳۳ |
| ۳۱۲ | باغشاه (طهران) ۳۵۵ |
| بقیع - ۱۱۶ : ۱۰۰ | باغک (ده) ۴۲۶ |
| بلیان (قریہ) ۳۲۸ : ۳۷۰ | باغ نو (ده) ۲۹۰ |
| ببینی - (بندر) ۴۵ : ۵۶ : ۱۳۴ : ۲۰۱ - | بالکفت (محلہ) ۱۷۲ |
| | بعرین - ز - ۱۵۸ ، ۳۸۳ : ۴۹۰ |

(ح ر ف ت)

تبریز - ۸۹ : ۳۸۹ : ۳۹۰ : ۳۹۶ : ۴۷۳
 ۴۸۱ : ۵۱۸ : ۵۴۷ : ۵۴۸ : ۵۹۰
 ترزجانی (محله - بزد) ۵۴
 ترشیز - ۳۷۸
 ترکیه - ۳۵
 تل بیضاء - ۶۵ : ۹۴
 تل خسروی - ۶ : ۱۹۶
 تل ضحاک - ۵۳
 تنکابن - ۳۵۵
 تنگ آب - ۵۵
 چنار - ۶۵
 زایجان - ۲۵۷
 تنگستان - ۴۲۶
 تنگ سعادت آباد - ۵
 شكن - ۵

(ح ر ف ج)

جایان (ژابون) ۴۳۸
 جام (کوه) ۱۳۱
 جامع اهواز - ۱۳۸
 جامع عتیق (شیراز) ۷ : ۸۹ : ۱۲۸ :
 ۱۶۹ : ۱۷۱ : ۲۴۷ : ۲۸۶ : ۳۳۳ : ۳۴۲
 جامع مسعودی (شیراز) ۴۷۲
 جبل عامل - ۱۲۰
 جرجان (گرگان) ۹۵
 جزوم - ۱۲۱
 جشنی یان (قریه) ۲۵۷
 جلاجان (ده) ۴۶۰
 جویم (ده) ۴۳۳
 جهرم - ۳ : ۶ : ۷ : ۳۸ : ۳۹ : ۵۲ : ۵۳
 ۵۵ : ۶۳ : ۱۶۹ : ۲۰۷ : ۲۳۷ : ۴۲۸
 ۴۳۳

۲۴۴ : ۲۸۴ : ۳۷۴ : ۳۸۲ : ۴۲۴ : ۴۹۹
 ۵۰۰

بندر ریگ - ۴۶۲

بندر عباس - ۵۵ : ۲۰۴ : ۲۰۵ : ۲۰۷

۲۴۹ : ۴۳۳ : ۴۹۹ : ۵۸۸ : ۵۸۹

بنگاله - ۵۰

بوانات (رودخانه) ۲۵۷

< (قصبه) ۱۱۵ : ۲۵۷ : ۲۵۸ : ۴۱۳

۴۴۶، ۴۲۰

بوشهر - ز : ۶ : ۷ : ۹ : ۱۸ : ۳۸ : ۶۳

۸۰ : ۱۱۳ : ۱۱۴ : ۲۰۱ : ۲۰۴ : ۲۰۵

۲۰۶ : ۲۴۲ : ۲۶۶ : ۲۷۴ : ۲۸۴ : ۳۱۲

۳۱۳ : ۳۸۲ : ۳۸۳ : ۳۸۴ : ۳۸۸ : ۳۸۹

۴۱۴ : ۴۱۵ : ۴۱۷ : ۴۲۴ : ۴۲۶ : ۴۳۶

۴۶۱ : ۴۶۲ : ۴۶۴ : ۴۶۶ : ۴۶۸ : ۴۹۰

۵۰۰ : ۵۴۸ : ۵۸۸ : ۵۸۹ : ۵۹۰

بوبر احمد (دهستان) ۴۲۹

بهار - ۵۱

بهبهان - ۴ : ۴۷ : ۴۸ : ۲۶۶ : ۲۶۷ : ۴۲۹

۴۶۰

بهمن (ده) ۵۰۲

بیجاپور - ۲۹۸ : ۲۹۹

بیخون گون (کوه) ۲۵۷

بیروت - ۶۴ : ۱۱۹ : ۲۵۸ : ۲۶۳ : ۴۱۶

۴۲۲ : ۴۲۳ : ۴۲۴ : ۴۳۶ : ۵۲۲

بیضاء - ۶۵ - ۹۴ - ۲۹۷

(ح ر ف پ)

بالانکران (محله - شیراز) ۱۲۸

پراشکفت (ده) ۱۷۹ - ۱۸۰

پل خان (بین شیراز واستخر) ۲۸۴

(حرف چ)

چرنداب (گورستان - تبریز) ۵۱۸

چهارده چربك (ده) ۲۹۰

چهریق (قلعه) ۳۸۹ : ۳۹۰

چهل تنان (تکيه - شیراز) ۷۲

چهل ستون (عمارت - اصفهان) ۲۳۶

(حرف ح)

حجاز - ۱۰۰ ، ۱۲۷ ، ۱۳۶ ، ۱۳۸ ، ۱۴۳

۱۶۲ ، ۱۶۹ ، ۱۷۱ : ۲۴۷ ، ۳۸۸

حسین آباد (ده) ۵۰۲

حلب - ۱۶۰

حمام وکیل (شیراز) ۷

حویزه (هويزه) ۱۱۷

حیدرآباد - ۲۰۸ ، ۳۷۰

(حرف خ)

خارگ (جزیره) ۳۴۱

خانی من (ده) ۲۸۴

خاویز (قصبه) ۴۲۶

خراسان - ۳۰ : ۳۶ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۹۵ ، ۳۲۴

۳۹۶

خرمشهر (محرمه) ۴۵ ، ۱۲۰ : ۱۴۲ ، ۲۸۴

خفر (خبر) ۱۶۹ ، ۱۲۹ ، ۶

خفرك (دهستان) ۲ ، ۲۹۷

خلیج فارس (خلیج ایران) ۱۳۲ : ۴۲۶

۴۶۵

خنج - ۱۷۸ ، ۲۰۱

خوارزم - ۳۶ : ۹۲

خوانسار - ۲۹۰

خوزستان - ۴۷ : ۲۸۴ ، ۴۲۵ ، ۴۲۹

۵۹۰

خیر (ده) ۴۳

(حرف د)

داراب (دارابجرد) ۴۳ : ۵۲ : ۵۳ : ۱۳۰

۲۰۷ : ۲۳۴ : ۲۳۵ : ۳۸۰ : ۴۳۴ : ۵۱۴

دارالسلام (دارالسلام گورستان قدیم شیراز)

۱۱۵ : ۱۹۷ : ۴۸۷ : ۵۲۷

دارالمعلمین (طهران) ۲۷۴

داریان (دهستان) ۶

دالکی (ده) ۱۸ : ۳۸۳

دانشرای عالی (طهران) ۲۷۵ : ۴۵۷

« مقدماتی (شیراز) ۴۹۵ ، ۵۶۰

۵۶۷

دانشکده ادبیات (شیراز) ۴۵۷

« افسری (طهران) ۲۷۵

« پزشکی « ۲۷۵

« حقوق « ۴۸۳

« علوم « ۲۷۴ ، ۲۷۵

« علوم (نانسی - فرانسه) ۲۷۴

دانشگاه شیراز - ۲۶۴

« طهران - ۱۳۰ ، ۲۷۶ : ۲۷۷

۳۴۱ ، ۵۵۸

دانشگاه کمبریج (انگلستان) ۴۹۰

دوبس (ده) ۲۸۴

دشتستان (بلوک) ۳۸۳

دشتك (قصبه) ۲۸۴

« (کوه) ۶۵

« (محلّه - شیراز) ۲۸۵

دشتی (بلوک) ۳۸۳

دکن - ۲۹۸ : ۳۴۱

دمشق - ۱۰۰ : ۱۲۴ : ۲۶۲ : ۳۸۱

دودج (دهستان) ۶

دورق (بندر) ۱۳۱

| | |
|---------------------------------------|--|
| سیرم - ۴۶۰ | دهشت (ده) ۴۲۹ |
| سورات - ۲۱۱ | دهلی - ۲۰۷ |
| سوریان (قصبه) ۲۵۸ ، ۲۵۷ ، ۱۱۵ | دهیا (قلعه) ۲۰۷ |
| سوریه - ۱۰۰ | دیر (ده) ۴۶۰ |
| سویس - ۳۴۰ | دبنار (دنا - کوه) ۵ |
| سیاخ (ده) ۶ | (حرف ر) |
| سیراف (بندر) ۱۳۲ ، ۱۳۱ ، ۱۳۰ | راجیوتانا - ۵۸۸ |
| سیرجان - ۶ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۲۰۷ ، ۲۳۵ | رامجرد - ۵ ، ۶۵ ، ۱۲۹ ، ۲۹۷ |
| سیمستان (سبستان) ۳۶ ، ۱۲۹ | رجا آباد (ده) ۲۹۷ |
| سیونند (ده) ۵۱۶ | رشت - ۳۵ ، ۲۸۳ |
| (حرفش) | روسیه (کشور اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی) |
| شاپور (رودخانه) ۲۸۴ | ۱۰ ، ۲۴۳ ، ۵۱۶ |
| « (قصبه) ۴۵ ، ۸۰ ، ۱۳۰ | رونیز - ۵۳ |
| شام - ۹۵ ، ۱۲۷ ، ۱۴۳ ، ۱۶۰ ، ۱۶۲ | ری - ۱۲۵ ، ۱۹۷ ، ۲۴۶ |
| ۱۶۹ ، ۱۷۱ ، ۲۳۲ | ریشهر (ده) ۱۱۳ |
| شامپور (بندر) ۱۱۳ | (حرف ز) |
| شامچیان آباد - ۳۲۵ | زاهدان - ۳ ، ۵۳ |
| شیانکاره - ۳۳۹ | زرقان - ۲ ، ۵ ، ۶ ، ۱۲۷ ، ۲۹۷ ، ۴۳۰ |
| شرف خلیل (ده) ۲۹۰ | (حرف س) |
| شده - ۵۳ | ساحلی (ده) ۴۲۶ |
| شمس آباد (ده) ۴۴۶ | سامرا (سامره) ۴۷ ، ۱۳۴ ، ۲۳۳ ، ۴۱۱ |
| شوشتر - ۱۱۹ | ۴۳۰ |
| شیدان (قریه) ۲۵۷ ، ۴۲۰ | سرای شیخ (بوشهر) ۳۸۸ |
| شیراز - ۴ ، ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۹ | سرای گمرک (شیراز) ۲۷۳ |
| ۱۴ ، ۱۸ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۵ | سرجهان - ۱۱۵ ، ۲۵۷ ، ۲۵۸ |
| ۳۶ ، ۳۸ ، ۴۰ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۷ | سروستان - ۵ ، ۶ ، ۵۳ ، ۱۱۴ ، ۲۵۷ |
| ۴۸ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۵۸ | ۲۸۵ |
| ۶۳ ، ۶۵ ، ۷۲ ، ۷۸ ، ۸۰ ، ۸۲ ، ۸۳ | سعدیه (قریه) ۳۰ |
| ۸۵ ، ۸۷ ، ۸۹ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۹۶ | سلطان آباد - ۷ |
| ۹۷ ، ۱۰۲ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۰۷ | سمرپور (قصبه) ۵۸۸ |
| ۱۰۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵ | سمرقند - ۵۵۴ |
| ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲ | سبل (ده) ۴۲۶ |

(حرف ص)

صادق آباد (ده) ۴۴۶

صفاد (دهستان) ۵۰۲

(حرف ط)

طائفه عمله (ده) ۲۹۰

طاب (رودخانه) ۴۶۰

طامری (بندر) ۱۳۱

طایف - ۲۰۷

طرابلس - ۱۱۷

طمستان - ۱۲۰ ، ۱۲۱

طهران (دارالخلافه) - د - ح - ی : ۱۸ :

۴۳ : ۴۴ : ۵۱ : ۵۳ : ۵۸ : ۷۲ : ۸۱ :

۸۹ : ۹۳ : ۱۰۹ : ۱۲۲ : ۱۲۳ : ۱۳۵ :

۱۳۷ : ۱۴۴ : ۱۵۰ : ۱۶۱ : ۱۶۲ : ۱۸۵ :

۱۸۸ : ۱۹۱ : ۱۹۷ : ۲۰۵ : ۲۰۷ : ۲۱۲ :

۲۳۸ : ۲۴۲ : ۲۴۹ : ۲۵۷ : ۲۵۹ : ۲۶۰ :

۲۶۵ : ۲۶۶ : ۲۶۷ : ۲۶۸ : ۲۷۴ : ۲۷۵ :

۲۷۶ : ۲۸۱ : ۲۸۴ : ۲۸۹ : ۲۹۰ : ۲۹۱ :

۲۹۹ : ۳۰۶ : ۳۰۸ : ۳۱۱ : ۳۱۶ : ۳۲۴ :

۳۴۰ : ۳۴۱ : ۳۴۳ : ۳۴۵ : ۳۵۵ : ۳۵۶ :

۳۵۸ : ۳۵۹ : ۳۷۱ : ۳۷۲ : ۳۷۶ : ۳۸۲ :

۳۸۴ : ۳۹۴ : ۴۱۱ : ۴۱۴ : ۴۱۶ : ۴۲۳ :

۴۲۴ : ۴۲۶ : ۴۳۵ : ۴۳۶ : ۴۴۰ : ۴۴۸ :

۴۶۱ : ۴۷۷ : ۴۷۸ : ۴۷۹ : ۴۸۳ : ۴۹۱ :

۴۹۵ : ۴۹۹ : ۵۰۲ : ۵۱۶ : ۵۲۰ : ۵۲۸ :

۵۳۰ : ۵۳۱ : ۵۴۶ : ۵۴۸ : ۵۴۹ : ۵۶۰ :

۵۶۸ : ۵۹۱

(حرف ع)

عراق عجم - ۴۳۴

عراق عرب (عتبات عالیات) ۵۳ : ۶۳ -

۹۵ : ۱۲۰ : ۱۲۷ : ۱۳۸ : ۱۴۳ -

۱۲۳ : ۱۲۶ : ۱۲۷ : ۱۲۸ : ۱۲۹ : ۱۳۰ :

۱۳۱ : ۱۳۴ : ۱۳۵ : ۱۳۶ : ۱۳۸ : ۱۳۹ :

۱۴۰ : ۱۴۲ : ۱۴۴ : ۱۴۶ : ۱۴۸ : ۱۵۰ :

۱۵۱ : ۱۵۸ : ۱۶۰ : ۱۶۲ : ۱۶۶ : ۱۶۷ :

۱۶۹ : ۱۷۱ : ۱۷۲ : ۱۷۴ : ۱۷۵ : ۱۷۹ :

۱۸۵ : ۱۸۸ : ۱۹۰ : ۱۹۶ : ۱۹۷ : ۲۰۱ :

۲۱۱ : ۲۱۲ : ۲۱۳ : ۲۳۱ : ۲۳۲ : ۲۳۳ :

۲۳۷ : ۲۳۸ : ۲۳۹ : ۲۴۲ : ۲۴۳ : ۲۴۵ :

۲۴۸ : ۲۵۸ : ۲۵۹ : ۲۶۰ : ۲۶۲ : ۲۶۳ :

۲۶۵ : ۲۶۶ : ۲۶۸ : ۲۷۳ : ۲۷۴ : ۲۷۸ :

۲۸۰ : ۲۸۱ : ۲۸۳ : ۲۸۴ : ۲۸۵ : ۲۸۶ :

۲۸۷ : ۲۸۹ : ۲۹۰ : ۲۹۱ : ۲۹۷ : ۲۹۸ :

۳۰۶ : ۳۰۷ : ۳۰۸ : ۳۰۹ : ۳۱۱ : ۳۱۲ :

۳۱۳ : ۳۱۶ : ۳۲۰ : ۳۲۵ : ۳۳۴ : ۳۳۶ :

۳۳۷ : ۳۳۸ : ۳۴۰ : ۳۴۱ : ۳۴۲ : ۳۴۳ :

۳۴۴ : ۳۵۵ : ۳۵۸ : ۳۶۰ : ۳۶۲ : ۳۶۳ :

۳۶۸ : ۳۶۹ : ۳۸۱ : ۳۸۲ : ۳۸۳ : ۳۸۴ :

۳۸۷ : ۳۸۹ : ۳۹۳ : ۳۹۵ : ۳۹۶ : ۳۹۷ :

۴۰۲ : ۴۱۰ : ۴۱۱ : ۴۱۳ : ۴۲۱ : ۴۳۰ :

۴۳۱ : ۴۳۲ : ۴۳۳ : ۴۳۴ : ۴۳۵ : ۴۴۰ :

۴۴۱ : ۴۴۴ : ۴۴۵ : ۴۴۶ : ۴۴۸ : ۴۴۹ :

۴۵۰ : ۴۵۲ : ۴۵۳ : ۴۵۶ : ۴۵۸ : ۴۶۰ :

۴۶۸ : ۴۶۹ : ۴۷۰ : ۴۷۱ : ۴۷۲ : ۴۷۳ :

۴۷۴ : ۴۷۶ : ۴۸۵ : ۴۸۷ : ۴۸۸ : ۴۹۰ :

۴۹۱ : ۴۹۵ : ۴۹۹ : ۵۰۰ : ۵۰۶ : ۵۰۷ :

۵۱۵ : ۵۱۶ : ۵۱۸ : ۵۱۹ : ۵۲۰ : ۵۲۷ :

۵۲۸ : ۵۲۹ : ۵۳۰ : ۵۴۱ : ۵۴۲ : ۵۴۵ :

۵۴۷ : ۵۴۸ : ۵۵۸ : ۵۶۰ : ۵۶۷ : ۵۶۸ :

۵۶۹ : ۵۷۷ : ۵۸۷ : ۵۸۸ : ۵۹۰

(حرف ق)

قاضی آباد (قریه) ۲۵۷
 قاهره - ۶۴، ۱۳۶، ۱۶۱، ۲۳۶
 قباد خوره (کوره قباد) ۴۷، ۱۳۰، ۴۶۰
 قراسو (رودخانه) ۳۶
 قره آغاج (رودخانه) ۶۳، ۲۸۵ - ۲۹۰
 قره باغ (ده) ۵۳
 « « (رودخانه) ۶
 قره قاج (رودخانه) ۶
 قصر ابونصر (حومه شیراز) ۷
 قلات - ۷
 قلیوب (قصبه) ۱۶۱
 قم - ۱۲۹، ۴۳۰، ۵۰۷
 قنبری بالا (دهستان) ۲۵۸ - ۴۴۶
 قنبری پایین (دهستان) ۲۵۸
 قمپایه - ۲۸۳
 قیر (ده) ۲۹۰
 قیس (کیش - جزیره) ۱۳۰، ۱۳۱

(حرف ك)

کابل - ۵۱، ۵۰۰، ۵۰۱
 کارزین - ۲۹۰
 کاروانسرای مشیرالسلک (برازجان) - ۲۰۱
 ۴۱۴
 کازرون - ۴، ۶، ۷، ۴۵، ۶۳، ۸۰
 ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۱۱۲
 ۱۱۳ - ۱۶۲، ۲۰۱، ۲۸۴، ۳۲۸، ۳۳۲
 ۳۸۲، ۴۹۰، ۵۰۰
 کاظمین - ۲۶۷، ۴۳۵
 کاکان (ده) - ۵
 کالج امریکائی (طهران) ۲۸۱
 کتک (ده) ۱۲۷

۱۶۲ : ۱۶۹ : ۱۷۱ : ۲۰۶ : ۲۳۲
 ۲۳۳ : ۲۴۷ : ۲۷۳ : ۲۹۸ : ۳۱۰ : ۳۶۹
 ۳۷۱ : ۳۸۸ : ۳۹۰ : ۴۳۲ : ۴۳۵ : ۴۶۰
 ۵۱۴ : ۵۶۰
 عربستان (جزیره العرب) ۳۳

(حرف غ)

غزنین - ۹۵

(حرف ف)

فارس - ج - د - و - ز : ۲ : ۲۵ : ۳۵
 ۴۷ : ۴۹ : ۵۱ : ۵۵ : ۶۳ : ۶۶ : ۷۹
 ۸۳ : ۹۹ : ۱۰۹ : ۱۱۷ : ۱۲۱ : ۱۲۲
 ۱۳۱ : ۱۴۰ : ۱۴۴ : ۱۷۹ : ۱۸۰ : ۲۰۷
 ۲۳۳ : ۲۳۵ : ۲۴۷ : ۲۴۹ : ۲۵۹
 ۲۶۳ : ۳۰۷ : ۳۲۷ : ۳۳۵ : ۳۳۷ : ۳۳۸
 ۳۴۱ : ۳۵۶ : ۳۷۲ : ۳۷۸ : ۳۸۰ : ۳۸۳
 ۳۸۴ : ۳۸۹ : ۴۲۰ : ۴۲۵ : ۴۲۸ : ۴۲۹
 ۴۳۴ : ۴۴۶ : ۴۴۹ : ۴۵۰ : ۴۶۸ : ۴۹۵
 ۴۹۹ : ۵۰۲ : ۵۱۸ : ۵۲۰ : ۵۲۹ : ۵۸۸
 ۵۸۹

فال - ۳۱۳

فتح آباد (ده) ۲۹۷

فدشکوه (ده) ۳

فرانسه - ۲۷۴

فسا - ۳، ۴، ۷، ۳۸، ۴۳، ۵۲، ۵۳، ۵۵
 ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۴۴، ۱۵۹، ۲۰۷، ۲۳۴
 ۲۳۵، ۳۸۰، ۵۱۴

فیلاند - ۳۵

فهلیمان (ده) ۴۵

فیروز آباد - ۴، ۶، ۷، ۶۳، ۱۲۷، ۲۸۵
 ۲۹۰

| (حرف ل) | کراچی - ۵۰۰ ، ۵۰۱ |
|---------------------------------------|------------------------------------|
| لاڑ (شهر) ۳۸ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ | کربال - ۵ - ۲۹۷ |
| ۶۳ ، ۱۲۷ ، ۱۷۸ ، ۱۸۰ ، ۲۰۷ ، ۲۰۱ | کریلا - ۴۸ ، ۱۳۴ ، ۲۰۶ ، ۲۶۷ ، ۳۱۰ |
| ۲۴۰ ، ۲۵۹ ، ۳۱۳ ، ۴۳۳ | ۳۸۸ ، ۴۲۸ ، ۴۳۰ ، ۴۳۶ |
| لاړستان - ۲۵ ، ۳۸ | کردبان - ۵۳ |
| لاهور - ۵۱ ، ۵۲ ، ۹۲ ، ۱۷۷ | کرمان - ۶ ، ۳۸ ، ۱۱۰ ، ۱۳۱ ، ۱۷۱ |
| لب آب (محلہ-شیراز) ۲۸۵ | ۲۳۵ ، ۲۴۹ ، ۴۹۹ |
| لبنان - ۴۲۳ | کرمانشاہ - ۲۹ ، ۱۸۵ ، ۲۱۲ ، ۳۵۶ |
| لرستان - ۱۱۴ | ۴۲۱ |
| لکھنؤ (لکھنؤ) ۱۶۵ | کشکولی کوچک - ۲۹۰ |
| لندن - ۵۱ ، ۶۴ ، ۱۲۵ ، ۲۶۱ ، ۴۱۵ | کشیرہ ۵۱ |
| ۴۱۶ ، ۴۱۷ ، ۴۲۰ ، ۴۲۲ ، ۴۲۴ ، ۴۶۲ | کفتړک (دہ) - ۷ |
| ۴۶۳ | کلکتہ - ۵۷ ، ۲۵۹ ، ۴۳۶ ، ۴۹۹ |
| لنگہ (بندر) ۶ - ۵۵ - ۱۱۴ - ۲۰۴ | کمبریج (انگلستان) ۱۳۱ - ۴۱۶ - |
| ۴۳۳ | ۴۲۲ |
| لیزیبک - ۱۰۰ - ۲۳۲ | کمبریج (دول متحدہ آمریکا) ۲۷۵ |
| لیدن - ۲۶۱ | کمہر (دھستان) ۵ |
| (حرف م) | کمین(دہ) ۲ |
| مارون (رودخانه) ۴۸ | کنارہ (دہ) ۲۹۷ |
| ماکو (قلعہ) ۳۸۹ - ۳۹۲ | کنگان (بندر) ۱۳۱ ، ۳۱۳ ، ۴۲۶ |
| مدرس - ۴۹۹ | کوار (دھستان) ۲۸۵ |
| مدرسہ آقاباباخان (شیراز) ۲۵۸ | کوہ گیلوبہ - ۴۲۹ ، ۴۷۳ |
| « اسلامی (کراچی) ۴۹۹ | کوہمرہ سرخی - ۵ ، ۱۷۹ ، ۶ |
| « جاسبیہ (اھواز) ۴۲۵ | کوہمرہ نودان - ۶ |
| « جاوید (بندرعباس) ۴۹۹ | (حرف ن) |
| « حکیم (شیراز) ۴۵۲ | گاوبندی - ۱۲۷ |
| « حیات (شیراز) ۴۹۰ | گجرات - ۵۱ ، ۱۱۲ ، ۳۷۰ |
| « خان (شیراز) ۷ | گچساران - ۴۸ |
| « دوشیزگان بہلوی (شیراز) ۵۶۰ - | کلہ دار (دھستان) ۳۱۳ |
| ۵۶۷ | گناباد - ۳۱۰ |
| مدرسہ سعادت (بوشہر) - ۴۹۰ ، ۴۲۴ ، ۳۱۲ | گویوم - ۷ |
| | گیلان - ۴۸۱ |

| | |
|---|---------------------------------------|
| مسجد نو (شیراز) ۷ | مدرسه سلطانی (شیراز) ۵۲۸ |
| « وکیل (شیراز) ۳۸۹ : ۵۱۶ | « شاهپور (شیراز) - ۴۶۸ - ۴۹۰ : |
| مسقط (بندر) ۳۹۳ | ۵۲۸ |
| مشهد مقدس - ۹۱ : ۲۸۱ : ۳۱۶ : ۳۹۷ | مدرسه شریعت (شیراز) ۲۵۸ - ۴۶۹ |
| مصر (کثور) - ۱۰ : ۶۴ : ۱۰۰ : ۱۲۵ | « شعاعیه (شیراز) ۴۴۴ |
| ۱۲۹ : ۱۳۲ : ۱۳۹ : ۱۴۳ : ۱۶۹ : ۱۷۱ | « عالی سپهسالار (طهران) ۲۵۵، ۲۸۶، ۳۵۵ |
| ۱۷۲ : ۱۷۶ : ۲۳۴ : ۲۳۶ : ۲۵۸ : ۲۶۱ | ۳۵۸ |
| ۲۶۳ : ۲۹۹ : ۳۸۱ : ۳۸۸ : ۴۱۵ : ۵۱۸ | مدرسه عضدیّه (شیراز) ۴۷۳ |
| ۵۲۰ | « فرازیه (شیراز) ۲۳۹، ۴۷۳ |
| مظفری (ده) ۲۹۰ | « موبدیه (شیراز) ۲۷۴ |
| مکه معظمه (بیت الله - خانه خدا) ۵۳ : ۸۹ | « نمازی (شیراز) ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۶۸ |
| ۹۵ : ۱۱۶ : ۱۱۸ : ۱۳۶ : ۱۴۳ : ۲۸۰ | ۵۶۴ |
| ۳۲۰ : ۳۴۳ : ۳۴۸ : ۳۹۲ | مدرسه نوربخش (طهران) ۵۲۸ |
| مسنی (دهستان) ۳۵۸ | مدینه طیبه - ۹۸ : ۱۱۶ : ۱۲۷ : ۲۳۴ |
| مونج (قریه) ۲۵۷ | مرند (ده) ۲۹۰ |
| مهربان (بندر) ۱۳۱ | مرو دشت - ۵ : ۱۲۹ : ۲۹۲ : ۵۲۰ |
| میدانشاه (محلّه - شیراز) ۲۱۲ | مزار باباکوهی - ۱۵۰، ۵۶۳ |
| (حرف ن) | مزار حافظ (حافظیه) ۷ - ۲۴۵ : ۳۲۶ |
| نجد - ۳۸۲ | « سعدی (سعدیه) ۷ |
| نصف اشرف - ۴۷، ۴۸، ۱۱۴ : ۱۲۳ | « شیخ کبیر (ابو عبدالله محمد بن خفیف) |
| ۲۵۷، ۲۳۳، ۲۶۷، ۲۴۸، ۳۶۸ : ۳۹۴ | ۱۱۸ : ۱۲۶ : ۱۶۲ : ۲۸۹ |
| ۴۱۱ : ۴۲۴ : ۴۲۹ : ۴۳۲، ۴۶۰، ۴۶۹ | مزار عباس بن عبدالمطلب - ۱۳۷ |
| ۴۷۷، ۴۹۹ | مزارعی (ده) ۱۸ |
| نسا - ۱۶۷ - ۳۹۷ | مزیجان (ده) ۴۲۰ |
| نوبندگان (دهستان) ۵۳، ۲۳۴ | مسجد بردی (باغستان - شیراز) ۷ - |
| نپاوند - ۳۶۹ | ۴۴۸ |
| نی ریز - ۶ : ۴۳ : ۵۲ : ۵۳ : ۱۱۵ : ۲۳۵ | مسجد جامع (ابرقو) ۴۴۶ |
| ۲۵۸ : ۳۳۹ | « (نی ریز) - ۲۳۵ |
| نیشابور - ۹۵، ۱۴۲، ۱۴۴ : ۱۵۰ : ۲۳۲ | « سنگی (خنج) ۱۷۸ |
| نیو (ده) ۴۶۰ | « سنگی (داراب) ۲۰۷ |
| (حرف ه) | « مشیرالملک (شیراز) ۱۸۵ : ۴۴۰ |
| هارم (ده) ۵۱۴ | « نصیرالملک (شیراز) ۷ |
| هرابرجان (قریه) ۲۵۷ | |

| | |
|-----------------------------------|----------------------------------|
| ۲۹۰ ، ۲۹۸ ، ۳۴۱ ، ۳۴۲ : ۳۷۰ ، | هرات - ۲۸۵ - ۳۷۸ - ۳۹۵ - ۴۳۶ |
| ۳۷۱ ، ۳۸۱ : ۳۸۲ ، ۳۹۱ ، ۴۲۴ ، ۴۳۱ | هرمز (جزیره) ۳۴۲ |
| ۴۵۶ ، ۴۶۴ : ۴۸۵ : ۵۲۰ : ۵۸۹ | همایجان - ۶۵ - ۳۵۸ |
| (حرف ی) | همدان - ۱۲۰ ، ۳۵۵ : ۴۲۵ |
| یانش (قربه) ۶۵ | هند (هندوستان) ۱۰ ، ۴۵ ، ۵۱ ، ۵۶ |
| یزد - ۵۴ - ۹۱ - ۲۱۲ - ۲۴۹ - ۲۵۸ | ۹۲ ، ۹۴ ، ۱۱۲ ، ۱۲۵ : ۱۸۴ ، ۱۸۵ |
| ۳۰۰ - ۴۲۸ - ۴۴۶ | ۲۰۶ ، ۲۰۸ ، ۲۱۱ : ۲۶۱ ، ۲۷۳ |



فهرست اسامی امکنه و بلاد و بقاع

جلد دوم

| (حرف الف) | اسلامبول (استانبول - قسطنطنیه) ب - |
|--|--|
| آبادان - ۹۸ - ۱۵۰ - ۳۸۳ - ۴۱۲ | بج - يد - ۱۰۰ - ۳۳۴ - ۳۴۰ - ۳۹۳ |
| آبادیه - ۸۶ - ۸۷ - ۱۶۶ - ۶۲۴ | ۴۷۸ - ۶۲۷ |
| آذربایجان - ۲۸۹ - ۳۷۴ | اصطهبانات - ۲۱۵ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳ |
| آرو - ۳ | ۵۵۶ |
| آکره - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۲۴۸ - ۴۶۱ - ۵۵۰ | اصفهان (صفاهان - اسپاهان) - ۳ - ۱۲ : |
| ۶۳۲ | ۱۴ : ۱۵ : ۲۸ ، ۳۲ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۶ ، |
| آموزشگاه وصال - ۵۵۶ | ۴۱ ، ۷۳ ، ۸۶ ، ۸۷ ، ۹۴ ، ۱۱۶ ، ۱۶۱ ، |
| ابرج (دهستان) ۱۰۵ | ۱۶۲ ، ۱۸۹ ، ۱۹۷ ، ۲۳۸ ، ۲۵۱ ، ۲۵۳ ، |
| ابرقو - ۸۶ - ۱۲۵ - ۲۵۷ | ۲۵۷ ، ۳۶۴ ، ۳۷۳ ، ۳۷۴ ، ۴۳۶ ، ۴۵۴ ، |
| ابوقیس (کوه) ۳۳۶ - ۳۷۰ | ۴۵۵ ، ۴۵۶ ، ۵۲۵ ، ۵۴۷ ، ۵۶۰ ، ۵۹۷ ، |
| آنازونی (دول متحده امریکا) ۴۰۸ - ۴۱۰ | ۵۹۸ ، ۶۱۱ ، ۶۱۲ ، ۶۱۴ ، |
| احمد آباد - ۵۵۰ | افریقای شمالی - ۱۹۱ |
| احمد نگر - ۱۲۲ | افغانستان - ۱۹۱ |
| اردبیل - ۴۶۰ | اکبر آباد ، ۱۲۲ ، ۲۶۴ ، |
| اردشیر خوره - ۹۷ | امریکا ، ۲۹۵ ، ۴۰۷ ، ۵۲۲ ، |
| اردکان - ۱۲ - ۱۴ - ۸۷ - ۱۰۵ | انگلیس (انگلستان بریتانیا) ، ۶۴۱ ، ۶۵۱ ، |
| اروپا - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۳۱۷ - ۴۰۷ | اوز - ۱ - |
| ۵۲۲ | اهرم (قصب) ۲۸۶ - ۵۲۱ |
| اروپای مرکزی - ۱۹۱ | اهواز ، ۱۷۰ ، ۲۷۲ ، ۳۴۴ ، ۳۶۲ ، |
| اسحق بیگ (محله شیراز) ۵۲۸ | ایران - یا - بج - بط - کب - که : ۱۵ - |
| | ۳۵ - ۹۲ - ۹۷ - ۱۵۴ - ۱۵۶ - ۱۶۱ - ۱۶۳ |

| | |
|---|-------------------------------------|
| بقعه امام زاده اسمعیل (چهرم) ۱۹۰ | ۲۹۰ : ۲۸۷ ، ۲۱۳ ، ۱۹۳ ، ۱۹۱ ، ۱۸۲ |
| « « « زید (طهران) ۱۷۸ | ۲۸۴ ، ۲۸۳ : ۳۱۷ ، ۳۰۰ ، ۲۹۶ : ۲۹۵ |
| « سید علاءالدین حسین (شیراز) ۲۳۶ | ۴۱۳ ، ۴۰۷ : ۴۰۶ ، ۳۹۶ : ۳۹۴ : ۳۸۶ |
| « سید میراحمد (شاهچراغ-شیراز) ۵۰ | ۵۳۴ : ۵۱۷ : ۵۰۷ : ۴۹۴ : ۴۳۲ : ۴۳۱ |
| ۱۱۷ : ۲۳۴ : ۳۲۰ : ۴۳۹ ، ۴۹۵ : ۴۹۸ | ۵۴۷ ، ۵۷۹ ، ۵۹۸ ، ۶۰۰ - ۶۰۳ - |
| ۵۰۷ : ۵۵۹ : ۵۷۹ : ۶۵۴ | ۶۲۳ ، ۶۲۱ ، ۶۴۲ ، ۶۴۸ ، ۶۵۰ ، ۶۵۱ |
| بقعه سید میرمحمد (شیراز) ۵۳۰ - ۵۳۲ | ۶۶۵ |
| ۵۳۷ | ایوددن (سویس) ۱۵۹ |
| بقعه شاه عبدالعظیم (طهران) ۴۷۵ | (حرف ب) |
| « علی بن حمزه (شیراز) ۹۲ | باب الطاق (بغداد) ۳۴۷ - ۳۵۵ - ۳۵۸ |
| « موسی مبرقع (قم) ۳۶ | بازار گیوه دوزان (شیراز) ۱۱۵ |
| « میرزا (قریه ونیز علیای فسا) ۲۵۱ | « مرغ (شیراز) ۲۵۰ |
| « میرسید علی - ۲۱۶ | « وکیل (شیراز) ۱۴۴ |
| بقیع - ۲۶۰ | باغشاه (طهران) ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۷ |
| بلخ « ۲۴۳ - ۳۵۸ - ۴۶۳ | ۱۶۰ |
| بلوک فسا - ۸۱ | باغ نو (محلّه - شیراز) ۶۶۸ |
| بمبئی (بندر) ۱۲ : ۲۳ : ۲۷ : ۱۶۹ | بالاکفت (محلّه-شیراز) ۶۶۸ |
| ۲۶۴ : ۳۲۰ : ۳۶۴ : ۳۹۴ : ۴۰۶ : ۴۳۱ | بحرین (مجمع الجزائر) ۹۸ ، ۱۶۶ : ۱۶۹ |
| ۴۴۶ : ۴۶۹ : ۴۹۵ ، ۵۲۱ ، ۵۳۹ : ۵۷۳ | ۴۱۲ ، ۴۵۴ : ۵۶۷ ، ۶۵۱ |
| ۶۴۰ : ۶۴۱ : ۶۵۶ | بخارا - ۱۹۶ |
| بنادر جنوب ایران - ۲۵۸ : ۴۰۶ : ۴۰۷ | بیرازجان - ۵ ، ۹۲ ، ۱۰۹ |
| ۵۱۷ : ۴۲۲ : ۶۳۴ | برما - ۴۰۷ |
| بنگال - ۵۵۰ : ۳۰۶ | برهان پور - ۶۶۷ |
| بوانات - ۸۷ | بریتیش موزیم (موزه بریتانیا) ۴۱۴ - |
| بورکی بالا (ده) ۲۴۹ | ۶۶۹ |
| بوشهر (بندر) - ۵ : ۸۵ : ۹۲ : ۹۸ ، ۱۶۳ | برلمی (قلعه) ۵۵۰ |
| ۱۶۴ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۲۱۴ - ۲۴۷ - ۲۴۸ | بصره (بندر) - ۱۶۴ - ۱۶۶ - ۱۹۲ |
| ۲۴۹ - ۲۵۱ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۹۲ - ۳۰۶ - ۳۹۳ | ۲۳۰ ، ۲۴۳ : ۳۵۱ ، ۳۵۵ ، ۴۰۶ ، ۴۴۶ |
| ۴۰۷ - ۴۲۲ - ۴۵۳ - ۵۱۷ - ۵۲۱ - ۵۳۹ | ۵۳۴ |
| ۵۴۱ - ۵۴۷ - ۵۴۹ - ۵۷۳ - ۵۹۵ - | بغداد - ۱۹۷ : ۲۳۰ : ۳۳۵ : ۳۴۳ : ۳۴۹ |
| ۶۳۷ | ۳۵۸ ، ۳۵۵ : ۳۶۲ : ۳۶۶ ، ۳۶۸ ، ۳۷۱ |
| بویراحمد گرمسیر - ۲ - ۲ | ۳۷۴ ، ۵۷۱ |

تنگستان - ۵۲۱ - ۵۳۴

تنگ عمو (چشمه) ۳۷

(حرف ج)

جامع ازهر (قاهره) ۳۳۰

جزائرخلیج فارس - ۶۶۸

جسر بغداد - ۳۴۰

جلیل آباد (خیابان - تهران) ۱۷۷

جوان آباد (گورستان شیراز) ۴۴۵

چهرم - ۲۰ - ۴۰ - ۴۵ - ۱۹۰ - ۵۳۵

۵۶۶

(حرف چ)

چابهار (بندر) ۵۱۷

چاه روستائی (ده) ۳۹۳

چاه زمزم - ۶۶۴

چرام بهمنی سردسیر - ۳

چرام گرمسیر - ۲

چرانداپ (گورستان تبریز) ۶

چهارباغ (اصفهان) ۷۳

چهار دانگه - ۲۲۱

چیت - ۳۴۴ - ۴۰۶

(حرف ح)

حجاز - د - ۱ : ۲۴۹ ؛ ۲۶۲ ؛ ۳۴۳ ؛ ۶۳۴

۶۶۴

حجر الاسود - ۳۳۶

ح-ینه قوام (شیراز) ۲۴۲ ، ۳۰۷

حیات داود - ۳۹۳

حیدرآباد - ۱۲۱ ؛ ۱۲۳ ؛ ۳۶۱

(حرف خ)

خانقین - ۵۹۵

خانی من - ۱۰۵

بهار (هندوستان) ۱۲۲ - ۴۰۳

بهبهان - ۲ - ۳ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۶۰

بهمنی سرحدی - ۳

« گرمسیر - ۲ - ۳

بهمن یاری بالا (ده) ۳۹۳

« « باتین (ده) ۳۹۳

بیت المقدس - ۳۶۱

بیضاء - ۳۳۵ - ۳۴۳ - ۳۵۵ - ۳۵۷ - ۳۶۶

۳۶۷

بیمارستان سیدلند - ۴۱۱

« کینگ سز - ۴۱۰

« گریس دست درجینی - ۴۱۱

« نازی (شیراز) ۴۰۸ - ۴۱۰

۴۱۱

(حرف پ)

پادیس - ۲۹۵ - ۳۰۵ - ۳۶۳

پاکستان - ۱۹۱

پتنه - ۴۰۳

بطرز بورغ (لنین گراد) ۱۰۰

پل خان - ۱۰۵

پونه - ۶۴۱

(حرف ت)

تاج ملکی (ده) ۳۹۳

تبریز - ۶ ، ۸۵ ، ۹۹ ؛ ۲۸۹ ، ۴۷۵ ؛

۵۶۰ ، ۵۶۱ ، ۵۹۸ ، ۵۹۹ ، ۶۱۴ ؛ ۶۶۳

۶۶۴

تخت جمشید (استخر) ۵۸۰

تخت فولاد (گورستان - اصفهان) ۱۶۲

۴۵۵

ترکستان - ۱۶۱

تکاب (کوه) ۳۷ - ۲۴۹

| | |
|------------------------------------|---|
| دبستان احمدیه (شیراز) ۴۹۱ | خراسان - ۲۲۱؛ ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۵۳، ۳۵۴ |
| < تخت جمشید (شیراز) ۴۹۲ | ۶۱۲ |
| < دانش (شیراز) ۴۹۱ - ۴۹۳ | خرمشهر (محمدره) ۲۷۲ |
| < عفتیه (شیراز) ۳۷۶ | خشت (قصبه) ۳۷ - ۸۸ - ۲۴۸ - ۲۴۹ |
| < علییه (شیراز) ۴۹۱ | خلیج فارس - ۱۶۵ : ۲۸۶ : ۲۴۹ |
| < موبدیه (شیراز) ۴۹۱ | خواجہ جمالی - ۲۴۹ |
| دبیرستان انوشیروان دادگر (طهران) | خوارزم - ۵ - ح |
| ۵۵۶ | خورموج (قریه) ۱۷۷ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۵۲۱ |
| دبیرستان حیات (شیراز) ۶۲۳ | ۵۳۸ |
| < سندی (آباده) ۱۶۷ | خوزستان - ۱۵۰ - ۳۴۴ - ۴۹۱ |
| < سلطانی (شیراز) ۳۷۶ - ۵۷۲ | (حرف د) |
| < سند (کراچی) ۳۹۴ | داراب (داراب جرد) ۳۰۸ |
| < شاپور (شیراز) ۲۷۸ | دارالعلم (دارالسلام - گورستان قدیم شیراز) |
| < نمازی (شیراز) ۴۰۸ | ۱۵۱ - ۲۳۰ - ۲۴۳ - ۴۹۹ - ۶۰۲ - ۶۰۶ |
| دجله (رود) ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۹ - ۳۶۱ | ۶۰۷ |
| دشتستان - ۲۵۸ | دالکی (رودخانه) ۲۴۹ |
| دشتک (ده) ۱۰۵ | دانشرای عالی (طهران) ۲۷۶ - ۳۷۶ |
| < (قصبه) ۱۰۵ | دانشکده ادبیات (شیراز) ۲۷۶، ۲۸۸؛ ۵۰۶ |
| < (محله - شیراز) ۱۰۶ | ۵۷۱؛ ۵۷۲ |
| دشتی - ۱۷۷ - ۲۵۸ - ۲۸۷ - ۵۱۷ - ۵۳۸ | دانشکده ادبیات (طهران) ۳۷۶ |
| ۵۴۲ - ۵۴۱ | < پزشکی (طهران) ۴۲۳ - ۶۶۹ |
| دشمن زباری - ۳ | < حقوق (طهران) ۱۹۰ - ۲۷۸ |
| دکن - ۱۲۲ - ۳۱۹ - ۵۵۰ | < دماوا - ۳۹۴ |
| دوان (قریه) ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۳ | < سیراکوز (نیویورک) ۴۱۰ |
| دوان (کوه) ۹۸ | < معقول و منقول (طهران) ۲۷۶ - ۲۷۸ |
| دولت آباد (هندوستان) ۶۶۷ | ۳۳۱ |
| دمای - ۵ - ۴۶۱ | دانشگاه (شیراز) ۶۴۲ |
| (حرف ر) | < (طهران) ۲۳۸ - ۲۹۶ - ۲۰۵ |
| رایج - ۱ | < ابلزلت - ۴۱۰ |
| رامپور - ۱۲۲ | < سوربن (فرانسه) ۲۹۵ |
| رامجرد (دهستان) ۸۷ | < کلومبیا - ۴۱۰ |
| | < هابکیزه تنور - ۴۱۰ |

شهرضا (قمشه) ۳۲ - ۳۴ - ۸۶ - ۵۹۸
۵۹۹

شیراز - ی - یب - ید - بز - بج - بط

ک - کد : ۴ : ۶ : ۹ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۴

۲۸ ، ۲۹ ، ۳۱ ، ۳۵ ، ۳۷ ، ۴۰ ، ۴۱

۴۵ ، ۴۹ : ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۵ ، ۵۶ : ۶۳

۶۶ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۸۱ ، ۸۵ ، ۸۶ ، ۸۷

۹۰ ، ۹۱ ، ۹۲ : ۹۴ ، ۹۶ ، ۹۷ ، ۹۸

۹۹ ، ۱۰۳ : ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹

۱۱۴ ، ۱۱۵ : ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۱۲۱ ، ۱۲۳

۱۲۵ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۴۱ ، ۱۴۴ ، ۱۴۸

۱۵۰ ، ۱۵۱ : ۱۵۳ ، ۱۵۴ ، ۱۶۳ ، ۱۶۷

۱۶۹ ، ۱۷۷ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۳ ، ۱۹۵

۱۹۶ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ : ۲۱۴ ، ۲۱۵ ، ۲۲۲

۲۲۳ ، ۲۲۶ ، ۲۲۷ ، ۲۳۰ ، ۲۳۴ ، ۲۳۶

۲۳۸ ، ۲۴۱ ، ۲۴۲ ، ۲۴۳ ، ۲۴۷ ، ۲۴۸

۲۴۹ ، ۲۵۱ : ۲۵۲ ، ۲۵۳ ، ۲۵۶ ، ۲۵۷

۲۵۸ ، ۲۶۱ : ۲۶۲ ، ۲۶۳ ، ۲۶۴ ، ۲۶۵

۲۶۷ ، ۲۶۸ ، ۲۷۱ : ۲۷۲ ، ۲۷۳ ، ۲۷۷

۲۷۸ ، ۲۷۹ : ۲۸۰ ، ۲۸۱ ، ۲۸۷ ، ۲۸۸

۲۸۹ ، ۲۹۱ : ۲۹۲ ، ۲۹۳ ، ۲۹۵ ، ۳۰۵

۳۰۶ ، ۳۰۷ : ۳۰۸ ، ۳۰۹ ، ۳۱۲ ، ۳۲۰

۳۲۸ ، ۳۲۹ ، ۳۳۲ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵ ، ۳۶۰

۳۶۳ ، ۳۶۴ : ۳۷۲ ، ۳۷۴ ، ۳۷۶ ، ۳۷۸

۳۸۶ ، ۳۹۳ ، ۳۹۶ ، ۳۹۸ ، ۳۹۹ ، ۴۰۱

۴۰۲ ، ۴۰۳ : ۴۰۴ ، ۴۰۵ ، ۴۰۶ ، ۴۰۷

۴۰۸ ، ۴۱۰ : ۴۱۲ ، ۴۱۴ ، ۴۲۰ ، ۴۲۲

۴۲۳ ، ۴۲۶ ، ۴۳۱ ، ۴۳۲ ، ۴۳۵ ، ۴۳۸

۴۳۹ ، ۴۴۵ : ۴۴۶ ، ۴۵۴ ، ۴۵۶ ، ۴۵۹

۴۶۴ ، ۴۶۶ ، ۴۶۹ ، ۴۷۵ ، ۴۷۷ ، ۴۸۹

۴۹۰ ، ۴۹۱ : ۴۹۲ ، ۴۹۴ ، ۴۹۹ ، ۵۰۷

۵۱۷ ، ۵۲۱ : ۵۲۲ ، ۵۲۳ ، ۵۲۸ ، ۵۲۹

روسیه (اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی)

۶۵۱

(حرف ز)

زابلسنان - کد -

زید - ۳۷۱

زهره (رودخانه) ۲۴۸

زیر راه - ۵

زین آباد - ۶۶۷

(حرف ژ)

ژاپان (جاپان - ژاپون) ۶۵۰

(حرف س)

سامره (سامراء) ۳۷ - ۳۸ - ۹۱ - ۹۲

۲۲۲ - ۲۴۸ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۷۳

۴۵۳

سبزوار - ۳۰۷

سراندیب (جزیره سیلان) ۶۴۱

سرای قنبر سیلو (طهران) ۱۷۷

سروستان - ۸۷ - ۱۰۵

سلطانیه - یب

سمرقند - ۴۲ - ۱۹۶

سمیرم - ۳۴

سنهبل - ۵۵۰

سنگ سیاه (محله - شیراز) ۲۲۱

سولکان - ۳۴

سهل آباد (ده) ۶۱۲

سید میر محمد (محله - شیراز) ۶۱۳

سیرجان - ۶۳۴

سیستان - ۳۴۴

(حرف ش)

شاپور (رودخانه) ۵ - ۳۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹

شاه حاجات (گورستان جهرم) ۲۰

شوشر (تستر) ۲۵۳ - ۳۴۳ - ۳۴۴

(حرف ع)

عدن - ۶۳۴

عراق عجم - ۴۰۴، ۱۱۶

عراق عرب (عقبات عالیات - اماکن مشرفه)

۱۶۹ : ۹۹ : ۳۹ : ۳۸ : ۳۷ : ۳۵ : ۲۸

۲۶۱ : ۲۵۴ : ۲۵۳ : ۲۳۸ : ۲۳۶ : ۲۲۲

۲۳۵ : ۳۰۶ : ۲۸۷ : ۲۶۸ : ۲۶۳ : ۲۶۲

۴۶۹ : ۴۴۶ : ۴۲۶ : ۴۰۴ : ۳۵۷ : ۳۵۵

۵۲۸ : ۵۳۴ : ۵۹۵ : ۶۰۰ : ۶۲۲

عربستان (جزیره العرب) - ۶۰۰

عمارت دوباییگی (بوشهر) - ۱۶۶

(حرف ف)

فارس (پارس) - ب - ز - ط - یه - یو

بز - بیج - بیط - کا - که - ۵ - ۸ : ۱۴

۳۴ : ۳۶ : ۵۵ : ۷۱ : ۸۲ : ۸۳ : ۸۷ : ۸۸

۹۲ : ۹۴ : ۹۵ : ۹۸ : ۱۰۸ : ۱۱۰ : ۱۱۴

۱۵۴ : ۱۶۱ : ۱۶۳ : ۱۶۵ : ۱۶۶ : ۱۶۹

۲۲۶ : ۲۵۱ : ۲۵۳ : ۲۵۶ : ۲۸۰ : ۲۸۷

۲۹۲ : ۲۹۳ : ۲۹۴ : ۳۰۵ : ۳۰۷ : ۳۰۸

۳۴۴ : ۳۵۵ : ۳۵۷ : ۳۶۰ : ۳۶۶ : ۳۷۲

۳۹۶ : ۴۰۳ : ۴۰۷ : ۴۱۲ : ۴۱۵ : ۴۳۱

۴۴۵ : ۴۴۶ : ۴۵۰ : ۴۷۷ : ۴۹۱ : ۴۹۳

۵۰۶ : ۵۲۹ : ۵۴۱ : ۵۴۶ : ۵۴۷ : ۵۵۱

۵۷۴ : ۵۹۷ : ۵۹۹ : ۶۰۰ : ۶۰۲ : ۶۱۱

۶۱۳ : ۶۲۴ : ۶۲۵ : ۶۴۱ : ۶۶۱

فخرآوری (ده) - ۳۹۳

فراث (رودخانه) - ۳۴۰

فرانسه - ۲۹۲ - ۲۹۴

فزننگستان (اروپا) کج -

فسا (دروازه - شیراز) - ۶۶۸

۵۳۰ : ۵۳۱ : ۵۳۲ : ۵۳۴ : ۵۳۵ : ۵۳۶

۵۳۷ : ۵۳۸ : ۵۴۱ : ۵۴۶ : ۵۵۵ : ۵۶۰

۵۶۱ : ۵۶۷ : ۵۷۱ : ۵۷۲ : ۵۷۳ : ۵۷۴

۵۷۹ : ۵۸۰ : ۵۸۱ : ۵۸۴ : ۵۹۲ : ۵۹۵

۵۹۶ : ۵۹۹ : ۶۰۲ : ۶۱۳ : ۶۱۸ : ۶۲۱

۶۲۲ : ۶۲۳ : ۶۲۴ : ۶۲۵ : ۶۳۲ : ۶۳۵

۶۳۷ : ۶۳۸ : ۶۴۱ : ۶۴۲ : ۶۵۲ : ۶۵۴

۶۵۸ : ۶۵۹ : ۶۶۲ : ۶۶۳ : ۶۶۵ : ۶۶۷

۶۶۸ : ۶۶۹

(حرف ط)

طهران (ارالخلافت) ح - ید - یز - ک - کا

۵ : ۶ : ۳۲ : ۳۵ : ۳۶ : ۴۰ : ۴۹ : ۵۰

۵۱ : ۵۵ : ۵۶ : ۷۴ : ۸۲ : ۸۵ : ۹۴

۱۰۸ : ۱۱۱ : ۱۲۸ : ۱۴۸ : ۱۵۴ : ۱۵۵

۱۶۳ : ۱۷۷ : ۱۷۸ : ۱۸۳ : ۱۹۰ : ۲۱۹

۲۲۲ : ۲۳۸ : ۲۴۰ : ۲۴۳ : ۲۵۲ : ۲۵۸

۲۶۵ : ۲۶۸ : ۲۷۲ : ۲۷۴ : ۲۷۶ : ۲۷۸

۲۸۷ : ۲۹۰ : ۲۹۱ : ۲۹۲ : ۲۹۳ : ۲۹۵

۲۹۶ : ۳۰۵ : ۳۰۶ : ۳۰۹ : ۳۱۶ : ۳۱۷

۳۲۰ : ۳۲۲ : ۳۲۶ : ۳۸۶ : ۴۰۲ : ۴۰۴

۴۰۷ : ۴۱۰ : ۴۱۱ : ۴۱۴ : ۴۲۲ : ۴۲۳

۴۳۱ : ۴۳۵ : ۴۳۶ : ۴۳۸ : ۴۶۱ : ۴۶۲

۴۷۵ : ۴۸۹ : ۴۹۱ : ۵۰۷ : ۵۲۱ : ۵۲۲

۵۲۴ : ۵۲۹ : ۵۳۰ : ۵۳۴ : ۵۴۷ : ۵۴۸

۵۴۹ : ۵۵۶ : ۵۶۰ : ۵۷۴ : ۵۸۱ : ۵۹۷

۵۹۹ : ۶۰۰ : ۶۱۰ : ۶۱۱ : ۶۱۲ : ۶۱۴

۶۲۴ : ۶۳۷ : ۶۴۲ : ۶۴۷ : ۶۵۸ : ۶۶۱

۶۶۹ : ۶۶۵

طیبی سردسیر - ۳

ط گرمسیر - ۲

| | |
|---|---|
| کرمانشاه - ۵ - ۲۵۳ - ۶۱۲ | فسا - ۸۷ - ۲۱۸ - ۲۵۰ - ۲۹۱ - ۳۸۶ |
| کلکنه - ۱۶۶ | ۶۱۴ |
| کلمبیا - ۴۱۱ | فیروزآباد - ۱۰۵ - ۲۸۶ - ۴۰۱ |
| کمارج (ده) - ۲۴۸ - ۲۹۳ | (حرف ق) |
| کمالی (ده) - ۳۹۳ | قاهره - ۱۰۰ - ۱۲۴ - ۳۱۷ |
| کنارنخته (ده) - ۳۷ - ۲۴۹ | قراسو (رودخانه) - ۵ - ح |
| کناره (قریه) - ۱۷۷ | قره آغاج (رودخانه) - ۱۰۶ |
| کنگان (بندر) - ۲۸۶ | قروین - ۱۲۱ - ۱۵۴ - ۶۱۲ |
| کوار (رهستان) - ۸۷ - ۱۰۵ | قطر - ۱۶۶ |
| کوفه - ۱۹۲ : ۳۵۵ - ۵۴۶ | قلعه نی ریز - ۹۰ |
| کوه گیلویه - ۲ : ۳ | قم - ۳۶ - ۹۸ - ۲۳۸ - ۳۶۶ - ۳۸۶ - ۶۱۴ |
| کویت (بندر) - ۹۸ | ۶۲۳ |
| (حرف هـ) | قندهار - ۴۶۰ |
| گاوهغید بزرک (ده) - ۳۹۳ | قیر (قصبه) - ۴۰۱ - ۴۰۲ |
| گجرات - ۱۲۳ : ۲۴۹ - ۴۰۳ | (حرف لـ) |
| گلبرگه - ۴۲ | کارزین - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۶۶۱ |
| گناوه (بندر) - ۳۹۳ | کارون (رودخانه) - ۶۵ - ۳۶۶ |
| گوری گاه (ده) - ۲۴۹ | کازرون - ۳۷ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۴ - ۱۶۹ - ۲۴۸ |
| گیلان - ۹۹ | ۲۴۹ - ۴۳۵ - ۵۷۹ |
| (حرف ل) | کاشان - ۹۹ - ۱۱۶ |
| لار - ۴۲۵ : ۶۵۷ | کالیفرنیا - ۴۱۱ |
| لارستان - ۱ | کامفیروز - ۸۷ |
| لاله گون (قریه) - ۲۲۱ | کتل رودک - ۲۴۹ |
| لب آب (محلّه - شیراز) - ۱۰۶ ، ۴۹۸ ، ۵۲۲ | کتل ملو - ۲۴۹ |
| ۵۳۴ | کچی (قریه) - ۶۰۰ |
| لکنه - ۱۰۰ | کر (رودخانه) - ۸۷ |
| لندن - ۱۹۴ ، ۲۹۵ | کراچی - ۳۹۴ - ۵۲۱ |
| لنگه (بندر) - ۱۵۴ | کربلا - ۳۷ - ۵۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۲۳۶ - ۲۵۸ |
| (حرف م) | ۲۶۰ - ۲۶۵ - ۲۷۳ - ۵۴۶ - ۵۹۵ - ۶۰۰ |
| ماریلاند - ۴۱۱ | ۶۱۱ |
| مازندان - ۵۵۵ : ۶۴۲ | کرمان - ۴۳۶ - ۴۳۸ - ۴۹۱ - ۴۹۴ |
| | ۶۳۴ |

مدرسه منصوریه (شیراز) ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۵۳

۶۱۲، ۲۹۵

مدرسه مهرآیین (شیراز) ۵۵۶

« میرزا علی اکبر - (شیراز) - ۶۲۲

« نمازی (شیراز) ۴۰۸

« هاشمیه (شیراز) ۵۷۱

مدینه - ۱ - ۱۲۴ : ۱۹۲ : ۲۶۰ : ۳۶۲

مرقد مطهر سیدالشهداء - ۴۰

مرودشت - ۱۷۷

مزار ابن بابویه (طهران) ۸۵ : ۴۸۱

مزار بابا کوهی (شیراز) ۵۹۵

« برهان الدین (هندوستان) ۶۶۷

« حافظ (حافظیه) ۹۴، ۱۹۷، ۳۰۸

۵۱۷، ۵۸۱، ۶۳۷

مزار شاه داعی الله (شیراز) ۶۶۳

« شاه شجاع (شیراز) ۶۲۶

« شیخ ابوالوفاء (سید ابوالوفاء - شیراز)

۵۷۴

مزار شیخ عبدالقادر گیلانی (بغداد) ۲۳۰

« شیخ کبیر (ابو عبدالله - شیراز) ۱۲۹

مزارعی - ۹۳

مزاربجان (رودخانه) ۸۷

مسجد باقرآباد (شیراز) ۶۲۳

مسجد بردی (شیراز) ۱۷۰

مسجد جامع عتیق (شیراز) ۹۰ : ۱۰۷، ۱۲۷

۱۲۸ : ۲۳۶، ۵۳۳ : ۵۳۴ : ۶۳۴ -

۶۶۲

مسجد حاج علی (شیراز) - ۵۳۲، ۵۳۶، ۵۳۷

۶۶۲

مسجد حاج میرزا کریم (شیراز) - ۲۶۴، ۶۳۷

« فاطمیه (طهران) - ۲۷۸

« کردها (شیراز) ۱۱۶

مال قائد (ده) ۳۹۳

ماوراءالنهر - ۳۴۴

ماهورمیلانی - ۲۴۸

معلات - ۱۱۶ - ۵۹۹

محلہ عربها (طهران) ۲۷۸

مدرسه آقا باباخان (شیراز) ۵۵۵ - ۵۷۹

۶۲۲

مدرسه امریکائی (کالج - طهران) ۱۶۳

« تربیت (شیراز) ۵۷۱

« جده بزرگ (اصفهان) ۳۲

« حسینی (کربلا) ۵۴۶

« حکیم (شیراز) ۲۳۶

« خان (شیراز) ۲۷۸

« خان مروی (طهران) ۲۳۸

« خوابه حسن شاه بقال (شیراز) ۹۸

« دارالقنون (طهران) ۲۹۱ - ۲۹۲

« رحمت (شیراز) ۲۳۸، ۶۳۷

« سعادت (بوشهر) ۲۹۴، ۴۲۲، ۵۲۱

۶۳۷

مدرسه سلطانیه (هرات) ۱۰۵

« شریعت (شیراز) ۳۹۶ : ۶۳۷

« شعاعیه (شیراز) ۴۹ : ۲۳۸ : ۳۷۶

۴۳۲، ۶۳۷

مدرسه صدر (اصفهان) ۳۵ : ۱۶۱

« عالی سپهسالار (طهران) ۳۲ : ۲۳۸

۳۰۹ : ۴۷۷

مدرسه علمیه (شیراز) ۴۹

« قوام (شیراز) ۲۶۳، ۵۷۲

« کوشکناری (شیراز) ۹۸

« مسعودیه (شیراز) ۴۳۱

« مقیمیه (شیراز) (۲۳۶، ۲۷۹، ۳۸۶)

۵۷۹

(حرف ن)

نجد - ۲۵۴
 نجف اشرف - ۳۵ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۳ ؛
 ، ۱۱۶ ، ۲۱۵ ، ۲۲۲ ، ۲۳۶ ، ۲۴۲ ،
 ، ۲۴۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۷ ، ۲۶۰ ، ۲۶۱ ، ۲۶۲ ،
 ۲۶۳ ، ۲۶۴ ، ۲۶۸ ، ۲۷۱ ، ۲۷۹ ، ۴۰۱ ،
 ۴۵۳ ، ۴۵۹ ، ۵۳۲ ، ۵۳۳ ، ۵۴۹ ، ۵۷۹ ،
 ۶۱۳
 نعمت آباد - ۲۴۹
 نو بنجان - ۹۷
 نور - ۵۵۵
 نمروان - ۳۴۰
 نی ریز - ۸۷
 نیشابور - ۹۶ ، ۳۳۸ ، ۳۵۲ ، ۳۶۶
 نیویورک - ۴۱۱

(حرف و)

واسط - ۳۳۵ ، ۳۵۵
 واشنگتن - ۴۱۱
 ونك (قصه) - ۳۴

(حرف ه)

هايد پارك (باغ - لندن) ۱۹۴
 هرات - ۹۹ ، ۴۶۲
 هرمز (جزیره) ۱۹۷ ، ۶۶۸
 هفت تنان (تکیه - شیراز) ۴۰۴
 همدان ۵۹۷ ، ۶۱۲
 هندوستان (هند) - کب - ۴ ، ۱۲ ، ۱۴ ،
 ۱۵ - ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۹ ، ۳۱ ، ۴۲ ، ۸۸ ،
 ۹۹ ؛ ۱۲۱ ، ۱۲۳ ، ۱۶۶ ، ۱۶۹ ، ۱۸۹ ،
 ۱۹۱ ، ۲۳۰ ، ۲۴۹ ، ۲۶۴ ، ۲۹۶ ، ۳۰۰

مسجد گوهرشاد (مشهد) - ۲۷۲

« لبنان - ۴۰
 « مشبرالملك (شیراز) - ۶۲۲
 « مولی (شیراز) - ۹۲
 « نصیرالملك (شیراز) - ۵۲۸ ، ۵۲۹ ،
 ۵۳۵
 مسجد نو (شیراز) ۹۱ ، ۴۹۸ ، ۵۷۹ ،
 ۵۹۵
 مسجد وکیل (شیراز) - ۲۴۲ - ۲۶۸ ،
 ۵۵۴
 مشهد مقدس (ارض اقدس) ۳۵ - ۳۶
 ۱۰۰ ، ۲۳۸ ، ۲۴۲ ، ۲۶۱ ، ۲۷۲ ، ۴۳۵ ،
 ۴۹۴ ، ۵۴۹ ، ۵۶۰ ، ۵۸۰ ، ۵۹۵ ، ۶۰۰ ،
 ۶۴۲
 مصر - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۲۳۰ - ۲۳۶ -
 ۳۱۷ - ۳۳۵ - ۶۶۱ - ۶۶۵
 مشور (بندر) - ۲۵۹
 مقابر جامع عتیق (شیراز) ۱۲۹
 مقابر مصلی (شیراز) ۱۲۹
 مقبرة الباهلیه (شیراز) ۱۲۹
 مکه معظمه (خانه خدا - بیت الله) -
 ۱ - ۲۹ ، ۱۲۳ ، ۱۴۱ ، ۱۸۸ ، ۱۹۱ ،
 ۱۹۲ ، ۲۳۰ ، ۲۶۰ ، ۲۶۲ ، ۲۹۲ ،
 ۳۳۶ ، ۳۳۹ ، ۳۴۴ ، ۳۵۳ ، ۳۷۰ ،
 ۳۷۳ ، ۴۵۴ ، ۶۳۲ ، ۶۳۴ ، ۶۶۴ ،
 ۶۶۷
 مورچه خوار (ده) ۵۶۰
 موزه ایران باستان (طهران) ۵۵
 میثاب - ۵۱۷

| | |
|-------------------------|--------------------------------|
| هنگامك (بندر) ۴۰۷، ۴۰۶ | ۳۷۴، ۳۷۰، ۳۶۱، ۳۴۴، ۳۲۰، ۳۱۷ |
| (حرفی) | ۴۳۱ : ۴۰۷ : ۴۰۳ : ۳۹۸ : ۳۹۴ |
| یزد - ۸۶، ۴۹ : ۱۹۷، ۲۰۲ | ۵۷۳ - ۵۲۵ : ۴۶۹ : ۴۶۱ : ۴۴۶ |
| بین - ۳۷۰ : ۳۸۶ | ۶۴۹، ۶۴۱ : ۶۳۳، ۶۳۲، ۶۲۷ : ۶۰۰ |
| | ۶۶۷ |



فہرست اسامی امکانہ و بلاد و بقاع

جلد سوم

| (حرف الف) | |
|--------------------------------------|---------------------------------------|
| آبادان - ۶۸۰، ۲۵۶ | ۶۸۲، ۶۲۲، ۴۶۹، ۴۱۹ |
| آباد شاپور (قریہ) ۲۹۷ | استرآباد (کرگان) ۲۵۳ |
| آبادہ - ۶۶۴، ۱۶۷ | اسکاتلند - ۴۶۹ |
| آب سرد (قریہ) ۲۹۷ | اسکندریہ (بندر) ۷۰۴ |
| آذربایجان - ۱۰۷، ۱۲۰، ۱۹۶، ۲۶۳ | اسلامبول (استانبول - قسطنطنیہ) ۱۶۲ |
| ۲۶۴، ۲۹۲ | ۲۵۴؛ ۲۵۵، ۶۰۴، ۶۴۴ |
| آسمان جرد (قریہ) ۲۹۷ | اشکنان (قریہ) - ۵۳۶ |
| آسیای صغیر (اقلیم روم) ۱۱۰، ۱۸۱، ۴۸۴ | اشکنوان (قلعہ) ۷۱۶، ۷۱۸، ۷۱۹ |
| ۷۲۵ | اصطهبانات - ۲۵، ۵۷؛ ۲۲۹، ۴۱۶، ۵۸۴ |
| آغاجاری - ۶۷۸ | ۶۰۵ |
| آکرہ - ۲۴۲، ۲۶۲ | اصفہان (اسپاہان - سپاہان) ۵۲، ۶۱، ۱۶۸ |
| آلمان - ۶۸۲ | ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۶؛ ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۸ |
| ابزد (ابرج) ۷۱۶ | ۲۱۳؛ ۲۱۵، ۱۴۱؛ ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۹ |
| احمدآباد (کجرات) ۲۴۳، ۷۰۵ | ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۳۸، ۴۳۹ |
| احمدنگر - ۲۳۳، ۲۱۵ | ۴۵۲، ۴۹۹، ۵۲۱، ۵۴۷، ۶۴۴، ۶۷۳ |
| احمدی (دہ) ۲۵۰ | ۶۵۷، ۶۵۹، ۶۸۰، ۶۸۱ |
| اردبیل - ۲۶۰ | اطبیہ قلائی (دہ) ۹۵ |
| ازجان - ۱۷۸ | افریقا - ۶۸۲ |
| اردکان (قصہ) ۲۴۲، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۵ | افغان (افغانستان) ۲۹۳؛ ۲۹۴ |
| ۷۱۶ | اقلیم روم - رجوع شود بہ آسیای صغیر |
| ارسنجان (قصہ) ۷۰۶، ۷۰۷ | انگلستان (بریتانیا) ۱۰۰، ۴۶۸ |
| اروپا (فرنگستان) ۴۲، ۶۱، ۲۷۱، ۳۷۹ | اود - ۵۴۸ |
| | اورنگ آباد - ۲۱۵ |

| | |
|-------------------------------------|------------------------------------|
| بستک (قصبه) ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۳۳۶ | اوز - ۲۲۳ |
| ۴۲۴ | اهرم (قصبه) ۶۵۲ |
| بصره - ۱۷۴، ۲۱۱، ۲۱۲، ۴۴۲، ۶۰۰ | اهواز (ناصری) ۶۷۸، ۲۷ |
| ۶۲۳ | ایج - ۶۰۲، ۶۰۴ |
| بطایح - ۶۲۳ | ایران - ج - ۳۸، ۶۲، ۹۷، ۹۹، ۱۰۵ |
| بغداد - ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۰، ۲۱۲ | ۱۱۹، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۵، ۲۲۵ |
| ۳۰۸، ۳۱۳، ۵۵۵، ۶۷۱ | ۲۳۲، ۲۴۵، ۲۶۹، ۲۷۱، ۳۲۵، ۳۶۹ |
| بقعه سید میراحمد (شاه چراغ) ۱۷۰ - | ۳۷۸، ۴۱۹، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۵۹، ۴۶۴ |
| ۲۱۵، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۵۷۹ | ۴۶۹، ۴۷۳، ۴۸۴، ۵۲۱، ۵۳۰، ۵۳۳ |
| ۵۸۰ | ۵۵۱، ۵۵۶، ۵۷۹، ۵۹۵، ۵۹۹ |
| بقعه سید میرمحمد (شیراز) ۶۴۵ | ۶۰۶، ۶۲۳، ۶۲۶، ۶۴۳، ۶۵۰ |
| بلیان (ده) ۱۶۲ | ۶۵۲، ۶۵۶، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۷۱، ۶۷۲ |
| ببینی (بندر) ۲۸، ۵۲، ۶۲، ۹۷، ۲۲۳ | ۶۷۷ |
| ۲۵۵، ۲۸۶، ۳۳۱، ۴۳۱، ۴۵۹، ۴۶۹ | |
| ۵۴۸، ۶۰۹ | (حرف پ) |
| بنادر جنوب ایران - ۶۳، ۹۶، ۱۷۵، ۳۴۹ | بازاومرغ (محلّه - شیراز) ۲۱۶ |
| ۵۵۶، ۵۵۷، ۶۵۵، ۷۰۷ | « وکیل (شیراز) ۲۷۰، ۴۶۵ |
| بنار سلیمانی (ده) ۹۵ | باغ کلانتری (شیراز) ۳۰۲ |
| بنار قائم (ده) ۹۵ | باغ نو (محلّه - شیراز) ۴۴۶ |
| بندر دیلم - ۵۴۰ | باناش (کوه) ۷۱۶ |
| بندر عباس (جرون) ۱۷۳ - ۲۲۲ - | بتخانه سومات - ۱۱۵، ۱۱۷ |
| ۲۲۳، ۳۲۳، ۳۶۱، ۵۵۶، ۵۵۷، ۶۰۸ | بحرین (مجمع الجزائر) ۱۷۵، ۲۲۳، ۲۵۵ |
| ۷۲۷ | ۵۹۸ |
| بندر معشور - ۶۷۸ | برار - ۲۱۵ |
| بوانات - ۵۱۵ | براز جان (قصبه) ۹۵، ۲۵۰، ۴۹۴، ۵۴۰ |
| بورنجان (قریه) ۳۲۴ | ۷۰۷ |
| بوشهر (بندر) ۱۶، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸ | برایجان (قریه) ۲۹۷ |
| ۹۰، ۹۵، ۱۰۰، ۱۶۳، ۱۷۶، ۲۲۲ | برلن - ۲۱۲، ۲۱۷ |
| ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۵۶، ۳۲۳ | بروجرد - ۶۸۰، ۶۸۱ |
| ۳۵۴، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۷۶، ۳۷۷، ۴۶۸ | برهان پور - ۲۱۴، ۲۱۵ - ۲۹۱ - |
| | ۳۰۰ |
| | بریتانیا - رجوع شود به انگلستان |

(حرف ج)

جامع الازهر (قاهره) ۱۷۴

جامع دمشق - ۶۲۲

جامع ستفري (شيراز) ۴۶۲

جامع عتيق (شيراز) ۱۰، ۲۵۲، ۲۶۰

۴۴۶، ۶۵۱

جامع مرشدي (مصر) ۷۱۶

« معشور - ۶۸۳

جان پانير - ۲۳۳

جرون (بندر) رجوع شود به بندر عباس

جره - ۱۶۲

جزيرة العرب (عربستان) ۲۶ - ۱۰۶ -

۱۲۰، ۱۶۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۰، ۲۱۵

۲۳۳، ۲۶۲، ۳۰۸، ۴۵۲، ۴۶۲، ۴۸۴

۶۲۴، ۷۱۴

جصاصان (محلّه - شيراز) ۴۰۷

جويم - ۳۶۵

جهرم - ۲۶۶، ۲۹۷، ۴۱۹، ۴۹۷،

۵۳۴، ۵۷۷، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۸، ۵۸۹

۶۶۵، ۷۲۳

جی (قریه - اصفهان) ۱۷۷

جی (قریه - رامهرمز) ۱۷۸

(حرف چ)

چارکی (دهستان) ۳۱۲

چاه کوتاه (دهستان) ۲۵۰

چاه موشی (ده) ۹۵

چشمه سلمان (دشت ارژن) ۱۷۸

چمن (قلعه) ۶۴۰

چند ولال (باغ-حیدرآباد دکن) ۲۴۱

چهل تنان (تکیه-شيراز) ۲۰۹، ۲۸۲

چهل ذرعی عجم (ده) ۹۵

۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷؛ ۵۸۰، ۵۸۸، ۵۹۹

۶۰۰، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵؛ ۶۵۶

۷۲۶

بويری (ده) ۹۵

بهبهان - ۱۶؛ ۱۷۸؛ ۵۹۸؛ ۶۷۱، ۶۷۷

۶۷۸

بيت المقدس - ۱۱۵، ۶۰۳

بيجاپور - ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۳

بيرم (قریه) ۴۲۳، ۵۳۶

بيروت (بندر) ۱۰۳

بيضاء - ۲۱۱، ۲۱۲

بيارستان نمازی (شيراز) ۲۰۴، ۲۰۵

(حرف پ)

پاريس - ۴۲، ۲۱۲، ۲۳۵، ۲۶۸

پازارگاد (مزارکودوش) ۵۰

پاقله (ده) ۴۱۰

پانی بیت - ۲۳۷

پل مرودشت - ۱۶

(حرف ت)

تادوان (قریه) ۲۹۷

تيرآباد (مازندران) ۲۸، ۳۵

تبريز - ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸؛ ۱۵۲، ۱۹۶

۱۹۸، ۲۳۳، ۷۱۷

تفت چشيد (استخر) ۵۰

تفت فولاد (گوردستان-اصفهان) ۴۳۸

ترکیه - ۱۷۴

تفت - ۴۴۵

تکيه دولت (طهران) ۴

تل اشکی (ده) ۲۵۰

تنگستان (بلوک) ۶۵۲؛ ۶۵۴

توران پشت (قریه) ۴۴۵

تونس - ۱۷۴

(حرف ح)

حبشه (حبش) ۱۰۶ ، ۱۸۱ ، ۵۱۱

حجاز - رجوع شود به جزیره العرب

حظیره جمال الدین (شیراز) ۳۱۱

حلب - ۱۶۸ ، ۶۰۳

حومه شیراز - ۱۶۰

حیدرآباد (دکن - کجرات) - کد - ۲۱۴

۲۱۷ ، ۲۳۰ ، ۲۳۳ ، ۲۴۱ ، ۴۵۹ ، ۴۶۰

۵۴۸

(حرف خ)

خانقاه (صفی علیشاه - طهران) ۳۷۸ ، ۳۸۰

۳۸۱

خانه کهدان (قریه) ۲۹۷

خراسان - ۲۶ ، ۶۵ ، ۱۸۸ ، ۲۶۲ -

۴۸۴ ، ۴۹۱ ، ۶۶۳ ، ۷۱۴

خفر (دهستان) ۲۹۷

خلف آباد - ۶۷۸

خلیج فارس - ۲۴۲ ، ۲۵۰ ، ۳۱۲ ، ۳۴۲

۳۶۳

خلیفه (ده) ۹۵

خنج - ۲۹۸

خودموج (قصبه) ۲۴۸

خوزستان - ۲۸ - ۹۶ - ۱۷۷ - ۲۱۷

۶۷۸

خیابان زنده (شیراز) ۳۷

(حرف د)

داراب (دارابگرد) ۲۳۰ ، ۴۱۲

دارالسلام (دارالسلام - گودستان شیراز)

۲۵ - ۲۸۶ - ۶۵۹ - ۶۶۱ - ۷۲۳

۷۲۵

دارالمعلمین (تبریز) ۶۱

دانشرای عالی (طهران) ۱۰۱

دانشرای کشاورزی (کرج) ۵۸۸

دانشرای مقدماتی (اهواز) ۵۴۰

« مقدماتی (شیراز) ۳۷۳

دانشکده ادبیات (شیراز) ۴۹ ؛ ۵۰ ؛ ۵۷

۲۴۷ ، ۴۶۹

دانشکده ادبیات (طهران) ۱۰۱ ، ۱۹۷ ، ۲۲۵

۴۶۹

دانشکده ادبیات (لندن) ۱۰۰

« حقوق (طهران) ۱۹۷ - ۲۳۵

۳۲۰

دانشکده حقوق (پاریس) ۲۳۵

« نظامیه (بغداد) ۱۰۶

دانشگاه آزاد آسیائی - ۴۹

« (طهران) ۱۰۱ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷

۵۸۸ ، ۷۱۲

دانشگاه (کلمبیا) ۴۶۹

دبستان ادب بنات (شیراز) ۴۰۱

دبستان پهلوی (شیراز) رجوع شود به مدرسه

محمدیه

دبستان جاسبیه (اهواز) ۲۷

« فردوسی (بوشهر) ۵۴۰

« محمدیه (بندرلنگه) ۲۲۳

« ملی اسلامی (جهرم) ۵۸۸

« نمازی (شیراز) ۲۰۴

دبیرستان ابن سینا (شیراز) ۲۳۵

دبیرستان ادب (طهران) ۱۰۰

دبیرستان حیات (شیراز) ۲۴۵

دبیرستان خواجه نصیر (جهرم) ۵۸۸

دبیرستان دخترانه شهناز (فسا) ۵۸۹

« سنت زویر (بعبئی) ۲۲۳

« شماعیه (شیراز) ۹۶ - ۴۱۸

| | |
|-----------------------------------|--------------------------------------|
| ری (شهری) ۶۶ : ۱۸۶ : ۶۸۹ | دیرستان فرخی (برازجان) ۷۰۷ |
| (حرف ز) | « نمازی (شیراز) ۱۹۲ |
| زاهدان (سیستان و بلوچستان) ۲۵۶ | درازی (ده) ۲۴۸ : ۲۴۹ |
| زاهدان (فسا) ۴۱۶ | درشیخ (محلہ-شیراز) ۳۴۲ |
| (حرف ژ) | دروازه درب سلم (شیراز) ۳۰۱ : ۳۱۲ |
| ژابون (جایان) ۵۱۱ | دروازه شاه داعی (شیراز) ۳۰۱ : ۳۰۲ |
| (حرف س) | درواهی (ده) ۹۵ |
| ساری - ۳۹۰ | درود زن (ده) ۷۱۶ |
| سامره (سامرا) ۵۷۸ : ۶۸۹ | دره رود - ۲۴۲ |
| سانفرانسکو - ۴۶۹ | دربای فارس - رجوع شود به خلیج فارس |
| ساوه ۲۱۲ | دشت اردن (ده) ۱۷۸ |
| سبزوار - ۶۵ | دشتستان (بلوک) ۲۴۲ |
| ستاره (قلعه) ۶۶۳ | دشتک (ده) ۷۱۶ |
| سدچم (ده) ۳۱۲ | « (کوه) ۷۱۶ |
| سرای حاج آقا جان (شیراز) ۴۱۷ | دشتی (بلوک) ۲۴۹ |
| سرای گمروک (شیراز) ۵۳۱ | دکن - ۶۰۸ : ۷۲۲ |
| سرباغ (محلہ- شیراز) ۵۷۷ | دمشق - ۴۴۴ : ۵۹۶ : ۶۰۳ |
| سرذک (محلہ- شیراز) ۳۱۷ : ۳۴۲ | دوان (قصبه) ۶۸۰ |
| سروستان (قصبه) ۲۳۸ : ۷۰۷ | دوبیره (ده) ۲۵۰ |
| سفیدار (کوه) ۲۹۷ | دول متحده امریکا (اتازونی) ۴۶۹ : ۵۱۱ |
| سفیل (ده) ۳۱۲ | ده (ده) ۳۱۲ |
| سمرقند - ۲۵۳ | دهداری پائین (ده) ۹۵ |
| سمیعا (ده) ۹۵ | ده شاه - ۲۴۲ |
| سنگ سیاه (محلہ- شیراز) ۲۱۲ | ده کپنه (قریه) ۹۵ |
| سواحان (محلہ- شیراز) ۲۵۲ | دهلی - ۶۳ : ۱۰۶ : ۲۵۵ : ۲۶۲ : ۶۶۴ |
| سورات - ۴۵۲ | ۷۲۲ |
| سوربه - ۱۷۴ | (حرف ر) |
| سیستان - ۵۵۱ | رامهرمز - ۱۷۷ : ۱۷۸ : ۶۷۷ : ۶۷۸ |
| (حرف ش) | رفنجان - ۲۲۳ |
| شاپور (رودخانه) ۹۵ | رونیز پائین - ۵۷ |
| شام - ۱۰۶ : ۱۱۵ : ۱۶۸ : ۱۷۹ : ۶۰۳ | رونیز جنگل - ۵۷ |
| ۷۱۴ | رونیز علیا (رونیز بالا) ۵۷ |

۴۹۵ : ۴۹۱ : ۴۸۹ : ۴۸۷ : ۴۸۵ : ۴۸۴
 ۵۱۷ : ۵۱۶ : ۵۱۴ : ۵۱۱ : ۵۰۸ : ۴۹۸
 ۵۴۴ : ۵۴۰ : ۵۳۵ : ۵۳۱ : ۵۲۸ : ۵۱۹
 ۵۷۴ : ۵۶۴ : ۵۵۳ : ۵۵۱ : ۵۵۰ : ۵۴۷
 ۵۸۴ : ۵۸۳ : ۵۸۱ : ۵۸۰ : ۵۷۹ : ۵۷۷
 ۶۰۰ : ۵۹۹ : ۵۹۷ : ۵۹۲ : ۵۸۷ : ۵۸۶
 ۶۲۶ : ۶۲۴ : ۶۲۳ : ۶۰۶ : ۶۰۵ : ۶۰۲
 ۶۵۰ : ۶۴۷ : ۶۴۴ : ۶۴۰ : ۶۳۷ : ۶۲۹
 ۶۶۰ : ۶۵۹ : ۶۵۷ : ۶۵۶ : ۶۵۲ : ۶۵۱
 ۶۶۶ : ۶۶۵ : ۶۶۴ : ۶۶۳ : ۶۶۲ : ۶۶۱
 ۷۰۷ : ۷۰۶ : ۷۰۳ : ۶۹۱ : ۶۹۰ : ۶۸۸
 ۷۱۵ : ۷۱۴ : ۷۱۳ : ۷۱۰ : ۷۰۹ : ۷۰۸
 ۷۲۸ : ۷۲۶ : ۷۲۵ : ۷۱۸ : ۷۱۶
 شیرکوه - ۴۴۵

(حرف ط)

طائف - ۲۱۵

طهران (دارالخلافة) ب - ج - و - ز - ۳ :
 ۵۱ : ۴۲ : ۴۰ : ۲۹ : ۲۸ : ۱۷ : ۷ : ۴
 ۱۰۰ : ۹۶ : ۹۵ : ۸۵ : ۶۶ : ۶۵ : ۵۲
 ۱۷۵ : ۱۵۶ : ۱۵۲ : ۱۱۵ : ۱۰۲ : ۱۰۱
 ۲۱۳ : ۲۱۰ : ۲۰۹ : ۱۹۸ : ۱۹۷ : ۱۹۶
 ۲۴۵ : ۲۴۴ : ۲۳۵ : ۲۳۴ : ۲۲۷ : ۲۱۷
 ۲۹۲ : ۲۹۱ : ۲۷۲ : ۲۶۷ : ۲۵۶ : ۲۵۵
 ۳۵۳ : ۳۳۱ : ۳۲۵ : ۳۲۴ : ۳۲۰ : ۳۰۲
 ۴۱۰ : ۳۹۱ : ۳۹۰ : ۳۷۹ : ۳۷۸ : ۳۵۵
 ۴۷۰ : ۴۶۹ : ۴۵۴ : ۴۴۴ : ۴۴۳ : ۴۱۸
 ۵۲۱ : ۵۱۹ : ۴۹۵ : ۴۹۱ : ۴۸۹ : ۴۸۷
 ۵۸۸ : ۵۶۱ : ۵۵۷ : ۵۵۶ : ۵۵۵ : ۵۲۹
 : ۶۷۲ : ۶۵۵ : ۶۵۳ : ۶۳۷ : ۶۰۵
 ۷۱۵ : ۷۰۸ : ۶۹۰ : ۶۸۹ : ۶۸۱ : ۶۷۸
 ۷۲۴

شاهجهان آباد - ۳۷۰ : ۶۶۳
 شيانكاره - ۶۴۳ : ۹۵
 ششده (قریه) ۶۴۰
 شوشتر - ۳۱۷
 شولستان (بلوك) ۲۴۲
 شولستان (رودخانه) ۲۴۲
 شهرخفر (قریه) ۲۹۷
 شهرضا (قمش) ۶۶۵
 شهرک (ده) ۷۱۶

شیراز - ۵ - کد : ۳ : ۴ : ۱۰ : ۱۲ : ۱۶
 ۱۷ : ۲۵ : ۲۶ : ۲۷ : ۲۸ : ۲۹ : ۳۲ :
 ۳۸ : ۴۰ : ۴۱ : ۴۸ : ۴۹ : ۵۰ : ۵۱ :
 ۵۲ : ۵۳ : ۵۷ : ۶۰ : ۶۲ : ۶۵ : ۷۰ :
 ۷۱ : ۸۲ : ۸۳ : ۹۵ : ۹۶ : ۹۸ : ۹۹ :
 ۱۰۰ : ۱۰۴ : ۱۰۵ : ۱۰۶ : ۱۰۹ : ۱۱۰ :
 ۱۱۴ : ۱۱۹ : ۱۲۰ : ۱۵۹ : ۱۶۱ : ۱۶۲ :
 ۱۶۳ : ۱۶۸ : ۱۶۹ : ۱۷۷ : ۱۷۸ : ۱۸۲ :
 ۱۸۶ : ۱۸۸ : ۱۹۲ : ۱۹۶ : ۲۰۴ : ۲۰۵ :
 ۲۱۲ : ۲۱۳ : ۲۱۵ : ۲۱۶ : ۲۲۵ : ۲۲۸ :
 ۲۲۹ : ۲۳۰ : ۲۳۲ : ۲۳۳ : ۲۳۴ : ۲۳۸ :
 ۲۴۳ : ۲۴۴ : ۲۴۵ : ۲۴۶ : ۲۴۷ : ۲۴۸ :
 ۲۵۲ : ۲۵۳ : ۲۵۴ : ۲۶۰ : ۲۶۳ : ۲۶۹ :
 ۲۷۰ : ۲۷۹ : ۲۸۶ : ۲۹۰ : ۲۹۳ : ۲۹۸ :
 ۲۹۹ : ۳۰۰ : ۳۰۱ : ۳۰۲ : ۳۰۹ : ۳۱۰ :
 ۳۱۱ : ۳۱۲ : ۳۱۷ : ۳۱۹ : ۳۲۰ : ۳۲۳ :
 ۳۲۴ : ۳۲۴ : ۳۵۴ : ۳۶۳ : ۳۶۴ : ۳۶۵ :
 ۳۷۸ : ۳۸۱ : ۳۹۰ : ۳۹۲ : ۴۰۷ : ۴۱۰ :
 ۴۱۱ : ۴۱۳ : ۴۱۶ : ۴۱۸ : ۴۱۹ : ۴۲۱ :
 ۴۲۳ : ۴۲۴ : ۴۳۴ : ۴۳۵ : ۴۳۶ : ۴۳۷ :
 ۴۳۸ : ۴۵۰ : ۴۵۱ : ۴۵۲ : ۴۵۳ : ۴۵۴ :
 ۴۵۵ : ۴۵۹ : ۴۶۰ : ۴۶۳ : ۴۶۴ : ۴۶۵ :
 ۴۶۶ : ۴۶۸ : ۴۶۹ : ۴۷۰ : ۴۷۸ : ۴۸۳ :

(حرف ق)

قازان - ۲۵۵

قاهره - ۲۱۲ : ۲۵۵ ، ۵۹۴ ، ۵۹۷ ، ۶۰۳

۶۰۴

قره آغاج (رودخانه) ۲۹۷

قره باغ (دهستان) ۱۵۹

قره سو (رودخانه) ۶۷۲

قرل قلعه (طهران) ۷۰۸

قزوین - ۴ ، ۲۹۱

قلا ت (ده) ۶۸۹

قم - ۶ ، ۳۷۵ : ۳۹۰ : ۴۳۸ : ۴۴۱ :

۴۴۲ : ۵۱۵ : ۵۱۶ : ۵۹۲ : ۶۷۹ : ۶۸۰

۶۸۳

قوزد (ده) ۴۱۰

قونیه - ۱۰۶ : ۱۰۹ : ۱۱۱

قیر (قریه) ۱ ، ۳ ، ۳۶۵ ، ۵۸۱

(حرف ك)

كلخك (كوهستان) ۴۱۰

كلرزين - ۱ - ۳ - ۳۶۵

كلرزون - ۲۷ : ۴۸ : ۶۰ : ۹۵ : ۹۸ : ۱۰۴

۱۶۲ : ۱۶۳ : ۱۷۸ : ۱۸۳ : ۱۸۴ : ۴۳۶

۵۲۴ : ۵۲۵ : ۵۲۶ : ۵۲۷ : ۵۵۳ : ۷۰۳

۷۰۴ : ۷۰۵

كلشان - ۱۶۸ : ۲۹۷ : ۶۲۹

كلظمین - ۶ : ۶۷۱

كلج (اصفهان) ۶۴۴

كلمبریج - ۴۱۹

كلتی کور (رودخانه) ۲۴۲

كلربلاي معلی (مشهد حین ۵) ۶ : ۱۸۹

۲۹۶ : ۴۴۰ : ۵۴۸ : ۶۷۱ : ۶۷۸

كلرزه (بندر) ۳۱۲

كلرمان - ۲۲۳ ، ۴۸۳ ، ۵۹۵ ، ۶۴۳

(حرف ظ)

ظفر آباد (ده) ۱۵۹ : ۱۶۰

(حرف ع)

عنن - ۶۸۸

عراق عجم - ۶۵

عراق عرب (مشاهد مشرفه - عتبات عالیات)

۱۰ : ۲۶ : ۲۷ : ۱۴۷ : ۱۷۵ : ۱۸۸ :

۲۱۵ : ۲۳۳ : ۳۱۲ : ۳۷۶ : ۳۹۰ : ۴۱۰

۴۶۲ : ۵۱۴ : ۵۱۶ : ۵۷۲ : ۵۷۹ : ۵۸۰

۶۵۵ : ۶۵۶ : ۶۷۲ : ۶۷۷ : ۶۷۸ : ۶۸۹

۷۰۶ : ۷۱۳

عربستان - رجوع شود به جزیره العرب -

علی آباد (قریه) ۲۹۷

عمان - ۵۵۶

عمودیه - ۱۸۰

(حرف غ)

غزنین - ۷۱۳

(حرف ف)

فارس (پارس) ب - ۱ : ۲ : ۳ : ۱۶ : ۳۲

۵۰ : ۶۱ : ۹۵ : ۹۶ : ۱۰۱ : ۱۰۲ : ۱۰۴

۱۰۷ : ۱۱۲ : ۱۲۰ : ۱۲۱ : ۱۶۳ : ۱۶۹

۱۷۷ : ۱۷۸ : ۱۸۱ : ۱۸۶ : ۲۱۴ : ۲۳۸

۲۴۶ : ۲۸۶ : ۲۹۷ : ۳۲۴ : ۳۳۴ : ۳۶۱

۳۷۸ : ۴۲۴ : ۴۳۶ : ۴۵۱ : ۴۵۳ : ۴۵۴

۴۶۴ : ۴۶۷ : ۴۸۵ : ۵۱۱ : ۵۲۴ : ۵۷۸

۵۷۹ : ۵۸۰ : ۶۰۳ : ۶۰۴ : ۶۰۶ : ۶۳۶

۶۶۵ : ۶۸۰ : ۶۹۱ : ۷۱۶

فتح آباد کته (قریه) ۲۹۷

فداغ (قریه) ۴۶۸

فرننگستان - رجوع شود به اروپا

فسا - ۵۷ : ۲۲۰ : ۴۱۸ : ۵۸۹ : ۶۶۵

فیروز آباد - ۱۵۹ ، ۲۹۲ ، ۳۶۵ ، ۵۸۱

(حرف م)

- مابین (رودخانه) ۷۱۶
 مازندران - ۳۹۰ : ۴۹۵
 ماشه (ده) ۳۱۲
 ماوراءالنهر - ۱۱۹
 مامور - ۲۱۵
 مدائن - ۱۸۱ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷
 ۱۸۸
 مدرسه آقاخان (شیراز) ۱۹۲ ، ۲۴۸
 « افتتاحیه (طهران) ۹۵
 « حکیم (شیراز) ۷۰۶
 « خان (شیراز) ۱۰ : ۱۶ ، ۲۱۳ ، ۲۴۸
 ۶۰۴
 مدرسه دارالشفاء (شیراز) ۲۵۳
 « دارالفنون (طهران) ۴۲ ، ۶۱
 « رحمت (شیراز) ۴۵۳
 « رونیز (فسا) ۴۲۳
 « سعادت (بوشهر) ۲۷ ، ۹۶ ، ۹۸
 ۲۴۹ ، ۱۰۰
 مدرسه شریعت (شیراز) ۲۳۴ ، ۴۱۸
 « شعاعیه (شیراز) ۲۳۴ ، ۴۶۸
 « صاحب‌دیوانی (نجف) ۱۸۹
 « صنعتی (شیراز) ۴۸۹
 « عالی‌سبوسالار (طهران) ۱۰۰ : ۲۱۶
 ۶۰۹
 مدرسه عظیمی (شیراز) ۲۲۸
 « علوم سیاسی (طهران) ۲۳۴
 « علوی (نجف) ۹۸
 « قدسیه (اصفهان) ۱۹۶
 « قوام (شیراز) ۲۲۹ ، ۵۷۷
 « کرمانشاه - ۶۸۲

- کرمانشاهان - ۶ ، ۴۹۹ : ۶۷۱ ، ۶۷۲
 ۶۷۴ : ۶۷۷
 کشمیر - ۴۵۲ ، ۶۰۷
 کلکته - ۹۱ ، ۱۵۲ ، ۴۸۹ ، ۶۰۶
 کوالیار (قلعه) ۵۵۰
 کورده (قریه) ۵۸۱
 کوشک زرد - ۲۵۳
 کوفه - ۱۶۲
 کوه‌مره نودان - ۱۷۸ : ۳۲۴
 کیش (جزیره) ۳۱۲

(حرف ن)

- گاو‌بندی (بخش) ۵۳۶
 گجرات - کد - ۲۳۳ ، ۷۲۲
 گناباد - ۴۱۰
 گناوه (بندر) ۵۴۰

(حرف ل)

- لار - ۶۳ : ۱۷۳ ، ۲۲۲ : ۳۳۶ ، ۴۱۳
 ۴۲۳ : ۴۲۴ ، ۵۳۶ ، ۵۳۷ : ۵۷۷ ، ۵۷۸
 ۵۷۹ : ۵۸۰ ، ۵۸۱ ، ۵۸۲ : ۷۱۲
 ۷۲۲ ، ۷۲۷
 لارستان - ۹۶ : ۱۰۰ ، ۳۱۲ ، ۵۷۸
 لاهور - ۲۹۱ ، ۴۵۲ ، ۶۰۸
 لب‌آب (محلّه شیراز) ۳۰۱
 لکنه‌و - ۲۵۵ : ۲۸۷ : ۵۴۸ : ۵۶۵
 لندن - ۱۵۲ : ۴۶۸ : ۴۶۹
 لنگه (بندر) ۱۷۳ : ۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ۱۷۶
 ۲۲۲ ، ۲۲۳ : ۳۱۲ ، ۳۳۶ : ۵۵۶ ، ۵۷۹
 لنین‌گراد (بطرودگراد - بطرود بوزع) ۴۶۸
 لیبزیک - ۶۴۴

- مسجد سیاوشان (شیراز) ۶۶۲ ، ۶۶۱
 < عظیم (هامبورگ) ۶۸۲
 < لبنان - ۱۶۷
 < مشیرالملک (شیراز) ۶۶۲
 < میرزا محمد (شیراز) ۵۷۷
 < نو (شیراز) ۳۵۴
 مشهد مقدس - ۴ - ۱۶۸ - ۱۸۸ :
 ۲۱۵ - ۲۶۶ - ۲۹۶ - ۳۱۹ - ۳۹۱
 ۴۱۰ - ۴۶۰ - ۵۲۱ - ۵۷۹ - ۶۲۹-۵۸۶
 ۶۸۹
 مصر - ۶۱ : ۱۷۴ ، ۱۸۱ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷
 ۲۷۱ ، ۶۰۴ ، ۶۴۴ ، ۹۸۸
 مصلی (گورستان- شیراز) ۷۰
 مکه معظمه (خانه خدا - بیت الله) ۲۵ ، ۷۰
 ۱۰۷ ، ۱۶۳ ، ۱۶۸ ، ۲۰۹ ، ۲۱۵ ، ۲۶۶
 ۲۹۸ ، ۲۹۹ ، ۳۱۳ ، ۳۲۳ ، ۳۶۹ ، ۳۹۰
 ۴۱۲ ، ۴۵۲ ، ۴۶۳ ، ۵۷۹ ، ۵۹۳ ، ۵۹۴
 ۵۹۵ ، ۶۰۰ ، ۶۰۲ ، ۶۰۳ ، ۶۰۴ ، ۶۷۹
 ۶۸۸ : ۷۰۳
 ملتان - ۱۱۴
 ممالک اسلامی - ۴۱۹
 ممسنی (بلوک) ۲۴۲
 مند (کوه) ۲۴۸
 موزه پارس (شیراز) ۸۳
 موصل - ۱۸۰
 مهاراو (صحراء) ۶۴۰
 میدان بهارستان (طهران) ۴۹۰
 (حرف ن)
 نائین - ۱۶۸
 نجد - ۲۱۵
 نجف اشرف - ۶ - ۲۶ ، ۶۱ ، ۹۵ ، ۹۸
 ۱۰۰ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۲۲۹ ، ۲۳۳ ، ۲۴۲
- مدرسه محمدیه (شیراز) ۷۱۰
 < محمودیه (شیراز) ۴۵۳
 < منصوریه (شیراز) ۹۸ ، ۲۱۵ ، ۴۵۰
 ۵۸۶ ، ۶۶۲
 مدرسه نجف - ۶۸۲
 < نظامیه (بغداد) ۳۱۳ ، ۳۱۷
 < نیاورد (اصفهان) ۱۹۶
 < نوبنیاد (قم) ۶۸۲
 < هاشمیه (شیراز) ۴۱۶ ، ۷۰۶
 مدینه طیبه - ۱۸۰ ، ۲۱۴ ، ۲۹۹ ،
 ۳۱۱ ، ۴۱۲ ، ۵۹۴ ، ۵۹۵ ، ۵۹۶ ، ۶۰۲
 ۷۰۴
 مراکش - ۱۰۶ ، ۱۷۴
 مرقد حضرت رسول (مدینه) ۱۸۲
 مرو دشت - ۵۰ - ۵۲۴
 مزار ابن بابویه (طهران) ۳۸۱
 < ابو عبدالله حریمی (شیراز) ۶۲۴
 < امام زاده احمد (اصفهان) ۵۲۲
 < بابا کوهی (شیراز) ۴۶۶
 < حافظ (حافظیه- شیراز) ۵۰ ، ۲۰۹
 ۴۳۶ ، ۵۱۱
 مزار سعدی (سعدیه- شیراز) ۳۲۵ ، ۳۳۱
 < شاه داعی الی الله (شیراز) ۴۰۵ : ۴۱۱
 ۶۳۷
 مزار شیخ کبیر (شیراز) ۷۱۳
 < میرعلی (امام زاده- لار) ۴۲۴
 < نظام الدین مدیوانی - ۶۶۳
 مسجد آقا قاسم (شیراز) ۶۶۰
 < اعظم (قم) ۶۸۲
 < اقصی (بیت المقدس) ۵۹۷
 < بردی (شیراز) ۳۸
 < حاج میرزا هادی (شیراز) ۶۵۹

هفت تن (تکيه شیراز) ۲۸۲

میدان - ۱۸۸ ، ۲۹۱

هندوستان (هند) ۱۶ : ۲۸ ، ۵۲ ، ۶۲

۶۳ ، ۹۷ ، ۹۹ ، ۱۰۵ ، ۱۰۶ : ۱۱۴

۱۱۷ ، ۱۱۹ ، ۱۷۴ ، ۱۷۶ : ۲۱۲ ، ۲۱۴

۲۱۵ ، ۲۳۰ ، ۲۳۱ ، ۲۳۳ : ۲۳۷ ، ۲۴۱

۲۴۳ ، ۲۶۲ ، ۲۷۱ ، ۲۹۹ : ۳۰۲ ، ۳۶۹

۴۰۷ ، ۴۵۲ ، ۴۶۸ ، ۴۸۴ ، ۴۸۹ ، ۵۳۰

۵۵۰ ، ۵۵۱ ، ۵۵۳ ، ۵۶۴ ، ۵۷۳ : ۵۹۷

۶۰۶ ، ۶۰۷ ، ۶۰۸ ، ۶۰۹ ، ۶۲۶ : ۶۲۹

۶۴۴ ، ۶۶۳ ، ۶۶۴ ، ۷۰۶

(حرف ی)

بز - ۲۷ ، ۲۵۳ ، ۴۴۵ ، ۴۸۹ ، ۶۵۷

۳۷۶ ، ۳۷۷ ، ۴۶۰ ، ۵۱۶ ، ۵۷۸ ، ۵۹۸

۶۰۹ ، ۶۵۲ ، ۶۵۹ ، ۶۶۰ ، ۶۶۱ ، ۶۷۷ : ۶۷۸

۶۸۰ : ۶۸۱ ، ۶۸۸ ، ۶۸۹ : ۷۰۹

نصیبین - ۱۸۰

نودان - ۱۷۸

نوریه (خانقاه - شیراز) ۳۰۱

نی ریز - ۷ ، ۲۸۶ ، ۳۱۷

نیشاپور - ۲۱۵

نیمروز - رجوع شود به سیستان

(حرف و)

وادی السلام (گورستان نجف) ۱۸۹

وادی قری - ۱۸۰

واسط - ۶۲۳

(حرف ه)

هرات - ۲۹۸ ، ۳۰۱ ، ۴۸۴ ، ۵۵۱

هروشیما - ۵۱۱



فهرست اسامی امکنه و بلاد و بقاع جلد چهارم

| (حرف الف) | استانبول (اسلامبول - قسطنطنیه) ۱۶۲ |
|--|--|
| آبادان - ۷۷۲، ۷۸۱ | ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۷۱، ۷۲۸ |
| آبادیه - ۲۰۱، ۶۰۰، ۹۱۵ | استخر - ۶۶۶، ۹۳۰ |
| آذربایجان ایران - ۳۱۶، ۳۲۹، ۴۲۱، ۶۷۰ | استرآباد (گرگان) ۱۴۳، ۹۲۰، اسکندریه - ۸۱۵ |
| آذربایجان شوروی - ۷۴۷ | اشکنان (دمستان) ۷۵ |
| ارسنجان (قصبه) ۹۱۵ | اصطهبانات - ۶۸، ۱۴۴، ۲۰۳، ۶۴۰، ۹۹۵، ۱۰۰۵ |
| آسیای صغیر (بلادروم) ۱۵۷، ۲۰۵، ۲۰۶، ۴۷۰، ۲۱۰ | اصفهان (صفاهان - سپاهان) ۱۲، ۳۹، |
| آکره - ۶۰ | ۱۳۶، ۱۵۴، ۱۸۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۳۰، |
| آلمان - ۳۱۱، ۶۵۷، ۸۷۹، ۴۵۲ | ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۶۸، ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۳۱، |
| آموزشگاه پست و تلگراف (طهران) ۸۷۹ | ۳۳۸، ۴۵۱، ۴۱۲، ۴۶۴، ۴۵۱، ۵۷۳، |
| « عالی پزشکی (شیراز) ۸۳۳ | ۵۸۱، ۶۰۶، ۶۵۸، ۶۷۲، ۶۷۳، ۷۱۸، |
| ابرقو - ۱۱، ۳۴۷ | ۷۲۱، ۷۸۹، ۸۰۴، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، |
| ابزر - ۱۰۱۴ | ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۶۰، ۹۷۹، ۹۸۱، ۹۸۶، |
| اجمیر (هندوستان) ۸۱۴ | ۱۰۱۹ |
| احسا - ۷۱، ۸۲۰ | افریقا - ۵۶۲ |
| احمدان (قریه) ۷۵ | افغانستان - ۲۱۵ |
| اردکان - ۳۱۱ - ۹۷۳ | اکبرآباد (هندوستان) ۵۴۵، ۹۲۲، |
| اروپا - ۲۰۱، ۴۷۵، ۴۸۷، ۶۷۰، ۵۸۸، ۸۷۹، ۸۷۷، ۸۱۵، ۷۳۰، ۶۹۱ | الجزیره (کشور) ۲۹۳ |
| ارومیه (رضایه) ۳۱۴ | امریکا - ۲۰۱، ۸۳۳ |
| | انگلستان - ۲۰۱ |
| | اوز (قصبه) ۴۴۸، ۴۴۹، ۵۶۳ |

| | |
|---------------------------------------|---------------------------------------|
| برلن - ۲۶۸ : ۵۳۶ : ۹۸۰ | اهریم (قصبه) ۴۳۱ - ۴۸۲ |
| بروسا - ۴۷۱ | اهواز - ۳۸۴ - ۳۸۵ : ۵۵۹ : ۵۶۰ |
| بروکسل - ۶۷۰ | ایج (قریه) ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹ |
| برهان بود - ۴۵ | ۳۶۴ ، ۶۴۰ |
| یریش موزیم - (لندن) ۲۱۵ | ایران - ۸ ، ۲۲ ، ۷۲ ، ۷۵ : ۷۷ ، ۹۴ |
| بستک - ۷۱ : ۷۲ ، ۷۵ ، ۳۴۳ ، ۴۶۱ | ۹۵ ، ۹۹ : ۱۳۸ ، ۱۵۵ ، ۱۹۲ ، ۱۹۵ ، |
| ۶۴۰ ، ۷۱۰ | ۲۰۱ ، ۲۱۵ ، ۲۳۵ ، ۲۴۱ ، ۲۶۶ ، ۲۶۸ |
| بشار (رودخانه) ۲۰۳ | ۲۸۶ : ۲۸۷ ، ۳۱۴ ، ۳۱۶ ، ۳۲۱ ، ۳۴۲ |
| بصره - ۲۹۲ : ۴۷۳ | ۳۴۸ ، ۳۵۵ : ۳۶۴ ، ۳۶۵ ، ۳۶۷ ، ۴۱۴ |
| بغداد - ۱۸ : ۱۵۷ : ۲۰۵ : ۲۰۷ : ۲۰۸ | ۴۲۰ ، ۴۲۱ ، ۴۵۰ : ۴۷۲ : ۴۷۳ ، ۴۷۴ |
| ۲۱۰ : ۲۴۶ : ۲۷۵ ، ۲۸۳ : ۳۵۳ : ۶۶۳ | ۴۷۷ ، ۴۹۴ ، ۵۰۲ ، ۵۱۸ ، ۵۲۰ ، ۵۲۶ |
| ۶۶۶ ، ۷۲۷ ، ۷۲۸ | ۵۵۹ ، ۵۶۲ ، ۵۸۴ : ۶۰۲ : ۶۰۴ ، ۶۰۸ |
| بقعه سید میراحمد (شاه چراغ - شیراز) - | ۶۱۶ : ۶۴۵ : ۶۴۶ ، ۶۴۸ ، ۶۵۰ : ۶۶۸ |
| ۳۱۵ ، ۳۱۶ ، ۳۲۳ : ۳۳۹ : ۴۳۱ : ۴۷۷ | ۶۷۰ ، ۷۰۵ ، ۷۰۶ ، ۷۲۹ ، ۷۳۰ ، ۷۳۲ |
| ۴۸۰ : ۷۶۰ : ۸۰۶ : ۸۰۸ : ۸۲۲ | ۷۸۶ ، ۷۹۰ ، ۸۰۵ ، ۸۱۵ ، ۸۵۲ ، ۸۷۳ |
| بقعه سید میرمحمد (شیراز) ۱۳۲ ، ۲۴۲ | ۸۷۴ ، ۸۹۲ ، ۸۹۴ ، ۹۰۳ ، ۹۱۱ : ۹۱۵ |
| ۸۶۶ : ۸۹۰ | ۹۲۶ ، ۹۷۳ : ۱۰۰۵ : ۱۰۱۲ |
| بقعه شاه عبدالعظیم (شهرری-طهران) ۴۹۰ | (حرف ب) |
| ۹۲۶ | بازاردنو (شیراز) ۶۲۲ |
| بقیع (مدینه) ۳۵۷ : ۳۵۹ : ۳۶۲ | بازار وکیل (شیراز) ۲۶۷ |
| بلژیک - ۶۷۰ | باغچه بانک (شیراز) ۹۷ |
| بلوچستان - ۵۵ | باکو - ۷۴۷ |
| بمبئی - ۳ : ۵ : ۸۳ ، ۹۴ : ۹۷ ، ۱۰۱ | بالا گهات (قریه) ۳۹۷ |
| ۱۴۴ : ۱۶۲ : ۱۶۹ : ۴۷۲ : ۵۶۱ ، ۶۱۸ | بحرین (مجمع الجزائر) ۷۱ : ۷۲ : ۷۵ |
| ۶۳۸ : ۶۵۰ : ۷۹۹ : ۸۱۵ : ۸۲۳ : | ۷۶ : ۷۷ : ۱۹۳ ، ۳۸۵ ، ۵۸۸ : ۷۲۹ ، ۷۴۴ |
| ۸۷۸ | ۸۹۲ |
| بنادر جنوب ایران - ۳۰۶ : ۵۸۸ : ۷۴۴ | بهارا - ۶۵۸ |
| بندر ریگ - ۴۷۲ | بدخشان - ۱۶۴ |
| بندر عباس - ۴۷ ، ۱۹۲ : ۱۹۳ : ۳۴۳ | برازجان (قصبه) ۷ : ۸ ، ۴۱۰ ، ۴۴۱ |
| ۴۵۰ ، ۵۶۴ ، ۷۸۲ : ۷۸۴ | ۵۶۰ : ۷۶۱ : ۱۰۱۸ |
| بنگش (هندوستان) ۸۱۴ | بردخون کهنه (قریه) ۲۲ |
| بوانات - ۸۷ ، ۳۷۹ | بردخون نو (قصبه) ۲۲ |

تنگ الله اکبر (شیراز) ۴۳۴

تنگستان - ۲۴ - ۳۶۸ - ۴۲۷

(حرف ج)

جارکی (دهمستان) ۷۵

جام (جم - قریه) ۳۷۷

جده - ۳۶۴

جرجان (گرگان) ۳۱۵ - ۴۹۰

جزیره العرب (عربستان) ۷۱ - ۷۶ - ۱۵۷

۲۱۵ - ۲۶۰ - ۵۶۴ - ۶۵۹ - ۷۱۰ -

۸۸۴

جمن (نهر) ۷۳۶

جنوب ایران - ۲۲ - ۲۹ - ۲۶۵ - ۸۴۸

جوین - ۱۳۷

جهانگیریه - ۲۰۹ - ۲۱۰

جهرم - ۱۹۳ - ۳۴۲ - ۳۴۹ - ۴۲۱

۴۲۲ - ۴۲۵ - ۶۷۲ - ۶۷۳ - ۷۷۲ -

۸۷۱ - ۹۰۳ - ۹۸۹ - ۱۰۱۰ - ۱۰۱۵ -

(حرف ج)

چراغ برق (خیابان - طهران) ۷۲۹

چهل تنان (تکیه - شیراز) ۱۴۸ - ۸۰۳

چهل مقام (کوه - شیراز) ۲۰۴

چین - ۶۱۰

(حرف ح)

حسینیه مشیر الملك (شیراز) ۴۴۰

حلب - ۳۶۰ - ۳۶۴ - ۴۷۰

حمدادی (دهمستان) ۷۵

حومه (دهمستان) ۷۵

حیدرآباد - ۴۵ - ۹۳ - ۳۶۷ - ۷۳۶

۷۵۹ - ۸۸۴

(حرف خ)

خان زنیان (ده) ۴۴۱

خاقانه احمدی (شیراز) ۹۳۰

بوشهر - ۱۰ : ۱۱ : ۲۲ : ۴۷ : ۷۳ : ۷۵

۲۲۰ : ۳۰۶ : ۳۶۷ : ۳۶۸ : ۳۷۶ : ۳۸۳

۳۸۴ : ۳۸۵ : ۴۲۷ : ۴۲۸ : ۴۲۹ : ۴۳۱

۴۴۱ : ۴۷۱ : ۴۷۲ : ۴۷۳ : ۴۷۴ : ۴۸۲

۴۸۳ : ۵۲۳ : ۵۵۹ : ۵۶۰ : ۵۶۲ : ۶۳۳

۶۳۸ : ۷۴۴ : ۷۸۸ : ۸۰۷ : ۸۵۰ : ۸۷۲

۹۰۴ : ۹۰۶ : ۹۶۵ : ۹۹۹ : ۱۰۰۰

۱۰۱۸

بولاق - ۱۶۲

بهبهان - ۲۹۲ - ۳۴۰ - ۷۲۹ - ۷۸۹

۷۹۰

بیاض - ۱۰

بیت المقدس - ۱۴۲ - ۱۵۹ - ۳۵۴ - ۳۵۹

۳۶۴

بیجاپور - ۵۹ - ۶۰ - ۲۴۷

بیروت - ۲۰۱ - ۴۴۹ - ۷۲۸

بیضاء - ۹۷

(حرف پ)

پارسی - ۴۷۵ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۸۱۵

پاکستان - ۵۰۲

پامنار (محله - طهران) ۵۱۷

پای تاوله عالی (قریه) ۷۵

پنجاب - ۸۱۴

(حروف ت)

تانه (قریه - نزدیک بمبئی) ۳۸۴

تبریز - ۱۵ - ۴۴ - ۱۳۹ - ۲۰۶ - ۲۱۰

۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۸۳ - ۳۱۵ - ۳۶۴ -

۴۲۱ - ۷۴۸ - ۸۲۵ - ۸۴۳ - ۸۹۴

تجربیش (قریه - حومه طهران) ۴۲۱

تربت حیدریه - ۱۳۷ - ۸۸۶

ترکستان - ۴۸۹ - ۵۸۳

ترکستان چین - ۶۱۰

| | |
|-----------------------------------|---|
| دانشرای مقدماتی (شیراز) ۹۱۵ | ختا - ۶۱۰ |
| دانشکده ادبیات (برلن) ۸۷۹ | ختن - ۶۱۰ |
| دانشکده ادبیات (نبریز) ۳۶۵ | خراسان - ۱۳۷ ، ۱۶۶ ، ۱۶۸ ، ۲۰۹ ، |
| « ادبیات (شیراز) ۴۱۵ - ۴۹۵ | ۲۳۰ ، ۳۴۹ ، ۴۳۷ ، ۵۹۳ ، ۷۲۶ ، ۷۳۶ |
| ۹۴۲ | ۸۸۱ ، ۸۵۳ |
| دانشکده ادبیات (طهران) ۴۱۵ ، ۷۳۷ | خرمشهر (مجموعه) ۱۵۴ ، ۲۹۲ ، ۳۸۴ ، |
| ۸۷۹ ، ۹۱۶ ، ۹۷۵ | ۵۵۹ ، ۵۶۰ ، ۵۶۲ ، ۷۷۲ |
| دانشکده پزشکی (شیراز) ۲۰۱ ، ۲۰۲ | خلیج فارس - ۲۲ ، ۷۱ ، ۷۳ ، ۱۵۷ ، ۳۶۷ |
| ۲۲۲ ، ۵۸۹ ، ۸۳۳ | ۹۱۵ ، ۵۶۲ |
| دانشکده حقوق و علوم سیاسی (طهران) | ختج - ۴۴۸ ، ۷۹۶ |
| ۹۱۴ | خوزستان - ۱۵۴ ، ۲۹۲ ، ۵۵۹ ، ۵۶۰ |
| دانشکده علوم (طهران) ۲۳۶ ، ۸۷۹ | ۵۶۲ |
| « معقول و منقول (طهران) ۴۱۰ ؛ ۴۵۱ | خوردوج (قصبه) ۱۱ ، ۳۶۷ ، ۴۳۱ ، ۴۸۲ |
| ۵۸۴ ، ۷۶۱ | ۹۹۹ |
| دانشگاه بران - ۸۷۹ | خیابان زند (شیراز) ۸۹۵ |
| « بیروت - ۴۴۹ | خیر (قریه) ۶۴۰ |
| « تبریز - ۸۲۳ | (حرف د) |
| « جنگ (طهران) ۴۷۵ | داراب (دارابگرد) ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۳۵۵ |
| « ژرژناون (دول متحده آمریکا) | ۶۶۸ |
| ۴۷۵ | دارالسلام (دارالسلام صفه تربت - گودستان |
| دانشگاه سوربن (فرانسه) ۴۴۹ - ۶۴۵ | شیراز) ۳ - ۶۱ - ۲۸۴ - ۴۵۴ - |
| « شیراز - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۳۷ - ۹۲۸ | ۴۷۸ |
| ۱۰۱۵ | دارالفنون (طهران) ۵۱ - ۱۳۷ |
| دانشگاه طهران - ۴۵۱ ، ۵۸۸ ؛ ۶۴۵ | دارالعلومیات (طهران) ۶۷۱ |
| ۸۸۰ | دارالعلمین (شیراز) ۷۲۸ |
| دانشگاه لندن - ۶۴۶ | دارالعلمین (طهران) ۶۴۵ ، ۶۷۱ |
| « لیون - ۲۰۱ | دالکی (ده) ۴۴۱ |
| « مونیخ - ۸۷۹ | دانشرای عالی (طهران) ۲۴۱ - ۴۱۰ |
| دبستان اسلامی (جهرم) ۷۷۲ | ۶۰۰ ؛ ۶۰۲ ؛ ۷۶۱ ، ۸۷۸ ، ۸۷۹ |
| « باقری (شیراز) ۹۱۵ | ۸۸۰ ، ۹۱۶ |
| « بهشت آئین (اصفهان) ۸۶۰ | دانشرای عشائری (شیراز) ۹۱۶ |

| | |
|--------------------------------------|-------------------------------------|
| درواحمد (قریه) ۲۲ | دبستان تربیت (بوشهر) ۶۳۳ |
| دربای عمان - ۱۹۴ : ۱۹۵ | « جاسیه (اهواز) ۵۵۹ |
| دز آشپ (قریه - طهران) ۳۶۵ | « جاوید (شیراز) ۹۵۰ |
| دزفول - ۵۶۰ | « حاقظ (شیراز) ۴۵۰ |
| دشتستان - ۲۳ ، ۲۴ ، ۷۰ ، ۴۱۰ ، ۴۲۷ | « خزعلیه (خرم شهر) ۵۵۹ ، ۵۶۰ |
| دشتی - ۱۰ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۹ ، ۳۶۸ | « دانش پهلوی (اهواز) ۵۶۰ |
| ۴۱۰ ، ۴۲۷ ، ۴۲۸ ، ۴۳۱ : ۶۱۰ | « سادات (شیراز) ۴۵۰ |
| ۹۹۹ | « شعاعیه (شیراز) ۹۳ |
| دکن - ۱۹۴ : ۲۴۳ ، ۳۴۷ ، ۴۳۰ ، ۴۹۱ | « صدرا (شیراز) ۸۳۳ |
| ۶۷۸ : ۷۵۹ ، ۸۰۷ | « علویه (شیراز) ۶۰۲ |
| دمشق - ۱۵۷ ، ۱۵۹ : ۳۴۸ ، ۳۵۴ ، ۳۵۹ | « فردوسی (بوشهر) ۶۳۳ - ۹۹۹ |
| ۳۶۴ | ۱۰۰۰ |
| دمی گز (قریه) ۲۲ | دبستان فرهنگ (شیراز) ۹۳ |
| دولت آباد (مزرعه) ۳۵۵ | « قاموس (فیروز آباد) ۲۷۱ |
| دول متحده امریکا (اتازونی) ۵۸۸ - ۶۰۲ | « مرتضوی (شیراز) ۹۳ |
| ده بکری - ۵۵ | دبی (بندر) ۵۸۸ |
| ده شیب (مزرعه) ۳۵۵ | دبیرستان آذرم (طهران) ۶۰۲ |
| ده کهنه (قریه) ۱۰۱۸ | « بهمنیار (طهران) ۶۰۲ |
| دهلی - ۱۵۰ ، ۱۵۷ ، ۴۱۴ ، ۶۰۲ ، ۶۹۰ | « ثریا (شیراز) ۹۵۵ |
| دیر (بندر) ۲۲ | « حیات (شیراز) ۸۳۳ |
| (حرف ر) | « دانش (مسجد سلیمان) ۵۶۰ |
| رامپور (هندوستان) ۶۴۹ | « روزبهان (نسا) ۹۱۶ |
| رشت - ۶۷۰ | « سعدی (آبادیه) ۹۱۵ |
| رفسنجان - ۳۴۴ | « سلطانی (شیراز) ۸۳۳ |
| رکن آباد (نهر - شیراز) ۴۳۴ | « شاهپور (شیراز) ۴۵۰ - ۴۶۲ |
| رودخانه دالکی - ۴۴۱ | ۹۱۵ |
| رودخانه سیوند - ۵۸۱ | دبیرستان شعاعیه (شیراز) ۷۱۹ ، ۸۷۸ |
| رودخانه قره قاج - ۴۴۱ | دبیرستان عبرت (طهران) ۶۰۲ |
| رودخانه مند - ۲۲ | « نظام (طهران) ۸۷۹ |
| رودخانه مهران - ۷۵ | « نمازی (شیراز) ۶۰۱ |
| رودخانه هوانگهو - ۶۱۰ | « نوربخش (طهران) ۶۰۲ |
| رونیز (قریه) ۶۴۰ | درب شاهزاده (محل - شیراز) ۴۷۷ - ۵۸۲ |

| | |
|-------------------------------------|-------------------------------------|
| شبانکاره - ۱۰۱۸ | ری (شهر) ۱۶۸ ، ۲۳۰ |
| شبیرم (قریه) ۲۲ | (حرف ز) |
| ششده (فسا) ۳۵۴ | زاهدان (داب) ۹۳ |
| شمران - ۴۲۱ | « (فسا) ۱۰۱۸ |
| شمس آباد (محلّه - اصفهان) ۱۳۶ | رید - ۱۵۷ |
| شولستان - ۵۱۴ | زرقان - ۴۹۵ ؛ ۴۹۶ ، ۵۸۱ ، ۶۲۲ ، |
| شه نیا (قریه) ۲۲ | |
| شیبکوه (دهستان) ۱۰۱۸ | زمزم (چاه) ۲۰۴ |
| شیراز - ۷ ، ۸ ، ۱۰ ، ۱۲ ، ۱۵ ، ۱۶ | زنگبار (جزیره) ۵۶۲ |
| ۱۸ ، ۲۳ ، ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۶ ، ۴۸ ، ۴۹ | زیدان (قریه) ۲۲ |
| ۵۲ ، ۵۷ ، ۵۹ ، ۶۴ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۶۹ | زیرود (قریه) ۲۲ |
| ۷۳ ، ۷۵ ، ۸۲ ، ۸۷ ، ۸۹ ، ۹۱ ، ۹۳ | (حرف س) |
| ۹۴ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۹۷ ، ۱۲۶ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲ | سامره (سامرا) ۲۳۲ ، ۲۳۴ ، ۲۴۴ |
| ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۳ ، ۱۴۴ | ۶۳۸ |
| ۱۵۰ ، ۱۵۳ ، ۱۵۴ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸ | سبزوار - ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۰۱۰ |
| ۱۶۶ ، ۱۶۸ ، ۱۸۸ ، ۱۹۳ ، ۱۹۵ ، ۲۰۰ | سرای حاج معین (اهواز) ۳۸۵ |
| ۲۰۱ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ | سرخاب (گورستان - تبریز) ۲۷۵ - |
| ۲۱۵ ، ۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۲۲۱ ، ۲۲۲ ، ۲۲۳ | ۲۹۹ |
| ۲۳۱ ، ۲۳۲ ، ۲۳۳ ، ۲۳۵ ، ۲۴۰ ، ۲۴۵ | سـ. ذرك (محلّه - شیراز) ۵۱۸ |
| ۲۴۷ ، ۲۴۹ ، ۲۵۲ ، ۲۵۵ ، ۲۶۳ ، ۲۶۵ | سرکوه داراب - ۲۰۳ ؛ ۶۶۹ ، ۹۰۰ |
| ۲۶۸ ، ۲۷۰ ، ۲۷۱ ، ۲۷۵ ، ۲۸۳ ، ۲۸۵ | سعادت آباد کین (قریه) ۹۱۵ |
| ۲۸۷ ، ۲۸۹ ، ۲۹۱ ، ۲۹۲ ، ۳۰۲ ، ۳۰۳ | سمرقند - ۲۰۰ |
| ۳۰۶ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱ ، ۳۱۵ ، ۳۱۶ ، ۳۲۰ | سمتان - ۴۳۱ |
| ۳۲۳ ، ۳۱۶ ، ۳۲۷ ؛ ۳۲۸ ، ۳۳۹ ، ۳۴۱ | سوریه - ۱۵۷ |
| ۳۴۲ ، ۳۵۱ ؛ ۳۵۲ ، ۳۶۴ ، ۳۶۸ ، ۳۷۹ | سیراف (بندر) ۴۷ |
| ۳۸۳ ، ۳۸۵ ؛ ۴۰۳ ، ۴۰۷ ؛ ۴۰۸ ، ۴۱۰ | سیرجان - ۶۷۱ |
| ۴۱۱ ؛ ۴۱۲ ، ۴۱۵ ؛ ۴۳۰ ، ۴۳۱ ، ۴۳۲ | سیستان - ۵۱۴ |
| ۴۳۳ ، ۴۳۴ ، ۴۳۵ ، ۴۳۷ ، ۴۳۹ ؛ ۴۴۰ | سیواس - ۲۱۰ |
| ۴۴۱ ، ۴۴۲ ، ۴۴۳ ، ۴۴۹ ؛ ۴۵۰ ، ۴۵۱ | (حرف ش) |
| ۴۵۲ ، ۴۶۰ ؛ ۴۶۱ ، ۴۶۲ ؛ ۴۷۴ ؛ ۴۷۵ | شام (شامات - سوریه) ۲۰۳ ، ۲۱۰ ؛ ۲۶۰ |
| ۴۷۷ ، ۴۷۸ ؛ ۴۷۹ ؛ ۴۸۰ ؛ ۴۸۷ ، ۴۸۸ | ۳۵۰ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱ |
| ۴۸۹ ، ۴۹۰ ، ۴۹۱ ، ۴۹۲ ، ۴۹۳ ، ۴۹۵ | شاهجهان آباد - ۸۸۳ |

طرشت (دوشت - طهران) ۲۳۰

طهران (دارالخلافه) ۲۳ : ۴۶ : ۵۱ : ۵۲

۷۳ : ۷۵ : ۷۶ : ۷۷ : ۸۳ : ۹۵ : ۹۶

۱۰۱ : ۱۲۶ : ۱۳۲ : ۱۴۷ : ۱۴۰ : ۱۵۴

۱۶۲ : ۱۶۶ : ۱۶۸ : ۱۶۹ : ۲۰۶ : ۲۰۷

۲۱۱ : ۲۱۴ : ۲۲۰ : ۲۲۱ : ۲۳۰ : ۲۳۱

۲۳۳ : ۲۳۵ : ۲۴۰ : ۲۴۶ : ۲۶۳ : ۲۶۵

۲۸۴ : ۲۸۶ : ۳۰۶ : ۳۱۱ : ۳۳۶ : ۳۳۹

۳۶۴ : ۳۶۵ : ۳۷۵ : ۴۱۰ : ۴۱۵ : ۴۱۷

۴۲۰ : ۴۲۴ : ۴۴۹ : ۴۵۱ : ۴۵۲ : ۴۶۰

۴۷۱ : ۴۷۲ : ۴۷۵ : ۴۸۷ : ۴۹۰ : ۴۹۱

۴۹۳ : ۵۰۴ : ۵۱۵ : ۵۱۷ : ۵۴۵ : ۵۶۲

۵۷۵ : ۵۸۴ : ۵۹۱ : ۵۹۷ : ۶۰۰ : ۶۰۲

۶۰۴ : ۶۱۲ : ۶۴۵ : ۶۴۸ : ۶۴۹ : ۶۵۰

۶۷۰ : ۶۷۱ : ۶۷۶ : ۷۲۹ : ۷۳۷ : ۷۴۴

۷۵۶ : ۷۶۱ : ۷۷۲ : ۷۹۹ : ۸۰۷ : ۸۲۲

۸۲۵ : ۸۳۳ : ۸۴۹ : ۸۵۳ : ۸۷۲ : ۸۷۳

۸۷۵ : ۸۷۷ : ۸۷۹ : ۸۸۰ : ۸۹۴ : ۹۰۴

۹۰۶ : ۹۱۴ : ۹۱۵ : ۹۱۶ : ۹۲۶ : ۹۲۸

۹۳۰ : ۹۳۳ : ۹۴۴ : ۹۴۵ : ۹۴۷ : ۹۵۰

۹۶۲ : ۹۶۷ : ۹۷۹ : ۹۸۰ : ۹۸۶ : ۹۹۰

۹۹۱ : ۹۹۸ : ۱۰۰۵ : ۱۰۰۸ : ۱۰۱۲

۱۰۱۶

(حرف ع)

عراق عجم - ۱۶ : ۱۶۸ : ۲۰۵ : ۲۰۹

۳۲۹ : ۴۲۱

عراق عرب (عتبات عالیات - مشاهد مشرقه)

۱۶ : ۵۲ : ۹۴ : ۹۷ : ۱۴۰ : ۱۵۷ : ۲۳۲

۲۳۴ : ۲۴۹ : ۲۹۲ : ۳۲۴ : ۳۲۹ : ۳۴۱

۳۵۴ : ۴۰۷ : ۴۴۰ : ۴۷۳ : ۴۷۷ : ۴۸۲

۴۸۸ : ۴۸۹ : ۴۹۰ : ۵۰۱ : ۵۵۸ : ۵۶۴

۵۰۰ : ۵۰۱ : ۵۰۲ : ۵۰۴ : ۵۱۲ : ۵۱۴

۵۱۵ : ۵۱۶ : ۵۱۷ : ۵۲۰ : ۵۲۲ : ۵۲۳

۵۲۴ : ۵۲۷ : ۵۴۲ : ۵۴۳ : ۵۵۱

۵۵۶ : ۵۷۰ : ۵۷۱ : ۵۷۳ : ۵۷۴ : ۵۷۵

۵۸۱ : ۵۸۲ : ۵۸۴ : ۵۸۵ : ۵۸۸ : ۵۸۹

۵۹۱ : ۵۹۳ : ۵۹۴ : ۶۰۰ : ۶۰۱ : ۶۰۳

۶۰۴ : ۶۰۷ : ۶۱۱ : ۶۱۲ : ۶۱۶ : ۶۱۷

۶۱۸ : ۶۲۰ : ۶۲۲ : ۶۲۳ : ۶۲۸ : ۶۲۹

۶۳۲ : ۶۳۳ : ۶۳۸ : ۶۴۵ : ۶۴۹ : ۶۵۰

۶۵۸ : ۶۵۹ : ۶۶۲ : ۶۶۳ : ۶۶۵ : ۶۷۲

۶۷۳ : ۶۷۴ : ۶۷۷ : ۶۷۹ : ۶۸۹ : ۶۹۱

۷۱۱ : ۷۱۹ : ۷۲۰ : ۷۲۶ : ۷۲۷ : ۷۲۸

۷۲۹ : ۷۳۶ : ۷۳۷ : ۷۴۵ : ۷۵۲ : ۷۵۴

۷۵۳ : ۷۵۹ : ۷۶۰ : ۷۶۱ : ۷۶۲ : ۷۷۱-۷۷۰

۷۷۹ : ۷۸۶ : ۷۸۰ : ۷۸۰ : ۷۸۰ : ۸۰۷ : ۸۱۴

۸۲۲ : ۸۲۳ : ۸۲۳ : ۸۳۸ : ۸۴۱ : ۸۴۲

۸۴۳ : ۸۴۸ : ۸۴۹ : ۸۵۰ : ۸۵۲ : ۸۵۳

۸۵۹ : ۸۶۰ : ۸۷۱ : ۸۷۲ : ۸۷۴ : ۸۷۵

۸۷۷ : ۸۸۱ : ۸۸۲ : ۸۸۶ : ۸۸۸ : ۸۹۲

۸۹۵ : ۹۰۰ : ۹۰۷ : ۹۱۰ : ۹۱۵ : ۹۱۶

۹۱۸ : ۹۲۰ : ۹۲۷ : ۹۳۰ : ۹۳۳ : ۹۳۴

۹۳۶ : ۹۳۸ : ۹۴۲ : ۹۴۳ : ۹۴۴ : ۹۴۵

۹۴۷ : ۹۴۹ : ۹۵۰ : ۹۵۵ : ۹۵۷ : ۹۶۲

۹۶۳ : ۹۶۴ : ۹۶۵ : ۹۷۳ : ۹۷۵ : ۹۷۸

۹۸۱ : ۹۸۶ : ۹۸۹ : ۱۰۰۰ : ۱۰۰۴

۱۰۰۵ : ۱۰۰۶ : ۱۰۱۰ : ۱۰۱۱ : ۱۰۱۴

۱۰۱۶ : ۱۰۱۹

(حرف ص)

صالح (امامزاده - طهران) ۴۲۱

(حرف ط)

طائف - ۱۵۹ : ۳۵۰ : ۶۷۸

طاهری (بندر) ۴۷

فتح پور - ۲۲۴

فتویه (ده) ۶۴۰

فرامرزان (دهستان) ۷۵ : ۷۱

فرانسه - ۲۰۱ : ۴۷۵

فسا - ۴۰ : ۲۰۳ : ۲۵۵ : ۳۵۵

۶۶۸ : ۶۶۹ : ۶۹۱ : ۶۹۲ : ۷۵۳ : ۸۹۳

۹۴۸ : ۹۴۹

فیروز آباد - ۱۵۶ : ۲۷۱ : ۷۸۰ : ۸۳۵

۱۰۱۸

(حرف ق)

قامره - ۱۴۲ : ۲۱۲ : ۳۵۰ : ۳۵۳ : ۳۵۴

۳۶۴ : ۳۶۵ : ۳۵۶ : ۳۵۹ : ۳۶۰ : ۳۶۳

۳۶۴ : ۴۷۲

قروین - ۴۹۱ : ۶۰۶ : ۷۳۰ : ۷۴۸

قشم (جزیره) ۱۹۳

قطر (شبه جزیره) ۷۶ - ۵۸۸

قطیف - ۸۲۰

ققاقاز - ۴۲۱

قلعه نارنجی (ده) ۹۹۸

قم - ۱۲۶ : ۲۳۴ : ۵۰۳ : ۶۱۲ : ۶۱۳

۷۷۲ : ۸۷۳ : ۹۱۰ : ۹۴۴ : ۹۴۵ : ۹۷۸

۹۸۶ : ۹۹۰ : ۹۹۴ : ۱۰۰۴

قندهار - ۴۴

قونیه - ۲۱۰ : ۵۱۷

قبر (قیرجان) ۲۰۴ : ۷۷۰ : ۹۸۰

(حرف ك)

کابل - ۴۴ : ۴۵ : ۵۰۲

کارزین - ۱۵۶ : ۹۸۰

کاروانسرای مشیری (برازجان) ۴۴۱

« مشیری (خان زینان) ۴۴۱

« مشیری (شیراز) ۴۴۱

۵۸۲ : ۶۰۶ : ۶۱۲ : ۶۳۸ : ۶۹۱ : ۷۹۰

۷۹۱ : ۸۲۲ : ۸۴۲ : ۸۴۳ : ۸۹۳ : ۹۱۱

۹۲۰ : ۹۴۵ : ۹۹۵ : ۹۹۸ : ۱۰۱۲

عکا - ۵۶۴

(حرف غ)

غیاث آباد (مزرعه) ۳۵۵

(حرف ف)

فارس - ۱۸ : ۵۲ : ۶۲ : ۷۱ : ۷۲ : ۷۶

۸۹ : ۹۳ : ۹۴ : ۹۵ : ۹۹ : ۱۰۰ : ۱۳۲

۱۵۲ : ۲۰۱ : ۲۱۹ : ۲۴۷ : ۲۶۰ : ۲۶۳

۲۶۴ : ۲۶۵ : ۲۷۱ : ۲۸۹ : ۲۹۵ : ۳۰۶

۳۱۵ : ۳۱۶ : ۳۱۷ : ۳۲۱ : ۳۲۸ : ۳۲۹

۳۴۲ : ۳۴۸ : ۳۸۴ : ۳۹۸ : ۴۰۷ : ۴۰۸

۴۴۰ : ۴۴۱ : ۴۴۹ : ۴۸۷ : ۵۳۲ : ۵۳۴

۵۴۷ : ۵۵۹ : ۵۷۵ : ۵۸۱ : ۶۰۰ : ۶۰۵

۷۲۸ : ۷۳۰ : ۷۴۴ : ۷۶۱ : ۷۸۶ : ۷۹۹

۸۰۴ : ۸۱۴ : ۸۳۹ : ۸۴۰ : ۸۴۳ : ۸۴۸

۸۵۲ : ۸۶۶ : ۸۶۹ : ۸۷۳ : ۹۰۳ : ۹۱۵

۹۴۹ : ۹۸۰ : ۹۸۱ : ۹۸۱ : ۱۰۱۸ : ۱۰۱۹

فاطمیه (گورستان-مدینه) ۴۸۰

فامور (ده) ۹۹۸

فامور (کوه) ۹۹۸

فتح آباد (ارسنجان) ۵۸۱

« (نیارویه) ۵۸۱

« (خفر) ۵۸۱

« (داراب) ۵۸۱

« (دستاق) ۵۸۱

« (شاپور) ۵۸۱

« فتح آباد (عرب) ۵۸۱

« (کوار) ۵۸۱

« (مرودشت) ۵۸۱

« (نیریز) ۵۸۱

| | |
|---------------------------------------|-------------------------------------|
| کمشك (قریه) ۷۵ | کاروانسرای میان کتل - ۲۲۰ |
| کنگان (بندر) ۳۶۷ - ۳۷۷ - ۴۸۲ - ۵۶۲ | کازرون - ۸۹ : ۱۵۶ : ۱۸۸ : ۲۰۷ : ۲۲۰ |
| کوده (دهستان) ۷۵ | ۲۶۰ ، ۲۷۱ : ۴۰۴ : ۴۲۷ : ۴۴۱ : ۵۰۲ |
| کوهج (کوهك - قریه) ۷۱ : ۷۲ : ۷۱۰ | ۵۲۳ : ۵۲۵ : ۵۲۶ : ۵۳۲ : ۵۳۳ : ۵۳۴ |
| ۱۰۱۸ | ۵۳۷ : ۵۵۸ : ۵۶۰ : ۵۸۸ : ۶۰۷ |
| کوه سلیمان - ۶۰ | ۶۳۲ : ۶۳۳ : ۶۳۸ : ۷۸۰ : ۹۰۷ : ۹۰۸ |
| کوه گاوبست - ۷۱۰ | ۹۹۸ |
| کوه گیلویه - ۴۰ : ۷۲۹ | کاشمر - ۱۳۷ |
| کوهمره سرخی (دهستان) ۴۴۱ | کاظمین - ۲۳۲ : ۳۲۴ : ۱۰۱۲ |
| کوه مند - ۹۹۹ | کالج اسلامی (کراچی) ۸۴۸ |
| (حرف گ) | « امریکائی (طهران) ۵۶۲ |
| گاوبندی (دهستان) ۷۵ ، | کبکان (بندر) ۳۶۷ : ۳۶۸ |
| کبرگه (هندوستان) ۶۷۸ | کت نو (مزرعه) ۳۵۴ |
| کجرات - ۴۳۰ ، ۹۲۳ | کراچی (بندر) ۹۳ - ۵۶۲ - ۸۴۸ |
| کرجستان - ۷۴۹ | ۸۷۲ |
| کچویه (قریه) ۷۱-۷۵ | کرامت آباد (ده) ۹۹۸ |
| کراش (قریه) ۹۲۵ | کربال (دهستان) ۱۳۷ |
| گرگان- رجوع شود به جرجان | کربلا - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۲ - ۳۲۴ |
| کتاباد - ۴۹۰ | ۳۴۱ - ۳۶۵ - ۴۲۷ - ۴۷۱ - ۴۷۲ |
| کود عربان (محلہ - شیراز) ۳۸۳ | ۴۷۳ - ۴۸۹ - ۶۲۱ - ۷۲۷ - ۷۹۰ - ۷۹۵ |
| کودک (قریه) ۲۲ | ۸۹۳ |
| گیلان - ۲۱۲ - ۶۷۰ | کرمان - ۱۳۸ : ۱۶۶ : ۳۲۹ : ۵۶۴ : ۶۱۶ |
| (حرف ل) | ۷۲۰ : ۸۵۳ : ۸۹۲ |
| لار - ۷۵ : ۷۶ : ۷۵۴ : ۳۴۳ : ۴۵۲ : ۴۴۸ | کرمانشاه - ۲۶۸ : ۶۰۶ : ۸۲۲ |
| ۹۱۴ : ۷۱۰ : ۶۶۸ : ۶۴۰ : ۵۸۵ : ۵۲۴ | کشمر - ۶۰ : ۱۵۲ : ۷۰۶ |
| ۹۲۵ : ۹۲۶ | کعبه (بیت الله) ۵۷۳ : ۱۰۱۱ |
| لارستان - ۷۱ : ۳۴۴ : ۴۶۱ : ۵۲۴ : ۷۸۵ | کلات باغچه (کوه) ۹۹۹ |
| ۷۹۶ : ۹۱۴ : ۹۱۵ : ۹۲۵ | کلکته - ۱۶۲ - ۴۷۳ : ۸۱۵ : ۸۷۸ |
| لاهور - ۸۱۴ | ۸۷۹ |
| لای کردو (ده) ۶۶۹ | کلل (ده) ۹۹۹ |
| لرستان - ۹۸۶ | کلیسای ارامنه (شیراز) ۷ |
| | کماسج (قریه) ۱۰۱۴ |

| | |
|--------------------------------------|---------------------------------------|
| مدرسه قوامیه (شیراز) ۱۹۴ - ۴۹۳ | لکنو - ۱۶۲ |
| مدرسه کشاورزی (کرج) ۷۰۵ - ۷۰۶ | لندن - ۴۷۵ - ۶۴۶ - ۸۱۵ |
| مسمودیه (شیراز) ۴۹۳ - ۵۷۵ | لنگه (بندر) ۲۲ - ۳۴۳ - ۳۶۷ - ۷۹۶ |
| مصطفی پاشا - ۴۷۱ | (حرف م) |
| منصوریه (شیراز) ۴۰ ، ۴۰ ، ۴۰ ، ۴۰ | ماحوز - ۸۹۲ |
| ۴۶۰ ، ۴۶۱ ، ۴۹۳ ، ۵۸۴ ، ۷۶۱ ، ۹۹۸ | مازندران - ۳۴۵ - ۵۸۲ |
| ۱۰۰۰ | مالکی (ده) ۹۹۸ |
| مدرسه نظامیه (شیراز) ۸۴۲ | مالوه (هندوستان) ۴۳۰ |
| نیم آورد (اصفهان) ۸۴۲ | ماوراءالنهر - ۱۴۳ |
| هدایت (کازرون) ۵۵۸ | مجلات - ۸۹۵ |
| مدینه طیبه - ۱۴۲ ، ۱۵۹ ، ۳۲۴ ، ۳۵۴ | مدارس (هندوستان) ۲۵۴ |
| ۳۵۶ ، ۳۵۸ ، ۳۵۹ ، ۳۶۱ ، ۳۶۲ ، ۳۶۳ | مدرسه الاسلام (هندوستان) ۵۶۲ |
| ۳۷۸ ، ۴۲۵ ، ۴۸۰ ، ۸۲۰ ، ۸۹۲ | مدرسه امریکا ئیها (طهران) ۶۴۵ |
| مراغه - ۲۰۸ | باباخان (شیراز) ۴۰۷ |
| مرقد حضرت حسین (ع) - ۷۹۵ | بانزده بهمن (شیراز) ۲۴۹ |
| علی (ع) - ۳۲۵ | حکیم (شیراز) ۲۷۱ ، ۴۶۲ |
| مرودشت - ۴۹۶ | حیات (شیراز) ۲۵۵ |
| مزار بابارکن الدین - ۱۳۶ | خسرو پاشا - ۴۵۲ |
| باباکوهی - ۵۲۰ ، ۸۰۷ ، ۹۵۷ | رحمانیه - ۱۹۲ |
| بی بی دختران - ۵۴۶ | رحمت (شیراز) ۴۹۳ |
| حافظ (حافظیه) ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۴۸ ، ۴۰۸ | زمانیه (جهرم) ۷۷۲ |
| ۴۷۷ ، ۵۱۱ ، ۵۶۳ ، ۵۸۰ ، ۶۸۹ ، ۸۰۳ | سامیه (شیراز) ۳۲۶ |
| ۸۴۳ ، ۸۷۴ ، ۹۰۰ | سعادت (بوشهر) ۱۱ ، ۴۳۱ ، ۴۷۴ |
| مزار شاه داعی الی الله (شیراز) ۸۷۴ | ۴۸۳ ، ۵۵۹ ، ۵۶۲ ، ۶۳۳ ، ۷۴۴ ، ۹۰۷ |
| شیخ ابوبکر (هندوستان) ۷۳۶ | ۹۹۹ |
| شیخ ابوالفتح رازی (شهرری) ۱۶۸ | مدرسه شریعت (شیراز) ۲۷۱ ، ۴۷۷ ، ۷۲۸ |
| مسجد اتحاد المومنین (قم) ۹۷۹ | ۸۷۷ |
| بردی (شیراز) ۵۰۴ | مدرسه صالحیه (کازرون) ۵۵۸ |
| بفدای (شیراز) ۴۹۳ | عالی سپهسالار (طهران) ۳۱۱ |
| جامع (تبریز) ۲۸۳ | علیه کمالیه (جزیره قشم) ۱۹۲ |
| جامع عتیق (شیراز) ۲۰۶ - ۲۱۶ | علوم (بندرلنگه) ۷۹۶ |
| مسجد حاج میرزا هادی (شیراز) ۳۴۱ | مدرسه العلوم (علیگر) ۷۴۴ |

| | |
|-------------------------------------|-------------------------------------|
| میان خرو (د) ۹۹۹ | مسجد الحرام - ۳۵۰ - ۴۸۹ |
| میدان مدیری (شیراز) ۴۷۵ | مسجد علی (شیراز) ۲۴۹ |
| میمند (قصیه) ۴۹ - ۱۰۱۸ | « لبنان - ۶۰۶ |
| میناب - ۳۴۴ | « مشیر الملک (شیراز) ۴۴۰ |
| (حرف ن) | « نو (شیراز) ۱۴۴ : ۲۲۰ : ۳۴۱ : ۸۰۶ |
| نجد - ۱۰ - ۳۵۸ | ۸۸۲ : ۸۲۱ |
| نیف اشرف - ۱۴۰ ، ۲۳۲ ، ۲۳۳ ، | مسجد وکیل (شیراز) ۴۰۷ : ۴۰۸ : ۸۸۲ |
| ۴۲۷ ، ۴۲۵ ، ۳۷۷ ، ۴۰۷ ، ۴۱۱ ، ۴۲۷ ، | ۹۱۰ |
| ۵۵۶ ، ۵۸۲ ، ۵۹۲ ، ۶۱۲ ، ۶۳۸ ، | مشرقی (تکیه - شیراز) ۴۳۴ |
| ۶۷۸ ، ۷۲۷ ، ۷۸۹ ، ۷۹۰ ، ۸۴۳ ، | مشهد مقدس (مشهد رضا) ۱۶۳ : ۱۳۷ : ۶۴ |
| ۹۰۷ ، ۹۱۵ ، ۹۱۸ ، ۹۴۴ ، ۹۷۸ ، ۹۷۹ ، | ۲۲۰ : ۳۱۵ : ۳۲۹ : ۳۵۱ : ۴۸۹ : ۴۹۰ |
| ۱۰۰۴ ، ۱۰۰۵ ، ۱۰۱۰ ، ۱۰۱۱ ، ۱۰۱۲ ، | ۶۰۶ ، ۶۴۹ : ۸۱۵ : ۸۴۲ |
| ۱۰۱۳ | مشهد صالح (گورستان - قاهره) ۳۵۱ |
| نره کوه (قریه) ۲۲ | مصر - ۱۵۷ : ۱۶۱ : ۱۶۲ : ۲۰۵ : ۲۰۶ |
| نظامیه (بغداد) ۱۵۷ | ۲۱۰ : ۳۶۴ : ۴۷۲ : ۴۷۵ : ۵۶۴ : ۷۳۱ |
| نوبندگان (قریه) ۷۵۳ | ۸۰۶ : ۸۱۵ : ۸۱۶ |
| نودایجان - ۶۶۸ : ۶۶۹ : ۹۱۸ ، | مغلا - ۳۴۸ : ۳۵۴ |
| نهاوند - ۹۲۰ | مکه معظمه - ۱۰ ، ۱۴۰ ، ۱۵۷ : ۱۵۹ |
| نیاوران (طهران) ۹۶۸ | ۲۰۳ : ۲۲۴ : ۳۲۴ : ۳۴۸ : ۳۴۹ : ۳۵۰ |
| نی ریز - ۲۰۳ ، ۲۱۵ ، ۳۶۴ ، ۵۳۷ ، | ۳۵۲ : ۳۵۴ : ۳۵۵ : ۳۵۸ : ۳۶۰ ، ۳۶۱ |
| ۵۷۳ : ۶۴۰ : ۶۶۸ ، ۶۶۹ | ۳۶۲ : ۳۶۴ : ۴۴۰ : ۴۵۳ : ۴۷۲ ، ۴۸۹ |
| نیشابور - ۱۳۷ : ۲۰۹ | ۵۲۲ ، ۵۵۷ ، ۶۷۷ ، ۶۷۸ ، ۶۷۹ ، ۶۹۰ |
| (حرف و) | ۷۸۲ : ۷۸۳ : ۸۱۵ : ۸۱۶ ، ۸۵۳ ، ۸۹۲ |
| واسط - ۳۵۳ | ۹۱۱ ، ۱۰۱۱ ، ۱۰۲۰ |
| ورامین (دهستان) ۷۶ | ملاطیه - ۲۱۰ |
| (حرف ه) | مل سوخته (قریه) ۲۲ |
| هرات - ۲۱۹ - ۳۶۵ - ۸۸۱ | منصور آباد (قریه) ۵۲۴ |
| هرمود باغ - ۳۴۳ - ۳۴۴ | موردی (مزرعه) ۳۵۵ |
| هرمود میرخند - ۳۴۳ | موزه ارمیتاژ (لنین گراد) - ۲۸۷ |
| هفت تنان (تکیه - شیراز) ۲۴۲ | موزه پارس (شیراز) ۹۴۷ ، ۹۵۰ |
| همدان - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۸۴۹ | موزه لندن - ۴۳۷ - ۶۵۷ |
| | مواصل - ۳۲۹ |

| | |
|-------------------------------|-----------------------------------|
| ۷۳۶ - ۷۳۵ - ۷۱۹ - ۷۰۵ - ۶۹۰ | هندوستان - ۴۲ - ۴۴ - ۴۶ - ۵۹ - ۶۰ |
| ۷۷۰ - ۷۵۹ - ۷۵۲ - ۷۴۹ - ۷۴۴ | ۸۲ - ۹۲ - ۹۸ - ۱۳۹ - ۱۵۱ - ۱۵۷ |
| - ۸۱۹ - ۸۱۵ - ۸۱۴ - ۸۰۷ - ۷۷۹ | ۱۹۵ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۳۱ |
| ۸۵۲ - ۸۴۸ - ۸۲۵ - ۸۲۳ - ۸۲۲ | ۲۳۵ - ۲۴۰ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۷ |
| ۱۰۰۴ - ۸۸۴ - ۸۸۳ | ۲۴۸ - ۲۵۲ - ۲۶۰ - ۲۷۰ - ۲۸۷ |
| هنرستان (شیراز) ۹۳۴ | ۳۴۵ - ۳۵۶ - ۳۶۵ - ۳۸۴ - ۴۱۴ |
| هنگام (جزیره) ۹۲۲ - ۶۳۸ | ۴۳۰ - ۴۵۲ - ۴۷۲ - ۴۷۵ - ۴۷۷ |
| (حرف ی) | ۴۸۳ - ۴۸۹ - ۵۰۵ - ۵۱۵ - ۵۱۶ |
| بارقند - ۶۱۰ | ۵۱۷ - ۵۴۵ - ۵۶۴ - ۵۷۱ - ۵۷۳ |
| يمن - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۰۲۰ | ۶۰۸ - ۶۳۸ - ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۷۸ |

پایان جلد چهارم

